یعنی بر وجه خلوص از وصمت ریا و سمعت خلائق و کبر را علامت مقبولیت از آن جز ایم مصراع جهت ضرورت شعر
محذوفست ایچنین حذف در کلام مصنف رحمه بسیارست و معنی مصراع ثانی آنکه آسمان و کواکب بی اعتماد
و ستون و ما سوای آن بقدرت کامله و حکمت بالغه خود قیام علی الدوام داده است و قرار بدهد که عبارت را حمل کنیم
بر تقدیم و تاخیر یعنی آفتاب و ماهتاب را و هم ستارگان دیگر را معلق و آویزان سقف آسمان کردم
چنانکه در رافع المسلمین آورده که ستارگان بمذهب جمهور علمای دین متین معلق آسمان اند بر مثال
قندیل بسقف خانه و در بعضی مرکب اند و دران همچون نگینه در انگشتری و این مذهب حکمای طبعی که کواکب
در فلک مرکوز بیدارند و معهد احرکات سیارات را ارادیه گویند و اصح مذهب اولست چنانکه در تفسیر حسینی
از تبیان نقل کرده که کواکب بر مثال قنادیل معلق از سقف طاق فلک بسلاسل از در آویخته اند و آن سلاسل بدست
ملائکه است و چون اهل آسمان از نفخه اولی بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتند و بر زمین پریزند کما قال الله تعالی
اذا السماء انفطرت و اذا الکواکب انتثرت قوله عظمی بداده آه عظمی بالضم بزرگی و بلندی کذا فی المنتخب
و یای موصوله است و کاف صله آن و هم حرف شرط محذوفست و امثال این تسامحات از مصنف در این کتاب
بسیارست چنانکه بر متتبع مخفی نیست و یای طائری برای عظمت است مثنوی بیت آنکه عرش که محیط همه کائنات
چنان عظمت و بزرگی بخشیده است که اگر پرنده قوی بال از جنس اولی اجنحه از یک پایه پس بسوی پایه دیگر متوجه شود
چهار صد سال چون برق در جستان در پرواز آید انگه بپایه دیگر رسد باید دانست که عرش عظیم را چهار رکن است
و برای هر رکنی سیصد و شصت قائمه است از یاقوت سرخ و بقولی از زمرد سبز و دوره هر قائمه آن بیست
هشتاد سال است یا جمع ملائکه در بیعت مدید یک پا هر ایکی تواند نمود و در زیر هر قائمه هیجده عالم است عالمی ده
ازان مثال دنیا و در میان هر دو رکن سیره سیصد و شصت سال است و در آنجا [illegible] و انس طیور و وحوش
و ملائکه است که تسبیح گویند مراد تعالی را و آمرزش خواهند برای مومنان کذا فی صورة البیضاء للامام الهمام
حجة الاسلام محمد الغزالی و فی تفسیر سوره یوسف لیس سیرة چهار صد سال که مصنف گفته است ما را آن رت
آمد که از پایهای عرش ارکان رابعه مراد باشد چه تخت را چهار پایه باشد و چون سیره ماس الرکنان اربع سیرت
قوائم هم سار هیم مسافت بس دراز خواهد بود و در تفسیر حسینی آورده که سی صد هزار قاعده دارد و از هر قاعده تا قاعده
سی صد هزار ساله راه است والله سبحانه اعلم بالصواب و در کیمیای سعادت آورده که قرص آفتاب صد و شصت چند
زمین است و این ستارگان امر خرد و کوچک فرموده آنکه شها [illegible] ذره وار است [illegible] از زمین
بزرگ تر که بچشم ما خرد نمایند هر ستاره ازان بزرگتر از زمین است و زمین بر سر گاوی است که چهار هزار
سر دارد و در میان هر دو سر [illegible] پانصد ساله راه است و آن گاو بر تخته ایست و آن تخته بر پشت ماهی است
و ماهی بر سر دریایست که عمق آن پانصد ساله راه است و آن دریا بالای باد است و آن باد بالای تاریکی است
و تاریکی بالای آتش و [illegible] بر تحت الثری و آنچه در تحت الثری است کسی را معلوم نیست لا یعلمه الا الله تعالی کذا فی

حق فی السماوات و ما فی الارض عرش عظیم است و بر وی چهار حرف نوشته است، مقربین که برای مسلمانان آمرزش خواهند و در لغت
این تسبیح گویند که سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک ای ذنوب بندگان میدانی و بحلم خود کرمی
و ایشان را به نیکوئی و در دیگر الیه است که سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک که با
قدرت بر مواخذه گناهان عاصیان عفو میکنی و حساب ایشان را بر دیگر ارای [illegible] را تا ترک [illegible]
چون نگاه گناهان آورده که حق سبحانه و تعالی جمیع فرشتگان را فرمان کرد که هر صبح و شام از سر عرش [illegible]
اکرم علیه السلام عرش را سلام کنند و بر روز قیامت حاملان عرش هشت تن باشند که حامل امر الله تعالی و کل [illegible]
یکی فرقه گویند [illegible] در معالم التنزیل هست که آن هشت فرشته بر کوهی باشند و از سر ما بین ایشان تا
[illegible] مسافت [illegible] مقدار باشد که از آسمان تا [illegible] دیگر است و بعضی مفسران هشت گروه از ملائکه عرش
پروردگار [illegible] که ایشان را بجز خدا تعالی کسی نداند کذا فی التفسیر الحسینی و قرآن القرآن الشیخ
کلیم الله جهان آبادی سبع [illegible] هفت طبق آمده این [illegible] هشت [illegible] که [illegible] گوید
ای هفت طبقه زمین و هفت آسمان [illegible] هشت [illegible] عرش [illegible]
و [illegible] است [illegible] رنگ [illegible] در قرآن مجید [illegible] العرش السموات
والارض هفت یک هشت [illegible] هشت [illegible] کذا فی [illegible] التوربشتی و در تفسیر حسینی
مذکور است که حق سبحانه و تعالی [illegible] ذکر صفت عرش هشت [illegible] بیان کرده [illegible]
آن [illegible] در بیان آن عرض چنانکه در تفسیر کبیر آورده آنست که آسمان [illegible]
جدا ساخته طبقه طبقه [illegible] که هر طبقه ازین طبقات سطحی رقیق باشد [illegible] طبقات را
با یکدیگر وصل کنند [illegible] ازین طبقات یک سطحی طویل شود عرض [illegible] بدان [illegible]
[illegible] است [illegible] تقدیر [illegible] که [illegible] هشت [illegible]
[illegible] شد از [illegible] هفت آسمان و هفت زمین [illegible]
در میان وسعت کرسی [illegible] آسمانها و زمین [illegible] وسع کرسیه السموات والارض که چون این
طبقات را سطوح رقیق ساخته بیکدیگر وصل کنند چنانکه [illegible] پیدا [illegible] کرسی از آن
[illegible] حکمت [illegible] حق تعالی از حد عقل [illegible] و [illegible]
قوله [illegible] لبیا بفتح لام [illegible] کذا فی [illegible] بزرگ
[illegible] التفسیر [illegible]
[illegible] کتب لغت [illegible]
[illegible] زمین پیدا می‌شوند [illegible] مذکوره [illegible] زمین [illegible]
[illegible] شهد [illegible]

وشکریه وید وقطره اینجا بمعنی بارانی ست که یکبارگی بباردو زمین را سیراب گرداند چنانکه این در منتخب
اللغات مذکورست پس همزهٔ قطرهٔ برای عظمت باشد معنی آنکه از باران عظیم که یکبارگی در آفاق عالم
می بارد وجملهٔ اراضی پژمرده وخشک تازه وزنده میشوند وانواع نباتات را بیرون آرند وقطره بمعنی
معروف اینجا ظاهراً صورت صحت ندارد مگر آنکه گفته آید که مصنف رح باران را بنابر بزرگی فیض حق تعالیٰ
یک قطره خوانده باشد ولعل بمعنی سرخ باشد واخضر بمعنی سبز عبارت ست از انواع نباتات مختلفة
الالوان قوله کرده بیا آه ای از مهربانی درحمت وافرهٔ خود که برندگان دار ویا از آفتاب عالم ذات خود
پس ذات حق تعالیٰ مشابه به آفتاب فیاض نورست وکواکب سیاره که از ثوابت روشن تراند بمنزله ماه
اجرام مصقله اند که بشعاع اندازی از ذات او سبحانه وتعالیٰ روشنی یافته اند توصیف آسمان برهبری
خلائق از باب ادنی ملابست ست زیرا که رهبری وصف ستارگان ست که مردم عرب ودیار دیگر در
شب تاریک نظر بر ستارگان داشته راه بمقصد خود می برند قوله التسبیح گوید عالمی آه عالمی بیای عظمت
ونامی بمعنی افزاینده که عبارت ست از حیوانات ونباتات وماعدا ذلک مما له النشو والنما وحجر اینجا بمعنی جماد
ونا افزاینده ست تا شامل باشد کوهها وافلاک وعناصر را پس مجموع نامی وحجر تمام انواع عالم مراد ست چه ذکر
ضدین افادهٔ شمول کند غرض مصنف رح ازین بیت مدح او تعالیٰ ست بکمال تنزیه وتقدیس او از آن چه لائق
بجناب اقدس او نیست ومعنی آنکه او سبحانه وتعالیٰ چنان پاک ومنزه ست که جمیع انواع خود بمصداق
کریمه وان من شیء الا یسبح بحمده در تسبیح وتقدیس او شاغل اند بعضی بزبان قال وبعضی بلسان حال که بحدوث
خود دلالت کنند بر وجود صانع قدیم وقدیر ونزد محققان جمادات را زبانی غیر محسوس که بدان دیا ذکر حق
شاغل اند ومردم را از آن آگاهی نیست چنانکه فرموده ولکن لا تفقهون تسبیحهم قوله گوییم درود آه درفشان
بالضم حال ست از ضمیر متکلم ودرود بمعنی ثنا ومدح ست ای ثنای حضرت پیغمبر عم که از جملهٔ مرسلان بکمال قرب
حضرت رب العزت خاص ست میگوییم بحالیکه نثار کننده ام مروارید صلوات زاکیات را بر روح مبارک او
ولبعضی درفشان را بمعنی تابنده ودرخشنده صفت درود گفته اند یعنی درود گوییم که از کمال محبت وخلوص
ملکوتیت ناشی ست وبمحل قبول الٰهی شتابان ودرخشان اینجا بیان کرسی آنحضرت صلی الله تعالیٰ علیه وآله
که در کتاب تقویم الایمان گفته من لم یعرف اسماء آباء النبی ع لا یکون مؤمنا وفی روایة لم یعرف اربع کرسی النبی
یکون فی ایمانه شبهة وحضرت مخدوم صاحب رض در خزانه جلالی فرموده هو القاسم محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم
ابن عبد الله ابن عبد المطلب عرف بهذا واسمه عامر قیل شیبة هو ابن هاشم واسمه عمران بن عبد مناف واسمه
مغیرة بن قصی واسمه زید بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک ومنه القریش وهو
ابن نضر ابن کنانة بن خزیمة بن مدرکة واسمه عامر بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن
ازر بن مقوم بن ناخور بن الیسع بن الهمیسع بن سلامان بن یشرح بن یعسوب بن یشجب بن نابت

بن حمل بن سعد بن هیرین لابث بن صالح بن حمل بن قدار بن اسماعیل و فی روایة نابت بن حمل
بن قدار بن اسماعیل الذبیح بن ابراهیم خلیل الله تا اینجا هیچ اختلاف نیست و از ابراهیم تا آدم اختلاف
روایات بسیار است لهذا این خبر بیاد و باجماع علما اسماعیل و ابراهیم و نوح و ادریس و شیث علیهم السلام
اجداد آنحضرت اند و در خلاصه سیر سید البشر است که ام رسول آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره
بن کلاب و قد روی انها آمنت به علیه السلام بعد موتها قالت عائشة رض ان النبی صلعم نزل الحجون کئیبا حزینا
فاقام به ما شاء الله ثم رجع مسرورا و قال سألت ربی عز و جل فاحیا لی امی فآمنت بی ثم ردها و ولادت
آنحضرت بمکه معظمه در عام الفیل بوده است بروز دوشنبه در ماه ربیع الاول اما اختلاف در آنست که چند روز
از ماه مذکور گذشته بود و نزد بعضی هشت شب گذشته بود که تولد شد و اکثر علما برین اند و بعضی گفته
دوازدهم شب بود و نزد بعضی اول دوشنبه ازین ماه بود و آمنه در حین ولادت آنحضرت در تربیت
جد وی عبد المطلب بود که او دایه گرفت برای شیر دادن حلیمه بنت ابی ذویب سعدیه را و از حلیمه
مرویست که رسول الله با پسر من یکجا از پستان من نوشیدی چنانکه هر دو سیر شدندی و چون آنحضرت
بدو سالگی رسید شبانه با پسر من بدنبال گوسفندان بیرون آمده بود که آن پسر از صحرا سخت دویده مادر را
خبر کرد که برادر قریشی مرا برگرفتند و بجائی سپید خوابانیدند شکم او را پاره کرده اند حلیمه گوید که بیرون
آمدم سوی او و او را دریافتم استاده که از خوف روی مبارکش متغیر شده بود پس در کنار گرفتم و گفتم
چه شد ترا آنحضرت گفت بیامدند بر من دو مرد و بجائی سپید مرا خوابانیدند و شکم مرا پاره کردند و چیزی
جستند چیزی یافتند که نمیدانم که آن چیست مخدوم مظهر میفرماید که دو فرشته بیرون آمدند و از شکم
او علقه را که در ان غلطی بود برای شیطان شستند آن را به آب زمزم در طشت زرین و مصالح نموده
باز در آن مکان نهادند پس حلیمه آنحضرت را بمادرش رسانید از خوف آنکه چیزی بد و رسیده است
و پدر آنحضرت عبد الله بن عبد المطلب در مدینه وفات یافت و قیل در وادی ابوا کران که میان مکه
و مدینه است و دو سال و چهار ماه از ولادت رسول صلعم گذشته بود و نزد بعضی دو ماه و نزد بعضی
هفت ماه که پدرش برفت و یتیم شد و چون بشش سالگی و قیل بچهار سالگی رسید مادر رسول الله صلعم
وفات یافت و در کنار عبد المطلب ماند و هرگاه هشت سال و دو ماه و ده روز بروی گذشت عبد
المطلب وفات یافت پس ولی تربیت وی ابو طالب شد که برادر اعیانی عبد الله بود و چون دوازده
سال و دو ماه و ده روز رسید همراه عم خویش ابی طالب سوی شام و رسیدند در شهری که راهبی آنحضرت را
شناخت بصفتی که در کتب خود خوانده بود و گفت هذا سید رب العالمین فقیل له و ما علمک بهذا قال اقبلتم من العقبة
لم یبق حجر و لا شجر الا و ساجد له و لا یسجدان الا لنبی و انا نجده فی کتبنا و اهیبا تا ابو طالب رسید که این کیست
گفت برادرزاده من است راهب گفت تو مهربان تری برین پسر گفت آری راهب گفت والله اگر

بشام رودی جهودان آنجا او را خواهند کشت ابوطالب از بخوف باز گشت کرت دوم رسول ع با میسره
که نوکر خدیجه رض بود بسوی شام رفت پیش از آنکه خدیجه را در نکاح آورد و چون برای تجارت بهمراهی میسره در
شام رسید رسول ع فرود آمد در زیر درختی که نزدیک صومعه راهب بود پس آن راهب از میسره پرسید
که این مرد کیست میسره گفت این مرد از قریش است و از اهل حرم است فقال ما نزل تحت هذه الشجرة الا نبی الله
پس رسول ع کالا خرید و فروخت آنچه خواست بعده بقافله سوی مکه باز گشت میسره گفت که چون گرما سخت
شدی دو فرشته آمدندی و از آفتاب سایه میکردندی رسول ع بیشتر سوار بود و چون بمکه در رسیدند آنچه
آورده بود خدیجه رض فروخت آنرا بها دو چندان یافت و خبر کرد میسره بر خدیجه رض قول راهب و سایه بودن را
که دو فرشته بر آنحضرت صلعم سایه کردند پس خدیجه رض کسی را فرستاد بسوی رسول ع که به درستی مرا در تو رغبت
شده است برای قرابت تو پس تزویج کرد رسول ع خدیجه رض را و آنروز رسول ع بیست و پنج ساله و دو ماه و
دوازده روز بودند و خدیجه رض بیست و هشت ساله بود و خدیجه رض پیش از نزول وحی پانزده سال
نزدیک آنحضرت صلعم بود و بعد از وحی سه سال زیست و چون بسی و پنج سالگی رسیده بود بعهد قریش
در بنای کعبه حاضر شد و قریش در نهادن حجر اسود بحکم او راضی شدند و چون بچهل سال برو بگذشت
بیامد جبرئیل ع بر وی در غار حرا که در آن بعبادت حق سبحانه و تعالی مشغول بودی و سوره اقرأ باسم ربک
آورد و گفت بخوان این را آنحضرت صلعم گفت ما انا بقاری این قصه در تفاسیر و مشارق الانوار مشروح
است و هرگاه که نبوت ظاهر و کامل شد بر هر سنگی و درختی که گذشتی آن سنگ و درخت گفتی السلام علیک
یا رسول الله چون پنجاه و یکسال و نه ماه رسید بمعراج رفتند و پس از پنجاه و سه سال هجرت کرد از مکه بمدینه روز
دوشنبه نیم ماه ربیع الاول در مدینه نزول فرمودند در بنی نجار که اخوال عبد المطلب بودند و در شمائل
النبی گفته که عن ابن عباس قال مکث النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بمکة ثلث عشر سنة یوحی الیه و بالمدینة
عشرا و توفی و هو ابن ثلثة و ستین سنة انتهی کلام الخزانة الجلالیة مع حذف بعض الفوائد
آن نور عرش اله یعنی آنحضرت صلعم روشن کننده عرش و آسمانها است زیرا که نور وی و بطفیل وی همه کائنات
است کما قال اول ما خلق الله نوری و قال انا من نور الله و الاشیاء کلها من نوری پس هر چه که موجود شده است از فیض
نور وی و او سلطان نافذ الامر است در زمین خواه بحر باشد و خواه بر هر چه که میخواهد میکند و قضای الهی
تابع خواست اوست چه او علت غائی ایجاد عالم است و همه موجودات برای ظهور نور وی است
چنانکه نور بخش عالمیان است زنده کن مردگان هست چنانکه از قصه ستون حنانه ظاهر است که جماد
بی حیات از وی زندگانی یافته بود این قصه اگر چه در مثنوی مولوی جلال الدین رومی مذکور است
اما مخدوم صاحب بشرح وسط بیان کرده که در مدینه منوره در اوائل عهد رسول ع در مسجد وی منبر نبود و اصحاب
کرام برای خطبه خواندن آنحضرت صلعم در مسجد چوبی نصب کرده بودند که آنحضرت صلعم بر آن تکیه نموده خطبه

خواندی دلیل اندکی شخصی از ملک شام بشرف پابوسی آنحضرت صلعم رسید روزی بجناب رسالت مآب صلعم
عرض کرد که یا رسول الله من در دمشق دیده‌ام که ذاکران بر منبر رفته خطبه و وعظ میکنند و میخوانند اگر
اجازت باشد من برای شما مثل آن راست کنم آنحضرت صلعم فرمود نیکو باشد پس آن مرد منبری بیاراست
کرد آنحضرت صلعم پسندیدند و تحسین فرمودند چون روز جمعه بر آن رفت و خطبه آغاز کرد آن چوب از
فراق آنحضرت مانند کودکی گریه آغاز کرد چنانکه حاضران مجلس همه شنیدند پس آنحضرت در اثنای خطبه
فرود آمد و آن ستون را در کنار گرفت و تلطف فرمود و گفت ای حنانه زاری مکن ای گریه مکن اما خاطر خواه
ترا با خود در بهشت برم و هم گر فردای قیامت ترا در بهشت نهال سازم و مسلمانان در سایه تو آرام گیرند
پس آن حنانه از گریه فرود داشت کرد و اگر آنحضرت او را تلافی و دعا الفه نفرمود تا قیامت گریه از و
دور نشدی بعده آنحضرت بر منبر رفت و خطبه خواند و بعد از فراغ نماز فرمود که ای یاران حنانه را در یک
جا دفن کنید که زندگانی از وی مفارقت نموده انتهی کلامه قوله لولاک چتری او چون آنحضرت رسالت
پناه را پادشاه جمله عالم خواند چتر و پادشاهان را که از لوازم ایشان است هم بیان نمود لولاک اشارت است
بحدیث قدسی لولاک لما خلقت الافلاک و فی روایة لما اظهرت الربوبیة یعنی ای حبیب من محمد مصطفی
ذات مبارک تو اگر درمیان نبودی و ظهور ترا نخواستمی این صور سماوات و اراضی و آنچه در میان
ایشان است در وجود نیامدی بلکه اظهار خداوندی خود را نیز منظور نبودی چتر پادشاهان هم پارسی است (جمع)
چادر ست بمعنی نقیب که در پیش شاه روان باشد و جنان بالکسر جمع جنت یعنی بهشتهای پیشگاه
آنحضرت یعنی این ترجمه آنست که لولاک بر آن دال است بمنزله چتر فرق مبارک است و پیغمبران پیشین مانند نقیبان
که پیش از وی آمده باشند و این اقالیم همه ممالک آن سلطان الانبیاست و همچنان حق تعالی آنحضرت
را اصل انبیا ساخته که پیش از وی هیچ نبی و رسل داخل جنت نشود بلکه همه درین کرامت طفیل او باشند
کما ورد آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة یعنی او پیشوای ایشانست که او تعالی در خطاب فرموده
الجنة حرام علی الانبیاء حتی ادخلها در مشارق الانوار است که عن انس قال رسول الله صلعم آتی باب
الجنة فاستفتح فیقول الخازن من انت فاقول محمد فیقول بک امرت لا افتح لاحد قبلک یعنی روز قیامت که
در جنت بیایم پس طلب فتح دروازه آن کنم خازن آن که رضوانست بگوید کیستی تو طالب فتح پس بگویم
که محمد پس او گوید که بفتح باب مامور شده‌ام که بگشایم آنرا برای تو و برای کسی پیش از تو نگشایم و هم در مشارق
است که قال صلعم انا سید ولد آدم یوم القیمة و اول من تنشق عنه القبر رواه ابوهریره رضه و عن انس قال
انا اول شفیع فی الجنة لم یصدق نبی من الانبیاء ما صدقت یعنی اول کسی باشم که در نفخه ثانیه زمین شکافته شود
از گور خود برخیزم و من اول کسی ام که شفاعت کنند برای رفع درجات در جنت و قبول کرده شود از درگاه
حق تعالی هیچ پیغمبری از پیغمبران مانند قبول شفاعت که از من در باره شفاعت صادر شد باید دانست که

چنانکه از درگاه حق سبحانه وتعالی شرف وفضل بر جمله انبیاء علیهم السلام پیغمبر ما راست امت مرحومهٔ او را هم بر امم سائر
انبیا شرف وفضیلت هست کما اشار الیه فی القصیدة بقوله ۵ لما دعی الله داعینا لطاعته + باکرم الرسل
کنا اکرم الامم + و در ملفوظات خواجه قطب الدین بختیار اوشی رحمه الله مذکورست وایشان ناقل اند از شیخ
شهاب الدین سهروردی رحمه الله وایشان ناقل است از حدیثی که در مشارق الانوار است که روزی حضرت صلعم در مجلس شریف
صحابه را رضی الله عنهم گفت که فردای قیامت در بهشت ربعی از شما باشد وسه ربعی از دیگر امتان پس ابوبکر رضه برخاست و
صحابه را گفت که برخیزید تا شکر این نعمت عظمی تکبیر گوییم و همه صحابه برخاسته تکبیر شکرانه گفتند باز آنحضرت صلعم
فرمودند که ثلثی از اهل بهشت شما باشید و دو ثلثان از امتان دیگر پس عمر رضه برخاست وصحابه رضه را فرمود که
تکبیر گویید و همه شکرانهٔ این دولت گفتند باز فرمود که نصفی از اهل بهشت شما باشید ونصفی دیگر امتان
پس عثمان رضه برخاست وصحابه رضه را گفت که برخیزید تا همه شکرانهٔ این کرامت تکبیر گویید باز فرمود
که فردای قیامت تا آنکه شما اول در بهشت نروید هیچ امتی پیش از شما در بهشت نخواهد رفت پس
حضرت علی رضه و دیگر صحابه برخاسته بشکر الله این فضیلت تکبیر گفتند این است بیان آنچه درویشان
چهار یار و چهار تکبیر میگویند حضرت شیخ شهاب الدین رحمه الله فرمود که تکبیر گفتن بهر جا نیامده است بلکه
بعد خوردن طعام یا بوقت نزول رحمت الٰهی تکبیر شکرانه باید گفت و در غیر آن نباید گفت هکذا رأیناه
فی نسخة الملفوظة المذکورة واورده شیخ الاجل مخدوم العالم فی خزانته ویشهد علیه قوله تعالی فی سورة
الواقعة ثلة من الاولین وثلة من الآخرین علی ما فسره المفسرون مع قوله بهر شفاعت همگنان الخ
ای بهر شفاعت همه مومنان امت خویش که عاصی ومستحق عذاب باشد آورده اند که چون دوزخ را
برآورند از دهان مار بزرگ که اکنون جهة بقای عالم دنیا در آن محبوس است و مر او را هفتاد هزار تا م
و بهر تا م هفتاد هزار فرشته فراهم شده او را بکشند چنانکه در مشارق الانوار است و دوزخ از خشم بفراز
در جوش و خروش است و دران محل هیچ ملک مقرب ونبی مرسل نماند مگر آنکه از هول وهیبت آن بزانو در آید
که یا رب نفسی نفسی و پیغمبر ما بکلی متوجه بحال امت خود باشند بگویند یا رب امتی امتی و جهنم گوید الی یا مالک
یا محمد ای مرا با تو و ترا با من چه کارست که حق تعالیٰ مرا بر تو حرام گردانیده است کذا ذکره الحسینی تحت قوله تعالی
وجیء یومئذ بجهنم الآیة ناقلا عن الحدیث الشریف و تا رسد که از همگنان جمیع مومنان همه امتان اراده
چنانکه در تفاسیر در بیان این آیهٔ کریمه که یوم یقوم الناس لرب العلمین نوشته اند که مردمان را چون
بعرصات آرند همه ایستاده باشند در مقام هیبت الٰهی تا سیصد سال حتی تا آنکه فرمان نرسد هیچکس از پای
ننشینند و کسی را از انبیاء وجز ایشان مجال سخن گفتن نباشد تا آنکه پیغمبر ما بمقام شفاعت مبعوث شده خلائق
اوائل و آخرین را از مقام هیبت بموقف حساب اعمال آرند و عاصیان را در چهار کرت شفاعت کرده
از دوزخ بدر آرند تا آنکه بجز کافران هیچکس نماند چنانکه در مشارق الانوار مذکورست و قیل صالح را

برای مدد آوردن بجنت بی حساب و هم برای رفع درجات شفاعت کنند و برای عاصی جهت نجات از
دوزخ یا جهت تقلیل مدت ماندن در آن شفاعت کنند و برای اهل مدینه و زائران مرقد منور خویش
شفاعتی بر وجه اختصاص باشد و این شفاعت گویند بمعنی اول واضح است قوله از قاف تا بهم قیروان
لفظ بهم مستدرک است برای تتمیم بلکه هرجا درین کتاب برای رعایت وزن زائده باشد و قاف نام کوهی
است گرد بر گرد زمین و بهم کوهی است که جهان در گرد قاف میباشد و قیروان بالکسر کاروان و قیل نام
شهریست بمغرب زمین و قیل ولایتی است در نهایت آبادانی عالم کذا فی المدار اینجا معنی غیر اراده است
زیرا که از قاف جانب مقابل آن تا بهم ولایت خواسته اراده آفاق عالم کرده است ای در همه اطراف عالم از
مغرب تا مشرق مثل او سلطانی نیست و نخواهد بود بالترقی نموده گفت که او افضل و اکرم است از همه اهل حرم
اگرچه انبیا و مرسل باشند و از همه اهل آسمان اگرچه ملائکه مقرب باشد و درین بیت اشارت بعموم
رسالت وی بهمه مردم کرد و ما ارسلناک الا کافة للناس و بقای شریعت وی تا قیامت که پس از وی
هیچکس برسالت مبعوث نخواهد شد و دین متین او بدنیا و آخرت دائم باشد قوله دو نیم مه شد در سا آه
اشارتست بمعجزه شق القمر که چون مشرکان مکه معجزات بینات آنحضرت بسیار مشاهده کردند و آنهمه را بسحر حمل
کردند و نظربندی نمودند و ابوجهل که فرعون امت بود بدل اندیشید که سحر ساحر از زمین تا تیر می آید از زمین
آسمان از پس رواد عناد و شکبار در پیش آنحضرت آمده گفتند اگر تو رسول برحق هستی ماه را بر زمین آر
پس آنحضرت بحکم ایزدی بسبابه مبارک خود اشارت کرد ماه دوپاره شد یک پاره از زیر بغل آنحضرت
در آمده و از پاره دیگر بر آسمان رسید آنگاه ایشان کسی فرستادند باطراف مکه بادیه نشینان که آیا در
آسمان بدین صورت شق بنظر آمده است و همه قبائل عرب گواهی دادند که بچشم خود دیدیم که ماه دو نیم شده بود
معهذا بر آن کفر و عناد ماندند که طبع الله علی قلوبهم فهم لا یعلمون و آیات جمع رایت است بمعنی علم که در
حربگاه نصب کنند و آنحضرت م را در حربگاه کفار لوای سیاه رنگ که بدست یکی از لشکر اسلام بودی
و کفر و فجور را از آن هیبت بردی و بلاد ایشان را فتح نموده باسلام آوردندی و بعضی گفته اند که برای
آنحضرت هم لوای بود سپید بزرگتر از علم سیاه که بر آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله و
آیات جمع آیه است بمعنی نشان و معجزه و از جمله عرب اکثر طوائف مردم خواسته زیرا که بسیاری از مشرکان
عرب بدعوت آنحضرت و آیات بینات و بهره مند نشده اند و بر آن شرک و کفر رفته و سخت تر ایشان
جهودان مدینه و شهر خیبر بودند و عجب آنکه جهودان با وجود آنکه پیش از ظهور آنحضرت در حربهای خود که با کافران
میداشتند نام مبارک آنحضرت م را وسیله گرفته مدد از حق سبحانه و تعالی چنان میگفتند که الهی بحرمت
آن نبی آخر الزمان که ما را بنعت و صفت آن در توریت شناسا گردانیدی ما را بر دشمنان ظفر گردان کما
قال الله تعالی و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا الآیه چون آنحضرت م مبعوث شد و از آن جهت عناد

راسخ دیگوینده نعت و وسیله اش حاصل شد ستبر گشته کار شده مرد محل لعنت الهی و ملائکه و آدمیان
مقرر گشته کما اخبر به الله تعالی بقوله اولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین بدای سامع
هوشیار و ای مرد دیدار که چون شقاوت سخن این مرتبه لعنت و حلیه آنحضرت صلعم گشت خاطر حزین
اشتیاق آگین خواست که اندکی از حلیه موی مبارک منقول است که هر که حلیه رسول صلعم را نوشته در قائم
نگهدارد از جور سلطان و فرو شدن زمین و افتادن آنجا ایمن شود و در رزق فراخ گردد و مال بسیار
شود و ملائکه در آنجا در آیند و از تنگی ایمن شوند و بهشت ادی در سجاده باشد بفضل الله تعالی و ایضا
مرویست که هر که در مهمی و حاجتی حلیه رسول صلعم را شفیع آرد مهم او کفایت شود و حاجتش مقضی گردد
بمنه و کمال کرمه و حلیه آنحضرت صلعم بطریق متعدده منقول است بعضی مختصر و بعضی دراز و جامع اکثر
اوصاف حمیده آنحضرت صلعم آنست که در شمائل ترمذی مذکور است و حضرت مخدوم صاحب قائم برکاته همان
بیان نموده و ترجمه آن چنین فرموده که قال الحسن بن علی رض سالت خالی هند بن ابی هالة عن حلیة
رسول الله صلعم یعنی گفت امام حسن بن علی رض که از حلیه رسول صلعم پرسیدم خال خود هند را که فرزند ابی هاله بود
و خدیجه رض بیشتر از تزویج آنحضرت صلعم در نکاح ابو هاله بود و از وی پسر و دختر داشت پس هند کور برادر
حقیقی حضرت بی بی فاطمه رض مادر است و کان وصافا و انا اشتهی ان یصف لی منها شیئا اتعلق
و بود آن هند بسیار وصف کننده حلیه آنحضرت صلعم را و من امیدوار و مشتاق بودم که بیان کند
برای من چیزی از آن که بدان تعلق گیرم و یاد دارم قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فخما مفخما یعنی
بود آنحضرت صلعم تمام تن و معظم و مهیب و معظم تاکید مهیب است یعنی بی نقصان یتلألأ وجهه تلألؤ القمر لیلة البدر
درخشان بود روی مبارک او درخشان همچون ماه چهاردهم اطول من المربوع یعنی دراز بود از کسی که
میانه بالا باشد واقصر من المشذب و کوتاه تر از کسی که تمام دراز قامت باشد عظیم الهامة بزرگ سر
بود لوحی که نه تمام خرد و نه تمام از حد بزرگ بود و بزرگی سر دلیل کمال ادراک باشد و سر در آن
هیئت باشد پس ظاهر او مطابق او بود که سر اسر هیئت الهی داشت رجل الشعر ان انفرقت عقیقته
والا فلا یجاوز شعره شحمة اذنیه اذا هو وفره مرغول موی سر او بود پس اگر شده شدی موی مبارک
دراز شدی و مکشوف رسیدی و اگر نرسیدی آن را سر کشیدی بحال خود گذاشتی از نرمه گوش مبارک او نگذشتی
چون مجموع بودی توفیر بجا آن خود گذاشتی ازهر اللون سپید و روشن رنگ بود آنحضرت صلعم و قیل
سرخ و سپید در حسن تمام واسع الجبین فراخ پیشانی ازج الحواجب من غیر قرن یعنی طاق ابروی او
چون کمان بود دیده تمام و دراز موی پیوسته یعنی میانه ابرو خالی بود بینهما عرق یدره الغضب یعنی
در میان دو ابروی مبارک او یک رگی بود که ظاهر کردی و راحتم یعنی در حالت غضب پیدا شدی اقنی العرنین
یعنی بینی مبارک او کشیده و بلند بود و نور بجلوه دیحسبه من لم یتامله اشم برای آن بینی نوری بود

برآمده بردی پس بر که دران نگه کردی پنداشتی آنحضرت را که بلند بینی است + هر گز ندیده چشمی
تا کرده استقبال زی + ابرو آن بلندی مژگان باین درازی کث اللحیة کثیر ریش یعنی انبوه بود
ادعج العینین سخت سیاه چشم سهل الخدین در رخساره مبارکش نرم بود یعنی گوشت بسیار نداشت
ضلیع الفم فراخ دهان اشنب یعنی دندان مبارکش آبدار و درخشان بود مفلج الاسنان
میان دندانها کشاده دقیق المسربة خطی باریک داشت بموی از سر سینه تا ناف و صدر مبارکش سوای
این خط موی نداشت کان عنقه جید دمیة فی صفاء الفضة یعنی گردن مبارکش همچنان گردن صورتی
نگاشته بود در رنگ نقره درخشان در صفا معتدل الخلق بادن متماسک هموار تن بود و گوشت
او را بسته اندام یعنی قوی هیکل سواء البطن والصدر برابر بود شکم و سینه آنحضرت ص بلندتر
از شکم نبود و از شکم بلندتر نه عریض الصدر بعید ما بین المنکبین فراخ سینه هموار بود میان دو
پهن بود و این مع مردان باشد ضخم الکرادیس یعنی سرهای استخوانهای مبارک ستبر بودند یعنی سرهای
دو زانو و دو سرین و دو شانه همه محکم بودند که بند تمام نهشت تا باشد انور المتجرد یعنی عضوی
که متجرد و برهنه از موی است همه نیک روشن بود موصول ما بین اللبة والسرة بشعر یجری کالخط یعنی این
خط موی او میان هر دو جانب سینه تا ناف بود متصل بود و نه میانه خانه عاری الثدیین والبطن
مما سوی ذلک بر دو پستان مبارک و سینه او موی نبود بجز خط مذکور اشعر الذراعین والمنکبین
واعالی الصدر یعنی موی ناک بود بازوهای مبارکش و دو کتفها و آغاز سینه او طویل الزندین
استخوانهای بازوهای او دراز بود ای اطراف دو ساعد مبارکش دراز بود و بنا نور سیدکا
رحب الراحة فراخ کف است شثن الکفین والقدمین وسائر الاطراف یعنی گوشت آور بود
کفها و پایهای او و دیگر اعضای مبارکش در روایتی سائل الاطراف و یا شائل الاطراف است ای
انگشتان مبارکش دراز بود سبط القصب و هو شبه یعنی سرهای انگشتان او فرو رسته بود
این هیئت حسن است خمصان الاخمصین یعنی میانه کفهای مبارکش هموار و املس بود چنانکه
قطره آب بران نماندی اذا زال زال قلعا یعنی در رفتن مشی پای مبارکش بقوت بر داشتی
و بقوت بر زمین نهادی یخطو تکفیا گام مبارکش براه مقصد راست افتادی و یمشی هونا
یعنی گام مبارکش فراخ افتادی تا کسی چنان می پنداشتند که گویا بسرعت تمام میرود گویا از بلندی
فرود می آید و اذا التفت التفت جمیعا ای در رفتن التفات بجانب راست نکردی و هر گاه التفات
کردی تمام اندام او برگشتی خافض الطرف یعنی چشم مبارکش فرو افگنده بودی نظره الی
الارض اطول من نظره الی السماء یعنی نظر مبارکش بسوی زمین بیشتر از آن بود که بآسمان جل
نظره الملاحظة یعنی بیشتر نظر او ملاحظه یاران بگوشه چشم بسوی دیگران بود و پیشی کردی بسلام

ای در بیان نسبی اصحاب را بیش کردی وجود در عقب شدی و پیوسته کردی اسلام مرکز امدیدی انتهی
کلامه و اعلم ان المصنف رح لم یذکر الآل والاصحاب ثم اکتفی بما سیأتی من ذکرهم سمی معظم بیر بالجم اسم
مبارک ایشان محمود است و نصیر الدین لقب معظم عظیم القدر عبد الله و قران با کسر پیوستگی
دو ستاره سعد را گویند و باصطلاح اهل نجوم صاحب قران کسی را گویند که هلال ولادت او در زحل و مشتری را
در یک برج قران باشد پس آنکس پادشاه معظم سجاده مسند دین یا با ظفر باشد کذا فی المدار و در موید آورده
که این قران بعد از سالهای فراوان بوقوع آید و در سیر نامه است که صاحب قران مولودی است که وی
مسقط نطفه او در مسقط رأس او بوقت قران عظمی بوده باشد و مقصود مصنف رح مدح خواجه است
بسعادت طالع در دین و دنیا و اشارت بکمال فضلی و شرفی که از درگاه او تعالی بر سلسلهٔ چشتیه بهشته
سجاده اولین و آخرین است و بیان این معنی آنکه حق تعالی بر واحد حضرت خواجه عثمان هارونی را الهام
نموده بود که در سلسلهٔ شما کسی پیدا آید که نجات همه یاران سلسله باشد تا قیامت و او را چنین و چنان
علامات است پس حضرت خواجه عثمان رح تا دم حیات خود درین انتظار بود و مدام در یاران خود ملاحظه میفرمود
تا آن صورت در یاران ایشان بوقوع نیامد لاجرم در آخر عمر خود وصیت کردند بخلیفهٔ خاص خود حضرت
شیخ العالمین سند المقربین خواجه بزرگ حضرت خواجه معین الدین حسن سجزی رح که چون در یاران
خود چنین علامات کسی را دریابی آن را غنیمت شمرده از آنکس طلب دعای سعادت دارین کنی برای
جمیع اهل سلسلهٔ خود پس در زمان حضرت خواجه بزرگ این صورت در یاران او بوقوع نیامد و ایشان در آخر
عمر خود همچنان وصیت کردند بحضرت قطب الدین بختیار اوشی که از اکابر خلفای ایشان بود و خواجه قطب الدین
درین عمر بسر بردند و وصیت کردند بخلیفهٔ خود حضرت امام العارفین سلطان الزاهدین فرید الدین گنج شکر
و ایشان هم در آن انتظار گذاشته آخر بحضرت سلطان المشایخ خواجه نظام الدین بن احمد بداونی که خلیفهٔ اعظم
او بود همچنان وصیت کردند پس آنحضرت سلطان المشایخ روزی در کوچهٔ شهر دهلی میگذشتند که ناگاه نظر
ایشان بر خواجه نصیر الدین چراغ دهلوی افتاد که ایشان بر کنار حوضی نشسته پای در آب فرو هشته
در بحر شهود الهی مستغرق بودند و همان علامات در ایشان پیدا و هویدا بود پس سلطان الاولیا نظام الدین
بسر حقیقت آگاه گشته چنان مبادرت فرمود که اگر لحظهٔ دیگر بدان سوی بودی در آب حوض آمده پای خواجه
نصیر الدین بدو دست بگرفت و نصیر الدین بهوش آمده پای را خود کشید و سلطان المشایخ نگذاشت
و گفت که نگذارم شما را تا آنکه دعا کنی و از خدای تعالی نجات همه یاران سلسله را نخواهی پس ایشان دست بدعا
افراشته درباره اولین و آخرین خیر خاتمه و سعادت دارین خواستند پس خود مسعود ایشان برهان ساطع
چشتیانست و این نقل بتواتر در مشایخ ما مشهور است چون او باشد شیخی که ای در عالم صاحب عظمت
و جلال بر دایره متعال او هست و هم در بیان خود در فضل و کمال شهرهٔ آفاق است چنانکه حضرت مخدوم صاحب

مخدوم جهانیان رحمه الله در سیر نامه نوشته که صیت کمال خواجه نصیر الدین رح در گوش اولیای روی زمین تمام
منتشر بود تا آنکه در سببی وصل ایشان بوقوع آمده بود همه اهل کمال آن زمانه از رحلت ایشان خبر دادند
و همه تاریخ را بند نموده میر علی کاسملان در فرستاده و تحقیق آن متیقن هستند و هم خواجه نصیر الدین رح خود
زمانه خود یگانه بود در علم و عمل که این هر دو وصف حسنه در وی بر کمال بود و در فقر بمعنی جهد و زهد
چه تعین مشهور سین زمانه تعلق بگردش او دارد و کرامت تواند که بمعنی مرتبه و شرف باشد یا بمعنی
خوارق عادات که از اولیای الله برای اطمینان ناقصان و یا در امانت عاجزان پیدا آید چنانکه از ین خواجه
کرامات بظهور آمده و نیز چند بار بوقت حاجت چنین هم اتفاق گشته که خادمان بفرمان ایشان بجای روغن
چراغ آب می انداختند از ینجا او را چراغ دهلوی خوانند و درین لقب وجوه بسیار در کتب تاریخ مذکور است
گشتند عامی سالکان الخ عامی بیای تنکیر یعنی مردم عوام بی معرفت بسبب نظر فیض اثر آن خواجه
سالکان راه حق کامل شدند در غزاء جلالی مذکور است که سلطان الشعرا خواجه نظام گنجوی رح در مخزن الاسرار
در بیان نظر اولیاء الله این بیت فرموده سه راه روانی که ملائک پیند + در دو کشف از کشتی کم بینند
و درینجا اشاره است بحکایتی که خواجه سنائی را آن اینست که بعصای خود او را بکناره آب در خشکی معالجه
می بشد و خود در میان آب نظر بر آن بعصا دار دلیل از تاثیر نظر وی اگر سید عند الله غیر مکرم است اغراض
چو زرش در جنبش بکمال رسید اگر چه در نظر آدم مکرم ولی الله باشد شخصی از عوام پیر و رش یابد ترقی
درجه او گردد عجب باشد و مشائخ کبار فرموده اند که من لم ینفع لحظه لم ینفع لفظه الخ هر شخصی که نظر تربیت
خاطرش بر مرید نفع رساند لفظ و تلقین او در حال بیعت پس ایمان هم نفع نخواهد بخشید چنانکه در ملفوظ
خواجه قطب الاسلام والمسلمین قطب الحق والدین بختیار اوشی قدس سره مسطور است که شیخ صاحب سجاده
باید که این قدر قوت باطن داشته باشد که چون از عوام برای بیعت بر وی آید پس او را واجب است که بوقت نظر باطن
سینه آنکس را که نیز خرافات دنیا و جز آن آلوده باشد صیقل دهد تا آنکه هیچ کدورتی از غل و غش و حسد
و حقد و آلایش دنیوی در سینه او نماند بعد از آن او را دست دهد و بخدای تعالی رساند و اگر پیر را این
مقدار قوت باطن نباشد پس تحقیق بدان که پیر و مرید هر دو در بادیه ضلالت اند انتهی کلامه مقتدا
مرد پیشوا که پیر طریقت باشد و مقتدی اسم فاعل است او که مرید است و صاحب دل کسی که دل معنوی خود
را بدست آورده باشد پی سپر بضم سین مهمله و بای موحده یا زی مفتوحه پامال بد فدای صادق
ای جهد کسانی که فدای این خواجه و پامال او شدند بس خوش وقت و مبارک است که از فیض او بهره یابند بعضی
علما بکسر سین و یای تحتانیه مثناة خوانند یعنی پیروی کننده و مطیع الامر و کلمه یاد رها بمعنی برای
و عنا بفتح عین مهمله بمعنی رنج اینجا مناسب است از دو رنج بقرینه مقابله بهشت از بهر غلطی خوش لقا ای خلف
بفتحتین پسر نیک که در راه دین حق باشد بخلاف پسر بد که او را خلف بسکون لام گویند کذا فی منتخب اللغات

پس سکون لام اینجا بنا بر ضرورت ست و خوش لقا آنکه دیدارش منشا فال نیک باشد و ابو الفتح نام مسیر
اوست و رکن الدین لقب او و شاید که این نام او باشد و ابو الفتح کنیت او و ارکان دین عبارت از
اصول اعتقادی ست که مطابق طریقهٔ اهل سنت و جماعت و هم فروع و عملیات که موافق علم شریعت مطهر
باشد ایچنین اشارت بمضمون مصراع سابق و تقوی احتراز از شبهات ست و ورع احتراز از حرام صریح
کذا فی عین العلم یعنی فرزندم در علم و عمل و سلوک راه دین کامل گردد که در عصر خود از دیگران فائق باشد و ورع
یعنی ترک منهیات شرعیه باشد و تقوی ترک ما سوی الله کما قیل اصل التقوی زاد این راه ست ترک ما سوا
کذا فی الحسینی ببینم جهانی بیش در ای جهانرا بکام دل خود زیاده ببینم زهر زبانی زهی ای من درین کتاب سبب
از هر نوع علم و عمل را بیان میکنم از من باید شنید چون دعا از خلوص بود کتابش مقبول شده بالغ چو گردد آن
زیرا که بنده قبل از بلوغ مکلف نیست بچیزی از شرائع ما پدر را لازم ست که پیش از بلوغ فرزند خود را امر
کند بشرائع قال النبی علیه السلام مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا واضربوهم علیها اذا بلغوا عشرا چون مکلف شود
بعقل و بلوغ اول چیزیکه بر وی فرض ست شناختن خدا تعالی و ایمان زیرا که شرط وجوب همه طاعتها ایمان ست و تفصیل
حد بلوغ غلام و جاریه در کتب فقه مسطور ست اما ادنی حد بلوغ برای تکلیف شرائع بر قول مختار دوازده
سال ست هم در پسر و هم در دختر نه سال گفته آن حد شهوت اوست مثلی ندارد و شبه هم آه بیان بیچون
بودن اوست و مثل شی چیزیرا گویند که آنچیز با آن شی در حقیقت خارج حد باشد بچو اتحاد زید و عمرو در
حقیقت انسانیه و شبه شی چیزیرا گویند که آنچیز در کیفیتی و صفتی مشارک آن شی باشد اگرچه در ماهیت
متخالف باشند بچو اشتراک زید حبشی و جامه سیاه در سیاهی و برأة حق سبحانه و تعالی از مماثلت ممکنات
خود ظاهر ست که در حقیقت خود مخالف حقائق ممکنات ست و از مشابهت هم مبرا ست چه صفات او تعالی
از علم و قدرت و ماعداها بدرجهٔ اعلی و برتراند از صفات ممکنات و مشابهت آنگاه درست آید که هر دو
مشابه در وصف مشترک اند و هر چه برابر باشد و لیس فلیس فهو لا یماثل موجودا و لا یماثله موجود و لیس کمثله
شیء کذا فی احیاء العلوم للامام حجة الاسلام محمد بن الغزالی رح باید دانست که درین تنزیهات هم رد بر فرق ضاله
از مجسمه و مشبهه و غیر ایشان و هم اشارت بترجمه سورهٔ اخلاص که یکی اشارت بقل هو الله احد و نفی مثل
و شبه اشارتست بلم یکن له کفوا احد و هرگز نزاده از کسی آه اشارتست بلم یلد و لم یولد شیء نخواهد
بالصمد الصمد و آنکه بدین صفات جلال متصف باشد او را منزه باید گفت از همه حاجات و شهوات و
اخلاق البشریه جوهر مرکب آه یعنی او تعالی را جوهر مخوان چه جوهر باصطلاح اهل سنت چیز صغیر جسم را
گویند که قابل انقسام نباشد و جوهر فرد و جزء لا یتجزی نام اوست و آن جزء را از مکان چاره نیست
و او تعالی منزه ست از آنکه جزء برای چیزی دیگر و یا در امکان آید چنانکه بیانش خواهی شنید و نزد حکمای طبیعی
جوهر اگرچه نام موجودی ست که در غیر محل یافته شود مجرد از ماده باشد و خواه از صاحب ماده اینمعنی اگرچه

بر ذات او تعالی صادق اما حکما جوهر و عرض را از اقسام ممکن گفته اند و واجب الوجود از مکان منزه است
وجوب موجب عز و صفت بر کمال است و امکان موجب ذل و محل بر نقصان و لفظ جوهر را معنی دیگر
هم آمده است متعارف علما یعنی چیزیکه قائم بذات خود باشد سوا و کان محرر اده دیا و اطلاق جوهر
بر حق تعالی باین معنی اگرچه عقلا درست بود اما شرعا جائز نیست لعدم الرخصة من الشارع و او تعالی جسم
و جسم هم نباید گفت چه مرکب در وجود خویش محتاج باجزا باشد و احتیاج منافی وجود او تعالی است و جسم
از ترکب و تمکن چاره نیست پس او را جسم هم نباید گفت زیرا که اعراض موجودات اند چون سواد و بیاض
باسها بها در وجود خویش محتاج باشد بمحلی که ایشانرا باشد و او تعالی از همه اشیا بی نیاز است و قوله مکمم
اینجا بمعنی پهنا باشد که مقابل طول باشد فذکره علی سبیل التمثیل والمقصود نفی ما هو من خواص الاجسام
من الابعاد الثلثة والمعنی الاول ابلغ متناهی بمعنی صاحب نهایت بودن و صفت مقادیر و اعداد است
و او تعالی از مقدار و عدد منزه است پس او را متناهی نباید گفت و نه غیر متناهی که آنهم وصف مقادیر است
تا متن مخولان معتزله صاحب شرح سوال یعنی اسمای الهی همه توقیفی اند یعنی موقوف بر سماع از شارع
که ذکر آن در کلام الله و یا در حدیث نبوی آمده باشد و این هر دو بمسلمانان از جانب رسول علیه السلام رسیده
امام المسلمین در فقه اکبر گفته که روا نیست اطلاق هیچ نامی که ماخوذ نباشد از کتاب و سنت و اجماع
تا آنکه جائز نیست اطلاق جواد و عالم و رحیم بر او نه سخی و فاضل و شفیق و در معین السلام هست که اطلاق
محبوب و معشوق و ساقی بر حق روا نیست و یزدان هم نباید گفت ز کل گویی بعض هم آنچه جل و عرف
عالمیان مرکب باشد از اجزای متکثره و او تعالی از ترکیب منزه است چنانکه پیشتر گفته شد بعضی چیزی را گویند
و چیز دیگر علاقه و پیوستگی باشد و او تعالی برتر است و رنگ و بو و مزه و شکل و صورت و قد و حرکات
بر وی محال است چه اینهمه از صفات اجسام اند پس چون از جسمیت منزه است لهذا بالطریق اولی منزه شد
او را نگویی در مکان باشد زیرا که مکان عبارتست از امتداد موهوم یا موجود که مطابق امتداد متمکن باشد در
جهات ثلثه و او تعالی از امتداد منزه است والا لزم التجزی فی ذاته تعالی عن ذلک علوا کبیرا اگر گویی بعد از نفی
مکان مطلق اندی حاجت نیست بنفی تمکن او تعالی بر عرش عظیم چرا نفی آن ثانیا تصریح نموده گویم وجه اینست
آنکه او تعالی در کلام مجید خود فرموده الرحمن علی العرش استوی و این آیه بحسب ظاهر دال است بر آنکه
او تعالی بر عرش تمکن و استقرار است فلهذا بعد از نفی مکان عدم تصریح نموده بنفی تمکن خاص تا مبتدی آگاه
و هوشیار گردد که این آیه از نصوص نیست که بنا بر آن اعتقاد کرده شود بلکه از متشابهات است و در
متشابهات دو مذهب است متقدمین علمای اهل سنت و جماعت که بر قول او تعالی وما یعلم تاویله الا الله و
الراسخون وقف کنند بر آنند که معنی این چنین آیات بجز علام الغیوب کسی نداند و مومنان مکلف اند که
آیات را از کلام حق تعالی دانند و تاویل آنها ندانند و متاخرین که بر الا الله وقف نخوانند بلکه والراسخون

فی العلم الاجمال وصل کنند پیدا شد کہ امثال آیات بقرائن عقلیہ و دلائل نقلیہ از ظاہر خود مصروف و معدول اند و دران تاویلی باید کرد کہ بجناب اقدس او تعالی مناسب باشد پس در آیۃ الرحمن علی العرش استوی بسا تاویلات نموده اند و اشهر آنها آنست کہ استوای جلوس بر عرش کنایہ از استیلاء و غلبہ است چہ عرش سریر سلطنت را گویند و چون پادشاه بر تخت سلطنت بنشیند بر ہمہ خلائق مستولی و غالب باشد فالمعنی ان الرحمن ہو المستولی علی من عداه کما قال ہو القاهر فوق عباده نیز مثل و پس آه یعنی منزه است از آنکہ در جہتی از جہات منحصر گشتہ متمکن باشد چہ این جہات اطراف امکنہ اند و با خود داو تعالی منزه است از مکان قال فی احیاء العلوم انہ تعالی منزه عن المقدار و تحدیہ الاقطار و تحیط بہ الجہات وانہ مستو علی العرش علی الوجہ الذی قالہ و بالمعنی الذی اراده استواء منزہا عن المماسۃ والاستقرار والتمکن والحلول فلا یحملہ العرش بل العرش وحملتہ محمولون علی قدرتہ ومقهورون فی قبضتہ وتعالی عن ان یحیط بہ مکان کما تقدس ان یحده زمان بل کان قبل ان خلق المکان والزمان وہو الآن کما کان و دلائل این تنزیہات بشرح و بسط در کلام محمد غزالی و سائر علماء مذکور است و درین بیچمدان بانقدر سہل الحصول اکتفا نموده تا مبتدی را قریب بفہم باشد زنده بدان الخ لفظ حضرت مقحم است برای تعظیم و اجلال و از اینجا شروع است در بیان صفات الٰہیہ کہ حیوة و سمع و بصر و اراده و قدرت و علم و کلام است اما صفت علم را صریحا ذکر کرده و بر ظہور گذاشتہ مع ان السمع والبصر یستلزمان العلم و این ہمہ صفات او تعالی ازلی است پس زنده است بیجان و شنونده است نہ بسمع بینا است نہ بچشم داننده است نہ بدل و قادر است بی دست و پا نہ باستدلال و گویا است بی زبان و رازق است نہ باحتیال و حکیم است در افعال و ازلی است و ابدی است قال فی احیاء العلوم انہ تعالی قادر جبار لا یعتریہ قصور ولا عجز ولا تاخذه سنۃ ولا نوم وانہ لا یعرضہ فناء ولا موت وانہ ذو الملک والملکوت لا یعرضہ الفترة والجبروت لہ والسلطان والسموت مطویات بیمینہ والخلائق مقهورون فی قبضتہ وانہ المتوحد بالایجاد والابداع فخلق الخلائق واعمالہم وقدر ارزاقہم وآجالہم وانہ عالم بجمیع المعلومات لا یعزب عن علمہ مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء بل یعلم دبیب النملۃ السوداء علی الصخرة الصماء فی لیلۃ الظلماء وانہ مرید للکائنات مدبر للحادثات فلا یجری فی ملکہ وملکوتہ قلیل او کثیر صغیر او کبیر خیر او شر نفع او ضر ایمان او کفر فوز او خسر زیادة او نقصان طاعۃ او عصیان الا بقضائہ وقدرتہ وحکمہ ومشیتہ فما شاء کان وما لم یشأ لم یکن فلا مهرب لعبد عن معصیتہ الا بتوفیقہ ورحمتہ ولا قوة لہ علی طاعتہ الا بمحبتہ وارادتہ یسمع ولا یعزب عن سمعہ مسموع وان خفی ولا یغیب عن رؤیتہ مرئی وان دق فلا یحجبہ بعد ولا یدفع رؤیتہ ظلام یری کل شیء من غیر حدقۃ واجفان ویسمع من غیر صماخ و آذان کما یعلم بغیر قلب ویبطش بغیر جارحۃ ویخلق بغیر آلۃ اذ لا یشبہ صفاتہ صفات الخلق کما لا یشبہ ذاتہ ذات الخلق وانہ آمر ناه واعد متوعد بکلام ازلی قدیم قائم بذاتہ لا یشبہ کلام الخلق

پس بصوت یحدث اجمع جمیع مخارج سوراخ ترادع الهوا او اصطکاک الاجرام والاحرف یحدث
بانطباق شفتہ او بتحریک لسان انتہی کلام بہم نور وظلمت آمد درین تقریر رد است بر ثنویه که ایشان
حق تعالیٰ را مرید و خالق نور وخیر گویند و از خواست ظلمت وشر وقبائح منزه دانند ودلائل آیت
واحادیث ست سبحانه و تعالیٰ خالق کل شیء و قوله علیه السلام ماشاء الله کان ومالم یشألم یکن ونیز مثل
الفعل نقصان لوستانتیج دشر حق واسی وآن بر غیر از ممکنات باشد محمد سعد ایجاد بہم آمد رد است
برحکما که ایشان او تعالیٰ را در ایجاد کائنات موجب و مضطر گویند چون جنبش دست مر تحریک
ملتفتا فهم ان الایجاد منه کالنور لازم له لاینفک عنه کالشعاع من الشمس بہم رد بر فرقه
یهود که ایشان گویند که او تعالیٰ در یوم السبت استراحت گرفته پس از آنکه در ایام دیگر خلق عظیم را
بیافرید و درمانده شد تعالیٰ عما یقول الظالمون علوا کبیرا قال فی احیاء العلوم انه تعالی متفضل
بالخلق والاختراع والتکلیف لاعن وجوب ومتطول بالانعام والاصلاح لاعن لزوم فله الفضل و
الاحسان والمنة والنعمة انه یثیب عباده على الطاعات بحکم الکرم والوعد لابحکم الاستحقاق اذ لایجب علیه
حق لاحد ولایتصور منه ظلم حادث بدان ای یعنی جمیع انواع عالم از اجناس افراد و اجزا و صفات خود
حادث است که اول معدوم بود پس اینها بایجاد او تعالیٰ صورت وجود یافت و صفات او را نه بدایت
و نه نهایت هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم گویا بدان ای یعنی او تعالیٰ در ازل متکلم است م وانکاهر
کلیم المتکلم بلا جیش آیا بیجاد عالم بیک سخن کن گویی و کلام معنوی گوینده آنکه پس از یک سخن لفظ مراد بیت
که در بیان گفته آمد چون کلام او تعالیٰ از قبیل معانی است نه از قسم الفاظ چنانکه خواهی شنید دیگر سخن
الان گفته که صفت کلام وی در اصل یکی واحد است مثل صفات دیگر از علم و قدرت و جز آن از بی صفات
او را تعلقات بسیار است بحسب تعداد امور خارجیه و آنکه گفته یک سخن کلمه کن مراد دارد تحقیق مسئله
کلام نفسی [illegible] زیرا که کلمه کن از نوع [illegible] است که او تعالیٰ بجمیع [illegible] است خود در ایجاد کائنات و بعد ازین
بدان متکلم میفرماید کما قال الله تعالی انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون پس این کلام وی تعالیٰ [illegible]
وما لا یزال مر مخلوقات را که بسوی او آیند بعد از عدم و کلام او تعالیٰ که کلام نفسی هم چنان است صفت
ازلی است مع ما ترا ازآن که شامل است امر و نواهی و خبر را بهم و وعد و وعید و مواعظ و حکایات و
مواثیق و عهود و اخبار و غیر ذلک من انواع کلامه آمر بدان ای لفظ آمر و ناهی بصیغه اسم فاعل می باید خواند چنانکه
از تقریر احیاء العلوم دانسته شد و آنچه در بعضی نسخه آمری و نہی بصیغه مصدر با الحاق یای نسبتی نوشته
میشود غلط ناسخ است و لفظ بیان صیغه امر است از دانستن چنانکه مصرع اول آن موهم است و اکثری
در غلط افتاده بلکه یا بر اسم اشاره داخل شده و همزه آن حال بدل گشته چنانکه قاعده پارسیان است پس
این کلام اشارت است بیک سخن و معنی بیت آنکه او تعالیٰ در ازل گویا است بیک سخن که آن نفسی ازلی است و از آنجا

یک سخن در آمده بهتر رسیدگان خود در ما موراست و مار دار مده است بیا را از مهیات و بدل علی ذلک ذکرنا
عبارة العقائد النسفیه آنرا پس بحرای تلک الصفة الواحدة اعنی الکلام علی پیاد ی هساق کلام اما ذکر آمر
و نهی بر طریقه اکتفاست بر سبیل حصر و احصار چه او تعالی آمرست و ناهی و مفهوم ست ای رسید و ارسنگ را
کار این کار نگوییم و معادی ست ای خواسته است خود مخبر ساای اکا می رساند آیات ازر مقتضا چنانکه خواهی
صیغه نکی حمله خبر در عامه بسیج لفظ صیغه بصا ذہملہ دیای مساة تحتانه و معنی تحمه و قع ست که در لغة
رنگ هر در رفات اندحسن بسته و در اصطلاح علما سنت کلمه گویند که از سبب ترتیب حروف و حرکات
سکنات مرکلمه را لاحق شود و بهر و معنی ایجا ظاهر صورت مانند اللهم الا آن لقوا اراده معنی الطریقة
چنانکه در استعمال عامه متعارفست که میگویند که فلانکس در معاملات خود این صیغه دارد حمله خبر بیان و خبر کلام
ست لیس معنی آنکه طریقه امر و نهی و سایر انواع کلام او تعالی یکیست یعنی جمله اقسام کلام ادراج مخبرست
چنانکه در فتاوی از عقائد جاحظیه نقل کرده که صانع عالم متکلم ست بکلام ازلی نیست از جنس حروف و اصوات
و منافی ست مرسکوت و آفت لکنه را و تعالی آن یک سخن آمرست و ناهی و مخبر و مرجع همه بسوی خاست
اسمی کلام و اگر لفظ صیغه را تحریف کنیم بدست چنانکه بعضی محققان فرموده که این لفظ اسم الصفات
و او تای مثناه ست بمعنی وصف شد در من قال الحکم کاتب غلط اصرح چنانکه بمعنی آنکه کلام او تعالی یک صفت
است و تعدادی در ان جاریست چنانکه متفق علیه متکلمین ست در همه صفات او تعالی که هر صفت وی
فی حد ذاتها امر واحدست چنانکه در فتاوی برسه گفته که فاعل ست یک فعل حی ست یک حیات و سمیع
یک سمع و هکذا همه صفات او والا لزم زوال الصفة الاولی و حدوث الثانیة و هو کما تری بمعنی قوله
جمله خبر تعلیل ست برای وحدت صفت کلام و هم جوابست مر ایهامی را که کوئی چون او تعالی در ازل
آمر و ناهی و مخبر و مستفهم و منادی شد صفت کلام او منقسم شد بدین اقسام متعدده پس فوت شد وحدت
کلام او که از یک سخن بود بسیار شده بود و تقریر جواب آنکه این جمله اقسام کلام راجع و عاید است بیک
قسم وی که خبرست مثلا قوله تعالی اقیموا الصلوة در معنی اخبارست تا که اقامت صلوة سبب نیل ثوابست
و ترک آن سبب رفع درجات و موجب استحقاق عذاب و قوله لا تقربوا الربا اخبارست تا که ارتکاب فاحشه موجب
عذابست و ترک آن سبب رضا و قوله واذ قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله اخبارست
تا که ای عیسی من خدا و ند تعالی از تو طالب علام موت و لعنی این مضمون که مردمان را چنین گفته باشد و قوله
یا موسی اقبل ولا تخف انک من الآمنین خبارست تا که ای موسی من از تو طالب اقبال و اجابت مستم که سا
در مراتب آن دا بهتر بر آن مدرسی که بوا زجمله ایمان هستی این ست معنی قول مصنف جمله اقسام کلام خبر
تا مدرکست که رجوع جمله اقسام او بسوی خبرست بحر الدین رازیست که مذهب نبی دارد و مرین مذهب
مدرسه آمده که امر کردن طلا حوه با موردهی کردن طلا نهی چنانکه رید مرحود باشد و او خواگوئی که این کلام

لیکن مرا انکار کن چون درست است و خبر دادن از امری در ازل بصیغه ماضی که در محض است مر او تعالی از همه
عیوب منزه است پس چگونه صورت بندد یعنی که خدا تعالی در ازل فرموده که قال موسی لقومه و جاء آدم که
موسی در ازل موجود نبود پس گفتن مر قوم خود را چون از الطریق منفی باشد جواب این شبه چنان
انتقاد که امر کردن او تعالی در ازل مر کسی را برای اکتساب امری یعنی آنست که بنده در ازل آنکار را
بجا آرد بلکه یعنی وقتی باشد که موجود شده اهل تحصیل آنکار شود پس برای امر او تعالی وجود مامور شرط
کافی است چنانکه شخصی فرض کند که مرا فرزندی است پس بنا برین فرضی امر کند او را که این کار بکن و
فرزندش بکند اگر بعد از آنکه موجود آید و اهل تحصیل آنکار گردد و خبر کردن او تعالی در ازل موصوف بزمانی
نیست چه او تعالی از زمان منزه است پس اخبارش را بماضی و استقبال وصف نتوان کرد و مذهب مختار
نزد علمای حنفیه آنست که کلام او تعالی در ازل نه خبر است نه امر و قسمی دیگر بلکه انقسام کلام او باقسام
در استقبال او را ایراد است یعنی کلام ازلی که او امر واحد است چون تعلق گیرد و بما لا یزال مامور به امر
و منهی عنه نهی باشد و مستفهم عنه استفهام و کهذا فعلی هذا الاصل لا انفکاک الحادثة و هذا هو الالیق بکمال الوحدة
الذکاء یعنی تعلیل قد مایل هو الانسب بسائر صفاته تعالی من العلم والقدرة لما ان کلها واحد فی الازل و
التعدد انما جاء من تعدد الوجوه فالبعد و شرح مسلم صفات الملک العلام فیما مباحث الکلام علی
وجه التمام الیق بهذا المقام وان اردت وضوح هذا المرام فارجع الی علم الکلام فانما اطنبنا ههنا بعد
المطالب تسهیلا علی القاصر من الطلاب والله سبحانه اعلم بالصواب حرفی بما سوا حرف عبارت از
صوت مخصوص است که تعلق بمخارج دهان و زبان دارد و صوت کیفیتی است که حادث گردد از تماس
هوا بموج شدن کلی و یا از کوفتن اجسام بیکدیگر و اعراب عبارتست از حرکات و سکنات و هجا
تهجی است که حرف را جدا از یکدیگر خوانده شود و اینهمه از اعراض حادثست که وجود بعضی از آن مشروط
بانعدام بعضی دیگر مثلا تکلم برای ضرب موقوفست بر محو شدن تلفظ بضاد و قس علیه الباقی و کلام مر
ازلی مقدس عن الحدث و معالوجه و مصراع ثانی برای اتمام مقصود است ای کلام او تعالی از جنس معانی و احکام
است نه از قبیل الفاظ و گفتار زیرا که الفاظ را از حدوث چاره نیست و لفظ خاطر اینجا اسم فاعل است از
خطور بمعنی چیزی که در باطن گذرد و بمعنی دل را دخل نیست چه او تعالی از دل منزه است و اطلاق کلام بر معانی
فکری شائع است چنانکه گویند که مراد دل مقالتی است که از اهتمام آنرا و لفظ در میان مستدرک و شاید که
مفید معنی باشد که کلام او تعالی از جنس معنی است و بس از راه تا دل آن ذکال الاثر وی که دران هرگز مجال خطا
نباشد و صفتاوی بر سنه الاصول شهابیه نقل نموده که کلام حق تعالی نزدیک امام ابو سعی علم الهدی ح
ابو منصور ماتریدی رح غیر مسموع است زیرا که محال است سماع آنچه از نه حنا بد و کلیم الله علیه السلام آواز دال
شنیده است نه کلام حق را و معامر شد باین نام از جهت عدم توسط ملک و کتاب و کذا جبرئیل انما سمع صوتا

دالاعلى كلام تعالى وعلى جميع ما اراد الله تعالى لا عين كلامه و نزد شيخ ابو الحسن اشعرى كلام حق تعالى مسموع
بخلق حس و ادراك آن كه بدان اهل سماع ميشود بى حروف و آواز چنانكه رويت حق تعالى در آخرت بى
كيف باشد و موسى را كليم الله گويند آن از همه جهات انتهى كلامه پس قرآن كريم را كه در مصحف مكتوب
مقرو و بگوشها مسموع از آن كلام الله گويند كه دال است بر كلام ما مذهب جمهور العلماء و فيه مذهب آخر
لصاحب المواقف هو ادق والطف فالنظر هناك ديده شود حضرت خدا اى در سراى آخرت بعد
از دخول در جنت ديده شود مصراع ثانى رد است بر فرقه معتزله كه رويت بصرى را در حق بارى تعالى محال
پندارند و اين مسئله بسط طلب است و دلائل فريقين را در كتب كلام بايد ديد در شرح قصيده امالى
آورده كه مشاهده جمال ايزد متعال نظر بعموم آيات قطعيه به همه مردمان مومن خواهد رسيد و زنان
مومنه تابع باشند مردان خود را در اين كرامت و كافران و منافقان از مشاهده محروم اند و فرشتگان را لقاء
بعضى علما على الاطلاق نه ميسر باشد در اصول صفا آورده كه فرشتگان بهشت در آيند ليكن ديدار
سبحانه نه بينند مگر جبرائيل كه يكبار ببيند و در فتاوى برهنه از فتاوى خانيه نقل كرده كه در رويت ملك
و جن خلاف علما است ليكن قول اصح آنست هر كه در بهشت در آيد جمال او تعالى را ببيند آدمى يا
فرشته و يا جن و در شرح قصيده گفته كه اين دولت متفاوت باشد بحسب اعمال پس حاصل ديده
بى جهت و بى كيف هر سالى و هر ماهى و هر هفته و هر ساعتى على الدوام رزقنا الله تعالى بفضله و كرمه
انتهى كلامه مدهوش جمله مومنان الخ يعنى از يك تجلى الهى و كشف حجاب عظمت كبريائى جمله
در يك مشاهده ذات وى مدهوش باشند و جمله امراض دنيا بلكه همه نعيم بهشت را فراموش كنند
اينجا نقلى بياد آيد كه امام محمد غزالى رح در تفسير سوره يوسف آورده كه در وقت دخول در نعيم جنان
حق تعالى حجاب كبريا را از ميان خود و بندگان بردارد و دولت ديدار جمال پروردگار ايشان را
دست دهد هفتاد هزار سالها در مدهوشى و مستى و غلبه اشتياق و تشنگى خود بجناب آن جميل على الاطلاق
حيران بمانند بحالى كه چشمهاى ايشان بدان جمال كشاده باشد تا آنكه حوران بهشتى بدرگاه رب العزت
نعره و فرياد كنند كه الهى در ميان ما و دوستان ما مدتى مديد گذشته كه همه بسوى ايشان منتظر بوديم
و اكنون كه نزد ما آمده اند ايشان را از خويش واداشتى بر حال ما رحمتى فرما كه بس درمانده ايم پس او تعالى
حجاب را فرو گذارد و مومنان بهوش آيند و ايشان را فرمان رسد كه برويد بسوى اين مستعيان حضرت ما
كه بشما منتظر اند پس بكمال اشتياق بعرش رسانند كه خداوندا ما را بگذار كه يكدو لحظه جمالت را تماشا
كنيم كه بس تشنگانيم پس از آن از حضرت عزت خطابى در رسد كه سوگند مرا بعزت و جلال خويش از آنگاه
كه از ميان خود و شما حجاب هستى برداشته شد شما را در مشاهده هفتاد هزار سالها منقضى شده و شما هنوز
يكدو لحظه گوئيد شما از ديدار ما هرگز سير نخواهيد شد اكنون برويد باين منتظران خود كه براى شما بيقرار اند

انتهی حاصل کلام ما از حق تعالی میخواهیم که بحرمت رسول صلعم و بکرم عام خویش جمیع مومنان را سرمایهٔ ایمان
مسلم فرموده دولت مشاهدهٔ عزّ و دارالثانی دارد و انه رحیم رئوف بالعباد رویت نباشد در مکان الخ
ای دیدن جمال ایزد متعال نه در مکانی باشد از آنکه وی نه در جهتی از جهات شش گانه دنیا تعالی تعالی
چشم بینندهٔ ثبات وی و نه بکیفیتی از کیفیات این عالم زیرا که او تعالی از مکان و جهت و جسمیت و
کیفیت منزه است و نیز این مسئله رویت حق تعالی را ما ادراک معقول نشر بیند همه کا لغنیین شد یا تخیلاً کنن
بلکه برای آن تمثیلی هم نتوان آورد خلاصه بیت آنکه رویت او تعالی نه از صور محسوس است و نه از معانی
معقول و نه از خیالات موهومه پس بجز رفتن بجنت حصول این دولت نتوان فهمید و در آنوقت اگر مرا
در فهم آید بیان نخواهد گنجید چه این امر وجدانی باشد قال فی الاحیا انه تعالی مع کونه منزه عن الصورة
والمقدار مقدساً عن الجهات والاقطار یری بالعین والابصار فی الدار الآخرة لقوله تعالی وجوه یومئذ ناضرة
الی ربها ناظرة ولا یری فی الدنیا تصدیقاً لقوله تعالی لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار ولقوله تعالی لن ترانی خطاب
موسی علیه السلام لن ترانی پیران برای الزام معتزله آورده اند که اینجا دو امر معقول است که موسی ع جاهل شد از
صفت او تعالی و معتزله ما می شناسند آن یعنی رویت او اگر ممتنع است پس حضرت موسی ع چگونه
سوال کرد در رویت با آنکه محال است پس نسبت جهل معتزلی عوالیست انا نکه جهل را با نبیا نسبت کنند
پس چنانکه او تعالی می بیند خلق را در مقابله ایشان نسبت جائز است که بندگان هم بینند او را بعد
مقابله و صورت و کیفیت انتهی کلامه و دیدن خدا در خواب ای رویت او تعالی بخواب و بخیال
بقول اهل سنت و جماعت جائز است و آن نوعی از مشاهده دل است کما قال علی رضی رأی قلبی ربی کذا فی
شرح العقیدة الامالیة و از جمله سلف صالح از اصحاب و تابعین و تبع ایشان مرویست که او را در خواب دیده
اند چنانچه امام اعظم و امام محمد رحمه گفته اند که صد بار خدای تعالی را بخواب دیده ام و کذا عن سائر الائمة و العلما
و از ابو یزید بسطامی ره منقولست که ایزد تعالی را در خواب دیدم و عرض کردم که بتو چگونه توان رسید
فرمود که نفس را بگذار و بیا رسی که خواهی برآئی و صد لکن اینجا کنایه از کثرت اخبار است نه مرتبه معینه
از عدد متواتر مختص است بقول صحابی و تابع او چنانکه خبر فالعرس است بقول پیغمبر و قائل دارد و جوا
رویت حق تعالی است و تواند که دارد و صیغه هم قائل باشد از وسد معنی که انبیا هم نادری اگر
اول شهر حاست و ثانی بجزای آن در شرح عبارات از کتب آسمانی و از نشتهای پیغمبران از اقوال و افعال
بلکه تقریرات ایشان چنانکه کسی آنچه پیغمبر کاری کند و پیغمبر بران انکار نکند معنی بیت آنکه اگر انبیا
خدای تعالی مبعوث نشدندی و احکام شرعیه از اعمال جوارح و عقائد اهل اسلام بمردمان نرسانیدندی
بر عاقلان معرفت او تعالی واجب بودی و لذا قال الامام لا عذر لاحد فی الجهل بخالقه کذا فی فتاوی
ایمان نه دانستن مردمان را بجمیع مسائل شرعیه اگر چه واجب بودی چه حسن و قبح اشیا از دلائل است

وجاهت شرعی ست چیزیرا که شارع نیکو گوید نیکو باشد وآنچه اورا بد گوید بد باشد نه عقلی زیرا که عقول
بشریه در معرفت طاعات ومعاصی وعدد رکعات واوقات نماز وروزه وکوائف زکوة ومناسک حج
کافی نیستند الا ایمان بوجود ووحدت صانع عالم بر همه کس از راه عقل واجب بودی وکذلک بچندین صفات
او که حیوة وعلم وقدرت وارادة باشد زیرا که از راه قیاس بر همه مردمان پیدا وهویدا بودی که اجسام عالم
عقلیه وطبعیه ممکن وحادث ست وحادث در وجود خویش محتاج ست بمحدثی که اورا از عدم بوجود آرد پس
عالم را محدث در کار ست وعند العقل جائز نیست که محدث این عالم هم ممکن وحادث باشد والا لزم التسلسل
وهو باطل علی ما بین فی محله پس محدث واجب الوجود ست ولامحاله او واحد باشد واگرنه در عالم فساد آید
واین نظام بر افتد کما یشیر الیه بقوله تعالی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا ای لخربت السموات والارض
عن هذا النظام البدیع الذی نشاهده وایضا معلوم ست که صدور کارهای عالم درین نمط عجیب ونظام مستحکم
بر وجوه مختلفه متناسبه وشایان بقای عالم جز از فاعل ومحدث مذکور بدون حیوة وعلم وقدرت
وارادة ممکن نیست پس عاقلان هوشیار اذعان بوجود ووحدت پروردگار ووجوب حیوة وعلم وارادة و
قدرت وی از راه عقل واجب بودی اگرچه پیغمبران نیامدندی ولقد احسن المصنف حیث بین اولا عن ذاته
الاقدس بخالق المقتدر تنبیها علی وجه وجوب الایمان به تعالی وهو ایجاده العالم واقتداره علیه باید دانست
که بر تقدیر نیامدن رسولان اینقدر ایمان اجمالی بحق تعالی بر وجهی که مذکور شد مردمانرا کافی بودی در خلاصی از
عذاب اخروی قال الله تعالی وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا واکنون که حق تعالی رسولانرا برای تبلیغ اصول
وفروع بکافه انام فرستاده ست چاره نیست از ایمان آوردن بخدا تعالی ورسولان وی وبجمیع آنچه آورده اند
از نزدیک خدا تعالی بحسب اختلاف امم وازمنه وآن بر دو وجه ست مجمل ومفصل مجمل اینست که گوئی آمنت
بالله کما هو باسمائه وصفاته وقبلت جمیع احکامه ونزد بعضی در اجمال کلمه شهادت کافی ست که لا اله الا الله
محمد رسول الله ست ومفصل افضل ست لهذا امام اعظم رض در فقه اکبر آنرا اختیار کرده که گوئی آمنت بالله
وملائکته وکتبه ورسله والیوم الآخر والقدر خیره وشره من الله تعالی والبعث بعد الموت وایمان بخدا تعالی
آنست که بداند وحدت اورا که در ملک وی هیچکس انباز نیست وازلی وابدی ست واورا افعالی ست وایجاد
عالم وتکلیف بندگان تا آخر احوال واحکام که بیشتر دانسته شد وایمان بملائکه او تعالی آنست که بداند که ایشان بندگان
خدا تعالی اند مطیع ومعصوم وعاقل وکامل اند در علم وعمل وقدرت بر کارهائی که بدان مامور اند روز وشب
او تعالی معروف اند واز شهوات مبرا وایشان ارواح مخلوق اند که بشراب وطعام وخواب حاجت ندارند وبمردی
وزنی موصوف نیستند وایمان بکتابهای او تعالی آنکه بداند که همه کتابهای آسمانی کلام الله ست وفرستاده
او بر پیغمبران وگفته وبرساخته پیغمبران نیستند وآنچه درینها ست همه حق ست وراست وکتابی بر کتابی
فضل نیست در اینکه کلام حق ست لیکن ما امت پیغمبر آخر الزمان صلعم ماموریم بعمل کردن بر قرآن که افضل ست

از سائر کتب بحسب قرائت جامع شرائع سلف ست و ایمان به پیغمبران آنکه بداند که ایشان به بندگان
او بیضادق تابع مبلغ معصوم و آنچه او تعالی بر ایشان فرستاده است همه بخلق رسانیده‌اند و در آن هیچ زیادت
و نقصان نکرده‌اند و چیزی از هوای نفس نگفته‌اند و همه فرزندان آدم اند هر یکی احسن بعقل اکمل اند اهل زمان
خود همه بر یک دین بوده‌اند و هو الاسلام والتوحید و ان اختلف الاحکام بحسب المصالح و هم از جهت
خاتم ایشان اند و ایمان بروز قیامت آنکه بداند که آن روز آمدنی ست و در آمدن وی هیچ شکی نیست و ایمان
بتقدیر آنکه بداند که هر نیکی و بدی که از بندگان بوجود آمده بتقدیر و قضا و اراده حق تعالی لیکن رضای او
در نیکی ست نه در بدی و ایمان ببعث آنکه بداند که او تعالی فنا کند همه خلق را الا ما شاء و باز زنده گرداند
همه را الا ما شاء کذا فی بر بنه منقولا عن التمهید این رکن اصلی ایمان است یعنی بنده بمجرد تصدیق دل باحکام
اصول و فروع عند الله مومن باشد و حاجت اقرار نیست زیرا که ایمان فعل دل است نه کار زبان چنانکه از آیات
و احادیث مفهوم است مثلا قوله تعالی الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و قوله علیه السلام یخرج من النار من کان
فی قلبه مثقال ذرة من الایمان پس اقرار لسانی رکن اصلی نیست بدون آن بنده عند الله مومن است بلکه
اقرار مانع است از ایمان لیکن شرط کرده‌اند برای اجرای احکام دنیوی چنانکه عصمت نفس و مال از ریزش
از قتل و غارت و نماز گزاردن بر جنازه او و دفن کردن او در مقابر مسلمانان و غیر ذلک من الاحکام
چه تصدیق امر باطن است بندگان را بر آن اطلاعی نیست پس آن را علامتی باید که بدان فرق کافر و مومن کرده شود
است اما شرط بودن اقرار برای ایمان مذهب شیخ منصور ماتریدی که مقتدای حنفیه است و نزد بعضی
علما اقرار هم رکن است و هو المختار عند الامام شمس الائمة والامام فخر الاسلام و هو صریح الایمان عند الامام
الاعظم لکنه یحتمل السقوط عند الضرورة بخلاف التصدیق فانه لا یحتمله اصلا عند الاختیار ولا عند الاضطرار
چنانکه مردم گنگ که زبانش بسته است پس او را تصدیق است نه اقرار و نیز اگر ظالمی و یا متعدی
بهر کسی اکراه کند و تیغ بر کشد که کلمه کفر بزبان گوید و اگر نه ترا می کشم و او قادر بر قتل وی باشد آن کس را
رخصت شرعی است که کلمه کفر بزبان گوید و دل بتصدیق محکم دارد و اعمال صالح نه جزو ایمان است
و نه شرط بلکه ثمره و اثر کمال است پس تصدیق گر دارسی الخ این تفریع ست بر بیت سابق باید دانست که
در ایمان سه مذهب است بعضی مجرد عقد دل را ایمان گویند و نزد بعضی عقد بالجنان والشهادة باللسان
در کار است و بعضی امر ثالث را افزوده که عمل بارکان است امام حجة الاسلام در احیاء العلوم درین باب
بیان نموده است درجه اول آنکه بنده جمع کند این سه امور را و کسی را خلاف نیست در آنکه او مومن کامل
است و قرار گاه او بهشت باشد درجه دوم آنکه عقد و قول و بعضی اعمال او صادر شود ولیکن مرتکب
بعضی کبائر را او این هم مومن است و معتزله او را فاسق گویند که از ایمان بیرون آمده و در کفر نرفته و دائم
در دوزخ مخلد باشند و علمای اهل سنت ایشان را بدلائل قطعیه گردانیده‌اند درجه سوم اقرار او را باشد

به اعمال بجوارح واین هم مومن باشد نزد حق تعالی قال ع لایکفر احدا الا بجحوده لما اقربه وآنکه در لا زایمان
براند از احجتی قوی بدست ندارد زیرا که عمل جوارح نه رکن ایمان است نه شرط در وجود آن در استحقاق
جنان بلکه این بفضل رحمان است علی حسب کرمه و عده علی الایمان درجه چهارم آنکه تصدیق از روی
یافته شد و بیش از آنکه اقرار کند و شاغل باعمال گردد بمرد درباره این چنین کس اختلاف علماست که او
بین الله و بینه مومن است بازپس آنکه اقرار را شرط ایمان گفته اند او مومن نیست وهو فاسد لما عرفته من
قوله ع یخرج من النار من کان فی قلبه مثقال ذرة من کذا لم یشترط فی حدیث سوال جبرئیل من الایمان
الا التصدیق بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الآخر درجه پنجم آنکه تصدیق بدل کند ومهلتی یابد از حیات
که دران بکلمه شهادت ناطق گردد وبا وجود علم بوجود نطق مومن بآن کلمه ساکت ماند وآنکس نزد حق بجای
مومن است و در آتش مخلد نباشد زیرا که احتمال دارد که امتناع او از گفتن کلمه طیب مثل امتناع از نماز باشد
از روی تکاسل هذا هو الا ظهر لان اللسان لا الایمان فلا مان یکون الایمان موجودا بتمامه قلب اللسان حتی
بتر جمة اللسان ولا ینعدم الایمان عن القلب بالسکون عن النطق الواجب کما ینعدم بالسکون عن الفعل الواجب
وطایفه مرجیه درباره اینکس تیغ غلو کرده اند وگفته که او هرگز داخل آتش نگردد چه مذهب ایشان آنست
که مومن بدوزخ نرود هرچند مرتکب معاصی کثیره باشد ومذهب ایشان باطل است که مخالف نصوص قطعیه است
درجه ششم آنکه بلسان گوید لا اله الا الله محمد رسول الله ولیکن در دل وی شکی باشد وتصدیق نکند لیس او در
احکام آخرت از کفار است ومخلد فی النار وبر جنازه او نماز نگزارند چون حال او معلوم باشد چنانکه
حضرت عمر وحذیفه رضی بر جنازه منافقان حاضر نشدندی انتهی کلامه وازینجا دانستی که مراد مصنف درجه
خامس است از درجه رابعه که آن عند الناس نیز مومن است گر مومنی اندر جبل الخ ذکر جبل که بمعنی کوه است
بمتابعت قول علماست که من بات فی شاهق الجبل گفته اند واگر نیز مراد موضعی است که از عمارات وبلاد
مسلمانان بعید باشد خواه کوهسار باشد خواه بحار و یا بیابان و آنانکه جهل خوانند سهو است وصحیح بنای
موحده است چنانکه قول مصنف ره آنجا نیز بران دال است یعنی مومن عاقل بترک تعلم احکام اسلام عاصی است
ومستحق عذاب اگرچه دور از مسلمانان باشد چه طلب علم دینی بر هر مرد و زن فرض است وبنده تارک فرض
عین معاقب باشد قال النبی ع اطلبوا العلم ولو کان بالصین وطلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة در بیان
گفت اگر مومنی درمیان علما باشد وعلم از ایشان شنیده در احکام دین تقلید ایشان کند وخود علم
معرفت پیش کسی از استاد نخوانده هم عاصی است بترک استدلال که آنهم واجب است بر حسب فهم هرکس که بران
خوف عقاب است وباز گفت که ایمان مقلد نزد کور معتبر صحیح است یعنی کسیکه در علم دین تقلید وپیروی امام
مجتهد کند وبمتابعت عمل کند در احکام شرعیه اعتقادیه وفرعیه بلا دلائل آنها نداند که اعتقاد کردن باین
مسئله چرا فرض است واین کار چرا فرض است واین چرا حرام است واین چرا مکروه واین چرا مباح ایمان

الکس عند الله و عند الناس معتبر است و از جمله ایمان جدا آمده باشد لیکن تقلید یافتنی که مصنف بیان
در بیت مسئله را بیان کرده است و فرق هر یک ظاهر و مقلد مقابل مجتهد و شامل است عامی را که محض جاهل
باشد لیکن در عمدة الاسلام نقل کرده وا اصول صفار که تقلید بر دو وجه صحیح است که چون کلمه طیب گوید
از وی پرسند چه گفتی او گوید که این کلمه ایست که مسلمانان میگویند و قائل آن مسلمان شود و من نیز
به نیت اسلام میگویم و اگر در جواب گوید که مسلمانان چنین گویند اما من نمیدانم که این چیست بلکه نیز او
صفت ایمان بیان کنند و او را گویند که آیا ایمان این است چون نعم گوید ایمانش درست باشد و در
فتاوی تنیة از جامع صغیر نقل کرده که نزدیک علمای دین حق در مذهب عند الله یکی است و عامی را لازم است
متابعت یکی از مجتهدین کند و اگر مذهبی بمذهب دیگر رود فاسق تام باشد و در مذهب خود صلابت کند یعنی
عمل کند بر آن و آنرا صواب داند و تعصب نکند یعنی سفاهت و جفا کند بمذهب دیگری و نگوید که این سوا
نیست زیرا که آنچه مسلمانان در طلب حق بوده‌اند و در مسئله گفته که اگر پرسیده شویم از مذهب خود
در اعتقادیات گوییم که مذهب ما حق است و مذهب خصم چنانکه معتزلی و کرامیه و مرجیه و غیر ایشان باطل
است و در فرعیات گوییم که مذهب ما صواب است و احتمال خطا دارد و مذهب مخالف خطا است و احتمال صواب
دارد انتهی کلامه هرگز نباید مومنی الخ حاصل این بیت و بیت لاحق آنکه مومن بارتکاب گناهان
کبیره هر چند که کند چون زنا و سرقه و شرب خمر و عقوق احد الوالدین و امثال ذلک مما نص الشارع علی
کونه کبیره از ایمان خارج و در کفر داخل نشود و تو آنچنان کافر را تا بیان حسنات و طاعات از کفر خود خارج
نمیشود اگرچه صد حسنه بکند زیرا که ایمان عبارتست از تصدیق قلبی چنانکه مذهب مختار است و کفر
عبارتست از تکذیب و انکار است و تصدیق و تکذیب هر دو امر قلبی است و امر قلبی که با فعال جوارح که
مخالف مقتضای آن باشد متغیر نشود این است مذهب اهل سنت و جماعت و معتزله مرتکب کبیره را فاسق
خوانند و از ایمان خارج دانند و خوارج او را کافر گویند و فاسق نزد هر دو فرقه مخلد فی النار است و این
هر دو مذهب باطل است بدلائل قطعیه که تفصیل آنها موجب تطویل است آری اهل سنت گفته‌اند که اگر مومن
گناه را مباح دانسته عمداً بکند آنگاه عند الشرع حکم کرده شود بکفر وی زیرا که استحلال کفر حرام است و کذا
الاستخفاف بالقرآن وکتب الشریعة وکذا الاهانة بالعلم والعلماء علی المختار پس کلمه چون درین بیت
مفید معنی تشبیه است و شرطیه نیست و اگر لفظ گو مستدرک افتد و عدد المطر مفعول مطلق است
انواع ای اگرچه حسنه بسیار میکند از کفر بیرون نیاید و آن حسنات وی حبط شوند باید دانست که
اهل سنت و جماعت مسئله دیگر گفته که ایمان بطاعات زیاده نگردد و بمعاصی ناقص نشود و هم چنین
معرفت و یقین برابرند زیرا که ایمان عبارت از تصدیق است و آن امر واحد است زیادت و نقصان
در وی صورت نه بندد آری توان گفت که عقده تصدیق که بر دل است گاهی سخت و قوی میشود و گاهی

ضعیف و شرح کرده در رسالهٔ عقده که برد نوشته باشد و آنچه در آیات آمده که فزادهم ایمانا و لیزدادوا
ایمانا مع ایمانهم محمول بر تقویت است کذا حققه الامام الغزالی فی الاحیاء از صحابت کرام منقول
فرموده که مکروه است گفتن ایمان من چون ایمان جبرئیل و یا همچون ایمان پیغمبران و ملائکه و
صحابهٔ کرام زیرا که ایشان چیزهای بدیده که ما ندیده ایم پس در یقین و ثبات تفاوت شد در اقرار
و تصدیق کذا فی فتاوی برسه بر حق بگو من مومنم اگر ای نگو که انا مومن حقا الحمد لله شد و مگو انا مومن ان شاء الله
حاصل آنکه چون در دل تصدیق و اذعان بجمیع آنچه پیغمبران علیهم السلام از نزد حق تعالی آورده اند ثابت شود
و کسی از تو پرسد که آیا مومن هستی علی التحقیق بگو که انا مومن حقا و در ایمان خود شکی و شبهتی میار و اگر
کافران ماسی لان المسک بیانی الیقین پس لفظ کفر بعضی جمع کافر است کالخدم جمع الخادم و نزد بعضی
ائمه ساداتنا ان شاء الله گفتن جایز است برای تبرک و خوف خاتمه و در شرح عقاید آورده که نزاع بین الفریقین
لفظی است و در فتاوی بزازیه آورده اعتقاد کرده که مصدق مومن بر حق است و جایز نیست که بگوید
ان شاء الله تعالی چنانکه درست نیست که بگوید انا حی ان شاء الله تعالی زیرا که این لفظ اگر برای شک است کفر باشد
و اگر از برای [illegible] و مثال آن مأمور است بمشیت حق تعالی و یا از جهت شک در عاقبت در حال و مآل از جهت
تبرک گوید بذکر الله تعالی و یا از جهت بری از اعجاب خود با ایمان در همه وجوه استثناء اولی است زیرا که توهم
شک است آری اینقدر نزد علمای مقرر است که سعید گاه باشد که شقی شود و شقی گاه باشد که سعید شود
و اینجا تغیر و تبدل در سعادت و شقاوت است که صفت بنده است و در اسعاد و اشقاء که صفت الهی است و در
آن تغیر روا نیست کذا فی العقائد النسفیه و عمدة الاسلام دوزخ نماند مومن الحاصل بعضی مومن مخلص از جهت
ارتکاب کبائر بهشته در دوزخ مخلد نخواهد ماند اگرچه بلا توبه مرده باشد بلکه بقدر گناه عذاب دوزخ کشیده
بهشت رسد و عاقبت بهشت از وست است زیرا که حق تعالی وعده است فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ای کسی که
ایمان بمقدار یک ذره کاری نیک کرده باشد جزای آن در آخرت خواهد دید و نفس ایمان بدون اعمال صالح
هم عمل نیک است و جزای آن جز بهشت نه شد و جزای ایمان بدو رسانند یا برای سزای گناهان در دوزخ
مخلد سازند زیرا که باجماع قطعی ثابت شده که بعد از دخال بهشت کسی را از آن بیرون نیارند پس ثابت شد که
من کل وجه نیست لاحق موعظت است از مصمم و مر سامع را که گناه دور باشد تا در دوزخ نیفتد
اگر از حکم الهی جهاد نشود متصل آن گناه کار نیک کن تا مغفور شوی و هم بدوزخ نروی قال الله تعالی
ان الحسنات یذهبن السیئات ای کارهای نیک محو سازند کارهای بد را و در تفسیر حسینی از زاد المسیر نقل آورده
که چون بنده مومن گناهی بکند و کاتب شمال خواهد که در نامهٔ او بنویسد کاتب یمین گوید صبر کن
بگذار که وقتی در نوشتن بدی او نیکی تا شاید که توبه کند یا تسبیح و حمد گوید یا استغفار کند و در [illegible]
حدیثی است [illegible] حساب بد [illegible] سیئات [illegible] عکس این مگر کم حساب را [illegible] آنچه در حدیث آمده

که صائم و حد عاسد و منت معتق و اذا بناحق مذهب حسنات اندا ولی آنست که ثواب حسنات
بر وجه کمال نباید کذا فی عقائد الملا و در گور پرسش الخ ای از گور کان مسلمین و هم از اطفال مشرکین خواهد
پرسید که تنها والدین را مسلم گذشته یا کافر تا شما را در اسلام و کفر تابع ایشان کرده شود این ست مذهب
اهل حق و مختار نزد علما چنانکه در فتاوی برهنا اعتماد نقل کرده که این سوال از اهل حق بن جعفر کبیر
تا انبیا علیهم السلام بر مذهب اصح و نزد بعضی پیغمبران را پرسند علی ما ذکره الامام اکمل و کودکان
شیرخواره را هم سوال است لیکن خدا تعالی الهام کند ایشان را تا سر جواب درست گویند و بعضی گفته که سوال
از میثاق باشد کذا فی نافع المسلمین و بعضی این سوال خاص کرده اند با اطفال مشرکین علی که حکیم ترمذی
گفته که این سوال مختص است باین امت چنانکه ظاهر احادیث بر آن دلالت دارد که منکر و نکیر میت را
گویند ما القول فی هذا الرجل یعنی در حق حضرت محمد مصطفی ﷺ چه گوئی اما اصح آنکه عام است هم امت را
و تخصیص احادیث بنا بر آن اهتمام است والله اعلم و در سوال از اطفال مشرکان توقف کرده اند کذا
و نقل صاحب نافع المسلمین من القنیة فی باب المتفرقات انه روی ابو بکر الصدیق رض انه سأل النبی
فی ای وقت یسأل قال عند دفنه اذا صار تحت لبن و عند بعضهم اذا هیل التراب علی قبره والطفل المیت
یسأل اذا کان جاوز او دبین و ان مات فی المهد فلا معارفة ای کلام السبیع انتهی کلامه و مقنعم
مرجم از میت برای سوال گفته و کیفیت سوال از بالغان این است که پرسند از ایشان که خدای تو کیست
و دین تو چیست و پیغمبر تو کیست و مومن بفضل الله تعالی در جواب گوید ربی الله و دینی الاسلام و نبیی
محمد ﷺ و منکر بفتح کاف و نکیر هر دو بمعنی مفعول است ای ناشناخته و منکر مشتق است از نکره که
ضد معرفه است که وجه تسمیه چنانکه گفته اند که میت ایشان را نشناسد که صورت ایشان مخالف شکل
انسانی است تا بکه با هیبت و دهشت باشد که در حدیث شریف آمده اذا قبر المیت اتاه ملکان اسودان
ازرقان ای چون مرده را در گور کنند می آیند او را دو فرشته بصورت آدمی سیاه فام کبود چشم
و در خبر آمده و اما آنکه درست بشنیدم شیخ محدث و محقق عبد الحق بن سیف الدین دهلوی قدس سره در شرح
مشکوة المصابیح فرموده سیاهی رنگ محمول است بر حقیقت که در سیاهی بدبختی و دهشتی است که در رنگهای
دیگر نیست یا کنایه از قبیح منظر و بشاعت صورت و کبودی چشم با نقیضی است که ایشان از اعمال چشمها
خود دیگر دانند و نیز تیز نگاه چنانکه دشمن بدشمن که بد چشم او بر گردد و سیاهی پوشیده و سپیدی نماید
ظاهر آن است که منکر و نکیر نام دو فرشته است که بر هر میت متصل شده حاضر آیند و این است مذهب اکثر
علمای اهل سنت و جماعت پس اگر در یک زمان مردن و دفن کردن هزار کس اتفاق افتد از ملائکه
همین دو فرشته سوال کنند و هر که در عجائب ملک و ملکوت او تعالی بتامل نظر کند امثال این را از قدرت
او بعید نداند و بعضی گفته منکر و نکیر دو گروه است و هر کدام از این هر دو گروه را افراد بسیار است

سوال هر کسی را جواب دو فرشته میرود دیگر از جماعت مسمی منکر و نکیر از گروه مسمی نام سائلان مطیعان مبشر
و بشیر است انتهی کلامه و کذا فی بعض حواشی شرح العقائد النسفیة کوییا و را حسب توالی در مشکوٰة شریف
آورده که چون دفن جواب گوید بیت شهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله گشاده شود
او قبر وی هفتاد گز در هفتاد گز که مجموع آن هفتاد گز باشد پس از آن روشن کرده شود برای او آنگاه گفته شود وی
را که بخسپ که کاشکی بار رفتمی بال خویش و خبر کردمی بایشان از خوشحالی خویش منکر و نکیر او را گویند بخسپ
کنومة العروس الذی لا یوقظه الا احب اهله الیه ای خواب و استراحت کن درین جای فراخ و روشن بمحول جوار
کرده‌اند تعبیه که نوکر خدا استاده است چنانکه عروس که بیدار نکند او را مگر کسیکه دوست‌ترست بسوی وی از اهل
زمانکه بیدار کردن از هر کس خوش‌تر می‌آید مگر ایشانکه بوجه وحشت شود پس او را خواب حقه تا آنکه
برانگیزاند او را خدا تعالی از خوابگاه وی شیخ عبد الحق نوشته که درین هر دو را گویند و اینکه بشارت
برای صالحان است چه عصاة مومنان در حسن خوب و نیل درجات تفاوت دارند بعضی بفضل
خدا تعالی آسان نجات و دو بر بعضی ... و نیز او نوشته که حکم مومن عاصی بردکت علما آنست که او تمرنگ مومن مر
مطیع است در جواب راست درین تارست و فتح ابواب بهشت در گور وی تو اسد کرد او را عذاب در گور کسیکه
مگر آنکه خدا بسان در باره وی فضل و مغفرت خود نموده باشد انتهی کلامه و اما بیسته بیان آن قال النبی ع و اما
الکافر فیعاد روحه فی جسده و یاتیه ملکان فیجلسانه فیقولان من ربک فیقول هاه هاه لا ادری الحدیث
یعنی روح کافر را آورده شود در تن وی و حب شود و عذاب بروی و بیشتر کسید آنرا دو فرشته بیایند
او را پس بنشانند او را و پرسند که خدای تو کیست او هاه هاه گوید و این کلمه ایست که در هر سر رده و حیرت
ماتمزده بانگ میگویند چنانکه آه آه و وای وای میگویند و هم گوید لا ادری یعنی نمیدانم و همچنین در
جواب این سوال دیگر هاه هاه نمیدانم لا ادری گوید کذا حققه الشیخ المحدث الدهلوی پس تنگی برای
کافران عاجز است از ادای جواب باصواب و سزای ایشان چنان در حدیث آمده این است که در وی
دوزخ بر وی گشاده شود باد و تاب آتش دوزخ و باد گرم آن که فراخ زهر در رسته باشد و گور او را
تنگ گردانیده شود تا آنکه متبدل شود استخوانهای پهلوی او در یکدیگر و فرشته نامهربان قرین او ساخته
که مرد را اکلوخ کوبی از آهن پس بحواره جنان بزند او را از زدنی که می‌شنود آواز زدن او را هر چه
در میان مشرق و مغرب است از حیوانات و نباتات و جمادات مگر جن و انس پس شود آنرا او آن اکلوخ کوب
چنان سخت و گرانست که اگر ماتت بر کوه زده شود خاک گردد باز آتش بد و بمالغه عذاب او را باز
گردانیده شود همچنین بر سنداور تا قیامت عاذنا الله تعالی و سائر المسلمین من ذلک و در حدیث دیگر آمده
که بر کافر تسعه اژدها است بر کافر مسلط گردانیده نود و نه اژدهای بزرگ میگزند آن کافر را تا روز قیامت و همواره
میگزیده باشند آن ماران چنان زهرناک اند که اگر یکی از آنها دم زند در زمین دنیا سبزه نروید از زمین

هیچ سبزه را و هیچ حشرات سوخته شوند و در روایت ترمذی هفتاد است بجای نود و نه اما اوّل اثبت
و اول اصح است چنانکه مستفاد است از بعضی شروح مشکوٰة و در وجه مناسبت گفته که در حدیث آمده است که الله تعالی صد رحمت
آفریده است یکی را در دنیا بهر مهربانی که در عالم است اثر آن است و نود و نه برای آخرت نگاه داشته برای مومنان
پس کافران که تکذیب احکام الٰهی کرده اند حق عبودیت بجا نیاورده اند بجای رحمتی اژدها را برای ایشان
آماده ساخته و نیز او تعالی نود و نه نام است مومنان هر یک ایمان آورده اند مستحق فضل شده اند و کافران
چون انکار کرده اند برابر عدد آن اژدها را بر ایشان گماشته است کذا نقل الشیخ المحدث عن الطیبی که آن کافر
عاجز آید از بیان بیت سابق است ای کافران عاجز آید از جواب راست و درست و لا ادری یعنی
معجزت ای من نمیدانم که محمد پیغمبر بر حق است یا نه کما ورد فی الحدیث و اما المنافق او الکافر فیقال له ما
کنت تقول فی هذا الرجل فیقول لا ادری فیقال له لا دریت و لا تلیت ثم یضرب بمطارق من حدید ضربة
فیصیح صیحة یسمعه من یلیه غیر الثقلین متفق علیه یعنی منافق و کافر را پرسند تو چه میگفتی در شان
پیغمبر صلعم و ایشان گویند لا ادری یعنی نمیدانم حقیقت حال او را پس منکر و نکیر او را گویند که آیا درنیافتی
بعقل خود که معجزات پیدا نمود و نخواندی قرآن را یا که با وی کردی پیش خود را که او را پیغمبر بر حق
میدانستند پس ازان زده شود او را بجایگاه از آهن زدنی سخت ترپس فریاد کند فریاد کردنی که میشنوند
آن را هر که نزدیک او باشند بجز جن و انس که ایشان نمی شنوند تا قاعده ابتلا و تکلیف بجا ماند زیرا که در صورت
شنیدن آن عذاب هر کس را طاعت باشد نه عصیان و نه ایمان بالغیب باشد و ضروری و عیانی
گردد و نیز تا موجب انقطاع سلسله نشود و این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده کذا افاده
الشیخ المحدث رحمه الله و بیشتر دانستی که کافر و منافق در هر سه سوال لا ادری گوید و در بعضی روایت آمده
که کافران در جواب من ربک لا ادری گوید که خدای من شما اید پس بزنند او را بگرز های آتشین و مطرق
بالکسر بمعنی پتک آهنگران و لغت بندان است کذا فی المنتخب و در بعضی نسخ مقرعه بمعنی تازیانه
است و درین تقدیر کلمه از مستدرک مینماید مگر آنکه گفته آید بزنند او را بمطرقه که از جنس مطرقهای آتشین
باشد یعنی گرزهای آهنی افروخته باتش والله اعلم در گوشه این مصرع آنکه یعنی سوال منکر و نکیر
مخصوص نیست بکسی که او را در گور کرده باشند بلکه غرقه آب و خورده شیر و درد و سوخته آتش را هم سوال
و هم عذاب گور و هم نعیم آن و کذلک اگر چند روز بیرون افتاده باشد کذا فی فتاوی برهنه منقوله
1 من الاعتماد و قال فی تاتارخانیة المسلمین اختلف المشائخ فی رجل مات و لم یدفن ایاما ثم دفن فقال بعضهم انه لا یسئل
ما لم یدفن فی القبر و بذلک قال بعضهم یسأل فی تلک اللیلة فمعنا الارض علیه فتصیر کالقبر له فیسأل الا ان وجد فی
اما انه یسأل المیت بعد الموت فالفصل و القول الاول احسن هکذا فی من جعل فی التابوت من بلد الی بلد فقال
الفقیه ابو جعفر انه یسأل فی التابوت و قال ابوبکر الاعمش لا یسأل ما لم یدفن انتهی کلامه و اینکه در عرف علما این

سوال گور نامند بنابر عرف عالم ست که مرده را دفن کنند واگر نه مراد از قبر عالم برزخ ست یعنی از مرگ
و پیش از قیامت ساعتی که واسطه ست میان دنیا و آخرت و تعلق دارد به هر دو مقام و در تصدیق عذاب
و سوال این مقام اصح و اسلم و اقوی آنست که ایمان آرند که بلا تکلف عذاب و ثواب و مار و کژدم و گزیدن
ایشان که در احادیث آمده همه بحکم واقع موجود اند نه محض خیال و اینکه ما نمی بینیم و در دنیا هم دور از جهت
قادح نیست زیرا که عالم ملکوت را بچشم سر نتوان دید برای او چشم دیگر ست که بدان تواند دید کذا قال
الشیخ المحدث المذکور در گور ضغطه دارد حق ان ضغطه یکبار افشردن و ضغطة القبر فشار گور کذا
فی المنتخب و چوازی بیای تنکیر باید خواند چه جواز بضم جیم و زای معجمه در آخر چیزیست که از چوب سنگ
سازند برای کوفتن دارو و غله و جز آن و در لسان الشعراء ترجمه آن از هاون مذکور ست کذا فی
مؤید الفضلاء و اینجا مراد آلت فشار دل ست شکر ست که بهندش گهانی گویند یعنی تنگ گرفتن گور هر کس را واقع
چه صالح را و چه طالح را لیکن بر صلحا آسان شود و بر طالحان سخت قال علیه السلام القبر اول منزل من منازل
الآخرة فان نجی منه فما بعده ایسر منه وان لم ینج منه فما بعده اشد منه لیس باید که بوقت باز آمدن از دفن
او را تلقین کلمه شهادت کنند و این سنت نزد اکثر اصحاب شافعی و نزد بعضی ائمه حنفیه کذا افاده الشیخ
المحدث عبد الحق و در مشکوة المصابیح ست که چون سعد بن معاذ را بعد از وفات در گور نهادند و خاک
بر وی ریخت کردند رسول علیه السلام تسبیح نمود و بعد از ان تکبیر پرسیده شد که یا رسول الله چرا اول تسبیح گفتی و پس از ان تکبیر
فرمود لقد تضایق علی هذا العبد الصالح قبره حتی فرجه الله تعالی عنه یعنی تسبیح و تکبیر بسبب آن گفتم که
بتحقیق تنگ کرده بود بدین بندهٔ نیکوکار تا آنکه اکنون کشاده دارد و بیرون آورد او را خدا تعالی
از آن تنگی و شیخ عبد الحق فرموده که ازین حدیث معلوم شد که ضغطهٔ قبر واقع شود اگرچه میت صالح باشد و اگرچه
طالح که سعد بن معاذ مردی بود که آنحضرت صلعم فرموده است که بجهت موت او عرش بجنبید و درهای آسمان
برای او کشاده شد و هفتاد هزار فرشته بر جنازه اش حاضر آمدند و این ضغطه بجهت تقصیری بود
که از وی واقع شد و یا سنت الهی برین جاری ست که هر کس را ضغطه باشد چنانکه ورود بر جهنم هر کس را
باشد و در جنبش عرش بر موت او بسیار وجوه آورده یکی از آن این ست که زمین بجهت وجود شریف او
و آسمان برای صعود اعمال او چنانکه در حدیث آمده که آسمان و زمین میگریند بر موت مرد صالح یعنی میگرید بر
از زمین مکانی که عمل میکرد در آن و از آسمان محلی که صعود میکرد عمل او بدان محل انتهی اطفال جمله مشرکان را تو
یعنی امام ابوحنیفه رض در جواب این سوال که اطفال مشرکان فردا در بهشت بهشتیان را غلام خواهند بود یا
در جای دیگر باشند بی عذاب و ثواب چنانکه بعضی گفته و یا بدوزخ تابع والدین باشند توقف نموده و جواب
بلا و نعم نفرموده بلکه لا ادری گفته و آنانکه سوال خوانند و از ان دخول بهشت مراد دارند ناشی از قلت تدبر

وصحیح سوال است وکلمه سیم اشارتست بآنکه امام اعظم رح در بعضی دیگر نیز توقف نموده است منها
ما تقدم من اطفال المشرکین بل سوال القبر لهم، ومنها معنی الدهر معرفا حیث لم ینقل فیه شیئا من الزمان
کما قال صاحباه انه للعمر کله ومنها وقت الختان فانه غیر مقدر عنده بل یحسن اذا قوی الطفل والطاقة
کما سیاتی فی آخر الکتاب وقال عمرو اسم سنة پس امام اعظم اینجا توقف نموده ولا یحکم گفته معین
نمیدانم که خدای تعالی هیچ کس را عذاب نکند بغیر از گناه پس کفر اطفال مشرکان قبل از بلوغ حکم کرده نشود که
اطفال من پس ایشان بقول جمهور بهشتیان باشند وبقول اصحاب اعراف وبقول اصحاب بین بینها
فی التمهید لابی شکور السلمی وامام را تمیمه امت بنابران گویند که آنحضرت صلعم در شان او خبر داده وسیاتی
من بعدی رجل یعرف ویکنی بابی حنیفة وهو سراج امتی وفی روایة اخری سیاتی من بعدی رجل یحیی السنة
ویمیت البدعة واسمه نعمان بن ثابت کذا فی التفسیر المغنی ونسب ایشان آنکه نعمان بن ثابت بن طاوس
بن هرمز بن نوشیروان وطاوس ملک بغداد بوده که مسلمان شد بر دست عمر بن خطاب رض وامام محمد صاحب
وابن امه دیست جلوابن حسن بن هرمز است ونوشیروان عادل از فرزندان حضرت اسحاق بن حضرت
ابراهیم خلیل الله است وامام ابو یوسف قاضی انصاری که از فرزندان حضرت [illegible]
یعقوب بن ابراهیم است از قدر و دیگر تالم یکی از عبدالله قرشی کنانی تابع المسلمین در برهنه در گور عاصی مومنی که
ای بقدر گناه و زیاده بر آن یعنی بعد از مدتی عذاب بنده وی مرفوع گردد بمغفرت حق تعالی چنانکه در تاریخ
برهنه وشرح قصیده آورده که مومن را که تا اول شب در روز جمعه عذاب باشد پس از آن منقطع شود لیکن عود
تا قیامت واگر در شب جمعه میرد یکساعت عذاب بیند وپس کافر را تا قیامت باشد مگر شب جمعه وعیدین وتمام رمضان
مبارک که از برکت این اوقات شریفه از کافران هم عذاب منقطع شود بیش ولیکن امام معتبر
در کتاب العباد آورده که مومن مطیع را در گور عذاب نباشد بلکه او را ضغطه است از بهر آنکه در زندگانی
بنعم دنیاوی حظی گرفته شکر آن کما حقه بجا نیاورده والله اعلم بالصواب وقد حدیث آمده که بر کس عذاب
گور نباشد شهید فی سبیل الله ومؤذن مسجد علی الدوام وآنکه بروز جمعه میرد واین همه مستر ودلست
بسلامتی سرمایه ایمان عند الموت وفی الحدیث اجزاء عذاب القبر ثلثة ثلث من الغیبة وثلث من البول
ثلث من سائر المعاصی واین عذاب بر روح وتن هر دو باشد بر قول اصح وبقولی این را وبقولی آنرا وتفسیر عزیزی
آورده الله که عذاب گور حق است بوضع حیات در بدن میت باتفاق علمای سنت وجماعت اما اختلاف
در این امر است که حیات را در میان بدن باز آرند وامام اعظم در فقه اکبر گفته که ادخال روح فی جسد المیت
فی القبر وصدق انتهی کلامه وهکذا قال بعضهم انه یجعل الروح فی جسده کما فی الدنیا فیجلس ویسال ویدیه
وینعم وقال بعضهم السوال والعذاب والتنعیم یکون الروح وقیل یجعل الروح بین جسده وکفنه وقیل یدخل
الروح الی صدره ففی کل من هذه الاقوال وردت الآثار والصحیح عند اهل العلم انه یفید باحوال القبر

کیفیته والمیمی علی محافظة الصلوة واکثر الصدقات وقرادة القرآن وکثرة التسبیح والمهلکات الغیبة
الکذب فی الحیاة والغیبة دفی روایة النمیمة والسکوت السول کذا فی بعض الرسائل العام و راحت
چنانکه در حدیث ست مومن صالح بعد از آنکه او جواب درست گوید می بیند بهشتگاه خود را از دوزخ
و ملائکه او را گویند که این تو جای تو را حق تعالی بدل کرده است بجای آن بهشت و آرام می بیند در او در
ست کشاده باشد پس سرور و شادی سیر آید بروجهی یکی بجای خود اصلی بدلیه دوزخ و دیگر با حقها
با متن بعطیه حق و منافق را حال عکس این باشد که اول ورا جای در بهشت و گویند او را که این جای
جای تو لیکن خدای تعالی بدل ساخته بجای آن دوزخ و دری از آتش دوزخ در گور او کشاده باشد حزن
و حسرت او بسیار آید بروجهی باشد کذا فی مشکوة شریف در گور باشد زندگی الخ یعنی ارواح
موتی را با ابدان انسان تعلق باشد که بدان سبب زنده باشد و بدانند احوال آیندگان و زائران را
با مجردی که جان حضور کنیم مرده البته را التفات شده است مراد مقصود از کیفیت آن بحث
ساید کرد چنانکه بیشتر گفته شد و دیگر حق کاربران اعاده روح او در بدن باشد چنانکه در حدیث
مخصوص ست اوتا دو وقت عذاب او را شده باشد و شیخ عبد الحق نوشته که زندگی موتی در قبور پسا و صد از
یکی آنکه روح را در معامله بدن دارند یا مردی و نکیر که او تعالی خواهد و را زمردیات حقیقت آن را نمیست
و حق این است که حیات باشد چنانکه ظاهر احادیث بران دلالت کند پس که آمد که حیات با لا اعاده روح
در تمامه بدن او در آید چنانکه در دنیا بوده و بجردی از اجزای بدن و تعلق ساز بدو حکیمی از علمای
شافعیه گفته که اگر حق معقول است پس هر مناسب آن است بدن میت دل اوست که منبع حیات و محل ادراک
دل است و اگر همین مذهب باشد که او تعالی در مرده حالتی پیدا کند که بدان راحت و عذاب را دریافت صحیح
کتاب دارد انتهی کلام و شیخ بدان ست آنچه محمد بن زیدی گفته که روح دو ست یکی روح که بدان زندگی
نفس باشد و دیگر روح که بدان حرکت باشد پس چون آدمی بخواب شود بیرون آید از وی که بدان حرکت
و باقی ماند در وی روحی که بدان حیات نفس باشد کذا فی حقائق الاخبار از ملک و بیانه متعلق است
براحت و عذاب یعنی راحتی که از کردار نیک است و عذابی که بکردار بد باشد و بیشتر کسی که حکمت در
نادانستن و ناشنیدن جن و انس عذاب مردگان را آن است که از جمله حیوانات همین جن و انس
مکلف ست با یمان غیب مقید است بطاعت و عصیان و مدار نظام عالم بوجود و بقای ایشان است
پس عذاب و راحت گور را از ایشان غیب بوده و ضروری و عیانی نگردد تا قاعده تکلیف و ابتلا بجا
باشد و معیشت آدمیان در صورت نفعت بحال خود ماند اجسا دعالم حلکی آه این مبتدا است و دوله
آینده حاصر سر آن و وجه بالفتح شکار دستی و بهایم جانوران و در کتب مسطور است که جمله حیوانات را
حشر باشد یعنی از خاک برانگیخته شوند و حساب ایشان بگیرند و در حدیث شریف است که در میان ایشان نیز قصاص

جاری خواهد شد تا آنکه گرسنه بل برهنه باز گرسنه شوند و از قصاص خواهند و آخر الامر از اجزای
مقام همه را خاک خواهند کرد - و از ظلم زیادتی عذاب مراد ست بر مقدار سیئات و نقصان
ثواب از مقدار حسنات و جزا اشارت ست که او تعالی بسعادت یکی از بندگان و بشقاوت دیگری حکم کند
آنکه جوارح ایشان بشهادت نیکی و بدی گویا شود و در احیاء العلوم ست که معنی حشر اعادهٔ اجزای
اصلیه ست بعد از فنای جسد و تفرق اجزا او لیکن نه گرداند و کما اجسادهم با اجزای اصلیه و این مقدور
حق تعالی ست چون ابتدای انشاء و ایجاد قال الله تعالی من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول
مرة فاستدل الله بالابداء علی الاعادة ابداء تا ابدا فهو ممکن کالابداء والاول انتهی کلامه و مفتاوی برهنه گفته
که ترمذی حدیثی روایت کرده است که ملک الموت را حشر نباشد و همچنین بهائم را و مختار برهان فیه است که
وحوش و حشرات همه را حشر شود و حساب عن ست سی انبیاء علیهم السلام و ملایکه باشند مگر ملائکه
والقوی حنفیان بستر حیوان بهمت را ملائکه ستو حیوان حنبلی را حنفی را نیز حساب شود و انبیا را هم اصح مطلبی الا
آنکه انکو عدد فقه آکه که قصاص میان قوم قیامت که حسنات ظالم را بمظلوم دهند و اگر حسنات نباشد
سیآت مظلوم بر و نهند کذا جاء فی الحدیث و کودکان را نیز حساب شود نه انبیا را بر اصح حسا از ایشان
باشد بر کافران و فاسقان دشوار آید بر مومن که بی مناقشت الهی کلامه صور که گرفته در
فاعل گرفته و داده اسرافیل ست که او بسبب اشتهار بر میدان صور بمنزلهٔ معلوم ست و پای خر برای
عظمت ای است خود را بسیار خم زده ست و صور را بر ران راست خود نهاده و سر صور را بر دهان
آورده و چشم خود بسوی بالا نهاده است منتظر ست تا وقت که فرمان بدمیدن صور کی رسد و در کتب
مسطور ست که در میان دو نفخه چهل سال باشد و آن مدت را برزخ گویند نه از دنیاست و نه از آخرت و در
تفسیر حسینی در سورهٔ یس آورده که در این چهل سال کافران از عذاب باشند بعد از آنکه آورده که نفخه
سه بار باشد نزدیک جمهور یکی از برای فزع و ترسانیدن خلایق دوم برای اماتت زندگان سوم
جهت احیای مردگان و این معنی از آیات قرآنی هم مستفاد است و مشهور دو نفخه است چنانکه مصنف گفته
و در حدیث که قیامت بغتة و ناگاه قایم شود که مردی در دو شیدن شیر ناقه باشد بنوز شیر بپایان الخ
نرسد که قایم گردد و دو کس در بیع جامه باشند و پیش از تمام عقد قایم گردد و مردی در صلاح حوض
خود باشد و از آن فارغ نشده باشد که در صور دمیده شود کذا فی المشارق و در وقائق الاخبارست
که چند کس را در مردن مهلتی باشد چنانکه بهنگام نفخهٔ موت بر روی زمین باقی نماند مگر ابلیس علیه اللعنة و در
آسمان مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام و هم الذین استثنا هم الله تعالی قوله یوم ینفخ
فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله انتهی کلامه میزان حق و راست یعنی
قال الله تعالی و نضع الموازین بالقسط لیوم القیمة یعنی بنهیم امیزان خداوند عدل را در میان بندگان

صورت آن اینست که خدا تعالی پیدا کند در صحائف اعمال و نسل گرانی را بحسب درجات اعمال نزد خدا تعالی
پس معلوم کنند بندگان مقادیر اعمال خود را تا ایشان را ظاهر گردد عدل در عقاب و فضل در عفو و
ثواب کذا فی الاحیاء و میزان نهادن برای امتان ست نه برای انبیا و نه گناه دل مگر بجا از عزم بر گردانم
آن و میزان بقول اکثر علما یکی ست که در دست میکائیل باشد که شاهین و کفتان یکی از نور باشد و دیگری
از ظلمت عرض هر یکی همچون عرض آسمان کذا فی فتاوی برهنه یعنی ترازوی آخرت را زبان ست و دو
پله ست و در ساق یک پله آن از نور ست و دیگری از تاریکی چنانکه وصف آن در حدیث آمده و نزد بعضی
میزان متعدد و بسیار ست و بعضی بعلم الهی مفوض نموده ما را باید که بدان ایمان آریم و بکیفیت مشغول
نشویم و اگر گویند که اعمال اعراض اند آنها را بقای نباشد پس وزن آنها صورت نه بندد جوابش آنکه نزد بعضی
صحائف اعمال را وزن کنند که ملائکه حفظه هر روز و شب جداگانه نویسند و این مختار نزد اکثر علماء چنانکه
در احیاء العلوم مذکور شد و نزد بعضی حسنات را اجساد نورانی سازند و سیآت را اجساد ظلمانی و پله
در پله اندازند و در تمهید ابو شکور گفته که بنده را با اعمال وی وزن کنند پس مومن را باید که در اول و آخر
هر روز و شب ابتدا بکلمه شهادت کند که در حدیث ست که آن فیه اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله   یغلب علی الکفة تسعة و تسعین سجلا کل سجل مثل مد البصر یعنی آن نامه که در آن شهادت
وحدت حق سبحانه و رسالت پیغمبر علیه السلام باشد با آنکه آن نامه اعمال   غالب آید بر وزن حساب پله خود و بر نود و نه
طوماری که طوماری از آن درازی نظر چشم باشد کذا فی بعض حواشی شرح العقائد النسفیه نیکی گران آمد
مصلح بمعنی سعید ست و ولی بمعنی دوست ای او را نیکوکار و دوست خدا تعالی بدان کما یدل علیه مقابلته با
الشقی پس ولی اینجا بمعنی معروف نیست بلکه بمعنی مومن کامل هست که محبوب خدا تعالی باشد مومنان را نامه
بدست راست دهند و کافران را بدست چپ او و ما را ظاهر چنانکه در تفسیر حسینی آورده که دست چپ کافران را از قفا
ایشان در پس پشت به بندند و از آن طرف نامه بدست شان دهند و در شرح قصیده امالی و نافع المسلمین
گفته که سینه او را شگافته دست چپ او را از پشت بیرون آرند و گردنش را نیز تاب دهند بسوی پشت وی
و این همه در قرآن و حدیث مصرح ست و آنکه همه خلائق در بیوقت بعرصات برهنه باشند و بعکس پاره آید
نباشد مگر امت مرحومه محمدیه که پوشیده تن باشند و از جود وصف یکی این ست که عورت ایشان مستور باشد
و آنچه بحدیث مسلم ثابت ست کما نقل فی خزانة الروایات و در حکایات سلف آمده که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بجناب
رب العزت مناجات کرد که فردای قیامت حساب امت من بدست من دهی تا پیش دیگران فضیحت نشود
فرمان آمد ای حبیب من حساب امت تو پیش خود خواهم کرد تا ایشان نزد تو فضیحت نشوند و ایشان اگر چه
امت تو اند که آخر بندگان من اند کذا فی نافع المسلمین و مردم در حشر هفتاد هزار سال در گریه باشند و آفتاب
سر ایشان قریب آید کذا فی المشارق و آسمان بترقد و ملائکه بمحشر آیند و خلائق را احاطه کنند و بگیرند

ایشانرا بحساب اعمال عاصیان رسد که دوزخ را بیایید آتش و بانگ شدید آید وامتازوا الیوم ایها
المجرمون الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین پس از محاسبه این ندا آید
که فریق فی الجنة وفریق فی السعیر پس همه را سوی دوزخ راند و هر کس را بر صراط عبور باشد
بر پشت دوزخ پلی که بایدو الست که آن پل را در اصطلاح صراط گویند بر روی دوزخ ست چنانکه در عقائد
الاسلام گفته صراط بر سر دوزخ کشیده اند همه را بر آن گذر باشد ما در عبارت همه علما بر پشت دوزخ
واقع ست بمتابعت حدیث نبوی که امام محمد غزالی در احیای خود آورده که الصراط جسر ممدود علی متن
جهنم ادق من الشعر واحد من السیف یعبر اهل الجنة وتزل اقدام اهل النار و آنحضرت پشت دوزخ
بنابر آن فرموده که در عرف عالمیان پشت دریا گویند و روی آن خواهند آن صراط تیز ترست
از تیغ و باریکتر از موی و تاریکتر از شب و نرم تر از آب و در انجا عقبها سخت ست که سی هزار ساله راه است
ده هزار سال بالا روند بر وی و ده هزار سال در نشیب آیند و ده هزار سال برابر روند بعضی گفته اند
که صراط دوازده ساله راه ست چهار از آن بالاست و چهار در نشیب و چهار برابر و هر سال قدری برابر هزار سال
دنیاست قال فی الاحیا انه ممکن اخبر به الصادق فیجب التصدیق به فان القادر علی ان یطیر الطیر علی الهوی قادر
علی ان یسیر الانسان علی مثل هذا الصراط بعضی چو برق بگذرند الا بعضی مردان بر صراط چون برق جهنده
بگذرند و بعضی چون باد وزان و بعضی چون سوار اسپ تیز رو و بعضی چون پیاده نرم روند بعضی از
مور هم پست تر روند این تفاوت در رفتار باندازه اعمال ایشان ست و جماعه کفار و بعضی عصاة مومنان
پای بلغزد و به دوزخ افتند چنانچه در حدیث مفهوم شود در فتاوی بزازیه آورده که صراط پل ست ممدود بر سر
دوزخ که یک طرف آن بر زمین ست و دیگر غایت آن در بهشت و هر کس از آن بتفاوت اعمال بگذرند چون صاعقه
برق و باد و چون اسپ تیز رکاب و پیاده و بشکم خواهند رفت و بسیاری به دوزخ افتند و کافر مخلد باشد
و ران و مومن عاصی درنگ کنند در آن بقدر ساعتی یا روزی یا ماهی یا سالی و آخر مدت دنیا هفت هزار
سال درنگ کنند نعوذ بالله من ذلک انتهی کلامه روشن نگردد در روبهایی یعنی احوال مردمان در محشر بعد از
حساب مختلف باشد و شادی و اندوه و اعضای ایشان بافعال ایشان گواهی دهند تا آنکه کسی را مجال انکار نباشد
بلکه از حسرت بعضی اعضای عصاة مومنان و جمله کافران مر اعضای خود را در آن شهادت ملامت کنند
و جوارح گویند که گفتار ما از تحرکات ما نیست بلکه خدا تعالی ما را بگفتار آورده حق را از باطل جدا کرده کما قال
الله تعالی قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الآیة پس هر کس ببین عمل خلل و هویت و حیرانی
گردد و روی نیکان روشن شود و از آن بدکاران سیاه کما قال تعالی یوم تبیض وجوه وتسود وجوه و در
حدیث ست که اول زمره که به بهشت در آیند بر صورت قمر باشند در لیلة البدر و زمره دیگر که در پی آن
آیند بر روشنی کوکب باشند کذا فی مشارق الانوار بهم حوض کوثر آنکه قال الله و حوض نیز و بعضی یک نهر ست

که در محشر باشد و در بهشت نیز و سلسبیل در بهشت واقع است هر دو چشمه است زیرا که در محشر قیامت
میان صراط و میزان و کوثر جوی است در بهشت در صفت حوض گفته که کنارهای آن از زر خالص است و مجرای آن
در یاقوت و گوهرهای آن از شمار ستارگان و مسیرهٔ آن یکماه راه است هر که از آن بیاشامد هرگز تشنه نشود کذا فی
تفسیر الحسینی و کوثر دو جوی است از کتب و حدیث از آن جوی در بهشت خیر کثیر است و کوثر نامیده شد اندر بهشت
آنکه از جوی الهی باید دانست که این چهار جوی بهشت که از شهد و شیر و آب و شراب است برای عامهٔ مؤمنان است
و جوی کوثر در بهشت خاصه برای حضرت رسول الله صلعم است که فیض آن بدیگران هم برسد و دو چشمهٔ دیگر در بهشت
برای اهل حسب است که همیشه از حق تعالی خوف تمام در دل دارند و دو چشمهٔ دیگر برای اهل یمین است که حسنات
بسیار است و ذکر این چهار چشمه در سورهٔ رحمان واقع است شراب رحیق که مختوم بختام مشک است از آن
است که هر که مدتی از ایشان [illegible] بیاشامد و چشمهٔ تسنیم که حق تعالی وصف آن بیان فرموده از آن مقربان درگاه
الهی است و ذکر این دو در سورهٔ مطففین است و دو چشمهٔ دیگر برای اهل [illegible] است یکی چشمهٔ کافور
و دیگر زنجبیل و او سلسبیل هم نام است و دیگر شراب طهور برای ایشان است و ذکر این همه در سورهٔ دهر
کذا فی التفسیر الحسینی مخلوق [illegible] اکنون و تحت الثری هر دو حالا مخلوق و موجود دانند کما قال الله تعالی و سارعوا الی
مغفرة من ربکم و جنة عرضها کعرض السموات و الارض اعدت للمتقین پس قول اعدت دلیل است بر وجود
دوزخ نیز واجب است اما اگر این آیات را بر ظاهر حمل کنیم و تاویل نکنیم [illegible] استحال است و قدح
و گفتگو در آن جائز نیست که [illegible] روز جزا در آید [illegible] فائده نیست لانه تعالی قال لا یسئل عما یفعل
و هم یسئلون کذا فی الاحیاء [illegible] بر [illegible] ایشان است و دوزخ [illegible] روز قیامت موجود
شوند و کلمه اعدت [illegible] برای تحقیق وقوع است [illegible] دوزخ [illegible]
تعالی [illegible] آن منقول است [illegible] دوزخ را هفت [illegible] اول جهنم [illegible]
است [illegible] دوم لظی سوم حطمه چهارم سعیر پنجم سقر ششم جحیم هفتم
هاویه و این پایان دوزخ است [illegible]
گوناگون است از زقوم و حمیم و حیات و عقارب و سلاسل و اغلال و انکال [illegible]
اللهم [illegible] هشت [illegible] جنة العدن و جنة النعیم و این [illegible]
[illegible] جنة الفردوس و جنة الماوی که برای اصحاب یمین اند که طالب نعیم جنت اند [illegible]
ابن عباس [illegible] منقول است که جنان [illegible] چهار [illegible] دیگر دار الخلد و دار السلام و [illegible] ترتیب
[illegible] اول دار الجلال [illegible] دار القرار و دار السلام و جنت عدن و جنة الماوی و جنة الخلد
و جنة الفردوس و جنة النعیم و این همه بالا [illegible] رضوان که [illegible]
خود [illegible] حورست و قصور و غلمان و ولدان [illegible]

والطعم والشرب و فواکه و ضیافات گوناگون و فی الحدیث قال الله تعالی اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین
رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر کذا فی فتاوی برهنه و نافع المسلمین و سائر المعتبرات و
گفته اند که دخول بهشت محض بفضل او تعالی است و درجات متفاوت باعمال که تاود قال تعدل
تفاوت بحسب اعمال و در بهشت نه شب باشد و نه روز و نه خواب و نه مرض و نه ملال زیرا که خواب برای راحت
گرفتن و دفع مشقت و ماندگی باشد و جنت جای ماندگی نیست بلکه سراسر عیش و سرور است دیگر موت برادر
موت است و بهشتیان را موت نیست و فی کشف المحجوب لو کان فی النوم خیر لکان فی الجنة نوم و در بهشت
مانند وقت صبح باشد و کذا قال الله تعالی فی ظل ممدود ای الساعات حین ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس و
حرارت آفتاب نه بینند و از سرمای زمهریر الم نیابند و روز بدین صورت باشد که چون از بالای عرش نور
آید و بهشتیان معلوم کنند که این وقت روز بود در دنیا و چون عنبر بارد بدانند که این وقت شب بود
در دنیا و عنبر خوشبوئی است که از دریا آرند نزد بعضی از سرگین گاو دریائی پیدا شود و بعضی گفته اند
که چون دریائی از دریاهای بهشت کشاده شود از آن آوازی مثل گوهر تازه فاخته برون آید بهشتیان
گویند که وقت بود در دنیا که تاریکی شب و هم باید دانست که وجود شب و روز اگرچه تعلق بغروب و طلوع
آفتاب دارد اما فی الاصل روز از نور و شب از بهشت آفریده اند باین صورت که بهشت منور
بانوار رحمت الهی بود که آن تاریکی که دران بود فرشتگان بفرمان حق تعالی آنرا بعالم آورده زمان ساخته
داد از آثار بهشت آنکه مردم در شب راحت گیرند و از علامات دوزخ است که مردم در روز بعقوبات خصوصا
وقصاص و محنتی مبتلا شوند کذا الفتاوی نافع المسلمین من الفتاوی الزندویسی و مومن در جنت جاوید الی
کما قال الله تعالی لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی و وقیهم عذاب الجحیم لا یبغون عنها حولا و جمیع
هر یک را قامت بمقدار هفت گز باشد کطول آدم فی الحدیث کل مومن یدخل الجنة علی صورة آدم
ای علی صفته و طوله کذا فی مشارق الانوار هرچند که طعام و شراب و فواکه تناول کنند لیکن بول و براز
بلکه همگی هضم گردد و عرق لطیف از مسامها بیرون آید و در حدیث است از بهشتیان آروغی آهسته
بیرون آید که بوی مشک داشته باشد قال من اهل الجنة یاکلون فیها و یشربون ولا یبولون یعنی در بهشت نخورند و
بیاشامند و قاذورات نکنند و آب بینی نیفکنند بلکه طعام ایشان آروغ باشد و عرق مشک نعیم جنت
لطافت و الهام کرده شوند بتسبیح و حمد الهی یعنی حمد و تسبیح ایشان بی تعب و مشقت و دوام باشد
چنانکه نفس میزند کذا فی مشارق الانوار این هر دو را قال یلهمون التسبیح یعنی چون بهشتیان به بهشت
روند و دوزخیان در دوزخ جای گیرند این هر دو مهمانی و ساکنان خود ابدالآباد باقی خواهند بود و فنا
بر ایشان طاری نگردد و این مذهب است برفرقه که نزد ایشان بعد از مکافات مطیع و عاصی بهشت و دوزخ
با ساکنان او فنا کنند و قول ایشان مخالف کتاب الله و سنت رسول الله است که در حق هر دو خالدین فیها ابدا آمده است

وتادیل خلود بحث طویل مخالف اجماع امت و موجه قطعیه نیست قطعها بالآیات والاحادیث
صد کشک یا ابدا انهار الی ذکر کرد بطریق تمثیل است چه کوشکهای بهشت از نقره و زر و یاقوت و لآلی باشند
نه گو هر فقط و در حدیث صحیح آمده که فروتر کسی از اهل بهشت کسی باشد که نظر کند در ملک خود که هزار ساله راه
باشد پس تهایی خود مشاهده کند چنانکه مبتدا و آنرا ملاحظه نکند پس ببیند در آن مملکت در از خود
باغهای پر نعمت خود را و زنان و غلمان و حوران کذا ذکره المفسرون فی قوله تعالی واذا رایت ثم
رایت نعیما وملکا کبیرا یعنی چون ببینی تو ای بنده در بهشت هر آینه ببینی آنجا نعیم عظیم را و ملک کبیر را
که در دنیا مثل آن ندیده باشی و بهشت چنان فراخ مقام است که با این منازل وسیعه هنوز خالی از اهل
باشد چنانکه در مشارق الانوار است یبقی من الجنة ما شاء الله خلقا عما ینشا ر یعنی از بهشت جای خالی باقی ماند
که او تعالی بخواهد پس پیدا کند برای آن جای خالی خلقی را از آن نوع که بخواهد تا تمام بهشت آباد باشد بالجمله
مومن بدوزخ چون رود این معنی از مصنف بر بشارت است مومنانرا نجات از درکات دوزخ و از
سقر مطلقا نار مراد است نه طبقه مخصوص از آن بلکه مصنف در اکثر ابیات کتاب خود جهت مراعات قافیه لفظ
سقر است آورده و از آن مطلق آتش دوزخ میخواهد و تردید در میان خوف و خطر بنا بیان کرده که از خوف
شی عظیم خواسته که اثر آن بر زرد خائف ظاهر باشد و این مر عامه مومنان را باشد و از اندیشه خاطر
خواسته که مر مطیعان و صالحان را باشد و تا رسد که هر دو را بیک معنی گویی چنانکه مثل این تکرار در این کتاب
بسیار است و دلیل این مسئله آنست که یعنی مومن از آتش بعد از دخول در دوزخ آورده خاص است بکسی که خداوند کریم
نگهدارد او را از آتش بفضل و کرم خود یا بشفاعت شافعی و یا بدعای سید المرسلین صلعم یا بحرمت دوستی
از دوستان خود و یا در حق کسی است که مطیع و صالح تمام باشد که از وی زلتی براه حق سبحانه صادر نشده
باشد معینی که موجب سوختن باشد و گفته مصنف که بشارت محمول علی الاطلاق نیست خلاف
مذهب اهل سنت و جماعت و هم مناقض بیت سابق نشود که هذا یغفر گناه را معترف شده و هم مفسران
در تفسیر کریمه ان الله یغفر الذنوب جمیعا قدری از خود افزوده اند یغفر ذنوب المؤمنین جمیعا ولو بعد
التعذیب وکذا مثل هذا الکریمة اولوا بتاویلات صحیحة لتطابق مذهبهم بر آنچه در تفسیر حسینی در آیت
ان منکم الا واردها گفته است که نیست هیچکس از شما ای مومنان مگر آنکه رسنده و گذر کننده است بر دوزخ اما چون
مومنان بر آن بگذرند آتش افسرده گردد چه در حدیث صحیح آمده که بهشتیان در بهشت برسند از یکدیگر
که آیا ما را خدا تعالی نفرموده که ان منکم الا واردها پس این چه حال بود که با آتش ندیدیم و فرشتگان ایشان را
گویند که در ورود نمودید و وی خامده یعنی مرده گشته بود که اگر دید بر دوزخ که آتش آن بسبب نور ایمان
بود انتهی کلامه مخصوص است بکسانی که مومنان کامل باشند والله اعلم بالصواب دوزخ بسوزد بریختی اگر
بریی بود و یار باید خواند اول از زینت کلمه و ثانی یا ری موصوله که باشد جو کا فر صله آن و بعضی نسخ

دیده شده و ازان هم جن مرد است و قسم اول او فرع ست و قیل بفتح نون رسیدن و یافتن حصه
مضافست بسوی مفعول و پریان فاعل است یعنی آنکه جنی که کافر باشد باتفاق علما و بالیقین در
دوزخ رود و معامله آن باد دران بسوزند چو کافران انس و آمدن رسیدن پریان دیگر که مومن باشند در
بهشت و یافتن ایشان نعیم بهشت را از اظهر دانسته و لو اکر اختلاف مشهور است درمیان اهل
سنت و جماعت و بعضی گفته که جنی کافر معذب باشد بنا بر اتفاق علما و جنی مسلم ثواب باشد بهشت
مثل مسلم انسی نزد صاحبیه و امام اعظم در کیفیت ثواب ایشان توقف نموده و در تمهید ابو شکور است
که جنی را نزد امام اعظم رح نجات از نار باشد نه ثواب بهشت و اصح قول آنکه او را اکل و شرب نباشد
بلکه نفع گیرند بنظر و شم و سلع و جماع کنند با اهل خود نه با اهل بهشت که حور است و ملائکه از بهشت ممنوع نیستند
را کنول نیز در می آیند باذن خدا تعالی لیکن راحت ایشان از نعیم بهشت غیر از نظر نیست کذا فی فتاوی
برهنه و در تفسیر حسینی در عنسله لبسط کرده که بعضی از علما بر آنند که ثواب پریان بر ایمان همین نجات
است از آتش کما قال الله تعالی حکایة و سفیان ثوری گفته صحیح آنست که برهانند از آتش دوزخ و لیه
از حساب ایشان را خاک سازند بر مثال بهائم و امام اعظم رح هم برین رفته و نزد صاحبیه در بهشت آیند
الا انند یا حق تعالی محروم باشند و امام مالک و جمعی دیگر از علما بر آنند که ایشان را بر حسنات ثواب باشد
چنانکه بر سیات عقاب و از امام ضحاک منقول است که در بهشت آیند و اند در میان نعیم آن بخورند
و بیاشامند و در تفسیر ابو بکر نقاش حدیثی مذکور است که ایشان در بهشت باشند و نزد بعضی لذت
ایشان تسبیح و ذکر الهی باشد که او تعالی بایشان الهام و انعام کند و این لذت فائق باشد از لذت
تناول نعیم جنت و در معالم التنزیل است که ایشان را ثوابی باشد که او تعالی فرموده لم یطمثهن انس قبلهم ولا
جان فلا فرق السیات دلیل جنیات پس ایشان را از نعیم جنت بهره است الا بخور و تمتع نکند که ان
خاصه برای آدمیان اند و قاضی بیضاوی در آورده که ان لهم فی الطعامات ... فی الحواب
بی الجنة الا انهم ... حول الریاض یعنی گرد روضهای جنت بگردند نظر کنند و بوییدن تمتع
یابند انتهی کلام الحسینی والله سبحانه اعلم نومید بودن الخ ای نومیدی از رحمت او و ایمنی از
عذاب او کفر است بلکه مومن را باید که درمیان خوف و رجا باشد کما قال الله تعالی انه لا ییئس من روح
الله الا القوم الکافرون ولا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون کاهن آن کس که ... ستاره کتابت
نجوم می فال گوید و آنکه از غیب نشان گوید کذا فی المدارج بر گفته منجم که از غیب خبر گوید اعتقاد کردن
کفر است زیرا که بر غیوب و خفیات سواد و کتار را اطلاع نیست مگر الهام از حضرت وی چنانکه بر انبیا و
اولیا واقع میشود کما قال عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول یعنی او تعالی عالم
است پس مطلع نمیکند بر غیب خود احدی را از بندگان مگر آنکس را که پسندیده است از جمله پیغمبران خود

واولیاء الله در دین کرامت تابع انبیاء اند پس آنچه منجم از راه دعوی غیب گوید تصدیق آن موجب کفر است
قال علیه السلام من اتی کاهنا او عرافا فصدقه بما یقول فقد کفر بما انزل علی محمد و آنچه از راه حساب و اوضاع کواکب
گوید تصدیق آن کفر نیست و بیاتی تحقیقه ان شاء الله تعالی و در باب عرافت حدیثی دیگر هم آمده است که
من اتی عرافا لم تقبل صلوته اربعین لیلة و عرافت بتفسیر بعضی مدعی علم غیبست و بظاهر آنکه عراف کسی را
گویند که او گوید من البته می‌شناسم چیزی دزدیده شده را و جای چیز گم شده را کذا فی شرح المشارق هرگز
نباشد اولیا الخ یعنی ولی الله اگرچه در ریاضت نفس و تصفیه باطن بدرجه کمال رسیده باشد اما در
منزلت و قرب عند الله بمرتبه هیچ پیغمبرے نرسد زیراکه انبیا با وجود آنکه بکمالات اولیاء الله متصف اند
بصفت خاتمه امین اند بوحی از حق تعالی و مکرم بمشاهده ملائکه اند بخلاف اولیا که ایشان هیچ عامه مردمان
در خطر اند از حسن خاتمت و بوحی الهی و مشاهده ملک مشرف نیستند آری کرامات اولیا راچون رفتن
بروی آب و قطع مسافت بعیده بیکساعت و غیر ذلک برحق باید دانست که اینهمه از عقائد مسلمانان است
باز گفت که هیچ یکے از فرشتگان چه مقرب و چه بعید برابر درجه انبیا نیست نمیدانی که او تعالی بحکمت
ملائکه را امر کرد بسجده آدم برای تعظیم و تکریم و مقتضی حکمت آنست که ادنی تعظیم اعلی کند نه عکس آن
کذا فی شرح العقائد النسفیه باید دانست که پیغمبران معصوم اند از گناه صغیره بقصد و از کبیره مطلق
پیش از وحی و پس از آن آنچه از ایشان درین باب منقول است مردودست و باطل و آنچه بطریق تواتر ثابت
آمده از آدم علیه السلام لقمان و خضر و ذو الکفل اختلاف ست اما اکثر علما بر آنند که خضر و ذو الکفل پیغمبر اند نه ولی و اول پیغمبران آدم
است و خاتم ایشان پیغمبر ماست امام الانبیا و تاج الاصفیا ابو القاسم محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم
پس هر که بعد آن حضرت دعوے نبوت کند و کسی از ان مدعی معجزه طلبد هر دو کافر گردد کذا فی التمهید
اما حضرت عیسی علیه السلام بعد از نزول از آسمان پیغمبر ما چنانکه مجتهدی ما و عمل کند بمنصوصات قرآن و حدیث
و حکم کند باجتهاد خود کذا قال السیوطی فی الاعلام نزد جمله اولیا الخ ای از مومنان نزد بنی آدم و هم
اولیاء الله افضل اند عند الله از همه فرشتگان سوای فرشته مقرب که مشهور اند یعنی جبرائیل که بکار زنده
گردانیدن حیوانات و نباتات و برسانیدن وحی الٰهی بسوی پیغمبران شامل ست و اسرافیل که بر باد و
باران موکل ست و میکائیل خازن ارزاق مخلوقات و عزرائیل که بر قبض ارواح زندگان مبعوث شد
علیهم السلام پس فرشته مقرب افضل اند از افراد بنی آدم غیر انبیا علیهم السلام اگرچه اولیاء الله ماجد باشد و خواه
صالح و زاهد و کذلک اینچهار افضل اند از سائر ملائکه بلا خلاف و اینجا نیز مسئله دیگر ست چنانکه در
کتب عقائد مذکور ست و هم در فتاوی برهنه از اصول حافظیه نقل نموده که سائر ملائکه فاضل تر اند
از عوام بشر که اتقیا و اولیا باشند و اتقیاء آدم افضل اند از عوام ملک یعنی از ما سوای چهار فرشته
مقرب که افضل ملائکه اند انتهی کلامه و هذا معنی ما وقع فی العمدة من ان خواص البشر افضل من عوام الملائکة

وخواص الملک افضل من عوام البشر واما العصاة من البشر فلیس لهم فضل علی الملک وهذا القول هو
المختار عند الجمهور کذا فی عقیدة الجناح وبعین این تفصیل اشارت کرده است مصنف که گفت
جز انبیا و اولیا الخ یعنی عوام بشر وعامهٔ مسلمانان که غیر انبیا و اولیا اند هیچ یکی از فرشتگان افضل
نیستند بلکه امر بر عکس است زیرا که عامهٔ مردم بمعاصی ملوث اند وجنس فرشته اگرچه در مرتبهٔ ادنی
باشد معصوم است از گناه خلاصهٔ کلام درین مسئله آنکه در فتاوی سراجی آورده که رسل بنی
آدم افضل اند از جملهٔ ملائکه وعوام بنی آدم که اولیا وصلحا اند افضل از عوام ملائکه وخواص ملائکه
افضل اند از عوام بشر مطلقا یعنی غیر از انبیا بدانکه رسل ملائکه درین مسئله عبارت از فرشتگان
است که گاهی جهت تائید پیغمبران نازل شوند چنانکه در جنگ بدر پنجهزار فرشته با جبرئیل علیه السلام آمده
ونصرت پیغمبر صلعم کردند وهم چنین ملائکه همراه او در استقبال قوم لوط آمدند وکذا بر پیغمبران دیگر وگاهی جهت الهام
اولیا وصلحا نیز در دل ایشان فرود آیند وگاهی با عزرائیل وهرکه قرین او بعون وی باشند الی غیر ذلک من الملئکة الذین نزلوا
الی الارض للمصالح کما فی التفاسیر ان اسرافیل وجبرئیل افضل من میکائیل وعزرائیل واما اسرافیل فهو افضل من جبرئیل
وعلیه الاکثرون وبذلک وردت الاخبار وهو الصحیح وقیل بالعکس کذا فی خزانة الفتاوی وامان الذکورة والانوثة
ولیس لهم لحیة ولکنهم جرد مرد وعیشهم فی الاخرة اتشار والذکر الجمیل علی لسان العباد والنظر الی الاشیاء واسائة
الی الوجوه الحسان هرگز نباشد بعکس الخ یعنی از جملهٔ انبیا ورسل ومن البشر ورسل ملائکه افضل پیغمبر ما ست
اما مصنف هم این عقیده را درین مقام ذکر نکرده بلکه اکتفا نموده است بانچه در صدر کتاب در مدح آنحضرت
گفته است پس از همه انبیا ورسل وملائکه افضل است بعد از آن امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه است یعنی در مرتبهٔ قرب الهی
بیچکس از مسلمانان ومعاصران انبیا چه از این امت مرحومه وچه از امم سابقه کذا فی الحدیث بکثرت صلوة ولکن
صوم وصلوة نا بود لیکن چیزی در قلب وقال علیه السلام لو وزن ایمان ابی بکر بایمان اهل الارض لرجح وفی خزانة الروایة ان
الصحابة رضی الله عنهم قالوا فی مرض رسول الله صلعم یا رسول الله استخلف علینا یعنی فرمود اگر تعین کنم بر شما خلیفه را
پس اگر او را اطاعت نکنید برای تمرد عذاب سخت بر شما نازل گردد چنانکه بر قوم موسی علیه السلام فرود آمد
خلافت من با ابوبکر رسیده اراده کار دین قوی یابید پس بدین اشارت ابوبکر را بعد از خود خلیفه نمود
انتهی کلامه پس از آن عمر رضی الله عنه افضل است از همه کس ودر الحدیث لو کان نبیا بعدی لکان عمر رضی الله عنه وابوبکر
وعمر هر دو بدین کلمه اشارت فرموده طیب الله وسیاند بنصر وسایه آنحضرت هم
الطول بوده از میانه کذا فی شرح القصیدة و پس از آن عثمان بن عفان است رضی الله عنه وفی الحدیث الحیاء من الایمان
وفی الخزانة الجلالیة انه جهز جیش العسرة بستمائة و خمسین بعیرا و خمسین فرسا و اشتری بیر رومة بعشرین الفا وتصدقها
بها علی المسلمین واتسع الاسلام فی هذا انتهی کلامه وقال علیه السلام لکل نبی رفیق ورفیقی فی الجنة عثمان رضی الله عنه وپس از وی
علی رضی الله عنه افضل است از دیگران وفی الحدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه

و قال عم انا مدینة العلم و اساسها ابو بکر و جدرانها عمر و سقفها عثمان و بابها علی و قال علیه السلام اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و من کنت مولاه فعلی مولاه و قال عم انا معاشر الانبیاء
لا نورث ... [illegible]
کذا فی حدیقة الشیعة ... و نیز ... آورده است که مدت خلافت ابو بکر دو سال
سه ماه و بیست روز بوده است و خلافت علی رض چهار سال ... ماه کم و بیش بوده و قال عم الخلافة من بعدی
ثلثون سنة ... یعنی اگر این چهار خلفای راشدین را باین ترتیب که مذکور شد
و سلف صالح بران بوده اند ... خوارج ... عقیده
... عقیده خوارج است که ... علی رض ... تمام ... و در ... علی
و فاطمة الزهرا و امام حسن و حسین ...
ابو هریره رسید که عقیده اهل سنت ... تفضیل الشیخین و محبة الختنین و ...
الحبیبین ... که تفضیل ... آن حضرت ...
دو داماد ... و تحقیق این مقام آنکه ... حضرت ...
در باب تفضیل صحابه و اهل بیت رسول عم بر حسب ترتیب سلف صالح آورده که ... خلافت عمر رض
الفت صحابه ... در حیات عمر رض تفرقه و خلاف ... و مذهب
و صحبت ... در زمان خلافت عثمان بن عفان ... تفرقه ...
اما بعد از آن که برادران و خویشان عثمان ... اقلیم و ممالک اسلام ...
... بدعت و خلاف سنت که ایشان ... در میان ایشان و دیگر صحابه تفرقه و ...
پیدا آمد تا کار بجائی رسید که ... عثمان ... در خانه او قتل کردند و علی ... بر مسند خلافت نشست
اکثر صحابه ... قاتلان عثمان را که ... از ایشان قصاص ...
اسلام را ... و دعوای ایشان ... عالم رسید و ایشان با علی بیعت نکردند بلکه ...
... علی مرتضی ... مدت چهار سال و چهار ماه با ایشان در جنگ ...
با علی رض مخالف بود و ایشان را خوارج نام نهادند و بعد انقراض عهد خلافت ... علی رض تمام ...
... مروان بن حکم ... در زمان علی رض ...
... خوارج ... در مدت هشتاد سال که امارت
بنی امیه بوده ... و این ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

چهارده معصوم لیکن کلمات و الفاظیست که از خود اختراع نموده اند و در روایات و احادیث این
الفاظ وارد نشده از کتاب شرح القصیدة الالیة و تحقیق باصطلاح ایشان عبارتست از رسول کریم
و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم و دوازده امام عبارتست از حضرت علی و امام حسن و حسین و اولاد
تا محمد قاسم و چهارده معصوم عبارتست از فرزندان ائمه مذکورین که در خردسالی شربت شهادت چشیده
چنانکه تفصیل این همه در کتب مسطور است پس هر مجلس را یکی از این اعداد اجتناب کند که اعداد مذکوره
موهم تفضیل است بر بزرگواران صحابه رضی الله عنهم و چون ذکر اهل بیت و ائمه مذکورین در میان آید بذکر تمام
اسمای شریفه ایشان را بر زبان آرد و ذکر همه کند و در اعتقاد وی همین است از تمهید نقل کرده که بعد از خلفای اربعه
اهل بیت یعنی اولاد و ازواج پیغمبر صلعم افضل اند و پس از آن باقیان از عشره مبشره یعنی طلحه و زبیر و عبد الرحمن
بن عوف و سعید بن زید و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن الجراح رضی الله عنهم افضل اند و پس از ایشان
سیصد و سیزده تن از اصحاب کرام که در جنگ بدر حاضر آمده جهاد کرده اند پس اهل حدیبیه که در بیعت
آنحضرت صلعم وقت مصالحه او با قریش که در حق ایشان آمده انتم خیر اهل الارض حاضر بودند و ایشان یک هزار و
چهار صد مرد بودند و پس از ایشان سائر اصحاب کرام رضی الله عنهم و پس از آن تابعین پس تبع تابعین کذا ذکره الامام التوربشتی
افضل خدیجه الخ یعنی از جمله ازواج مطهرات آنحضرت صلعم افضل بادشاه زنان حضرت بی بی خدیجه
الکبری است که آنحضرت صلعم اول او را بنکاح آورده بود و بشرف صحبت سرفراز فرموده پس از آن افضل ازواج
عائشه صدیقه رضی الله عنها که افضل است از همه زنان اولین و آخرین مگر از فاطمه زهرا نیز در بعضی فضائل و علیه الفتوی
کذا فی مجموعه خانی الاحق بجانب مصنف رحمه الله است که قول جمهور علما را ذکر کرده است آری اینقدر هست که
عائشه رض بر اکثر صفات خدیجه رضی الله عنها و دیگر بود با آنحضرت صلعم از دیگر ازواج چنانکه در خطاب فاطمه رضی الله عنها فرموده
یا بنیة الا تحبین ما احب قالت بلی فقال فاحبی هذه یعنی آیا دوست نداری ای دختر من کسی را که من دوست
میدارم او را النشان خود فاطمه گفت آری دوست میدارم او را پس فرمود که دوست بدار عائشه را
و هم در باره عائشه رض آیات قرآن نازل شده و حق سبحانه او را بعصمت از فواحش نگهداشته و دوستی
آنحضرت صلعم با وی بحدی بود که در ایام مرض آنحضرت صلعم همه ازواج طاهرات نوبتهای خود را با عائشه رض
بخشیده بودند و در خانه عائشه رض برحمت حق تعالی پیوسته و همانجا در مرقد یافت پس فضل عائشه
بر سائر ازواج آنحضرت صلعم باین دلیل پیدا و هویداست و اما افضل خدیجه رض بر همه ازواج او بدین سبب است
که پیش از همه زنان عالم وی سبقت نموده است بایمان و معاونت با آنحضرت صلعم و همراه معاونت خود و اولاد
در حال عسرت پیش از نزول وحی چنانکه در اخبار آمده است که اول من آمن بمحمد صلعم من النساء خدیجه
و اول من اسلم من الصبیان علی رض و من الرجال ابوبکر رض و زید بن خدیجه رض پیش از همه اهل اسلام چه از زنان
و چه از مردان جان و مال خود را در راه آن رسالت پناه صلعم قربان و صرف نموده است و قد قال الله تعالی

و وجد ک عائلا فاغنی ای بیافت خدا ترا مر ترا ای محمد درویشی مسکینی که هیچ نداشتی پس توانگر گردانید ترا
بمال خدیجه رض اکنون بیان ازواج مطهرات اینجا درکار است تا از ان تفضیل و شرف هریک بیان احوال وے
منکشف گردد بدانکه در خزانهٔ جلالی و جواهر جلالی و نافع المسلمین وغیرها در حال بی بی خدیجه رض چنین مسطور
که خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب است پس خدیجه بنسب حضرت صلعم متصل
داد قرنی وجات او ست وادا اول دعقد ملک العرب بود عتیق نام که او ابن عبد الله بن عمر بن مخزوم
بود و از وی یک پسر عبد الله نام و یک دختر زاده بود چون عتیق وفات یافت در نکاح آورد خدیجه را
ابو هاله نام او عمر بن تمیم بن حرب است از قبیلهٔ تمیم و از وی دو پسر یکی هاله و دیگر هند زاده و گویند که آنحضرت صلعم
او را بعد از نکاح خدیجه رض تربیت فرموده و هند بدین معنی مفاخرت میکرد و میگفت که انا اکرم الناس ابا و اما و اخا و اختا
فابی رسول الله صلعم و امی خدیجه رض و اختی فاطمه رض کذا فی الخزانة الجلالیة و نافع المسلمین و باقی قصه در جواهر جلالی
که بعد از وفات ابو هاله خدیجه رض که بحسن و جمال بکمال بود جملهٔ بادشاهان عرب و عراق و روم و شام و یمن
راغب او شدند و هریک پیغام خواستگاری میفرستادند رسولان میگفتند که بادشاهان روی زمین آرزوی
تو دارند و با ایشان معذرت کردن خوب نمی نماید اگر شوهر کنی بهتر باشد خدیجه رض جواب داد که من رغبت شوهر
ندارم و شما را طالب نظر بر خزائن من است نه بخوبی من چه بادشاهان را از خوبان کمی نباشد پس ایشان مشوره
کردند که بی بی خدیجه رض را بزور بگیریم و خزائن او را قسمت کنیم و یکی او را در نکاح آورد و چون برین مشورت
اتفاق کردند و لشکر فراهم آوردند این خبر بخدیجه رسید حیران بماند حکماء و علماء و عقلاء را جمع کرد
و گفت که بادشاهان بر من چنین غدر میکنند و غلبه نموده و عشوه کرده می آیند هیچ مقامی محکم و محفوظ است
که شر ایشان به آنجا این شود همه گفتند که شهر محکم مکه مبارک است که هرکه آنجا رود ایمن گردد و من دخله کان
آمنا پس خدیجه رض دفینها و خزینها و رخت و اسباب خود بمکه روان کرد و خود نیز با حشم و خدم و متاع در
مکه آمد همه بادشاهان باستماع این خبر نومید شدند خدیجه رض صنادید قریش را بی نوا و گرسنه دید و پرسید که
نام و آوازهٔ شما بسیار است و بر روی زمین کسی از شما بزرگتر نیست اینچه حال است گفتند در زمین مکه کوهها زراعت
نمیشود و برای تجارت وجهی نداریم و هر سال که خلق در موسم حج قربانیها میکنند گوشت را قدید میسازیم و تمام
سال میخوریم خدیجه رض را دل بر ایشان بسوخت و شفقت آمد و فرمود که مقدار جمعیت خود نوشته بر من آرید تا به
اندازهٔ جمعیت هریک هرکسی را مالی بدهم ایشان همچنان کردند خدیجه رض بعضی را بیست هزار دینار و بعضی را پنجاه
هزار دینار و بعضی را یک لک بطریق مضاربه بداد و گفت که بعد از چهار سال و یا پنجسال مال من بمن برسید
و آنچه سود آید آن شما را باشد هنوز سال تمام نگذشته که همه صنادید قریش توانگر شدند و کرسیها از جواهر مرصع کردند
و غلامان و کنیزکان و حاجبان و همه اسباب ملوکانه ساختند و باغها و بستانها بیاراستند و خدیجه رض در اوائل
در وقت مائدهٔ بادشاهانه کشیدی و صنادید آنرا بخوردندی و همه بندهٔ احسان او شدند خدیجه رض بیشے

در صحن خانه کعبه بزرگ و معتصم تمام مشغول بود که ناگاه در خواب شد و دید که آفتاب از آسمان
بر دوشش آمده است و او را در کنار گرفته و سیر شد متحیر باستاد چون بیدار شد ورقه که توریت خوانده
بود از وی تعبیر خواب پرسید ورقه گفت ای زنی که این چنین خواب بیند حضرت پیغمبر آخر الزمان شوهر او شود
و آن محمد بن عبدالله است که او را هژده هزار عالم بجهت وی آفریده است پرسید که او در دنیا آمده است
گفت آری آمده است و یتیم و در حباله شده و چون پانزده سال دیگر بر وی بگذرد چهل ساله گردد نبوت خود را
ظاهر کند پرسید که او در کدام شهر است گفت در مکه و در آن روز چندین هزار مردم بنام بن عبدالله حاضر بوده اند
پس خدیجه از حلیه او پرسید گفت میانه بالا است اما بر کرمی ایستاد و بلند تا میان زدی و بر رخسار مبارک
خالی است که ربستانی انخال آفتاب میزند و [illegible] که بزانو میرسد تا آخر حلیه مبارک وی را بیان کرد
خدیجه بعشق آنحضرت مبتلا شد و بدل گفت که اگر من باین سعادت دو جهانی برسم و پیش وی باین دولت
عظمی فائز گردم ملک عظیم دو جهان را حاصل کرده باشم فاما چون نبوت او آشکار شود همه خوبان عالم بر در او سر
سر بنهند و او مرا یار نمیداند پس فرمود که در بازار مکه قصری بنا کنند و از هر جانب دریچه ها درست کنند چون قصر
مرتب گشت خدیجه که خواننده و نویسنده بود و همه روز در حلیه آنحضرت نظر کردی و هر کسی را بدیدی و آنحضرت
در آن ایام در بادیه غنام چرانیدی و گوسفند داران را [illegible] در شهر و خانه کمتر آمدی و هر گاه که تا بنای
دیگران آباد بود و خانه پدرش ویران بود و برای آن شکسته خاطر شدی روزی بوقت ظهر در شهر که گرسنه
و تشنه و گرد آلوده و جامه های ریگین که پیراهن پاره پاره پیوندی داشت و پشت مبارکش شکم رسیده
خدیجه را چون نظر بر جمال جهان آرای او افتاد و حلیه مرقومه بصورت مبارک وی مطابق کنیزکی
فرستاد که نام او و پدر و مادر او به پرسید و خانواده او معلوم کرد و حالت عسرت آنحضرت پیش خدیجه
بازگفت خدیجه بیهوش شد و آنحضرت را طلبید و بر کرسی زر نشانید و تمام قصه از زبان آنحضرت
پرسید و چنان گفت که کسان من سودا را در دمشق میبرند اگر شما اجرت گیرید شما را زیاده دهیم و اکرام کنیم و
صاحب مال شوی و خانه پدر [illegible] کنی و عروسی خواهی که بجمال [illegible] ماند و [illegible] فراموش کنی آنحضرت
فرمود که در اینباب اجازت خواهم گرفت از عم خود ابوطالب چنانکه بخانه ابوطالب آمد و اجازت داد
آنحضرت در گریه شد و ابوطالب گفت که من بزرگ شده ام و کلید کعبه معظمه بما میراث رسیده است اگر
پدرم زنده بودی هرگز ترا بر مزدوری نفرستادی آخر خبر خدیجه رسید آمدند و حالت رخصت او در میان
خدیجه خوش وقت شد و او را غلامی بود یک معتمد و خواجه خانه میسره نام که همه مال و متاع خدیجه
تسلیم او بود او را پیش خود طلبید و گفت که تو را سیاحی بدری را احوال خواب [illegible] او را در کنار و سپرده
بود و پیش وی گفت و تعبیر هم بیان کرد و فرمود که دل من گواهی میدهد که آن محمد نام پیغمبر آخر الزمان
همین است میخواهم که پیش تو نزد وی [illegible] او را تا بعض خودم اما میترسم از آنکه اگر او نباشد خاصر باشم

ای میسره مزاج و خاصیت و هنر آدمی در سفر و صحبت توان یافت هرچه از حرکات و سکنات و نشست
و برخاست او دریابی در قلم آری و مرا آگاه سازی و این مال و مملکت را از آن او دانی و در همراهی کمر او و خود
بربندی و هرجا که فرود آید فرود آیی و اگر چیزی طلبد بدهی و مرا کنیزک او دانی و پیش من او را جامهٔ مزدوران
پوشان و دو مهار شتران بدست او بده چون از مکه دورتر شوید او را جامهٔ ملوکانه پوشانی و کلاه سلطنت بر
سرش و قبای ملوکانه در برش کنی و عماری خاص مرا بستر خاص من اندازی و چهار بالش گرداگرد او درست
کنی و برضا و فرمان او باشی و اگر دشمنان و حسودان ترا گویند که خدیجه تلف مال میکنی بگو بلی که مرا باید با اینکس صحبت
و مودت بود از آن لفرزندا محابات میکنم تا کسی حقیقت گمان نبرد میسره آنچنان کرد و هرکس که از اکابر
قریش در آن سفر همراه او بود متعجب شدند مگر ابوجهل که به میسره تهدید نمود که من اسراف ترا بخدیجه خواهم گفت
این فضولیست که مزدوری را باین حد می نوازی و این همه خیانت در مال خدیجه که پیش گرفتی میسره گفت
که مرا مال خود بیشتر است هرچه بمحمد میدهم همه از مال من است و میدانی که مرا با پدر وی چه محبت بود از آن سبب
مکافات او میکنم ابوبکر رض که همراه او بود میسره را گفت که این بدبختان همه دشمنان و حاسدان اویند نباید که
نکبتی باو رسانند تو با قوم لشکر خود پیش مرکب محمد ع شده برو که من عقب وی سپر بالای محمد میشوم پس هرجاکه
میفرمود فرود می آمدند و بفرمان او روان میشدند و این قصه بس درازست چنانکه در آن سفر از کثرت معجزات
صدق محمد ع کاروان دو فرقه شدند یک فرقه با ابوجهل و ولید و سفیان شدند و فرقهٔ دیگر در مصاحبت محمد ع
و میسره شدند تا بجایی رسیدند که از آنجا بر سر یک منزل چاهی بود ابوجهل از آن چاه مشکهای آب بسیار برداشت و
ساربان فرستاد که در منزل پیشتر چاهی دیگر بود که سوم روز بدان توان رسید تا آن چاه را انباشته کنند و درختان
را ببرند و آب را پنهان سازند تا محمد ص با آنجا هلاک شود ایشان همچنان کردند آخر در منزل دوم شوری در کاروان محمد
افتاد که هلاک شدن گرفتند پس آنحضرت ص از خیمه بیرون آمدند و در زیر درختی تکیه کردند آن درخت بقدرت الهی
در گفتار آمد که یا محمد ازینجا هفت گام بزن که چاه را انباشته اند بگو تا بگشایند آنحضرت ص هفت گام رفت
و فرمود تا چاه را پیدا کردند و مشکهای آب برداشتند و از آنجا بدمشق دو راه بود راهی ده روزه و راهی
بیست روزه ابوجهل براه بیست روزه رفت که در آن آب و گیاه بسیار بود و در راه دیگر کمی بود از آب و گیاه
و هم شتر بسیار در آن راه افتاده بود و اکرم گرفته و بوی گندگی وی تا سه روزه راه میرسید و مردم را
خراب میکرد ابوبکر و عمر و عثمان رض در اختیار راه با میسره مشورت کردند میسره از آنحضرت ص پرسید که کدام راه
رویم آنحضرت صلعم فرمود که براه ده روزه بروید و اندیشه مدارید پس ایشان پیشتر رفته شتاب بدمشق رسیدند
و رخت را گران فروختند و قماش ارزان خریدند و در اثنای راه هرچند که بآن شتر بیمار رسیدند بوی خوش
معطر گشتند و چون نظر او بر جمال آنحضرت ص افتاد گفت السلام علیک یا رسول الله و آنحضرت ص جواب سلام
گفت و بالتماس آن شتر دست مبارک بر تن وی مالید و فی الحال صحت یافت و برخاست و خود را بیفتاد

وگفت که رایت من سواری کن تا محمدی باشم و آنحضرت بر یک سواری فرمود در ان راه رهبانی بود
و صومعه داشت و آدمی پرستید همه بتان پیش او آمدن آنحضرت بر بر کی افتادند و آن راهب بدو رسید
کاری بطالعه چتر بر سر آن کاروان گفت که بتحقیق محمد رسول الله درین کاروان است که این چتر
چنانکه از توریت وانجیل را خوانده بود چون کاروان نزد آمد راهب پیش آمد گفت که امشب مهمان من
باشید پس محمد رسول الله را در ان الهام گذاشتند و تمام کاروانیان بمهمانی او رفتند راهب دید که آن چتر
همچنان در کاروان است از میسره پرسید که کسی از کاروان آنجا مانده است گفت یک طفل یتیم محمد نام که
راهب گفت که من مهمانی برای او کرده ام بروید بیارید او را چون آنحضرت تشریف آورد همه بتان
شدند و آن ابر بر سر بجنبید و همه ضیافت خورده باز رفتند راهب آنحضرت و میسره را نزد خود نشاند
وگفت ای محمد مرا نشان خود بنمای آنحضرت پشت نمود و مهر نبوت را در کتف او شانه مشاهده کرد
بوسید و مسلمان شد و میسره گفت که این پیغمبر خدا سید المرسلین است او را بدمشق تا کی میبری
نباید که جهودان دریابند و کشتی باو رسانند القصه چون کاروان آنحضرت از دمشق بازگشت خدیجه
را خبر شد فرمود که تخت زرین مرصع بجواهر نموده نصب کردند خود پیرایه شاهانه کرده بران تخت
نشست و کرسی زرین برای آنحضرت پیش تخت انداخت رسول بران نشست و خدیجه نقاب از
روی مبارک خود دور کرده پرسید ای محمد روی بالا نیکی تا ختر ترا ببینم فرمود حضرت از چشم خیره در
بامعنی دیده با دیده نیامیزد و حاجت دیدن چشم او نیست که تقوی نصیب نیست خدیجه گفت
ای محمد اگر خواهی من از برای تو شاهد دوسی بجویم که باصل و نسبت و مال و کمال در همه عالم مثل او ثانی نیست
ولی یک عیب دارد که بکر نیست کالیست آنحضرت فرمود اینمعنی انعامک عم خود بپرسم تا او چه فرماید پس عم
خود ابوطالب این قصه گفت او گفت این همه صفت خدیجه است انمیدانم که راست میگوید یا شوخی میکند
و خود بر خدیجه آمد و خدیجه از تخت فرود آمده سر در قدم ابوطالب نهاد و یک من زر و جواهر در طبق
نهاده پیش او برداشت که محمد را ترغیب کن و هر چه در ملک دارم همه فدای او ست ابوطالب خوشدل شده
و خیلخانه خود را جمع کرد و از جانبین ای از خاندان ابوطالب و بی بی خدیجه طریق عروسی شروع شد خدیجه
صد کنیزک حبشی و رومی که بدست هر یکی جواهر او بدهای زر و مهتاب رخت بود و صد مشکیزه شتا
شیر آورد و صد من آرد و آی زرینه همه فرستاد بمحمد را ایثار کرد و هر چه داشت در ملک آنحضرت کرد
و آنحضرت همه تصدق کرد و برای افطار چیزی نگذاشت و خدیجه ایمان آورد بمحمد و بر او رسید دعوت
کرد و طعام عروسی پیش نهاد هر یکی را از مردم که طبقهای زرین و جامهای مکلل تشریف داد که از زمان
آدم تا اینزمان چنین دعوت نکاح با تکلف نشده بود دست نداد چون بی بی فاطمه در شکم خدیجه چهار
ماهه شد با مادر خود از شکم سخن میکرد و دل میداد که جان گرم جهد دلگر از دنیا تا قیامت نام کشیدی دار ...

دجال

صد من

آخر به خلاص افتی و چون درد زه گرفت و چه سبزم و حرام نزاست و زنی نزدیک موجود نبود که در باره الله
اساس کند و رسول ع با جهل ها سر گشت هیچ زنی اجابت نکرد و تنگدل بود که جبرئیل ع بشارت آورد
که یا محمد در خانه تو دختری نیک اختر رسیده هست پس پیغمبر ع بخانه رفت و پرسید ای خدیجه چه حال گفت
سه زن که حوران بهشتی در رسیدند و دو عورت یکی بی بی حوا و دوم ساره حرم ابراهیم بر سر من
نشستند و دست در شکم من فرود آوردند و دختری زائیده ست که بمجرد بیرون آمدن در سجده افتاد
و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله و مرا در ولادت دوده خون هم پیدا نشد و سه آلایش و دیدم حوران
آب کوثر از جام بهشت آوردند و گهواره از سدرة المنتهی آورده فاطمه را در آن حلّه پیچیده در
گهواره انداختند باز گشتند و مرا از میوه بهشت خورانیدند چنانکه از گرسنگی و تشنگی در من نماند
و خدیجه بیست و چهار سال در عقد آنحضرت بود و اصح آنکه بیست و پنج سال ماند و روزی بی بی فاطمه پیش
آنحضرت گریست که عائشه رض میگوید که مرا بخدمت رسول الله صلعم بکر رسانیده اند و دیگری از زنان
او بکر نبوده است آنحضرت فرمود ای جان پدر تو چنین گوی که خدا تعالی محمد را با مادر من خدیجه
بکر رسانیده است و بکارت رسول الله بهتر است از بکارت دیگران و باز فرمود ای جان پدر آنچه مادر تو
خدیجه خدمت من را بیتاره حرائی در وادی کرده تا قیامت هیچ زن نکردی و نکرده آ و خوب کرد و آن
قصه خدیجة الکبری رض و چون از وحی بیست سال و چهار سال گذشت خدیجه رض وفات یافت پیغمبر
عائشه بنت ابی بکر الصدیق رض را در نکاح آورد و در ماه شوال ام رومان بنت عامر بن عامر است و عائشه
گفته که کان لی یومان ولیلتان ولسائر نسائه یوم ولیلة ای اوست مرا دو روز و دو شب بود و یکی
برای دیگر ازواج یک شب و یک روز در بین دو دستر بی ازواج او بودم سوی او علیه الصلوة والسلام آنحضرت
را با عائشه رض محبتی زائد بود که سائر درجات زنانت زیرا که بصحبت به یه سنت این نقل کرد ام
آنحضرت پرسیدند که دوستترین زنان بنزد تو کیست فرمود که از زنان تمام دوستتر نزد من عائشه
است و از مردان پدر وی ابوبکر رض و از حضرت عائشه رض مرویست که گفت رسول الله مرا بعقد آورد
در شش سال بودم و زفاف کرد با من که نه ساله بودم و هنوز با دختران بازی میکردم چنانکه هرگاه آنحضرت
نزد من آمدی دختران از وی بشرم و دهشت از پیش من بیرون رفتندی و آنحضرت در عقب ایشان
بیرون رفت و بجانب من باز می آورد تا با من بازی میکردند از این روایت هم هویداست که آنحضرت را با عائشه
دوستی و محبتی زیاده بود از دیگر ازواج و نیز از عائشه رض منقولست که او گفته مرا هفت داد ند بر سائر
زنان آنحضرت بعد از وفات خدیجه رض یکی چیز اول آنکه آنحضرت رض زن بکر بغیر از من نخواسته دوم
آنکه هیچ زنی را نخواسته که پدر و مادر او را خدا تعالی هجرت کرده باشد غیر از من سوم آنکه برأت من از
از آسمان نازل شد چهارم آنکه مثال مرا بخواب جبرئیل ع صورت مرا بر دیبا پیچیده بر پوشت و گفت

[illegible]

کاین را از آن گفتم که من و آنحضرت ص از یک ظرف آب غسل کردیم و برای دیگر آنکه جبرئیل می آورد و شب شبم
آنکه آنحضرت ص نماز میگزارد و من پیش وی خفته بودم و این امر مختص من بودی نهم آنکه در جامهٔ خواب
با هیچ زن وحی الهی بر آنحضرت ص نمی آمد مگر در جامهٔ خواب من دهم آنکه چون روح آنحضرت را قبض کردند
آنحضرت ص میان سینهٔ من بود یازدهم آنکه در سر نوبت من وفات کرد دوازدهم در خانهٔ من مدفون شد کذا
فی نافع المسلمین و در خزانهٔ جلالی است که فضائل خدیجه رض بسیار است که در حصر نمی آید چون وفات یافت
خوله بنت حکیم زن عثمان بن مظعون بیامد بخدمت پیغمبر ص در مکه عرض کرد که یا رسول الله الا تتزوج
یعنی چرا زن دیگر نخواهی فرمود کرا بخواهم گفت بکر میخواهی یا ثیب فرمود بکر کدام است و ثیب کدام گفت
از ابکار نیکوتر دختر کسیست که او نزد تو دوسترین خلق است یعنی عائشه بنت ابوبکر و از ثیبات سوده
بنت زمعه بن قیس بن لوی بن غالب افضل است پس آنحضرت ص خوله را فرستاد خوله السعدی این هر دو زنان
پس اول نکاح عائشه رض منعقد شد و پیشتر بسوده رفت و گفت ای سوده من بر تو خیر و برکت را داخل
سازم سوده گفت آن چیست گفت که فرستاد مرا محمد بن عبدالله السعدی تو برای تو سوده خواهم شد
پس آنحضرت ص بخواست سوده را و سوده پیش ازین زن سکران بن عمرو بن عبید بود و سوده با شوهر خود
هجرت کرده بود از مکه بزمین حبشه و باز بمکه آمدند و سکران پیش از هجرت رسول الله ص وفات یافت و سوده را
اند فرزندی عبدالرحمان نام آورده بود و پس از رحلت آنحضرت ص در خلافت عمر رض فوت شد و کانت
امرأة کبیرة اللحم فقال عمر رض لا تخرجوا الا لیلاً یعنی سوده فربه تن بود حضرت عمر رض فرمود که او را در شب بیرون
آورده دفن نمایند و عقد نکاح عائشه رض در مکه معظمه صورت پذیرفته و زفاف در مدینه واقع شده که عائشه
در آن وقت نه ساله بود و در سن چهل سالگی وفات یافت در شهر رمضان سنه ثمان و خمسین من الهجرة النبی
انتهی کلامه و باید دانست که آنحضرت ص را یازده زن بود که با ایشان زفاف شده و بعضی را از این
در بعضی خلاف است و در خزانهٔ جلالی چهارده زن گفته اول ایشان خدیجه رض بنت خویلد هی سیدة نسائها
و کانت سبقتهن بل اسبق النساء اسلاما و ایمانا ثم سودة بنت زمعة ثم عائشة بنت ابوبکر رض تزوج بهن کلهن
الثلثة بمکة ثم تزوج بالمدینة و در نافع المسلمین است که اول شوهر وی طفیل بن حارث بن عبد المطلب بود و او
طلاق داد و برادرش عبیدة بن الحارث وی را بزن کرد و عبیده در غزوهٔ بدر شهید شد بعد از آن بزنی
آنحضرت ص بخواست والله اعلم حفصه بنت عمر رض فهی قرشیة عدویة کانت قبله تحت اخنس بن حذافة
السهمی تزوجها رسول الله ص بعد ما عرضها عمر رض علی ابی بکر و عثمان رض و توفیت فی ایام معاویة رض سنة
خمس و اربعین ثم تزوج زینب بنت خزیمة بن الحارث رض من اولاد قیس بن غیلان فهی قرشیة کانت قبله
تحت عبدالله بن جحش وقتل یوم احد وکانت تسمی ام المساکین لرحمتها علیهم فماتت عند النبی ص سنة اربع من الهجرة
ثم تزوج ام سلمة رض اسمها هند بنت ابی امیة بن المغیرة المخزومی و هی بنت عمة النبی ص کان لها عاتکة بنت

عبد المطلب وكذا قتله بعد ابن عمها ابو سلمة بن عبد الله الاسدي وهي كبر نسائه ثم ماتت بعد
سنين من الهجرة بعد شهادة امير المؤمنين حسين بن علي ع ثم تزوج زينب بنت جحش بن رباب من
قبائل العرب كانت قبله عند زيد بن حارثه فطلقها و انقضى عدتها بعث رسول الله زيد اليها يخطبها فجاء
خطبته ع فلم تكلم وقامت الى مسجد بيتها فانزل الله تعالى هذه الآية فلما قضى زيد منها وطرا زوجناكها الآية
فجاء رسول الله ع ودخل عليها بغير اذن وكانت تفتخر على ازواج النبي ع تقول زوجكن اهاليكن وزوجني الله
من فوق سبع سموات وماتت هي في خلافة عمر وهي بنت ستة سنة وعشرين سنة ۲۶ هجري ثم تزوج ام حبيبة
بنت ابي سفيان بن حرب واسمها رملة وهي الطاهرة القرشية كانت تحت عبد الله بن جحش فتوفي عنها زوجها
بعد ما ارتد عن الاسلام الى النصرانية نعوذ بالله منها فتزوجها النبي سنة ستة وتوفيت سنة اربع واربعين في
ايام معاوية ثم تزوج جويرية بنت الحارث وهي من قبائل العرب وكانت قبله تحت ابن عم لها يقال له عبد الله
ذو الشفر قد قتل في غزوة مريسيع فلما رجع ع اعتقها وتزوجها وكان اسمها برة فغير اسمها وكانت اعظم بركة
على قومها توفيت سنة ستة وخمسين في المدينة ثم تزوج صفية بنت حيي بن اخطب من اولاد هارون
بن عمران وكانت قبله تحت كنانة بن ابي الحقيق توفيت سنة خمسين في خلافة معاوية ثم تزوج ميمونة بنت
الحارث من بني هلال وكانت قبله تحت ابو رهم بن عبد العزى وقيل ذلك ايضا تزوج في ذي القعدة في
عمرة القضائي واقام بمكة ثلثا ثم خرج منها وحلف ابا رافع ليحمل عليه ميمونة وبنى بسرف من نواحي مكة
وهي النساء الاحدى عشر من ازواجه ذكر المخدوم جلال الدين قدس سره بعد ذكر هؤلاء من تلك امراة اخرى من
الازواج احدها من بني ... التي وهبت نفسها للنبي ع وثانيها امراة من بني كندة وهي التي استعاذ
منه فطلقها وثالثها امراة من بني كلب ونساؤه ع كانت كلها ثيبات الا عائشة ومات عن تسع نسوة
ولم يمت من نسائه قبله الا خديجة وزينب بنت خزيمة فقبض عنه تعالى عن عائشة وحفصة وام سلمة وام
حبيبة وصفية وجويرية وسودة وميمونة وزينب بنت جحش رضي الله تعالى عنهن كذا في بستان ابي الليث
السمرقندي. در خلاصة سير سيد البشر ع جميع ازواج آنحضرت ص بيست ويك آورده ليكن بعضی دیگر بران رسانیده
والله اعلم بالصواب واما سراری آنحضرت ص چهار بوده یکی ماریه قبطیه که مقوقس پادشاه اسکندریه برای آنحضرت
برسم هدیه فرستاده بود و فرزند آنحضرت ص ابراهیم نام ازوی بوجود آمد دیگر ریحانه بنت زید از بنی
النضیر و بقولی از بنی قریظه و بعضی گفته اند که ریحانه را آزاد کرد و بخواست سوم کنیزکی از سبی که
بآنحضرت ص رسید و در خدمت داشت چهارم کنیزکی که مالک او زینب بنت جحش بود و بآنحضرت ص بخشید
کذا فی الحجرات الجلالیه ... وایں هیچمدان اینقدر تطویل الکلام که موجب ملال یاران است مرا الی ...
حاصل عام کرده تا ... در بیان ... تمام ... افضل جمله دختران هم فاطمه زهرا ... را
... سیده ... کذا فی المصحف و خاتون جنت ... را ...

زیرا که نامیده اند که روی مبارک وی سپید و تابان تر و درخشان تر بود بحدی که در شب تاریک حضرت
عائشه صدیقه رضی بنور روشنائی روی فاطمه رضی رشته در سوزن انداخته بود وکذا فی شرح قصیدة
الامالیة باید دانست که اولاد آنحضرت صلعم همه از خدیجة الکبری است غیر از ابراهیم که از ماریه قبطیه
و جمله اولادش پسر و چهار دختر است اما پسران او قاسم و عبدالله و ابراهیم است که طیب و طاهر لقب
حضرت عبدالله بود زیرا که در زمان ظهور اسلام زاده بود و این است مختار اکثر علما چنانکه شیخ عبدالحق
در شرح مشکوة بهمین تصریح کرده است و بعضی گویند که طیب و طاهر دو پسر دیگر بودند غیر از عبدالله پس بر
قول آنحضرت صلعم پنج پسر بودند و دختر از جمله پسران او را چنانکه گفته قاسم و طیب و طاهر و ابراهیم و عبدالله
یاد کرده و بر هر تقدیر این همه پسران در صغر سن برحمت حق پیوسته اند اما دختران پس زینب که از همه بزرگ
بود او را با ابوالعاص بن ربیع بن عبدالعزی بن عبدشمس که از مردان مکه واسد بود و مادرش هاله بنت خویلد
اخت بی بی خدیجه بود و تزویج زینب پیش از نزول وحی بوساطت خدیجه بود چون حق تعالی آنحضرت را
بنبوت و رسالت مکرم ساخت خدیجه و دختران او اسلام آوردند و آنحضرت رسول را بر حق دانسته بدین
وی متدین شدند و ابوالعاص بر شرک خود بماند و اسلام اگرچه تفریق نموده بود در میان ایشان مگر آنحضرت
از غلبه مشرکان قادر نشد بر اینکه تفریق کند میان ایشان پس زینب با آن حال نزد ابوالعاص بود تا آنکه هجرت
کرد آنحضرت صلعم بمدینه و بروز جنگ بدر ابوالعاص در میان قریش که بود که اسیر شد بدست مسلمانان وقتیکه
مشرکان که اسیران خود را فدا داده واکنانیده بودند زینب هم قلاده خود را در فدای ابوالعاص فرستاده
خلاص کنانید آخر بعد از مدتی مسلمان شد و برو زینب از وی پسری علی نام و دختری امامه نام بزاد و علی
در صغر سن وفات یافت و بعد از وفات فاطمه حضرت علی رضی الله عنه امامه را در نکاح آورد وکذا فی خزانة الجلالیة و
دختر دیگر رقیه است که عتیبه بن ابی لهب داده بود چون عتیبه مرد بحضرت عثمان بن عفان رض داد و در تفسیر
یعقوب چرخی رح مذکور است که چون تبت یدا ابی لهب السورة نازل شد عتبه فرزند ابولهب که زن او ام کلثوم
بنت رسول صلعم بود و هنوز ختم نشد و بسفر میرفت که پیش رسول صلعم آمده دختر ترا طلاق دادم و آب دهان خود بسوی
آنحضرت انداخت آنحضرت صلعم فرمود که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک یعنی ای پروردگار بر گمار برین ناکار
سگی را از سگان خویش پس کاروان مکه که عتبه در میان ایشان بود در بیابانی رسید یکی از کاروانیان گفت که درین
بیابان شیر درنده بسیار است خبردار باشید چون شب شد ابولهب اندیشید و گفت می ترسم که دعای محمد صلعم
برسد پس همه مردمان یکی شده عتبه را در میان خوابانیدند شیری بیامد هیچکس را نگرفت مگر عتبه را که او را
بردرید و پاره پاره گردانید چون رقیه فوت شد ام کلثوم را بحضرت عثمان رض داد او هم در مدینه در
صغر در سال دوم از هجرت وفات یافت و آنحضرت صلعم فرموده که انی زوجت ابنتی لعثمان و لو کانت عندی
ثالثة لزوجته و ما زوجته الا بوحی من السماء و ازین سبب عثمان را ذی النورین گویند و دختر چهارم فاطمه است

که علی کرم الله وجهه مرا آن دونا مت ادلا کلهم قبله الا فاطمه واما غاتت لعدة مسته اسهر غسلها
علی رض واسما بنت عمیس و دفنها لیلا واما غسلها علی رض تمسکا بقوله کل سبب ونسب منقطع یوم القیمه
الا سببی ونسبی لقله المحدوم عن شادی الکامل لیست مر یوم دی در اتی که درمیان عالمیان بنت محمد صلعم
باشد بر روز قیامت که همه درمیان کسی را نسبی و خویشی با دیگری باشد مگر پیوند و خویشی من که در حریم
جهان باقی ست پس علی رض باسم وصیت بود از اول بی بی فاطمه رض در غسل دادن وی و بدین حدیث تمسک
کرده غسل او را بدست خود متولی شد و اسما بنت عمیس همراه او بود در غسل دادن وی و هم امام حسن و حسین
آب آورده میریختند و میگریستند و در موضع قبر حضرت فاطمه رض مردمان را اختلاف اهل سنت و جماعت
گفته اند که مدفون شد در قبرستان البقیع نزدیک امام حسن بن علی رض و بعضی گفته بیرون از قبه رسول
الله صلعم اندرون حجره جانب دو پای آنحضرت مدفون گشت و از فاطمه رض برای علی رض پنج فرزند بزاد دو
که امام حسن و حسین بن اند و سه دختر زینب و ام کلثوم و رقیه لیکن رقیه پیش از بلوغ فوت شد و زینب در نکاح
عبد الله بن جعفر بود که از وی برادر و ام کلثوم در نکاح حضرت عمر بن الخطاب بود رض و او در خردی بمرد و
عبد الله بن عمر که صحابی مشهور ست از غیر ام کلثوم ست آنست بعض اولاد آنحضرت که در کتب سیر مذکور ست
دیگر مسلم بود که فاطمه را افضل از جمله دختران آنحضرت گفته اند از آنست که هر چهار دختر آنحضرت
که مذکور شده اند از فاطمه افضل است و فاطمه دو پسر بود نزدیک آنحضرت چنانکه منقول ست که روزی آن
حضرت با علی و فاطمه لطفی بکام فرمود علی فرمود یا رسول الله فاطمه دوست تر ست نزد او من امروز مرتو
می احب الیک انا ام هی فقال صلعم هی احب الی منک وانت اعز علی منها ... عیدی و کیل لی عوضا ... یزید مرد نامد امیر المومنین را
حسن بن علی را داروی خوردند بمارد و امیر المومنین امام حسین را به ... حرمان علی هم قوم یزید بن
معاویه شهید کردند و اردی رولیسر حر ... که برید یان ... انکشت شد و اگر بزرگ بود و دیگر اسامی امام
شهید کردند یکی عمر نام بود که او هم در حوالی شهادت شد و دیگر علی اصغر بود که بزرگ تر شد و او زین العابدین
خوانده می شد انکه افضلیت اولاد چهار یاران پیغمبر علیه السلام بر دیگران بر دیگر بعضی علماء برحسب اعمال و ورع و ...
در ... و بعضی برحسب ... بیران ایشان نگر از اولاد فاطمه رض که ایشان افضل اند بر اولاد همه صحابه کرام از جهت
قرابت ایشان برسول علیه السلام چنانچه است که در شرح قصیده امالی آورده که امام حسن و حسین رض از عائشه صدیقه رض هم
افضل اند و در حدیث آمده که ارضوا محمدا فی اهل بیته و صحیحست از خلیفه اکبر ابو بکر صدیق رض که آنحضرت
فرموده کرامی مسلمانان رعایت کنید محمد را که بر دست ... آنکه فرموده است مثل اهل بیتی کسفینه نوح
من تعلق بها نجی ومن تخلف عنها غرق وایضا قال انا ابی شفیع یوم القیمة لمحبیهم وقال اکرموا اولادی
الصالحون لله والطالحون لی ... الخلافة ... رضا الله سبحانه ... محمد و توحید
عملی ... یوم القیمة ... قال الفاطمة اعملی لنفسک لا ... الا ... فی ملدی ... ساير ...

انتهی ما یلیق من تنابیع وان کان صحیح النسب تا می آید دانست که بعضی علما گفته که لا ینبغی تعظیم الشریف
اذا ارتکب المحرمات والکبائر وخالفه جمهور العلماء حیث قالوا تعظیم الشریف مطلوب بالنص ولو زنی او عمل
عمل قوم لوط او شرب الخمر او اکل الربوا او سرق او اکل اموال الیتیم او قذف المحصنات او ادعی الدین بغیر
حق لا سیما ان لم یثبت هذه الامور عنه عند القاضی بل شاع بها المحسدة کما هو غالب حال الناس الیوم بل ذکر
الجمهور ولکن اقامة الحدود الشرعیة علیهم کما شرعها جدهم صلی الله علیه وسلم ولم یخص بها احدا دون احد
لا ینافی تعظیمهم من حیث انهم ذریة رسول الله ونقیم علیهم الحدود من حیث حکمه وامره وقد قال لو ان فاطمة
بنت رسول الله سرقت لقطعت یدها کذا منقول عن کتاب الطائفین والله سبحانه اعلم مخفی نبود که در
کسی ناصحاب حضرت مصطفی الا در شرح عقاید گفته که ارا باید که یاد نکنیم صحابه کرام آنحضرت الا بخیر چونکه
کرد حق ایشان فرموده است پس گفتند بعدای تعظیم که روح من در قبضه قدرت اوست اگر یکی از شما
نفقه کند در راه خدا مثل کوه احد از مال خود هرگز نرسد آن نفع شما به پیمانه ایشان که در راه حق
داده اند و هم نرسد به نیمه آن پس بر حذر باشید از سخط و قهر الهی در باره یاران من دیگر فرمود ایشان را
پس از من نشانه تیر مکنید و هر چه دوستی ایشان در معنی دوستی من است و دشمنی ایشان دشمنی من
که هر که ایشان را بیازارد به تحقیق مرا آزار داده و هر که مرا بیازارد به تحقیق خدا تعالی را آزرده باشد و هر
بیازارد و خلاف مرضی او بعمل آید دلیل نزدیک است که خدا تعالی او را بگیرد و به عذاب مبتلا سازد و در شرح
و در فتاوی بر سه گفته که آنچه در میان صحابه کرام از حرب و نزاع واقع شده آن را تاویلات است
پس سب ایشان اگر مخالف دلیل قطعی باشد کفر است همچون قذف عائشه صدیقه که عصمت او بقرآن
ثابت است و اگر بدعت و فسق است و از سلف تجویز لعن امیر معاویه که با علی رض چند مدت محاربه کرده
زیرا که غایت کار بغی است که بیعت خلیفه رسول الله ص نکرد و مخالف شد و خروج بر امام اسلام موجب لعن
دشنام نیست تفتازانی در شرح قصیده امالیه آورده که یزید را لعنت و دشنام نباید کرد بر قول اهم رجال الدین
قتل امام حسین ع معلوم نبود باشد و اگر یقین شود که امر کرده است بقتل امام حسین چه در این گناه مستحق
شده باشد والا نه چه قتل غیر انبیا کفر نیست و اگر او امر کرده دلیل بر کفر او نیست و لعنت کردن
و علیه المحققون انتهی کلامه و اصحاب مصطفی زیاده از شمار اند اکثر از ایشان در اوایل
اسلام مشرف شده اند و با آنحضرت وطن و مال گذاشته هجرت کردند به مدینه برای رضای خدا تعالی اکثر ایشان
با کفار جهاد کرده اند برای اعلای کلمة الله و تلقیب ایشان را مهاجران نام کرده اند و بعضی هجرت تاخیر کرده
غرض از جماعه مذکور است چند قبیله اند از اهل مدینه که دو سال پیش از هجرت رسول الله صلعم برای ادای حج
در مکه آمده بودند و رسول ص بر ایشان در جمیع میگشت که من ینصرنی یعنی مرا کیست که یاری دهد
میگفتند با تو ایمان آورده ایم یاری دهیم ترا و جان و مال خود را فدای تو سازیم پس آنحضرت ایشان را

انصاریان

هاى سرمه شريف گستند كه آية الايمان حب الانصار و آية النفاق بغض الانصار و قال عليه السلام اللهم اغفر
للانصار و لابناء الانصار و در فتاوى برهنه از شرح قصيده امالى نقل كرده كه با تمييز در شريعت
امير كه آنحضرت را ديده باشد آنكه در شب معراج او را ديده است از جمله انبيا و ملائكه و هر كسيكه
بر رسيده و هر كه او را در خواب ديده باشد و سطحى كه او را ديده باشد در حروى الى تمييز نرده اصحى
سيارة دانى ايم لقوله عليه السلام اصحابى كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم و فيه اشارة الى ان كلهم كالنجوم
كه اى جرات الجهالة يعنى اصحاب من مثل ستارگان رهبر دين اند ما هر كدام از ايشان كه اقتدا كنيد
اى عامه مسلمانان در مسائل دين و احكام شرع سبيل راه صواب يافته باشيد و هيچكس از شما گمراه نباشد
گواهى بدهد كه اين ده نفر اند تقدم عثمان بر على در مصرع ثانى شعر براى رعايت قافيه است و اگر
عمر مقدم در فصل سابقين بيان كنم تحقيقه يعنى يقين مرگو كه اين ده كس از اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم
بهشتى اند كه آنحضرت صلى الله عليه و سلم السابق الوحى بهمان بشارت بهشت داده است و فرموده كه هم اهل الجنة
عشره مبشره مشرف شده اند و خاصه درباره ابو بكر رض و فرموده است هو سيد اهل الجنة و كذلك فى حق
يار ديگر تشريف آمده است و آن سعد ابن ابى وقاص برادرست و سعيد ابن زيد و طلحه ابن عبيد الله و ابو
عبيده ابن جراح و زبير ابن عوام و عبد الرحمن ابن عوف و اين عقيده اگرچه مثل عقائد اخرى نيست كه
در آن ترتيب است و گواهى ترتيب الا معصوم متابعت عبارت علماى دين الفظ گواهى آورده است
كه ايشان گفته اند نشهد بالجنة لهؤلاء العشرة الذين بشرهم النبى عليه السلام بالجنة و اينجا در باب تخصيص
شهادت بهشت بر اين ايشان متابعت بشارت آنحضرت است و اگر در حق بسيارى از صحابه كرام
همچو بلال و سلمان بشارات امثال ايشان از تعالى آيات فرستاده است مثل قوله تعالى والذين اتقوا ربهم
يوم القيمة و همچنين گواهى بايد داد كه جميع انبيا بهشتى اند و هم گواهى بايد داد كه فاطمه و حسن و حسين بهشتى اند
لما جاء فى الحديث الصحيح ان فاطمة سيدة اهل الجنة و ان الحسن و الحسين سيدا شباب اهل الجنة و از
ابن عباس رض مرويست كه آنحضرت فرموده افضل زنان اهل بهشت مريم بنت عمران و خديجه بنت خويلد
و فاطمه بنت محمد و آسيه بنت مزاحم زن فرعون خواهد بود و جز اين كه ياد كرديم از صحابه كرام و تابعين
عظام و تبع ايشان و ائمه دين و سلف ما خلف كه درباره ايشان بخصوص بشارتى از شارع نيامده است
هيچ يكى را يقين بهشتى گفتن كه اين كس بخصوصه بهشتى است روا نيست چه عاقبت هر يك از مومنان
مدون اخبار شارع در ابهام است بلكه چون ذكر ايشان درميان آيد در حق ايشان در دل اميد رحمت و
كرامت از خدا تعالى زياده بايد كرد و آنچه براى مادر اهل ايمانست بر زبان بايد گفت كه مومنان از اهل جنت اند
و كافران از اهل نار بلا تعيين احدى كذا فى شرح العقائد و غيره ميثاق آنرا حق بدان اى ميثاق عهد و
پيمان است يكى و اينجا الست مراد است كه او تعالى با بندگان خود مقرر فرموده و هر كس را تحرير و بستان جدا الخ

میثاق خوانند چه بود روز قیامت که چرا ازین عهد روی بر تافتند تو ذراری بروز تخلیل
جمع ذریت ست یعنی نسل یا اولاد آدم م قدر میثاق این آیت آمده واذ اخذ ربک من بنی آدم الآیۃ
یعنی یاد کن ای محمد مینی شوما نامست سوانیعنے اکه چون بگرفت پروردگار تو از پشتهای بنی آدم
مراد اولاد ایشان را چنانکه از پشت آدم دریت او را بر آورد بیواسطه و از پشت هر یک از ان ذریت برآورد
اولاد ایشان را تا آنکه بیرون آورد همه اولاد او را چنانکه بطریق توالد و تناسل تا قیامت بزایند و همه
ذریت آدم در آن روز بر مثال مورچگان خرد از اصلاب آبا بر آمده بود و اشهدهم علی انفسهم و گواه
گردانید ایشان را بر ذوات ایشان الست بربکم گفت خدا تعالی با ایشان آیا نیستم من پروردگار شما
و این میثاق واقع شد در وادی نعمان بفتح نون کردیبان که و طائف نزدیک عرفات قالوا
بلی شهدنا همه گفتند آری تویی خدا و خداوند پروردگار ما ما گواهی دادیم بربوبیت تو ان تقولوا
یوم القیمۃ انا کنا عن هذا غافلین ای گواه گرفتن شما را بر ذوات شما بجهت آنست که مبادا روز قیامت
بگوئید که ما ازین یعنے بیخبر بودیم پس امروز چرا ما را عذاب میکنی و چرا پیش ازین ما را خبر دار نکردی بربوبیت
خود آقرار ربوبیت خدا تعالی اند که کافران بکره و جبر بود از غلبه سطوت جلال و عظمت خدا تعالی و لهذا
در دنیا هر نور هدایت محروم مانده اند و از مومنان بنشاط و رغبت بود لهذا بنور عرفان و هدایت ایمان
مشرف شده اهکذا افسره الشیخ عبد الحق الدهلوی و در خلاصۃ الاحکام گفته که هر که از میثاق منکر شود کافر
شود زیرا که بنص قرآن ثابت گشته است و میثاق اینچنین بود که چون آدم از بهشت فرود آمد حق
بقدرت خویش و قیل جبرئیل دست خود بر پشت آدم فرود آورد و جمله فرزندان او مثل ذرات آفتاب بیرون
آمد و همه روی زمین را از مشرق تا مغرب بپوشانید و حق تعالی در ایشان ادراک و نطق آفرید و گفت الست
بربکم قالوا بلی و در تفسیر ابو شکور ست اگر ترا پرسند فرزندان آدم بعد از اخذ میثاق که بعضے مسلمان و بعضی کافر شدند
از کجا ست بگو در کفایۃ الاسلام آمده که چون بر در میثاق جمله ذریات آدم اقرار بربوبیت و توحید کردند
فرمان رسید که مرا سجده کنید پس بعضے سجده کردند و بعضے ند و از ایشان چهار طریقه پدید آمدند اول
کسانیکه سجده کردند و دیگران را دیدند که ایشان سجده نکردند پس شکر از نعمت سجده اول سجده دوم هم
کردند پس ایشان بزاهد با یمان و هم اندنیا با یمان روند دوم کسانی اند که سجده اول کردند و سجده دوم کافر بزایند
و کافر میرند سیوم کسانیکه بعد از سجده اول پشیمان شدند که چرا سجده کردیم پس سجده دوم نکردند ایشان
زایند و احکام اسلام و صفت ایمان جا نند پس کبائر را مرتکب شوند و گناه را حقیر و خوار دانند مدین شوم این
دنیا کافر بروند چهارم کسانی که اول سجده نکردند بعده دیگران را که سجده دیده مبادرت کردند سجده دوم
ایشان کافر زایند و مسلمان بمیرند و در حاشیه عقائد النسفیه آورده که میثاق از فرزندان آدم با بدن
اجساد بود چنانکه حدیث نبوی بدان ناطق ست که حق تعالی مسح کرد پشت آدم را بدست یمنی و قبیله از

از بهشت بیرون آمده بود فخرج منه جمیع ما خلق الله الی یوم القیمة علی مثل ذرات علی هیئة الرجال والنساء
وقال لهم الست بربکم الآیة بخلاف معتزله و روافض که نزد ایشان میثاق از ارواح بود نه از اجساد
کذا فی نافع المسلمین تو بهشت و دوزخ الخ ذکر بهشت و دوزخ اینجا باوجود آنکه پیشتر مذکور شد که
این هر دو مخلوق اند و فانی نشوند برای اتمام هفت چیز است که اهل سنت ببقای آنها قائل اند اما
ارواح را درین حکم یاد نکرده و بر شهرت گذاشته فان حدوث الارواح وبقاؤها من معلومات الشرع
ولا فلا وجه للقصر علی هذه المذکورات چنانکه در فتاوی برهنه از شرح قصیدهٔ امالی نقل نموده که حق تعالی
همه خلق را بمیراند بقهر مگر عرش و کرسی و لوح و قلم و ارواح که عالم برزخ باشند و ارواح مطیعان در ریاض
بهشت باشند ناظر بدو و ارواح عاصیان درمیان زمین و آسمان و ارواح کافران در اجواف طیر
سیاه در سجین زیر زمین هفتم واتصال ارواح با اجساد در برزخ چون اتصال گوشت به ندا است انتهی کلامه
و در نافع المسلمین و دقائق الاخبار درین باب اختلاف علما آورده آخر این روایت را القوی گفته که سئل
عن بعض العلماء عن معادن الارواح بعد الموت قال الارواح الانبیاء ع فی جنات عدن وتکون مونسة
لاجسادها وساجدة لربها وارواح الشهداء فی الفردوس وهو وسط الجنة فی حواصل طیور خضراء تفرح فی
الجنة حیث شاءت ثم تاوی الی قنادیل معلقة بالعرش وارواح اولاد المسلمین فی حواصل عصافیر الجنة
تاوی الی جبال المسک الی یوم القیمة وارواح اولاد المشرکین والمنافقین تدورون الی الجنة لیس لهم
ماوی الی القیمة ثم یخدمون للمؤمنین وارواح المؤمنین الذین جاء علیهم دیون او مظالم فی الهواء لا یصلون
الی الجنة ولا الی السماء حتی یؤدی عنهم الدیون والمظالم وارواح فساق المؤمنین المصرین علی الذنوب تعذب
فی القبر مع الجسد وارواح الکافرین والمنافقین فی السجین خالدین فیها ابدا انتهی کلامه معنی بیت آنکه
این هفت چیز مخلوق و حادث است و نه قدیم و ازلی چه قدم صفت ذات باری تعالی است و صفات او
دیگری را در آن تو صفت مجال شرکت نیست مگر آنکه اینهمه در نفخهٔ اماتت فانی و معدوم نشوند بلکه باقی باشند و آنچه
از قول حق سبحانه وتعالی کل شیء هالک الا وجهه فنای همه مخلوقات مستفاد میشود امام محمد غزالی در تفسیر آن
چنان فرموده که همه ممکنات نظر بوجود واجب سبحانه وتعالی در جمیع ازمنه هالک معدوم اند لکونها ممکنة
وحادثة فلیس هذا الحکم مخصوصا بزمان نفخ الصور کما یدل علیه کون الجملة الاسمیة لافادتها الدوام ولئن
تنزلنا عن ذلک وقلنا هذا الحکم منوط بذلک الزمان فنفاؤها وعدمها لحظة ولا یبالی بالفناء عرفا فالمراد
ببقاءها عدم طریان عدم درلوح مرقوم آنچه شد الخ ای قلم اعلی که از تورست آنچه در لوح محفوظ نوشته است از
احوال و احکام مخلوقات علوی و سفلی دیگر باره تر زبان شده هیچ حکم مرقوم را بر نهج دیگر نخواهد نوشت
رفت آنچه رفت و در فتاوی برهنه آورده که جفاف قلم باین معنی است که از احکام فارغ شد و اگر
گویند که او تعالی چنین فرموده که یمحو الله ما یشاء ویثبت و کل یوم هو فی شان گوئیم جف القلم بالمحو

کذا فی شرح الطریقه

للاثبات انتهى یعنی محو واثبات در احوال قائم قلم است وخشک شدن آن پس از آن است وحکم ربا تعبد
باشد اگر گویند بنا بر حکم جفاف قلم بر سعادت کسی وشقاوت دیگری اعمال بندگان را هیچ دخل نماند که
نجات بعمل نیست بلکه بفضل ایزدی است که در سابق تقاضای لطفا ثبت گشته واینچنین حجت قویست
نفس اماره را در ترک اعمال پس جواب این مرجع عظیم بر خود باید نهاد گوئیم بندگان را بحکم عبودیت ومملوکیت چاره
نیست از امتثال امر خدا تعالی هر چه که فرماید حکم اورا بجا باید آورد خواه خوار سازد آری باید تقدیر مقررست
که اعتبار در ایمان وکفر بندگان وسعادت وشقاوت آنها بخاتمه است که السعید من سعد فی بطن امه و
الشقی من شقی فی بطن امه پس سعید گاهی شقی گردد ومرتد شود وشقی گاه باشد که بعد از کفر ایمان آرد
وعمل نیک کند کذا فی فید عقد نافع المسلمین آورده که قال ع لا ینجی احدکم بعمله قیل ولا انت یا رسول الله قال
ولا انا الا ان یتفضل بی ربی واوقتا اگرچه عنایت خود در العمل نظر رشد اعمل منافع نیست بلکه بخصوص تو حکم
ودر این لوامع عمل کردن فرض است قال الله تعالی فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک
بعبادة ربه احدا وقال ایضا ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات الآیة وقال ع ما منکم من احد الا وقد
کتب مقعده من الجنة ومقعده من النار قالوا یا رسول الله افلا نتکل علی کتابنا وندع العمل قال اعملوا فکل میسر
لما خلق له کذا فی المشارق یعنی آنحضرت این حکم بیان فرمود که برای هر یکی از شما نوشته شده جای در دوزخ
وجای در بهشت صحابه کرام گفتند یا رسول الله پس اعتماد نکنیم بر آن نوشته ازلی وترک کنیم عمل را یعنی اگر
جای ما در دوزخ ست پس اعمال صالحه وحسنات ما را چه فائده واگر جای ما در بهشت ست پس معاصی
قبائح ما را زیانی نرساند فرمود عمل کنید ودست از عمل باز ندارید که هر یکی از شما میسر کرده شود چیزی که
آفریده شد برای آن یعنی کسی را که برای بهشت آفریده است عمل بهشت برای او آسان گردد بهر صورت
بنده را چاره نیست از طاعت حق تعالی که فرموده است ایحسب الانسان ان یترک سدی یعنی آیا گمان
می پندارد که خدا تعالی اورا مهمل خواهد گذاشت وبامر ونهی خدا تعالی مبتلا نباشد پس بدین اصول شرعیه معلوم شد
که عمل در کار است اوقات عزیز را فرصت شمار وبکوش وبسنجه توانی لکن انتهی بر بادشاهان لا اینمسائل جدیده
که مصنف ع اینجا آورده است از فروع فقه است اما علمای سلف کثرا برای اهتمام عقائد درج نموده اند فهی
من العلمین من جهتین ای الاعتقاد والعمل فنحن المتممة فی عقائد الاسلام لا نری الخروج علی الائمة وان جاروا
یعنی اگرچه جور کنند قال ع من خرج عن الطاعة وفارق الجماعة فمات مات میتة جاهلیة ای لا یغسل ولا یصلی
علیه وقطاع الطریق کالبغاة کذا فی شرح مشارق الانوار یعنی هر که از طاعت امام مسلمانان بیرون شود
وجدا از جماعت تابعان دین گشت بمیرد موت ومردن جاهلیت باشد ای بدا احکام مشارک
کافران است بر وی نماز نگزارند وغسل نه بندد وزمان سیرن راحکم باغیان است پس اطاعت اولی الامر
در امور شرعیه واجبست ودر تحفه خیالی آورده که مخالفت اجماع مسلمانان هم نباید کرد واگر نزد کسی خرج کرد

دتردید دربیان جور د جبار آن آورده که از جور ساخذ مال کرفتن بی اذن مالک و زجبر اخذ آن با
کم نهد با نموده بگیرد نه آنکه تکرار این دو لفظ برای تاکید ست باز گفت که در اعانت مسلمانان در نذیر علیم
سلطان خود را باغیان جنگ کن و قتل ایشان را همچو قتل کافران واجب دان تا در میان مسلمانان امت محمد
این بدعت حادث نگردد و در فتاوی برهنه از جامع صغیر آورده که از جهت ظلم امام بغی بر وی روا نیست اگر
دوازده هزار کس چند متفق باهم در مخالفت وی و در کم از آن روا نیست رخصت بدان اندر سفر ای که
بدانکه حکم شرعی دو قسم ست یکی عزیمت که قصد شارع باتیان آن متعلق شده فهو سالم والحکم الذی لا تعلق
بعذر من العوارض و دیگر رخصت ست که برای تخفیف بر مسلمانان یعنی در عزائم حکمی آسان تر واقع شده
فهو سالم لا مبنی علی اعذار العباد و رخصت دو نوع ست رخصت اسقاط که عزیمت بدان ساقط گردد و خلاف
آن جائز نیست همچو رخصت قصر صلوة رباعیه در سفر شرعی که نزد حنفیه اتمام آن باربع رکعات بدعت ست و
موجب اثم و در خزانة جلالی الحدیث آورده که ان الله یحب ان تؤتی رخصه کما یحب ان یترک معصیته و نزد
شافعیه چهار گانی گزاردن افضل ست و دیگر رخصت ترفیه که بنده در آن مختارست که عمل بالعزیمت کند یا
برخصت همچو افطار مسافر که افضل در آن صوم ست و افطار برای رفاهیت اوست کذا فی ترغیب الصلوة لیس در
مسئله افطار مسافر که قصد سفر روزه راه کند و از عمرانات و بیوت شهر بیرون آید فرموده که افطار او را رخصت
وافضل صوم ست و در مصراع ثانی رد بر شافعیه گفته که در صلوة مسافر جائز نگویم مگر قصر را چه در نماز سفر قطع
هد دوگانه ست و در آن عزیمت نیست تا عمل کردن بدان افضل باشد و شافعیه قیاس کرده نماز را بر روزه
و حال آنکه قصر صلوة از قبیل رخصت اسقاط ست نه از رخصت ترفیه و آنچه در بعضی نسخ مصراع ثانی بدین صورت
یافته شد جائز نگویم جز از این اندر نماز الا قصر غلط ست چه قول الا قصر مکرر می شود و در نسخه صحیحه آنکه بجای لفظ
جز از این لفظ سفر خوانده آید باز گفت که این قصر در فرائض رباعیه ست نه در نماز مغرب و در وتر و در سنن مؤکده
که اینها در سفر و حضر بر یک حال اند آری در سنن مؤکده بعضی علما تجویز ترک آن گفته اند مطلقا و قصر جائز نیست
زیرا که قصر در چیزی باشد که بر و لازم باشد نه در چیزی که در آن مخیر باشد و فقیه امام جعفر سند و آلی در گزاردن سنن گفته
که در حالت سیر ترک کند و در حالت نزول بگزارد و ترک نه و معمول علما در این زمانه همین ست کذا فی الترغیب
و در سراجیه آورده که سنت را ترک نباید مگر از عذر و امام شمس الائمه سرخسی فتوی برین داده کذا فی برهنه باید گزارد
جمعه را الی ای بشرطی که آن فاسق عالم باشد بارکان و احکام نماز کذا فی تحفه خانی بدانکه مصنف در بیت تصحیح
در عبارت کرده دو مسئله عقائد را بیان نموده یکی آنکه جمعه را در جائی که شرائط وجوب وی یافته شود ترک نباید کرد
عن ابن عباس رض قال قال رسول الله من ترک الجمعة بغیر ضرورة کتب منافقا فی کتاب لا یمحی ولا یبدل رواه الشافعی
فی مسنده دوم آنکه نماز گزاردن هر نماز یکه باشد در پس هر نیک و بد جائز ست لقوله صلوا خلف کل بر و فاجر
و ما نقل عن السلف من التمنع عن الصلوة خلف الفاسق فهو محمول علی الکراهة والا فلا نزاع فی الجواز کذا الصلوة علی جنازه

الفاسق انکان من اهل القبلة لقوله علیه السلام صلوا الصلوة علی من مات من اهل القبلة کذا فی شرح العقائد بدانکه در جمیع کتب
این دو مسئله بطریق تسامح فائده ایست که نماز جمعه با کمال احتیاط بر کمال است که برای آن شرائط زیاده بر شرائط
نماز پنجگانه شرط کرده اند ولیس بر فاسق هم جائز است لعموم دلیل المذکور مسئله اگر کسی پیش از فرض سنت
جمعه گزارده باشد آب نوشید یا طعام خورد سنت جمعه اعاده کند و در سنت ظهر و فجر همچنین نکند که سنت باطل
گردد کذا فی نافع المسلمین و در فتاوی برهنه از خلاصه نقل آورده که اگر بعد سنت فجر و ظهر به بیع و شرا یا بأکل و
شرب مشغول شود اعاده کند و بلقمه و شربت نه و در کنز العباد گفته که سخن میان فجر و فرض کم کند لا اعاده
کند و همچنین در سنت ظهر و بقولی اگر بعد از فرض سخن گوید سنت ساقط نشود ولیکن ثواب کمتر یابد و اقوی
سنن سنت فجر است تا ترک آن مومن را روا نبود و بقولی بروایت بعد دو رکعت ظهر و مغرب که این هر
دو برابر اند بعد دو رکعت عشا برابر اند بعد چهار رکعت ظهر و دیگر سنن جمعه اختلاف است بقولی چنین اقوی است بعد
بقولی پیشین و بقولی هر دو برابر اند انتهی و در جواهر جلالی از فتاوی خانیه آورده که اگر سنت فجر قضا شود
پیش از طلوع آفتاب بگزارد و اگر نگزارد تا وقت قضا کند و ایضا چون در مسجد رسید قوم را در جماعت
اگر میداند که بگزاردن سنت فجر جماعت از وی فوت شود حیله شرعیه آنست که بنیت فجر تحریمه بندد و
بنیت فرض امام اقتدا کند و بعد سلام امام برخیزد و آن سنت متطوعه بگزارد و کراهة فی ذلک لانه
بالقطع او لا یبقیها الا السنة صورة لکنه وسیلة الی کما لها فی الحقیقة فلا یعد ابطالا بل هو کمن بنی
صلوة و سجدة لسهو هکذا حکی عن الفقیه الزاهد اسماعیل انتهی مسح بکن بر موزه الخ ای مسح موزه جائز
بدان و منکر جواز آن مباش تا از اهل سنت نباشی بلکه نزد بعضی علما بر منکر جواز آن کفر ترسیده چه جواز آن
بحدیث مشهور ثابت شد کذا فی فتاوی جواهر جلالی ایس آنکس که بگوید که مسح خفین زیادة است بر کتاب الله
که ناطق بغسل رجلین و زیادتی کننده بر کتاب الله ملعون است کما جاء فی الحدیث آنکس جاهل است و اهل سنت
و مبتدع که زیادت بر کتاب الله بخبر مشهور نزد ایشان جائز است کما قرر فی محله و شرط جواز مسح آن
که ملبوس باشد بر طرزی که تمام باشد بوقت حدث اگرچه لبس تمام نباشد و معتبر مسح در دو وقت
نه ابتدا آن و ابتدای مدت مسح موزه از وقت شکستن وضو است نزد علمای حنفی و بقول امام شافعی
از وقت پوشیدن موزه است میان شفاعت بحق است الخ ای شفاعت کردن بار برابر یک اهل
حق است که بدلائل قطعیه سمعیه ثابت شده و تا مل خدا بنده ابا است و بیرون آوردن عصاة مومنان از
دوزخ عبارت است از رهانیدن از عذاب دوزخ خواه پیش از دخول شده و خواه پس از آن چه شفاعت هر
صورت واقع باشد و در فتاوی برهنه آورده که شفاعت پیغمبر و سائر انبیا برای اهل کبائر حق است
و فی الحدیث شفاعتی لاهل الکبائر من امتی اما الحکم بیکنیم بوجود ایشان تا من عاصیان والکار جیب بر
لازم نباید بلکه جائز متصور است در حق هر فردی تا لجی باشد انتهی کلامه و در شرح قصیده

مثل که شفاعت اهل خیر یعنی انبیاء و علماء و صلحاء و شهداء و اولیاء و صلحاء و اساتذه و تلامذه عوام
اقربا مر خویش را برای عفو صغائر و کبائر و در دفع اهوال قیامت و تعجیل حساب انتقال جهت بلاحساب
اخراج از نار و در رفع درجات استطاعت شفاعت شان برای آنکس ست که سحر ایمان عملی دارد لا الکسانی که اذن
دارند حق تعالی الیسار الفضل عمیم خود از آتش جهنم خلاص بخشد پس شفاعت برای عصاة مومنان از
صغائر و کبائر من الذنوب و لیس از آن رحق ست کذا فی شرح العقائد مقام این سب در بیان احوال
قیامت ست ساخته مر اس تاخیر از بیان آن تا و لو اند که مناسبت جانب دعا و صدقه زندگان که مر دگان
ایجا آورده شد از بس مرده زندگان را بخلاف معتزله که ایشان گویند نصاری زمانی در حق زنده
مکرر دو در دیسے مرتول ست بکسب خویش کار او را بعمل او جزا دهند بعمل دیگری و حجت اهل سنت و جماعت
احادیث صحاح ست که مر اموات را دعای زندگان نافع ست و از این قبیل ست نماز گزاردن بر جنازه
و قال علیه السلام ان یرد البلاء والصدقة تطفی غضب الرب و سئل النبی ابو حفص الکبیر ان الدعاء للمیت
افضل ام الصدقة قال ان کان بالاما الصدقة افضل من الصلوة التطوع بجعل ثوابها للمیت الا
الدعاء یرجع الی المیت خاصة و منفعة الصدقة یرجع الیه و الی غیره کذا فی روضة الصدور
زیارة القبور در حدیث ست هر که بهیئت میت صد هزار بار لا اله الا الله گوید بخشد روح وی
اگر میت اهل عذاب باشد از وی دور کرده و اگر اهل صواب باشد رفع درجات یابد کذا فی خزانة الجلالی
و علما گفته که دعا برای مردگان بمنزله هدیه ست برای زندگان که هدیه رسیده خوش میشود و صحیح
از فرشتگان بسوی مرده میبرند و میگویند که یا ولی الله هذه هدیة من فلان ارسلت الیک کذا
انس بن مالک کذا فی [illegible] المسلمین در شرح [illegible] آورده که ارواح مسلمانان بعد از دفن [illegible]
عزیزان خود می آیند و سوال میکنند همچون سائلان دنیا اگر خیری التفات رسد دعا کنند و اگر
گویند پس در بیچاره معذور بودیم و اکنون پشیمان شده ام تمام تر زود زود پشیمان شوند و دعا کرده
باز روند و چون سائلان دنیا ده سال صبح و شام می آیند و ده سال در شبهای جمعه و ده سال [illegible]
عیدین انتهی [illegible] دعای [illegible] دعا [illegible] که پروردگار را نافع ست بنده کار [illegible]
و از عقائد اهل اسلام ست آنکه دعا را تاثیر ست زیرا که خلاص عبادت و کلید طاعات ست کما
قال علیه الدعاء مخ العبادة مع بالضم والتشدید مغز هر چیز و در حدیث ست که اجابت کرده شود دعا
مومن تا آنکه بخواهد [illegible] گناه یا بریدن خویشی یا [illegible] ثابت بعمل [illegible]
دعا [illegible] در کار [illegible] در روایتی [illegible] و فی حدیث [illegible] حکم حی کریم
من العبد اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا ای پروردگار [illegible] حیا میکند از بنده خویش وقتی که بنده [illegible]
دو دست خود را [illegible] تاثیر دعا در امور دنیا و آخرت

حاجت اگر برای کاری دنیوی خلاف مصلحت را بجو الله و آنکار بر نیاید ثمرهٔ آن در آخرت خواهد دید کما فی الحدیث
و در تفسیر مدارک گفته که اجابت آنست که بنده یا رب گوید و خدا لبیک عبدی گوید و این هر مؤمن را باشد
واما اعطای مراد گاهی بے تاخیر باشد وگاهی پس از مدت وگاهی در آخرت وگاهی باشد که خیر در غیر آن او را باشد
لیکن اجابت نرسد یعنی تعالی مسلم در حق هر مسلم مستجاب است و در اجابت دعای کفار اختلاف است بر قول ابو
طاهر درست است لقوله تعالی و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال کذا فی شرح العقائد العضدیة و نزد ابی القاسم حکیم
و ابو نصر دبوسی روا است استجابت آن هو المختار لیکن عقیده صحاح آورده که آنچه از قبیل اعطای مطلب است
روا است و آنچه از قبیل اکرام باشد نه هو الصحیح و به افتی الصدر الشهید کذا فی بزازیه و اما ای قیامت را نشان اخ
یا نکه دجال یهودیست از بنی آدم بزرگترین ایشان بجثه یک چشم او کور است یعنی آن چشم راست و بر پای
چپ و او یهودی بوده است ابن صیاد که در عهد آنحضرت صلعم متولد شده اول دعوی رسالت کرد پس دعوی
کنند پس دعوی الوهیت و اکنون در جزیرهٔ دریای اعظم محبوس است چنانکه در مشارق الانوار روایت است که پیغمبر صلعم
در مدینهٔ منوره جمع کرد اصحاب خود را و بر منبر نشسته فرمود که تمیم داری شخصی که در اصل از قبیله دارم در دین
نصرانی بود بیامد نزد من و حکایت کرد پیش من بحکایتی که موافق است بدانچه من حکایت میکردم شما را از
دجال پس تمیم الحال بیعت نمود با من و مسلمان شد و گفت که با سی کس در جهازی در دریا میبودیم که باد
جهاز را یک ماه در دریا بگردانید آخر در جزیرهٔ افگند و ما در نزدیک جهاز خود در آن جزیره رفتیم پس دیدیم
جانوری را که دراز قامت بود بسیار موی بحدی که تمام اعضای او پوشیده بود و پیش و پس آن معلوم نمیشد
گفتیم ویلک تو کیستی گفت من جساسه ام یعنی جاسوس دجالم العجلة گفت بروید بروید بسوی مردی که در این
دیر است منتظر تمام پس از نام او ما بترسیدیم که مبادا شیطانی باشد چون در آمدیم دیدیم شخصی را که عظیم قد و
رشت و بهیبت و هر دو دست بگردنش بسته و از شتالنگ تا زانو در قید آهن بود گفتیم ویلک تو کیستی
گفت من احوال خود خبر میدهم بار شما گوئید که کیانید گفتیم ما مردان عرب هستیم باد آمد جهاز را در این
جزیره افگند و قصهٔ جساسه بیان کردیم او از ما پرسید که خرمایان بیسان هنوز بار میگیرند گفتیم آری گفت
نزدیکست که بار نخواهند گرفت و هم از حال دریای طبریه و از چشمه پرسید جواب دادیم که تا حال آب است و مردمان
زراعت میکارند باز پرسید از حال نبی الامیین گفتیم او از مکه هجرت کرده بطیبه مسکن ساخته و بر کافران اطراف
غالب آمده آنگاه گفت من مسیح دجالم نزدیکست که مرا اذن داده شود به خروج و تمام قری زمین را در چهل شب بگیرم
سوای مکه و مدینه هر گاه که بدان پو رسیدن رسم دو فرشته با تیغهای برهنه از پیش من پیدا شوند و بقهر باز گردانند
و آنحضرت بعد از تمام این حکایت فرمود که دجال اکنون در بحر شام و یا در بحر یمن است باز فرمود نه بلکه جانب
مشرق است و در حدیث دیگر است که مسیح از جانب مشرق بیاید و قصد او تا مدینه باشد تا آنکه پشت کوه احد
در پس کوه احد منزل کند و ملائکه روی او را بشام گردانند و در آنجا هلاک شود انتهی و در مطلع الانوار کاشانی

نور پشتی و تفسیر حسینی آورده که پیش از خروج وی سی سال قحط سخت واقع آید و در باران سال اول
سوم حصه از سال نقصان یابد و سال دوم دو حصه باران و در سال سوم سه آسمان آب ندهد و زمین
نبات نرویاند پس بعد از آن دجال بدحال پیدا آید و در چهل روز در تمام شهرهای زمین بگردد و همه را فتح کند
سوای مکه و مدینه برسد که اکثر خلق متابعت وی کنند الا من عصمه الله تعالی و دجال سحر او باشد
مردگان شیاطین مصور شده مر دیار را گوید که این پدر و مادر شما است و آن صورت پدر و مادر گوید ای پسر
بر یار طاعت کن این را که خدای تو است و با وی بهشت و دوزخ باشد از سحر و مرگاه که کار بر مومنان
صادق تنگ آید حق تعالی حضرت عیسی ع را فرو فرستد که او را بکشد و اعلی لشکر دجال جهودان باشند
که حضرت عیسی علیه السلام بیخ ایشان مستاصل گرداند و بیشتر اهل اصفهان باشند و اکثر بیم و تصدیق کنند و بعضا مراد از صورت
در شان السد او باشد که افی مشارق الانوار و در فتاوی سرمه آورده که او از جزیره تا م دمیس بر آید
سوار بر حمار و سلطنت او در بر و بحر باشد تا آنکه احیای اموات و ظهور کنوز زمین و امطار سحاب
و اسباب زمین با مراد باشد لقدرة الله تعالی و سد را خدا دمل دوزخ و بهشت او ی باشد و در حقیقت
بهشت او دوزخ باشد و دوزخ او بهشت و بسیاری مردمان ایمان آرند و خضر ع را بکشد و همه مردم را مسخر سازد
الا مکه و مدینه و بیت المقدس و طور سینا و درنگ کند در زمین چهل روز که روز اول چون سالی باشد و روز دوم چون
ماهی و روز سوم چون هفته و باقی روزها چون معهود و بروایتی چهل سال بماند و این واقعه آنگاه شود که این
ناسد شود و مومنان از ظلم ستم او بنالند انتهی و دیگر علامت قیامت دابة الارض است که چون عیسی ع
و مردمان در طواف کعبه معظم باشند ناگاه صحن مسجد حرام بشگافد و نزدیک رکن یمانی در مدت شش روز بیرون
آید و او را چهار پا نمایان باشد و موی های او در سال بر مرغ باریک و زرد باشد و او را دو بال باشد که در تیر
او هیچ از دور نگردد و هیچ طالب او را در نیابد روی او مانند روی آدمی در نهایت روشنی و سرش مانند
گاو است و چشم او چون چشم خوک و گوش چون گوش فیل و شاخ چون شاخ گاو کوهی و رنگ چون رنگ
پلنگ و سینه چون سینه شیر و گردن چون گردن شتر مرغ و پهلو چون پهلوی یوز و قوائم مثل قوائم
شتر و میان هر دو مفصل دوازده گز باشد کذا فی التفاسیر پس بر طریق مذاکره ای مردمان جمله دنیا
باطل ایدی گر دین اسلام و طول او شصت گز باشد و قیل بیاید و از زمین که سرش با آسمان باشد و در دست او
عصای موسی و خاتم سلیمان ع و در پیشانی مومن از آن عصا و خاتم ... در ناصیه مومن از عصا نقطه سفید
پدید آید باشد کوکب درخشان و نقش خاتم آمین باشد انه مومن و در پیشانی کافر نقطه سیاه باشد و یک
پدید آید و نقش آن یکی انه کافر پس مومن را از کافر جدا سازد کذا فی مطلع الانوار الکاشانی و دیگر علامت
نزول عیسی ع است از فلک سابع گرد حاکم شود در شریعت محمد ع عمل کند که شریعت او منسوخ گشته و چون عیسی ع
نزول آید از توالد و تناسل بماند و خود در بیت المقدس نکاح کند و اولاد وی پیدا آید و در سال ما دل

اختلاف است در بعضی روایت چهل سال و نزد بعضی چهل سال کذا فی شرح الامالی و در تفسیر حسینی و فتاوی صوفیه
که در زمان تسلط دجال فرود آید نزدیک مناره بیضاوی در طرف شرقی اند دمشق در دو جامه رنگین …
باشد و بر دوست وی بر جناح دو فرشته باشد و رخساره وی عرق آورده و امامت کند مردم را و امام
بوی اقتدا کند با صبح پس در طلب دجال روان گردد و در باب لد در موضع که نام موضعیست از شام
و چون آن لعین او را به بیند چون نمک در آب گداختن گیرد چنانکه او را اگر بگذارد هلاک شود لیکن
او را بنیم تیره بکشد کذا فی الحدیث و قیل بر نشیب کشد و عیسی جهاد برکند با سلام و اقرار کنند مردم …
و عیسی بمنزله صحابی است در قرن رابع ملحق بقرون ثلثه الاولی که باطل کند جمله ادیان را عامه دین …
و تماسد از میان مردم برخیزد و دنیا بمال معمور گردد تا آنکه کسی قابل زکوة یافته نشود و زن کند و او را
ولد آید و چهل و پنج سال درنگ کند پس بمیرد و او را در روضه مطهره خلف قبر شریف دفن کنند اکنون …
قدر یک قبر میدان خالی است چنانکه آنحضرت در باره شیخین ع فرموده طوبی لرجلین بین النبیین …
یاجوج الخ یاجوج و ماجوج نام دو فرقه است از اولاد یافث بن نوح و همکنار ایشان سید عالم صلی
الله تعالی علیه وسلم فرموده که هیچ یکی از ایشان نمیرد تا آنکه صد فرزند نرینه از و نزاید و بروایتی هزار … یاجوج
در غایت کوتاه است تا آنکه بعضی بمقدار یک بلشت باشند و ماجوج در غایت درازی که طول هر یک
بمقیاس شصت گز باشد و در کتب مسطور است که گوش بعضی چنان دراز است که همچو گلیم زیر و زبر کرده
بخسپند چون سد سکندر که در مشرق است شگافته بیرون آید تمام عالم دنیا را فرا گیرند و هر چه پیش ایشان
از آدمی و چهار پایه و درخت و گیاه همه را بخورند کذا فی مطلع الانوار و عیسی که با مومنان در کوه طور …
متحصن باشد مناجات کند تا در گردنهای ایشان کرمه پیدا آید و همه در آن غلت بمیرند چون عیسی با قوم
از کوه طور فرود آید مقدار یکدست زمین از گندگی ایشان خالی نیابند پس عیسی مناجات کند تا خدای تعالی
پرندگان عجیب را فرستد که هر یکی را گرفته در جای بر آسمان آفتاب بیرون اندازند و باران تند بارد
که همه تمام روی زمین بدان شسته و پاک گردد و خلائق از تیر و کمان ایشان که بر روی زمین افتاده باشد
هفت سال هیزم سازند و عیسی با تقوم مسلمانان بعد از نزول کنند و عدل و انصاف گسترد از سوی مغرب …
بلا خلاف هیچ کس این علامت از قرآن و حدیث ثابت شده چنانکه در مشارق الانوار است که آن شب …
باشد بمقدار سه شب چون کافران هم آفتاب از مغرب بر آمده بینند همه ایمان آرند و مقبول نباشد در … آورده
آورده که تهجد گزاران و اهل وظائف بر عادت خود برخیزند و از ورد و وظائف فارغ شده انتظار صبح کنند
و بر نیاید و در حجره آن خفتند و باز و وظائف را از سر گیرند بعد از تمام هم صبح بر نیاید پس بدانند که کار عظیم
از پرده غیب بظهور خواهد که دیس به تضرع و زاری مشغول شوند که ناگاه صبح از افق مغرب بر آید و در روایت
عبد الله بن عمر آنکه قال رسول الله صلعم اول الایات خروج دجال و طلوع الشمس من مغربها و خروج الدابة علی الناس

صحیح و آیتها کالسلک صاحبتها بالاخری علی الترتیب کذا فی مشارق الانوار و در تفسیر حسینی ست که اول آیات
سماوی طلوع شمس ست و اول آیات ارضی خروج دابه از مسجد حرام و اولی در بیان ترتیب ظهور آیات آنست
که در عمدة الواعظین گفته که اول آیات طلوع آفتاب از مغرب و دیگر معلوم نیست انتهی و در رشادی [illegible]
شرح قصیده نقل کرده که اول امام مهدی ظاهر گردد که تولد او در مدینه باشد و ظهور او در مکه و هجرت او به بیت
المقدس پس خروج ترکیه پس خسف میان حرمین پس دابة الارض پس دجال پس عیسی پس یاجوج و
ماجوج پس موت عیسی پس طلوع آفتاب از مغرب پس رفع علم و قرآن و بعد از دست [illegible] حبش
پس بقای مردم صد سال تا آنکه هیچکس کلمهٔ توحید نگوید پس نفخ صور و در رسالهٔ امام مهدی فرموده که ابن عباس
است که نبیرهای بی بی فاطمه بر سر [illegible] باشد و [illegible] در آن [illegible] کنند که این امام محمد مهدی است
او را بیعت کنید و این [illegible] از مشرق تا مغرب [illegible] شوند و مومنان او را اطاعت کنند
بی جنگ و پر کند زمین را از عدل چنانکه پر بود از جور و راضی شوند از وی ساکنان زمین و آسمان
هفت سال زندگانی کنند و در انتهای حال دجال لعین در که رسد و مسلمانان مستعد شوند بقتال او و واقع
شجر گفته باشد که عیسی [illegible] انتهی کلامه و در شرح حصن حصین و مطالع الانوار و رسالهٔ امام علی متقی
آورده که از ابن عباس مروی است چون وحش منتشر گردد و امر معروف و نهی منکر برخیزد آفتاب با ماه
محبوس شود [illegible] یک روز از مغرب بر آید تا ربع آسمان و قیل تا میانهٔ آن باز مراجعت
کرده بر عادت سابقه از مشرق بر آید [illegible] آفتاب که روز [illegible] علم سیاه [illegible] بر آید و از هول آن
بیم [illegible] آدمیان و پریان [illegible] و درهای توبه بسته گردد آورده اند که بعد از طلوع آفتاب یکصد و بیست
سال بگذرد که قیامت قائم گردد انتهی باید دانست که علامات کبری برای قیامت ده چیز است چنانکه
در مشارق الانوار روی حذیفة بن اسید الغفاری قال قال رسول الله ان الساعة لا تکون حتی تکون
عشر آیات خسف بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف بجزیرة العرب والدخان والدجال ودابة الارض
یاجوج وماجوج وطلوع الشمس من مغربها ونار تخرج من قعر عدن تدخل الناس ولم یذکر فی هذا الحدیث
العاشرة [illegible] عیسی بن مریم انتهی و مصنف [illegible] خسف و دخان و آتش را که از یمن بر آید و مردمان
سرانگه همه در زمین بیت المقدس [illegible] ذکر کرده و دخان دودیست که در میان مشرق و مغرب [illegible] و درنگ
کند چهل شبانه روز مومنان را [illegible] باشد [illegible] کافران [illegible] بعد از [illegible] آید و از دبر بر آید آخر
علامات عشره آتش مذکور است کذا فی شرح العقائد بسته شود در توبها الخ [illegible] بسته شود آن در بیست
و قول در توبها [illegible] یعنی [illegible] قبولیت توبهای عالمیان اکنون کشاده [illegible] توبه بر کس
[illegible] خود [illegible] می پذیرد در روز طلوع آفتاب از مغرب [illegible] توبه [illegible] از آن مقبول
نیفتد [illegible] الایمان والاخلاص [illegible] الاعمال بعده کذا ذکره الشیخ الاجل کلیم الله جهان آبادی فی تفسیر [illegible]

بقرآن القرآن پس در توبه باید کوشید که آن واجب بر هر کس فریضه است در حالت اختیار دلیل قول
حق تعالی وتوبوا الی الله جمیعا ایها المومنون لان هذا الامر للوجوب و وقت زندگانی را غنیمت باید شمرد
اغتنموا الفرص فان فوتها غصص یعنی این اوقات فرصت را که اکنون داری برای خود غنیمت
شمار که در فوت شدن آنها غصها و رنجهاست وقد قال علیه السلام عجلوا بالصلوة قبل الفوت وعجلوا بالتوبة
قبل الموت باید دانست که آنچه مصنف رح گفته که در توبه بر عاصیان بسته شود در توبه آن زمان فرق نکرده مومن
منه باشد مذهب بعضی علماست که در میان ایمان یاس و توبه یاس در آن زمان فرق کرده اند و مثل
آنست که در عقائد برهنه از عین المعانی و محل نقل کرده که چه توبه آن زمان بسته شود هم کافر را ولیکن توبه
مومن و ایمان کودک و مولود بعد از آن مقبول باشد و هکذا ذکر فی خلاصة الفقه ان ایمان الیاس
غیر مقبول واما التوبة الیاس فالمختار انها مقبولة ... آورده که شرط ایمان آنست که ایمان
بغیب باشد نادیده و زبان تصدیق کند پس ایمان یاس مقبول نیست و آن آنست که چون کافر
احوال آخرت را از بهشت و دوزخ معاینه کند ایمان آرد چنانکه از سلف منقول است که هر کافری را
بوقت مردن جای او بدوزخ بنمایند اگر او ایمان آرد مقبول نباشد لقوله تعالی فلم یک ینفعهم ایمانهم
لما راوا باسنا و توبه یاس از مومن خاص معتبر است که چون بنده بوقت مردن از گناهان توبه کند
مقبول باشد لقوله علیه السلام ان الله یقبل توبة عبده المسلم ما لم یغرغر خدای تعالی توبه بنده مومن را قبول میفرماید اگر
جان بغرغره نرسد پس برین مذهب میان توبه مومن بوقت نزع و میان توبه او وقت طلوع آفتاب فرق
نباشد وکذا لا فرق بین ایمان الکافر حین النزع وعند طلوع الشمس من مغربها فقد تنازع المسلمین
لینجلا الاشکال الا سعه که اگر توبه یاس را مقبول گوئیم تسویه کرده باشیم میان حالت اختیار و اضطرار و در ...
اثبات این معنی سخت بر فاسقان زیرا چه هیچ بشری نیست که بوقت نزع توبه نکند پس هیچ فاسق را عذابی
نباشد و این مذهب مرجیه است که مخالف اهل سنت و جماعت و دلیل علمای سنت بر استعجال توبه بقول
حق تعالی است انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم
و جواب این اشکال چنین گفته که پیغمبر گفته ان الله یقبل توبة عبده المسلم ما لم یغرغر ای من قبل ان یغرغر یعنی
خدای تعالی قبول میکند توبه بنده مومن را که پیش از غرغره باشد و این است معنی قول حق تعالی ثم یتوبون من قریب
ای قبل الموت والله اعلم و دلیل عدم قبول ایمان یاس آنست که او تعالی فرمود فلما راوا باسنا قالوا آمنا
بالله وحده الی ان قال فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا پس اگر ایمان یاس معتبر بودی هیچ کافر بر کفر نمردی
لقوله تعالی وان من اهل الکتاب الا لیومنن به قبل موته ای اهل کتاب پیش از مردن ایمان آرند بنبینا محمد
الا آنکه ایمان نافع نشود مگر فرشتگان در آن وقت غیب عیان گردد و تکلیف برخیزد لهذا مقبول نباشد الا
در حق قوم یونس فرموده الا قوم یونس لما آمنوا کشفنا عنهم العذاب ایمان یاس نبود زیرا که صحیح بود ...

م احمد د

خلق بشنیدند انتهی کثرت زنان الخ روی انس رض ان من اشراط الساعة ان یرفع العلم ویظهر الجهل ویفشو
الزنا ویشرب الخمر ویذهب الرجال وتبقی النساء حتی یکون لخمسین امراة قیم واحد کذا فی مشارق وبسبب
شارحان در تفسیر این حدیث گفته که مردان از سبب تباغض وتحاسد در حروب کشته شوند وباقی مانند زنان
ایشان تا کار بجای رسد که پنجاه زن را یکمرد غمخواره وکارگزار باشد وشاید که آن زمان در توالد وتناسل مردم
کثرت دختران باشد ووفات پسران آن در توضیح آورده که اول نشانهای قیامت آمدن پیغمبر ما صلعم
که او ختم المرسلین است وپس از آن در هر قرنی علامتی دیگر حادث شود وعلامات دیگر چنانکه نقصان علم
وکثرت معاصی وبرخاستن امانت از مردمان واشتغال خلق بامور دنیا واعراض از کار دین وما عدا
ذلک بعد از آن باشد انتهی پس علامات خرد از کثرت زنان ورکوب ایشان بر اسب برای تفرج وعلم
بی عمل وکثرت مساجد وقلت مصلیان وعزت اراذل وذلت اعزه واشتغال مردم بعمارات فاخره و
جز آن همه بوجود آمده اند اکنون باقی مانده است علامات بزرگ که پیشتر مذکور شد بعد از آن قیام ساعت قریب
باشد بر اسب چون میمی زنان الخ قال النبی صلعم سیأتی فی آخر الزمان نساء یرکبن علی السروج کاشباه الرجال
فانهن ملعونات وعلما گفته اند که لعنت وقتی باشد که زن جوان بیحاجت بر اسب سوار شود وزینت
خود را به بیگانگان نماید وقصد سیر کرده باشد اگر بیرون باشد واگر برای حاجتی سوار گردد ومحرم یا شوهر
همراه او باشد وروی پوشیده دارد باکی نیست کذا فی تاتارخانیة وفی الحدیث لعن الله الفروج علی السروج
پس رکوب بر اسب امر منهی است وبه اخذ کرده عجوزه مطلقا وشابه با شوهر بعذر جهاد وحج گفته اند اگر زنی را ورحم آورد
چندکس گرفته بیرون آرند نخست ایشان بدوزخ روند آنگاه آن زن وهر زنی که بی اذن شوهر بیرون
آید در لعنت خدا باشد تا آنکه رجوع نکند بخانه اگر باذن آورده هر دو در لعنت باشند ودر ملتقط آورده
که زن حره بدیدن مادر پدر پوشیده در محمل ویا بر خر وقت عشا ویا سحر رود در ذخیره آورده که سفر بی محرم درین
زمانه منع است وعلیه الفتوی کذا فی فتاوی برهنه مرگ بخواهی آمر مان الخ هر آنکه تمنی موت در شرع ممنوع
ومکروه منع آن وقتیست که از سبب ضرر دنیوی مرگ را بخواهد واما اگر دین خود از آن باشد جائز است چنانکه
در وقت امارت کمینگان وکثرت ظلم وتسلیم منصب قضا برشوت وعدم استیفای قصاص از قاتلان
وقطع وصله رحم در میان مردان وخواندن کودکان قرآن را بالحان واما ساختن کسی را که در قرارت
لحن کند اگرچه او از اندک فقه باشد ودیگران عالم فقه ومسائل از موجود باشند کما ورد فی الحدیث بادروا
بالموت ستا امارة السفهاء وکثرة الشرط وبیع الحکم والاستخفاف بالدم وقطیعة الرحم ویتخذون القرآن
مزامیر ویقدمون من یغنیهم بالقرآن وان کان اقلهم فقها رواه البزار ودر فتاوی برهنه آورده که مکروه
تمنی موت از تنگی یا غضب یا خوف فقر اما از سبب حال زمانه وخوف معصیت باکی نیست که آنحضرت
در بعض صورت چنین فرموده بطن الارض خیر لکم من ظهرها پس چون ناچار شود چنین گوید اللهم احینی ما دامت الحیوة

خیر الی دتوفنی اذا کان الوفاة خیرا لی «حتی محمود احمد محتاج دین الخ» یعنی علامت دیگر در قرب قیامت
آنست که اہل شرف و فضل که باسامی شہرو عمد نامزد باشند یعنی احمد و محمود و محمد و تاج الدین و سراج المہین
و عبد الرحمان و مثل آن برای وجہ کفاف و معاش خود محتاج کار با کنند و نزدیک امرا و اہل دولت
ایشان بی مقداری و اعتباری نباشد و کسانیکه باسامی ناشستہ و غیر مشہور و جاہل اند ہمچون ستاری و قبرا
زیرک عالم اند و نزدیک اہل دولت و اغنیا صاحب شوکت و جاگیر خوار شوند پس مقطع لفظیست و کسر قاف
مہملہ اسم فاعلست از اقطاع بکسر ہمزہ بمعنی پارہ زمین یا دیہ دادن آن بکسی که آنرا جاگیر گویند کذا فی المدار
بر وزن مفتعل در لفظ ریکان بنون جمعیست و بعضے بی نون خوانند و این با نام کسی که از عوام باشد اہل بوادی
مبتدا است و بیت لاحق خبر آن و بوادی جمع بادیہ است بمعنے جنگل و بیشہ و روستا دیہی که از شہر دور باشد
عطف است بر بوادی و کویان مختصر کاویان است و شبان چرانندہ مویشی و تفتران دہقانی کہکلیہ رانی
پیشہ او باشد و مصرع ثانی صفت این ہر سہ است یعنی چون این سہ فرقہ را که ہمہ عمر در بیابان بحال
کدا رعد اندر بینی که در شہرہا آمدہ سکونت گرفتہ بعمارات رفیعہ فاخرہ مشغول اند یقین کن که این زمانہ قرب
قیامت است و آخر احوال آنکه ہیچ مومن بر روی زمین نباشد ہمہ کافران باشند که قیامت برایشان قائم گردد
کما روی ابو ہریرة انه قال ان اللہ تعالیٰ یبعث ریحا من الیمن فلا تدع احدا فی قلبه مثقال ذرة من الایمان الا قبضته
الریح فلا تقوم الساعة الا علی شرار الناس ای علی الکفار کذا فی مشارق الانوار زیرا که ہمہ مومنان بآن باد
بمیرند انتہیٰ کلام الحدیث خورسی جان بحق تعالیٰ دادہ باشند اللہم اختم لنا علی السعادة بحرمة النبی علیه السلام والتحیة

باب دہم در فضل دین و علم

بیا بدان آن نقش الخ صغر و کبر بالکسر خرد سالی و بزرگی
سن یعنی نقش آب بی بقا دان علم را که در بزرگسالی بخوانی چه آن حفظ و ضبط تو تمام نیست و کلام تقدیر
و ما غیر در بیت لاحق بیان ضروریست پس علم قرآن و حدیث و توحید و فقہ و تفسیر از دین است از لغت
و صرف و نحو و معانی بیان و مادام که کلام شارع را فہم علوم دینیہ چارہ نیست داخل نام علمیست که
بدان رسم خط و قواعد رقوم شناختہ شود و تواند که عبارت از صنعت نوشتن باشد مطلقا در بارۂ
حفظ قرآن این است که قال ع من استحفظ القرآن حفظ عن ابویہ وان کانا کافرین و عن ابن عباس عن
النبی ع افضل العبادة الفقہ رواہ الترمذی والمراد بالفقہ العلم باحکام الشرع والتفقہ بالدلائل والعمل بہا
قال ع فقیہ واحد اشد علی الشیطان من الف عابد یعنی بر شیطان سخت است که ہزار عابد بی علم را اندام
بر در زیرا که فقیہ را اضلال کرد کذا افادہ المخدوم دام برکاتہ و فرمودہ که اساس جملہ علوم علم ادب است و آن
شش علمست لغت و صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع قال النبی ع من تعلم العربیة لیسہل علیه فہم الشریعة
فانما عبد اللہ ما تعلم ولعبدہ طرفة عین کذا فی خزانة الجلالیة وفی مجموعة النوادر است که علم ایمان و
توحید مثال جان است که بآن بقای نفس آدمی است و علم فقہ و دین مثل آبست که در زندگانی انسان چارہ نیست

بزرگی بعلم است

و علم نحو و صرف و لغت مثل دارو یست که بدان قوام و صلاح همه علوم ست و مجادله در علم کلام نشاید
نه بهرست که بنده را گمراهی کشد پس غرض مصنف آنست که علوم منجیه علوم دین ست که بوسیله آن تحصیل
جنت و نجات از نار یست و باز گفت که نجات اخروی منوط ست بطلب رضای حق تعالی که علم را جهة
خوشنودی خدا تعالی بخوانی و جهل را از خود دور گردانی اگرچه علوم الٰهیه باشند و علمی که نه برای
رضا خدا تعالی باشد بر آن مترتب نشود اگرچه علوم دینیه باشند قال ع من قاضیا بین الناس فقد ذبح بغیر
سکین یعنی اختیار منصب قضا و فتوی در حقیقت کشتن نفس ست بغیر کارد چه انصاف و عدل
بین الخصوم و رسانیدن حقوق بمستحقان کاریست که از کم کسی بر آید و غالب در آن افتادن در
مهلکه باشد در مجمع البحرین آورده که از عالم فاسق مسئله نباید پرسید و در حدیث ست من افتی
بغیر علم فانما اثمه علی الذی افتاه رواه احمد و ابوداود کذا فی الخزانة الجلالیة و شغل دیگر از تحصیل
است و قال ع من طلب العلم بنیة الدنیا فرق الله علیه امره و اجعل فقره بین عینیه و لم یاته من
الدنیا الا ما کتب الله و من طلبه بنیة الآخرة جمع شمله و جعل غناه فی قلبه و اتته الدنیا و هی راغمة
فاذا لم یقدر علی تصحیح النیة فالتعلم افضل من ترکه لانه اذا تعلم یرجی ان یصلح کذا فی بستان ابی
اللیث و قال بعضهم لا یجوز قبول القضاء اختیارا و المختار جواز رخصة ان کان بلا سوال و طلب
شفاعة و العزیمة ترکه و کذا الحکم فی الامارة کذا فی طریق الهدی و در خزانه جلالی بحدیث آورده
کران العلماء یحشرون مع الانبیاء و القضاة مع السلاطین و نیز فرموده که جعفر دانقی با امام اعظم رح
گفت که چون شغل قضا نپذیری این شربت بخور والا تراخواهم کشت و او رفع شربت مسموم بخورد و
شغل قضا قبول نکرد انتهی سه علمی نه بهر حق بود الخ خواه از علوم غیر واجبه باشد چون حکمت طبیعی و
هیئت و هندسه و ما عدا آن و خواه از علوم دین لیکن غرضش طلب دنیا باشد نه رضای حق تعالی و ثواب
آخرت پس از اینچنین علوم هم ضرر دنیا و خوف فقر ست چنانکه دانستی و هم ضرر آخرت که این علم
موجب سخط خدا تعالی باشد و صدر بالفتح جای بلند که برای مناصب راست کنند و بهتر بودن کسب
معاش از اینچنین علم بنا بر آنست که وجه کسب جهت طلب کفاف و نفقه عیال و مراعات مساکین
مباح بلکه مندوب ست و خواندن علم بغرض نفس و هوا حرام ست حیله بنیا موزی الخ یعنی از خواندن
مقصود تو حیله های شرعیه نباشد زیرا که حیله اگرچه مشروع باشد نوعی از بازی ست و اضرار مسلمانان پس
مومن صادق را حیله آموختن بر آن اضرار دیگران خوب نیست بازگفت که از جواز حیله شرعیه منکر مباش
چه حیل شرعا مباح اند در عبادات و معاملات آما علما فرموده که حیله در ادای زکوٰة مفروضه مکروه ست
و حیله اسقاط برای دفع همسایه بد جائز ست بلا کراهیت و قس علیه ما سواهما و کلیه آنست که در رفع ضرر
گفته که استعمال حیله شرعیه و تعلیم کردن آن بدیگری در موضعی که حق کسی باطل نشود باکی نیست و اگر

بحیله کردن حق کسے باطل گردد آنگاه مکر وهست باز گفته کرده بر احوال و افعال خود تابع اوامر شرع باش
که سعادت دارین با آن وابسته است و از کلید عمل فرق ضلالت دور باش پس این مصراع هم تاکید
مصراع اول است و هم موعظت عام تو پاک گردی باز گفته ای لقوله من احب العلم والعلماء لم یکتب علیه
خطیئة فی ایام حیوته وقال ایضا من اراد ان ینظر الی عتقاء الله من النار فلینظر الی المتعلمین فوالذی نفسی بیده ما من متعلم یختلف الی باب العالم الا کتب الله له بکل قدم عبادة سنة الحدیث وقال من صدیقک قال
صدیقی طالب العلم فهو احب الی من الملائکة وقال من زار العلماء فکانما زارنی ومن صافح العلماء فکانما صافحنی
ومن جالس العلماء فکانما جالسنی ومن جالسنی فی الدنیا اجلسه الله معی فی الجنة یوم القیمة کذا فی ترغیب العلماء
جنت بیابی از خدا کلکی ای لقوله من اهان عالما او متعلما و لو بقلم مکسور وجبت له الجنة و در خزانة الجلالی
گفته قال من اعان عالما او متعلما و لو بشبر تراب فکانما بنی الکعبة سبعین مرة وفی روایة ولو بنا کعبة رباشد
رنکا معان الله قلیل العلم مع العمل خیر من کثیر العمل مع الجهل کذا فی خزانة و ترغیب وقال فضل العالم
علی العابد سبعون درجة ما بین کل درجتین عدو سبعین عاما وقال المتقی بلا فقه کالحمار ربیع للطاحونة
یعنی عابد بی علم بیجا رسد و در جای نرسد باشد بیچو گاو و خر آسیا گردان چون فضل احمد مصطفی الخ قال
فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم وفی روایة اخری کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب خطاب
ادناکم اگر چه بصحابه کرده است اما از عالم و عابد غیر صحابه مراد است بدلالت سوق کلام و هم بقرینه خارجه
چه بیشتر دانستی که صحابه همه عالم و عابد بودند بلکه اکثر در مرتبه اجتهاد داشته بودند پس معنی حدیث آنست
که فضل عالم بر عابد که هر دو از غیر شما باشند بیچو فضل من است بر کمترین شما پس بدینطرف مندفع گشت
آن شبه که بر ظاهر حدیث می آرند ازین تشبیه لازم آید که عالم را برادنی صحابی فضلی باشد و این معنی خلاف
عقیده اهل اسلام است و مصنف هم برای دفع این خدشه بر کمینه از بشر گفته یعنی فضل عالم بر عابد بیچو
فضل آنحضرت است بر کسی که در مرتبه کمترست از جنس بشر پس شاید که مصنف هم خطاب ادناکم راجع
بجنس بشر کرده باشد والله سبحانه اعلم و امام شیخ عبد الحق دهلوی رحمه الله در شرح حدیث فرموده که مراد از عالم
آنکس است که بعد از ادای فرائض و سنن اوقات خود را مصروف بتدریس و نشر علم دارد و عابد
کسی است که بعد از تحصیل علم ضروری کار شغل طاعت و عبادت باشد پس فائده علم متعدی است از نفع عابد
انتهی خواهد علامی از خدا ای عابد خلاصی دهنده خویش است از عذاب آخرت بخلاف عالم که او
بتعلیم دیگران افادات و نقصان بیچاره بلکه صد کس را نجات بود گرگفته او عمل کنند و باز گفت که صحبت علمای
لازم گیر که ایشان بوسیله علم و عمل مستحق جنت شده اند و در حدیث است که یبعث المرء مع من احب
یعنی هر کس مبعوث کرده شود با کسی که او را دوست دارد اگر چه او عمل نداشته باشد کذا فی المشکوة پس صحبت
علما موجب وصول جنان است و در کشتی جاهلان موجب نیران چه ایشان نه علم و نه عمل دارند علم که بی
عمل است در بعضی تعلیمات نکان قال العلم بلا عمل کقوس بلا وتر حاصل آنکه علم بی عمل ایچ فایده نبخشد

دوم آنکه... [illegible]

مرتب... [illegible]

وقال المشائخ رح العلم والعمل متلازمان فلا ينفع علم بلا عمل متلازمان فلا ينفع علم بلا عمل ولا عمل بلا علم
وقال الجنيد رح اداء زكوة علم كنيد ای زكوة علم خود ادا كنيد پرسيده شد كه زكوة علم چيست گفت زده و
مسلم بر چهل علم كنيد وقال السفيان الثوري رح خمس النفس اعز الخلق عند الله زاهد صوفي وغني شاكر وفقير
صابر و شريف سني كذا في الجلالية وقال ع ويل للعالم سبعين مرة وللجاهل مرة يعني وای بر عالم
هفتاد بار كه با وجود علم عمل نكند و يكبار بر جاهل كه بيكار ماند و در كوتاهی در دين الخ
قال ع العلماء امناء الرسل ما لم يخالطوا السلاطين والامراء فاذا خالطوهم فانهم سراق الدين وقطاع
الطريق كذا في المحمدي يعني علماء امينان پيغمبران اند از پس ايشان مادام كه با اهل دنيا خلط نكنند و طالب حكام
دنيوی نباشند و چون با ايشان آميختند و در تحصيل مال دنيا افتادند پس آن عالمان دزدان دين
و راه زنان عالميان زيرا كه درين صورت خوف حق تعالى از دل ايشان بدر شود و در ارتكاب معاصی مبالات
ندارند و دزد دين باشند و هم ديگران بمشاهده حال ايشان مبالات دين نكنند پس برای ديگران راهزن
باشند و حيله گر شدن بر آن فتوی دهند بر روايات مرجوحه و بدين وسيله نان بسيار جمع سازند

باب سوم در مسائل قضاء حاجت و وضو و غسل

زدری بكن بر پا
حيث دو دست بر رخساره خود نهند هيچ كسان گويند كه امام محمد در زمان سلطنت خود در مستراح
بود كه معاندان آمده اره در گلوی او انداختند اما چون مراعات اين سنت كرده بود هيچ ضرر
باو نرسيد بعده تامل كرد كه برعايت يك سنت مرا اين فائده حاصل شد بر طلب علم با بر سلطنت اختيار
كرده بمرتبه اجتهاد رسيد و رضای حق تعالى حاصل كرد و بزاق و مخاط سفكند كه مورث بوی دهان و
نسيان ست و بدست بازی نكند و خطها بر زمين نكشد و سخن نگويد و تفكر در امور آخرت و علم نكند
كه در آن ايذای كرام كاتبين ست بلكه تفكر در كار دنيا دارد و بآسمان و بزمين نه بيند بلكه نظر بر زمين دوزد
و در فرج خود و خارج نه بيند مگر بقدر اندازه ضرورت و پيش از فراغ بر نخيزد و بسيار ننشيند كه مورث باسور
ست و بعد از فراغ خارج راه پوشد و ايستاده بخواند الحمد لله الذي اخرج عني ما يؤذيني وامسك في ما ينفعني
غفرانك واليك المصير كذا في الترغيب جواهر جلالی و برهنه در سوی قبله رو مكن الخ ادب آنست كه پهلو
چپ بسوی قبله كند اكثر اين آداب كه مصنف رح آورده در قضاء حاجت و استنجا مشترك اند وفي شرعة
الاسلام يتعوذ عند دخول الخلاء بقوله اللهم اني اعوذ بك من الرجس النجس الخبيث المخبث من الشيطان
الرجيم الرجس پليدی و كل شیء يستقذر منه فهو رجس الخبيث هو الذي نفسه ذو خبث والمخبث الذي
اصحابه و اعوانه خبثاء كذا في الترغيب و در فتاوی برهنه آورده كه در راه ننشيند و بر كرانه جوی
و زير درخت بار دار و درختی كه مردم را در سايه آن آسايش باشد و نه در موارد و نه در مقابر تا محل
لعنت خدا تعالى و ملائكه نشود و بول نكند بر زمين و نه مقابل باد و نه بلندی و نه ايستاده مگر بعذر و نه از

سوراخ چنانکه گویند که یکی چنین کرده بود در حینی ازان بیرون آمد او را هلاک گردانید پدر و کلی
و بآن جرح حق کرد او گفت ما بعبادت مشغول بودیم چون او بول کرد بیرا افتاد و بیرون که هیم
طاقت دیدار او نداشت وهلاک شد و نه در آب ایستاده در وان بر قول مختار که این فعل جهل
است و نه در مغتسل که موجب وسواس است و نه در راه که این نشان بی نکاح است و در خانه
بول نکند قدوة کنز العبادت که سر برهنه و بی کلاه در مستراح نرود مگر آنکه بر سرش چیزی دیگر
چون کلوخ برای استنجا بردارد سه بار بر زمین زند تا از تسبیح ساکت شود تا آنکه پاک گردد
مخرج را استنجا گویند ای غسل موضع النجو ما یخرج من البطن و مسح آلت استبرا از نا مندای طلب البرائة
من بقیة البول کذا فی السعودی چون بول و غائط ایذا رحمت بالفتح انبوهی بود و را حاقن بول و
غائط مباش و نرود و این حاجت را قضا کن که در بند کردن آن صد رنج و خطر است بس ضرر تاکید صد رنج
که با جسد وی در تواند که صد رنج ناظر بدن باشد و صد ضرر ناظر بدین که بسبب بند کردن آن مخفی
شود و ازان در عبادات او همیشه نقصان در آید مستحب که استنجا در زمستان بآب گرم کند و اگر سرد
کند مبالغه کند و ثواب درین باب بسیار است بعده مخرج بدست یا بخرقه خشک سازد تا آنکه ...
سرین در آن نرسد قدوه ترغیب گفته که استنجا بآب فرض است مر جنب و معذور کسی را که نجاست لو
زیاد ما زده درم شرعی باشد و واجب است اگر برابر درم شرعی باشد و در کمتر ازان مستحب و ...
است الباری که خطر تری نابرد قدوه کنز العبادت کسی که استنجا برو فرض است بناظران گویند که
روی بگردانید و خود در کار شود و اگر روی نگردانند او آثم نگردد و اثم در ایشان باشد صائم باید
که گاه استنجا بادرار را نکند تا اثر آن در درون نرود و اگر دیر با دبر آید از انجا برخیزد تا آنکه بجای ...
تا آب بدرون نرسد و روزه نشکند و اگر استنجا بر وجه سنت کند که خود را کشاده دارد روزه نشکند
و صاحب ناسور مبالغه نکند زیرا که خوف شکستن روزه است و سفره او بر آید و ترتیب قدوه ...
اعمال شریفه چنانکه شستن اعضای وضو بدست راست آمد و استنجا و افشردن بینی بدست چپ این ...
در مقدم جای یعنی پاگخانه اول پای چپ نهد و در خروج ازان محل پای راست بیرون آرد و ...
عکس این کند و قس علیه سائر الاعمال قدوه برهنه و جلالی آورده که پای راست بر زمین نهد و جامه ...
و ازار بند بدست چپ کشاید و خود را بقدر حاجت برهنه کند که ادب چنین است و کاغذی که بران اسم
و یا نام پیغمبری یا حرفی از حروف تهجی نوشته از خود دور سازد چه حروف مفرده را هم حرمت است و کذا انگشتری
که در نگین آن حرفی باشد دور کند و کذلک جمیع ذلک لکانه ظرف شیء من الاشیاء ...
کذا فی الخلاصه و از کلام مصنف چنان مفهوم است که کاغذ نانوشته را هم با خود نبرد که کاغذ را هم حرمت است چه
موضع آن برای نوشتن کلام است دائم تو باشی با وضو یعنی بعد از استنجا وضو کن و محدث مباش که

با وضو بودن هم عبادت است وقال عم الوضوء شطر الایمان ای نصفه و جامه خود را با چرک و عرق و بوی
مدار که نماز مومن معراج است برای او بجناب او تعالی مناجات میکند کما ورد المصلی یناجی ربه پس بدرگاه او
پادشاه از هر وجه پاکیزه باید بود ولنعم ما قیل ؎ تو با این گدائی و گنده بغل ٭ بدرگاه شاهان نیابی محل ٭ و هم
از مراعات ادب است اینچنین که در نماز خود را بپوشد و اگر او را یک جامه باشد باید که نیمه ازار سازد و نیمه
کتف اندازد که در حدیث است لا یصل احدکم فی الثوب الواحد لیس علی عاتقه منه شیء کذا فی المشارق
و نیز حفظه را از جامه چرکین و بدن چرکین نفرت باشد قال ابن عباس رضی الله عنهما مع کل مومن خمس من الحفظة
فواحد من یمینه یکتب الحسنات وواحد من یساره یکتب السیئات وواحد امامه یلقنه الخیرات وواحد
خلفه یدفع عنه الآفات فواحد علی ناصیته یکتب ما یصلی به علی النبی صلعم ویبلغه الیه وفی بعض الاخبار مع کل مومن
ملکان وفی بعضها ستون ملکا وفی بعضها مائة وستون کذا فی الخزانة الجلالیة منقولا عن الکافی و
از ینجاست که آنحضرت صلعم فرموده براق را آراسته بنا باید انداخت که در آنجا کاتب حسنات است و در پیش هم
نباید که در پیش مومن کاتب صلوة است بلکه در زیر پای چپ یا در جیب انداز و لیسوی قبله هم نیندازد و خواب نکنی
بی خوردی الا زیرا که در خواب روح مومن باسمان عروج میکند اگر بی وضو در خواب رود و خوردن بقدری
که بر نماز ایستاده گزاردن قادر شود فرض است و بقصد زیاده طاعات خدای تعالی عبادت است و تجهیز میت
مسلم از دوختن کفن وی و سفر گورش و غسل وی از واجبات است و کذلک سفر مومن خالی از قصد
رضای حق تعالی نباشد که جهت حج و طلب جهاد و یا بزیارت علما و یا برای کاری ضروری باشد میکند
اصلاح دین بر آن مترتب گردد پس درین همه کارها وضو یا تیمم باید کرد تا مستحق ثواب باشد و کذلک امور
اخری که مصنف ره گفته همه عبادت است و وضو و یا تیمم باید کرد و در خزانه جلالی از کتاب تشویق نقل کرده
که نظر کردن سوی کعبه عبادت یکسان است که با قیام و رکوع باشد یا کن تیمم یا وضو الخ عبادت عبارت
از امور مذکوره که برای آنها طهارت از آداب و مستحبات است و این همه آداب در فتاوی برهنه مذکور است
یعنی وضو کند در هنگام وجود آب و قدرت بر استعمال آن و تیمم کند اگر قادر نباشد باید دانست که در
کتب فقه و فتاوی مذکور است که تیمم کردن با وجود آب و قدرت بر استعمال آن برای مس مصحف و دخول
مسجد و برای زیارت کعبه روا است و در در المختار از کلام متقدمین جواز تیمم برای این امور مستفاد کرده فتوی
بران داده است و در خلاصه آورده که اگر هنگام خواب کردن حرج وضو کردن دشوار باشد تیمم کند
کفایت دارد و بعضی ملایان عیادت بیای مثناة تحتانیه خوانند یعنی برای عیادت مریض و بیمار پرسی
وضو کن و یا تیمم که عیادت مریض سنت و عبادت است مصحف نگیری بی وضو الخ یعنی گرفتن مصحف
بی وضو بی غلاف و در آمدن بمسجد در حالت جنب مکروه است باید که وضو کند و اگر قادر بر وضو نباشد تیمم
کند تا آثم نگردد و بفقر و فاقه مبتلا نشود که در صورت عدم طهارت درین باب خوف فقر تمام است

آب منی ظاهر شود سلامی خواه در بیداری خواه در خواب تا شامل باشد احتلام را و نیز بالفتح سه و الی تثنیه منی
بسرعت ... ندبار فرج و دبر و کون و کس آدمی مراد است بقرینه مقابله میت لاحق شده که در کتب فقه
مذکور است که اگر کسی ... کودک گشت غسل واجب شود بر فاعل و مفعول اگرچه انزال نباشد و در چهار چیز
شرط است بی انزال غسل واجب نیست کذا فی ... و غیرها و کذا حکم وطی المیت علی المختار پاکیزه کند غسل
نارست ... و غسل حیض و نفاس و استحاضه ... بدن بجوی بالغه تمام کند ...
و عینی ذوات و سائر معنا بر یا نه که علما ... دینی را و غسل جنابت و حیض را فرض شمرده اند
آنرا فرض عملی گویند زیرا که ثبوت آن فرض باجتهاد مجتهدان است ... و آن دینی ... باب غسل
علم ظاهر بدن است و در باب ابتلاء صائم ... حکم باطن است که ...
... حدیث است که آنحضرت زنی را فرموده بود که غسل حیض پاکیزه ترکن ...
... پاکیزه شو سنت بیان غسل جمعه را ... هدایه گفته که غسل جمعه نزدیک امام ابو یوسف برای نماز است
و نزدیک حسن بن زیاد برای روز و صحیح اول است لیکن در فتاوی گفته که این قول امام محمد است پس اگر پیش از
نماز جمعه غسل کرد و محدث شد و اعاده غسل نکرد مثاب نباشد و برای عیدین هم سنت بیان خلاف
که گفته شد و هم برای بستن احرام حج و عمره و هم در روز عرفه و قوله ترغیب گفته که این هر سه حق حاج است
و در ظهیریه است که این هر چهار غسل بقولی مستحب است کذا فی فتاوی برهنه و اختیار مصنف و عامه علما آنکه
هر چهار سنت اند اما مصنف غسل احرام ذکر نکرد از جهت اختصاص آن بمحرم بخلاف ثلثه باقیه که مر کل را بالعموم
بر مردم هم واجب ... ای غسل میت مسلم واجب است بر اهل اسلام چنانکه ... گفته که نماز بر وی پیش از غسل
روا نیست و در ظهیریه آورده که آن غسل بقولی سنت مؤکده است و الصحیح هو الاول حین ... ادای
یعنی برای تقاضای حاجت غسل کردن و دو رکعت نماز گزاردن است و اگر تجدید وضو کند نماز گزارد
حاجت خواهد کفایت دارد چنانکه در کتب ... مسطور است و در فتاوی برهنه با انواع صلوات که
رکعات نماز بیان کرده و از امام نجم الدین نسفی نقل نموده که او گفته مرا حضرت تعلیم کرده و آن اینست
هر وقت که تواند بگزارد و در شب جمعه فضل است ابتدا کند تحمید را و می خواند کافرون را ده بار و ...
ده بار بعد از سلام سر بسجده نهد و ده بار درود گوید و ده بار اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار ده بار سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ده بار یا غیاث المستغیثین
نگاه هر حاجت که باشد بخواهد چندانکه یاد آید بعده یا رب یا رب ... هزار هر حاجت دینی و
دنیوی ان برآید انتهی کلامه و همچنین مستحب است غسل کافر جنب که اسلام آرد و اگر بجنابت اسلام آرد
غسل ... و اگر زن کافره بعد از انقطاع حیض اسلام آرد غسل کند وی را واجب است کذا فی ...
و هم مستحب است غسل کردن بعد از آنکه از جنون افاقت یابد بعد از بلوغ بغیر احتلام و بعد از حجامت ...

مسواک فرض کذا فی فتاوی برهنه و جواهر جلالی هر عضوی را می شوئی یعنی فرض در غسل اگر شستن ظاهر تن
داد خال آب در بینی و دهن ست اما باید که در شستن اعضا احتیاط کند چنانکه گفته اگر بمقدار موی از
تن آب نرسید از جنابت بدر نشود و در جامع صغیرست اگر در دندان مجوف طعام باند و یا در بینی
در دن تر باشد مانع نباشد بخلاف یابس و در وان کردن بر جبین فرض ست و دلک تر لازم نیست
مگر بر روایتی از امام مالک و در ذخیره گفته اگر پوست ماهی و یا نان بر تن چفسیده خشک شده باشد و زیر
آن آب نرسید روا نبود بخلاف پس افگنده مگس و پشه که احتراز ازین ممکن نیست و در منیه گفته که ایصال
آب بنابت شعر فرض ست و کذا در اثنای ریش و با خل ناف و سوراخ گوشواره و تحریک خاتم تنگ
در اقلف و دو قولست و در عجین که زیر ناخن باشد صحیح آنست که مانع نیست و نزد بعضی قلع آن شرط ست
کذا فی فتاوی برهنه و مصراع ثانی اشارت بمضمون حدیثی که در گفتن کلمه طیب در وضو و غسل وارد ست
و شیخ عبد الحق نوشته که از هشت در بهشت طبقه جنت مرادست که آنحضرت ﷺ بشتگانه آنرا فرموده
مسواک را در هر وضوی و در لفظ دائم اشارتست بعموم احوال سواء کان طاهرا او محدثا او جنبا او صائما او مفطرا
و فی ای وقت کان لیلا او نهارا او عشاء بل حالة الوضوء وغیره و یدعو عند ذلک اللهم طیب نکهتی و نور قلبی و طهر
اعضائی و امح ذنوبی و ادخلنی فی عبادک الصالحین و در قول او در صوم هم اشارتست بمذهب شافعیه که نزد
ایشان مسواک مر صائم را بعد از زوال مکروه ست و تمسک بحدیث کنند و حال آنکه مقصود از حدیث مجرد
بیان فضیلت ریح فم صائم ست بر بوی مشک   نه بر بیان عدم جواز مسواک و کیفیت مسواک گردن
طولا و عرضا در کتب فقه مسطورست قال ع الصلوة علی اثر السواک افضل من خمس و سبعین صلوة بغیر السواک
و وقت مسواک کردن نیت آن کند که دهن پاک میگردانم از برای خواندن قرآن و ذکر او تعالی و زنان را
و زنان را علک قائم مقام مسواک ست زیرا که بیخ دندان ایشان ضعیف ست کذا فی نافع المسلمین و قدر اکثر مسواک
اراک باشد یا از درختی دیگر که تلخ باشد بغلظ خنصر و طول یک شبر و کم ازین هم روا ست اما زیاده ازین نباید
که مرکب شیطان گردد و استعمال آن باو تار ست و در شرح خلاصه آورده که سنت مشائخ نیز بارست و اگر مسواک
نباشد سبحه و ابهام بجای او بیند کذا فی فتاوی برهنه و اما ظاهر کلام مصنف آنکه مسواک سنت طهارتست لیکن
از ظاهر روایت سنت علیحده است که آنحضرت ﷺ بر زبان مسواک کردی کذا فی حدیث عائشة رضی الله عنها و در مصراع ثانی اشارتست
باستحباب استعمال خوشبوئی در تن و جامه بر کرا استطاعت باشد چنانکه در عین العلم ست و فی الحدیث طیب الرجال ما ظهر ریحه
و خفی لونه و طیب النساء ما ظهر لونه و خفی ریحه یعنی مرد را آن بهتر باشد نه رنگ چون گلاب و عنبر و کافور و عود و طیب
زنان رنگی باشد که او را بوی ظاهر نباشد چون زعفران و حنا و خلوق کذا فی برهنه و در ریش و سبلت آن در
نافع المسلمین آورده که چون در ریش شانه گرداند بجانب راست و الضحی بخواند و در جانب چپ اذا زلزلت و در
زیر الم نشرح که او تعالی از همه اندوهها و از فقر نگهدارد کذا فی شرح الاوراد و در حدیث که شانه کردن بعد از

وضو دم کنند تا قدرا اگر ستاده و شانه کند مبتلا بفرمش گردد و آنحضرت فرموده که بعد هر روز دو وقت
شانه نکنند یعنی بعد از نماز فجر تا طلوع آفتاب و بعد از عصر تا غروب شمس کذا فی فتاوی الغرائب و در بعضی
روایات آمده که شانه در ابرو گرداند تا از دو بالین شانه و در سینه کند تا از غم آزاد گردد و شانه ندهد که
کسی است که موی سر را شسته باشد قدر نوادر او قالی آورده که در دست چیزی اشتراک منهیست زن سوا
و شانه و اگر کسی گوید که عایشه رضی مسواک پیغمبر را استعمال کردی و آنحضرت منع نفرمودی و این دلیل است
بر آنکه غیری را استعمال آن مکروه نیست بشرط اذن گوئیم که آن بعایشه رضی خاص بوده لا روایت
آنست که در منزل شیر اگر منع هست نه در شانه و مسواک کذا فی شرح المصابیح و در روایت نوادر او قالی
شانه زدن کسی عد تنبیه الغافلین آورده که شانه زدن شتر که فقر دارد و در شانه عاج فقر تر باشد و هم موجب
و شانه در دلش که گردد از غم آزاد ... چو شاهنجان آورده اول حاجب را شانه کنند پس موی لب کما لب
حواس را البالای راست بعده در جانب چپ و شانه شکسته ندارد که سبب فقر است و موی افتاده
را حجاره کننده نان بدن ... کنند و ... راست ... روز قیامت خصمی کند انتهی و ...
حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر که موسوم به راحة القلوب آورده که کسی شانه دو کس را بنابدیاد در کرد
تشنجی و جدائی افتد ... آن حکایت فرموده که در عهد پیغمبر دو کس ... یکی زن و دو فرزند متصل ... شسته بودند و
جدا نشستند حضرت شنوده حضرت در این فکر بود که جبرئیل آمد گفت یا رسول الله بعزالی شانه را
راست کرده شانه در فرق ایشان بگردانند تا صلح شوند پس آنچنان کردند تا ازیکدیگر جدا نشستند و
حضرت فرمود شانه سنت همه پیغمبران است هر که شب یکبار در ریش شانه گرداند او را خدای تعالی از آتش شقاق
نگاه دارد و بعد هر موی که در ریش او باشد ثواب آن ... کردن ... عطا کند ... رسید
از اعمال النامه ادم کنند در شانه کردن چند ثواب ... مردان باشد دست از عبادت بگیرد ... رند
یکسان تیمم التیمم در نان نقاب یا عدم قدرت بر استعمال آن محدث را جنب را تیمم کردن یکسان است
بر خاک پاک برای مسح ... استیعاب تیمم ... خاک ... است چنانکه در ...
است که عمار بن یاسر در سفر بود که جنب شد و آب نیافت ... استیعاب تیمم ... خاک غلطید و
تمام بدن را مسح کرده نماز گزارد و چون بشرف پای بوس آنحضرت رسید ... حال خود کرد آنحضرت ...
صورت تیمم محدث بیان کرد و گفت که ترا اینقدر بس بود کذا فی المشکوة و در مصرع ثانی بیان عدم
قدرت بر استعمال آن یعنی چون سرما چنان سخت باشد که در استعمال آب سرد خوف حدوث مرض
در زیادت آن باشد و یا خوف موت یا تلف اندام باشد تیمم جائز است هم مقیم را و هم مسافر را و نزد ...
جنب مقیم تیمم نکنند و در جامع گفته که این اختلاف در آن عهد بود ... امام حلوانی گفته ... مقیم را جایز ...
تیمم کنند اگرچه خوف ... باشد ... کذا فی فتاوی برهنه ... از دشمن ... یا از درنده ...

[illegible]

اگر کفار اسیر را از وضو و نماز منع کنند تیمم کند و باشاره نماز گزارد و بعد از آن اعاده کند و کذلک
المسجون اما خائف از دده باتفاق اعاده نکند کذا فی خلاصه و مصنف رحمه الله بایستی که در جواز تیمم برای
صحیح سالم عند عدم الخوف المذکور قیدی افزودی که بمسافت یک میل از آب دور باشد شاید که شهرت
گذاشته باشد از جنس ارض الخ جنس زمین نزدیک فقها آنست که پس از سوختن خاکستر نگردد و
گداخته نشود و نقش نگیرد پس ریگ و سنگ و سرمه و گچ و نوره و هرتال و خشت خام و توتیا و گل
و زرد و مرداسنگ و زبرجد و یاقوت و عقیق و سفالینه چون کوزه و سبوی از جنس ارض ست و تیمم
بر آن جائز ست اگرچه بر آن غبار نباشد بخلاف چوب و دانه و جامه و پنبه و ابریشم و زر و سیم و ارزیز
و آهن و امثال آن که بلا غبار بر ایشان تیمم درست نباشد و در کنز آورده که رواست بر زمین سوخته
و بخشت پخته اگر کوفته باشد یا غباری بر وی نشسته باشد نزدیک طرفین ست و نزد امام ابو یوسف
روا نیست مگر بخاک و ریگ بلکه بقول اخیر وی روا نیست مگر بخاک کذا فی فتاوی برهنه و در ینابیع
که تیمم بر سنگ شور روا نیست و بگذا هی درست نزد امام اعظم چسپیدن خاک بعضو شرط نه بخلاف
امام محمد که نزد وی بر زمین نمناک روا نباشد کذا فی الخلاصة و حیله آنست که از خاک گل بر گیرد و بر جامه زند
و یا بر اندام مالد و چون خشک گردد بدان تیمم کند وقتی که خاک و غبار نیابد کذا فی الجواهر الجلاسیه
ساتری تیمم در نقع الخ نقع بفتح نون و سکون قاف غباری که باد خیزان و بر خاسته باشد
و کلمه گر بمعنی اگرچه بر خاک پاک قادر نباشی تیمم در غبار جائز ست پس اگر بهیب باد تیمم دید او سینه
غباری بر وی رسد و بقصد تیمم روی و دست را مسح کند کافی باشد و حاجت بزدن دست بر خاک نیست
و کذلک در پیمودن غله و جاروب کردن جای پاک چون غبارش رسد و مسح کند کافی باشد و اگر مسح نکرد
لیکن سر و دستها را بنیت تیمم بگردانید روا باشد زیرا که شرط وجود فعل ست بهر صورت که باشد کذا فی
فتاوی برهنه و در برجندی گفته که تیمم روایت بغبار هیم اگرچه جنس زمین نباشد اما بغبار جامه پلید
و کذا بر زمین پلید بعد از ذهاب اثر نجاست در ظاهر روایت اصحاب ما مستحب کراجی وجود آب تاخیر
کند تا آخر وقت مستحب نماز اما اگر در اول وقت تیمم کند و نماز گزارد و بعده آب یابد اعاده نکند وقتی که از
آب مقدار دور بود کذا فی شرح وقایه و غیر راجی تاخیر نکند بر قول اصح بدانکه تیمم عند الضرورة بشرائط
معلوم چنانکه برای ادای صلوة مفروضه اصالة و برای نوافل تبعا جائز ست با وجود قدرت بر
آب برای خوف فوت نمازی که خلف ندارد هم جائز ست چنانکه جنازه و عیدین ابتداء برای نماز جمعه
جائز ست زیرا که ظهر خلف وارد کذا فی المختصر و نافع المسلمین و غیرها در غسل کردن هم و ضوالخ ای سخنی که
از کلام دنیا باشد چه آن مکروه ست و موجب فقر بلکه شهادت و ادعیه ماثوره که در ترغیب بسیار برکت نیکو
ست شاغل باشد بعد از فراغ وضو این دعا بخواند اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و اجعلنی الخ

عبادک الصالحین المخلصین الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و سورۂ قدر خواند هم ثواب
و در آن ثواب پنجاه ساله باشد کما ورد فی الخبر یا علی اذا فرغت من طهورک فاقرأ انا انزلناه فی لیلة
القدر ثلاث مرة بعد غسل القدمین یکتب الله تعالی لک بکل طهر عبادة خمسین سنة صیام نهارها وقیام لیلها
ومن قرأها ثلث مرات دخل الجنة بغیر حساب کذا فی المسعودی باید دانست که از ابو نصر دبوسی کسی
سوال کردند از حکم کسی که خود را برهنه کند در آب روان و خلوت مکروه هست یا نی فرمود که گر قرع
استاره او کشاده نشود و تا آنکه خود را بجامه نپوشد اعضای خود را باهم ضم کند و عورت را بهاکف
بپوشد کذا فی تحفة خانی و برای غسل روز معین نیست بلکه در همه روزها غسل کردن خوبست مگر
در جواهر جلالی غسل هر روزه را نیکو گفته و هر یک را فضیلت جداگانه آورده و بعض علما فرموده غسل
شنبه گاه روز شنبه عمر دراز گردد و بغسل روز یکشنبه عمر کوتاه شود و در غسل یکشنبه نقصان اعم بغسل
و در غسل آدینه روشنی چشم بیفزاید و صحیح قول اول است کذا فی تحفة السلطین پیش از سخن گفتن
ای پیش از آنکه نفتی و دو رکعت تحیة الوضو گزارد و حاجت خود از خدا تعالی بخواهد که دعا در پیش نماز مستجاب
است و در حدیث قدسی است که من احدث ولم یتوضا فقد جفانی ومن احدث وتوضأ ولم یصل رکعتین فقد جفانی ومن صلی رکعتین
ولم یسئلنی ومن سئل حاجة ولم اقض حاجته فقد جفوته ولست انا برب جاف ثلث مرات کذا فی
الجواهر الجلالیه و این نفل تحیة الوضو باشد که وضو هم خوانند بعد تجدید وضو هر جا که باشد گزارد خواه
در خانه باشد خواه در بیرون و خواه در مسجد و آنکه او را تحیة المسجد نامند نفلی دیگر است که تعلق
بدخول مسجد دارد خواه وضو تازه کند خواه بوضوی سابق در آید و این نفل مقیم را سنت است و
مسافر را سنت چنانکه در ترغیب الصلوة در آداب سفر آورده که چون مسافر در محلۂ خود رسد اول
در مسجد در آید و دو رکعت نماز کند که عادت سید عالم صلعم چنین بود که چون از سفر و غزوات بمدینه
رسیدی اول مسجد نزول فرمودی و دو رکعت نماز گزاردی بعده بدولتخانه رفتی و شیخ عبد الحق
دهلوی اینجا بحث کرده که تحیة الوضو هیچ نیست شکر وضو باید گفت و کذا در جواهر جلالی گفته که
وضو برای نماز است نه نماز برای وضو پس شکر وضو نیت کند نه تحیة الوضو انتهى و در خزانه الجلالیه
تحیة الوضو و تحیة المسجد علحده آورده فرموده که بعد از تحیة الوضو این دعا بخواند اللهم اغفر لنا ذنوبنا
فی الدنیا ولنا شحنا ولاستاذینا و لاجدادنا ولجمیع امة النبی ص تا مجیب الدعوات گردد و در مشارق
است که آنحضرت صلعم فرموده که در شب معراج آواز نعلین کسی روندهٔ در آسمان هفتم شنیدم از جبرئیل ع
پرسیدم که این آواز نعلین کیست گفت بلال حبشی آمد الا بامداد از بلال پرسیدم که ترا کدام
خصلت حسنه داری که آواز نعلین تو در آسمان هفتم شنیدم بلال گفت یا رسول الله هر بار که وضو کنم
دو رکعت نماز میگزارم و در قنادی برهنه و جواهر جلالی از مضمرات آورده که تحیة المسجد دیگر

واختلاف کرده اند در آنکه چون بمسجد درآید اول بنشیند بعده برای تحیة برخیزد علما برآنند بعد از
تحیة بنشیند و علیه الفتوی کما فی الترغیب و الظهیریة و این نقل بعد از ادای نماز وقتی ساقط گردد
اما اگر قبل از ادای وقتیه از مسجد برآید بعده بمسجد آید صلوة وقتیه گزارد تحیة المسجد ساقط گردد
انتهی

باب چهارم در بیان نمازهای پنجگانه و ترغیب جماعت وجز آن

دارین بیا اوقات نمازهای صلوات خمسه مکتوبه را بشرائط و آداب در اوقات معلومه بر پا دار
و ترک هیچ نمازی مکن که تارک الصلوة ملعون واقع ست و وقت مستحب را از دست مده زیرا که اوقات
در این اوقات فضیلتی نهاده است که قضای صلوة خارج از آن هر چند مضاعف گزارد برابر آن
وقتیه نشود بدانکه در وقت نماز ظهر و مغرب اختلافست که نزد امام یک مثل ست و وقت مغرب از
غروب شمس تا غیبوبة شفق ست و آن بیاض ست نزد امام و سرخی ست نزد صاحبیه و علما گفته
که اینجا امام بقول صاحبیه بازگشته و فتوی برین ست و کذلک در وقت ظهر فتوی بر قول صاحبیه
پس تاخیر ظهر تا حد اختلاف که مذکور ست مکروه ست و کذا تاخیر عصر تا وقت تغیر اما اعتبار تغیر قرص
آفتاب راست بر قول صحیح نه تغیر ضوء که این حاصل شود بعد از زوال علی سبیل التدریج و اول وقت
فجر از طلوع فجر ست و مستحب در آن بدا تا از روشنائی ست و فی الحدیث اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر
و حد این اسفار بر قول صحیح آنست که ممکن باشد ترتیل چهل آیت در رکعتین و اعاده نماز با وضو
اگر در ادای اول فساد ظاهر شود و هذا هو ظاهر الروایة عند علمائنا و مختار امام الطحاوی آغاز بتاریکی
ست و ختم در روشنائی و نزد بعضی که برای دین تاخیر کند چنانکه مسبوق را قضا ممکن نباشد که
حدیث امام مانع نیست از تاخیر چه آن متیقن نیست امر موهوم ست کذا فی الملتقط پس مختار تاخیر فجر
و تعجیل مغرب ست و این رائج ست در حرمین شریفین و تاخیر مغرب از وقت اول کرده است برا صح مگر بعذر سفر
و یا تاخیر اندک و کذلک اگر مانده باشد تا اشتباک نجوم کراهت تحریمه ست کما ورد فی الحدیث لاتزال
امتی بخیر ما لم یؤخروا المغرب الی اشتباک النجوم قنادی بر بهنه تارک مصر کافر بدان الخ مصر بالضم و
تشدید الرا اسم فاعل ست از اصرار یعنی دوام کردن بر کاری آنکس که نماز را همیشه ترک داده باشد
کافر ست مخلد بود در دوزخ بدانکه شیخ عبد الحق در شرح مشکوة آورده که تارک نماز کافر نیست نزد علمای حنفیه و
شافعیه آری فرق ست بین المذهبین که نزد حنفیه ویرا زندان حبس کنند و زده شود ضرب ها دائم که
آثار توبه در وی ظاهر شود و نماز را لازم گیرد و امام مخیرست در حبس او و در اخذ مال وی بوجهی که او مطیع
شود و نماز لازم گیرد و نزد شافعی و مالک او را بند باید کرد و بتجدید اگر چه کافر نیست و نزد اصحاب ظاهر از
که تمسک بظاهر نصوص کنند و اصحاب داؤد و صفهانی اند تارک نماز کافرست انتهی پس مصنف که او را
کافر گفته مخالف مذهب است پس شاید که مراد از آن بود که هر که نماز بعذر ترک کند و فرضیت آنرا منکر باشد

ازراه استخفاف وعدم مبالاة بامر صلوة ترک داده باشد که اینهم موجب کفرست و لقد اعمر بانه مختیت
وبعضی نسخ تارک نماز آثم دیده شد باید دانست که چنانکه در صلوة خمسه وعید آمده چنانکه در
حدیثست که از تارک نماز فجر بدرگاه او تعالی شکایت میکند در اداء آن نهایت اهتمامست که آنحضرت
فرموده که من صلی العشاء بالجماعة فکانما قام نصف اللیل ومن صلی صلوة الفجر فی الجماعة فکانما
صلی اللیل کله وفی حدیث اخری من صلی صلوة الصبح فهو فی ذمة الله تعالی کذا فی المشارق و در باب
سنن مؤکده ایشان حدیث من واظب علی اثنی عشر رکعة بنی الله تعالی له قصرا فی الجنة کذا فی الترغیب و
خزانه جلالی محبوس مانی حقبه یک الی ای اگر نمازی را در وقت آن نگزاری و تاخیر کنی بازاء وقت
نماز دیگر آنکه هر دو را بی وقت گزاری چنانکه ظهر وعصر را در وقت عصر خواه بعد بدانکه شیخ عبد
الحق نوشته که جمع دو نماز در یکوقت نزد حنفیه مطلقا ممنوع و مکروهست کما ورد فی الحدیث الجمع بین
الصلوتین من الکبائر و نزد امام شافعی بعذر مکروه نیست و جمع کردن حاجیان روز عرفه
نماز دیگر را در وقت پیشین در عرفات و نماز شام را در وقت خفتن در مزدلفه چنانکه در کتب فقه
مسطورست ازین وعید خارجست انتهی و تفصیل این اختلاف آنست که در ترغیب آورده که بعذر
سفر و مرض و مطر قصر و جمع بین الصلوتین وقتا اینطرف جمع است نزد مالک رحمه الله روا بود و بقول
شافعی بعذر سفر و مطر جمع بین الصلوتین وقتا روا باشد خواه تاخیر کند نماز اول یا تعجیل کند نماز
دوم و بعذر مرض از وی دو روایت است و اما بقول علمای حنفیه قصر روا نیست جز در سفر و اما جمع
در یک وقت روا نباشد جز در حج مر حاجیان را از برای اقامت سنت است و اما جمع دو نماز فعلا روا باشد
و وقتا روا نیست و صورت جمع فعلا آنست که نماز پیشین را در آخر وقت گزارد و نماز عصر را در
اول وقت آن پس این جمع فعلا باشد نه وقتا انتهی و نیز باید دانست که مصنف رحمه الله ظاهرا مخالف حدیث
است که قال علیه السلام من جمع بین الصلوتین بقی فی نار جهنم ثمانین حقبا یعنی هر که جمع کند دو نماز را در یکوقت
خواه بتعجیل و خواه بتاخیر هشتاد حقبه در دوزخ بماند حقبه بالضم هشتاد سال گویند و هر سالی سیصد و شصت
روز باشد و هر روزی هزار سال اینچنین باشد پس چون حال کسی که دو نماز جمع کند اینست پس حال کسی که صلوة
نگزارد چگونه باشد کذا فی الترغیب پس بایستی که مصنف حقبا گفتی تا من وجه موافق حدیث بودی و نیز این
مشکل است مگر آنکه گفته آید که او را روایتی دیگر رسیده باشد که دران بلفظ ثمانین مذکور نباشد یا آنکه
مراد آنحضرت از ثمانین حقبه تمامی مدت عذاب باشد چنانکه در تشبیهات شارع علیه السلام مثل این وعید بسیار
واقع است برین تقدیر مراد مصنف از حقبه هم مدت دراز خواهد بود والله اعلم چو تو گزاری فجر را الخ
یعنی سخن اگرچه مباحست بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب بقولی ارتفاع آن نباید گفت و نزد بعضی منع سخن
از طلوع آفتاب تا ارتفاع آن نیست مگر بضرورت چنانکه طلب بشنو و جامه تن که درین کراهیت نیست

دا اکلام فاحش در ہمہ اوقات وہ ہست وازینجا ... واہل سلف گفته اند از فجر تا طلوع آ
بسخن و عمل دنیاوی اشتغال نباید کرد تا آنکه بیدار گردانیدن کسی را برای نماز فجر بکلام مکروه داشته اند
بلکه بدستهامی جنبانیدند و ہمچنین از عصر تا غروب ساکت باشند که درین دو ساعت انتهای یک نامه واپسند آ
نامه دیگر میباشد چنانکه ابوہریره رض روایت کرده که قال عم یتعاقبون فیکم ملائکة باللیل و بالنهار و یجتمعون
فی صلوة العصر و صلوة الفجر ثم یعرج الذین باتوا فیکم فیسالهم الله و هو اعلم بکم کیف ترکتم عبادی فیقولون
ترکناهم و هم یصلون و اتیناهم کذا فی المشارق پس درین دو وقت بذکر و دعا مشاغل باید بود که در حدیث
چون کراما کاتبین نامه اعمال را پیش حق تعالی برند اگر در اول و آخر آن ذکر خدا باشد آنچه درمیان بود مغفور گرداند
کذا فی بر بسند نقلا عن الکفایة الشعبیة و از آداب است که دعا بلسان عربی باشد که اسرع باجابت است و چون
وظیفه شیخ کها بیست مصنف سو برای ترغیب گفته که تو هم شیخ معتبر نشوی چو نتوکنی ترک جمعه الخ ای ترک
جمعه در جاییکه شرائط وجوب و ادای آن یافته شود و هم ترک جماعت در صلوة خمسه مفروضه موجب
مفروضه موجب عذاب شدید است لان صلوة الجمعة فریضة لا ینبغی ترکها و یکفر جاحدها و قیل هی فریضة
علی اهل الامصار و واجبة علی سواحلها و سنة علی اهل القری الکبیرة المستجمعة لشرائطها کذا فی فتاوی حجة
و غیرها که برای تبرک القراءة پیغمبر در دو رکعت جمعه بعد از فاتحه سوره جمعه و منافقون و یا سوره اعلی
و غاشیه ضم کنند و غیر آن مکروه نیست و فی التهذیب لو تعذر الاستیذان من الامام لاقامة الجمعة
فاجتمع الناس علی رجل حتی یصلی بهم الجمعة یجوز فلا ترک بلا عذر و مانع و نیت جمعه چنین کنند نویت ان
اسقط اربع رکعات عن ذمتی باداء رکعتی الجمعة الخ و فی کل موضع یقع الشک فی جواز الجمعة لفقد شرط
من شرائطها یصلون اربع رکعات و ینوون بها الظهر حتی لم تقع الجمعة موقعها یخرج عن ذمة فرض الوقت
بیقین و ینبغی ان یضم السورة فی الاربع احتیاطا کذا فی الکافی و الواقعات و در جواهر گفته که اقرب بجواب
و صواب آنست که نیت چنین کند نویت ان اصلی آخر ظهر ادرکت وقته و لم اصل بعد لان ظهر یومه
انما یجب آخر الوقت فی ظاهر المذهب و قیل ان ینوی السنة و هو ضعیف نهایة بیان صلوة الجمعة والجماعة
فی المکتوبات نقل عن الهدایة انها سنة مؤکدة و فی الحدیث الجماعة سنة مؤکدة من سنن الهدی لا یتخلف عنها الا المنافق
و در کافی مردی قائم اللیل و صائم النهار است اما در جماعت حاضر نمیشود عبد الله ابن عباس فرموده که جای
او در دوزخ است و در خزانة جلالی است که نماز در صلوات خمسه اکد سنت است فجر که آن از همه سنن اقوی است
پس اگر اهل شهری ترک جماعت کنند قتال کرده شود با ایشان و اگر یکی کس ترک کند زده شود و بند کرده شود
تا توبه کند و جماعت را بسبب باران و خلاب ترک نباید کرد که در خبر است که آنحضرت صلعم فرموده وا بجیرا آ
بنگر دانم شمار البکسانی که اہل سنت اند صحابه عرض کردند یا رسول الله علیه کیسانی که ایشان را گرامی سنت و سرما
سخت و باران و خلاب نجستی جمعه و جماعت باز ندارد اهل بهشت اند یک اما در بستان ابو اللیث آورده

اگر از مسجد بعیدست میترسد از باران و فساد جامه یا کثیفیت گل از خانه گذارد یا کند ترک جمعه و
وعید بسیار آمده تا آنکه گفته اند اگر ترک نماید تنها گزارد ملعون شود و عدالتی آن نیز وعده ثواب بسیار داده
چنانکه الحدیث من ادرک التکبیرة الاولی کتب له براءة شهید الذین قتلوا فی سبیل الله الحدیث کذا فی ترغیب و در فضیلت
جماعت الحدیث من صلی الصلوات الخمس بالجماعة اعطاه الله بها خمسة اشیاء اولها نور فی وجهه و ثانیها برکة
الرزق و ثالثها عصمة المعاصی. رابعها مغفرة الذنوب خامسها جواز علی الصراط کالبرق کذا فی خزانة الروایة
و قال ابن مسعود من ادرک الامام فی التشهد فقد ادرک الصلوة ای فضیلتها و بعضها صحیح تکرار جماعت در مسجد که
مؤذن و امام او معلوم باشد مکروه است تا مردم محله تهاون نکنند که ایشان تقلیل جماعت کنند بخلاف مسجد شارع
که تکرار جماعت در آن مکروه نیست از ابو یوسف روایت است که اگر کس چهار کس جماعت از ایشان فوت شده
در گوشه مسجد که محل امام نباشد باشد باذان و اقامت نماز بجماعت کنند که نیکو است کذا فی شرح الالیاس و در
و در فتاوی غرائب بر این روایت علامت نیز آورده و اگر از اهل محله بعضی با اذان و اقامت نماز بجماعت کرده دیگر
از اهل محله باقیه مردم جماعت دیگر کردند جماعت اول اولی است اما جماعت ثانیه باشد نزد شافعی تکرار جماعت
مطلقا مکروه نیست کذا فی نافع المسلمین و غیره چه جماعت باکتفای ان امامت بامام جماعت است
و فی الطریقة المحمدیة یقطع السامع کل شیء بالید والرجل واللسان حتی تلاوة القرآن ان کان فی غیر المسجد و لا یسلم علی احد
و اختلفوا فی رده و قال الحلوانی الاجابة واجبة عند بعضهم و مستحبة عند قوم انتهی یعنی این است که اجابت اذان
است پس همه اعضا را بنده ساز و بشنود و بجز آن شغل نکند و گفته که اولی آنست که اگر رواه
بایستد و اگر ایستاده باشد بنشیند و اگر نشسته باشد خیزد و اگر خفته باشد بنشیند بر تعظیم قریب باذان
لا اعادة اجابت طهارت و استقبال قبله شرط نیست و در کتب العباد آورده کسی که اجابت کند کلمه شهادت وقت
نزع بر زبان او آید و در جواب سوال فرشتگان در گور برد و اندر روز قیامت از صحبه خلایق ممنوع گردد
در حکایت آمده که امام ابو الحسن رستغنی را امام الهدی که شیخ ابو منصور ماتریدی بخواب دید پرسید که ایزد
حق تعالی چه کرد گفت بخشید باز پرسید به چه سبب گفت از جهت تعظیم اذان و مشغول است که کلاغ وقت
چون گاهی بام رسیدن باکثر شنیدی دست لبها بجا گذاشتی و بیش نادر دری و در نظام گفته که جنب علم
که اجابت کنند بر جا جابت حیض اذان نیست که مکروه باشد و در حدیث است در بیان اجابت که سخن
ما بر زبان بران تا از همه گناهان گذشته عفو یابی و اندر وقت حی علی الصلوة لا حول و لا قوة الا بالله گوید
و وقت حی علی الفلاح ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن گوید کذا فی معالم الملکی نزد بعضی در هر دو لا حول و وقت
الصلوة خیر من النوم صدقت و بررت گوید بکسر الراء الاولی و در دوم اللهم نبهنا عن نوم الغافلین
تحفه جواهر الجلالی و در ذخیره است که چنین گوید مرحبا بالقائلین عدلا و مرحبا بالصلوة اهلا که بزرگ حسنه در
اعمال او ثبت کنند و صد هزار گناه محو سازند و امام سلمی فرموده که بر بند و سندی تمام گوید

داعی الله که خواندن خدا یرا السر و دید و قبول کردم و خوانند اخدا یرا اجابت نمودم کذا فی ترغیب و بوقت شنیدن
نام مبارک پیغمبر علیه السلام هر دو ابهام را بر یک چشم نهد و بروایت مبسوط اولا دو ابهام را بوسه و بعده بر یک نهد
و این سنت آدم علیه السلام است که در فرزندان او در حالت سماع بانگ نماز عبادت سنت شد و قال علیه السلام من سمع اسمی فی الاذان و
وضع ابهامیه علی عینیه فانا طالبه فی صفوف القیامة و قائده الی الجنة کذا فی جواهر الجلالی ترک اجابت چون کسی را
ای در گفتن یا شنیدن اذان آید اجابت اذان نزدیک عامه علما نیز آنست و امام حلوانی گفته که مقدم تا اگر مثل کلمات
مؤذن بزبان گوید و بمسجد نرود مجیب نباشد و در فتاوی سرینه آورده که سخن نزدیک سماع اذان باجماع مکروه
نیست لیکن بهتر است که سخن نگوید که اجابت اذان واجب است و اجابت اقامت مستحب پس در حالة اقامت اگر بدعا یی
شاغل گردد باکی نباشد کذا فی الترغیب پس سخن لسان و گرفتن زبان گوینده سخن را در اذان که در حدیث آمده
محمول بر گوینده آن حالت نه بر شنونده چنانکه در فتاوی کامل گفته لا یکره الکلام عند الاذان بالاجماع ای السامع و
قد قال علیه السلام من تکلم عند الاذان خیف علیه من زوال الایمان و من تکلم عند الاقامة منع السجود یوم القیامة قال
بعض المحدثین هذان حدیثان محمولان علی المؤذن و المقیم دون السامع کذا فی خزانة الجلالیة و بیشتر گفته ام که بلا که
در باره تارک اجابت بلا ای اخرویست اما مصنف علیه الرحمه برای ترغیب مخاطب عام هم گفته که در دنیا هم بلا ها متوجه شوند
چه در ترک واجب خصوصا در مخالفت ندای حق تعالی خوف نزول بلیات است والله اعلم سرمایه داری چاشت را الخ حضرت
شیخ ابن شاه کلیم الله جهان آبادی علیه الرحمه فرموده که نماز چاشت دوازده رکعت است و اقلش چهار پس در چهار گانه اولی سوره فتح ۱۷
پس لوح پس قدر پس کوثر و در چهار گانه ثانیه و الشمس پس و اللیل پس و الضحی پس الم نشرح و در چهار گانه ثالثه کافرون
پس تبت پس اخلاص بخواند و هر که لازم گیرد نماز چاشت را اسباب معاش او را خدا تعالی مهیا سازد و نماز اشراق دو رکعت
در اولی آیة الکرسی تا خالدون و در ثانیه آمن الرسول تا آخر سوره و آیة الله نور السموات و الارض تا بکل شیء علیم
بعد از آن دو رکعت استعاذه در اولی فلق و در ثانیه ناس پس از آن دو رکعت استخاره در رکعت اولی کافرون
و در ثانیه اخلاص انتهی و وقت اشراق از ارتفاع آفتاب بقدر یک دو نیزه و وقت ضحی پس از آن تا نصف نهار
و فی ارتفاع الشمس یصلی رکعتین و هذا هو الاشراق و اذا صعدت الشمس فی ربع النهار یصلی اربعا و هذا هو الضحی چهار
رکعت است بقراءة و الشمس و و اللیل و و الضحی و الم نشرح و در صلوة مسعودی است که نماز ضحی بر آنحضرت فریضه بود
و بر ما سنت است اگر بگزاری ثواب بحساب یابی و اگر نگزاری بزهکار نباشی و در باب اشراق آنحضرت فرموده من جلس
یجلس فی المسجد الی طلوع الشمس الا استغفر له سبعون ملکا حتی یصلی رکعتین و هو یومئذ کفاه الله تعالی من شر الشیطان
و شر السلطان و تبرأ بما شره جدا و ان مات فی یومه ادخل الجنة یعنی او تعالی کافی باشد او را از شر شیطان و شر سلطان
و شر نفس وی که مباشرت کرده باشد بدان از جهد و قصد کذا فی ترغیب و نماز صبح ادا بدین دو رکعت مقبول گردد چنان
باشد که حج و عمره مقبول ادا ساده بجا آورده باشد و گناه هشتاد ساله وی خدا تعالی عفو کند و طاعت هشتاد ساله در دیوان
او بنویسند و ثواب آزادی چهار برده و تصدق هزار دینار یابد کذا فی نافع المسلمین و در باب چاشت امیر المومنین

عثمان رضه روایت کرده از آنحضرت صلعم که هرکه نماز چاشت دو رکعت گزارد بیامرزد او را خدای گناهان بیست ساله
او را و هرکه چهار رکعت گزارد بیامرزد خدای تعالی گناهان چهل ساله او را و شش رکعت گناهان شصت ساله بیامرزد و
هشت رکعت گناهان هشتاد ساله عبید رکعت گناهان صد ساله و بیامرزد و ده رکعت گناهان بیست و صد ساله
چه کبائر و چه صغائر و برای او در بهشت قصری باشد که از طول وی طرفین آن دیده نتواند شد و پیغمبر بعد از نماز
چاشت صد بار گفتی اللهم اغفرلی وارحمنی وتب علی انت التواب الرحیم و فضائل و مثوبات این نماز در حد
بسیار است در ترغیب و تکلم و بر بهر باید دید وقت تهجد نیم شب الخ قال فی شرعة الاسلام من سنة الابرار
ان یقوم فی جوف اللیل متهجدا و یصلی تطوعا و فی قوت القلوب ان التهجد لا یکون الا بعد النوم پس نمازی که در شب
پیش از خواب باشد تهجد نباشد چنانکه در تفسیر زاهدی آورده که التهجد صلوة بعد النوم لان التهجد ترک النوم للصلوة و
فی بستان ابو اللیث یکره للرجل ان یصلی التهجد وهو ناعس ولو فعل جاز لانه اتی بافعال الصلوة والقراءة وینبغی له ان
یصیب المنام فی وجه لاثم یمیل فی صلوته و فی احیاء العلوم قال علیه السلام افضل الصلوة بعد المکتوبة قیام اللیل پس خواب کردن
در شبان دراز دید بیدار با خدا برآید و فی اوراد شیخ الاسلام عبد الحق والدین ویستحب قیام اللیل کله او ثلثه او
لقول الاستحباب سدس اللیل و این نماز بهترین نمازهای نوافل است که باخلاص اقرب است و از ریا بعید و ثلث اخیر از شب
افضل است از وسط شب و قد روی عن النبی صلعم انه قال قم اللیل ولو قدر حلب شاة و عن ابن عباس رض اوحی الله تعالی
داود النبی یا داود من نام جمیع اللیل الی الصبح حتی و فی رعایة بال الشیطان فی اذنه و در مفتاح و در شرح احیاء العلوم
آورده که اگر وضو او را شد و بانقد ساعتی مستقبل قبله نشیند و ذکر و دعا کند که اینقدر دافع غفلت است و در جواهر
جلالی و جواهر جلالی است کسی را که خوف فوت تهجد باشد در اول شب تهجد بگزارد و وتر هم ادا کند پس اگر در آخر شب بیدار شود
اعاده کند پس وتر بعد از تهجد بطریق استحباب لقوله علیه السلام اجعلوا الوتر آخر صلوتکم باللیل انتهی یعنی مصنف در بیت اول
وقت آغاز شب گفته در بیت ثانی برای بیان افضل وقت سحر گفته یعنی ثلث اخیر که آن وقت وقت بیداری عاشق
در انتظار محشری خسته حصار آخر شب و از شور و شر اهل قیامت و اهوال آخرت خو بهتر و که از نعمت بیکران حلوه کم
لغزی مرادست چنانکه در اوراد شیخ شیوخ شهاب الدین سهروردی آورده که رسول الله صلعم فرمودند هرکه نماز تهجد
بگزارد من او را در بهشت در آرم بسیار و دو سه ملک بشارت در سید که من او را چنین باشم و در دنیا مقتفر نگردد و در گور گنده و
دریده نشود و فردا هزار کس را شفاعت کند چون از گور خود برخیزد روی او از آفتاب روشنتر باشد انتهی وقال علیه السلام
قیام اللیل حیوة البدن و نور القلب و ضیاء البصر و قوة الجوارح کذا فی جواهر الجلالی و تهجد دوازده رکعت گزارد و در
دو رکعت ... بعضی آیة الکرسی و اخلاص سه بار و آمن الرسول و اخلاص سه بار و بعضی در اول اخلاص دوازده
خوانند بعده یکی یکی کم سازد تا که در رکعت دوازدهم یکبار خوانند و بعضی دوازده رکوع سوره یوسف خوانند
افاده شیخ الاجل رح چون تو گزاری وتر را یعنی چون وتر را اول شب گزاری ساکت باش سخن دنیا با کسی مگو
بلکه تسبیح و تهلیل خوان تا ادعیه ماثوره بخوانی چنانکه در تفسیر مدارک حدیثی از آن مذکور است که آنحضرت صلعم فرموده

هر که بعد نماز عشا پیش از سخن نرد خواب آیه شهد الله انه لا اله الا هو والملئکة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز
الحکیم ان الدین عند الله الاسلام بخواند و پس از آن بگوید و انا اشهد بما شهد به الله تعالی و استودع هذه الشهادة عنده وهی لی
ودیعة عند ربی فردای قیامت او را نزد حق تعالی عهدی باشد و ذکر سبحان الله و بحمده بعدد سبحان الله و بحمده سبحان الله
العظیم و بحمده هم بهتر است که در شان او وارد است کلمتان خفیفتان علی اللسان و ثقیلتان علی المیزان و حبیبتان عند
الرحمان و شیخ عبد الحق دهلوی نوشته که کلام دنیا بعد از وتر اگر ضرورست و لایعنی نباشد رست و الا کروه که آنحضرت
سخن بعد از نماز نکرده فرموده است که در آن زمان مرد عرب را افسانه گفتن بشب عادت بود و نیز در مشکوة بعد از وتر فواید
بسیارست که رؤیای او صادق باشد و در بیداری فیضانات غیبی بر وی برسد و در آخر کتاب خوابی و الست که
گفتار بعد از وتر موروث فقرست و معنی مصرع ثانی آنکه پیش از گزاردن نماز خفتن بخواب مرد که در آن خفتن
و فوات نمازست و یا خوف فوات جماعت و قد روی عن النبی انه نهی عن النوم قبل العشاء و عن التکلم بعد الوتر
فی الجواهر الجلالی و بزرگان فرموده اند که این در حق غافل است که خواب بر وی غلبه دارد اما اندک خواب برای دفع حرج
و حصول نشاط در نماز شب مر مستعد و بیدار را رخصت است خصوص در رمضان المبارک یکید الفقه الشیخ الدهلوی عن
ابن عمر رضی الله عنه انه کان ینام قبل العشاء للاستراحة و در فتاوی برهنه آورده که خواب دو بار اول روز بعد از طلوع فجر دوم در میان
مغرب و عشا مکروه است که اول سبب فقرست و ثانی سبب عقوبت که درباره کسی که نماز خفتن ناگزارده بخواب رود در حدیثی
آمده که در دوزخ دریائیست که آتش تلخ و سیاه است آماده کرده شده برای کسانی که نماز خفتن ناگزارده بخسبند و
خواب صبح هم غفلت است و پیغمبر علیه السلام وقت صبح که بحجره باز آمدی و فاطمه رضی الله عنها را خفته یافتی گفتی ای دختر برخیز که درین وقت
حق تعالی چیزها قسمت کند عافیت و خوی نیک و برکت در رزق و نام ازین سحر دم ما تا انتهی کلامه مبین و عقبهم برای
ترغیب جامع فرموده که صبحدم بیدار باش و تجدید وضو کرده بعد ازان شاغل شو که موجب دوستی خداوند کریم است
از فرض چون فارغ شوی باید در صلوة مسعودی در ترغیب کرده هر نمازی که در عقب وی سنت باشد زود در گزاردن
سنت گزارد که ام المؤمنین عائشة رضی الله عنها گفته که آنحضرت پس از فریضه که در پس آن سنت گزاردی بیقدر تاخیر فرمودی که
بدعا گفتی اللهم انت السلام و منک السلام و الیک یعود السلام حینا بالسلام و ادخلنا دار السلام تبارکت ربنا و تعالیت
یا ذا الجلال و الاکرام و ابن عباس رضی گفته هر که برین زیاده کند بدعت کرده باشد و هر نمازی که در اثر آن سنت نباشد
روی گردانیدن از محراب و دست بدعا برداشتن امام و قوم و هم منفرد را سنت است کما قال علیه السلام بعد کل فریضة دعوة مستجابة
انتهی کلامهما و در تاتارخانیه حدیث آورده که اذا فرغ العبد من الدعاء فلیخذ و اصلوته و اضربوا علی وجهه پس دعا تمام
متابعت سنت مصطفی است و هم ایمنی از خشم حق و حصول رضائی او و در فتاوی برهنه گفته که بعد از نماز مغرب سنت را
تعجیل بگزارد و در ملتقط است که اشتغال بسنت قبل از دعا اولیترست و در مختار الفتاوی است که فضل اشتغال بدعا
آنگاه بسنت اول قول الامام ابو بکر جرجانی است و دوم مختار امام بقالی رحمه الله مشتاق تو گردد جهان الهی ای نزهات جنان
و یا لذات ایجهان و این ترجمه حدیث شریف است و در اصول عمده آورده که هر که بعد از فریضه آیة الکرسی بخواند

مطلب دوم در اشتغال

حق تعالی جان او را بی واسطهٔ ملائکه بآسانی تمام قبض کند بمجرد مردن وی را بهشت برند در حدیث دیگر است
من قرأ آیة الکرسی دبر کل صلوة مکتوبة لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت ولم یواظب علیها الا صدیق او عابد
مواظبت بر خواندن آیة الکرسی پیشهٔ صدیقان و یا مریضان عبادت و برگزیدگان حق و نادرین آن
لم یمنعه در فتاوی برهنه چنین کرده که واسطهٔ در میان نباشد مگر موت که بعد از آن در بهشت در آید یعنی
در قبر باشد که روضه باشد از ریاض جنت و یا آنکه روح او را در جوف طائر سبزی نهند که معلق باشد باشجار
جنت و خواندن آن در بنا و حق تعالی باشد تا نماز دیگر کذا فی شرح الجنة و در کتب مشائخ چشتیه بعضی کتب نوشته
تتمهٔ آیة الکرسی و آمن الرسول و قل اللهم مالک الملک در هر فریضه بخواند که حق تعالی سوگند یاد کرده که هفتاد بار
بر روز سه یکبار بر حست بنگرم و هفتاد هزار حاجت او بر آرم و او را از اید الجلال رسانم و هر که مواظبت
تمام کند و در نماز دل حاضر سازد و رکوع و سجود را بوجه نیکو بجا آرد آن نماز بگوید حفظک الله تعالی کما حفظتنی
بروشنی تمام بالا رود و درهای آسمان بروی گشاده شود و مصلی را شفاعت کند و هر که نماز را ضائع گرداند و
تعدیل ارکان در رکوع و سجود را تمام نکند بگوید ضیعک الله کما ضیعتنی بعده بتاریکی و سیاهی بالا رود چون باسمان
رسد درهای آن بروی بسته گردد پس آن نماز را در جامهٔ کهنه پیچیده بر روی مصلی زنند المنتهی و مسائل نماز و
بسیاست درین مختصر گنجید الا اندکی از آن ناچار است که بیان کنیم و در خزانهٔ جلالی آورده که نیت استقبال قبله در
تعیین عدد رکعات و بیان وقت شرط نیست اما در سنن بیان عدد رکعات کنند و در روایت تعیین نماز
هر روزه لازم است چنانکه گوید قضا میکنم نماز ظهر جمعه را و یا مغرب پنجشنبه را و بکند اللهم نیتها بعد وقتیه فایته را
شرط نیست چه نیت فعل قلب است پس بزبان گفتن مستحب است و اگر در دل عصر باشد و بزبان ظهر گوید وقت عصر
است زبان را اعتباری نیست و کذا صرح الفقها، و در فتاوی هم و کمانی نقل آورده که در نماز و رعایت استقبال
قبله نیت عرصهٔ کعبه و سمت آن کنند نه بنای کعبه یا حجر که میتواند که بنای کعبه را بجای زیارت یکی از اولیاء الله تعالی
برند و مخدوم دام برکاته مناسب این آورده که شیخ ابو یزید بسطامی را مریدی بطواف کعبه رفتی و شیخ چند سال
بحج میرفت پس آن مرد چند سال نرفت از شیخ پرسید که تا چند سال است که بحج نمیروید فرمود بیا و سوی بالا
کرد دید که عمارت کعبه بالای سر شیخ طواف میکند مرید متحیر گشته در قدم افتاده پرسید که این دولت بکجا یافتی
فرمود هر که را دیدم از خود بهتر دیدم و گفتم همه پیش تست و من والسیم انتهی و در نافع المسلمین است که سمت کعبه بود
آن از زمین بیت المعمور است که قبلهٔ ملائکه است در آسمان چهارم و مقابلهٔ کعبه است هم قبله است و از بیت المعمور
تا آسمان هفتم هوا نیز قبله است و از فرود کعبه تا زمین هفتم مقابلهٔ آن هم قبله است نمی بینی که یوسف در قعر چاه
و یونس در شکم ماهی نماز بسوی کعبه میکردند حاضر شوی چون گشت سوی الخ از اهل اسلام که نماز جنازهٔ میت مسلم
فرض کفایه است و ثواب در این بیقین چنانکه در نافع المسلمین از علمای دین نقل کرده که فواید این نماز آنست که
اگر میت آمرزیده باشد همه نماز گزاران به برکت آن آمرزیده شوند و اگر میت مغفور نیست و یکی از مصلیان مغفور است

متعلق بجهت آن نیز گواه هست و دیگر از این بحث پس بر مسلمانان لازم که در حضور جنازه
ائمه محروم نباشند و تواند که مراد مرد متدین و متقی کامل باشد یعنی بر جنازهٔ صالح حاضر شوی نه بر جنازهٔ
طالح چنانکه در مطالب المؤمنین آورده که نماز جنازهٔ صاحب کبائر باک نیست و اگر بر دیهم باک نیست اما بر
مبتدع و اهل هوا که بخلاف اهل سنت مذهبی دیگر دارد مکروه است و در تحفهٔ خانی گفته که حاضر شدن بر جنازهٔ صاحب ...بدعت
خصوص مر آنکس را که در بدعتی مشار الیه باشد مکروه است و در کنز العباد است که بر قاتل احد الوالدین نماز نگزارند
اهانة له و در ظهیریه است که نماز بر مسلمانان گزارند مگر بر باغیان و قطاع الطریق چون در جنگ کشته شوند و آنکه
خود را در نماز وی اختلاف است و امام سغدی گفته که بر اصح نگزارند که او را توبه نیست و این هر سه را بشویند و دفن
کنند کذا فی فتاوی برهنه وقد قال علیه السلام من شهد الجنازة حتی یصلی علیها فله قیراط ومن شهدها حتی یدفن فله قیراطان
قیل وما القیراطان قال مثل الجبلین العظیمین کذا فی المشارق و افضل آنست که قوم سه صف کنند که در حدیث آمده
من صلی علیه ثلثة صفوف من المسلمین غفر له و در صورتی که هفت نفر بر وی نماز کنند دعای ایشان در بارهٔ
وی مقبول باشد کما ورد فی الحدیث ایضا و افضل صف اخیر است بخلاف سایر نمازها و نماز بر کبیر افضل است از صغیر
و امام برابر سینه میت ایستد بآن مقدار که مقتدی پس امام می ایستند کذا فی کنز العباد و این است بیان اجر حضور
و اما بیان ضرر ترک آنست که مصلی را بقدر صلاح میت مثوبات است از عامی اندک و از خواص بسیار و معلوم است که
ضرر در ثواب اخروی سخت تر است از ضررهای دنیاوی که آن دائم است و این فانی و تواند که بسبب تکاسل از حضور
نماز بر جنازهٔ مرد متدین حق تعالی راضی نباشد بر تارک آن و او را مبتلا سازد بضرر دنیا والله اعلم بر پا بداری
جمعه را الخ بیشتر گفته است اما ایجاب بیان بعضی کرده که جمعه را اگرچه بوجود سلطان دیندار یا امیر عادل و اجرای
احکام شرع و اقامت حدود مربوط است اما بهر صورت که باشد تو جمعه را ترک نکنی که در اقامت جماعات و
اعیاد مثوبات بسیار است و متاخران فتوی داده اند که بفقد شرایط مذکوره جمعه و عیدین از دست نباید داد
چنانچه در شرح وقایه بجواز اقامت جمعه و عیدین بحکم نهایه تصریح کرده است و در ترغیب آورده که بادشاه اگر کافر
یا کودکی نابالغ باشد ایشان نائب سلطان را و اما بایستی خود را ولیعهد سازند تا اقامت جمعه و عیدین کنند نزد امام
اعظم رح جائز باشد میگو اذان الخ یعنی اذان در اوقات خمسه برای فرائض و جمعه از سنن مؤکده است ترک نباید
کرد که در آن ثواب بسیار است قال علیه السلام المؤذنون امناء الله تعالی ولا یخرج المؤذن من الدنیا حتی یری منزله فی الجنة وقال
ایضا المؤذنون یستغفر لهم کل شیء واذا اذن المؤذن واقفته الملائکة الی ان یفرغ فاذا فرغ یستغفر له الملائکة
الی یوم القیمة کذا فی درة البیضاء للامام الغزالی و در مشکوة است از ابن عباس رض قال قال رسول الله صلعم من اذن سبع سنین
محتسبا کتب له براءة من النار قوله محتسبا ای طالب الثواب للآخرة لا طالب اجر الدنیا وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلعم
من اذن اثنتی عشرة سنة وجبت له الجنة وکتب له بتاذینه کل یوم ستون حسنة وبکل اقامة ثلثون حسنة و اگر بعد از
فراغ اللهم رب هذه الدعوة الی انک لا تخلف المیعاد گوید شفاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ادراک کند کذا فی فتح القدیر و در

حسرت ست کسی را عذاب قبر نیست شهید و موذن را و کسی که روز جمعه یا شب آن بمیرد بایمان و در منافع
کنی فردا جزا او جزای خیر دهد دولت ای برین طاعت اگر زر دی گیری جزای فردا ضائع کنی باشد امید ساخته
ای علی دیگر از اعمال دین معتقدی مذکور ست که اجرت معلم و موذن و امام و اجرت سایر خیرات چنانکه تعلیم
قرآن کنانیدن و آنچه برین ماند واجب آمد تا ست باب خیرات بسته نگردد زیرا که رغبات مردم و حسنات حسبه
درین زمانه کذا فی الترغیب ربعی بده از عشر آن الخ ربع عشر یعنی را درهم چهارم حصه از دهم حصه که آن
چهلم حصه است از مال الا این نصاب نقود ست نه در نصاب انعام منتقعه یعنی حاجتمند که محتاج نفقه و کسوه اند
و او را المصرف زکوة گویند و مصرف زکوة و صدقه فطر و کفارات و نذر چند کس ست اول فقیر یعنی کسی که کم از نصاب
دارد اگرچه صحیح و سالم و قادر بر کسب باشد دوم مسکین آنکه هیچ چیزی از مال ندارد سوم عامل صدقه چهارم مکاتب پس
عامل را بقدر کفایت دهد و مکاتب را تا بجز ادای مال کتابت کنند پنجم مدیون که مالک نصاب فاضل نباشد ششم منقطع
غزات که اسباب جهاد او را میسر نباشد و نزدیک امام محمد منقطع حاج نیز مصرف ست والصحیح هو الاول هفتم ابن
السبیل ای مسافر که با خود مال ندارد اگرچه در وطن مال کثیر داشته باشد و بهر یک ازیشان تملیک جواز ست اما جائز
روا نیست این زکوة را صرف کنند در بنای مسجد یا کفن مرده یا قضای دین او و حیله درین آنست که زکوة
دهد و امر کند او را که صرف این درین وجوه کذا فی کتب الفقه و باقی تفصیل در نجاست قال ع الصلوة و الزکوة
قنطرة الایمان و قال حصنوا اموالکم بالزکوة و داووا مرضاکم بالصدقة و ردوا انواع البلاء بالدعاء کذا فی الجامع
دو صد درم شرعی الخ یعنی نصاب سیم دو صد درم ست که چند درم از ان بر هر مقدار جامع ست که افضل عبادت
از صلوة زکوة ست و این فرض ست بر هر آزاد مکلف مالک نصاب نامی مستغرق یعنی مال حولی نامی تا نسل باشد از حاجت
چون طعام اهل و عیال او و کسوت ایشان و خانه و خادم و مرکب و آلات محترفه و آوند های استعمال و کتابها برای اهل علم
بیان و درس بگوید یا سرحوم کذا فی الفتح فی و غیره و بهانه ست که اشارت ست بدان که ان نصاب ملک
او باشد نه غائب از وی که در مال ضمار زکوة واجب نیست از مدت گذشته بعد از یافتن چون بنده مفقود
و آبق و مال مغصوب و به بیابان که جای او فراموش گردد و مجحود که در سرای جای کان مدفون فراموش گردد که ما
از مدت گذشته زکوة نیست و مالی که مدیون او مقر باشد و نیامد انست که نزد بعضی لیس بواجب
قوله و آن نباشد بیشتر درین اختیار ست بعد هر حقوق دین مالک نصاب شده و آن مال الاحق شود و یا بر از ان
اما معتبر دین بندگان ست چون ثمن مشتری و اجرت لغیر و مهر منکوحه و قیمت مغصوب که اینها را مانع اگر مؤجل
باشد کذا فی المنیه لکن فی الجواهر لا یمنع اذا کان مؤجلا علی الصحیح الدین حق الله دون عشر و خراج و نذر و کفارت
مانع از زکوة نباشد و نصاب بیست مثقال ست که سیم مثقال از ان به بیست و در وجوب که مثقال دو درم مقبول فی
یعنی مهر زده و دفادم و آونده دیراید بر البرت و مثقال عامرت از ان حصه هو میانه ست و بقول متقدمین بوده
جوازین دو درم نصف مثقال ست و خمس مثقال ست که نصاب سیم یکصد و چهل مثقال باشد و در نصاب زر

نصاب از هفت نیم تولچه ست و واجب از آن دو ماشه و ربع ماشه باشد و نصاب نقره پنجاه و دو نیم تولچه
و واجب در آن یک تولچه است و سه ماشه و ربع ماشه الا هر تولچه دوازده ماشه باشد و ماشه هشت حبه و در مذهب حنفیه
مغشوش اعتبار غالب راست اگر زر و نقره غالب باشد بر غش هم زکوة واجب است و اگر برابر باشد با وی در آن
اختلاف است و اگر زر و نقره مغلوب باشد و نیت تجارت دارد اعتبار قیمت راست و الا قدر نصاب از وی جدا
تواند کرد واجب ابید الا فلا این ست اصل نصاب نقد از زر و سیم و دلیل از آن در هر حسن باده بر آن [illegible]
کمتر از نصاب سیم واجب نیست کذا فی فتاوی برهنه و غیرها و در دیار هند چون روپیه رواج دارد پنجاه روپیه
بد هیت درم میرسد از آن یک روپیه و چهار آنه وجوب زکوة در پیرایه و آوند زر و نقره مذهب ابو حنیفه هم آن است
و نزد شافعی تردد دلائل غیر یقین در مبسوطات است کسی خری سوداگری الخ کسی بنا بر تجارت و خری بنا بر
خطاب از خریدن ست ای اگر اسپ را بخری و در آن تجارت کنی از هر یک سر دیناری بده یا ده درم یا [illegible]
اگر قیمتش بنصاب رسد در وجوب زکوة اسپان بلا نیت تجارت مختلف آمده و بعضی ناطق بوجوب اند
و بعضی مشعر بعدم وجوب پس احتیاط در دادن ست چون همه ماده شان باشند یا مخلوط به نر در زکوة خالصه نر
نیست نزد امام و هو الاصح و علیه الفتوی ایشان بشرط سوائم ست و کلیه فقه آنست که در زر و سیم و سوائم معلوم که
در آن نص وارد ست زکوة واجب است خواه بدان تجارت کند یا نه و در رخشها و حیوانات و دیگر ذروعات
و عددیات و مکیلات و موزونات واجب نشود مگر به نیت تجارت و نزد تملیک آن بسبب اختیاری
چون قیمتش بنصاب یکی از حجرین رسد کذا فی برهنه و نافع المسلمین و هم در نافع و جز آن مذکور ست که زکوة در
اشتران و خران و اسپان و حوائل برای بارکشی باشند و گذار در عوامل که برای عمل باشند و در علوفه که دانه و کاه
در خانه خورند و لیجرانید و در فصلان یعنی بچه های شتران که از مادر جدا شده باشند و سال بر آن نگذشته باشد
و گوسالها که شیر مادران خورند و در پلنگ و سگ معلم مگر به نیت تجارت کذا فی الهدایه و السراجیه از گاو چون
سی سر شود واجب است یعنی از سی گاوان و گاومیشان یک بچه یکساله واجب است خواه ماده خواه نر صرح به فی البرجندی [illegible]
پس جاموش حکم بقر است در حساب زکوة و اغنام یعنی گوسفندان خواه نر باشد خواه میش که از چهل شاة یک شاة دهد
که سال تمام بر وی گذشته باشد هو الصحیح و نزد صاحبین ثنائی دهد که بر وی اکثر سال گذشته باشد و بچه کمتر ازین
جائز نه بیان اول مرتبه زکوة سوائم ست و تفصیل آن اندر آن در کتب فقه ست پس مصنف را عجب است که در بیان
زکوة بیست و پنج شتر آورده و مرتبه اولی که از پنج شتر سائمه یک شاة است فرو گذاشته پس آنچه در بعضی نسخ واقع
که پنج جا باشد از شتر یکساله ده هم زین شتر غلط فاحش و صحیح آنست که گفتی پنج چو باشد از شتر یک شاة از وی [illegible]
و درین زکوة نر و ماده و عربی و بختی و مریضه و نابینا و لنگ برابر است نه مقطوع القوائم و در شتران تجارت قیمت
است اگر بنصاب زر و نقره رسد واجب است و کذا فی السراجیه از غله عشری بده الخ چون زراعت تو در ارض عشری بود
زیرا که در اراضی خراجیه واجب خراج است نه عشر و خراج دو قسم موظفه و مقاسمه یعنی ربع حاصل دیا خمس آن الی غیر ذلک

تا مسلم ببرکت تمام نزکی برود و اسم مفعول یعنی مالی که زکوة از وی داده آید و آن محفوظ حق تعالی
که بوجهی ضایع نشود کما ورد فی الخبر حصنوا اموالکم بالزکوة ای الهای خود را در حصار آرید بدادن زکوة کذا فی
الجواهر باز گفت صلوة را فرض دانی و زکوة را یا فرض ندانستی و یا بمستحق نرسانی آثم شوی و جهت ترک
زیرا که این هر دو در فرضیت و وجوب یکی اند لهذا در آیات کریمه غالبا باهم مقرون آمده اند قال علیه السلام
ان الله تعالی قرن الزکوة بالصلوة فمن فرق بینهما فرق الله سبحانه بینه و بین الجنة کذا فی الجواهر الجلالی و در
روضة العلماء آورده که قال علیه السلام اتانی جبرئیل علیه السلام فقال یا محمد لا صلوة لمن لا زکوة له قال الثلث دیا محمد لا
مانع الزکوة فی النار روی فی الخبر مانع الزکوة کعابد الوثن یعنی مانع زکوة مانند بت پرست است و در صحیح
بخاری آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در معنی بحوالی بگذشت که تنها تنها نیکو میگزارند گفتا رب اینجوان نماز نیکو
میگزارد و خلاف آنکه آن نیکو میگزارد الا از زکوة منع میکند بدین عزت و جلال من اگر سالها نماز گزارد و صلها
حج پیاده کند تا زکوة ندهد این حج و نماز او را سود ندهد کذا فی نافع المسلمین پس معلوم شد در بیان حکم
چنین گفته که اگر از شوم آن خوردی هم درست دلیل باشد که آن مال ضایع شود یا فلان سارق از و برگیرد
صدقه بده اگر چه مال یعنی صدقه واجبه هم صدقه نفل از مال ظالم خورده ... از وجه حرام
که آن مقبول نباشد کما ورد فی الخبر یجب ان یکون الصدقة من الحلال فان الله سبحانه طیب لا یقبل الا الطیب
و قال علیه السلام المؤمن یوم القیمة فی ظل صدقته یعنی یقضی بین الناس کذا فی خزانة الجلالی و از گفت که صدقه واجب
کسی قبول کن خواه زکوة باشد خواه نذر و کفارات یا نفل الا منع در حق کسی که صاحب نصاب و مال بسیار باشد
که غنی را صدقه گرفتن جایز نیست از قسم که باشد الا هدیه گرفتن او را درست و مساکین هر دو درد آباد صدقه
صدقه را یعنی طمع ثواب آخرت در حصول صدقه دادن از مال حرام مسکین موجب آتش است که بد تراست از گناه
قریب کفر چه آن معنی احتمال حرام است و هم متضمن دو گناه است یکی دادن مال حرام و طمع ثواب از آن بجهت کون
آن صدقه را از حرام است که حرمت آن بطور معلوم باشد و در تحفه قاضی است که امید ثواب داشتن بصدقه از مال
کفر است و کذلک دعا کند فقیر و مسکین جهت الله خدا که صدقه و بعلم آنکه این صدقه از وجه حرام داده است و کذلک
مصدق نزد فقیر کفر است انتهی و مصنف هم آن را می ملعون گفته ای از رحمت حق تعالی محروم است که او از حرام صدقه
حرام دعا میکند آنکه ظالم را دعا کند که گفتن بوقت دادن صدقه از حرام کفر است حالا اینهمه از قبیل تشدید و تغلیظ
است فی الواقع در تصورت آثم است نه کافر و بعضی شرح سجاح قال ختلی است سبحانه اعلم کما فی خزانة
الانواع صدقات بسیار آمده و افضل ازین همه خیر است خلف صالح و تعلیم علم و صدقه جاریه خلف صالح که اولاد
و بعد مرده او دعای خیر کند و یا صدقه داده ثواب آن بایشان بخشد و چون عالم درس گوید یا تالیف کتابی
شاغل گردد مادام که ازان بخلایق نفع رسد یا شاگردان او بتعلیم دیگران مشغول باشند بدین عمل کنند تا مکرر
بهم رسد صدقه جاریه آنکه چون زمین مزرعی کند یعنی میوه دار وقف کند حاصلش بمستحقان برسد یا ...

وچاهی و بار باطلی و سرای و مسجدی و مدرسه و جز آن وقف کند تا مسلمانان از بنها نفع گیرند ثواب این همه بدو رسد
و مطابق این یعنی حدیث آورده که قال ع اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا الثلث علم علمه الناس فانتفع به و ولد
صالح یدعو له و صدقة جاریة گر خفیه مدیهی الخ قال ع صدقة السر یطفی غضب الرحمان و یدفع میتة السوء
یعنی صدقه که در خفیه باشد فرو نشاند آتش خشم خدا تعالی را که بسبب نافرمانی بر آن بنده آمده دفع سازد مرگ سخت یا
یعنی بسکرات موت گرفتار نشود و از سلب ایمان ایمن باشد و در احیاء العلوم است که سلف صالح در صدقه
دادن هرگز تساهل نکرده اند تا آنکه دوست داشتن دانه خرما و یا سه ریزه نان وقتی که زیاده میسر نبود فی عمر
نوح ع یکهزار و پانصد سال بود کذا فی الخزانه و بعضی اند که از این گفته ذره نیابی از شر الخ قال ع یقال للمرائی التمس
الاجر ممن کنت تعمل له و قال الله تعالی علی لسان رسوله انی لا اقبل الا ما کان خالصا لی و یقال عند صعود الملائکة بالاعمال
رد عمله الی سجین فانه لم یردنی و یقال له یوم القیمة یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر کذا فی العین العلم و همدر آن گفته
که آنچه آورده و بیش پرسته وصیت یاد کردن در رویش بفقر و مسکنت و گفتار سخت با وی کردن و منت هم
بر سه وصیت یاد کردن عطیه را در دل خود و تعظیم خود طلبیدن از فقیر و تکبر بر وی انتهی و قال ع الصدقة تقع فی
ید الرحمن قبل ان تقع فی ید السائل پس دست فقیر را فضیلت است که بمنزله دست خدا تعالی است بالا باید داشت
در وقت عطا گندم بدهد نیم صاع الخ صاع پیمانه چهار منی است کذا فی المدار و در منتخب اللغة گفته که صاع پیمانه
چهار منی است و هر مد و ثلث من در دست مستوی الخلقت است وقتی که دست گشاده دارد اصناف
بالفتح و چند یعنی صاع تمام و هر دیار متفاوت است در آن تعمیم باید کرد و در ناصح المسلمین گفته که نصف صاع دو من
شرعی است و بعد از تفصیل بسیار گفته که آن هشتاد شاهی میباشد و در دیار هند و نیم آثار گندم میدهند و در خبر
است روزه ماه مبارک رمضان پیش از ادای صدقه فطر معلق باشد و مقبول نگردد پس ایشان گناهان او بیامرزد
و نماز روزه او قبول کنند بشمار هر دانه در دیوان او عبادت یک سال ثبت کنند و اگر صدقه ندهد بشمار هر دانه
عذاب یکسال چند این صدقه بر کسی واجب است که مالک نصاب باشد یعنی صاحب قیمت دو صد درم از
هر مالی که از دین و حاجت اصلی فارغ باشد و کذا الاضحیة انما تجب علی الغنی دون الفقیر و ان دی الفقیر کانت له
نافلة و فاضلة و الفطرة تجب عن نفسه و ولده الصغیر و عبده للخدمة لا عن الولد الکبیر و الزوجة بخلاف الاضحیة
فانها تجب لنفسه فقط بل اجو فرد الکبر ری الخ اشارت است بحدیث سمنوا ضحایاکم فانها علی الصراط مطایاکم یعنی ای
مسلمانان قربانیهای خود را فربه کنید که اسپها بر صراط مرکبهای شما باشند نزد بگذرانند و در نافع المسلمین از
مطالب المؤمنین نقل آورده که ثلث لحم اضحیه تصدق کردن بر مساکین و همسایگان افضل است و اگر تصدق
نکرد تمام با اهل خود خورد باکی نیست و اگر از آن لحم اضحیه بر اغنیا فرستد روا باشد بخلاف صدقه فطر که مصرف
آن همه مساکین است و پوست قربانی را تصدق کند بر فقیران و یا غربال و یا دلو و یا مشک کند روا است وجه اعلم
در وقت اضحیه که دهم یازدهم ذی الحجه است بگذشت و ذبح نکرد ساقط گردد و نه آثم گردد بخلاف صدقه فطر که هرگز

قطع نگردد و در ثواب بعضی احادیث بسیار آمده چنانکه در حرز جلالی و کتب دیگر مسطور است از آنجمله آنکه در
خبر است که گوشت و پوست و خون و استخوان و هر رگی را پنج هزار و پنجاه حسنات دهند و بعوض هر عضوی
و هر چشم چشمه و بهر بانچه کوهی از مشک و بهر شاخی تاجی عطا کنند باشد بده ابریشم را بالفظ با سیخ تکیه کلام
فارسیان کرده مقام تاکید بیفزاید یعنی چون خویشان تو محتاج باشند البته ایشان را باید داد که در تعود
و حسنه است یکی ثواب صدقه و دیگر صلهٔ رحم و بلحاظ نفع عام است صدقه واجبه و صدقه نافله را
چنانکه فقها نوشته که نقل زکوة از شهر خود بطرف شهر دیگر مکروه است مگر باقارب اگر فقراء باشند مگر با حوج
و اصلح و انفع که بتعلیم و تعلم حرز ایشان شامل باشد پس صدقه بر فقیر عالم افضل است از فقیر جاهل که شیخ ابو جعفر
کبیر فرموده که قبول نیست صدقه کسی که خویشان او محتاج باشند تا آنکه ایشان نه آغاز نه دهد و فضلتر از
برادر است پس فرزندان ایشان پس اعمام و عمات پس اخوال و خالات پس ذوی الارحام پس جیران اهل که چه پس
اهل شهر کذا فی فتاوی برهنه و در خزانه جلالی است که آنحضرت صلعم فرموده یکدرم صدقه دادن مرد بمرد را
دوستر است نزد حق تعالی از صدقه بیست درم مر اجنبی را و در نافع السلمین آمده که صدقه بنج وجه است یکی آنکه ب
یکست چنانکه بعالم دهد و یکی ده ثواب چنانکه بمساکین دهد و یکی بصد چنانکه بخویشان محتاج دهد و یکی بانصد
چنانکه بزنان بیوه دهد و یکی بهزار و چهار صد چنانکه بحافظ قرآن و عالم دین دهد و در جواهر جلالی است
آورده که من ادرک الی عالم مدینه کان له کاجر اثنی عشر نبیاً نیت کن روزه رمضان الله ای نیت بصام غد ازدل
بکن و بقول زبان اکتفا مکن که نیت دل در روزه فرض است برابر روزه و اگر تمام ماه را یک نیت کند روا باشد
نگر از ان یکی خلافاً للمالک و در جامع صغیر آورده که افضل الاعمال بعد از زکوة روزه است و فی الحدیث من صام
رمضان و قامه ایمانا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر کما فی الکافیة و در مصرع ثانی اشارت بروزه
اهل صفا که از ناکردنی و ناگفتنی و نادیدنی و ناشنیدنی در روزه احتراز کنند و نفس را شرح عبارت از
امور قبیحه چنانکه جماع و لواطت بعبارت صریحه دلالت میکند فراح و فی عین العلم ادنی مرتبة الصوم الکف عن
الشهوتین و هو مناط الجواز شرعا ثم کف الجوارح عن الآثام و هو مناط القبول عند سلکنا کما ورد فی الحدیث
خمس یفطرن الصوم الکذب و الغیبة و النمیمة و الیمین الکاذبة و النظر بشهوة یعنی بدرستیکه حبط ثواب الصوم
و قد جاء فی حدیث آخر لیس لی فی الصیام الا الجوع و العطش و رب قائم لیس له من قیامه الا السهر یعنی بسا کسرا
از روزه داشتن هیچ نباشد مگر گرسنگی و تشنگی ای روزه او بسبب ارتکاب معاصی بیبهره نه بخشد و
بسا کس را از نماز شب هیچ فائده نباشد مگر بیداری و ترک راحت که ثواب آن نماز را با فعل بد بر باد
هواجس نفسانی که در دلش جدا نباشد کذا فی الخزانة الجلالیه با آب کن افطار الخ زیرا که این دو چیز
طریقه مسلوک پیغمبر است کما صرح فی عین العلم و در فتاوی برهنه است آنحضرت صلعم افطار میکرد به سه خرما و
چیزیکه آتش بدان نرسیده باشد و آب و فی الحدیث اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانه برکة فان لم یجد

وار طهور دیگر نتواند ماند کسی روزه کشاید کردن و بعده معصیت است و وقت افطار وقت اجابت دعا است
پس برای حوائج دعا کند و گوید که اللهم لک صمت و بک آمنت و علیک توکلت و علی رزقک افطرت و صوم الغد نویت
فاغفر لی ما قدمت و ما اخرت و تعجیل افطار مستحب و سنت است که قبل از نماز باشد بعد از تیقن غروب
آفتاب اگر بسبب ابر و مثل آن شک افتد تاخیر واجب است و افطار حلال است و الا قضا لازم آید و کفارت از افطار
ظاهر باشد که منسوخ در لوده است کما تنبیر باشد روزه و بیداری بهر حق الهی یعنی روزه رمضان بقصد حصول
رضای او تعالی و لقای او مثل چنانکه حق تعالی فرموده الصوم لی و انا اجزی به یعنی جزای روزه لقای من است و در معرفت من
و اضافت صوم بحق تعالی جهت آنست که این خلق حمدی و خلق صمدی است کذا فی عین العلم یعنی استغنای از طعام و
شراب از اخلاق حق تعالی است و سیر مخصص است در ماه و در آن دخل نیست لا جرم جزای آن بجز ذات او تعالی نباشد
طعامی که سحور روزی است الخ ای در ایام صیام زیاده از عادت نخورد چه مقصود از صوم قهر نفس است و در
زیاده خوردن آسایش اوست و نیز حاصل طعامی که از وقت سحر باقی ماند در درویشان محتاجان دهد و برای
افطار خود نگاه دارد و در حدیث است که آن حصله که بدرویش دهد روز قیامت بر سر صائم سایه خواهد افگند و از گرمی
آفتاب نه بیاده آن باشد کذا فی عین العلم کذا بیداری الخ ای در خارج رمضان هم مثل روزه فرمان ملکه
روزه نفل هم گاهی بدارد قال صاحب العوارف شیخ شیوخ العالم ان السالک یجتهد فی نفقه العدة ابدا و لکن احفظ
من الصوم فلیصم یوم الاثنین و الخمیس من کل اسبوع و اذا زاد علی ذلک یحسن الا فلیصم ایام البیض من کل شهر
و هذا اقل اقسام الصوم باحلة کذا فی الخزانة الجلالیة و فی الحدیث من صام ثلثة ایام من شهر حرام الخمیس و الجمعة و
السبت کتب الله تعالی له عبادة سبعمائة عام کذا فی الاحیاء و ایام بیض سه روزست از هر ماه سیزدهم چهاردهم
و پانزدهم و در این صیام ثواب بسیار است و هم معرفت چنانکه رسول علیه السلام فرموده که هر که ایام بیض روزه بدارد گویا
که او صائم الدهر است و بروزه اول ثواب ده هزار روزه یابد و بروزه دوم ثواب سی هزار روزه و بروزه
و بروزه سوم ثواب صد هزار روزه کذا فی خزانة و آن را ایام بیض از آن گویند که شبهای این ایام
تمام روشن میباشد و قیل لان آدم حین تاب ابیض به الایام ثابیض نفسه و بدنه بعد کا... کذا فی خزانة
المفتین روزه بیداری در رجب الخ ای بروز اول از رجب یا ... در آن فی الحدیث من صام ... رجب اعطی
الله تعالی ثلثة اشیاء مغفرة لجمیع ما سلف من ذنوبه و عصمة فیما بقی من عمره و امانا من العطش یوم العرض الاکبر
و ورد فی الحدیث رجب شهر الله و شعبان شهری و رمضان شهر امتی کذا فی عین العلم یعنی آنکس تمام این ماه روزه
دارد مستوجب شود آنکس به حصول چهار ... سه چیز را یکی آمرزش همه گناهان گذشته او دوم عصمت او از
معاصی در باقی عمر وی سوم ایمنی او از تشنگی روز قیامت که همه کس را آن روز از تشنگی بفریاد باشد و تتمه
حدیث ثانی آنست که میل یا رسول الله معنی قولک شهر الله قال لانه مخصوص بالمغفرة و فیه یحقن الدماء و فیه
تاب الله تعالی علی انبیائه و فیه انقذ اولیاءه من ید اعدائه و شعبان را شهر خود از آن فرموده که عبادت کثیر ۴

از صلوٰة و صوم و دین او بیشتر بودی چنانکه در احیاء العلوم است که کان رسول الله صلعم یکثر صوم شعبان حتی
کان یظن انه من رمضان و رمضان ماه مومنان است که در ان ایمن باشند بسبب صوم و صلوٰة مستحق غفران
میشوند چون آنحضرت فرمود من صام رجب استوجب علی الله اشیاء فقام شیخ ضعیف فقال یا رسول الله
انی عاجز عن صومه کله فقال صم اول یوم منه فان الحسنة بعشر امثالها و اوسط یوم منه و آخر یوم منه فانک
تعطی ثواب من صامه کله یعنی بروزه اول که مذکور آمد ثواب ده روزه باشد و همچنان بروزه میانه و روز آخر
ثواب ده روزه باشد پس بدین سه روزه ثواب سی روزه تمام یافته باشد از پیغامبر است که افضل آنست که
درین ماه فالبته روزه دارد و اگر تمام ماه روزه دارد کار مردان کرده باشد در نزد بعضی صحابه صوم رجب تمام مکروه
تا مشابه برمضان المبارک نشود کذا فی الاحیاء و آنکه گذشت روزه [illegible] فرموده است برای ضعیفان [illegible] بر ما باید کرد
این صیام را اندرست نگه داشت چنانکه گذشت روزه از حج اولی [illegible] این صوم است و فصل صوم شوال کما سیأتی
تردید داری آن یعنی روزه هشتم ماه ذی الحجه و نهم از آن [illegible] امساک اندر روز عید از مستحبات چنانکه صیام ایام
بیض و صیام ستة از شوال و دیگر روزها که در صفحه اینجا آورده [illegible] و قربانی [illegible] گفته اند که یعنی
روز امساک از مفطرات [illegible] تا از عید مستحب است و خوردن چیزی از نماز مکروه است بخلاف عید فطر که مستحب است
افطار است پیش از نماز عید و روز هشتم این ماه را ترویه از آن نامیده اند که حضرت ابراهیم در شب هشتم ازین
بخواب دید که کسی [illegible] میگوید ان الله یامرک بذبح ابنک هذا یعنی اسماعیل [illegible] فلما اصبح فکر من الصباح الی الرواح
عرفت فی الیوم التاسع انه من الله تعالی ثم رآه ثانیا فی اللیلة العاشر فهم بذبحه [illegible]
یعنی پس [illegible] روز هشتم تفکر که صدق است یا کذب [illegible] ترویه نامند که بمعنی تفکر و اندیشه کردن است
و بروز نهم دریافت که خواب با الهام حق تعالی است لهذا عرفه خوانند از معرفت و چون شب دهم دیگر باره بصورت
امر الهی دید [illegible] ذبح کرد اسماعیل را کارد بر حلق [illegible] لهذا آنرا نحر گفتند و در تسمیه این روزها وجه
دیگر هم هستند قال الامام فخر الاسلام البزدوی [illegible] الامساک فی اول یوم النحر [illegible] لکن اهل التاویل
من القرابین بقولهم الناس اضیاف الله فی یوم النحر فیکره للاضیاف [illegible]
کذا فی الترغیب پس [illegible] بمعنی لغویست یعنی امساک شرعی نا اگرچه بران ثواب مترتب [illegible]
کرده که تردید فضیلت است در حضر و سفر اما حاجی [illegible] روزه مکروه است و فی الحدیث من صام یوم الترویة کانما
عبد الله عشرین الف سنة و من صام یوم النحر الی [illegible] صلوٰة العید فکانما عبد الله ستین الف سنة کذا فی [illegible]
روز خمیس و جمعه یعنی پنجشنبه و آدینه [illegible] دوشنبه از بهر آنکه مستحب است که سلف صالح [illegible]
و در کثیر من البلاد گفته که روزه پنجشنبه [illegible] مستحب است [illegible] بعضی گویند که روزه جمعه [illegible]
ابو یوسف مکروه [illegible] روزه [illegible] خیرات بسیار کنند تا اجر آن [illegible] این ایام مضاعف [illegible]
و این [illegible] قریب [illegible] و آن [illegible]

که در هر ماه یکروز صائم باشد و همچنین روز مفطر انتهى وشش روزه از اول شوال بشرط توالی هم از فضائل ست
کما روی عن ابن عمر رض قال ع من صام ستة ایام متوالیات من شوال متصلا بشهر رمضان کان افضل کمن
عبادة ستمائة الف سنة ستين الآخرة ولا يدرك ثواب الاعمال مثل عمله او زاد عليه وفي حديث آخر من
صام رمضان ثم اتبعه بستة ايام من شوال حرم الله جسده من النار وكانما صام الدهر كله ورفع عنه
رب العزة شدة اهوال القيمة وامام مالک این صوم را مکروه گفته از جهة تشبیه باهل کتاب وجواب این که
اهل کتاب بروز عید فصل نکنند وجلیه تمام سازند ونزد اهل سنت وجماعت روز عید فاصله باشد کذا
فی کنز العباد ونافع المسلمین و الخلاصة صائم نشوی تو بر دو ده الخ ای عشرهٔ اولی از ذی الحجه وهم عشره اول
از محرم که صوم این دو عشره هم مستحب ست کما قال فی احیاء العلوم ان استحباب الصوم یتاکد فی ایام الفاضلة وفواضل
الایام بعد ایام رمضان یوم عرفة ویوم عاشورا والعشر الاولی من ذی الحجة والعشرة الاولی من المحرم وجمیع الاشهر
الحرم مظان الخیرات وهی اربعة ذو القعدة وذو الحجة والمحرم ورجب فواحد فرد وثلث سرد وافضلها ذو
الحجة من جهة الحج انتهى وقد قال ع من الصوم ایام العشرة من ذی الحجة ان لکل یوم یقوم عدل ابا کثر رقبة
ومائة بدنة ومائة الف فرس تحمل علیها فی سبیل الله لیس لا ثم ست که درین ایام دعا واستغفار وصدقه هم
بسیار کنند خاصه در روز عرفه کذا فی فتاوی برهنه نقلا عن تنبیه ابی اللیث ودر صوم عشره محرم ثواب ست و
قال ع من صام عشرة ایام من اول المحرم فکانما عبد الله عشر الف سنة قام لیالیها وصام نهارها وقال ع صوم
من شهر حرام افضل من صوم ثلثین من غیره کذا فی الاحیاء ونافع المسلمین ومعلوم ست که در صوم عاشورا
ثواب بسیار ست واحادیث دران بسیار آمده واین روزه از سنت مرسلین ست واول کسیکه این روزه
داشته نوح ع بود وقتی که بسلامت از کشتی برکوه جودی از کشتی طوفان نزول کرده مصنف ره این روزه را
درینجا علیحده بیان نکرده که در ده محرم داخل ست بلکه گفتن این ده مجازی نیست بخلاف ده ذی الحجه که دران
فی الجملة مجازی ست یعنی تغلیب ست زیرا که صوم نحر تا عید ست نه تمام روز کما مر افطار باشد خوبتر یعنی روزه
نفل ازین اقسام مذکوره و جز آن مرامیر لشکر اسلام را اگرچه جائزست اما در حالت جهاد کفار و گردش روز و شب
افطار افضل ست ازان تا اورا از سبب صوم کاهلی نرسد و لشکر مسلمانان تقویت وی قوی دل باشند و نیز
تا فضیلت جهاد که فرض ست بر تحصیل فضیلت صوم نفل از دست نرود و کذلک کشادن روزه نفل بقصد
سرور مسلم که او را دعوت کند افضل ست در کنز العباد و شرح ابو المکارم حدیثی آورده که بکشادن روزه
بجهة سرور مسلم ثواب هزار روزه مقبول یابد اما این افطار مرکسی راست که وثوق بقضا دارد والا فلا انتهى کلامه و در
حمیدی آورده که اباحت این افطار پیش از زوال روا نیست مگر برضای والدین کذا فی نافع المسلمین و زن و
بنده واجیر را بی اذن روزهٔ نفل مکروه ست و شوهر وخواجه و مستاجر را رسد که افطار کنانند بلکه زن و بنده را
قضای نماز و روزه هم روا نیست مگر باذن کذا فی برهنه صائم چه بر گی سبب خوردن دالیعنی خوردن بر گشنول

کهبند شیبان گویند و آن طرح دعوی دل ست کما فی المنتخب صائم در شب کرو هست بسبب بقای سرخی لاابد
صوم بلکه دران خوف فساد صوم ست چنانکه در خلاصه مصرح هست پس لفظ فطر انجا بجا هست بمعنی لا فطار فیها
صوم و آنچه بعضی نسخ حلو بجای نبیذ حد سهو ناسخان ست الا اگر در روغنیان بجهایقضا و کفارت لازم
آید و کذا در محل ردیی مطلقا و گل سرشوی که دران تفصیلات ست ترک کفارت مگر که اکل گل را عادت گیرد و روایت
حکم گیاه و خاک و کاغذ حاصل درین باب آنست که هر چه بدوی غذا یا دوا توان کرد کفارت دران لازم ست
کذا فی برهنه دائم بسحور طعام سحر اکه ای خوردن سحر سنت ست قال ع تسحروا فان فی السحور برکة فی قوة النفس
و برکة فی الثواب و سحور بفتح اسم طعام سحر ست و بالضم مصدر رسنا ای اکل الطعام فهو فی الحدیث بالضم کذا فی
الجلالیة و در کتب فقه هست که خوردن سحور سنت ست اگرچه بیک لقمه طعام و یا یکدم آب باشد و وقتش از نیم شب
است تا صبح و تاخیر آن مستحب ست و کذا تعجیل افطار کما ورد ثلث من اخلاق المرسلین تعجیل الافطار و تاخیر السحور
والسواک بازگشت که در طعام سحر و افطار با تو محاسبه نباشد بخلاف دیگر طعام که دران حساب ست و
بر زیاده از ضرورت یعنی فوق الشبع عقاب شبا روزه بدان که اسرار حق یعنی در روزه نقل اخفا اهل
تا سر حق بر ما نیفتد و بیان رسد و مخدوم مظفر فرموده که در روزه چهار فائده هست اول فراموشی از خلق
دوم فکر در صفات و افعال او تعالی سوم حصول معرفت چهارم محبت حق و در حدیث قدسی الصوم لی و انا
اجزی به دلیل ست بر آنکه ثواب آن موکول ست بسوی علم او تعالی و در خاطر انسان داخل نیست و قال الشیخ عطار قدس سره
فی الاربعین شیخ المریدین و لو شیخ الاسواق انتهی بازگشت که روزه طاعتی هست که خاصه ملک حق تعالیست
و زره خصمان را دران مزاحمت نباشد پس تکرار بر این وجه باطل مکن و بیانش آنست که فردا از طاعات بگیرانی
که حقوق ایشان بذمه او باشد مگر ثواب روزه که خاص از برای خدا نگه داشته باشد که آنرا در حق از
حقوق بندگان نخواهد داد بلکه در عوض آن بعد از فنای طاعات و سیآت ایشان بر گردن آن صائم نهند و
بدوزخ نکشند و در شارق الانوار هست که قال ع اتدرون من المفلس قالوا فینا من لا درهم له و لا متاع فقال المفلس ای
مفلس حقیقی آنکس هست که طاعات خود را بر دو یا آنکه یکی را دشنام داد و دیگری را تهمت زد آمد من یاتی یوم
القیمة بصلوة و صوم و زکوة و قد شتم هذا و قذف هذا و اکل مال هذا و سفک دم هذا و ضرب هذا فیعطی هذا من حسناته
فان فنیت حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت علیه ثم طرح فی النار رواه ابو هریرة رضی
دام برکاته فرموده که در صحاح سته مذکور ست که مفلس کسی ست که فردا خصمان را بخود در دلیلی در دنیا خصمان که
داین را خوشنود نکنند پس اعمال حسنه که کرده باشد در عوض حقوق نقصان دهند و از مفلس مگر روزه که برای
حق داشته باشد پس ثواب آن روزه بر صائم مسلم ماند و این ست مذهب متاخر علمای اهل سنت چنانکه الصوم لی
و انا اجزی به دلالت دارد بر آن که صوم خاصه ملک دوست و خصمان را دران مزاحمت نه و بعضی گفته که ثواب صوم
نیز خصمان را بمدعا ضافت بجز دانان کرده که تعلق داران الملح نباشد انتهی و مصنف موافق مذهب ثانی که علمات

اگرچه ظاهر حدیث مشارق موافق بعضی است والله اعلم وقتی در آید مسجد را یعنی چون در مسجد نشینی
باری به نیت نفل نشین بقول آنکسی که اقل مدت اعتکاف نزد او یکساعت است ثواب آن زاد ربانی چنانکه شیخ عبد الحق
تحقیق نموده که این عبادتیست که حصول آن بی حرج است و مردم از آن غافل اند و بقول اکثر علما اقل اعتکاف
وقوف یکروز است در مسجد و نزد ابو یوسف اکثر روز است و اقلش آنکه تا بعد زوال بنشیند و فی الحدیث من
اعتکف یوما ابتغاء وجه الله جعل بینه و بین النار ثلث خنادق ابعد ما بین الخافقین و روزه شرط نیست
بلکه روزه شرط در اعتکاف واجب است که بر خود نذر کند پس در این صورت اگرچه بی روزه گوید روزه لازم است
و اقل آن یکروز است پس قضا کند روزه را کسی که در اثنای روز قطع کند و اگر قضا از وی فوت شد وصیت کند
وارثان را بخلاف اعتکاف نفل که با افساد صوم آن در ظاهر روایت قضا نباشد و نزد اکثری که یکروز گفته اند
اگر روزه را قطع کند بروی قضا باشد کذا فی فتاوی برهنه باز گفت که چون رمضان بعشرهٔ آخرین رسید
معتکف شو که این اعتکاف از سنن مؤکده است بصحیح که پیغمبر علیه السلام برین مواظبت کرده است و ترک آن
در شوال قضا نموده و ظاهر روایت در بین اعتکاف استیعاب عشره لیکن از جهت ضرورت اکتفا کرده ام
بجزوی از آن پس باید که در شب بیست و هفتم پس از غروب داخل مسجد گردد و در این شبها معتکف باشد که این
سنت باشد و نزد بعضی سنت کفایه است و حق آنست که این سنت عینی است نه کفایه کذا فی شرح خلاصه
و قیل مستحب کذا فی برهنه المادر شرح ابو المکارم گفته هو سنة مؤکدة علی الکفایة و هو الصحیح فلا یأثم اهل
بلدة ان اداه واحد منهم و در کافی است که قال الزهری من التابعین عجبا من الناس کیف ترکوا الاعتکاف
و کان رسول الله صلعم یفعل شیئا من الطاعات و یترک و لم یترک الاعتکاف فی آخر رمضان حتی قبض و گفته
ابو المکارم عنه ثم قال فان قیل فینبغی ان یکون هذا واجبا اذ المواظبة دلیل الوجوب قلنا هی دلیل علیه
عند الانکار علی تارکه مطلقا علی ان الترک مرة مروی عنه علیه یعنی مواظبت دلیل وجوب وقتی باشد که
آنحضرت بر تارک آن فعل انکار فرموده باشند و بر تارک این اعتکاف انکار نکرده است و جواب دیگر آنکه
ترک این اعتکاف اشارتی است که بنده بیشتر از آن با مور دنیوی تا غافل بوده است چون در گوشهٔ مسجد
معتکف گشت آنرا اسکور تصور کند و چون بروز عید بجانب مصلی رود حشرگاه بیاد آرد و بعضی اهل الله
گفته که مثل معتکف مثل کسیست که او در نزد پادشاه و یا امیر حاجتی باشد پس بنشیند بر درش و گوید
که از اینجا نمیروم تا آنکه حاجت من قضا نکنی پس معتکف گویا در خانهٔ خدا است و میگوید که از اینجا نروم تا آنکه
بیامرزی مرا و اعتکاف اشرف اعمال است چون با خلاص باشد چه در آن فراغ دل است از شغل دنیا و تسلیم است
بخداوند تعالی کذا فی المضمرات و در کنز العباد آورده که اعتکاف فاضلتر است در مسجد جامع و یا مسجد حی
و در آن اذان و جماعت کنند و ذکر حق مستحب است و اشتغال بنماز و قرائة نیکو و با امور دنیا مشغول نشود اگرچه حرفت او
باشد و اما اشتغال بتدریس و تعلیم قرآن و فقه مکروه نیست انتهی و در این اعتکاف شب قدر باید طلبید

لانه صلعم امرنا بالتماس لیلة القدر فیها کذا فی الاحیاء العلوم و عین العلم و در روایت ابن مسعود رض آنکه تمام سال دائر است و نزد صاحبین شبی است از شبهای رمضان و آن از آن خارج کذا فی برهنه کشیخ اجل حضرت حکیم سنائی جهانابادی در تفسیر خود از ابوالحسن خرقانی آورده که در شب یکشنبه از نصف ثانی رمضان باید طلبید یکشنبه طاق باشد کالسابع عشر منه والتاسع عشر والحادی عشرین و کذا این شب را مثل عبادت هزار ماه گفته لیلة القدر خیر من الف شهر و قال علیه القیام فیها واجب لمن قیام اکثر شهر کلمه من کنفیها انا انزلناه الآیة ای جبة من ان نجیم القرآن فی غیرها و نیز ملائکه درین شب جهة تقدیر و تدبیر امور دنیا نازل میشوند کما قال تنزل الملائکة و الروح فیها من کل امر کذا فی الحسینی و نافع المسلمین و بعضی علامات آن شب آنست که در آن سگان و دیگر جانوران آواز نکنند و هم اندک باشد باران بسیار بود و تمام اشجار بر زمین سجده آرند که اهل العبد را برکات ظلام باشد و آفتاب بوقت طلوع از عادت قدیم کمتر باشد کذا ذکره الشیخ جلال الدین کذا فی نافع المسلمین و هر که درین شب نماز گزارد و پیش از آن صد بار استغفار گوید چنانست که آن شب را یافته مثل حضرت شعیب علیه السلام او را ثواب دهند و اگر در سالی بمیرد اجر شهادت یابد [illegible] روز قیامت شفاعت کنند و در حضرت درین شب دوازده رکعت گذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار خواند [illegible] قیامت ملائکه دنیا [illegible] کرده و ثواب عبادت کنندگان این شب در دیوان او ثبت کنند کذا فی نافع المسلمین [illegible] در فتاوی برهنه از کنز العباد و ظهیریه نقل کرده که سنت آنست بیرون آمدن من جهة ضرورت چون نماز شهادت و آب چون ادراک [illegible] باشد و خراج ظالم و حاجت سلطان و برای بول و غائط و غسل فرض [illegible] وضو و هم برای جمعه بعد از زوال اگر جامع قریب باشد و اگر بعید است بدینان بوقتی که تواند رسید [illegible] پس در آن گزارد و اگر از این درنگ کند فاسد گردد و اگر دوست و برای عیادت مریض و مجلس علم و نماز جنازه بیرون نیاید اما در کفایت نقل است که برای عیادت و جنازه و قضای حوایج بیرون آید علی المختار و هم لکن الاکل و شرب و نوم و تطییب ادهان و تزویج و خلع در مسجد و هم بیع و شرا برای حاجات اضطراریه و رخت و اگر مبیع را حاضر کند یا بیع و شرا برای تجارت باشد کروه است [illegible] و این همه افعال غیر معتکف را در مسجد کروه است و خاموشی [illegible] و ترک سخن با مردم کروه است [illegible] یعنی آنچه در آن فایده باشد انتهی و منظور تاکید بنگر حق تعالی نمود که بیاد حق بجان شاغل باشد [illegible] بجوید از اول شب سحرگاه که او تعالی فرموده سلام هی حتی مطلع الفجر یعنی نور و فیض حق تعالی و آن شب دمیدنی و مقرر است که یابنده این شب نوری بیند که از مشرق تا مغرب باشند روز روشن باشد [illegible] 11
یعنی سلامتی از آفات در التزام کنج خانه است پس حاجت ضروری بجز قصد ثواب جماعت و جمعه و طلب [illegible] آن بیرون شود که در سفر بلا است [illegible] قال علیه السلام السفر قطعة من السقر روی ابوهریره انه قال السفر قطعة من العذاب یمنع احدکم نومه و طعامه و شرابه فاذا قضی احدکم نهمته فلیعجل الی اهله [illegible] سفر شدت و سختی

بسیار ست که باز سیدار دانیکی شما آسایش خواب و طعام دارید را چون قضا کام درد باز جهتی
که بدان رفته باشد باید که زود باز آید بوطن و اہل خود و باقی صعوبات سفر مرقا رفته ہویدا است که در ضمن آن
تمام وحشت شما و ہم فوات چندین منافع دین و دنیاست بلکه در آن خوف تلف نفس و زوال مال ست
گر تو سفر خواہی کنی الخ قال ع لا تشدوا الرحال الا الی ثلثة مساجد المسجد الحرام و مسجدی ہذا و مسجد اقصی کذا فی
الاحیاء و الجلالی یعنی ای مسلمانان رختہا مبندید مگر بسته مسجد مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد بیت المقدس ست
یعنی افضل اقسام سفر در طلب فوائد دین ہمین سفر است و در طواف حرم مجازی ست چه حرم بفتحتین
گرد اگرد کعبه معظمه و مثل آن ست کما فی المنتخب و مقصود آنکه تا طواف کعبه کنی که آن در مسجد حرام واقع ست
فالاضافة بمعنی و مفعول بیت الله تعالی محذوف قال ع من خرج من بیته یرید الحج کتب الله له بکل خطوة یضعها و
یرفعها ثواب عتق رقبة فاذا اغتسل ما للاحرام خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه یقول الله عبدی غفرت لک
بمغفرتی فاذا دخل المسجد الحرام نادی منادی من السماء یا ولی الله استانف العمل فاذا اخذ بالطواف
کتب الله بکل طواف عبادة سبعین سنة فاذا استلم الحجر الاسود فکانما قبل باب الجنة فاذا سعی بین الصفا
والمروة یکتبون له الحسنات سبعون الفا من الملئکة فاذا وقف بالعرفات اعتقه الله من النار و یبدل
الله سیأته بالحسنات و قال ع من مات فی طریق مکة راکبا او راجلا کتب الله له کل سنة سبعین حجة و سبعین
عمرة و فی طریق مکة مقبلا او مدبرا اشفع فی سبعین من اہل بیته و حجر اسود سنگی ست سیاه که در اصل از بالا سپید
آمده بود بحدیکه تمام روشن بود اکنون لشومی رسیدن دست گناہگاران سیاه گشته کما قال ع اصحابهم
عن رسول الله صلعم نزل الحجر الاسود من الجنة و ہو اشد بیاضا من اللبن فسودته خطایا بنی آدم و اوراست یمین الله گویند
حاصل آنکه سفر کن تا طائف بیت الله و بوسنده یمین الله باشی بدانکه سفر حج چنانکه ضرورت سفر برای طلب
علم دین ہم در کار ست کما ورد فی الخبر من خرج فی طلب العلم فہو فی سبیل الله حتی یرجع و ہم برای تجارت و صلاح
اخلاق که از سودن گرم و سرد در عالم از مہمات دین ست تا بر شدائد صبر کند و در آسائش شکر کند و نعمت
جز بسفر میسر نیاید چه آدمی در سفر از مالوفات و احباب دور می افتد و ہم برای جہاد کفار در حدیث ست غدوة
فی سبیل الله او روحة فیه خیر من الدنیا و ما فیہا و ہم برای ملاقات و زیارت کبرای دین و مشائخ اہل یقین تا از
خدمت ایشان استفاده کند و بزیارت ایشان بہره ور شود و ہم برای زیارت مزارات که ہمچون زندگان
با رواح متوجه افاده سائلان و افاده زائران اند کذا فی الاحیاء و عین العلم و غیرہما در حج رفتن فرض دان الخ
یعنی حد سفر حج و گزاردن آن فرض ست بر ہر مکلف بشرطیکه قادر باشد بر زاد و مرکب خود و بر نفقه عیال
از زن و فرزندان خرد و خادمان از حین رفتن تا عود بشرط امن راه از قتل و غصب جز زن نه بنده و کودک و
دیوانه و زمن و پا بریده و مانند آن و بر نابینا اگرچه قائد دریابد و نه بر کسی که قدرتش بر گرفتن با حلہ باشد
در یک مرحله و مرحله دیگر پیاده رود و شرط مرکب نزد آفاقی ست که خارج از مواقیت حرم باشد و نیز مالکیت

رانده احل بوقت خروج از شهر شرط است نه قبل از آن لیکن اگر پیش از خروج امکان باشد و بعده حوائج صرف کند
بترک حج آثم نباشد و قال بعضی روندگان حج معذورست و همچنین عید بر عظیم لما جیحون که چون بعد ازوی آ
مانع نیستند که اینها انما اند بسیار کذا فی الظهیریة لیکن اعتماد و عمل بر قول فقیه ابو اللیث است که اگر غالب
بعمر سلامتی باشد فرض است و الا فلا کذا فی فتاوی برهنه شرح مناسک حج و عمره و طویلت بابی مختصر میکنند
در کتب فقه باید دید حج و عمره یکبار فرض است بر فور نزدیک ابو یوسف و بر تراخی نزد امام محمد و هو المختار و از
امام اعظم دو روایت ست و فقیر بعد از ادای حج اگر غنی شود اعاده کند و بر روایتی نه و نائب کردن مر عاجز را
مرض و یا حبس و نحو آن بعد آنکه عاجز شود دائما رواست ظاهر روایت از اصحاب ما قیل الا فوره و اگر آید
پس آمر را ثواب نفقه باشد چون تو بیاری حج او کما فی الحدیث ان الحج یهدم ما کان قبله ای گناهان گذشته از صغائر
عفو گردد و نیز در مظالم و شیخ عبد الحق آورده که نزد بعضی مظالم که بر مردم کرده باشند هم ناچیز شوند و در حدیث نیز
حدیث آمده و قال اعظم الناس ذنبا من وقف بعرفة و ظن ان الله لم یغفر له ای گوید که مغفرت بعد از ادای مناسک
حج کما هی عظیم است پس مومن را باید که ایمان بیقین داند که حق تعالی او را آمرزیده انتهی لما این مغفرت در
حجی است که مقبول گردد که جاء فی الحدیث الحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة از امام حسن بصری پرسیدند که
علامت حج مبرور چیست گفت آنکه باز گردد حاج از مناسک حج بحالی که زاهد باشد از دنیا و راغب با خرت
فی خزانة الروایة و بعضی گفته که علامتش آنکه او را اشتیاق زیارت کعبه نشود و هم در حدیث آمده که
باشد ما [illegible] حجر اسود گواهی دهد برای او حجر اسود روز قیامت
بوفای عهد او و در طواف هفتگانه ثواب اعتاق ده برده از فرزندان اسمعیل یابد و سعی کردن میان صفا و
مروه حق تعالی قدم او را بر صراط ثابت گرداند و در فتاوی برهنه از سراجی نقل کرده که حج راکب افضل است از
حج ماشی و علیه الفتوی آمد روایت ابن عباس رض از آنحضرت سوار را بهر گامی که راحله او نهد هفتاد نیکی است
و پیاده را بهر گام هفتصد نیکی است از نیکیهای حرم که یک حسنه در مسجد حرام بمنزله صد هزار حسنه است از
جای دیگر کذا فی زاد المسلمین باید مدینه هم رود بلکه بعضی پیش از فراغ مناسک حج و عمره [illegible] بسوی مدینه
منوره هم استحبابا لیکن بقصد زیارت روضه مطهره آنحضرت که آن از افضل ترین مندوبات است و در فتح القدیر
است که این زیارت نزدیک واجب که آنحضرت فرموده من زار قبري وجبت له شفاعتي و في رواية
من زار قبري فله الجنة و ازینجاست که مصنف بمغفرت بشارت داده و در قول او یعنی زیارت مصطفی
اشارتست بآنکه زیارت مزار فیض آثار او در حقیقت زیارت او بحیات است موافق لقوله من حج
فزار قبري بعد موتي کمن زارني في حياتي و شیخ عبد الحق اینجا نوشته که این بشارت مبنی است بر ثبوت حیات
[illegible] مثل صورت دنیاوی [illegible]
عند ربهم [illegible] رفتن مدینه نوشته اند که چون بمدینه [illegible] در آن فضل [illegible]

پاک ولباس پوشد و با آرام و وقار و جلال واستعداد زیارت کند و این دعا بخواند اللهم هذا حرم رسولک فاجعل
دخولی فیه وقایة من النار وامانا من العذاب وسوء الحساب بعده بمسجد پیغمبر در آید و در رو دو دعا گوید و دو
رکعت نماز گذارد واگر در مقام نماز پیغمبر که نزد منبر است نماز کند افضل باشد و پس از نماز بروضهٔ مطهره متوجه شود
و بگوید السلام علیک یا نبی الله ورحمة الله وبرکاته اشهد انک رسول الله قد بلغت الرسالة وادیت الامانة ونصحت
الامة وجاهدت فی الله حتی قبض روحک حمیدا محمودا فجزاک الله تعالی عن صغیرنا وکبیرنا خیر الجزاء واصلی علیک
افضل الصلوات وازکاها واتم التحیات وانماها الخ پس از آن بر ابوبکر و عمر رض سلام گوید و حاجت خواهد واتم حوائج
حسن خاتمت و مغفرت است پس از پیغمبر ص شفاعت خواهد و بگوید یا رسول الله اسالک الشفاعة واتوسل بک
الی الله تعالی فی ان اموت مسلما علی ملتک وسنتک و مستحب است که هر روز بزیارت برود خصوص روز جمعه و بمسجد
قبا برود و بنوشد آب چاهها که آنحضرت ص از آنها آب نوشیده و وضو کرده کذا فی فتاوی برهنه نقلا عن الظهیریة
وغیره و گفته جفانی الخ یعنی آنحضرت ص چنانکه درباره کسی که حج کند و زیارت روضهٔ آنحضرت ص نکند لفظ
جفا فرموده که من حج ولم یزرنی فقد جفانی همچنان درباره آنکس که گلگون خر پوشد و در رود بر آنحضرت لفظ
نیز فرموده که من ذکرت عنده ولم یصل علی فقد جفانی کذا فی الجلالی پس مراعات تعظیم آنحضرت ص بزیارت وی بعد
گزاردن حج مرغیر مدنی را واجب بود و فرستادن درود بعد از پوشیدن گلگون خر از واجبات است چه او منعم است که نعمت
اسلام و فواید حج بواسطهٔ اوست و گل لعل از خوی آنحضرت ص پیدا شده که از وی گلاب چکانند و به وقع گیرند اما گل
زرد از خوی براق اوست و گل سفید از خوی جبرئیل ع کذا فی الفاتح نقلا عن المصابیح و در ظهیری آورده که در مدینه دو سه دیگر
گوید که یک نماز در مسجد پیغمبر ص برابر هزار نماز است بمساجد دیگر گر تو مسافر شوی الخ یعنی بی ضرورت دینی
یا دنیاوی مسافر مشو و چون مسافر شوی طلب رفیقان کن که گفته اند الرفیق ثم الطریق یعنی اول رفیق طلب کن
پس از آن راه گیر وادنی رفقا سه کس است چه سفر یک کس هم منهی است که شیطان قصد هلاک ایشان کند و چون سه کس
باشند چنانکه ابن مسیب روایت کرده جهت آنحضرت ص آنگاه سفر جائز است کذا فی طریقة المحمدیة ابدا منشم ع
لفظ یاران جمع آورده جا برادر مصراع ثانی نجا بتقریب است که در خر جوان و سرا و خانه هم چنین وارد گشته که لیجار الدار
یعنی اول همسایه تفکن بعد آنگاه خانه بخر چنانکه ابن عمر رض فرموده که روزی نزد آنحضرت ص ذکر شوم در میان آمد
در آنحضرت ص فرمود که اگر در چیزی شوم و بدی هست پس آن در زن است و در زن است و در زن و اسپ پس شوم در آن است که همسایه
آن بد کردار و منشا آن فساد و آزار و بعضی گفته که تنگی سرای هم شوم اوست و شوم اسپ آنکه سرکش و حرون باشد
و شوم زن آنکه نزاید و قیل گرانی مهر وی و غیر از این سه چیز را شوم نباید گفت کذا فی طریق المحمدی و در عین العلم
است که شاعر و ساحر و کاهن و منجم را در سفر همراه خود نبرد که صحبت ایشان مضرت و نکاه داشتن سگ خیر او هم
نباشد چه گفته الذین جانوران نفرت و در شهری که در آن سلطان قاهر نباشد داخل نگردد و باید که در
سفر است که چند چیزی با خود بردارد آینه و مسواک و شانه و ناخن گیر و موچینی و سرمه دان و سوزن و رشته الخ

وخطا بر القول المنجم بالحساب فهو قول بغالب الظن ومغالب الظن لم يكن عالما بالغيب فمن المنجمين من هو
مصيب ومنهم من مخطئ واما قول من اتى كاهنا الخ ان تجيب فهو محمول على علم كهان العرب والعراقين في
عهده صلعم وهم كفار المشركين واحبار اليهود وهم يزعمون ان التاثيرات كلها للكواكب المظلم وانه الفاعل
المختار بنفسه فمن قال مثل مقالتهم او صدقهم في هذه المقالة فهو كافر واما اذا صدقهم في قيام الحساب
اعتقد الكواكب دلائل وامارات على بعض الاشياء والاسباب فلا يكره ذلك انتهى و باین تحقیق ظاهر شد که
قدح صاحب ترغیب الصلوة ومثل او که تبعیت او می‌پرستند درین مسئله تشنیع شنیع کرده اند چندان
موجه نیست چه غرض مصنف ره بیان مسئله مشهوره است که نزد اکثر علمای کبار مسلم و ثابت است یعنی
ظاهر است که اعتقاد مردم متدین را بمسائل نجوم و احکام کواکب بدین وجه باشد که آنها را علامات
سعادت و نحوست دانند نه فاعل مختار و مؤید این است که در خزانهٔ جلالی درمعه که از صدر الاسلام
فخر الدین رازی پرسیده شد از علم نجوم فرمود که آن بر اقسام است واجب که بوسیلهٔ آن اوقات نماز
صبح و شفق و سمت قبله را و مندوب که بداند بدان اول وقت زوال و عصر و آخر ظهر را و مباح که بداند که آفتاب در
برج حمل تا خود را ساخته کند برکت تیر ماه حاصل یابد و مکروه که حواله کند همه کارهای خود بر نجوم و علی
آن کار کند و بدعت که کواکب را بنده و تالع دانند و کفر که آنها را بحقیقت فاعل گیرد و بدو پرستد انتهی پس علم نجوم
مطلقا باطل نیست لهذا مصنف ره در آخر کتاب تنجیم درمعه آن برای یافتن اخیتار ساعات تاکید نموده کما
سیاتی و توجیه حدیث مذکور که صاحب ترغیب از محدثان نقل کرده از راه عقل بعید نیست زیاده بر اقل
بدان خوشدل شدن و مخالفت علمای کبار نمودن دور از صواب والله سبحانه اعلم بالصواب تقریب
بیت متن و شرح لفظ فلک یعنی آن که آسمان به دوازده برج مقسوم است چنانکه متعارف اهل تنجیم است چنانکه
شیخ اجل حضرت کلیم الله جهان آبادی ره در تفسیر کریمه تبارک الذی جعل فی السماء بروجا بدان تصریح کرده و حمل
اسد خانهٔ اصلی آفتاب است و سرطان خانهٔ اصلی ماه و برای پنج ستاره باقیه دو خانه است بدین
صورت که برای هر یکی از آنها دو دو برج مقرر اند چنانکه حمل و عقرب خانهٔ مریخ است و ثور و میزان خانهٔ زهره
و جوزا و سنبله خانهٔ عطارد و قوس و حوت خانهٔ مشتری و جدی و دلو خانهٔ زحل است و نیز از این سه
آتشی اند که عنصر آتش بدان تعلق دارد یعنی حمل و اسد و قوس و سه دیگر آبی اند که عنصر آب بدان منسوب است یعنی
سرطان و عقرب و حوت و سه دیگر بادی است که عنصر هوا بدان متعلق است یعنی جوزا و میزان و دلو و سه
دیگر خاکی که عنصر خاک بدان لاحق است یعنی ثور و جدی و سنبله و بروج باصطلاح منجمان دو گونه است
ثابت و منقلب چنانکه امیر خسرو در قران السعدین در صفت حصار دهلی بدان اشارت کرده است بیت
که بروج فلک آمده سه چار برج حصارش همه ثابت قرار و ثابت اگر چه تمام دو سه برج است یعنی ثور و اسد و
و ثور را در کلام مصنف ره برسه محمول است چنانکه از فتاوی جواهر هویدا و در بهینه بدان تصریح نموده است

و چون قمر درین برج آید مسافر سختی و بلاها باشد و سفر دران منحوس است و نزد منجمان بدترست از سفر در عقرب
اما مصنف رحمه مناسبت لفظ ثابت که ماخوذ است از ثبات چنانکه گفته که برج ثابت مرو تا دران سفر دیر ثبات نیابی
و کذلک چون قمر در برج عقرب ست نحوست دارد چه آن خانه مریخ ست و مریخ نحس اکبرست پس دران هم نحوست
اما دانستن وقت بودن قمر در عقرب و اسد تعلق بعلم نجوم دارد هر کس بران واقف نه آری آمدن قمر در عقرب
و اسد نزد کسی که این دو برج را می شناسد بعضی اوقات در شب ظاهر باشد و بعضی برای معرفت قمر در
عقرب و اسد و جز آن قاعده نهاده و این ابیات گفته هرچه از ماه شد شمار کن + پنج دیگر فزای بر سر آن
پس ز برجی که آفتاب درو ست + بکن آغاز پنج پنج دران + هر کجا منتهی شود عدد ست + ماه آنجا بود یقین میدان
یعنی تاریخ معلوم کن بعده برجی که آفتاب دران باشد پنج پنج بر سال و پنجگان به برج دیگر بده و هر جا
که این طرح منتهی شود قمر دران برج باشد لکن لا یخفی ما فیه من الدقة مشتبه و مشتبه وقت کن الخ ای توقف کن
در رفتن مشرق و این بیت بیان چهل میر چهل ابدال است که در هفت روز باین ترتیب در اطراف عالم
میگردند و مرد آنرا بر مواجهه ایشان بسفر رفتن نحس باشد بلکه ایشان را در پس پشت باید داشت تا در امداد
ایشان باشند و در خزانه جلالی ست که ایشان چهل تن اند از بندگان برگزیده حق تعالی که زمین از وجود مسعود
ایشان قائم و معمور میباشد فهم اوتاد الارض و اگر یکی از ایشان بمیرد دیگری را از صالحان و عارفان عالم بجای
او مقرر سازند و چون قیامت نزدیک آید بمیرند انتهی و در روضه ست که ایشان هفت اند و قیل هفتاد که چهل
از ایشان در شام باشند و سی در اطراف دیگر کذا فی المنتخب و در کنز العباد ست که ایشان چهل مرد اند و هذا
هو المشهور بین الجمهور و آنچه صاحب نافع المسلمین گفته که آنچه مولانا یوسف جونپوری در تعیین ایام هفته و منع
سفر بشمال و جنوب و شرق و غرب در بعضی ایام آورده است سندی از کتاب و سنت و اجماع و قیاس ندارد بلکه
درین وضع میل کرده بقواعد نجوم که شارع آنرا باطل گفته نزد عارفان اعتباری ندارد و چه طریقه تعیین
جهات ابدال مذکور بعلمای ما مشهور ست و از سلف تا خلف همه بران قائل و عامل اند چنانکه جهات ابدال مدار
جهان این بیت ورد زبان هر خرد و کلان ست + شرق شنبه یا دوشنبه جمعه یکشنبه غروب + سه شنبه چهار اندر
شمال و پنجشنبه در جنوب پس اینقدر در تعارف علما کافی ست و حاجت بسندی دیگر نه چه در حدیث ست
ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن آری این خدشه را مجال و رد د هست که مصنف رحمه در دو بیت خالق الفته
خاص کرده است بدرد و رنج جسمانی با آنکه دران هم ضرر جسمانی ست و هم فوات مطلوب و الم روحانی والله اعلم بالصواب
چون گم کنی تو راه را الخ در شرعة الاسلام و فتاوی قاضیخان آورده که چون کسی راه گم کند مستحب ست که بانگ نماز
گوید تا برکت آن راه یابد اگر سوره یس یکبار بخواند هم راه باز یابد و نزد بعضی علما اینطور گوید یا عباد الله
المخلصین اعینونی و اگر راه مختلف و مشتبه گردد راه دست راست گیرد که در حدیث ست اذا اختلف علیکم الطرق
فعلیکم بذات الیمین فان علیها ملکا یهدی اه کذا فی عین العلم و در سفر آیة الکرسی یکبار بخواند تا از دزد

ایمن باشد و چون آشکلی برود طالب آید سوره انا اعطیناک بخواند بر سنگریزه و در میان جامه دارد تا
رفع شود و در شهری که رود باشد نزود و اگر برود زود تر آید و چون از سفر باز آید و نظرش بر شهر خود افتد بگوید
اللهم اجعل لنا قرارا و رزقا حسنا و چون بجای خویش برسد اول بمسجد آید و دو رکعت نماز گزارد
آنگاه بخانه خبر فرستد که ناگاه بخانه رفتن منهی است کذا فی خزانة الروایة بکن با کافران الح این بیان
نوعی دیگرست از سفر که برای جهاد کفارست و جهاد فرض است علی الدوام کما قال ع الجهاد ماض الی یوم القیمة
یعنی حکم آن جاریست تا قیامت هیچ گاه ساقط نگردد و فرضیت جهاد دو گونه است وقتی که کفار نابکار مستولی
و غلبه نبوده بر شهری از بلاد الاسلام هجوم نه کنند و دفع ایشان بغیر جنگ ممکن نباشد آنگاه فرض عین است بر هر کس حتی
زن بی اذن شوهر و کودک بی اذن پدر و غلام بی اذن مولی بیرون آید برای جنگ و وقتی که هجوم نکرده باشند اما قصد آن کنند
جهاد با ایشان فرض کفایه است بر مثل نماز جنازه که با دا کردن بعضی از دیگران ساقط گردد و قید جامع الرموز
گفته که بر امام مسلمانان لازم است که هر سال جهاد و حرب با جماعتی بفرستد اگر نه آثم باشد و این آنگاه است که ظن
مکافات با ایشان غالب باشد والا قتل مباح نیست کذا فی برجندی و مستقیم بیان قسم اول کرد یعنی ...
ایمعنی بر سبیل تمهید کلام شارع وارد است چنانکه در جمع و نماز گذشته و بیت لاحق بیان وقت ...
گریزست یعنی از صف جهاد کفار گریختن آنگاه کبیره باشد که کفار دو چند مسلمانان یا زیاده نباشند ...
و مدد نصرت مسلمانان از حق تعالی آمده و در صورت زیادتی از صف گریختن مباح است اما ثبات و شهید شدن

باب دهم در بیان تلاوت قران و ذکر و دعا

دعا

و ما نجا افضل و اولی است قرآن چو خوانی جان من الخ
یعنی دل او وقت خواندن کلام الله حاضر کن تا در قراءت قرآن خطا نشود چه بسا جا باشد که تغییر کلمه یا حرکت
خوبی معنی متغیر شود بلکه در بعض آیات تغییر اعراب موجب کفر باشد عیاذا بالله در کنز العبادست چون
خواهد که قرآن خواند وضو کند و جامه پوشد و هم دستار بندد و خود را بیاراید چنانکه در خلاصه گفته و دهن
پاک و خوشبو سازد چنانکه در جلالی آمده که بزرگان گفته اند آنان بار که خواندم ایم بفضل و کرامت الخ
ایم و روی بقبله نشیند و مربع ننشیند و تکیه نزند و مکعوس نخواند و از مصحف خواند اگرچه حافظ باشد چه در حدیث
است که افضل عبادت امت من خواندن قرآن است بنظر چه درین دو عبادت است و قال ع من قرأ القرآن
و نظر فیه له عند الله اجر شهداء و قال من قرأ القرآن و هو یظن ان لن یغفر الله له کان کالمستهزئ بالقرآن
و قال اقرؤا القرآن فانه یاتی یوم القیمة شفیعا لاصحابه ای شفاعت ما مومن خود را کند کذا فی درة البیضاء
للامام الغزالی و من قرأ حرفا من کتاب الله فله حسنة و الحسنة بعشرة امثالها لا اقول الم حرف بل الف حرف و لام حرف
و میم حرف و از ابن عمر رضه آمده که گفت هر که قرآن بخواند بهر حرف ده نیکی یابد و اگر با اعراب یعنی حرکت خواند
بهر حرفی بیست نیکی یابد و اگر با اعراب کل خواند بهر حرف چهل نیکی یابد و در مفتاح برهنه آورده که ...
دو گونه است یکی ترک اعراب و دیگر ترک مخارج و اعراب آنست که حروف را بپیدا کند و کلمه را از کلمه دیگر ...

کند کما فی کنز العباد و آنچه حدیث ست که اگر کسی بخواند قرآن را بحالیکه او ماهر و عالم ست بمعانی آن آنکس فردا
با ملائکه کرام باشد و آنکس که هیچ میکشد در خواندن قرآن بروی دشوارست او را دو اجرست پس معنی آن آنست
که او را هم اجر خواندن ست و هم اجر مشقت وارتق ورتل کما کنت فی الدنیا فان منزلتک عند آخر آیة تقرؤ
یعنی فردای قیامت بگویند عامل قرآن را که بخوان قرآن را بالترتیل یعنی واضح و هموار و آرمیده چنانکه در دنیا
میخواندی که اقرب بلذت و ذوق و بلند شود درجات بهشت بقدر قراءة خود زیرا که درجات جنت بقدر
آیات قرآن اند یعنی ششهزار و ششصد و شصت و شش پس هیکه یک آیت خواند یک درجه یابد و بتمام
تمام و بقول آنکس همیشه در ترقی باشد چنانکه در دنیا هر بار ختم کردی باز از سر نو میگرفت پس نعیم بهشت ساعت
او را خواهد افزود و این ست معنی قول آنحضرت صلعم فان منزلتک عند آخر آیة الخ ای هرچند بسیار تر خوانی
بالاتر برسی بدرجات و لذات کذا فی شرح الحصن و بر سبیل فضائل تلاوت قرآن زیاده ازین
در کتب احادیث در یاب معنی هر سخن ای یعنی بتدبیر معانی و تامل حقائق بخواند اگر اهل آن باشد و
بر آن نظر دارد که این کلام خدا تعالی ست و ملاحظه تعظیم و حضور خاطر از دست نگذارد آورده اند که فاروق
رضه یکبار این آیه برخواند ان عذاب ربک لواقع ماله من دافع از تاثیر این آیت صاحب فراش شد چنانکه
آن روز عیادت کرده شد کذا فی الجلالی و مروی ست که امام اعظم رضه شبی باین آیت زنده داشت بل الساعة
موعدهم والساعة ادهی وامر کذا فی الملتقط و هر حرف را از مخرج وی ادا کند اما در عین العلم گفته که در تحقیق
مخارج نکوشد که آن از فهم معنی مانع ست و در حدیث ست ابکوا القرآن وابکوا فان لم تبکوا
فتباکوا یعنی در وقت تلاوت قرآن بگریید و اگر گریه نیاید پس باید که بتکلف خود را در گریه آرید باین معنی که تامل
کنید در وعید و عهود قرآن در یاد قصور خود را در وفا آنها و تقصیر خویش در ادای امر و نهی آن که بدین سبیل
نا چار غم خواهد رسید و اگر نرسد پس باید که بر عدم غم غم کند که این از اعظم مصائب ست و در اثنای سورت قبل
از تمام بکسی شغل نکند و اگر ضرورت شود مصحف را پریشان نگذارد باز اعوذ بالله خواند و قراءة بعض دیگر
خلط نکند تا آنکه بسماع نام پیغمبر علیه السلام درود نگوید و خواندن در مصحف تمام خوبترست از حفظ و پنج سوره و
سیپاره که اینها محدث شده اند و بر هر سوره تسمیه گوید تا آنکه بر سر سوره برات نیز اگر از آن آغاز [illegible] آنرا چون
بانفال پیوند و اگر وسط سوره آغاز د ترک تسمیه روا باشد نه ترک تعوذ کذا فی الجلالی هذا کله منقول عن الملتقط
و در احیاء العلوم آورده که اعمال باطنه در تلاوت قرآن ده چیزست اول فهم اصل کلام پس تعظیم متکلم که در
آغاز تلاوت حاضر کند در دل تعظیم حق را و بداند که این از کلام بشر نیست و هم اعتقاد کند که در خواندن
کلام الله خطر عظیم ست که نخوانند این مگر کسی که پاک باشد از هر پلیدی ظاهر و باطن پس حضور دل و ترک حدیث
نفس تا آنکه آداب بعضی سلف آن بود که چون سوره بخواندندی و دل ایشان حاضر نبودی اعاده کردندی
نوبار دیگر پس ازان تدبر معنی ست زیرا که مقصود از قراءة تدبر معنی ست و ازینجاست که ترتیل را سنت گفته اند

چه ترتیل ظاهر وسیله تدبر باطن است قال علیه السلام لا خیر في قراءة لا تدبر فيها پس اگر بمرتبه اول تدبر فوت شود
با نا از سر بخواند و ابوذر غفاری رضی روایت کرده که شبی حضرت رسول از میان تا بر خاست و بخواند این آیت
ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم و به مراعاة تدبر چند بار تکرار کرد بلکه بیا [illegible]
واقع شد که بسم الله الرحمن الرحیم را بیست بار بخواند و از صحابه و تابعین و سلف هم ایجا تکرار آیه منقول است
تا کار سلیمان دارانی رحمه الله گفته که او فرموده که من میخوانم آیتی چهار شب یا پنجشب و در آن می تامل میکنم [illegible]
از جمله آداب شوق باقی اعمال مستند از اصل کتاب احیا و در باید اکنون بیان کیفیت ختم قرآن و در کفایت [illegible]
منعم گفته کرده در سه روز ختم از سنن است ولیکن مطابق قول سید عالم است من قرأ القرآن في اقل من ثلث لم يفقهه
یعنی کسیکه ختم قرآن کند در کمتر از سه شب نخواهد فهمید معانی آن را اگر زیاده بر این کند از مانع ترتیل بهت
تعقل و تدبر فوت شده باشد کذا في الاحیاء و ختم در هفت روز نیز مسنون است که آنحضرت عبدالله بن عمر را
را فرموده است که ختم کن در هفته و همچنین از صحابه کرام جماعتی ختم در هفته میکردند و قرار دین اد گفته که
فمي بشوق یعنی من در شوق خواندن قرآن است و هر حرفی ازین بهت حروف اشارتست بجزوی از سوره [illegible]
می آغاز کنند کما [illegible] و بمعنی جمهور رفته است روز هم ختم برای حفظ در شبانه روز چهار [illegible] یعنی
کرده گفته کما ورد في الحديث التفکر في معانيه والتدبر في دقائقه و اگر در ماه تمام کنند هر روز
سیپاره خوانند هم روایت کذا في الاحیاء و در [illegible] آورده که حامل قرآن را باید که ختم کنند در طریق [illegible]
کنانی [illegible] امام اعظم روایت آورده که من قرأ القرآن في اربعين فقد ادى حقه و در فتاوی سراجیه است
که نزد ابولیث هر یک ختم کافی است والصحیح انه لا كراهة في الاقل وان وقع الختم في كل يوم مرة او مرتين
انتهی و از ابن مبارک آمده که ختم در تابستان باول روز کنند و در زمستان باول شب كذا في فتاوی [illegible]
و در جامع صغیر آورده که چون قاری ختم قرآن کند هفتاد هزار ملک او را استغفار خواهند و قال ع اذا ختم احدکم
القرآن فليقل اللهم آنس وحشتي بالقرآن في قبري و در قرآن [illegible] گفته که دعا نزد ختم مستجابست [illegible] لهذا
جمع کنند و حاجت خواهند و بعد از ختم از سر آغاز کنند [illegible] و بقدر پنج آیت از سر بخوانند [illegible]
[illegible] في الاحياء كان رسول الله صلعم يقول عند الختم اللهم ارحمني بالقرآن واجعله لي اماما ونورا وهدى ورحمة
اللهم ذكرني منه ما نسيت وعلمني منه ما جهلت وارزقني تلاوته آناء الليل والنهار واجعله حجة لي يا رب العالمين
و خواندن مضطجع رواست قال في الخلاصة لا بأس بقراءة القرآن مضطجعا ويضم رجليه عند القراءة و في القنية
لا بأس بالقراءة مضطجعا اذا اخرج رأسه من اللحاف لانه يكون كاللبس والا فلا و في الخلاصة والخانية لا بأس
بالقراءة ماشيا و راكبا اذا لم يكن ذلك الموضع معدا للنجاسة كالمغتسل والمستنجى والمسلخ وان كان يكره
ويجوز للمحترف كالحائك والاسكاف قراءة القرآن اذا لم يشغله عمله بأدائه والا فلا فالقراءة مع الكسب
[illegible] فيما بين القراءة مكروه والفرق ظاهر واذا كان الرجل مع امرأته مضطجعا في الفراش [illegible]

ظاهر آن دلیل است چنانکه حائل لا یجوز له القراءة لانه اساءة فی الادب کذا فی خزانة الملا انتقال القاصدی
بدان در دوی التمر نیست یعنی در قرآن خواندن و ملاحظه معانی آیات ربانی بسیار نعم جاودانی نصیب
پس در خواندن تمام متوجه و حاضر باشد که مقصود اصلی تفکر معانی است و از ینجاست که نزد علما استماع
قرآن افضل است از خواندن آن و مصراع ثانی بیان بعضی نعم که لذت ایمان و عرفان بملاحظه اوامر
و نواهی است و در وعده و وعید و مواعظ و قصص قرآن مترتب شود بلکه حالت وجد و مستی پدید آید
و بعد از در توحید آید تا آنکه از کمال محبت و استغراق در یاد حق سراسر نوری شود یعنی دلت مورد انوار
الهی گردد چنانکه گفته که ای اهل قرآن بدانید که این ربیع دلهای مومنان است چنانکه باران بهار
زمین است و در خزانه جلالی است که هر که بر آن وقت حضور در دل یابد ابواب رحمت بر وی گشاده گردد در حالت
نماز گزاردن و بوقت خواندن قرآن و در حین ذکر گفتن و در حدیث صحاح آمده که حق تعالی میفرماید
که هر که مرا بغفلت یاد کند من او را بغفلت یاد کنم پس مومن کامل را باید که هر لحظه از یاد حق غافل نشود و از حضور
او غائب نباشد و اگر زد در ایمان او خطا افتد و شد در زمین تعالی هر لحظه از غائب شدن حق یکدم زمان است و در
کا خدمت ایشان است حضوری بخش ای پیر در درگاه که من غائب شدن طاقت ندارم انتهی کلامه
در وقت خواندن آیه اشارتست بدرجه دیگر که در حیا و آنرا مرتبه تاسعه قرار داده است و نامش ترقی نهاده
آن کنایه است تا آنکه قرآن را از حق شنود نه از نفس خود و لیس درجات قرآن سه است ادنی آنکه خود را چنان فرض
کند که پیش حق تعالی استاده و بروی میخواند و حق تعالی ناظر و سامع است از وی پس حالتش در این مرتبه خواستن تملق
و تضرع و زاری است و اوسط آنکه ببیند در دل خود حق تعالی گویا خطاب میکند او را با لطاف و انعام خود
و بوقت شنیدن امر و نهی چنان داند که منم مأمور و منهی و همچنان در سماع وعده و وعید و چون قصص
دیگران شنود داند که افسانه مقصود نیست بلکه غرض اصلی عبرت گرفتن است پس مقامش در این مرتبه حیا و
تعظیم و شنیدن و فهم خطاب اوست و اعلی آنکه ببیند در کلام او ذات وی را و در کلمات صفات وی را
و پس نبیند سوی نفس خود و بسوی قراءة خود بلکه مقصود او همگی بر ذات متکلم مقصور باشد و فکرش بر آن
موقوف گویا که او غرق است در مشاهده ذات و بیخبر است از غیر او و این مرتبه خاصه مقربان است و اوسط
درجه اصحاب یمین است و ادنی درجه صلحای مسلمانان و آنچه از ینها خارج است درجه غافلان است و از درجه
علیا خبر داده است امام جعفر صادق بدین قول که والله لقد تجلی سبحانه لخلقه فی کلامه ولکن لا یبصرون انتهی
مصنف در مرتبه اولی اشارت کرده است و تنوع بعضی بعضی پرده و حجابست میگوید که حاضر کردن دل
در حین قراءة موقوف است برفع حجاب و غفلت روحانی و هوا و شهوت نفسانی زیرا که او تعالی بر مثال
سلطانی عظیم الشان است که در پس پرده داده پس مادام که از غیر او کلی بیزار نشوی و جمله حجب از میان
برداری از وی خبر نیابی [illegible] فهم معنا قرآنرا شهوات نفس [illegible] حجاب [illegible] یاد گفته که مثل [illegible]

مثل مرآتست و شهوت و میلان مثل گرد و غبار و صفا آیات مثل صورتست که در آئینه دیده شود و علاالاشهوت
مثل صیقل کردن آئینه است انتهی قوله خواندن حروف هم مجا هر گردد این خواندن هجا یعنی خواندن حروف
جدا از یکدیگر چنانکه معلمان مکتبخانه میگویانند و بدبستان یعنی مدرسه کودکان که جا نشستن پیر و معلم ایشان است
یعنی هجی حروف قراءة قرآن نیست لیکن بلکه شرط حافظ است که کودکان را هجا کنانند و کلمه بهجا باز نا
نماند و اگر قراءة بودی این هجست نیافتی و مقصود مصنف آنکه خواندن حروف و کلمات قرآنی جدا جدا نه با
تدبر معانی و تامل حقائق و اسرار ربانی چون هجا که آن را قراءة نگویند و تواند که کلمه هم نامده باشد و هجا عبارت
خواندن حروف جدا جدا بر وجهی که کلمات را بیکدیگر وصل ندهد اگر چه قراءة نیست لمبی یعنی که مدرسه کودکان
معلمان چنین هجا کنند و بر آن ثواب نیستند والمعنی الاول احسن معنی والثانی اقرب لفظا و مؤید معنی اول
که در احیاء آورده که شیطان از دلهای خوانندگان حجابهاست که بدان از لذت ادراک معانی محروم اند ما قال
رسول الله صلعم لولا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی الملکوت و معانی قرآن از جمله ملکوت
که بجز نظر نتوان دید و حجابهای شیطانی را چهار قسم گفته اول آنکه تحقیق حروف را که از مخارج کند و اهتمام از مخارج
و اصول شیطان بر قاریان مسلط اند که باز میگردانند ایشان را از معانی کلام الله و همیشه در این مبتلا باشند که
حروف را از مخارج بر می آرند و از کشف معانی غافلند و ایشان عظم متمسک شیطان اند انتهی باز گفت که اگر خواهی
که در سرا پرده جلال حق تعالی محرم شوی و بقرب درگاه او برسی حب دنیا را از دل بدر کن که آن موجب بعد و
ضلالست کما ورد حب الدنیا رأس کل خطیئة معنی چنین نیست که دل بدر از خود دور باید کرد زیرا که مال بهر امور ن
مزید دین است و صدقات بر آن موقوف و هم از خواری سوال و حاجت بدان توان رست لمبی یعنی که حضرت
در حق عمرو بن عاص رضی فرموده که نعم المال الصالح للرجل الصالح و در باره انس این دعا کرد کثرت لواء و دل
دعا فرموده پس مراد این بیت تقریبی است برای تنبیه سامع که قرب درگاه حق و محبت اسرار وی وابسته
ترک معاصی و حب دنیاست و بورزش طاعات ظاهره میسر نشود پس بجز ظهر و عصر الخ در این بیت لفظ
نشر مرتبست که قول یس را بعد از نماز فجر خواند و فتح الیسل بعد ظهر و عم رالیل بعد عصر و واقعه را بعد از مغرب و ملک را بعد
و زنها که در این صورت حصول مطالب این مت و مجموع این سورها که ملاحده نویسند از آن خوانند
مخصوره نامند و فوائد این سورها اگر به الی الفوز بیار را انما اجب بعنایت احادیث برسوز را اداء که چنانکه
است که یس برای حفظ ایمان و بیه آمدن حاجات است و فتح برای دفع شر اهل دنیا و حفظ نفس و مال از شر
دشمنان و مفسدان و عم برای امتیعنی از عذاب کثرت و اهوال قیامت و واقعه برای توسعه رزق و ابتلا
فقرست و ملک برای امتیعنی از عذاب گور و ضغطه آن و در مختصر شیبی گفته بکرم آدخان و ملک سپ تا
روز قیامت یکی از این هر دو شفاعت نی کند و دیگری نیجا و دا از ظلم لطا بکه زاید ما ابن مسعود در هم از پیغمبر روایت
کرده هر که وقت غروب آمن الرسول بخواند بسنده باشد او را از قیام شب کذا فی برهنه و در کنز العباد ستة ماب

ملعون وتارک الورد ملعون اما الحدیث خاص ست بکلی از اہل کتاب که در عهد آنحضرت صلعم اورادی بسیار میخواند
فرمود که او ملعون ست که در کار مردانی محتاجان هیچ سعی نداشت پس وی ترک کرد آنحضرت صلعم فرمود که تارک الورد
ملعون چه ترکست بکلی موجب خذلان باشد و بقول امام ست که اگر بی عذری ورد را ترک دهد او را تارک الورد
ملعون گویند و اگر مصالح مردم باو وابسته باشد و او در وردشاغل گردد او را گویند که صاحب الورد ملعون
گویند و اگر گاهی ورد فوت شود تدارک آن بوقت دیگر کند تا نفس او بترک عادت نگردد و نزد اهل الله خلیفه شب
روز ست و روز خلیفه شب برای اوراد روز و شب کذا فی فتاوی در شب جمعه الخ
درین بیت بیان فوائد بعضی سورتست سوای سوره یا الفقر که آن منقول ست از پیغمبر علیه السلام و از جزای ثواب اخروی
خوسته و از شر و شورش جمله شرهای روزگار خصوص شر بنگال مسیح الدجال کما ورد فی الحدیث و از عزت
جاه و جلال دنیا مرادست و سوره تغابن برای دفع مرگ مفاجات و اندفاع مرض و با مشهورست چنانکه
برای خلاص مسجون ست و برای دفع تپ ودرد سر فاتحه را با تسمیه میخوانند فصل دران وصل کردن میم تسمیه
با الف ولام تا اقرب باجابت باشد اوقات خمسه ذکر گوالخ این باب برای ترغیب سته عبادتست
قراءة و ذکر و دعا پس اکنون در بیان آداب فوائد ذکر میگوید و پس از ان آداب و اوقات در دعا خواند گفت
و وجه ترتیب آنکه افضل ذکر لسان قراءة قرآن ست پس ذکر الله پس دعا کما فی شرح الجنة بدانکه ذکر را باید که بوی
دهن بمسواک دور سازند و در جای پاک متوجه قبله نشینند بخشوع تمام و اطراق سر و حضور دل اگرچه غافل باشیز
ثواب ست که آن در حدیث آمده این حسنه و تامل در لفظ و تحقیق کند معنی آنرا و حرص کنند در کثرت ذکر و در تهلیل
ترک شد و تشدید را هم نگذارد فی الحدیث من قال لا اله الا الله بمد هدمت عنه اربعة آلاف ذنب و فی روایة
من الکبائر کذا فی کنز العباد و مقصود مصنف آنست که در اوقات بعد از صلوة مکتوبه شاغل بیاد حق تعالی
باش بلکه همه اوقات ست و در ورد باید که وی مشغول باشد بعد یکه در خواتیم در ثنای ذکر باشد در خزانة العلما از
بعضی فتاوی نقل کرده که اگر کسی بعد از اتمام صلوة مکتوبه بلا فاصله کلمه طیب گوید دران دو روایت ست
بروایتی کافر ست و بروایتی نه اما آثم باشد و بعد ازین برای ابطال این قول از فتاوی صوفیه و شرح
اوراد و البرهان شرح شامل بیهقی نقل آورده که آنحضرت صلعم بعد از نماز متصلا باصحاب کرام ذکر کردی و میگفتی لا اله الا الله
جهرا و از ابن عمر رضی مرویست که اگر کسی بعد از فراغ مکتوبه متصلا کلمه طیب گوید در اول بار خدا تعالی
گناهان او را بیامرزد و بمره ثانیه او را ثواب انبیا بخشد و بمرت ثالث ثواب عبادت ملائکه یابد و در
شرح کرخی ست که پرسیده شد از امام اعظم رح از حال کسی که منع میکند از گفتن کلمه طیب بعد از ادای صلوة
مکتوبه متصلا پس فرمود که ایشان رافضیان اند زیرا که درین ترتیب فصل کردن در میان نماز و کلمه
وقت فعل پیغمبر صلعم واصحاب او ست که ایشان همه یکجا بعد از و پس از دعا متصل کلمه طیب بجهر میخواندند
نعوذ بالله بدعت و باطل ست کذا منقول من الفتاوی البرهنة انتهی و در فتاوی برهنه آورده که فضل ذکر

مشغول نیست بلکه هر عضوی در عمل خود ذاکرست چنانکه ذکر گوش شنیدن ذکر حق است و ذکر [illegible]
گریاست و عطا ذکر دست و ثنا ذکر زبان و ترس و امید ذکر دل و تسلیم و رضا ذکر جان و فنا [illegible]
ذکر تن است و در طهارت القلوب آورده که با بندگان بذکر کثیر امور کم درین آیه یا ایها الذین آمنوا
اذکروا الله ذکرا کثیرا عبارتست ازانکه بدل و بهر عضو او ذکر کنیم چنانکه اگر در دل خطره خلاف شرع آید
خدا را یاد گیرد تا اثر از دل بر کند و اگر چشم بنادیدنی رسد خدا تعالی را حاضر کرده چشم بپوشد و ذکر
سائر اعضا را بمراقبه حق تعالی از نامشروع نگهدارد و او تعالی را در همه حال حاضر و ناظر داند [illegible]
کما قال الله سبحانه فاذکرونی اذکرکم و در حدیث قدسی آمده که او تعالی فرموده که چون بنده یاد میکند مرا
در خفیه در دل یاد کنم او را در ذات خویش و اگر علانیه یاد میکند مرا این یاد کنم او را در ملأ اعلی در میان
ملائکه مقربین و در کنز العباد و خزانه جلالی است که ذکر حق در میان مشائخ طبقات سته ذکرست که
لا اله الا الله محمد رسول الله دوم سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سوم یا حی یا قیوم لیس کمثله
شیء و هو السمیع العلیم پس اگر اول را اختیار کند در نوبت اول نه بار تهلیل گوید دهم بار محمد رسول الله زیرا
که مقصود از ذکر تصفیه دل است از زنگار غفلت و تجدید عهد [illegible] پس اگر در اول محمد رسول الله گوید
دلش پراگنده و فکرش منقسم گردد و مقصود فوت شود و اگر ذکرش دیگر بیشتر ازین هم گوید چون بار هجدهم
آید محمد رسول الله گوید و اگر دوم را اختیار کند بیست و یکبار گوید و لیس ازان یکبار رب [illegible] غیر [illegible]
و اگر ثالث اختیار کند سی و یکبار گوید و اکثر در اسحار ذکر گوید با واز بلند چنانکه [illegible] جیران هم [illegible]
و بعضی آهسته گویند [illegible] با واز بلند گویند چندان ذکر گوید که هر تار مو زبان گردد چنانکه [illegible]
جا بجا [illegible] شده [illegible] و آنچه فقها از کراهت جهر گفته اند مراد ایشان بر اصح کراهت تنزیهی است که نزد [illegible]
استحباب آنست که در ذکر و دعا اخفا کند انتهی و در مختار [illegible] آورده که ذکر زبان افضل است ازانکه
دل که عمل زبان بسیار است و همه جوارح و قوی شاغل [illegible] و بقول [illegible] ذکر دل که عمل خفیه است افضل است که در
فی الحدیث یفضل عمل السر علی العلانیة سبعین ضعفا و امام فخر الدین رازی افضلیت جهر را به بیست
دلائل ثابت کرده انتهی و در [illegible] جلالی درین باب بسط طویل آورده که احصای آن درین مختصر [illegible]
و خلاصه وی آنست که شیخ سلیمان بن احمد بن بهاء الدین ذکریا قرشی سندی در رساله خود آورده که قال
اکثروا ذکر الله حتی یقال لکم مجانین ای چندان ذکر گوئید که [illegible] بحدی رسد که مردم شما را دیوانه گویند
و این ذکر زبان است و ذکر دل افضل است ازان بهفتاد درجه چنانکه در حدیث است یفضل الذکر الخفی علی
الذی یسمعه الحفظة سبعین ضعفا [illegible] فی الرسالة القشیریة [illegible] الذکر الخفی لا یرفعه الملک لانه لا یطلع علیه [illegible]
بین العبد و ربه ثم انه هل یجوز الجهر و رفع الصوت بالذکر ذکر فقیه ابو اللیث السمرقندی فی کتاب تنبیه الغافلین
ان لحرمة المسجد خمسة عشر [illegible] منها ان لا یرفع الصوت بغیر ذکر الله وقد روی ان النبی [illegible] کان [illegible]

بالاذکار والتهلیل والتسبیح بعد الصلوات الخمس وقال الشیخ ابو النجیب السهروردی قدس سره ان المراد بقوله تعالی
ان تبدوا الصدقات فنعما هی الجهر بالذکرین لسنة والفریضة وفی الحدیث افضل الذکر لا اله الا الله وحد
الجهران یسمع نفسه کما هو المعتبر فی الجهر بالقراءة فی الصلوة وحجة المانعین عن الجهر قوله تعالی واذکر ربک فی نفسک
تضرعا وخفیة ودون الجهر الآیة وقوله تعالی ادعوا ربکم تضرعا وخفیة وحجة المجوزین ان الذکر بالجهر یعاون علی
البر والطاعة لانه اذا سمعه مومن آخر وجل قلبه کما قال تعالی انما المومنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم الآیة
وخشیة القلب من الله تعالی طاعة وایضا لوکان الجهر بالذکر یکره والمثیب علیه اذ لا ثواب علی المکروه اجماعا لکنه
یثاب علیه کما قال علیه السلام یقول الله سبحانه انا عند ظن عبدی بی وانا معه اذا ذکرنی فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی
وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه وایضا فی الجهر بالذکر اعانة وتحریض للناس علی ذکره تعالی وفیه ازالة الغفلة عن
بالذکر لسانا وقیلا فکان من هذه الجهة اولی من الخفی واما الجواب عن حجة المانعین فهو ان بعض المفسرین قالوا
ادعوا ربکم تضرعا وخفیة معناه ادعوه اعلانا واخفاء لان التضرع من الضراعة وهی شدة الحاجة التی یقتضی الجهر و
لفظ الخفیة من اضداد مشترک بین الجهر والخفیة فیحمل علی السر بقرینة المقابلة واما قوله تعالی واذکر ربک فی نفسک
تضرعا وخفیة ودون الجهر من القول الآیة فهو فی حق النبی صلعم خاصة ای اذکر ربک سرا ولا تجهد نفسک بالاعلاء بالصوت
انتهی وکذا الفهم من تفسیر الاجل کلیم الله رحمه الله حیث قال ان الافضل للمبتدی الجهر وکذا فی الجواهر الخلاصة یرجح الجهر علی السر
فالطریقة ودر مشارق حدیثی ست که صحابه کرام جهر تکبیر میکردند که آنحضرت صلعم فرمود انکم تسمعون سمیعا قریبا
یعنی او تعالی سمیع وقریب ست پس چرا جهر کنید وشارح اینجا گفته که این حدیث دلالت دارد بر استحباب سر در ذکر
الا حق در ینباب آنست که امر ذکر متفاوت ست بحسب مقام ذاکر فالشیخ المرشد ربما یکلف المبتدی بالذکر جهرا
لینقلع عن قلبه الخواطر الراسخة فیه واستمر عمل المشائخ علی هذا ودر فتاوی بیسنا از شرح حصن حصین نقل کرده که
مبتدی اگر در جهر حضور دل می یابد آنرا ورا اخفا اختیار کند والا هو الصحیح چه ذکر سر ابعد از ریا واقرب بجناب
کبریاست اما ذکر جهر چون خالص از ریا وسمعه باشد فضائل بسیار دارد فعلیک بالاختیار این ست تحقیق
درینمقام ومصنف قدس سره ذکر خفیه را ترجیح داده ست که آن عمل سری ست پنهان درمیان ذاکر ومذکور وسبب تجلی
حق ست وموجب سرور گردد یکی از اولیا الهی یعنی اگر چه همه اوقات لیل ونهار برای یاد حق تعالی یکسان اند
اما وقت سحر از همه افضل ست که درانجا نزول رحمت الهی باشد چنانکه در حدیث ست نزول رحمت او تعالی
بسوی آسمان دنیا درینوقت مشهور ست پس در ینوقت ذکر باید کوشید تا صفا دست آید قال علیه السلام لکل شیء صقالة و
صقالة القلب ذکر الله لا اله الا الله پس این کلمه صیقل دل ست واستغفار گناهان و نعم ما قیل ؎ ذکر گو ذکر
تا ترا جان ست ۰ پاکی دل بذکر یزدان ست ۰ ومخدوم دام برکاته از روضة العلماء نقل کرده که روی عن علی
قال قال رسول الله صلعم ان لله عمودا من یاقوت احمر راسه تحت العرش واسفله علی ظهر الحوت فی الارض السابعة
السفلی واذا قال لا اله الا الله محمد رسول الله من نیة صادقة اهتز العرش فیتحرک الحوت والعمود فیقول الله سبحانه تعالی

اسکن یا عرش فیقول کیف اسکن ولم تغفر لقائلها فیقول الله سبحانه اشهدوا یا سکان سماواتی
انی قد غفرت لقائلها من الذنوب صغیرا وکبیرا سرا وعلانیتها انتهی اللهم اشغلنا بکلمتین
واحشرنا فی زمرة الصالحین مغز عبادت وان دعاست کما فی الحدیث الدعاء مخ العبادة یعنی دعا
انواع عبادتست وابن اظهار افتقار وآن اظهار غایت افتقارست کما ورد طوبی لمن وجد فی صحیفته
استغفارا کثیرا کذا فی فتاوی برهنه وهم مرویست که رسول علیه السلام فرمود که هیچ چیزی دوستتر نیست پیش
خدای تعالی از خواستن عافیت که آن طلب کفاف روزی وصحت بدن واشتغال بامر دین است پس
این کلمه جامع خیر دارین است والحاح بالکسر بمعنی تضرع وزاری وتکثیر خواندن ما له بحق تعالیست
از آداب دعاست که هر دو دست را بردارد تا آنکه زیر بغل او نماید اصح آنست که دو دست را بدارد
بلند برابر تا سینه ونقل علی احمد فرمود هر دو دست را از آستین بیرون آرد مگر بعذر سرد وغیر آن
واندرون کفین را فراهم آورد بیرون از آستین ودعا سمیع کند با آستین که لوکان از فضل خود دعا را
باز نگرداند چنانکه در خبرست ودر اول وآخر حمد وصلوة گوید چه این هر دو بجناب او تعالی مقبول اند پس
بنده در میان مردود نگردد کذا فی عین العلم ودانچه در خبرست لا یرد القضاء الا الدعاء مراد ازان قضای معلق
نه مبرم که این را بیرون اند دعا وصدقه رد نکنند الا در دعا باید که حسید که ترک سوال نباید حق تعالی که غیرت
مقتضم حق پس باید که اعتراف کند بعجز وقصور خود وقدرت او تعالی بر قضای حوائج بندگان وتمام ان
کند بدعای خدای تعالی که قال ان الله یحب الملحین فی الدعاء ای البالغین فی التضرع ودر وقت
وشدت بلا دعا بسیار کند المیثل ان الحسن ست که علامت اجابتست قال علیه السلام من سره ان
یستجیب الله له عند الکرب فلیکثر الدعاء فی الرخاء یعنی آنکس که خوش آید او را که اجابت کرده شود از خدای
شدائد ورنج پس باید که دعا بسیار کند در حالت راحت وشادی خود وقال الفقیه ابو اللیث
الدعاء فی کل وقت ویرفع حوائجه الیه فان هذا اظهار العبودیة والافتقار فیه مستحب علی
کذا فی السراجیة قال وجهه اذا فرغ من الدعاء وقال بعضهم ذلک لیس بشیء والصحیح انه لا بأس به
الاثر فیه کذا فی فتاوی قاضی من کتاب الاستحسان ونقل فی القنیة حدیثا اذا سألتم الله
فاسألوه ببطون اکفکم ولا تسألوه بظهورها واذا دعی احدکم فرغ من دعائه فلیمسح بیدیه وجهه ولا فضل
لمن فیه ویکون بینهما فرجة وان قلت والوضع احدی یدیه علی الاخری هذا کله منقول من خزانة
فتاوی برهنه وبلکه که در دعا آغاز کند بخود آنگاه بوالدین واستاذ آنگاه بکافه مسلمانان
نه باسمان که این کراهت دارد آنحضرت نهی کرده است قال امام در دعا تخصیص بخود منهیست باید که سینه
اختیار کند زیرا که در تخصیص منهی واقع است ودعای عام ارجی بقبولست
وتمام جهر نکند که بدعتست ودر آنچه اذکار از جهة تعالی است که در کعب او گویا که در برکات وانوار

پس آنرا باسراف در صفای خود را فاحش کنند و آنچه مذکران در مجلس وعظ دعای بلند و کشف رؤس کنند بدعت
و از سلف منقول نیست بلکه این تشبیه است بیهود و نصاری کما فی الباب الخامس عشر من الجواهر انتهی یا بسے
اجابت الٰہی گر زد چه پوشی هم خوری یعنی اجابت دعا موقوف است بر حلال بودن لباس و طعام و شراب
تو هم پرهیز از باش از آفات لسان چنانکه در آداب دعا نوشته اند که احتراز کند از شبهات در خوردن و نوشیدن
و کسب کردن و اخلاص کند در عمل که در طاعات خود ریا نکند و عوض نطلبد و توسل کند باسمای حسنی و صفات علیا
و بانبیا و صلحا که این ادخل است در قبول و از تکلیف سجع احتراز کند که این مذهب خشوع است اما آنچه بی تفکر بر زبان
آید باک نیست بلکه نیکوست و اخفا کند که پیش حق سر افضل است از جهر و دعای علانیه کذا فی المدارک و بیت الحق
تمثیل یعنی صدق این امر است نگوئی و اعی گر بیک بیست برای اجابت و حل یک مصراع اول یعنی حلال بودن
طعام و لباس شرط است دیگر است برای آن در باره آغاز و ختم دعا الحمد و این حدیث است که الاعمال
موقوفة والدعوات محبوسة حتی یصلوا علیّ کذا فی الترغیب و در باره احتراز از مظالم و شبهات از ابوهریره
مروی است که آنحضرت ص فرمود که نیست هیچ بندهٔ مؤمن که سه بار یا رب یا رب یا رب گوید مگر آنکه او تعالی از کمال رحمت
خود میفرماید لبیک عبدی سل ای طلب کن ای بنده آنچه مراد تست و کلمه لبیک اگرچه در مقام خدمت و اطاعت
بوده گویند اما در کلام باری تعالی کنایت است از سرعت اجابت و رسانیدن بنده بمقصود و نجاح پس سعد بن ابی وقاص رض
از آفتی آنحضرت ص شکایت کرد یا رسول الله دعا میکنم و اثر اجابت نمی بینم آنحضرت ص فرمود طیب طعمتک تستجب دعوتک
یعنی لقمه خود را پاکیزه کن تا دعای تو مستجاب شود بعده فرمود بدرستی هر شکم که در آن لقمه حرام در آید تا
چهل روز دعای آنکس باجابت نرسد و در خبر است که حق تعالی مر بعضی اهل عرفات را میگوید که چگونه دعای شما را
اجابت کنم که طعام شما حرام و لباس شما حرام و امانات خلائق در ذمه شماست با اینهمه موانع چگونه اجابت یابد
دعوات شما مقتضی گردد حاجت شما کذا فی نافع المسلمین ساعت اجابت را بدان الخ وقت اذان تا آنکه در پیش
امام گویند وقتیکه بالای منبر رود ساعت قبولیت دعاست که در حدیث چنین و علما را درین ساعت مر جمعه را
خلافست بعضی بوقت جلسه امام بین الخطبتین گفته و بعضی در فاتحه او تا آمین گفتن و در رکعت اولی
نزد بعضی بطور دیگر کما قال فی عین العلم تختلف فیها عند طلوع الشمس و زوالها و صعود الامام والقیام للصلوة
و منتهی الاستجاب لوقت العصر وعند الغروب و روی عن انس رض انه قال التمسوا الساعة التی ترجی یوم الجمعة بعد
العصر الی غیبوبة الشمس کذا فی المصابیح و مصنف رح اولا قول منتهی آورده پس مراد دعا قلبی است نه لسانی و
ثانیا قول ارجح گفته که بعد از عصر تا غروب وقت اجابت چنانکه گفته اند اگر کسی ببلای مبتلا گردد که دفع آن ممکن نباشد
درین وقت شاغل گردد بذکر یا الله یا رحمن یا رحیم تا خلاص یابد کذا فی برهنه و غنیمت بفتح غین و سکون نون غنیمت
فتن و بضمتین نیز آمده کذا فی المنتخب و یایش برای عظمت است و بعضی نسخ بجای غنیمتی افضل دیده شد و کذا
بعد از فراغ از اذان و بعد از اجابت نیز مراد است پس قول مصنف رح اتمام اذان شامل است مر مؤذن را و سامع را

موجبات اجابت دعا

و اینکه در وسط اقامت و اذان گفته‌اند و ما لاان دعای قلبی ست چنانکه در عجده گفته اند کذا فی برجند و تواند
که مراد این الاذان و الاقامه باشد چنانکه در عین العلم ست القطع ازین معنی آن ست و لفظ این کلمه بمعنی حین
حتیٰ ست بکسر و ای موحده آنرا نفع آن کذا فی اللغات در زمین ورد ندیده ست که گریان آنکه اگر بکسر کاف
انسان تر شود مسموم نکو برتن بر خاستن و این همه اوقات ما بعد ست کذا فی انیس القلوب و وقت جهت
بلال و نوشیدن آب زمزم همه اوقات استجابت بلکه اوقات دعا آن بیا از آنست که مستعصم ور ده اما
عین العلم و برجند باید دید و دیلمی کتاب آز کار امام نزدی مفصل رقوم است و هم گاه آوا نخروس کما یاد فی الحدیث
اذا سمعتم صیاح الدیک فاسئلوا الله من فضله فانها رات ملکا کذا فی برجند و جماعت مسدکس عبارت ست نجابت
مسلمانان ست که خالی از صلحا نباشد و اگر نه فاسقان هر چند که جمع شوند ازین دولت محروم اند و اهل شهر
از رجب مثل تب برت معظم ست چنانکه ما اهل خواص شنیده بردم مسافر رحمتی التراين بیت بیان کسانی
که دعای ایشان در حق غیر مستجابست و مستم سوچهار کس آورده و در کتب دیگر زیاده ازین نوشته اند چنانکه
رجل صالح و ملک عادل و فرزند بار که عاق نباشد و غائب اند عود هم مضطر که درمانده باشد و هم مظلوم گر
کاهر با حوال غیر ذلک باید دانست که دعوات ماثوره بسیارست لا اینکه از آن بیان کرده شد تا بتکرار آن
آزاد وظیفه سازند هر که مواظبت کند برین دعا که اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها واجرنا من خزی الدنیا
و عذاب الآخرة هیچ بلا به نرسد و این حاصل باید که قصد حسن عاقبت در همه امور دنیا و دین کند تا عمل
دارین رسیده باشد و از خزی الدنیا معاصی غفلت از یاد حق تعالیٰ شمرده که ازین خرابی هیچ خوار تر نیست
بیت تر نیست و از عذاب آخرت حرمان از مشاهده حق تعالیٰ اراده کند که ازین هیچ عذاب بدتر نیست فمن نعم
و ذاق من ذاق و قال علیه السلام سلو الله العفو و العافیة فان احدکم لم یعط بعد الیقین خیرا من العافیة و ما سئل الله العبد
شیئا افضل من ان یغفر لهم و یعافیهم و در مسعودی از شیخ ابو القاسم صفار آورده هر که این دعا بسیار کند در حق
اسباب رغوانت کفایت شد اللهم سهل علینا بجودک و یسر علینا بکرمک یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین و در شیاطی
الامام جعفر آورده که عجب است از غمگینی که نگوید لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و عجب است از خائف
دشمن و ظالم که نگوید حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولیٰ و نعم النصیر و عجب است از ترسنده خدای که نگوید و افوض
امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و گفته اند که منعم صاحب دولت بسیار حمد گوید و فقیر لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم بسیار گوید و مغموم و درمانده استغفار بسیار گوید و سالک سحرگاه هفت بار بگوید
اللهم ارزقنی حبک و العشق بحضرت اقدس و لا تحجبنی عن حجاب الحجب حق تعالیٰ مشرف گردد و اکثر بر زبان باشد اللهم
انطقنی بحمدک و ارزقنی حبک و اغفر لی و ما فعلوا و معفو شود کذا فی فتاوی برجند و غیره و در مدارج المنزل برگزید
ابو سعید خدری آورده که مومن را باید که هر صبح و شام این دعا خوانده باشد که اگر آنرا بکنند در نوری
و بر روز قیامت ندا کنند که کجا اند آنان که عهد ایشان نزد رحمت الرحمن باید در بهشت اللهم فاطر

والارض عالم الغیب والشهادة انی اعهد الیک بانی اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک واشهد ان
محمدا عبدک ورسولک فلا تکلنی الی نفسی فانک ان تکلنی الی نفسی تقربنی الی الشر وتباعدنی من الخیر وانا لا اثق الا
برحمتک فاجعل لی عندک عهدا توفیه یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد و شیخ اجل حضرت کلیم الله رض در رساله
خود گفته که در صحاح سید الاستغفار این ست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی
وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت واعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علیّ و
ابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت هر روز و شب گوید که ماحی ذنوب و کشایش رزق باشد
کذا صرح به فی برهنه الا انه زاد فی اوله اللهم انی اسألک العافیة فی الدنیا والآخرة چون در آن روز یا شب بمیرد
مغفور و اهل بهشت گردد و نیز باید دانست که آیات و ادعیه برای حفظ ایمان بسیار اند اما در عین العلم و عمدة
الاسلام و برهنه گفته که از امام اعظم رض مرویست که اکثر السلب الایمان عند النزع یعنی ثبوت ایمان و سلب آن
بوقت جان کندن روشن شود و آن چنانست که برخلاف دین اعتقاد کرده باشد و اگرچه بحکم عادت کلمه
گفته است و مسلمان نشده بوقت نزع ظاهر گردد که بی ایمان رفته قال عم ارقبوا المیت واذا رشح جبینه
او ذرفت عیناه او یبست شفتاه فهی رحمة الله نزلت به واذا غط غطیط المختنق او احمر لونه او اربدت شفتاه
فهی من عذاب الله قد نزل به یعنی انتظار برید و در یابید حال میت را بوقت نزع که اگر پیشانی وی عرق کند
و یا اشک از چشم او و یا خشک شود لبان او پس این سه علامت از رحمت حق تعالی است که درباره او نازل
شده و چون آواز کند مانند آواز خفه کرده شده و یا رنگ بدن او سرخ و نیلگون گردد و یا رنگ خاکستر شود لبان او
پس این علامت عذاب او تعالی است که در حق وی نازل گشته و در عمده بجای او یبست شفتاه انتشر منخراه او رد
دو پره بینی او فراخ شود و در برهنه گفته که علامت بی ایمان آنست که صورت او چون صورت مخنوق
باشد و یا لبان او سیاه شوند و یا گونه سبز گسترند و این همه در حق کسی ست که کلمه شهادت در نزع از وی
جدا نگردد والا فالمشقة اقوی شاهد علی ثبات ایمانه و هر که این دعا پیوسته خواند ختم او برایمان باشد
اللهم ولی الاسلام واهله مسکنا بالاسلام و ثبتنا علی الایمان حتی نلقاک به وانت عنا راض عن غضبانا یا الله
یا الله یا الله و آنحضرت فرموده هر که روز و شب این دعا بخواند کفارت شود الفاظ کفر را که از وی جدا در شده اند
اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا وانا اعلم واستغفرک لما لا اعلم اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها واجرنا
من خزی الدنیا وعذاب الآخرة بحرمة محمد عبدک ورسولک النبی الامی وآله واصحابه اجمعین **باب دویم در بیان**
کسب و قناعت شرعی بدانکه ننگ نیست مر ایشان را کسب و تجارت الکسب سنة الانبیاء والاولیاء وفیه ستر الحال و هو اولی من اخذ
بالسوال کذا فی عین العلم و در خزانة المفتیین و خزانة العلماء این حدیث آورده که طلب الکسب فریضة علی کل
مسلم یعنی چنانکه طلب علم دین فریضه ست طلب علم کفاف همچنین فرض ست زیرا که اقامت فرائض الهی بی
کسب و وجه معاش از بنده مشکل ست و در کلام مصنف رح باین معنی اشارت ست که علم با کسب قرین ساخته و از جهت

علم ده فنون دانچه کسب صاحب سر گشته انبیا کسب کرده اند حضرت آدم زراعت کرده و گندم کاشته و آب
داده و درو نموده و دست و ماچه آسیا کرده و نان بانروی پخته و حضرت ادریس خیاط بوده است بلکه لباس برای
فرزندان خود بودند آمده و حضرت نوح نجار بوده و دار انجه درست کردن کشتی مأمور شده و خلیل الله ابراهیم بزاز بوده
که جامه میگرفت و میفروخت و داود زره میساخت و سلیمان زنبیلها از خوص میساختند و حضرت ابراهیم
حمله و عطار بجهه نام گیاهی است خوشبو و زکریا هم نجار بوده و موسی راعی غنم و عیسی صباغ بوده وهکذا دیگر
پیغمبران کسب میکردند و حضرت نبی ما صلی الله تعالی علیه و آله وسلم راعی غنم بودند بلکه همه پیغمبران یکبار رعی غنم کرده اند
صلوات الله تعالی علیهم اجمعین و حضرت ابوبکر رضه بزازی میکرد و فاروق رضه کار ادیم و دباغت مینمود و حضرت
عثمان رضه تاجر بود و علی رضه کاتب بود و بصحبت پیوسته که مرتضی رضه گاهی خود را باجرت میداد و امام اعظم
بزازی کرده و کذلک دیگر مشهدین و مجتهدان صاحب کاسب بوده اند بعضی سفار یعنی اسکاف و بعضی
حارث و کذا صوفیه کسانی که در مساجد و خانقاهها نشسته خود را متوکل میگویند محل اعتبار نیستند پیرایشان
انکار کسب نموده و جشمها که رها دراز نموده اند و در کافی است که توکل مأمور به آنست که اول کسب اسباب کنند
آنگاه توکل بر خالق مسبب اسباب و قال ابو اللیث ان الله سبحانه فرض علینا من الغزالعیش ولا یمکن ادوائها الا
بالقوت واللباس فالتسبب لیه فرض ان ما یتوقف علیه الواجب یکون واجبا فقد قیل ترک الکسب للکسل
فلا بد بعده من السؤال من الناس له للعارضه ولا بد بعده من السرقة والامتناع عن ذلک فرض کذا فی الخزانة
الجلالی وافضل الکسب الجهاد واخذ الغنیمة من اموال الکفار ثم التجارة ثم الحراثة ثم الصناعة افضل من التجارة
وفی الذخیرة جمیع انواع الکسب داخل فی الاباحة والصحیح ان علیه الجمهور کما ذکرنا ثم من الکسب ما هو فرض وهو کسب قدر
الکفایة لنفسه وعیاله وقضاء دیونه ومستحب وهو الزیادة علی قدر الکفایة لمواساة الفقراء او لمواساة قوم ذی الرحم
ومباح وهو الزیادة علیه للتجمل والزینة علی قدر المشروع ومکروه وهو جمع الاموال للتفاخر ولیطر وان کان من
الحلال کذا فی المختار الفتاوی و بهترینه آنکسب که خود بکوبانیدن دست کند یعنی در تحصیل بر وزی و کاری کنیسر
نمود است قال ما خیر ما اکل احد طعاما من یده وان نبی الله داود کان یاکل من عمله و عمله کان الدرع یسبعها و یاکل
من ثمنها کذا فی الخزانة الجلالیة و صنعه و جبه تا کید پیغمبر گفته که کسب کن و از کسی مخواه تا در عالم با حرمت و حرمت با
و مردم ترا دوست دارند چه گدا را در عالم حرمت نیست بلکه کرده و خوار است و نیز در سوال خواری در جهان است
که فردای قیامت رخسار سائلان بی ضرورت خالی از گوشت باشد لهذا بموجب منع پیغمبر اصحاب حضرت ابوبکر
رضی الله عنه را چابک از دست افتادی از اسپ فرود آمدی و خود برگرفتی و بیاد کسی را نفرمودی که بمن بده آن کسی که قادر
بر کسب نباشد گردیدن بر دیگران باشد او را فرض است و اگر قادر هم نباشد اعانت آنکس عاجز فرض است بر عامه
مسلمانان که آن از خود بادهند یا دیگران را از حال او خبر کنند تا آنکه اگر از این امتناع آمدند و آنکس هلاک شود و همه آثم
شوند و در ملتقط از امام ابو منصور رحمه الله آورده که کسیکه برای طلب علم از وطن بدرآید کفایت او بر مسلمانان لازم است

کاہل کہ باشد آدمی الخ یعنی آدمی قادر بر کسب چون کاہلی کند در کسب کفاف خود از مرتبۂ بشریت فرو افتد
و ملحق بدواب شود کہ مکلف بشرائع نیستند و معنی مصراع اول آنکہ کاہلی کردن در اکتساب وجہ معاش بقدر ضرورت
ہمچو کفران نعمت حق تعالی ست کہ او را جوارح سلیمہ و اسباب کسب عطا فرمودہ او در کار اشتغال ننمود و بیدست
کہ طاعت حق از کاہل کسب میسر نگردد پس او خاسر و کافر نعمت ست ہم در دنیا و ہم در دین و باز گفت کہ خوردن نان
از کسب خویش بہتر ست از خوردن نان منعمی کہ در پرورش مساکین مثل پدر شفیق باشد تواند کہ پدر حقیقی مراد باشد
چہ مرد صحیح سالم اگر از مال پدر خود خورد مذموم ست بلکہ برای او خدمت والدین لازم ست اگرچہ اولاد منعمند و
بعضی نسخ بجای پدر در پدر واقع شدہ و الاولی اولی کنجارہ بضم کنجد کہ پس از شپلیدن روغن میماند و
سبزی بید و یا کہ اولی تازیی از نفس کلمہ ست و ثانیہ پارسی برای تنکیر و خوردن سبزہ و برگ درختان ستودہ ترا
و شور زنگ صفت آب ستای است تلخ و نمکین کہ معدہ را مضرت و باز گفت کہ آدمی کاہل منتظر خوان دیگران
از سگ بدتر ست کہ با وجود قدرت بر کسب خود را خوار داشتہ است پس او بدتر ست از سگان کہ انتظار لقمہ دستخوان
از خوان کریمان شیوۂ ایشان ست نہ شیوۂ انسان و ہم معلوم ست کہ اکثر سگان بی تعلیم آدمیان طریق شکار
کردن نمانند و آنکہ خود شناسائی این کار شنہ باشند نادر ست و اشد واین در خدمت جماعتی
ست کہ در مسجد و خانقاہہا نشستہ فاصبحتم طائفۃ و ایدیہم مائلۃ الی ایدی الناس یسمون انفسہم المتوکلۃ و
لیسوا کذلک تمسکون فی انکار الکسب قولہ تعالی و فی السماء رزقکم و ہم جاہلون معناہ بل المراد بہ المطر الذی ہو سبب
انبات الرزق و الا لما امر اللہ تعالی عبادہ بالاکتساب السعی فی الاسباب کذا فی خزانۃ العلماء چون تو نخواہی الخ
یعنی چون مرد صابر و قانع بموجب وعدۂ حق تعالی کہ انما یوفی الصابرون اجرہم بغیر حساب مستحق اجر اخروی ست
و در عین العلم آوردہ کہ ناخواستن حاجت خود از دیگران قناعت ست و ضد آن شرہ و شکستگی ست و اینکہ
با وجود تنگدستی صبر کند در اخفای حال خود افضل ست از ناخواستن و آنرا در عرف شرع تعفف گویند و شارع
آنرا تمام مدح فرمودہ و بانیمرتبہ اشارہ کردہ مصنف بقول خود کہ احوال خود با کس نگوای و ستدن و ناخواستن
درین بیت ہم غیر مستحسن گفتہ کہ مردان او را طامع گویند و مخدوم دام برکاتہ در خزانہ گفتہ فتوح ناخواستہ کہ
بر کسی بیاید چہار نوع ست جہت تبرک و جہت نذر و برای بلا و برای در کار پس آنکہ برای تبرک باشد ستدن آن
خیر ست و چون معلوم باشد کہ صاحب ہدیہ منت نہد و اگر نہ ذلت ست نگیرد کما ورد فی الحدیث لیس مؤمن ان
یذل نفسہ و آنکہ نذر ست اگر نذر مطلق باشد کہ برای خدا تعالی فقیر را بدہند ستدن آن روا ست و اگر مقید ست
فلان کس را بدہم پس گرفتن مر آنکس را روا است و نیز آنکس را کہ از جانب وی اجازت ستدن دارد روا باشد کہ
بستاند و آنکہ برای دفع بلا ست اگر آنکس اہل مکاشفہ ہست و بتواند کہ بلا را دفع کند پس ستدن او را روا
باشد و آنکہ برای اعانت باشد آن رشوت و حرام ست نشاید گرفت و اما اگر پیش ستدن در کار روی اعانت
و غرضش حاصل آید پس آن بوجہ شکرانہ چیزی بیارد ستدن آن مباح ست فاحفظہ فانہ نفعک موضع کثیرۃ

انتهی و گفته مصنف بود در دهم ترک و نذر مطلق می باید اگر نهادی برای محض محبت اسلام حلال است و باقی
محالا یعنی هم خواستن مخطوط است الخ ای دیگر از من بشنو که سوال بی ضرورت حرام است در شریعت مطهره
و ضرورت آنست که قوت یک روزه نداشته و قوت عام است خواه نان خواه کناس گلیاد و غیره و بعد برهنه اد شواق
از خلاصه آورده که اینقول بعضی علماء است و نزد بعضی سوال حرام آنکه ماست که او کسوب باشد یا مالک
پنجاه درم باشد غیر از نیکش مکروه است نه حرام والا آنچه او را بی سوال داده شود حلال است و بدترین سائلان کسی است
که در مسجد از مصلی یعنی به صف دیگر رود و تخطی رقاب مردم کند پس دادن بدو حرام است تا آنکه گفته اند که اگر
دادن یک فلس یا چهل فلس برای مستحقان صدقه کنند کفارت آن گناه نشود و اگر سائل بجای خود باشد دادن
روا باشد بلکه ثواب است و دانستی چو تو بجوای مال ذوالنون ای جوان مال از بسیار از قدر واجب بیشتر
و مباح طلب کنی و عمر عزیز را در آن صرف کرده جمع سازی آنرا برای عزت و تفاخر بر دیگران آن مال
ترا نافع نباشد بلکه آن همه آتش سوزنده باشد مر ترا و از آن خوری پس باید که طلب مال جهت کفاف و
توسعه بر عیال و انفاق فی سبیل الله باشد تا فردا وبال نباشد کما قال ع من طلب الدنیا مفاخرا و مکاثرا
لقی الله سبحانه و هو علیه غضبان و من طلب حلالا تعففا عن المسئلة و سعة علی عیاله و تعطفا علی جاره
لقی الله و وجهه کالقمر لیلة البدر کذا فی عین العلم و جمر بفتحتین اخگر و لغز و خته در آتش پس نه بین تشبیه است
یا آنکه آن مال از تو رسد تو در جهنم شود و ترا از آن سوختن آسیبی باشد و الله اعلم کردی بکاری الخ کرد به
بکاف پارسی بمعنی شوی یعنی ده کار کشت و زراعت شاغل شوی چون مهیا بی آلات آن مقدور ترا
که این کسب افضل است از سایر انواع چنانکه در حدیث آمده حق مع زراعت کرده آنکه کار خود آن رو آنی
حاجات یعنی حاجات خود را از آن حاصل کنی و ثمرات کثیره از آن در باره خود و دیگر مردمان ببری که
نفع آن بسیار است تا آنکه پرندگان و بهائم همه از وی بهره گیرند در حدیث نبوی آمده که برای دفع چشم زخم
زراعت و خربوزه زار استخوانها و دیگ سیاه نصب کنند و چه غشائه کودک هم نشان داغ سیاه باید
کشید زیرا که نظر مردم و آسیب آن برحق است کما قال ع ان العین لتدخل الجمل فی القدر و الرجل القبر یعنی چشم آدمی
که بحسرت و بدی بیند بر اینچه می آید مرد را در گور و شتر را در دیگ کذا فی الخزانة الجلالیة و در برهنه انعام
آورده که باک نیست بوضع جماجم در زراعت جهت دفع عین تا نظر عاین اولا بر آنها افتد که منصوب شده
نظری که بعد از آن بر زرع افتد مضر نباشد تیر و کمان الخ ایراد این بیت در باب تقریبی است ای چنانکه
کسب معاش از واجبات است این تیر و کمان نیز از سنت پیغمبر است که بوقت حاجت بکار آید مقاصد جهاد
کفار و در حین شکار و وقت سفر بجانب رفتن بدیار بعیده اما استعمال تیر و کمان را بعد از آموختن می
لازم است چنانکه در حدیث است ترک الرمی بعد علمه رغبة فانها نعمة کفرها یعنی اگر ترک کند این عمل را بعد از آنکه
آموخته باشد از روی اعراض بجهت ملال اندوی پس کفران نعمت خداوند تعالی است و اگر بجهت ضرورت ترک

و بر پاکی بر خلاف تشادری و اسپ رانی و شتر دوانی که در ترک آن باکی نیست بلکه عمل آن مباح ست چنانکه
در کنز الدقائق ست که مسابقت بفرس و ابل و ارجل و رمی تیر مباح ست و همچنین مصارعت تحصیل قدرت بر
مقاتله کفار نه از جهت بازی و تلهی و کذا بازی حیوانات در تابستان بردن خربوزه بعضی بعضی مباح
کذا نا قلا عن بر سنه من الجواهر و کرو بستن و شرط کردن مال را درین مباحات جایز نیست چنانکه تحقیق این
در کتاب خواهد آمد باب در بیان نکاح و اقسام زنان تا مرترا قدرت نبود تزویج الخ زیرا که درین
نکاح و خواستن زن بسا آفات و بلیات ست قال علیه الصلوة والسلام التزوج سرور شهر و هم دهر
و لزوم مهر و حق ظهر در نکاح شادی یکماه که غالبا در نیت غلبه شهوت بدر می رود و اندوه عمر دراز
است که مدام در فکر خیال روزی زن و عیال میباشد و ضمان کابین ست که بمجرد خلوت و جماع لازم
شود و بطلاق گفتن خلاصی نیابد و کوفته شدن پشت ست ببرداشت اثقال و ارتکاب شداید
پس ناچار بر مراعات نفس اماره برکسب بارها زن میکرد و کما قیل و مجردی بحقیقت عظیم سلطنت
است زن من خود آزاد خویش بند مباش برای یکدم شهوت که خاک بر سر آنچ این زن نتوان کشید
بسا لها در رات بلکه بسا شد که مرد عیالدار در کسب حرام می افتد تا توسعه کند برایشان و از سرقه و نهب
مال دیگران نیز پرهیز د و ازینجاست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم درباره او فرموده که ان الذی اکل
عیاله حسناته و هم بسیار باشد که حقوق زوجیت از وی قضا نگردد و در آن وعید آمده که کفی
بالمرء اثما ان یضیع من یقول ای مرد مسلم را اینقدر کافی است در گناه وی که ضایع گرداند کسانرا که
عیالداری ایشان میکند و هم ظاهرست که تزوج باز دارد مرد را از طاعت خداتعالی که عمر عزیز را
در تدبیر معیشت زن و فرزند ضایع کند بجمع کردن مال برای آسائی عیش کذا فی عین العلم و ان تجویز که مفتی
کرده است برای مرد متدین که در تجرد و تخلی بدوام صوم ملازمت ریاضت بر نفس خود قادر باشد و از زنا
و نظر شهوت ایمن باشد و اگرنه نکاح بر وجوه ست چنانکه در عین العلم و خزانه جلالی آورده که التزوج افضل
من التخلی عندنا خلافا للشافعی رح و هو واجب عند التوقان ای شدة الشهوة وحده ان یوسف فی الصا
و سنة مؤکدة عند اصل الشهوة و سنة مرغوبة عند الاعتدال و مکروه عند خوف الجور علی اهله و قال ع من تزوج
امراة فقد احرز نصف دینه فلیتق فی نصف الباقی ما بین لحیته یعنی باید که نگهدارد آنچه میان دو کناره است
ای زبان و دهان را از نا گفتنی و نا خوردنی و قال ایضا شرار امتی عزابها یعنی بدترین امت من کسانی اند که بی زن باشند
و اندیشه حرام دارند و قال رکعتان من التزوج خیر من الف رکعة من غیر التزوج و این فضیلت بنا بر آنست
که متاهل ایمن باشد از خطره فسق و فجور و مخدوم رح فرموده که فضل متاهل بر مجرد همچنانست که فضل مجاهد بر قاعد
زیرا که در تزوج همچون جهاد و ریاضت نفس ست که بحقوق عیال قیام می نماید جفای زن بر میدارد و درباره تحمل
جفای اهل خود بشارتی ست که آنحضرت ع فرموده من احتملها کان معی فی الجنة و نیز فرموده است که هزار شیطان بجهد آنچه

شهوت جوانی کند و مؤید اینست کلام [illegible] که گفته‌اند از شغاس ازاد قب [illegible] که دست مراد کم ذکر است که
چون برخیزد عقل و دین با جمال مقاومت نماند و مطابق این معنی است در سلسلة الذهب گفته که جوانی تعلیه شهوت
در صحرا بیابانها تا جوهر بها بسته مثل زنبوربان ساخته وادی قربان میکرد و شیطان که با الفت والله که این کرد و حیله
تو ساختی مراد خیال هم بیامد چون تو مثال زن کی ای جامع باشد در خوبی صورت و حسن سیرت ولی الاعیان
ان الغالب ان حسن الخلق والصورة لا یفترقان پس در حسن اخلاق زن سعی بلیغ بایست در عبادت حق تعالی که زن
او را [illegible] مشغول کند و در کار [illegible] و باید که [illegible] قانع و دامنی باشد و حسن صورت حصول صیانت نفس از فسق و
حرام است که بغیر آن رغبت نشود و آنچه شرع منع است که زن را برای جمال وی نخواهد محمول است بر آنکه [illegible]
کنند و مراعات اخلاق حسنه نکنند کذا فی معین العلم و در احیاء آورده که صلاح دین اصل انکار است مرد را باید که اهتمام
بدین کند چون زنی ضعیف [illegible] باشد و فرج را از فجور نگاه نداشته زوج را حقیر نمود و او را مشوش سازد و خاطر
او را منغص کند و اگر مرد باوی راه حمیت و غیرت گیرد همیشه در بلا و محنت گرفتار بود و اگر تسامح کند و
متهاون باشد دین و آبروی خود منسوب شود بقلت حمیت و ننگ چون با وجود این فساد جمیله باشد بلای این
سخت تر باشد زیرا که مفارقت آن جمیله بروی شاق باشد پس صبر نتواند و صبر بر فساد وی تمام دشوار باشد
با گفتند که اگر زن این صفت ندارد یعنی پارسا و حمیده خصال نباشد او را در کن اگرچه خوبصورت باشد
چه حسن صورت مقصود اصلی است که نظام معاش بر وی داراست بخلاف حسن صورت فقط که انقلاب در آن
دشوار است قال الدنیا متاع وخیر متاعها المرأة الصالحة لانها تشغل التاج علی راس الملک ومثل المرأة السوء
کمثل الحمل علی ظهر الشیخ الکبیر کذا فی نافع المسلمین و در خزانه جلالی از احیاء العلوم آورده که از علی منقول است
که آنچه بدترین خصال مردان است بهترین خصال زنان باشد و مقصود ازان سه خصلت است بخل و تکبر و غردلی زیرا که
چون بخیله باشد مال شوهر نگهدارد و چون متکبره باشد با هر کسی سخن نرم نگوید و چون غردل باشد از همه چیز ترسد
و پای از خانه بیرون ننهد و از مواضع تهمت پرهیز دارد و بهترین شوهر در حسن و طول و حسب [illegible] حسب بالفتح شمردن
مردم از جانب پدر که بدان فخر میکنند و یا مال دنیا و یا دین کذا فی المنتخب اینجا بوجه اول مراد است بقرینه
مقابل بکثرت مال [illegible] و هم [illegible] که در بعضی نسخ نسب بنون واقع است و معنی آنست که حسب را
در طهارت اخلاق و ما الطرکی [illegible] کنند و مال [illegible] یکی گردست [illegible] ولا مشاحة فی الاصطلاح [illegible]
فرموده آنحضرت [illegible] است که برای شرف نسب و کثرت مال و جمال زن را نخواهد [illegible] متابعت [illegible]
حکما مبالغه کرده است که درین چهار چیز زن فروتر باشد از مرد تا در اطاعت زوج تهاون نکند و [illegible]
[illegible] فساد فی النساء [illegible] هذه الامور بل الفساد فی عکس ذلک زیرا که چون زن صاحب مال و یا در قامت
بزرگ باشد موافقت چندانش نبود از وی و نگاه باشد که هر چه در بلا باشند و چون در حسب و نسب بهتر باشد
تکبر کند بر مرد و [illegible] او را خادم داند پس امر معیشت منعکس [illegible] مبنی بر [illegible] شارع علیه السلام مراعات ان

فرموده چنین حکم نموده است چه گاه باشد که با وجود مراعاة آن جا بیزیم بموافقت برخیزد و در عکس آن وجود دیگر
و بہر صورت متابعت امر شارع اہم است والسلام علی من اتبع الہدی در خلق خوب و در ادب الخ لفظ خوب
صفت خلق است و ادب و خوف معطوفست بر خلق یعنی در اخلاق حسنہ و آداب شایستہ و ہم در خوف
حق تعالی از تو فائق باشد و اخلاق جمیلہ بسیارست کہ تعداد آن متعسرست ازانجملہ آنکہ باید صاحب حیا و حلم و تواضع
باشد و ادب یعنی نگہداشتن حد ہر چیزیست کہ حقوق اللہ و حقوق العباد را بنہج شریعت مطہرہ بجا آرد تا آنکہ
حقوق زوجیت را از دست نگذارند چنانکہ در سابق گفت کہ فرمان بردار اطاعت کنندہ خدمت بقدر امکان
کند و مردم را از خود خوشنود دارد و در رنج و راحت مونس باشد پس درینصورت معاشرت از دواج بوجہ احسن
صورت نظام گیرد و ہیچ بلای او را در دین و دنیا راہ نیابد کہ زن را خوف حق بیشتر باشد تا مرد متاثر شدہ
خلق نیک و ادب و خشیت حق حاصل کند و در عکس این امور ثلثہ کہ مصنف گفتہ سراسر فسادست ہم در دین و
ہم در دنیا پس زن پارسا را لازمست کہ نکاح کسی کنند مگر کہ بدین اوصاف حمیدہ موصوف باشد و در خلاصۃ
الفقہ و نافع المسلمین ست تزوجوا من النساء علی ثلثۃ خصال خلق حوا و علی خلق النعجۃ و علی خلق الارض ای زن چنان
باید کہ ہمچون بی بی حوا ام جہان بر کمال حسن سیرت و پارسائی تمام دارد و پارسائی ام المومنین حوا ظاہرست کہ
در ہمہ امور با آدم معاونت داشتہ و ہیچ کار از فرمان او نگذشتہ و جمال او بدرجۂ کمال بود چنانکہ منقولست کہ از
مردان ہیچکس بجمال یوسف نبودہ و از زنان ہیچکسی بجمال حوا نہ آری پس از حوا رض مثل سارہ حرم خلیل اللہ
زنی دیگر نخواستہ و نیز زن باید کہ بر خلق میش نافعہ باشد کہ میش شیر میدہد و از صوف وی جامہ سازند و نیز
بر خلق زمین باشد کہ عیوب مرد را بپوشد زیرا کہ ہرچہ بر روی زمین ست ہمہ را در پردہ دارد و بکسی نگوید و از الکہ
کوتاه و فربہ زن مکن الخ این بیان سہ صفت زن ست کہ تمام کوتاه و پست قد نباشد بوجہی کہ در نظر زشت
نماید و ہم از حد زیادہ فربہ و جسیم نباشد کہ در ہمہ ابواب معاشرت از وی گرانی باشد و ہم جامع نباشد در میان درازی
قامت و لاغری بدن کہ اینہم مذمومست فقال فی عین العلم و جاء الاجتناب عن الطویلۃ المہزولۃ و عن الصغیرۃ الذمیمۃ
و المسنۃ و المکفارۃ ذات ولد یعنی در حدیث آمدہ کہ مرد پرہیز کند از زنی طویلہ کہ لاغر تن باشد و از کوتاه قامت
کہ زشت نماید و از زنی کہ بکمال سن رسیدہ باشد و از زنی کہ بسیار گوی باشد و از زنیکہ از شوہر سابق با خود ولد
دارد و لیکن مصنف رحمہ اللہ کہ از کامل منع نمودہ مراد از ان مسنہ است یعنی پیرہ زن مخواہ کہ مقصود اصلی از تزوج ولد
و قضای شہوت مقصود نیست کما ورد تناکحوا تکثروا فانی اباہی بکم الامم یوم القیمۃ ولو بالسقط و معلومست کہ
فرزند مسنہ قوی ہمت نزاید بلکہ ضعیف الاعضا باشد پس زن جوان باید خواست کہ دران عیش نفس ست و ہم
امید فرزند قوی چنانکہ خواہی دانست و در حواشی عین العلم در وجہ رد مسنہ چنان نوشتہ اند کہ رغبت شوہر
در جماع آن زن اندک شود و قلت رغبت مرد مفضی بتقابل انزال و رقت نطفہ و ہم ظاہرست کہ قوت ولد
زوجین باشد چون یکی ازایشان ضعیف شد با ولد قوی تر نباید و اگر کامل بتقدیم لام خوانند از ان کثارہ مراد باشد از زن

ذات ولد را که زوج را تلف سازد چنانکه از معنی حنانه بدانی و آنحضرت صلعم عقیم را مذمت کرده و فرموده که بوریا
که در گوشه خانه باشد بهتر است از زنی که فرزند نزاید و قال تزوجوا الودود الولود یعنی نکاح کنید زنی را که
شوهر را دوست دارد و بهم فرزندان آرد کذا فی جواهر الجلالی و در احیاء العلوم و عین العلم است که قال علیه السلام ایاکم و خضراء
الدمن المرأة الحسناء فی منبت السوء و در منتخب اللغات است که خضراء تانیث اخضر است یعنی سبز و دمن بکسر دال
و فتح میم جمع دمنه است که سرگین بر هم نشسته را گویند یعنی دور باشید از خواستن زن جمیله که در جای ناپاک
و لئیم پرورش یافته باشد خود را آراسته چه آن مانند سبزه ایست که پیدا شده در پردیس یا خرمهره مزبله
و سرگین دان حاصل آنکه آن زن پر دعوی نعمت و مال و حرام است زیرا که جهیزه دین خبیثه است بنا بر خواست
و قال رسول الله صلعم لجابر رضه هلا بکرا تلاعبها و تلاعبک یعنی چرا نخواستی بکر را که تو با وی بازی
و بازی کنی و او با تو ملاعبت و بازی کند و هر دو در عیش و شادی بوده پس در بکارت سه فائده است اول
آنکه زن دوست دارد زوج را و الفت گیرد با وی زیرا که طباع مردم مجبول اند بر انس گرفتن با اول الوقت
و اما زنی که آزموده باشد رجال را و دریافته باشد احوال ایشان بسا باشد که پسند نکند بعضی صفات زوج آن
را که مخالف صفات مالوفه باشد پس بدین سبب او را دشمن دارد دوم آنکه این کامل است در محبت مرد با وے
زیرا که طبع سلیم نفرت دارد از زنی که او را غیر وی کرده باشد و بدین سبب گران باشد بر طبع مرد هرگاه یاد آرد آن
غیر را سیوم آنکه زن ثیبه همیشه میل دارد به زوج اول معلوم است که او کند و دوستی آنست که حبیب اول باشد
غالبا کذا فی الاحیاء بزن مکن حنانه را الخ در بین بیت ذکر چهار زن است حنانه و منانه و مکاره و زنی
موی بر ساق دارد و این علامت خبث باطن زن است و همچنین باریک ساق چنانکه نزد قیافه شناسان مشهور است
و توانکه قول او و آن زن که دارد ساق موی تفسیر حنانه باشد یعنی علامت این است و ظاهر معنی اول
و معنی انانه صریحا نیاورده بلکه در بیت لاحق بدان اشارت کرده و در منتخب است که انانه زنی گریه کننده
و حنانه که میل بشوهر دارد یا دیگر پسر زن گذشته مهربانی کند و انانه را شوهر … با اذن وی با ایشان دهد منانه
زنیکه منت نهد بر شوهر و احسان شمارد بر وی و قال فی الاحیاء قال بعض العرب لا تنکحوا من النساء ستة
انانة و لا منانة و لا حنانة و لا حداقة و لا براقة و لا شداقة و در شرح جلالی این را حدیث گفته که قال ع م
لا تنکحوا انانة و لا منانة و لا حنانة و لا حداقة و لا براقة و لا شداقة و اینها اوصاف صیغه مبالغه اند بتشدید
عین کلمه که در سه اول نون است و در حداقه و شداقه دال مهمله است و در براقه را است و انانه از انین است
بمعنی زنی که بسیار نالد و همواره بچون مریضان سر بسته … زن کثیرة المرض و زنی که خود را
مریض نماید بی غیری باشد کذا فی الاحیاء و منانه زنی که هر وقت بر شوهر منت نهد که من با تو بسیار نکوئی کرده ام
و سوگند … و حنانه … زنی که مایل باشد بشوهر اول یا بفرزند … در احیاء است که چون
اول با هر حنانه … باشد … این شوهر … لازم است و حداقه از حدق است یعنی …

و آن زنی ست که چیزی راست نظر کند و چیز برا دیده پسندیده شوهر را تکلیف کند که این چیز برای من بخر
بدین مظهر ساعت او را زحمت دهد و براقه از بریق ست محتمل معنیین یکی آنکه روز در صیقل کردن اندام
گذارد و روی خود را چیزبین کند و بصنع جمال افزاید دیگر آنکه در پختن طعام در خشم آید و تنها بخورد و از
هر چیز بهر خود جدا سازد و این لغت یمانی ست فیقولون برقت المراة و برق الصبی والطعام اذ غضب علیه
و یستقل نصیبه من کل شی منه و شداقه از شدق ست یعنی فراخ شدن کنج دهان یعنی زن بسیار گوی
و کثیر کلام و در نافع المسلمین در بیان همچنین زنان اقسام دیگر هم آورده و گفته که در تجنیس ناصریست که
لا تنکحوا من النساء علی هذه خصال علی خلق الکلب یعنی آنکه همچون سگ ناپاک باشد و تن و جامه نشوید
و علی خلق القردة یعنی همچون بوزنه ناخن زننده در جدال و علی خلق الفارة یعنی همچون موش موذی که متاع خانه
زیان کند و علی خلق العقرب یعنی همچون کژدم نیش زننده و طعن کننده و علی خلق الحیة ای همچون مار
زهرناک و خشمگین و علی خلق الثعلب ای همچون روباه مکاره و علی خلق البعیر ای همچون شتر دراز گردن
و علی خلق الفیل ای همچون فیل فربه و علی خلق الرمکة ای همچون مادیان بارزده و لا تنکحوا انانة ای
نالنده که هر ساعت سر را بندد و لا منانة یعنی منت نهنده بر مرد که برای تو چنین و چنان منفعت کرده ام
و لا حنانة یعنی غیر مقدور جوینده و لا حداقة یعنی بسیار لب پیچیده و لا شبرة یعنی گنده ناک و لا نبرة
یعنی بسیار گو همچون تیغ فلک و لا شتاقة یعنی بسیار شوی گذارنده زننده و لا القوة یعنی بسیار فرزند از
شوی پیشینه و لا اولتة یعنی آمیزنده بمردم بیگانه انتهی و لا یخفی علی الفطن اتحاد بعضها مع بعض المذکورات
سابقا از زن کذا و اینلا ای مخواه اینچنین زن را که جامع باشد در میان صفات شنیعه که درین ابیات
تشنگانه آنرا شرح نموده شده است و حیله گر تفسیر مکاره است و بعضی نسخ بیکاره دیده شد ای جوال کننده
که روز ریش و خانه ترا فراگیرد و قوله خوبتر یعنی شاد و رست که در نعمت شوهر خوشحال باشد و برخلاف آن
پیش مردم ظاهر کند که من تمام ناخوش هستم و هم راز خود را از تو پنهان دارد و کارها برخلاف رضای تو کند
و مهمان ترا دشمن داند و خویشان خود را خدمت بوجه احسن کند یا آنکه دشمن ترا در خانه تو مهمان سازد
و بعضی نسخ بجای بدارد بداند واقع ست ای بخیله باشد و خدمت مهمان نکند حاصل ابیات آنکه چنین زن
ترا اعتباری نباشد و از تو هیبت ندارد پس عیش تو همواره از و منغص باشد لهذا گفت آنکس که دارد
زن چنین او را در دوزخ بدان و آنکس که زن خوب کردار سازگار او باشد او را در بهشت دان که حوری
از مشک تازه او را درین عالم بدست آمده و ازینجاست که حضرت علی رض در تفسیر کریمه ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
و فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار از حسنه زن صالحه خواسته که موافق و سازگار باشد و از عذاب النار صحبت
زن بدخوی ناموافق مراد داشته و در احیاء آورده که حسن خلق اصل کلی و مهم ست در طلب فراغ بال
و شادی عیش و استعانت در دین و طاعت حق تعالی زیرا که زن چون سرکش و خودکامه و دراز زبان و

بگو و نشست کرد او تلاش کرد نعم شوهر باشد ضرر او از روی اکثر باشد از نفع و معلوم است که صبر بر جفای ایشان کم
دشوار است که او تقاضا دوستان خود را با امتحان کرده آمده بر عکس بر نباید و نیز در احیاء و در اربعین
است که مردی پیش حضرت الیاس علیه السلام ملاقی شد و او را از خواستن زن وصیت کرد و از تجرد کلی منع نمود
چهار زن با خواهی مختلعه و مباریه و عاهره و ناشزه مختلعه آنکه هر ساعت از زوج طلب خلع کند بی سبب و
و مباریه آنکه مباهات کند بعزت و شرف خود و مفاخرت دارد با اسباب دنیا و عاهره آنکه فاجره و
باشد که معروف بخلیل و خدن باشد یعنی او را یاری باشد بظاهر یا دوستداری در باطن و در تنزیل
اشارت است بقول حق تعالی غیر مسافحات و لا متخذات اخدان و ناشزه آنکه زبردستی کند بر شوهر و در اقوال
و افعال المأخوذ من النشز و هو العالی من الارض انتهی باید دانست که ما تم از حد تحریر بیرون است و این اقسام مشتمل
در کتب مسطور است و از زینات که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که مرا اطلاع گردانیده بر … خلیل …
اما برای دریافتن احوال زنان نظر کردن بایشان پیش از خطبه و عقد نکاح است بلکه مستحب چنانکه در حدیث
اذا اوقع الله فی نفس احدکم من امراة شیئا فلینظر الیها فانه احری ان یؤدم بینهما یعنی و تعالی دیدن … ارشاد
اذا القی … پس باید که نظر کند بسوی او مستحب که نظر کردن در حال اولا انسب و الیق است برای آنکه
موافقت در شود میان ایشان قال الاعمش کل تزویج یقع علی غیر نظر فآخره هم و غم … و بیش از خطبه نظر کند بسوی
او اگر چه او اذن ندهد … باید به بیند الا نظر کند گر در … که فرست … و معلوم است که تکلف
نشود مگر حسن صورت ظاهری نه خلق و دین پس مستحب است … مرد بجمال نظر … و خلق و دین بوصف
… بجمال … که کسی را طبیعت و صادق خبیر باشد بظاهر و باطن … و بزنان قبیله
پدرش کند بصفتی که ایشان موصوف باشد این زن نیز … افاده المخدوم دامت برکاته
اهل سلف فرموده که چون زن جمیله باشد … سیاه حدقه و موی فراخ چشم و سفید رنگ پس
بر صورت حور عین است زیرا که او را وصف کرده زنان بهشت را باین صفات قال تعالی فیهن خیرات حسان
و اراد بالخیرات حسنة الخلق و بالحسان حسنة الخلق … حور ابیض … الحوراء من هی شدیدة بیاض العین شدیدة سوادها و العیناء …
العین و قال علیه السلام خیر نسائکم التی اذا نظر الیها زوجها سرته و اذا امرها اطاعته و اذا غاب عنها حفظته فی نفسها
کذا فی الاحیاء راحت … در جهان فی الحال … سریه … یعنی در نکاح حره …
چنانکه المکی … گفته شد پس اگر راحت … کنیزی بکر کند آن …
نیست و باهر کسی … سریت بضم سین و تشدید … بر وزن … منسوب …
آن کنایت است از جماع … کنیزی است که برای او خانه جدا سازند از روی تمتع گیر … کذا فی المنتخب
سین از تغیرات نسبت چنانکه در علم صرف مذکور است که یلحق التغییر النسبة غالبا و اینجا تخفیف یا …
بلکه با … تخفیف ماه روی پارسی … و قال علیه السلام علیکم بالسراری …

السراری یعنی لازم گیرید کنیزان را برای صحبت که شادی در ایشان ست زیرا که سراری خفیف المؤنة و خدمتگار
بخلاف حرائر که در ایشان رنج بسیارست و هم خدمت بوجه احسن نکنند و در حدیث دیگر آمده که علیکم بالجواری
فان ارحامهن مبارکات و اولادهن انجب و بعضی محدثان گفته که مراد از جواری ابکارست والاصح انما
یعنی السراری کما حققه الاصمعی صاحب اللغة والحدیث و آن چنانست که اهل مدینه در قرن ثانی مکروه میداشتند
ام یعنی را که کنیزان را امهات اولاد میساختند تا آنکه ملاقی شد و مشافهه گفت ایشان را علی بن حسین بن علی و قاسم بن ابی بکر
صدیق و سالم بن عبد الله بن عمر خطاب رض که همه اهل مدینه فقها و متورعان اند و نیست یکی از ایشان مگر این که پسر
از آنگاه مردم در سراری رغبت کردند و هم مخدوم فرموده که اسمعیل ع از هاجره بود که کنیزک بی بی ساره بود و او را
بخدمت خلیل الله ع سپرد و ملکه وی گردانید و نیز مادر زین العابدین علی بن حسین رض بی بی شهربانو ست دختر بادشاه
یزدجرد که اسیر اهل اسلام شد پس شهربانو هم کنیزک بود دیگر فرمود که روزی رسول ع فرمود که زنی در نکاح فرزندان
من در آید که پیوسته بکر باشد چون این حدیث امام حسن رض شنید بسیار زنان در نکاح آورد تا شاید که چنین زنان
در نکاح من آید و فرزندان نیک زایند پس بعد از مدتی در عهد امیر المؤمنین عمر رض ولایت عجم را تاراج کردند و
غنیمت بسیار آوردند و دختر بادشاه یزدجرد شهربانو نام بدست لشکر اسلام اسیر شد پس زنان بادشاه که در
اسلام آمده بودند و هم بزرگان آن دیار شکایت اصحاب درین جا عرض کردند که دختر بادشاه است او را به بزرگی و به نکاح در
نکاح آرد بعد از آن بصلاح و مشورت آن دختر را در هودج بالای بلندی استانیدند و دسته گل بدست او داده
و زمام اختیار بدست او مفوض ساختند تا از بین لشکر اسلام و صحابه کرام هر کرا اختیار کند او را بدو تسلیم کنند
پس تمام لشکر را پیش او عرض نمودند تا آنکه چون سوار پسر امیر المؤمنین امام حسین رض که بسلیقی تمام و جاه های
رنگین در گذشت شهربانو دسته گل بر وی انداخت پس دلیران و همه بزرگان شکر خدا تعالی بجا آوردند چون
امیرزاده او را بخواست بی بی مذکوره خانه او را بفراشهای دیباوانی زر و نقره بیاراست و چون بعضی از صحابه رض
بسیار کباد آمدند فرمود زنی که خواسته ام وی این چیزها آورده است منع کردن نتوانستم و فرمود که ای برادران
زن موعوده بمن رسید پس امیر المؤمنین امام حسن رض بشنیدن این سخن از خواستن زنان باز آمد انتهی کذا
فی بر ..... چون ماه از شب چارده الخ شرط و جزای دیگرست ای اگر کنیزک پیشینه باین صفات نباشد
زمام اختیار بدست تست بفروش او را و سریه دیگر خوش خصال بدست آر پس در سراری لعبت ست نه نیک
شهوت بمین در روی زن الخ بعد از اتمام امر نکاح و احوال زنان برای تاکید عصمت دین گفت که نظر شهوت
بر زن بیگانه و امرد صبیح مبین که این فعل حرامست و در حدیث ست که چون کسی بنظر شهوت بر زن بیگانه
بیند فردا سرب در چشم وی کنند و نابینا سازند حیانت از آن بجز تسری و تزوج امری دیگر میسر نگردد و لعید
یکی از ینها هم احتراز کن که این گناه بزرگ ست فقال فی الکافی فی الحدیث العینان تزنیان و زناهما النظر
الیدان تزنیان و زناهما البطش والرجلان تزنیان و زناهما المشی والفرج یصدق ذلک کله او یکذبه و قال ع

کل عین باکیة یوم القیمة الا عین غضت عن محارم الله تعالی وسئل النبی صلی الله علیه وسلم عن نظرة الفجاءة فقال اصرف بصرک وروی
مرفوعا یا علی لا تتبع النظرة النظرة فان لک الاولی وعلیک الثانیة کذا فی الطریقة المحمدیة تفسیر احمدی آورده که نظر
بر روی زن بیگانه و کف دو پا شده نه بجانب قدم مگر بروایتی که حسن بن زیاد از امام آورده و نزد ابی یوسف
نظر بذراع او جائز است که در خبز و طبخ و غسل احتیاج بکشف آن می افتد و اینهم چون شهوت نه بیند اگر
قصد تزوج او داشته باشد باک نیست اگرچه یقین باز شهوت نباشد کذا الطبیب برجای مرض لا تمام تن او نیز دید
انتهی و کذا فی عین العلم و در بخاری است نظر بر جاریه اجنبیه نیز حرام است و در ملتقط آورده امردی که بمبلغ
رجال رسیده اگر صبیح نبود حکم مردان دارد و اگر صبیح حکم زنان دارد و او عورت است از سر تا پا پس نظر بشهوت
بر وی حلال نیست و بی شهوت باک ندارد لهذا مامور شده اند بحجاب چون زنان و کذا نظر کردن بر اثر
در عضوی که جدا باشد از نامحرم چنانکه مقطوع و موی زهار بر روی استخوان سر زنان بعد از مرگ و همچنین موی عمه
قلامه او و در مطالب المؤمنین گفته که ابوبکر اعمش روزی از جای خود بدر آمد زنان بر کنار جوی
بازو را برهنه کرده بودند در میان در گذشت و تمامی از نظر ایشان برسیدندش گفت این زنان حرمت
کرمت خود را ضائع کرده اند کذا فی برهنه چه قول لواطت یا زنا را تقبیل و بوسه دادن و مس دست کردن
بانکه لواطت و زنا از جمله کبائر است چنانکه در حدیث که باشند که دست و تقبیل اجنبیه نیز است و هم معانقه
و مس و شمیدن بوی خوش اینها حرام است لا التقبیل دهن و یا دست مرد و معانق او مکروه است نزد طرفین
و نزد ابو یوسف لا باس فیه و خلاف آنگاه است که برایشان غیر ازار نباشد و الا بالاجماع باک نیست
کذا فی برهنه و مصنف هم سزای ایشان حبط اعمال و بعد خیرات گفته چنانکه در لباب الاخبار آورده که یکبار زنا
کند عبادت چهل ساله را حبط گرداند لیکن سوای فرض و واجبات است امام غزالی هم بسیار احادیث در وعید
آورده و زنان ده آفات است الاجمله نقصان عمر و نقصان رزق و نقصان عقل و نقصان علم است
نسیان و عدم اجابت دعا و عدم قبول عبادت و فی الخبر الزانی لا یخرج من الدنیا الا علی اقبح حال من الفقر
و الفاقة انتهی و در خزانه جلالی است قال علیه السلام النظر الی الامرد یحبط العمل آنکه ما نظر بشهوت در امردی
حق تعالی قرآن را از دل وی فراموش گرداند هر چند کوشد در آن نتواند و در باره آنکسی که لواطی را
ممکن و قادر سازد این حدیث آورده که قال علیه السلام من مکن من نفسه دبره من خلق الله تعالی دبره
الی شعبان الا بامر الرجل انتهی و فی عین العلم العمری النظر الی الامرد شد لا یستطاع الوصول الیه
الوهلی قدس سره و اذا انا فلا تکلم بوان عبد القاه لی بهوا امشی الحدیث یعنی بهواره در نکند با
در قلاده افاند و ابن عباس فرمود چون زانی و زانیه بی توبه بمیرند فرو گذارند و گردن زانی
و از فرج زنان و آلت مرد چندان ریم و خون چکد که تمام اهل محشر از گندگی بوی ایشان بجان آیند
لعنت کنند و آلت لوطی دیگری را بر زبان طوق سگان بند گردد و از بعضی گفته ایشان اهل حشر

ولعب کند کذا فی خلاصة الفقه منقولا عن کفایة الشعبی چون شوهر نزد زن آید بسم الله تقطیع ایمصراع در وزن
چهار و ساختن لفظ منزل درست آید که میم و نون لاحق ما قبل شوده دریجا وقت کند دناء ولا دریا بالعدد
نماید و خطاب بشوهر است که خود مباشر شستن پای زن شود و قال فی الاحیاء و عین العلم و نافع المسلمین
یغسل الزوج رجلیها ویرمی ذلک الماء فی زوایا البیت لیدخل فیه البرکة و در جواهر جلالی است که پای زن را بشوید
و آن آب در طشت گرفته در چهار گوشه خانه پراگنده اندازد تا صفا و برکت در آن خانه آید و بعدا درست
ما ذال الحرم رکعت نماز هم بگذارد و اول حرامی سردان بجهد دیمی انگیخته دور کرده بر روس عروس خود اندو کلمات الله
تیر و شکر در سح خود ند تا محبت و الفت بیفزاید و فرزند نیک بخت برآید و چون عروس در کنار آرد دو خوش
بر بخواند و طلب ذریة طیبه کند و این دعا گوید الحمد لله الذی اصبح علی خیر النعم و من علی بالزوجة والحرم رب
اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی اللهم الف بیننا و هب لنا من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء
خلوت کنی چون با حرم آیی در حالۀ جماع پیش از نهادن جامه نام خدا بگیر تا از شر شیطان و اعوان او بعیدا
باشد جوری و بگو اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنا فی عین العلم و الاحیاء و سمی عند ابتداء الجماع و یقرء الاخلاص
اولیا الله الذریة الطیبة و مجانبة الشیطان فانه ماموربها ان کان بینهما ولد لم یضره الشیطان انتهی و تکبیر و
تهلیل هم آمده و در جماع مستقبل قبله نشیند برای اکرام قبله و خود را داخل خود را بجامه بپوشد فی الحدیث اذا
اتی احدکم اهله فلا تجردا تجرد العیرین او الحمارین و پیش از وقاع ملاطفت کند بکلام و بوس قال علیه السلام لا یقعن احدکم
علی المراة کما یقع البهیمة و لیکن بینهما رسول قیل و ما الرسول قال القبلة و الکلام کذا فی الاحیاء و در خزانه جلالی
است سنت است که پیش از جماع کلمه شهادت بر زبان راند و تکبیر گوید و آیة الکرسی و اخلاص و معوذتین بخواند بعده
بر دواعی نفاس و قبله مشغول شود [illegible] اکثر شهوت در تشبهای زن پیدا آید و رغبت جانبین [illegible]
شود بعد از فراغ هر یکی اندام خود بخرقه علیحده پاک کند [illegible] و جدائی شود انتهی لیکن [illegible]
ای طعام عروس کند که سنت است لقدر طاقت را باشد و در لفظ صبح [illegible] اشارت است که این طعام بعد از [illegible]
در روز بباید کرد چون عروس را بخانه آرند در شب پیش از عقد و زفاف چنانکه از حدیث مفهوم شود قال انس رض
رأی رسول الله صلعم علی عبد الرحمن بن عوف اثر صفرة فقال له ما هذا قال تزوجت امراة علی وزن نواة من ذهب
قال علیه السلام بارک الله لک اولم و لو بشاة پس اگر خویشان و دوستان را پیش از زفاف بخواند تقدیم ولیمه جائز
باشد بدانکه ولیمه عروسی در روز اول سنت و بروز دوم عادت و بروز سوم ریا است و سمعه و هر که چنین کند بهره [illegible]
رواه الترمذی عن ابن مسعود رض مرفوعا فیجب الاجابة علی المدعو فی الاول و یستحب فی الثانی کذا فی عین العلم و غیره و در
مدینه گفته که ولیمه تا سه روز جائز است و پس از آن نه عروس ماند نه ولیمه و در شرعة الاسلام آورده قال علیه السلام من اراد
ان یاکل طعام الجنة فلیاکل طعام الولیمة فان فیه طعام الجنة و مبارکباد گفتن هم سنت است پس هر که بر شوهر در آید
و دو گوید بارک الله علیک و جمع بینکما فی الخیر فروی ابو هریرة رض انه علیه السلام یفعل کذا فی الاحیاء و در وقت خلوت

اہل خود و شہوت زن بیگانہ را الا این فعل مقدم است کہ در آن ری باشد حاصل آنکہ در حال جماع زن خود
خیال زنان بیگانہ در دل نیارد کہ منہی است و ہم سبب زادن دختر باشد غالبا اگرچہ کلیہ نیست پس مصنف را
نیست در رعایت آداب جماع تہدید بلیغ نمودہ است تا مردم متدین از نالائق پرہیز کنند چنانکہ در بعضی رسائل
نوشتہ کہ در آن حال خواہر زنان را در دل نیارد کہ مولود دختر زاید و دیگر آنکہ فرزند نیست قد حقیر زاید و در
سرد و راہ و مناک کردن و کاہل زاید و در زیر درخت میوہ دار ستمگار زاید و بی طہارت فرزند ریاکار و بد
زاید و در خانہ منقش منافق و بی راہ و ہرزہ کار زاید و برہنہ مباشرت منہی است کہ فرزند حریص و مغرور و لئیم زاید
اللہ در روشنی آفتاب و ماہ مباشرت نکند کہ فرزند فاسق زاید و در کسوف و خسوف و قمر در عقرب فرزند مخنث و
بخیل زاید انتہی قدر جواہر جلالی آوردہ کہ بہتر آنست کہ بوقت جماع وضو کند و در روشنی آفتاب جماع نکند
کہ فرزند منحوس زاید و در شبی کہ مسافر شود جماع نکند کہ فرزند مال را در معاصی صرف کند و بعضی گفتہ کہ دیوانہ
شود و در احیا گفتہ کہ بعد انقطاع حیض پیش از غسل جماع نکند کہ بعضی علما خوف حرام ولد گفتہ و از جذام
توان یافت کہ آنچہ مصنف ہم لنا احوال غرائی ولد گفتہ ہم قول علما است و بایستی زیر درخت بار دار و در روشنی ماہ و کواکب
جماع نکند مگر آنکہ لحاف بر سر داشتہ باشد کہ در خانہ مسقف و یا صفہ و جای پردہ کند کہ این از ہر دو وجہ اولیٰ است
و ہم در جواہر گفتہ کہ سخن در حالت جماع مکروہ است و سبب فقر و ایستادہ جماع نکند تا تن ضعیف نگردد و در شب ...
جماع نکند کہ فرزند دیوانہ زاید و در شب یکشنبہ جماع نکند کہ فرزند خونی زاید و قاطع رحم زاید و شب عید فطر
ہم نکند کہ فرزند   باشد و شب عید اضحی ہم نکند کہ فرزند شش انگشت و یا چہار انگشت و ثقیل غیر مستوی
الخلقہ زاید و در شب چہارشنبہ جماع کند کہ فرزند قاری قرآن شریف باشد و در شب سہ شنبہ فرزند سخی و رحیم
و در شب پنجشنبہ فرزند عالم و حکیم زاید و در شب جمعہ فرزند صالح و عابد زاید انتہی کلامہ لا این ہمہ بنا بر تجارب
نکلی و ہم باید دانست کہ چنانکہ جماع منہی است از جانب لیس ہم مکروہ است کما فی عین العلم ولا یاتیہا من جانب دبرہا
فانہا اللواطۃ الصغری یعنی مگو آنچہ در کراہیت کلام و نیاید در حالت جماع اتفاق علماست و در تسبیح و
و تہلیل اختلاف آمدہ چنانکہ در احیا آوردہ کہ چون قریب انزال شود بگوید لب جنباند کہ الحمد للہ الذی
خلق من الماء بشرا الی آخر الآیۃ و بعضی اہل حدیث بہ چہل تکبیر گفتنی آغاز کنند تا آنکہ اہل غایت زمی شنیدہ اولیٰ
سکوت است و نظر کردن در حالت جماع بہ ہمہ اعضای زن و جاریہ اگرچہ جائز است لیکن ادب آنست کہ نظر
نہ بیند بقول عائشہ ما رای منی و لا رایت منہ و قیل یورث النسیان و قیل یورث العمی لا لنظر کذا فی الطریقۃ المحمدیۃ
و مصنف ہم چنانکہ در گفتار لنگی و ... گفتہ شاید کہ ایقول یعنی دیگر باشد و قیل در سخن گفتن و نظر کردن سخن ...
تمام زاید و یا احول و کور و گنگ باشد واللہ اعلم اول نشاید زیرا کہ بعد حمل شب ... باشد و اعضای قوی ...
روز و ہم شغل طعام اگر سیر خوردہ باشد اسی اگر شہوت غالب بود راحت در قربان است با لغت کہ در آخر شب
و خوبتر است بنا بر آنکہ خواب او بر طہارت باشد و خوبتر بنا بر آنکہ در بدن تمام راحت باشد کذا فی عین العلم و در اعیان

مستودہ

در خواب جنب رخصت آمده چنانکه عائشه رض گفته ان النبی ینام جنبا لم یمس ماء و ابن عمر را چنین
که بعد از خلوت وضو کن همچون وضوی نماز پس از ان بخسپ جنب باز گفت که بر سر جماع مکن که سبب تشنج
از مرض ست از برای کم فهم اول میانه شب الخ در عین العلم ست که سه شب حضور شیاطین ست که حضر می سازند
اول ماه و میانه و آخر آن در احیا آورده که جماع درین سه شب مکروه از جهت حضور شیاطین ست وقیل ان
الشیاطین یجامعون فیها وروی کراهیة ذلک عن علی ومعاویة وابی هریرة رض انتهی و مصنف هر ذکر شب سلخ
در بیت لاحق گفته و درین دو شب اول و دیگر بیان کرده با آنکه این ضرر مشترک ست در هر سه شب فارغ چو زود باز
شوی الخ ای بعد از انزال زود تر از وی برخیز و بر وی قاعد مباش که دران ایذای اوست اما باید که بقدر مهلت
کند که زن را هم انزال گردد چه در خلاف تنافر ست و توافق دران لذت نزد زن پس مراعاة امرین لازم دان
و بیفائده اورا ایذاء مرسان کذا فی الاحیاء و عین العلم و خزانة الجلالیة و نیز لازم ست که بعد از مباشرت یکبار تا حشفه
سر ذکر مباشرت ثانیا نکند که این ممنوع ست و خواب بعد از شستن ذکر کند چنانکه در مشارق الانوار ست
که قال ع توضأ واغسل ذکرک ثم نم قال بعض الحکماء من اتی امرأته ولم یغسل ذکره بالماء فارته الحصاة فلا یلومن
الا النفسه کذا فی الجلالی و پیشتر نوشته ام که هر یک را خرقه علاحده باید تا موجب فرقت نشود و خود را با آب گرم شو الخ
این بیان افضل ست که در غسل با آب گرم هم کمال طهارت ست و هم دفع امراض چنانکه در برهنه گفته که غسل با آب سرد
مکن اگر بعد از مدتی تا شب نشود و این ست وظیفه اهل الله اگر چه با آب سرد هم جائز ست و درین غسل احتیاط تمام
کند تا مقدار یکموی خشک نماند والا از جنابت بر نیاید لقوله ع تحت کل شعرة جنابة و هم در خبر ست که هر که غسل
در جنابت کند هر موی که بر بدن اوست ثواب یکساله عبادت او را بدهند و هر قطره که از وی چکد خدا تعالی
فرشته آفریند که خدا تعالی را تسبیح و عبادت کند و ثواب آن بنده را باشد و او تعالی ملائکه را گواه گیرد که من
و بعد از غسل این دعا گوید اللهم نقنی واقض حاجاتی ولا تدعنی دنیا برحمتک یا ارحم الراحمین کذا فی الجواهر الجلالی
خلوت بکن با زن جوان الخ پیشتر گفته که زن از مرد خرد باشد و مستر اینجا اهد پس شاید که غرض مصنف
تاکید معنی سابق باشد یا اشاره بانکه از جمله زنان خود خلوت بجوان کن نه بپیره که دران ضرر ضعف ست و از علی رض
است که انکحوا البکر و ان ای زن جوان و بکر بخواه اگر چه فقیره باشد و مخدوم دام برکاته فرموده که هر که از
ده چیز احتراز کند محتاج طبیب نباشد از آنجمله یکی آنکه با عورت زال جماع نکند و آنکه در قرآن و حدیث از برابری
در میان زوجات واقع ست آنهم در دادن نفقه و کسوت و شب گزاردن ست اما در میل و جماع پس آن داخل
اختیار بنده نیست با هر که نفس زیاده مائل باشد قال الله تعالی و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ای لا تعدلون
فی شهوة القلب و میل النفس و یتبع ذلک التفاوت فی الوقاع و قد کان رسول الله صلعم یعدل بینهن فی العطاء و البیتوتة
فی اللیالی و یقول اللهم هذا جهدی فیما املک ولا طاقة لی فیما لا املک یعنی الحب و کانت عائشة رض احب نسائه و سائرهن
یعرفن ذلک کذا فی الاحیاء تعجیل الخلوت الخ ای زود در جماع فارغ مرد و بسیار مکن که نطفه از مغز سر ست و کم کردن

پس خود ما نیان برسان چنانکه سعدی فرموده زنان را نه بیرون مرو پیش زن + نه دیوانه گو خویشتن را بزن
و در حزانه جلالی گفته که جماع حلال تصفیه دل است و از نجاست که بتی الیکار کرده اندو نیز دور کننده غم و
وسکون مسکن غضب و نافع از قروح حاره ولیکن ضعیف سازنده بدن را و لعیر را فاسد و قتیکه بسیار ده کنند را و
مزاج دیا پس اندک جماع کند تا بدن را نیفتد و بکلی ترک نه کند که از انهم منفعت و ددصین العلم است که در وقاع حظ
دارد که افزاید لکن مقصود بساند معقل لجهة آنکه بعث و بهواسه مضر و تمتع با و محروم نماند مقصود اصلی
کانس با نفس بحانه است و نقیضه گردد تا دل اشیای مقویه واین مانند بیدار کردن و دمنه ایست که در
چهار شب یکبار نزد یک زن رود که این مستدل است استدلاله با باحة الاربع و اگر زن را حاجت زیاده باشد لزوم کند
که تعیین آن واجب است انتهی و اکثر خواندن در مباشرت یکبار دست شرعا و زیاده بر آن مباشرت طرفین یک
طرف مباح است فی الجامع الصغیر لوه طبهارة ثم عجز عن الوطی لا خیار لها فی الفسخ فالزیادة علی المرة مستحبة
دیانة لا قضاء وکذالو لم یکن لہ ادبها مع ولا یبول بعد لا یکون لها حق الخصومة کذا فی مختار الفتاوی والدینیة
در ذکر شیطان بپیشه الخ زیرا که احتلام از شیطان است پس بدین وسیله شریک جماع میگردد چنانکه از قول حق
می آید و شارکهم فی الاموال والاولاد وکذا فی نافع المسلمین الافضل که بدنها احتیاط کند و فی الاحیاء وان احتلم
فلا یجامع حتی یغتسل فیه او یبول وقال نعم من العلم یغتسل لنفسه او یبول کامل حج یعنی ماه ماه الخ یعنی تا نظر ان بجا
آوخته که مصرع ثانی تفسیر اول است بر یعنی که اللفظ ماه در اول بمعنی شهرت و در ثانی بمعنی قمر یعنی چون شهر
نزدیک تمام آید قمر بتمام نقصان رسد آن شب مباح است در آن خلوت کن که نحوست و شاید روز کار با
و نزد مومن مسکین اظهر آنست که مصرع ثانی برای فائده جدید است و ماه بر دو جا بمعنی شهرت چنانکه شیر سوم
بر یعنی بود یعنی چون شهر تمام شود که خبیث است و هم با شب هم قربان مکن که نحوست و مکروه یعنی است که بشیر
داستی که سفر دد کهی و زنامه نشاید کرد والله اعلم دادا زمعنی صورت اقدام است در صین وقت تجرد
جای تنها از مردان و صدم حضور کودک بیا تم در سایحات منقولست الخ پیغمبر علیه الاجماع معوه الیکم و عندکم سیته او
صبی دلو کان فی المهد کذا فی الجواهر الجلالی و نافع المسلمین و این منع بنا بر آنست که تا ذو شعور بران اطلاع نیابد و هم
بعضی است که قربان چنان پنهان سازید که زاغ پنهان میکند الا درین زمانه آخرین که تسیم گردیده عام کرد نا غاتن بر آن
در حضور مردم انکار میکنند امتابعت شریعت لازم است نزدیک اهل خود شیخین الخ یعنی وقت حضور
بیوه زنی که متولی کاسه بار شوکه بنا شد در عیال واطفال خود بد و عیال میز و با ایشان ملاعبه و انبساط کن و هم نزد حضور
یتیمی بی پدر فرزند خود را بوسه ده زیرا که در حضور ایشان را بر فقد احوال حسرت خود داند و بی سبب پس تا اهل را
حسرت شد دل شکسته و پریشان آید زیرا که آن موجب غرابی اهل فرزند تو باشد و مصنفها در دی مبالغة
گفته که اولیشان موجب غرابی جمله عالم است بنا کرده تقبیل روی و وجه فرزندان از راه مودت واین باعث نیاز بها
دیگر از فوائد بسیار است قال علیه السلام سالت جبرئیل من ثواب من قبل ولده فقال قوله ان کتب له بکل قبلة عبادة الف

سنة و رفع له الف درجة وغفر له ذنوبه وقال ع واذا قبل الرجل زوجته کتب الله لهما ثلثين حسنة ومحی عنهما
ثلثین سیئة ورفع لهما ثلثین درجة و در بستان ابو اللیث آورده که بوسه بر پنج وجه ست اول بوسهٔ محبت که
والدین را باشد بر رخسارهٔ فرزند و بوسهٔ رحمت که فرزند را بر سر والدین باشد و بوسهٔ شفقت که برادر مسلم را در
پیشانی او زند و بوسهٔ شهوت که شوهر بر دهن زن دهد و بوسهٔ تحیت که مسلمانان یکدیگر را بر دست میدهند
کذا فی خزانه جلالی حائض چو گردد عورتی الخ عورتی بیای جهد اشارهٔ بمنکوحه و یا برای تنکیر زنی از زنان
تو یعنی قربان زن حائض حرامست بنص قرآن و آمدن در کون وی سخت ترست از ربی حرمت از آمدن در فرج
و آنچه او تعالی فرموده فاتوا حرثکم انی شئتم معنی آن انی وقت شئتم ست لا انی موضع اما استمتاع ببدن وی سوای
قربان حلالست و اگر بجای از بدن سوای فرج منی ریزد روا باشد کذا فی الاحیاء و اگر در حیض جماع کند صدقه
بدهد چه کفارت این گناه خواه عمدا باشد خواه بنسیان اما مصنف بحسن ظن درباره مومن نسیان گفته و
در کفر مستحل وطی حائض اختلاف علماست و دینار زر مر اغنیا را و مر فقیر را بقدر استطاعت و اگر صدقه نتواند
استغفار کند چنانکه در حدیث ست و جمع در صدقه و استغفار نیکوست و در قهستانی از بعضی علما نقل کرده
که اگر وطی در اول حیض باشد یک دینار بدهد و اگر در آخر باشد نیم دینار باز گفت که در حال حیض زن را از خود جدا
مکن برای مخالفت مجوس و یهود و مشرکان که ایشان در حالهٔ حیض از زن جدا میشوند در خبرست که صدیقه رض
با رسول صلعم در فراش آسوده بود ناگاه از فراش دور رفت آنحضرت ع فرمود مگر حیض آمد و گفت میزر را بر خود
گرفته باز آی صدیقه رض میزر بر خود گرفته فراش در بر رسول الله صلعم رفت ازینجا معلوم شد که حائض را از فراش
جدا نباید کرد و هم برهنه با وی نشاید آسودن کذا فی برهنه ذوقی بگیر الخ یعنی بلمس و معانقه از تمام تن حائض لذت
بگیر مگر از جای روان شدن خون که فرج ست و این مذهب امام محمد و شافعی ست و مصنف این را اختیار کرده که
بعضی علما برین فتوی داده اند کما فی القهستانی اما احتیاط در مذهب شیخین ست که از ناف تا زانو بر میزر دو در پیچد
بجماع و تفخیذ و مس تمتع نگیرد چنانکه از حدیث عائشه رض معلوم شد کذا فی برهنه و باین معنی اشارت کرده
امام محمد غزالی بقول خود ینبغی ان یتزر المراة بازار من سرتها الی فوق الرکبة حالة الحیض فهذا من الادب الخ و تجوز
ان یواکل الحائض و یخالطها فی المضاجعة وغیرها ولیس علیه اجتنابها انتهی و در جامع صغیری ست که روا هست
وطی زن چون پاک شود برای اکثر مدت پیش از غسل لیکن مستحب تاخیرست و نزد شافعی ع پیش از غسل جائز نیست
فرزند چون بدهد خدا الخ یعنی در فرزند منافع ست که از وی امید دعای خیرست اگر زنده ماند پس از پدر و مادر
و امید شفاعتست اگر پیش از ایشان بمیرد چنانکه در حدیث ست که ان الولد یجر ابویه الی الجنة کذا فی عین العلم پس در
بارهٔ فرزند نیکوئی باید کرد قال ع من حق الولد علی الوالدان یحسن اسمه اذا ولد و یعلمه الکتاب اذا عقل و یزوجه
اذا ادرک و حب الاولاد ستر من النار و الاکل معهم براءة من النار و کرامة فی الجنة و جواز علی الصراط و احب الاسماء
الی الله عبد الله و عبد الرحمن لکن الاحسن فی هذا الزمان التسمیة بغیر هذه الاسماء لان العوام یصغرون هذه الاسماء

عند النداء كذا في السراجية واحمد ومحمد هم نيكو است قال عم من سمى باسمى او بانيه حرف من حروف اسمى فهو مغفور
كذا في خزانة الجلالي وهمچنين نام دختر نيكو هم چون مريم وزينب وفاطمه وعائشه ونحو آن ودر جواهر جلالي است
كه چون اسماء قوالب الفاظ است و دال پس مقتضای حكمت الهی ميان اين هر دو ارتباطی و تناسبی است
وتاثير اسماء در مسميات لهذا آنحضرت صلعم اسماء ذميمه را تغيير داده چنانكه اسم عاصيه را بجميله كرده و حزن را بسهل
و مرة باسلم فقال عم ما من قوم لهم مشورة فحضر معهم من اسمه احمد او محمد فادخلوه في مشورتهم الا كان خيرا لهم
حاصل آنكه نام نيک نامیست كه موافق نامهای انبياء و اولياء باشد بر كرم تا فردا حق تعالی در لاكرم عمل ...
بكرم خود بآن نامها بخشد و آن نامها شفيع او شود انتهى و بتولد دختر غمگين نشود بلكه برای مخالفت جاهليت
شاد گردد في الحديث من ابتلى من هذه البنات بشیء فاحسن اليهن كن له سترا من النار و در تسليط ... دخترها ... بشارة
ذكر است كذا في عين العلم و با ايشان مزاح كند تا خوش شوند قال عم ان في الجنة بابا يقال له باب الفرح لا يدخله الا
من فرح الصبيان و محمود هم مناسب اين حديث آورده كه چون امام حسن و حسين رضي الله عنهما در جناب آنحضرت
تمام اختلاط داشتند و آنحضرت صلعم با ايشان تلطف تمام داشت روزی در حال صبا بر كتف وی آمده سوار
شدند و آنحضرت صلعم را فرمودند كه چون شتر بانگ برآر پس آنحضرت صلعم همچنان آواز كرد فرمود نعم الجمل ونعم
الراكبان از سوم زادن تا هفتم الخ اين ميان اول مرتبه است و اگر نه در چهاردهم و بيست و يكم هم روا است
پس اين موجب آثار شیاطين است و كذا گفته ... گوسفند برای پسر و يكی برای دختر بیان افضل است واما
بشاة واحدة ذكرا كان الولد او انثى و قد عق عن الحسن رض بشاة فهو باب الرخصة فقال عم ان مع الغلام
عقيقة فاهريقوا عنه دما واميطوا عنه الاذى يعنى آنكه طفل موی سر پس هر چه بيابد از وی خلل و عدد ...
از وی آزار كه موی او باشد كذا في الاحياء و وجه افضليت آنكه حق سبحانه تفضيل كرده است ذكر را بر انثى
در ميراث و در هبه لهو پس اين معنى مقتضى فرق است و نيز روايت اكابر صحابه در شاتين برای غلام و فعل
آنحضرت صلعم بعد از عقيقة امام حسن رض به و شاة برای پسر هويداست كذا في الجواهر واصل العقيقة الشعر
الذي يكون على راس المولود حين يولد و منه العق بمعنى القطع وانما سميت الشاة التي تذبح عنه في تلك الحال
عقيقة لانه يحلق عن الصبي ذلك الشعر عند ذبحها وكثيرا ما يسمى الشيء باسم غيره اذا كان مجاورا كذا في كنز العمال
و عقيقة نزد علماء مباح است از آداب اسلام و واجب و سنت نيست نزد بعضی و نزد بعضی ... نزد شافعی سنت است
و هر دو كذا في الاحياء و بر بعضی آثار در جواهر جلالي عقيقة را سنت گفته و در ... آن غفلت كنند عقوق ...
غالبا از ترک آن باشد و نيز در خبر است كل غلام رهين بعقيقته تذبح عنه في اليوم السابع ويحلق راسه
يعنی هر كه زاد در گرو است و صدقه كه بوقت آن ميدهند بروز هفتم و در آن روز موی سر تراشيده شود
و نام نهاده و آيه امام احمد ميگويد كه معنی حديث آنست كه فرزند محبوس است از شفاعت كردن والدين
تا عقيقه نكنند نزد بعضی محبوس است از خيرات و زيادت نماز و علم با دانش حكمت و ...

النبی علیه السلام عن نفسه بعد البعثة نبیا ویتصدق علی وزن شعره ذهبا او فضة فامر النبی علیه السلام فاطمة رضی الله عنها فی الحسین رضی الله عنه
فی الیوم السابع ویلطخ السکر والتمر فی فمه ففعله علیه السلام بعبد الله الزبیر حین جاء به امه اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهم انتهی
و در سبب تاخیر عقیقه آنحضرت صلی الله علیه وسلم مولانا عصام الدین محقق در شرح شمائل النبی از محدثان متقدمین چنین ذکر کرده
که بنی هاشم اگرچه در امر عقیقه اهتمام داشتند و ادای آنرا بر خود لازم دانستندی اما چون در ادای عقیقه نام اصنام
یاد کردندی پس ایزد تعالی جهة اکرام سید انام برای رعایت عصمت حبیب خود جد او عبد المطلب را این قدرت نداد
که عقیقه آنحضرت صلعم را در صغر سن وی بنام اصنام بدهد و کذلک از جهة اسباب عوارض دیگر تا چهل سال تاخیر
نهاد تا آنکه بعد از نبوت خود متولی آن کار شد و مستحب است که بوقت ذبح عقیقه این دعا خواند اللهم هذه عقیقة
ابنی فلان دمها بدمه ولحمها بلحمه وعظمها بعظمه وجلدها بجلده وشعرها بشعره اللهم اجعلها فداء
لابنی من النار و یک ران ازان بدایه او دهد و باقی هر بندی از بند جدا سازد و تمام در دیگ پخته در فقرا صدقه کند و قبل
ایشان و کسب و اگر ران درست بعد پختن بدایه بدهد هم رواست و سر و پاچه را نیز بلا شکست پزند و پوست
آنرا بفقیری دهند و قیمت عقیقه دادن کافی نباشد و خوردن آن اغنیا و فقرا را معا هم رواست مگر آنکه مادر
و پدر از ان نخورند و از ان هم استخوان پاک صاف نموده در زمین دفن نمایند که کسی آنرا و انکند و باید که کسی به حلق
گوسپند و موی بر سر فرزند بجا راند و بوزن موی او نقره تصدق کند کذا فی شرعة الاسلام وغیره من
المعتبرات و در زاد الفقرا است که فائده عقیقه در حق ولد آنست که بهمه خیرات و حسنات و حقوق والدین
ادا در ذمت شود و اینمعنی بتجربه معاینه گشته که آن فرزند برخوردار و نیکبخت و عالم و صالح گردد و اگر مادر و
پدر عقیقه نداده باشد چون بالغ و قادر شود بدهد اگرچه پیر سن شده باشد که جمله صحابه و تابعین و اولیای
سلف در عقیقه خود اهمال نکرده اند بلکه بعضی فقرا قرض بر داشته ادا کرده اند کذا فی الجواهر الجلالیه
و همچون رسوم جاهلان الخ یعنی جاهلان و کافران موی گذاشتن بر سر فرزند بعد از بیست روز بدعت است
از ان احتراز باید کرد و اکثر مدت حلق موی صبی بیست و یکروز است آری که حلق او را جهة مرضی مقرر است
گذاشتن آن باک نیست پس آنکه عوام موی سر را یا جعد را بنام یکی از اهل الله میدارند و نذر کنند که چون
قدرت یابیم وجه نذر بدست کرده بر در خانقاه ایشان سرش را بتراشانیم بدعت یا مشروع و حسن آنکه
مویش بدرسا زند و بهنگام قدرت نذر معین ادا کنند و در تحفه خانی گفته که ترک سر ستردن و در حوالی آن
موی گذاشتن و کذا گرد اگرد او را ستردن و جعد درمیان گذاشتن مکروه است و مصنف گفته که جعد جای آرام
شیطان است که همیشه در پی آزار و اغوای آن صبی باشد و در کشف الاسرار است که جعد بفرق سر اول ابلیس
گذاشته در میان قوم لوط پیدا شد و ایشان از بدین بدعت راه نمود تا آنکه دران فعل تباه افتادند اکنون جعد
شعار ملحدان است و من تشبه بقوم فهو منهم وفی الحدیث من کان له جعد فهو مبتدع ولا یجوز الصلوة خلف المبتدع
کذا فی الجواهر الجلالی و در خزانة العلماء است امساک الجعد فی راس الغلام حرام وهو المروی عن صاحبنا و یکره

القزع بفتحتين وهوان يحلق وسط راسه ويترك في حواليه مقدار ثلثة اصابع الا ان يكون للمداواة فهي
كراهة تنزيهية كذا في الكاشف انتهى ومصنف هو خفته ولد را انجا نياورده كه در باب سنن سر ترك خواهد
گفت چون طعام خواهى تا خوری الخ بدانکه در تفسير غرائب آورده که قال الله تعالى في مدح المؤمنين
لم يسرفوا ولم يقتروا الآية اى در خوردن تا اسراف کردند ونه تقتير که میانه رفتند قال كان في ايام اسرف
والاكل في يومين اقتار والاكلة في يوم قوام اى دو بار خوردن در یک روز اسراف حرامست ویکبار خوردن
در مدت دو روز تقتير ونقصانست ودر اعادة نفس هر روز یکبار خوردن میانه رفتن است كذا في الخزانه
وآنچه مصنف فرموده اینست که یکبار بقدر قوت در شب خوردن ویکبار در روز اینهم مباح است
هم معقول بلن زیاده برین حرص مذمومست وکمتر ازین که شبانروزی یکبار خوردن است ممدوح
وظاهرست که منشاء امراض سیر خوردنست وآن مکروه است وبعد از سیر خوردن حرام كذا في فتاوى كبرى وفي خزانة
الاسلام اول ما حدث في الاسلام الشبع فيجتنب الاكل على الشبع فانه حرام ويحدث البرص كذا في فتاوى
جواهر الحلالي وبعد فتاوى برهنه گفته که در سیر خوردن شش آفتست فقدان حلاوت وقصور در حفظ علوم
وحرمان بر خلق ونقل عبادت وزیادت شهوت ودر فتن تحرك اهل دل اشکال که همه در مساجد باشد وفضل
عیاض فرموده که دو چیز دل سخت سازد کثرت اکل وکلام در عوض چون طعمی خوری الخ یعنی طعامی که آن
ما کول نافع ومقوی بدن برای طاعت گفته آید طعامی است که در گرسنگی بخوری الا آن طعام که بر سر
شبع خوری موجب فساد معده وسبب ضعف جگر خواهد بود وكذا ترك اكل ممنوع است قال عم ترك العشاء
مهرمة یعنی ترک خوردن شبانگاه ضعیفی و پیری آرد هر که بقای خود خواهد بیگاه بخورد كذا في خزانه وبرنه
ودر احیاء آورده که ادب خوردن طعام آنست که بدان قصد تقوی استطاعت بر عبادت حق تعالى باشد
وباید در اندک بخورد که شبع بازدارد مرد را از عبادت قال عم ما ملأ آدمی وعاء شرا من بطنه بحسب ابن آدم
لقمات يقمن صلبه فان لم يفعل فثلث للطعام وثلث للشراب وثلث للنفس یعنی آدمی پر نکرده است
آوندی را بدتر ازین که پر کند شکم را بطعام وکافیست آدمی را چند لقمه که پشت او را بپا دارد پس اگر چنین
نکند وزیاده خواهد پس شکم را سه حصه سازد ثلث برای طعام وثلث برای شراب وثلث برای دم
که فرو برود وباز آید فمن لم يفعل قال لا يمد يده الى الطعام الا وهو جائع وينبغي ان يرفع يده قبل الشبع فمن فعل
ذلك استغنى عن الطبيب انتهى كلامه وقال عم ان الله يبغض الحبر السمين قال عم لا تميتوا القلب بكثرة الطعام
والشرب فان القلب يموت كالزرع اذا كثر الماء كذا في خزانة الجلالية باید دانست که انواع طعام بسیارست
افضل آن گندم است كما روى عن على كرم الله وجهه كل الكرديان فالت وانكم البكر دبان فالت وسكن المصولان حارث
در منع هم سیدا انواع خوردنیهاست فقال الامام الجعفر الصادق سمعت عن ابي الطيبين الطاهرين ان النبي عم
قال لما اراد الله سبحانه ان يخلق الدنيا والآخرة خلق نوری قبل ذلك بالفي عام خلق جميع ما في الدنيا والآخرة

من نوری فخلق جوهرا فجعل فیه نوری فلما اراد الله ان ینقل نوری الی صلب آدم نقلت ذلک الجوهر من
زوال نوری حبه حسرة وبدامة بصار رلک العتبات حبلا لارز فقال ع الارز فی الاطعمة کالسید فی المقدم کذا
فی الیواقیت وفی شرعة الاسلام من ان اراد ان یاکل طعام الجنة فلیاکل الارز مع السکر ویکثر الصلوة علی النبی
عند اکله فانه جوهر اودع فیه نور نبینا محمد فلما عارقه النور انشقت وانصدعت فصارحبا انتهی از بیش خود
طعام بخورانکه یعنی وقتی که با دیگران بر سفره باشی بیش خود لقمه برگیر از برداشتن چنین چون تنها باشی از بیش
خود بخور از سوی دیگر وقال ع کل مما یلیک آری در طبق میوه مختار است از هر جانب که خواهد میوه را بردارد
زیرا که رسول ع فرموده که واکلوا من حیث شئتم واحد نیست دیگر لقمه خرد برگیرد و نیکو بخاید آنرا که این سنت است واقرب
فی الاحیاء بصغر اللقمة ویجود مضغها ما لم یبتلعها لا یمد یده الی الاخری فان ذلک عجلة فی الاکل وبد موم
وا کل بالیمین ولا یلتقط بینا وشمالا واذا شارک مع غیره لا یبتدی بالطعام قبل من یستحق التقدیم لیکبر السن
او زیادة الفضل ولا یسکتوا علی الطعام فان ذلک من سیرة العجم والمجوس ولیکن یتکلموا بالمعروف ویحدثوا
بحکایات الصالحین فی الاطعمة وغیرها انتهی در تحصر خالی آورده ذکر موت و مرض مکروه ست طعمیکه حوالی
قال ع الوضوء قبل الطعام ینفی الفقر وبعده ینفی الهم یعنی دست شستن در ابتدای طعام دور کننده فقر است
و در انتهای نافی دیوانگی باشد وقیل یکفر الصغائر لیس وضوء در بدایة اهم سنت دیم پاکی دران چه آدمی
در کردن کارها خالی از لوث نباشد دیر خوردن چه استعانت بر کار دین عبادت است پس باید که مقدم دارد
بر چیزی را که جاری مجری طهارت است برای نماز کذا فی الاحیاء و در بر هنه آورده که خلع نعلین و غسل ید مسنون است
سنت است آنستین یک دست و یا غسل انگشتان با بست از دست بکند و دیر دست بعد از شستن پاک
نمالد و بیفشاند گذارد تا اثر این سنت عند الاکل باقی باشد و مصنف اینجا بعد از فراغ مسنون ترک کردن
است باید کرد و چون دست نا شسته پاک کرن مسح حشیم کند و هم برزد اهیی بمالد و افشاندن دست بعد از شستن
ممنوع ست تا مروحه شیطان نگردد کذا فی بر هنه و هم مسنون است که بر طعام دست پیران شستو پانند کذا فی الخلاصة
و دست چپ بخورد که این شیوه شیطان است بلکه آب را بدست راست بنوشد و هر چیز شریف را بدان گیرد تا مخالفت
ابلیس کرده باشد کذا فی بالغ المسلمین و در بر هنه گفته که پیغمبر ع نان بدست راست میگرفت و خورش بدست
چپ وا بر و سجود دلیل بوقت حاجت استعانت به چپ باک نیست تعظیم کن تو طعم را الخ قال ع اکرم الخبز فان
الله تعالی انزله من برکات السماء و مخند و در هم فرموده که اکرام نان است که تمکدان را بران ننهد چه در ین بعضاق
تکرار بیه بران نان خورد همچو نمک و سرکه و هم دست را بنان مسح نکند مگر آنکه مسح را بخورد اما در مطالب المؤمنین
گفته که فتوی بکراهیت آن اراده مطلق کذا فی بر هنه و در جواهر گفته که چون نان قوام بدن است لازم و مهمتر
اکرام وی آنست که منتظر نان خورش نباشد بلکه اگر در وقت نان خورش آید اول نان خورد آنگاه نانخورش اگر
آنکه خوف فوت نماز باشد انتهی والیه مصنف گفته که بهر لقمه تسمیه گوید از مستحبات است و اگر نه تسمیه را آغاز کافی

واگر تسمیه را در آغاز اکل فراموش کند بگوید بسم الله اوله وآخره ودر صورت اجتماع تسمیه بلند گوید تا دیگران را
یاد دهانیدن دیگران قدوه جواهر جلالی ست هر لقمه که بر دارد بسم الله گوید وبعد از فرو بردن الحمد لله گوید
مادام که این طعام در شکم وی باشد خدا را حمد وثنا گوید وفی الاحیاء لو قال مع کل لقمة بسم الله فهو حسن
حتی لا یشغله الشره عن ذکر الله ویقول مع اللقمة الاولی بسم الله ومع الثانیة بسم الله الرحمن ومع الثالثة بسم
الله الرحمن الرحیم ویجهر بها لیذکر غیره ویقول فی الطعام اللهم بارک لنا فیه وارزقنا خیرا منه ویقول فی
اللبن اللهم بارک لنا فیه وزدنا منه انتهی کلامه قدوه جواهر جلالی آورده ودر نافع المسلمین وبرهنه
چون برنج بخورد صلوات بسیار گوید تبرک کند بخربوزه که در روی قطره ایست از آب بهشت واز خرما
طاق خورد یعنی هفت دانه یا یازده دانه یا بیست ویک واین افضل ست ولا باس فیه اتفق پهلو زده
بالای کهٹ افتاده تکیه هم نخورد یعنی پهلو بر بستر نهاده وبالای چهارپایی نشسته وتکیه زده ودست چپ
پشت بدیوار وستون وافتاده سرنگون بر سر نان وکاسه نخورد که این مکروه است برای ترک تعظیم طعام
کذا فی تحفة خانی وغیره ودر نافع گفته که نان را در کنار کرده هم نخورد که کرده وموجب فقر ست وفی الملتقط
لا باس بالاکل متکئا ولا مکشوف الراس وکذا قبل صلوة عید الاضحی علی المختار والاکل لا فضل الاسـ
قبلها کذا فی الطریقة المحمدیة ودر نافع للمسلمین ست که باک نیست خوردن طعام تکیه زده کذا فی السراجیة لیکن
نقل قول آنکه گفت که در حالت ناگزیر پهلو نهاده خوردن کرده نباشد وهم بر چهارپایه خوردن روا باشد چون
قصد تکبر ندارد اگرچه بهترین بر خاک خوردن ست چنانکه در احیاء وفتاوی برهنه گفته که مستحب وضع
طعام بر سفره وسفره بر زمین است که عادت سلف چنین بوده است وگفته اند که در سفره صحیح ثواب بسیار
وهم از خزانة المفتین آورده که در آوند سفالین یا چوبین خورد که در حدیث آمده من اتخذ فی بیته خزفا زارته
الملئکة انتهی پس اینکه مصنف ره از خوردن بر چهارپایی منع فرموده است محض جهت مراعات تعظیم طعام گفته
چنانکه مصراع اول می آید دیگر در هیچ کتابی معتبر منع آن نیافته شد چنانکه در احیاء العلوم وعین العلم و
شمائل النبی ودر فتاوی خلاصه وبرهنه ودر سعود وبیکن این منع صریحا نیاورده اند آنچه در حاشیه بعضی نسخ کتاب
این حدیث دیده شد که من اکل علی النعش فتح الله علیه بابا من ابواب الفقر وبابا من النار ونیز در اثم مسکین بصحت رسیده
وعلی کل تقدیر فهو محمول علی الاستکبار والله سبحانه اعلم وتحقیق این مقام آنست که در احیاء وشمائل است روایت
یونس عن قتادة عن انس بن مالک قال ما اکل النبی صلعم علی خوان ولا فی سکرجة ولا خبز له مرقق قال فقلت لقتادة
فعلی ما کانوا یاکلون قال علی هذه السفر یعنی نخورده است در تمام عمر شریف خود پیغمبر خدا صلعم نان را بر خوان نهاده
ونه در طبق خورده چه خوردن بر خوان الوان رسم ارباب تنعم ست وطبق خورد برای نهادن جوارشات
که بجو هضم آنها اشتهای طعام بیشتر گردد ونیز نه پخته شده برای آنحضرت ص نان تنک فراخ پهن پس یونس
راوی از قتاده پرسید که آنحضرت وصحابه وی بر چه چیز نان نهاده میخوردند گفت برین سفرها که می بینی کذا

حققه مولانا عصام الدین فی شرح الشمائل وفی الاحیاء الادب ان یضع الطعام علی السفرة الموضوعة علی الارض فانه اقرب الی فعل رسول الله صلعم من رفعه المائدة وکان رسول الله صلعم اذا اتی بطعام وضعه علی الارض وهذا اقرب الی التواضع فان لم یکن فعلی السفرة وقال انس رض ما اکل رسول الله صلعم علی خوان ولا سکرجة فقیل فعلی ما کانوا یاکلون قال علی السفر ثم قیل ان الاکل علی السفرة اولی قلنا نقول ان الاکل علی المائدة منهی عنه کراهیة تحریمیة اذ لم یثبت فیه نهی وما قیل انه ابدع بعد رسول الله صلعم فلیس کل ما ابدع بعده منهیا بل المنهی بدعة تضاد سنة ثابتة وترفع امرا من امر الشرع ولیس المائدة الا رفع الطعام عن الارض لتیسیر الاکل وامثال ذلک مما لا کراهیة فیه انتهی کلامه و اینجا هم توان گفت که در خوردن بر چهارپائی کراهت نباشد وقتی که قصد تکبر ندارد و بعضی علما درین باب جمله گفته اند که بر چهارپائی اگر دو کس ازان بخورند در آن باک نیست و اگر تنها خورد مکروه است و اگر کراهت نباشد و اولی آنست که در آداب برای اکرام طعام که نشستن چون داماد دل تا آخر سخن دارد که آنحضرت صلعم بسیار اوقات بر دو زانو نشستی و گاه بر پشت پای خود در آمدی و بسیار اوقات پای راست بر آوردی و بر پای چپ نشستی و فرمودی لا اکل متکیا انما انا عبد آکل کما یاکل العبد فی روایة اجلس کما یجلس العبد و درین اعلامست که اگر چهار زانو نشیند روا باشد و لقمه چنان بردارد که مرقه بر سفره و کاسه نچکد و نیز حقه تکیه کرده و منکوس مکروه است مگر آنکه محبوب باشد و از مرتضی آورند که یکبار کاسه بر سیر نهاده و حقه ساز فرموده است و هم اندر آمده است که چون نماز را وقت و اسعه باشد نان را مقدم دارد

قال ع اذا حضر العشاء والعشاء فابدؤا بالعشاء وکان ابن عمر رض ربما سمع قراءة الامام وهو یتعشی لا یقوم من عشاءه فمهما کانت النفس لا تتوق الی الطعام ولم یکن فی تاخیر الطعام ضرر فالاولی ان یتقدم الصلوة واما اذا حضر الطعام واقیمت الصلوة وکان فی التاخیر ما یبرد الطعام او یشوش امره فتقدیمه احب عند اتساع الوقت ان العلب لا یخلو عن التفات الی الطعام الموضوع وان لم یکن الجوع غالبا کما هو فی الاحیاء و درین العلم و جز آن آداب دیگر هم یاد کرده که از ذروه کاسه و جانه نخورد بلکه از کناره بگیرد تا آنکه یک مرسد و نان نیز بشکند و بکار دیر دو گذا گوشت بسکام خوردن بکارد قطع نکند قال ع انتهسوه نهسا و بسه انگشت ابهام و سبحه و وسطی بخورد و بدو انگشت خوردن تکبر است و بچهار حرص و بعد از فراغ بمندیل مسح نکند تا آنکه انگشتان را بلیسد و اگر نمیدانند که برکت در کدام جزء طعام است و در طعام گرم نفخ نکند که این هم منهی است بلکه صبر کند تا آنکه خوردن آن آسان گردد که در طعام گرم برکت نباشد و در اثنای خوردن آب بسیار ننوشد مگر آنکه غلبه عطش باشد و یا لقمه در گلو گیرد و ریزه که افتد بر زمین بردارد آنرا هم بخورد یعنی ریزه افتاده را بردارد و صاف کرده خود بخورد و در جوی آب در راه نیفکند و اگر نه شیطان بردارد و برکت او را باشد قال ع اذا وقعت لقمة احدکم فلیاخذها ولیمط ما کان بها من اذی ولا یدعها للشیطان و در حدیث دیگر یاکل السواقط وبرفعها فانها مهور الحور ای بخورد ریزهای افتاده را و بردارد که فردا آن ریزها مهرهای حوران

بجنتی باشد وفی الاحیاء قال ع من اکل ما یسقط من المائدة عاش فی سعة وعوفی فی ولده یعنی هرکه ریزها افتاده
را بخورد عیش او بفراخی ورونق باشد ودر فرزندان او عافیت باشد از جذام وبرص ع کذا فی فتاوی کبری
اگر ریزهای نان دهد بار بسوری مورچگان نهد روا باشد ودریا انداختن موجب نفرت باشد گفت که
در اول وآخر طعام نمک بخورد که مسنون است ولقمه را چنان خاید که نظر بدرون دهن وی نرسد این ببیتی
است که در گرفتن نمک در اول وآخر مغفرت ذنوب ودفع هفتاد بلیات وهم در حدیث آمده که آنکس بر آ
طعام کرفتح وختم بملح کند محاسب نشود هر چند که بخورد ودر منافع المسلمین در بر بند خزانه جلالی بعد الطعام
شفاء من سبعین داء منها الجنون والجذام والبرص ووجع البطن ووجع الضرس ویرفع الملح بالابهام و
المسبحة ولا یضع اللقمة والقصعة علی الخبز لاکرامه بل لا یضع الملح وحده علیه وبعد از فراغ کاسه را بلیسد که
این چنین عمل رقبه است وکاسه اورا مغفرت خواهد ودر لیسیدن انگشتان آفات ازو دفع کند تا ابهام
وهر انگشت را سه بار لیسد وفی الحدیث الاکل عورة ستر آنکس سترا یعنی رحمت کنا داد تعالی کسی را که چون
طعام را دهان بسیار نگشاید هم سر را بسیار برهنه نکند کذا فی بریست وخدوم گفته که لقمه را چنان خاید
که نظر غیری بدرون دهن وی نیفتد ودر معنی این حدیث دو وجه گفته یکی آنکه ستر عورت چنانکه برای
دفع نظر است تا کسی شهوت در آن نرسد اکل را نیز مستور باید داشت تا کسی را مثال تو شهوت نرسید
و بعد حصول آن متاذی نگردد دوم دیگر آنکه اکل در آدمی غلبی است چه خوردن صفت بهیمی است نه صفت
ملکی پس چنانکه غائط وبول زشت است ودیده باید که در آن چنان اکل را مستور باید کرد وبر بن توجیه ۲ ب
آورده که بعضی مشائخ بخلاف حدیث شریف طعام را آشکارا خورده اند پس اکل را در بنی آدم خلل بودی
ایشان چرا آشکارا میخورند وجوابش آنکه غرض ایشان نه تهاون بادب شریعت بلکه اظهار تواضع و
مسکنت کرده اند که ما هنوز بصفت ملک نرسیده ایم بلکه ملحق بحیوانات ایم پس بدین نیت آشکارا خوردن
ایشان را افضل است انتهی کلامه کثرت ایادی برکت تنها خوردن اکل دمان یعنی بسیاری کدستها همراه
یاران بر طعام موجب برکت وهم شفا اگرچه با اهل وفرزند خورده باشد کذا فی الاحیاء پس دیگران را بخوان و
چون درندگان تنها مخور که مفارقت ومباغضت شیوه ددان است نه صفت آدمیان ونیز در اجتماع
تقلیل اکل است وانفاق بر غیر ومصنف ما جهة تهدید گفته والا فالشیطان بصیر بمجرد التسمیة که تنها خوردن
شیطان مشارک تو گردد چون دیگران مشارک تو گردند فافهم وکان صلی الله علیه وسلم لا یاکل وحده ویقول
لاصحابه اجتمعوا علی طعامکم یبارک لکم فیه کذا فی عین العلم ودر احیا آورده فی الخبر لا یحاسب العبد علی ما یاکل مع
اخوانه ولهذا کان بعض السلف یکثر الاکل مع الجماعة ویقلل اذا اکل وحده وفی الحدیث ثلث لا یحاسب علیه
العبد اکل السحور وما افطر علیه وما اکل مع اخوانه ویروی عن بعض علماء خراسان یقول للغنا ان سول الله
قال ان الاخوان اذا رفعوا ایدیهم من الطعام لا یحاسب من اکل فضل ذلک الطعام وانا احب ذلک انتهی کلامه

و در فتاوی برهنه این حدیث آورده احب الطعام الی الله سبحانه ما کثرت علیه الایدی و شر الناس
اکل وحده و ضرب عبده و منع رفده و نکه یده و تخنده و ماسه در ترجمه آن فرموده که ملعون است کسی که تنها خورد
و بخل کند بر دیگران و کسی که غلام خود را بی موجب بزند و بعضی منع کاسه گفته و کسیکه منع کند عطائی
خود را و کسیکه استمنا بدست خود کند برای قضای شهوت اگرچه برای دفع آن جائز گفته اند در حالت ضرورت
بدانکه در عین العلم آورده که بر طعام سبزه و سرکه را حاضر سازد که سبب حضور ملائکه و موجب طرد شیطان است
و فی الحدیث من اکل الخل تام علی راسه ملک یستغفر له حتی یفرغ عنه کذا فی برهنه عیبی مکن در طعام کسی چونکه یابی
آن بخور ای یعنی در هر طعام که پیش تو حاضر آرند عیب مکن و با آن ساده و متنعم بخواه خواه بخانه باشی خواه
مهمان دیگری و نیز بسیار هم مکن که این دلیل حرص است پس آنقدر طعام که رمق را دائم دارد و مقوی بر طاعت
باشد آنچه کثیر است حقیر نباید داشت و عادت حسنه آنحضرت ع آن بود که هیچ خوردنی را عیب نمیکرد لیس اگر
او را آمدی بخوردی و اگر نه ترک دادی و هیچ نگفتی و چون سرکه حاضر دیدی فرمودی نعم الادام الخل کذا فی
الاحیاء گفت خاتم انبیا هم اینچنین ای جان من الی کلمه اینچنین هم اشارت بماقبل است و هم بمابعد قال النبی ع
اذا وقع الذباب فی طعام احدکم فامقلوه ثم انقلوه فان فی احدی جناحیه داء و فی الاخری دواء و انه یتقدم
الداء علی الدواء کذا فی المسعودی یعنی چون مگس در طعام و شراب یکی از شما بیفتد پس فرو برید و غوطه دهید پس
بیرون آرید و بیندازید چه در یک پر وی مرض و در دست و در دیگری دوا و شفا و اینمعنی مقرر است
که درد مقدم باشد بر درمان یعنی اولا در آب طعام همان پر افتد که در آن مرض است پس غوطه باید داد تا درمان
عقب او باشد و بعد علم و تخلیل دندان در طعام سنت است همچون تخلیل انگشتان در طهارت اما خلال دندان
بچوب بید سیاه و زرد و یا تلخ کنند نه چوب بیبی دانا رو فشرفی و آسی و گز و جاروب و ریحان و نیز رو نقرص
ور دی نهی است و آنچه بخلال بر آید بیندازد و نخورد و آنچه بسر زبان از اصول دندان بر آید خوردن آن
نیکوتر است و معروف آنست که خوردن آنچه بخلال بر آید موجب فقر است اما در بستان ابو اللیث گفته که
خوردن آن روا است کذا فی الاحیاء و برهنه و بعد این دو کتاب در غیر آن گفته که چون طعام حلال خورد بگوید
الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و تتنزل البرکات اللهم اطعمنا فاستعملنا صالحا اللهم اجعله لنا عونا
علی طاعتک و نعوذ بک ان نستعین به علی معصیتک و اگر شبهناک خورد استغفار و غم و گریه بسیار کند
تا فرو نشاند باشک خود گرمی آتش دوزخ را که متعرض آن شده لقوله ع کل لحم نبت من حرام فالنار اولی به
بگوید الحمد لله علی کل حال اللهم لا تجعل لنا اولی به بگوید الحمد علی کل حال اللهم لا تجعله لنا قوة علی معصیتک چه اکثر
ضرر طعام حرام از همه ضررها بیشتر است چنانکه در رساله امام زاهد ابو الحسن آورده لیس شیء اضر من الحرام لان
آدم ع لما تناول عن الشجرة تعبا عمدا فلما وضع ذلک صار رسما قاتلا فاصل اسم من ذلک و مما تناول من تلک
الشجرة بقیت قوتها فی بدنه فجامع حوا رض بعده فخرج منها قابیل فقتل اخاه هابیل فانظر کیف اصاب ضرره بعد

حين والكان غنيا فبخلک اذا كان علته طعامک من الحرام كذا في الجواهر الجلالي چون الطعام خستوي بالماء
يعني زود تر بكارهای دشوار شاغل مشو که دران خواست تر شود آسودگی ست و از خواب معنی اصلی اراده
نيست بلكه ادراک استراحت مرادست تا مخالف نشود با تحديد بستان ابو الليث که تا قعر نهد از قفا بعد عشا
و بعد از عشا حركت چنانكه گفته لذا تغديت فتمدد واذا تعشيت فتمش كذا في برهنه آری اگر لفظ نم در ين بيت
بغين معجمه و دال مهمله بمعنی طعام صبح باشد خواب باو احسن باشد چون بر کيميای مهمان اکرام کن بجد و حد
قال م من اكرم الضيف فقد اكرم سبعين نبيا و بنى الله تعالى له بيته في الجنة و اعطاه ثواب الف شهيد و
قال م اذا جاءكم الزائر فاكرموه و قال ايضا يقول الله تعالى للعبد يوم القيمة يا ابن آدم جعت فلم تطعمني
فيقول العبد كيف اطعمك و انت رب العلمين فيقول جارك اخوك المسلم فلا اطعمته ولو اطعمته لكنت
اطعمتني و قال ايضا ان في الجنة غرفا يرى ظاهرها من باطنها و بهو من الا ان الكلام و اطعم الطعام و صل
بالليل و الناس نيام و قال ايضا من اطعم اخاه المسلم حتى يشبعه و سقاه حتى يرويه بعده الله من النار سبع
خنادق ما بين كل خندقين مسيرة خمسماية عام كذا في الاحياء و در برهنه و نافع المسلمين احاديث آورده كه اما
بيت لا يدخل الضيف لا تدخل الملائكة و ان الضيف اذا دخل بيت اخيه المسلم دخل معه الف بركة و الف
رحمة و قال م الخير فيمن لا يضيف يعنی هيچ خير نيست در کسی که مهمان دار نيست و سنت ست که دست
مهمان گرفته بمنزل در آورده و نزد حضور طعام اگر باوی نشيند بايد که اول خود بدست شويد بعد ازان اول
در طعام دست كند نمک حاضر سازد و خادم استاده طشت بجانب راست گرداند برای شستن دستها
و اول من اضاف الضيف خليل الرحمن ع و كان يكنى ابا الضيفان و كان له دار لها اربعة ابواب الى
اطراف الارض و كان يركب في طلب الضيف ميلا او ميلين و كان لا يفطر مع الضيف انتهى و مستحب
مرد متدين را که فراشی برای مهمان آماده دارد فقال م فراش للرجل و فراش للمرأة و فراش للضيف و الرابع
للشيطان كذا في الاحياء و در خزانه جلالی آورده است قال م الضيف اذا نزل نزل برزقه و اذا
ارتحل مع ذنوب اهل البيت و درينجا حکايتی آورده که مردی از انصار بدخوی بود و مهمان را دشمن داشتی پس آن
صحابی نزد حضرت م شکايت برد از زن خويش م آنحضرت م ارشاد فرمود برو سخانه خود و ماحضر تيار کن
و زن را بگو که هنگام در آمدن مهمان بدروازه و برآمدن از خانه بر در ايستد و معاينه حال بركت كند
پس آن مرد چنان كرد كه ماحضر تيار نموده زن را بدر ايستانيد تا آنكه بچشم خود معاينه ميديد كه تا اگر بوقت
در آمدن مهمان طبقهای نور بجا بهای ابريشمی پوشيده بر دست گرفته از خانه بيرون مير فتند و معهم
درين هنگام فرمود الضيف لذا نزل نزل برزقه فی الحال کش م و پيش او طعمی كه باشد خشک و تر ای برچه
نزد تو باشد پيش مهمان زود تر حاضر کن خواه طعام خشک بلا ادام باشد و خواه خورش چرب و
زياده از حد طاقت تکليف مکن که ملال انگيزد و ثواب فرو ريزد و قال ع انا و اتقياء امتي براء من التكلف

وہم من قول سلف صالح است الجود من الموجود كذا في خزانة الجلالي وقال في الاحياء وتعجيل الطعام من كرم
الضيف ومهما حضر الاكثرون وغاب واحد او اثنان وتاخروا عن الوقت الموعود فحق الحاضرين في التعجيل اولى
من حق اولئك في التاخير فاما المعنيين في قوله تعالى هل اتيك حديث ضيف ابراهيم المكرمين انهم اكرموا
بتعجيل الطعام اليهم وقال حاتم الاصم العجلة من الشيطان الا في خمس فانها من سنة رسول الله صلعم اطعام
الضيف وتجهيز الميت وتزويج البكر وقضاء الدين والتوبة من الذنوب واما آداب التقديم فبتقديم الطعام
وتعجيل ما حضر فان يقصره تعبي ولا يكلف لا يستقرض لاجل ان حضرا هو يحتاج اليه لقوته ولم تسمح بالتقديم
فلا ينبغي ان يتقدم وقال بعضهم في التفسير التكليف ان تطعم اخاك بما لا تاكل انت بل تقصد زيادة عليه
في الجودة والقيمة ومن التكليف ان يقدم جميع ما عنده فيجحف بعياله ويؤذي قلوبهم ودعى ان رجلا اكرم
عليا رض فقال اجيبك على ثلث شرائط ان لا تدخل من السوق شيئا ولا تدخر في البيت ولا تجحف بالعيال
وقال سلمان الفارسي امرنا رسول الله صلعم ان لا نتكلف للضيف ما ليس عندنا وان نقدم اليه ما حضرنا وانس
انس بن مالك وغيره از اصحاب رضي الله عنهم منقولست كه ايشان پيش مهمانان مي آوردند ريزهاى نان خشك سوخته
تمرا و معذرت ميكردند انتهى كلامه در تو گهي مهمان شوي هر جا كه بيايي مي نشين در احياء العلوم وجواهر
در بر سفره آورده كه ضيافت سنت است وكذا اجابت سنت سيد الانام است كما قال عم لو دعيت الى كراع لاجبت
وكان عم يجيب دعوة العبيد المسلمين وقال عم من لا يجيب الداعي فقد عصى الله ورسوله واز جهة بعد مسافت
و فقر داعي امتناع نكند و نيز قصد حاجت شكم نكند بلكه نيت كند اقتدا برا سنت پيغمبر و اكرام برادر مسلم
داد خال سرور در دل وي و بعد از اجابت بقول امتناع نكند از حضور كه درين جفا و خلف است مگر آنكه او را
عذري ظاهر باشد و هيچكس را بي اذن مضيف همراه نبرد و بنشيند بجاي كه بنشانند و چيزي از وي نخواهد و در امور
خانه او تغير نكند مگر آنكه حرام بيند و موضع طعام بسيار ننگرد و در طاقهاى خانه و رخت آن نظر نكند
و بي پرسيدن سخن نگويد و راضي گردد بانچه پيش او نهند و خواستن آنچه نمك نزد جائز است و پرسيدن كه
اين طعام از كجا است از غصب يا سرقه يا مثل آن و ميزبان را لازم است كه مهمان را بدر آنچه بدان حاجت دارد
از چراغ در شب و حصير نشستن و كلوخ استنجا و آب شستن آن هم بنمايد و از طرف قبله و راه خروج و نيز موضع
مرا في [illegible] در جاي نشاند و حلاوت نهادن بعد از طعام احسن است از كثرت الوان
الوقت رخصت باقي تا در خانه بيايد كه اينهمه سنت است واز اكرام ضيف و تمام اكرام وي در آنست كه با وي
بكشاده پيشاني خوش گفتار باشد و بوقت دخول و خروج و هر ماند و مهمان را لازم است كه بقدر حاجت خود كه
از ضيافت زياده ازان كه تفضل سنت الا كم ازان بخورد كه خيانت و نفاق است و هم شير و خوشبوتر آرد
[illegible] رخصت و داعي بايد كه بطيب رخصت كند اگرچه در حق وي تقصيري رفته باشد پس درين حسن خلق و تواضع
وقال [illegible] الرجل ليدرك بحسن خلقه درجة الصائم القائم انتهى كلامه پس آنچه مصنف گفته كه از ميزبان [illegible]

نخواهد از کمال حسن ادب وگر در مثل نخیر که بیان حاجت باشد طلب کردن جایز است خاصه وقتی که در میان
ایشان اخلاص وانبساطی باشد کذا فی شرعة الاسلام عذری که این هم معذرت آنجا بود یعنی خود روزه‌دار بود یعنی
امتناع از اجابت دعوت بعذر صوم نفل اگرچه ممنوع است بلکه او خال صوم بعد ان در مسلم ثابت است چنانکه در
احیاء و جواهر آورده که آنحضرت صلعم صحابی را که بعذر صوم از اجابت امتناع آورده بود چنین فرموده بود که
تکلف لک اخوک کانی صائم وفی الحیلة الصحیح انه ینظر ان کان صاحب الدعوة ممن یعتد بحضوره لا یتأذی م و تقول
بترک الافطار وان علم انه یتأذی بذلک یفطر ویقضی وفی الحدیث من افطر لحق اخیه کتب له ثواب صوم الف یوم
واذا قضی یوما کتب له ثواب الفی یوم کذا فی الجواهر الجلالیه اه پس هنگام شروع حضور عذر لازم است تعذر و معذرت
بیک معنی است پس جمع کردن در میان این هر دو لفظ برای تاکید است وکلمه عذر زائد و تواند که عذر را بر لغت اصل
کنیم نگوید من صائم بودم یا طاقت رفتن ندارم و معذرت آنکه از آنکس بالحاح معاف کناند و نگوید که
دیگر اهل فضل و مساکین را همراه ببرد و مزاحمت مده و شوره و شر عبارت از امور منکره و شبهات طعام است
چنانکه اندکی از آنها در ابیات لاحقه گفته است پس در جواهر جلالی آورده و در برهنه گفته که اجابت نکند دعوت
ظالم را و مبتدع و فاسق معلن را و کسی که قاصد ریا و سمعت و مباهات باشد و یا در طعام او شبهتی باشد
که از وجه حلال نباشد قال علیه السلام یا علی من اکل من الشبهات اشتبه علیه دینه واظلم قلبه وکل لحم نبت من الحرام
فالنار اولی به وکذا طعام بخیل که در حدیث است طعام الجواد دواء وطعام البخیل داء یعنی از طعام سخی شفا
نا بد و از طعام بخیل بیماری زحمت خیزد وکذا چون بداند که میزبان لاف زنست بر من منت خواهد نهاد و
تطاول کند واجابت کسی که بر دیگر لازم نیست وکذا اگر در آن منکری و نامشروعی باشد چون فرش دیبا و یا آوند زر
و نقره و یا تماثیل حیوانات بر سقف و دیوار و سماع دف و ملاهی و مزامیر و یا کسی در آنجا فاحش و سخن گوید
و یا غیبت کند و یا خمر و شراب دیگر باشد که مسکر است چنانکه در وصایا امیرالمومنین علی علیه السلام آمده که رسول خدا م و یا غیبت
است ولا تقعد علی المائدة بعد الشراب المسکر فان الله عز وجل نهانی عنه کما نهانی عن الخمر یعنی منشین بر مائده
که بر آن کاسه دار خمر و مسکرات باشد که نهی منهی حرام است انتهی کلامه و بکذا وقع فی الاحیاء بعینه نقال
ذلک مما یمنع الاجابة واستحبابها ویوجب تحریمها وکراهیتها فاذا دخل ورای منکرا وغیر ان قدر اصحابه
کالمفرش من الحریر والمسکر وفرش الدیباج واستعمال الاوانی الفضة والذهب والتصویر علی الحیطان وسماع الملاهی والمزامیر م وکثرة الطعام
وحضور النساء المتکشفات الوجوه وغیر ذلک من المحرمات انتهی و در تحفه خانی و غیر آن مذکور است که خوردن
طعام از خانه اهل مصیبت که برای مرده کنند سه روز حرام است یا مکروه و در ظهیریه و جامع گفته که دعوت
ضیافت اهل مصیبت که آن سه روز است گر فقرا را اما چون صغیر وغائب در ورثه نباشد وکذا خوردن
از آن مکروه است انتهی پس این منع برای همسایگان است که غنی باشند و مهمانان اهل مصیبت را و مساکین را روا
باشد بلکه در فتاوی خزانة المفتین گفته که اگر ضیافت کنند و مجتمع سازند مردم را بعد میت بجهت بردن

فی برہنہ آنجا سرود ودف دہل یا مخنث وغیبت یا خمر در جامع صغیر ست اگر بولیمہ حاضر شد ودر آن
منزل غناست باک نشستن وخوردن واگر برمائدہ خمر باشد ننشیند واین فرق آنگاہ ست کہ او مقتدی
نباشد والا در ہر صورت بدر آید اگر قادر بر منع نباشد وایں ہم وقتی ست کہ بعد از حضور بداند واگر پیش از آن
بداند حاضر نگردد بہر حال صورت کہ حق اجابت بروی لازم نشدہ انتہی وکذا در جواہر جلالی ست کہ چون
حاضر شد وآنجا لعب ونجاست باکی نیست کہ بنشیند وبخورد مگر آنکہ مدعو مقتدا باشد مثل قاضی ومدرس
مفتی ومحتسب ومتولی وامیر وامثال کہ اینچنین بزرگان را نشاید کہ حاضر شوند پس اگر بر منع قدرت دارند
منع کنند وبنشینند واگر قدرت ندارند زود برخیزند وطعام نخورند واین مسئلہ در اکثر فتاوی ست کہ مقتدی
نباید نشست لان فی ذلک شین الدین وفتح باب المعصیة علی المسلمین لان العوام والجہال یعتقدون ہذا
الملاہی حلالا خوانند آنجا اغنیا کنند بر فقرا زجر تفسیر مصراع اول ہست وزجر بمعنی منع وردع فرمود
کہ بدترین طعامہا طعام ولیمہ ہست کہ توانگران را بخورانند ودرویشان را محروم سازند پس باید کہ مساکین را
فراموش نسازند وہم فرق نکنند درمیان توانگر ودرویش کہ پیش غنی طعام چرب وشیرین ولذیذ نہند
ودر پیش درویش طعام سہل وکمترین آرند ہر کہ چنین کند مبتلا گردد ببلائی کہ او را یاد وا باشد وسبب زوال
نعمت وانتقال حشمت او باشد کذا فی الجواہر آوردہ کہ سائلی پیش ام المومنین بی بی عائشہ رض
گذشت برای پارۂ نان فرمود کہ بدہید باز مردی با ہیبت گذشت او را بنشانند وبماندہ فرمود پرسیدند
فرمود کہ امرنا رسول اللہ صلعم ان ننزل الناس منازلہم وقال اذا جاءکم کریم قوم فاکرموہ پس درہا برابری میان
غنی وفقیر در مجلس در ماندہ وباد در حکایت وباد در ہدیہ فساد بیشتر باشد از صلاح کہ اندک دہشیم فقیر پیش
نماید وبہان قلع شود وغنی را بعضے عادت نیست کذا فی برہنہ آنجا دو مسئلہ در باب طعام در می آرم کہ از
اہم مہمات ست یکی آنکہ طعام پلید نگردد چون تا بہ نجس پزد وفی الفتاوی الخانیة لو طبخ الطعام وقد وقع فیہ
نجاسة او طبخ بماء نجس یحل الکل لان الطبخ یذہب اثر النجاسة وقال الامام فخر الدین الاصح ان یریق مرقتہ لان
النجاسة استقرت المرقة وقال الزندوسی یعطی المالک ہذا الطعام للفقراء اذا کان غنیا وان کان فقیرا یصرفہ علی
نفسہ وعیالہ وہو المختار ودیگر آنکہ در جواہر از صراط المستقیم نقل کردہ کہ آنحضرت صلعم حلوا وعسل را بسیار دوست
دوست داشتی وہر روز یک قدح عسل را با آب آمیختہ تجرع فرمودی وبر آن صبر کردی تا آنکہ شہوت طعام
غلبہ کردی وگوشت شتر وگوسپند ومرغ ماکیان وگوشت گورخر وخرگوش وماہی تناول فرمودہ وخرمای تر
وخرمای خشک وشیر خالص وشیر آمیختہ ونان با خرما ونان با سرکہ ونان با پنیر وبا خربوزہ وخرما خیار
وجگر گوسپند بریان وگوشت قدید وکدو پختہ وپنیر وثرید وخرما با مسکہ وخرما با خربوزہ کہ این ہمہ ثابت شدہ
کہ تناول فرمودہ انتہی کلامہ وبعضے این خوردنیہا در شمائل النبی مسطور ست باب در آداب آب خوردن
آب چون آب خوری تا خوری باید خوری زان اندکی الخ یعنے بی حاجت تشنگی آب خوردن مضرت است

بعد از طعام خوردن ضرر دارد است و در تابستان ابو اللیث گفته آب بسیار خوردن در زمستان بسیار مضر است
و در تابستان اندک و گفته اند که آب بارد قبل از طعام آتش معده را فرو نشاند پس نباید نوشید و پس از طعام
گرم میکند معده را و فربه میسازد و پس از خوردن طعام آب نخورد بلکه چند لقمه طعام و اگر آب نوشد تا ضرر
باندیش نرسد کذا فی برهنه و غیرها از سنت است که آب آهسته در سه دم بخورد و عجلت نکند و در یکدم نخوردی پس
در سه دم سنت است و در دو دم مباح و عن ابن عباس رضی مرفوعا لا تشربوا واحدا کشرب البعیر ولکن اشربوا مثنی
وثلاث وسموا الله اذا شربتم واحمدوا الله اذا رفعتم کذا فی طریق المحمدیة و در مشارق الانوار است قال ربی
فی تحفة انفاس امرأ و اشفی و امرأ یعنی در سه دم خوردن گوارنده تر و شفادهنده تر و تسکین
تر و به کننده تر است از تشنگی و فی الاحیاء و لا الشراب الا بیان یأخذ الکوز بیمینه و یقول بسم الله و یشرب
یعنی یکدو اندک کشیده آب را و یکبارگی فرو نبرد یکدم دیگر از یکبارگی علت میخیزد و پیغمبر بعد از شرب
فرمودی الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته و لم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا اللهم اجعله لنا عونا علی طاعتک
ولا تجعله عونا علی معصیتک و پیش از خوردن در کوزه نظر کند تا خاشاکی و حیوانی در آن نباشد و اسفل
کوزه را رعایت کند تا قطرات آب بر وی نچکد و اگر آروغی از گلو برآید دهن را از کوزه گردانید و چون دیگر
بار تسمیه میکرد و در سه دم نوشد بوجهی که تسمیه گوید در اول و حمد گوید در آخر و مستحب آنست
که در اول بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العلمین الرحمن الرحیم گوید و کوزه را دور کن ما یدار علی قوم
یاریة فشرب رسول الله صلعم لبنا و ابو بکر عن شماله و اعرابی و عمر فی ناحیة فقال عمر اعط یا رسول الله ابا بکر
فقال الاعرابی و قال الایمنین فالایمنین انتهی کلامه و باین معنی اشارتست که در جواهر گفته که بعد از نوشیدن آب
بکسی دهد که بجانب راست وی باشد اگرچه بدست چپ افضل از وی باشد ایستاده باشی آخر زبان
مخور جز در جای پای در احیاء و جواهر آورده که آنحضرت نشسته آب خوردی و از نوشیدن در
حال قیام منع و زجر کردی بلکه در بعضی احادیث آمده که آن آب را قی کند تا ضرر دور شود و هم صحیح
پیوسته که پیغمبر یکبار ایستاده آب نوشیده است و امام غزالی فرموده که برای عذر بوده است و بعضی برای
بیان جواز گفته انتهی و پهلو نهاده و تکیه زده نوشد و در حالت مشی هم منهی است مگر آنکه مسافر باشد
و از جانب رخنه در شکم جمع نکند ننوشد و از نهر و حوض مثل حیوان بهائم بکی آب ننوشد بلکه بکف بردارد و
آب چاه و جوی در شکم جمع نکند آب دادن از پیران آغاز کند و ساقی در آخر نوشد کذا فی برهنه لیکن
ایستاده خوردن ممنوع است مگر در دو جا یکی بقیه وضو که در خبرست بقیه وضو نعمت که بنوشد مقتضی
دکمعی گردد اگر بیمار بجهت شفا نوشد صحت یابد باطنش منور گردد دوم در جایکه بلا قیام نوشیدن
میسر نشود چنانکه از سر مشک بسته بیالای ناژه و فواره که آتش بجز آن پیدا نباشد و ظرف دیگر
حاضر نباشد که در آن آب را از آنجا گرفته شود و پس لفظ وقف یعنی قیام در محل است

چنانکه در ترغیب الصلوة از ابو اللیث آورده که آب ایستاده خوردن درسه جا باک نیست بر سر چاه
زمزم و بر سر سقایه و فضلهٔ وضو چه سقایه بمعنی ظرفی و مشکی است که از ان آب خورند کذا فی المنتخب و در شرح
شمائل آورده که احوط آنست که ایستاده آب نخورد مگر آنکه القیام حاجت سخت باشد و در متن شمائل در حدیث
مذکور است که آنحضرت صلعم از دهن مشک آویخته در حال قیام آب نوشیده است و صحابه آن سر مشک که لب
مبارک آنحضرت صلعم بدانجا رسیده بود بریده گرفتند تا دیگر کسی بدان نجاست دهان نرسد و قیل برای تبرک و شفاء مرضی و
غیر ذلک من الاغراض والنهی عن فی القربة فهو للسر ثم مخصوص بما اذا لم تکن القربة معلقة کذا افاده مولانا
عصام الدین رحمه و آنانکه وضو را و نامش آب سبیل باشد خطا کرده اند زیرا که باثبات این از حال قیام در کتاب
یافته نشد سوم آب زمزم مبارک که ایستاده باید خورد تا بهمه اندام برکتش برسد روی عن ابن عباس رض
ان النبی صلعم من شرب زمزم وهو قائم وفی روایة عنه سقیت النبی صلعم من زمزم فشرب وهو قائم چهارم پس خورده
مؤمن شفاء و دافع است و بعضی علما در تمدد این حدیث چنین خوانند که والخلط داء چنانکه در جواهر جلالی از رسالة
نقل کرده که قال صلعم من شرب من سؤر اخیه المسلم کتب له عشر حسنات وشفاء من سبعین داء در آن پس خورده
آبی دیگر خلط نکند که از ان زحمت پیدا شود انتهی و در بربهه آورده که سؤر مسلم را برکت دانند که در ان وعده
مغفرت و شفا داده است ایستاده باید خورد تا موجب کثرت مغفرت و برکت باشد چنانکه در جواهر است
که آب زمزم و پس خوردهٔ خواجه و پیر و استاد ایستاده بخورد برای تبرک والله اعلم تا در پس خلوت نخورد پس خواب
رحم حاجت بستر یعنی علی الریق در اول روز بی تناول چیزی آب نخورد که ضعف معده و مضر بدن است
و کذلک بعد از خلوت بزن و جماع و هم بعد از خواب دراز و بعد از قضای حاجت و غائط که معده درین
حالت خالی و حواس و قوی جسمانی ضعیف باشد پس باید که اول چیزی تناول کند انگاه آب نوشد اگر حاجت
تشنگی غالب باشد و اجتناب از شراب بلا فاصله احسن است و در بربهه مذکور است که در شب بعد از خواب آب
ننوشد مگر از جهت غلبهٔ حرارت و یا تپ و گفته اند که اگر پای از لحاف بیرون نهد از تشنگی تسکین یابد انتهی و
بیشتر دانستی که در اثنای اکل بی ضرورت آب نخورد که موجب نقصان هضم و برودت معده باشد و کذلک
پس از نشسته طعام بلا فصل که گرم بخورد و یا شیرین باشد و یا آنکه چرب تر باشد زیرا که در صورت چرب ضرر
بدن است و در شیرینی و گرم ضرر دندان است چنانکه در بربهه است که بعد از خوردن شیرینی گرم و یا سرد آب
ننوشد بلکه چند لقمه نان تناول کند انگاه بنوشد تا ضرر بدندان نرسد انتهی کلامه **در جامه پوشیدن**
جامه پوشی آنچنان کان دیر ماند مر ترا الخ یعنی جامه درشت و کوتاه بقدر حاجت بپوش که دیر ماند بخلاف
باریک و دراز که زود پاره گردد و چیونه لفظ هندی است بمعنی جامهٔ باریک که اندام از وی نماید و ستر عورت
نباشد و کذا شیر بهی پارچه باریک رنگین است و اصل در جامه پوشیدن آنست که از وجه حلال باشد چه بی حلال
نماز فریضه و نوافل مقبول نیست کذا فی الجواهر فی المختار الفتاوی اللباس فرض قدر ما یستر العورة و یمنع الحر والبرد

وسنة ما يتزين به للصلوة ولقاء الاخوان ومستحب بالحسن اظهار الغنى ويكره اللبس لاهل الزينة مثل
والمعصفر حرام وهو لبس الحرير للرجل انتهى وفي الخلاصة لا بأس بلبس الثياب الجميلة اذا كان لا يتكبر وفي مجموع
النوازل خرج رسول الله صلعم ذات يوم وعليه رداء قيمته الف درهم وقام الى الصلوة وعليه رداء
قيمته اربعة آلاف درهم وابو حنيفة رحمه كان يرتدي برداء قيمته اربعمائة دينار وكان يقول لتلاميذه
اذا رجعتم الى بلادكم فعليكم بالثياب النفيسة كذا في الجواهر وقد برهنه گفته قیمت ثیاب جمهور علما و خیار از
بیست درم تا سی درم میرسید و آنحضرت از جامه بسیار مرقع و بسیار ردی محقر نهی فرموده اند
پس افضل آنست که جامه میانه پوشد نه بسیار جیده و نه بسیار ردی کذا فی السراجیة و بعد از نقل تفصیل
جامه آنحضرت و ابو حنیفه مذکور شد چنین گفته که امام محمد جامهای خوب می پوشید از وی پرسیدند
گفت زنان و خادمان بسیار میدارم پس خود را می آرایم تا بغیر من ننگرند و در مطالب المؤمنین گفته که امام
کلاه و چادر و موزه بهر خوب در حق کسی که دشمن نظر بقدم میکند بعد زنان بر روی بیند اینست که لا ماز خاوتی
اگر جامه قیمتی پوشیدن بی قصد تکبر جائز است بلکه برای دفع عوام دشمنان مستحب و درویش را باید که
بیک لباس نباشد هر لباسی که از غیب برود و نه بنیت نیک بپوشد که اعتبار مردان است بلباس وقال
الجنيد لا يلبس العبد للخرقة وانما العبد للخرقة كذا في المرآة الجلالية و بهم مصرع است که گر لبست جامه سرخ
معصفر آنگاه که بقصد زینت پوشد نه برای ستر عورت و دفع گرما و سرما کراهیت ندارد از حنیفه مالکی
جامه خود از دین بپالی راحتی تخصیص بنه دیار هندوستان نموده است که کتان در اینجا کمیاب است
و اگر جامه کتان و مانند آن هم افضل است و آنحضرت آگاه بودی که پشمینه یا کتان پوشیدی آنچه
از لباس میسر آمدی آن اکتفا فرمودی چنانکه جبه رومی تنگ آستین و قبا و پیراهن و زیر جامه و ردا
و موزه و نعلین این همه پوشیده است اما پیراهن نزد بسیار دوست داشتی کذا فی شمائل النبی و جامه
یعنی جامهای خود را از پنبه سازد نه از ابریشم چنانکه خواجه گفت زیرا که جامه پنبه بعد از زیادت اقرب بطهارت
و ملائم بطبع سلیم باز گفت که از رخت تر باشد اند دستار و پیراهن و چادر یعنی در رشتی همه جامها اگرچه
مطلوبست چنانکه حضرت من حق تو برق حینه الاجون پوشیدن با تمت السوال الی رکبتیه فرموده
پس پاجامه باید رخت ترکی و عادت عام مباش که دستار و پیراهن از ریسمان باریک بسازد
بلکه لیناهم درشت باشد و در بعضی نسخ بجای رخت ترکی دیده شد آن بکسر فا رسیفی
جامه ایست که درشت بافته باشد کذا فی المدار و بعضی لیس جمله کسوه خوانند که آنرا جامه هنگ گوینه
وقال عم ما اسفل من الكعبين فهو في النار و سنت است که چون جامه بر تن کهنه شود بمحتاجی دهد تا در
پناه حق تعالی باشد کذا فی عین العلم والمجنین و وصیت فرموده است آنحضرت عائشه صدیقه را اگر خواهی که
مرا دریابی از دنیا بقدر زاد مسافر قناعت کن و هیچ پیراهن را کهنه بیرون مکن اگر پستحقان نده و اکثر

اول آستین پیراهن مبارک وی تا بند دست بودی و پیراهن را تمام دوست داشتی و نگاه حلّه احمر پوشیدی
اما مراد بمعنی مخطط است که دران خطوط سرخ بودی نه آنکه سرخ خالص بود چه سرخ خالص منهی عنه است و ازا
پیراهن خشن گفت و فرموده ان هذا لباس الکفار و حضرت علی رض در خلافت خود بسه درهم پیراهن خرید کرده
و آستین وی از بند دست زیاده بود بدندان مبارک پاره کرده بمقدار سنت گذاشت کذا فی الجواهر و در
کنز العباد آورده است که سراویل پوشیدن سنت مردان را و زنان را این ستر جامه ایست و همچنین پوشیدن
پیراهن قبل از تلبیس سراویل هم سنت است که چون جامه از تن فرود آرد بازنه بپیچد و ته کند تا شیطان او را
نپوشد و در شمائل است که پیغمبر علیه السلام چون جامه نو پوشیدی نام آن جامه را از پیراهن و ردا و مگرفت و میگفت
اللهم لک الحمد کما کسوتنیه و اسئلک خیره و خیر ما صنع له و اعوذ بک من شره و شر ما صنع له کمخا سباء و خز و دیبای را
باید نپوشی تکمله ای کمخاب بالکسر جامه ابریشمی منقش بالوان معروف خز بالفتح خاء و زاء معجمتین جامه از پشم
که از پشم گوسپند دریائی گیرند و دیبا جامه حریر که از کرم پیله سازند کذا فی المدار و این هر سه بر مردان حرام
است مطلقا نزد امام اعظم رح و بر قول صاحبین رح در حرب روا است برای هیبت دفع اثر سلاح و در منظومه
کرار اسد ابریشم نزد صاحبین مکروه است و نزد امام رح باک نیست آنادر مسعودی گفته که با جماع مکروه است
از جهة استعمال و همچنین اختلاف در بستر و بالین ابریشمی که نزد امام رح باک نیست و مکروه است عندهما
پس احوط ترک است کذا فی القهستانی و العمدة و درینه بازگفت که ابریشم چون رسته شد زنان یکی کلی حذرها
یعنی چون ابریشم را افسرده پراگنده نموده بریسند و از ان قماش از نو تا باید پوشید کما قال فی القهستانی
انه لو ترک الابریشم حتی تفسخ ثم ندف و نسج منه ثوب لم یلبس انتهی و توانند که بشین معجمه باشد یعنی
معروف یعنی کلاه کرباسی و یا جامه دیگر که بروی دوخته شود ابریشم بسیار زیاده چهار انگشت پس
آن حرام است و آن در فتاوی سراجی گفته که پوشیدن کودک کلاهی را که زیاده از چهار انگشت بر او
از دو بار ابریشم دوخته باشد کذا طره عمامه و علم جبه پس ظاهر آنست که مراد ازین کراهیت تحریم است
از جهة اطلاق حدیث تحریم از دو ابریشم بر ذکور امردان و کودکان کذا فی تحفه خانی مطابقا منها القنیة و
و ظاهر آنست که ایمصراع اشارتست بعکس آن صورت در مسلمانان که مشروع است یعنی چون ابریشم
رشته و باف باشد و تان وی پنبه و یا کتان و یا صوف باشد از ان احتراز کن که در تربیت مظهر و لبس
آن حرام است زیرا که اعتبار مر خیر را باشد تحفه ابریشم و باف غیر آن باشد که لبس آن حلال است او
کان ذلک الغیر مغلوبا او غالبا او مساویا للحریر و هو الصحیح کما قیل تا نه ابریشم بود و از غیر باف هم در را
شاید که پوشد بی خلاف + کذا فی القهستانی و غیره و فی خزانة العلماء انه قد جوز اکثر العلماء لبس قباء الحریر
للعروس حتی ذلک الیوم بلا کراهیة و علیه الفتوی فی زماننا کذا فی فتاوی الشافعی من باب النکاح و در فتاوی
است که حرام شرعا لبس حریر است نه انتفاع بدان از سائر وجوهات که او را سجاده و یا فراش ها زد اگر سجاده

حریر تا ازار وجائز است وبه اخذنا، امام وعندهما یکره مطلقا وبه اخذ اکثر المشائخ کما فی الکرمانی وکذا کره
استعمال الکله ... من ابریشم وهو الصحیح وکذا القلنسوة وتحت العمامة کذا فی فتاوی وکذا اذا کان خط
منه قزا وخطا آخر غیره بحیث یری کله قزا ولا یجوز للرجال لبس الحریر الا قدر اربع اصابع لما روی فی الحدیث
انه صلی الله علیه وسلم لبس جبة مکفوفة بالحریر لکن المعتبر هذا المقدار من غیر ضم ولا نشر والمکفوف علی حاله
کالمنیخان مختار شفا رجامها سپید جامه جان من کا فی عین العلم کان احب الثوب الا بیض احب الثیاب الی
وفی الشمائل یا جابر کان علیکم البیض فلیلبسها من احیاءکم فانها اطهر واطیب یعنی رنگ سپید با کثرت که همه سپید کنی
وهم پسندیده نزد خدا تعالی ودر قهستانی است که لبس الاخضر سنة کما فی شرعة الاسلام ولبس الاسود مستحب کما فی
الخلاصة وقال الامام الغزالی لبس الاسود من السنة ولا فیه فضل بل یکره النظر الیه عند البعض لانه بدعة
بعد رسول الله والفتوی علی انه لا باس به وفی شرح الکنز لبس الاسود مستحب لانه کانت له عمامة سوداء ودر جامه
مصبوغ بزعفران اختلاف است که عامه علماء کراهیت آن گفته اند ودر مطالب المؤمنین از امام محمد
آورده که جوانان را در جامه هم زعفرانی عدا ایام عروسی رخصت قال ان النبی رای عبد الرحمن بن عوف
وعلیه ردع زعفران ولم ینکر علیه کذا فی شرح السنة فلا باس للمتزوج بقلیل من الزعفران شعارا بالنکاح و
لازدیاد المحبة والمودة بینهما کذا فی خزانة الروایات وجامه سرخ ورد رنگی خواه هم معصفری مکروه است نزد
نزد اکثر مشائخ ودر زاهدی در لباس احمر گفته است وفی الحدیث ایاکم والحمرة فانها ازی الشیطان تدبیر بیننا
ذخیره نقل کرده که اگر شبه در اصل خلقت خود سرخ باشد لبس آن مکروه نیست فالله اعلم ...

سجده کردن بالای آن یعنی پوشیدن جرم ابریشم اگرچه شرعا درست که بر وی نماز رو ساتر عورت اند
تو این را هم پوشش عادت بدان نگیرد وهم سجده بر آن کردن که ترک آن افضل است چنانکه مصرع ثانی بر آن دلالت کند
با وجود جامه غیر پشم وجرم را سجده نماز کردن وتحقیق اینمقام آنست که صوف وجلد از پوشش انبیا وایما دست
ودر لبس آن ثواب چنانکه در عین العلم وجواهر جلالی آورده که آنحضرت پشمینه پوشیده است وانبیای
پیشین واولیای صالحین جلود ومدبوغه را پوشش داشتند وهم سجده بر پشم وپوست بلا خلاف اهل سنت
جائز است بلکه بعضی اهل الله سجاده خود از پوست گرفته ودر فتاوی برهنه از بستان ابو اللیث آورده
پوشیدن جلود سباع وافتراش آنها بقول بعضی مکروه است وبقول صحابه کرام باک نیست چون مدبوغ و
مزکی باشد مگر خوک وسگ ودر جلود ماکولات خلافی نیست که جائز است انتهی پس مصنف از پوشیدن
اینها ظاهرا وجهی نماند وغایت در توجیه آن گفته آید این است که در نافع المسلمین گفته که پیغمبر نهی کرد
از لباسی که شهرت رسید کند قال لکن بالناس وقال الامام الغزالی ولا یلبس ما فیه شهرة در یاره فی طریق
ویجتنب الصوف والمرقعة مخافة الریاء ودر تحفة خانی آورده که لبس صوف مرد درویش را برای اظهار زهد
حرام است کذا فی نصاب الاحتساب ودر فتاوی برهنه از نصاب ... است که از نوع من الکبائر ...

بطلب الدنیا وادعا صحبة الصالحین وترک تعلم و ذم الاغنیاء والاخذ منهم ورجل لا یری الکسب لکن اگر
بر شاید که مرضی مصنف آن باشد که ازین دو لباس علی الدوام پرهیز کن و سجده بر آن کم کن تا مظنه
ریای خلائق نباشی که ترا از جملهٔ زاهدان و صالحان شمارند و نفس تو به پندار ایشان در ضلالت افتد و
کم الان گفته که بوقت ضرورت و فقدان لباس دیگر خالص و فتی که دلت در وصف اخلاص ثابت باشد لبس
دا فتراش این هر دو بلا کراهیت جائز باشد و در جهه دیگر آنکه آن قدر طهارت و لطافت که در جامهٔ پنبه
یافته میشود در پشم و چرم حاصل نیست زیرا که از جهت دسومت اینها باشد که اثر پلیدی عیبری در ینها
پنهان می نماید و هم جامه پنبه از سبب ملایمت بطبع سلیم موجب حضور قلب است بخلاف پشم و چرم که بوی ناخوش
دارند زیرا که در جواهر جلالی آورده که حضرت بی بی عائشه رض فرموده که من جامهٔ پشم برای رسول الله صلعم
راست کردم و آنرا پوشید و بوی پشم بوی رسید در زمان از خود دور کرد زیرا که بوی ناخوش را بغایت مکروه
داشتی چنانکه بوی خوش را تمام دوست داشتی انتهی پس لبس پنبه اقرب بطهارت و حضور و ابعد از ریا
و غرور است لهذا بیشتر گفته که در دین بیا بی راحتی دگر ترک سجده بر پشم و چرم ترک افضل است لقوله
السجدة علی الارض وما یلیها افضل و از ینجاست که علما بخارا گفته که بر حصیر مسجد مصلی دیگر افگندن مکروه ۱۵
و بدعت که سختی زمین در آن یافته نشود کذا فی الترغیب والسعود پس سجده بر پنبه ار هر دو افضل است از
جهة ادراک سختی ارض کما ینبغی و از جهة کمال طهارت و حضور دل هذا ما عندی و آنچه بعضی گویند که پشم
و چرم لباس انبیا و اولیا بوده است پس ادب و دلالت که مشابهت بایشان نباید کرد در سکالش بر ذوی
الالباب مخفی نیست والله سبحانه اعلم دستار بندی هفت گز شمله گزاری پشت پس قال صلعم رکعتان مع العمامة
خیر من سبعین رکعة بغیر عمامة وقال ایضاً اعتموا فان الملائکة یعتمون کذا فی الترغیب و در نافع المسلمین
دستاری که آنحضرت صلعم همیشه می بست هفت گز بود و در روز جمعه و عیدین دوازده گز می بست و در خزانة
علوم گفته کانت عمامة رسول الله صلعم ثلثة انواع نوع للحرب وهی ثمانیة عشر ذراع و نوع للمجلس وهی اربعة عشر
ذراعا و نوع لاهل البیت وهی احد عشر ذراعا انتهی و در ارسال ذنب عمامه یعنی شملهٔ دستار چهار وجه آمده
میان دو شانه تا نیم پشت و بقولی بقدر انگشت و بقولی تا جای نشستن کذا فی الجواهر و بر سینه و غیرها
و در عین العلم گفته ارسال الذنب الی وسط الظهر افضل و سنت در بستن دستار آنکه ایستاده ببندد و سراویل
با نشسته پوشد ففی الحدیث من تسرول قائما و تعمم قاعدا ابتلاه الله تعالی ببلاء لا دواء له مگر آنکه اگر جای تنگ
باشد که بقیام روی همه اهل مجلس بر خیزند او را شاید که دستار نشسته ببندد و درویشان دنبالهٔ عمامه
پیش سینه بجانب چپ اختیار کرده اند از برای تشبیه بحالت ممات که عالم و شریف را دستار بعد
مرگ بستن و دنباله بر سینه جانب چپ گذاشتن مسنون است کذا فی خزانة الجلالی و بعد از ان و در
جواهر جلالی مذکور است که آنحضرت صلعم گاهی عمامه بی کلاه پوشیدی و گاهی با کلاه لاطیه پوشیدی تم ناشره

ناطیه آنست که بنا رک سر متصل باشد و تا شره آنکه فراخ و بلند و تارک بالشد انتهی کلامها و در ترغیب آن دو
کردستار بستن و تارک سر گشاده داشتن طریقه روافض ست مگر آنکه فرجه تنگ باشد که در آن باک نیست
و علمای اهل سنت در سمرقند کلاه از برای آنکه وضع کرده اند تا امتیاز باشد مرد و دستار و آنکه خیمه گلاه
چون دستار پریشان شود باید که پیچ پیچ آن را که شاید و به بندد و این نیکوترین ست از آنکه کیفما اتفق
گرفته بر زمین آید انتهی کلامها دیرے بماند یا کہ ہم کو تہ جو پوشی جامہا الخ بدانکه بعضی مفسران در
ترجمه کریمه و ثیابک فطهر چنان نوشته اند که طهر بمعنے قصر ست یعنی جامها خود را کوتاه کن که پاکی
در آنست چنانکه در تفسیر حسینی آورده که بزرگی آنحضرت را بخواب دید و معنے این آیه پرسید فرمود
جامه را کوتاه دار که پاکی در آنست پس جامه دراز شتاب کهنه گردد و هم پلید شود و در بیان کوتاهی
جامه آنست که پیراهن از نصف ساق تا بالای شتالنگ شد و ما اسفل من الکعبین من الازار ففی النار و قدم را بپوشد کذا
فی القهستانی و پیشتر گفته ام که آستین آنحضرت تا بند دست بودی و در مسعودی گفته که پیراهن جیب آن
و سراویل فراخ پایه هم مکروه ست و فی المصابیح ما اسفل من الکعبین من الازار فهو فی النار بلکه در جبروت
چون ازار دراز باشد و زمین نشان گرد گذارد نمازش پلید بود حق تعالی در روز بنظر رحمت ننگرند در روی
علے معنے تقصیر الثیاب ابقی واتقی یعنے در کوتاه داشتن جامه سه معنی ست یکی آنکه دیرتر بماند دیگر آنکه فرار
از تکلف باشد که ثیابک فطهر فرموده ست و موافق سنت ست سیوم آنکه پلید نشود و اگر دراز باشد و احیانا پلید
گردد کذا فی الجواهر و هم در مدینه است هر که جامه نو پوشد او را با یکبار بادید گفتن تا در انجامه او را ایمنی باشد چون
کفش نو پوشی و موزه هم باید که پوشی از راست پاآغاز و در شرح شمائل است که تیامن سنت ست و آنچه از باب تکرم باشد
چون پوشیدن جامه از پیراهن و سراویل و دستار و دخول مسجد و خانه و تنعل و ترجل ای نعل پوشیدن
شانه کردن و کذا در سواک و اکتحال و تقلیم اظفار و حلق سر و نتف ابط و اکل و شرب و درما درای این همه
تیامن ست چون خروج از مسجد و خانه و دخول بیت الخلا و نزع موزه و کفش و جامه انتهی کلامه و در جواهر گفته
چون جامه نو کند ده بار انا انزلناه خواند و بر آن بدمد و آن که جامه تنگ برکت باشد و هنگام پوشیدن
جامه نو چنان نیت کند که درین جامه نماز گزارم و برادر دینی را ببینم و خوشبوئی برخود مالد و بعدالان
دو رکعت شکرانه بگزارد و هنگام سوره قدر و مستغفر باشد خوالله بر آب بدمد و آن آب بجامه بزند الخ
کذا افاده الشیخ الاجل رح چون کفش پوشی موزه هم باید که پوشی زرد لانه فی عین العلم لبس النعل الاصفر
فهو یوجب السرور و کذا در شرح تیسیر الاحکام گفته هر که نعلین زرد پوشد همیشه شادان باشد و در
رفتن بعذر کرده است نگاهی باید که پا برهنه هم برود از جهت تواضع که سنت ست کذا امام ابوالقاسم
گفته که سرخ موزه فرعون راست و موزه سپید و موزه سیاه علما را انذا فی برهنه و مصنف رح
الا را قیاس کفش و موزه زرد موجب سرور گفته که برود چون سیاه باشد موجب اندوه باشد فهذا کیاس

مع الفارق ولعله وجد هذا في كتاب والله اعلم و در جواهر نافع آورده که موزهٔ آنحضرت سیاه بود و گمان
لیفعل الشراکان و در صلوة مسعودی ست که موزه سیاه سنت است و زرد رخصت و لعل بدعت و کذا نعلین
چوبین پوشیدن بدعت ست کذا فی الحمادیة انگشتری از آهن مکن فانه من حلیة اهل النار یعنی تختم برنجاس
و سنگ و آهن و رصاص و صفر و یشب حرام ست مردان و زنان را کذا فی قهستانی و غیره ولیکن الامام شمس الائمه
سرخسی گفته که باک نیست تختم به یشب همچون عقیق و غیره زیرا که انگشتری از عقیق بوده است و قال تختموا
بالعقیق فانه مبارک و فی فتاوی الغیاثیة ویتخذ خاتم فضة او عقیق او فیروزج او یاقوت او زمرد و
ینقش علیه اسمه و ان لا بد منه من اسماء الله تعالی فلا باس فی ذلک لان الناس یعاملون ذلک من غیر نکیر کذا فی الجواهر
الجلالی و در تحفة الخانی ست هر پیرایه که مخصوص زنان ست مردان را نهی ست مگر انگشتری نقره و لولو کذا فی تنبیه
و در ترغیب الصلوة از تهذیب نقل کرده که انگشتری از آهن همه کس را حرام ست و انگشتری نقره و زمرد و
عقیق سلطان و قاضی را سنت است و دیگران را مباح و مصنف رح فرموده چون ترا حکمی و امری باشد خواه در
دین و خواه در دنیا یعنی چون کسی عامل دهی و قاضی شهری باشی و مانند آن و ترا حاجت بخاتم باشد
از نقره خاتم بساز و از زر و مانند آن احتراز کن و بی حاجت و ضرورت ترک خاتم از بعضی تابعین منقول است
لا یتختم الا ثلثة امیر او کاتب او احمق کذا فی القهستانی و باید که انگشتری در خنصر چپ دارد زیرا که انگشتری در یمین
شعار روافض است اما باید که نگین را در باطن کف دارد و چون در نگین اسم خدای تعالی و یا نام پیغمبر ع باشد
گاه استنجا آنرا از دست بیرون آرد کذا فی القهستانی و در و قص داشتن یک خاتم را حرام ست کذا فی الخلاصة

باب در آداب خواب

در ذکر گفتن خواب رو بیدار گردی ذکر گوی الخ در عین العلم ست و دوام ذکر
حق تعالی بوقت خواب رفتن و بیدار شدن علامت دوستی حق سبحانه و نشان حسن عاقبت است و در حدیث ست
که بوقت خفتن این دعا گوید اللهم لک وضعت جنبی و بک ارفعه فان امسکت نفسی فاغفر لها وارحمها انک انت
خیر الرازقین و ان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحین و در خبر ست هر که بر فراش آید باید که زانه جامه آنرا
بیفشاند مبادا چیزی از موذیات آنجا باشد باید که با وضو خسپد تا او را ثواب عبادت باشد و در رویای صادق
آید چنانکه در عین العلم ست و در مسعودی گفته هر که چنین خسپد ملائکه بر سرش عبادت می نویسند پس ثمره که مصنف ره
گفته شامل ست این هر دو را و قال ع من نام علی الطهارة یوذن لروحه ان یطوف بالعرش و یسجد لله تعالی
و فی شرح الاوراد ان ینام ینبغی ان یکون الفراش بین اللین و الخشونة لئلا یغلبه النوم و ان یکون مع الوضوء لقوله ع
النائم الطاهر کالصائم القائم یعنی خواب بطهارت مثل صیام روز و قیام شب است در ثواب و مر انس رض از فرمود
یو د لا تتم الا طاهرا فانک ان مت مت شهیدا کذا فی نافع المسلمین و الجواهر کوچه نگردی همشب از خانه بیرون در کوچه
الخ یعنی بکوچهای شهر گردیدن در همه شب کار سلطان ست و شیوهٔ سرهنگان که قصد دریافت احوال شهریان
دارند و عامهٔ مردم خصوص درویشان را ازین احتراز باید تا به تهمت دزدی و فجور گرفتار نشوند فهذا الا احتراز

من سوء ظن المسلمین ووقوعهم فی التهمة دقال عم اتقوا من مواضع التهم کذا فی عین العلم دیگر در حدیث است
که چون بخسپید چند کار بکنید که اغلق بابک واذکر اسم الله واطف مصباحک واذکر اسم الله وخمر اناءک واذکر
اسم الله واوک سقاءک واذکر اسم الله وفی روایة قال فی السنة لیلة ینزل فیها وباء لا یمر باناء لیس علیه غطاء ولا
سقاء لیس علیه وکاء الا نزل فیه من ذلک الوباء کذا فی الطریقة المحمدیة یعنی چون بخسپی بند کن در خانه خود را
بکش چراغ خود را وسرپوش کن آوندهای و بریسمان محکم کن سر مشک خود را ودر سنه یکبار ایام
بهر بار از آن در روایتی آمده که در سال شبی است که دران وبا نازل گردد که بیفکند دبا وند که بران سرپوش
نباشد ومشک که بر آن سربند نباشد مگر آنکه از ان وبا نازل شود دران دیگر آداب است که نزدیک سر خود
مسواک وکوزه آب مهیا دارد و نیت قیام تهجد دارد وچون بیدار گردد مسواک کند که این سنت سلیمان
واز آنحضرت مرویست هر دیگر در شب چند بار مسواک کردی آخر خواب دیگر آنکه قال من فراشه وهو ینوی
ان یقوم ویصلی من اللیل فغلبته عیناه حتی یصبح کتب له ما نوی وکان نومه صدقة علیه من الله تعالی دیگر
دیگر آنکه خواب را بمنزل موت تصور کند وبیداری را بمنزل بعث بعد الموت بالنفس خود محاسبه کند که ای نفس
یکروز از عمر تو ناقص شد معلوم نیست که بیدار شوی یا نه دیدی واز جمله معاصی توبه کند وهر که خصم اوست از خود
گرداند وعزم ظلم وحسد بر مردم ومعصیت از دل بیرون ساند تا امر بد خود چنانکه در حدیث وارد است دیگر آنست
که وصیت نامه وقسمت مال خود وادای حقوق الله وحقوق عباد نوشته زیر بالین نهد زیرا که
ایمن نیست از قبض روح در خواب تا آنکه گفته اند کسیکه بی وصیت میرد اورا در عالم برزخ اذن
ندهند تا روز قیامت وحال آنکه مردگان یکدیگر را در برزخ زیارت میکنند وبا یکدیگر مکالمه وتحدث دارند
وآنکس را دیده چنان گویند که این مسکین بی وصیت مرده و دیگر آنست که در خواب تخفیف است مگر
آنکه فراش نرم نگسترد تا در آسایش بسیار خفته نماند وقیام شبانه فوت نگردد چنانکه پیغمبر را پلاسی بود در
خواب دو تو کرده که شبها بران میخفتی شبی چهار تو کرده در بیداری تهجد تاخیر شد فرمود که
چهار تو کرده اند دیگر آنست که در نقلیات وتقطعات خود هرگاه بیدار گردد بگوید آنچه رسول
میگفت لا اله الا الله الواحد القهار رب السموت والارض وما بینهما العزیز الغفار
آخر آنچه در دل نزد خواب ذکر الله باشد وهم اول آنچه بزبان رود ذکر الله باشد که این علامت دوستی
خدا تعالی است چون بیدار شود بگوید الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور کذا فی الاحیاء وامام
تنها نخسپی در خانه که آنجا نباشد آدمی ... یا بیرون آن آدمی دیگر نباشد
در بهم نخسپید وکهارا دست چیزی آلوده نباشد ودر خانه که باد ... نباشد بالای سطحی که محوط
دیواری برگرد اوی نباشد کذا فی عین العلم ... در خطر جان همان آسیب ... وباخوف
ومفسدان در خزانه ... مکروه است بعد العشاء الا المسافر المریض ... کلام ... عین العلم

سمر و افسانه گوئی ست بذکر احوال فاسقان و کوائف تنعم اغنیا و تسلط ملوک جبابره و حروب سلاطین و
صحابه کرام و فی الحدیث ان اعظم الناس خطایا یوم القیمة اکثرهم خوضا فی الباطل انتهی و در بدعت آورده که
قصه خوانان بدعت اند و از مطالب المؤمنین نقل کرده که کسی نزدیک حجره ام المؤمنین حضرت بی بی عائشه رضی الله عنها
در شب قصه میگفت صدیقه رضی الله عنها با ابن عمر رض فرموده که اینکس مرا بیدار شدن از تسبیح باز میدارد و امیر زاده او را
بزد چنانکه عصا بر پشت وی شکسته شد و او را از اینجا بدر ساخت و افسانه خوانی در مساجد بدعت ست
سلف نقصاص را از اینجا بدر میکردند کذا فی الاحیاء و قیلوله ما دران نعمتی هر گز نگیری ترک آن الا اینکه قیلوله
به نیم روز خفتن ست که بدان استعانت یابد بر قیام شب چنانکه خوردن سحر بر صیام روزه و در عین العلم
مذکور ست که قال ع قیلوا فان الشیطان لا یقیل و ایضا قال ع القیلولة تزید فی العقل یعنی قیلوله مقوی دماغ
و عقل ست و هم متضمن صحت بدن و فی الحدیث نوم العالم عبادة زیرا که خواب عالم بعضی سنت می باشد
کذا فی الکفایة و در احیاء آورده کسی که قائم اللیل نباشد او را خفتن نیم روز بهتر ست از آنکه بکار بیکاری مشغول
باشد و با اهل غفلت در فضول خلط کند و … یعنی باطل درآمیزد پس در نوم خاموشی و سلامت از آفت لسان
و خواب نیم روز بدین نیت و قصد قیام شب عبادت ست انتهی و آنچه در حدیث آمده که القیلولة من الجهل
نیم روز خفتن مستحب ست و آن میان دو نماز ست تفسیر آن چنین کرده اند که در میان … وقت
ولکن درین مدت چند ماه تابستان ست که سالک را درین ایام قیلوله از لوازم ست تا قیام شب از و
میسر شود و هم هر کس را در نیت خواب نیم روز برای استراحت در بدن و مغز بهر نافع ست و آنچه در …
العلماء از ظهیریه آورده که در میان دو این جو و داس گندم قیلوله کند ظاهرا وجه صحت آن … والله سبحانه اعلم و در
عمده گفته که قیلوله سه قسم است قیلوله … موجب فزونی عقل ست و قیلوله … یعنی نوم بین الظهر والعصر موجب …
و قیلوله … یعنی نوم بعد از نماز فجر قبل از ارتفاع آفتاب موجب تنگدستی انتهی و در جواهر ست
… شکایت برد پیش حق تعالی از کسی که بعد از صبح خفته باشد و فی الحدیث من نام حتی یصبح بال الشیطان
فی اذنیه و فی الحدیث آخر نومة الصبح تمنع الرزق آری اگر از سبب کوفتگی تهجد و کثرت بیداری شب
پیش از صبح نومه خفیفه کند برای شوق نماز بامداد و شغل دیگر او را باک نیست انتهی کلامه و در مسعودی
نافع آورده که قال ع النوم علی ستة اوجه نوم الغفلة و هو النوم فی مجلس الذکر و نوم الشقاوة و هو النوم وقت
صبح و نوم العقوبة و هو النوم وقت الصلوة و نوم اللعنة و هو النوم بعد صلوة الفجر و نوم الراحة و هو القیلولة
و نوم الرخصة و هو النوم بعد العشاء و نوم الحسرة و هو النوم لیلة الجمعة و در احیاء و جواهر و غیرهما مذکور ست
آن خوابه که بخسپد روی بسوی قبله بر پهلوی راست بطریق لحد بخسپد و قال ع النوم علی اربعة اوجه
نوم علی القفاء و هو نوم الانبیاء یتفکرون فی خلق السموات و ینتظرون الوحی و نوم علی الیمین و هو نوم العلماء
عباد و نوم علی الشمال و هو نوم الملوک لیهضم طعامهم و نوم علی الوجه و هو نوم الشیاطین فلا ینبغی ان ینام علی

علی بطنہا الامن ہذہ سالما رؤی انسم رای رجلا مضطجعا علی بطنہ فرکضہ برجلہ و قال لا تضطجع ہکذا فان ہذہ ضجعۃ
یبغضہا اللہ و قد مسعودی گفتہ کہ مومن را باید کہ ساعتی بر پہلوی راست خسپید و ساعتی بر پشت و نیز
بر پہلوی چپ تا بر سنت عمل کردہ باشد و آیۃ الکرسی و آمن الرسول و آیۃ شہد اللہ تا الاسلام بخواند مقدور
باشد مر ترا بر گز نخسپی بر زمین الخ یعنی بی فراش سخت بر زمین مخسپ کہ موجب ضعف و حدوث امراض و
چہار پایہ نہادن لغو نفس است و طاعون مرگ ناگاہ کہ با ہم گویند ترکہا فی المدارد این منع برای عوام و متنعمان
است نہ برای کاملان و سالکان اہل الیقین کہ خفتن ایشان بر زمین از راہ تواضع است و حفظ حق سبحانہ
ایشان را کافی است کما قیل کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچہ ماند در نوشتن شیر و شیر و قد برہنہ از شرح
حصین نقل کردہ است ہر کہ در شب بستر رسد و یا اندوہی میباید و یا بخواب میشود برای حفظ این ما گوید
اعوذ بوجہ اللہ و کلماتہ التامات من غضبہ و عقابہ و شر عبادہ و من ہمزات الشیاطین و اعوذ بک رب
ان یحضرون و ابن عمر این کلمات را بفرزندان تعلیم میکرد اگر عاقل بودندی و اگر نہ در گردن در
آویختی خوابی چو بینی بامن تعبیر پرس از عالمی الخ یعنی خواب از عالم یا مرد صالح خواہد نہ از جاہل
و زن و کودک و دشمن و اہل کفر چہ ایشان اولا العقل و بی خبر اند و دیگر دشمن و بیادوین اند بنابرین
بصورت بد تعبیر کنند و از ان ضرر رسد و در خزانہ جلالی است کہ چون کسی خواب نمود پیش کسی گوید لطف
باید گفت خیر الحقاہ و شر الخیر الناس و شر اعلی اعدائنا الحمد للہ رب العالمین تقصص رؤیاک کہ رسول اللہ خبرین
کردی و باز گفت تعبیر بکند چون کسی آن خواب باشد ہم بر آن الخ ای اگر خواب نیک را تعبیر بد کنی
پس خواب بر ہمان تعبیر آید نہ بر تاثیر اصلی خود قال الفال علی ما جری و النوم علی ما عبر قالوا و ما الفال
قال کلمۃ طیبۃ یعنی فال بر آن صورت بر آید کہ بر زبان معبر جاری شود و آنچہ در خواب دیدہ شود بر ان
بر آید کہ تعبیرش گفتہ آید کذا فی السعودی و غیرہ و در طریق محمدی آوردہ کہ صحابہ کرام رض را رسیدند کہ فال
چہ چیز است آنحضرت صلعم گفت کہ فال سخن نیک است پس سخن بد و مند باید گفت کہ ہمان فال است خوں یا
در استقبال آید و در شارق لا الہ ورادست کہ روزی ام سلمہ فرمود لا تدعوا علی انفسکم الا بخیر فان الملئکۃ یومنون علی
ما تقولون یعنی خدا تعالی را نخوانید برای خود مگر بسخن نیک زیرا کہ فرشتگان آمین گویند بر آنچہ میگوئید نیک
باشد خواہ بد و نیز در خواب دروغ نگوید کہ بسیار زیان دارد و فی الحدیث اصدق الرؤیا کان فی الاسحار و
اصدقکم حدیثا ادقکم یعنی بکل ما یری من الاحلام فیدا خل بہ الشیطان یعنی راست ترین خوابہا آنست کہ در آخر
شب بینید و راست ترین شما در خواب کسی است کہ راست گفتار تر باشد و ہر خوابی را کہ بیان کند کہ شیطان
در ان دخل میکند خواند حسین واعظ در کتاب دیدم پس اند تعبیر یعنی بسیار حدیث صحیح آمدہ است چنانکہ
قصۂ زنی کہ شوہرش بسفر رفتہ بود بخواب دید کہ چوبہای سقف خانہ او فرو افتاد و یا عتبہ
خانہ بشکست بخدمت آنحضرت صلعم نوشتہ تعبیرش پرسید فرمودند کہ ایک شوہر تو از سفر باز آید

آخر اینچنین شد بار دیگر که زوجش بسفر شد ہمان صورت بخواب دید بخدمت ابوبکر رضی رفته پرسید گفت
که شوہرت مرده است پس نالان جامه دران بخدمت آنحضرت صلعم عرض احوال خود کرد فرمودند ہمچنان شد
که ابوبکر گفته است پس چون خواب آنزن نیک محتمل ہر دو معنے بود دہر دو کرت بر وفق تعبیر بر آمد و خطا نشد
و در حدیث است که چون در خواب مکروہی بیند بر جانب چپ بزاق انداز د و اعوذ بالله خوانده از پہلو به پہلو
رود و اگر برخاسته وضو کند و دو رکعت نماز گزارد و یا صدقه بدہد بہ چیزیکه تواند بہتر باشد کذا فی عین العلم
منکر مشو از خوابہا مروی است از پیغمبر علیه السلام بنیای عظمت و عہد است و بعضی نسخ پیغمبران واقع است قال علیه السلام
ذہب النبوة وبقی البشری قالوا یا رسول الله وما البشری قال ہی الرؤیا الصالحة یریٰ لنفسه او لغیره کذا فی
المشارق وغیره وقد قال علیه السلام فی تعبیر قوله تعالی لہم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ہی الرؤیا الصالحة کذا فی الزاہدی
یعنی بشارت زندگانی بخواب نیک است و در کنز العباد آورده واقعه دیگر است و خواب دیگر واقعه آنست
که میان خواب و بیداری بیند و خواب آنکه چون کلی از کار بیفتد در نظر خیال آید و این چند گونه باشد یکی
اضغاث احلام که نفس بواسطه خیال مر وساوس نفسانی و ہوا و حس شیطان را ادراک میکند و این نوع القای
نفس و شیطان است و خیال آن مناسب وی نقشبندی بنماید و این را تعبیری نباشد و ازین استفاده باید
نکوید دوم رویای صالحه که مومن یا ولی یا نبی بیند و آنرا راست باز خوانند چون خواب خلیل الله علیه السلام و یا ولی را
دارد چون خواب یوسف علیه السلام و این از نمایش حق تعالی باشد سوم رویای صادقه که راست باز خوانند یا ولی را
چنانکه ملک مصر را و زندانیان را افتاده و از نمایش روح باشد انتہی کلامه چون خواب نبی مصطفی تحقیق
و آن ہم معتبر بعضے گویند انبیعنی در حق کسی راست می آید که آنحضرت صلعم را بچشم سر مشاہده کرده باشد و یا حلیه
مبارک او از کتب احادیث علی وجه التحقیق دانسته باشد تا صورت منام وی بصورت جمیله سید الانام مطابق افتد
و الا شیطان دشمن اہل ایمان است میخواہد که عامی را بتسویلات خود در غلط اندازد و او را گوید که من پیغمبرم علیه السلام را باید که صدق
و کذب خواب را بدین نمط امتیاز کند که اگر بعد از بیداری ذوقی و لذتی از ان خواب در دل باقی یابد بر کسند ف حمل کند
و اگر از ان وسوسه زائد یقین داند که آن صورت شیطان بوده است انتہی اما تحقیق آنست که در خزانة العلماء
آورده که اعلم انہم اتفقوا علی رؤیة النبی صلعم فی المنام لکنہم اختلفوا فی کیفیته ففی بعض الکتب شرط صحتہا علی
النعت والصلوة علی النبی صلعم فی الدنیا وفی بعضہا اطلق الکلام ولم یقید بالنعت والصلوة المعلومة قال علیه السلام
لا تمس مسلما رای فی المنام او رای من رآنی فی الیقظة وفی الفتاوی الصابونی رؤیة النبی صلعم لا خلاف صورته
قیل لیس ہذا رؤیته علیه السلام والصحیح انه حقیقة سواء کان علی الصورة المعروفة او لم یکن نص علیه فی الکاشف کذا
فی مطالب المؤمنین انتہی کلامه و در کنز العباد است من اراد ان یری رسول الله صلعم فی المنام فلیصل فی وقت العشاء الاخیرة رکعتین
بعد الفاتحة الاخلاص سبع مرات فاذا سلم یسجد و یستغفر الله سبع مرات ویقول سبحان الله والحمد لله تعالی آخره سبع
مرات فیجلس و یرفع یدیه ویقول یا حی یا قیوم یا ذا الجلال والاکرام یا رحمن الدنیا والآخرة و رحیمہما یا اله الاولین و

الآخرین یا رب یا رب یا رب یا الله یا الله یا الله تم یقطع علی فراش طاهر علی تقصرالایمن و یسلی علی الحی م
قائم براہم انتہی شیطان بصورت مصطفی قدرت ندارد تا شود کہ تعلیل مطلب سابق ست و معراج ثانی بیان
مسئلہ دیگرست کہ مناسب مقام ست قال من رآنی فی المنام فکانما رآنی فی الیقظۃ وفی روایۃ اخری من رآنی فی
المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بی ولا بالکعبۃ کذا فی المشارق ولیحدیث را اهل فتاوی بر منصہ آورده
که رویت پیغمبر در خواب حق است و منکران مبتدع و مولانا عصام الدین در مشارق در ترجمہ آن نوشتہ
کہ اگر کسے مرا بخواب بیند تحقیق او ذات مرا بیند کہ شیطان متمثل نمیگردد بمن و نہ بصورتیکہ مشتمل من باشد
و رائی را تعرید بالقای شیء معنے کہ پیغمبر ست پس اگر در منام گفتہ او را و یا در دل خطور کند کہ این پیغمبر ست
تحقیق ہمچنان باشد در ہر صورتی کہ او را بیند اگرچہ صورت غیر صالح باشد و ہو الصحیح و ہکذا فی المبارک
من الامام المارانی وفی المطالب عن الکاشف و شیطان را قدرت ہست بہر صورت کہ خواہد متصور شود الا
بصورت پیغمبر و کعبہ مطہرہ کذا فی منہاج العابدین و ہم نتوانند بصورت پیغمبران و فرشتگان و ستارگان
و ابر و آب شود و در رویت اصحاب کرام و تابعین و اولیای اہل الیقین و صلحای اہل دین و جب برکت و حصول
است بعد از رویت ایشان انتہی کلام صاحب بر منبر پس اینکہ مصنف رحمہ حضرت مصطفی م را و کعبہ و شمس و
قمر را خاص کردہ است از قبیل اقتصار و اخذ بالاقوی است کہ پیغمبر ما سید المرسلین و فخر الاولین و الآخرین و کعبہ
منورہ از میان مساجد الٰہی و صوامع عبادات مخصوص ست بکرامتی کہ او را حق تعالی عطا فرمودہ است و الا در
قرآن مجید چنین فرمودہ کہ فیہ آیات بینات للناس و در منافع المسلمین آن آیات را بشرح طویل بیان نمودہ
اند از انجملہ آنکہ خون و مال داخل وی حرام ست و مشرکان ہم بدان معترف اند و ہر کہ داخل گردد ایمن شد از ہر بلا
کہ در دنیا رخ دہد کما دینیز ہیچ طائری بر بالای آن نرود بلکہ حوالی او را طواف میکند و ہر کہ در آن مرتکب
معاصی شود ہمان ساعت بعذاب مبتلا گردد الی غیر ذلک من الآیات الدالۃ علی منزلتہ و در خزانہ جلالی از
تشویق نقل کردہ کہ فردا روز قیامت ہفتصد ہزار ملک مقرب را فرمان رسد و با کرسی سلسلہ ہا از ذہب باشد
کہ بر وید سوی کعبہ من و او را بدین سلاسل بدین بیارید اخذ کنند حشر آرید کعبہ را در آنروز زبان دولت و چشم باشد
و بگوید کہ مرا بحضرت حق تعالی حاجتی ست پس منبر و متا آنکہ حاجت من مقضی گردد و دعا حاجتش را بدان شاید
و بمحشر آرند و شفاعت کند باذن الله تعالی در بارہ کسانی کہ از اہل اسلام گرد آگرد او متعبد اند ہم در بارہ حجاج و
عمار وی جان بحق تسلیم کردہ اند انتہی کلامہ و شمس و قمر از میان ستارگان مخصوص اند بکمال نور در مار لیل و
نہار و نظام لیل و نہار بر حرکات ایشان ست بلکہ آنحضرت م در بارہ آنہا فرمودہ کہ انہما من آیات الله تعالی
لموت احد یعنی ایشان از آیات حق اند ہر چند کہ خواہند در ایشان تصرف میکند بنور و زینت دائم و سلب نور ایشان
تا مردمان از معاصی ترسیدہ بدین مثل ایشان عبرت گیرند ما نیکہ فرزند ابراہیم ولدیار یہ قبطیہ فوت شدہ بود
منکسف گشتہ و از اتفاقات ست نہ از مردن وی کذا حققہ الشیخ عبدالحق رحمہ پیامبر آنحضرت صلعم چنانچہ ما شود هر قوم عید ایشان

یعنی درباره بیداری این چهار شب وعشره اخیره از رمضان فاضلترست که این اوقات را حق تعالی فضیلتی
وکرامتی داده است که غیر آنها را نیست واین روزها برای طاعات وخیرات هم فاضلتر اند اما چون مقصود ترک
خواب وبیداری ست شبها را یاد کرده نه روزها را قال علیه السلام اضل الله عن الجمعة من كان قبلنا فكان لليهود يوم السبت
وللنصارى يوم الاحد فجاء الله بنا فهدانا الله ليوم الجمعة والسبت والاحد وكذلك هم تبع لنا يوم القيمة
نحن الآخرون من اهل الدنيا والاولون يوم القيمة المقضى لهم قبل الخلائق كذا فى المشارق یعنی گمراه کرد خدا تعالی
از جمعه کسانی را که پیش از ما بودند پس بود برای یهود روز شنبه وهم برای نصاری روز یکشنبه یعنی برچه بود
تعظیم شنبه واجب بود وبر ترسایان تعظیم یکشنبه وچون او تعالی ما را آفرید راه نمود ما را بروز جمعه پس مقرر
ساخت اول جمعه را پس از آن شنبه را پس از آن یکشنبه را وهمچنین ایشان تابع ما باشند بروز قیامت پس
ما آخریم از اهل دنیا واولیم بروز قیامت که حکم کرده شود برای ما پیش از دیگر خلائق یعنی حساب حشرگاه اول
از ما باشد وهم اول در بهشت ما در آییم انشاء الله تعالی در تبیان آورده که رسول صلعم فرموده که او تعالی عبادت
روز جمعه نوشت بر قومی که پیش از ما بودند وایشان دران اختلاف کردند یعنی ازان برگشته کار بدست خود
نهادند چنانکه یهود روز شنبه اختیار کردند که خدا تعالی درین روز فارغ شد از آفرینش عالم ونصاری یکشنبه
اختیار نمودند که این روز ابتدای عالم است پس ایشان از جهت مخالفت قرآن تعظیم این دو روز واجب دانستند
وحق تعالی دران تشدید تعظیم فرموده وما را بروز جمعه که افضل ایام است راه نمود قلنا الیوم ولليهود غد وللنصارى
بعد غد کذا فی الحصین پس شب جمعه از همه شبها فاضلترست چنانکه در جواهر جلالی آورده که صلوة التسبيح وصلوة
العاشقين وصلوة الصلوة وصلوة الذاكرين وصلوة ستر القبر وصلوة دفع هول المنكر والنكير وصلوة اسمعيل
اينهمه صلوات را در شب جمعه مواظبت کند تا صاحب یقین گردد وبسیاری از انوار واسرار بروی منکشف شود انتهی
وفضیلت عاشورا وشب عرفه وشبهای عشرهٔ رمضان هم ظاهرست که بیشتر اندکی ازان گفته ام ودر حدیث است که
شب عید فطر را بطاعات وعبادت وذکر زنده دارد که دران حیات قلب وثبات ایمان ووسعت رزق
ودرین شب سورهٔ کهف ومریم وطه ویس وفتح وملک ومزمل ولم یکن الذین کفروا تا آخر قرآن بخواند تا
ثواب عبادت ثقلین یابد ودرین شب چنان گوید الهی هر بنده از مربی خود عیدی میطلبد ومن که بندهٔ توام
آنچه لائق جناب مقدس تو هست این بنده را عیدی بده وشب عید اضحی هم فاضلترست هر که دران چهار رکعت
بدو سلام گزارد ودر هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص ومعوذتین بخواند وبعد ازان هفتاد بار گوید سبحان الله و
الحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم گناهان مدت عمرش آمرزیده شود ودر عمر و
رزق وی برکت آید کذا فی الجواهر الجلالی وآزکافی نقل کرده که تکبیر تشریق از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق ترک نکند
تا نعمت ایمان بروی سلامت باشد ونفس وعیال او در امان وحفظ حق ماند وکلمات این تکبیر اقتباس است از کلام
جبرئیل ع که چون جبرئیل ع بفرمان حق تعالی با گوسفند نازل شد از برای ابراهیم در ذبح فرزند خود عجلت کند فرا نش رسید

که بگو الله اکبر الله اکبر پس ابراهیم بسمع این تکبیر گفت لا اله الا الله والله اکبر و چون اسمعیل دید که برای او من
گوسپند رسیده است گفت الله اکبر ولله الحمد

باب در بیان احسان با والدین خود

با والدین احسان بکن تا اجر یابی بعید واقع در بعضی نسخ این باب دریں مقام واقع است و بعضی نسخ در آخر آورده در
جاییکه موجبات نرمی بکن با مردمان خدمت بکن با صد آمده الاستطاعت مانند نسخ اینجا آورده ام
و خدمت ابوین فریضه است بنص قرآن و بحدیث پیغمبر علیه السلام قال الله تعالی و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا
الی قوله صغیرا و قال و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه کرها و وضعته کرها کذا فی الطریقة المحمدیة پس لوازم خدمت
والدین را بعبادت خود قرین ساخته و درباره خدمت مادر مبالغه فرموده تا بندگان آن کاهل نورزند قال علیه السلام
لن یجزی ولد والده حتی یجده مملوکا فیشتریه فیعتقه و قال الفقیه ابو اللیث حق الوالد علی الولد عن النار
علی الفقراء یعنی حق پدر بس عظیم است که پسر را ممکن نیست که بادای آن قیام نماید مگر آنکه او را برده دیگری یابد او را
خریده آزاد سازد پس چنانکه پدر سبب حیات وی است او نیز پدر را باعتاق داخل مسلک زندگانی سازد
زیرا که بردگی بمنزله مردگی است و قدر فرمانه جلالیست که آنحضرت صلعم فرموده که لعنت کناد او تعالی بر کسی که خدمت والدین
نکند و حقوق او فراموش کرده بروی منت نهند و کذا بر کسی که احسان خود بر مساکین شمارد و ایذا رساند و مصنف
لفظ خدمات بصیغه جمع گفته تا اشارت باشد بهمه انواع آن و تا دلالت کند که هر چه ایشان بخواهند و فرمان کنند
بجا آرد چنانکه در بیت لاحق مرقوم است و خدمت و زیارت واجب است اگرچه کافر باشند مگر وقتی که بکفر باشند و حق
مادر عظیم است از حق پدر و از حقوق آنکه پیش ایشان تملق کنند و بخدمت حاضر باشد مادام که زنده باشند
تا از وی راضی شوند بگردی بپیش ننماید و سخن را پیش ایشان بلند نکند و در مباحات اطاعت کند و خود را از جهت
استنکاف بغیر نسبت نکند و در مجلس بر ایشان تصدر نجوید و بنام نخواند بلکه والدین غیر را دشنام نگوید تا
دیگران والدین او را دشنام ندهند بسوی ایشان نبیند و اگر رعایت و اطاعت هر دو متعذر گردد و در هیچ
صورت هر یک برعایت دیگر منافی خود رعایت پدر در تعظیم و احترام و حق مادر در خدمت و انعام کند
تا اگر هر دو بخانه پسر در آیند برای پدر برخیزد و اگر مالی از وی خواهند او را بمادر دهد کذا فی فتاوی برهنه نقلا
عن مطالب المؤمنین و تفصیل حقوق والدین بس دراز است در کتب مطولها باید دید مر مصطفی را گفت خالق
یاد کن ای نامور یعنی فرمان او تعالی به پیغمبر چنین آمده که امت مرحومه را باطاعت والدین بفرما و تاکید نما
و بشارت ده که اطاعت والدین موجب مغفرت و استحقاق جنت است نه آنکه آنحضرت را نصوص فرمان
خدمت والدین او از حق تعالی رسیده است چه والدین آنحضرت پیش از بلوغ وی از عالم نقل کرده اند بعضی
بر طاقتی دیده شده و این واضح است که فرمان اطاعت والدین بر مسلم را از هر طایفه که باشد شامل است
اشعر یا حقیر غنی باشد یا فقیر و این حرمت بود نا مقبول بد عمل تیر یعنی او دنیا کرم و معزز باشد بر
او را احترام کند بسبب رضای حق تعالی از بهر والدین و بیت لاحق بیان آن معنی است بارگفت که خوشنودی ایشان سبب

وجب خوشنودی حق تعالی است کما قال علیه السلام رضاء الله تعالی فی رضاء الوالدین وسخط الله فی سخط الوالدین
خوشنودی والدین از اعظم اسباب رضای او تعالی است اگرچه رضای او تعالی در این منحصر نیست وکذا خوشنودی
ایشان موجب خوشنودی حق تعالی است در زیر پای مادران والی تو جنت ... الجنة تحت اقدام
امهاتکم ای اطاعتها ورضاها ... العلم العقوق من الکبائر لاسیما مع الام ...
ای نکوئی کردن در حق پدر و مادر خود ... در تربیت ... مر حمل تا مدت انقطاع
مدار این هم مشقتهای عظیم داشته باشند ... شفیق تر است ... مضاعف باید کرد
اثر ... کذا فی المدارک ... ایشان ...
دهم ... طاقت ... ایشان ...
... در حق والدین ...
... مفعول ...
در ... طریق ... مذکور ... عقوق ... مخالفت ... معصیت ... اطاعت واجب نیست
در معصیت خالق ... لقول حق تعالی وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما الآیة
اگر ترا ... تکلیف ... استحقاق معبودیت
... مستحق پرستش ... اطاعت ایشان
... ایشان ... عقوق ...
العقوق ... الدین ...
در ... ایشان ...
... ایشان ... خطر عظیم ...
... خوشنودی حق ...
ایشان ...
...
... واحد ... ترجمه این آیه کریمه ولا تقل لهما اف الآیة ... ولا تنهرهما
یعنی ... ایشان ...
ولا تنهرهما ...
...
... فقال علیه السلام ...
...

بوالدین کذا فی عین العلم وفی مختار الفتاوی رجل خرج لطلب العلم بلا اذن والدیه لا باس به ولا یکون عاقا
ولا یخرج فی الجهاد الا باذنهما فان اذن احدهما ولم یاذن الآخر فینبغی ان لا یخرج انتهی و در تفسیر زاهدیست که اگر
والدین در طلب علم روند و با کفار کارزار کنند و ایشان را در عاجزی گذارد و داد در لعرلیف بیابد در الشیخ
عدم اذن ایشان در بهشت نرود و از سبب کسب علم دین و جهاد از دوزخ امان یابد و در جواهر شرح
گفته که در چار جا اطاعت والدین نکند در ترک جمعه و جماعت و حج و تعلیم امر لابد منه نفل و جهاد شرکت
ایشان و بقول اگر بی نیاز باشند رد آن در خروج برای طلب علم آنگاه جائز است که ملتقی باشد اگر بدر رها
روا باشد زیرا که او را تو اسیج در اطاعت ایشان حاصل است کما فی الحدیث ما من رجل نظر الی والدیه نظر
الرحمة الا کان له بها حجة مقبولة قالوا یا رسول الله وان نظر الیوم مائة مرة قال وان نظر الیهما مائة مرة
و قد ذخیره گفته اگر والدین فقیر باشند و نفقه ایشان بر پسر باشد و پسر آنگاه بی اذن ایشان تجارت
و حج و عمره نرود و اگر دیگر کسی حاضر باشد که نفقه دهد یا بر پسر لازم نیست از جهت فقر دیگر ... که بر رود در
سفری که خوف هلاک نباشد و اله فلا کذا فی بر بسته نقل بهتر از این در حق والدین گفته است اکثر بشر
اشارتست بحدیث بر الوالدین افضل من الصلوة والصوم الی آخره و قدر تحقیقه پس در نوافل اینکه کوشش
معمور و شب در خدمت ایشان گذارد تا از حج بهو یا بار جمله حقوق که زیارت ایشان کند در زندگانی
و پس از مرگ فوردین ... از قبر ابویه او احدهما فی جمعه غفر له وکتب بارا بهما و از نکو کاران نویسند ما قال
و فی روایة اخری من زار قبر ابویه او احدهما احتسابا کان اجیجا من النار کذا فی ... وقال من العلم
و یستغفر لهما و ینفذ عهودهما و وصایاهما و یکرم اصدقائهما یعنی پس از مرگ ایشان هر آنچه ایشان برای
ایشان عهدهای ایشان را بجا آرد و وصیتهای ایشان را جاری سازد و هم دوستان ایشان را اکرام کند که در
حدیث است ان ابر البر ان یصل الرجل اهل ود ابیه بعد ان یتوفی الاب ای نیکوترین نیکیها اینست که پیوند
مرد مسلم با اهل دوستی پدر خود پس از آنکه پدر پشت داده و مرده باشد کذا فی ... از جمله عدم حق والدین
این حدیث آمده که ثلثة لا ینفع معهن عمل الشرک بالله وعقوق الوالدین والفرار من الزحف یعنی در سه
خصلت است که عمل صالح و طاعات با وجود آنها او را نافع نشود یکی کفر بالله بهر نوعی که باشد دوم بیفرمانی
والدین سوم گریختن از صف جهاد کفار و جنگ با کافران هر چند آنها تو بد ... گفته که جای عاق مدفن
باشد زیرا که عمل و طاعت بی رضای والدین چون مقبول نشد و نفع نداد همچو تارک اعمال و رابع ... برند
حدیث مشهور بشارت بحدیثی کرده در ... طریق محمدیه مذکورست اتاک ابیکم و عقوق الوالدین
فان الجنة توجد ریحها من مسیرة الف عام والله لا یجد عاق ولا قاطع رحم ولا شیخ زان ولا جار ازاره
خیلاء انما الکبریاء لله رب العلمین ... جابر ... و عدم و ... بوی بهشت ... ارزش عمر ...
لهذا مصنف هم او را از بهشت گفته لابشرطی که از این کرده نباشد چنانکه در فاتحة العلم آورده که عقوق والدین

تو بر محو مکند نه عقوق استاد کذا فی بر بشر والله اعلم ابوین چون خوشنود نی صرفا و عدلا دان یقین اینجا
مبتدا محذوف است و صرفا و عدلا تمیم اوست و مصراع ثانی جزای آن یعنی طاعت کسی که ابوین او خوشنود نیست
مقبول درگاه حق تعالی نیست خواه صرف باشد خواه عدل بلکه خیرات دیگر او غیر آن هم قسم بدرو ناچیز است
و صرف عبارت از فرائض الهی است که ارکان اسلام باشد یعنی کلمه شهادت گفتن و صلوة و صوم و حج و
زکوة ادا کردن و عدل کنایه از نوافل عبادات که ازین اقسام باشد چنانکه صلوة و صوم نفل و صدقه
غیر واجبه و حج و عمره که فرض نباشد پس فرائض از باب صرف اند که بنده خود را از آنها مصرف نمیداند و نوافل
از باب عدل و احسان اند که بنده بی فرضیت آنرا اختیار کند طلبا لرضاة الله سبحانه و خیرات دیگر عبارت از
حسنات اخری که ازین نوع نباشد چنانکه مواساة مساکین و هدایت ضال و ارشاد ابن سبیل و تشنه و اعانت
عاجزی و نحو ذلک و این معنی موافق حدیثی است که در مشارق الانوار که آنحضرت صلعم فرموده سه کس است که
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین درباره ایشانست ولا یقبل الله منهم یوم القیمة صرفا ولا عدلا
ولا افلا یکی آنکه در حرم مدینه مطهره میان کوه عیر و کوه ثور بدعتی و یا فسادی نو پیدا کند و در حکم اوست
کسیکه محدث بدعت و فساد را درین حرم جای دهد و تمکین سازد دوم آنکه نقض عهد و امان مسلمی کند که
هنگام قتال مر کافری را امان دهد سوم آنکه موالات معتق خود را گذاشته عقد موالات بدیگری بندد
بی اذن مولی خود و در حکم اوست کسیکه خود را منسوب سازد بسوی غیر پدر خویش انتهی حاصل معنی الحدیث و ازین
تقریر که ما یاد کردیم بدانستی صرفا و عدلا یکان محذوف است ای سواء کانت طاعات صرفا و عدلا و
آنچه بعضی گفته که صرف عبارت از نوافل است و عدل از فرائض باعتراف مرد و محکی است خلاف ظاهر است
اری اگر صرف را عبارت از صدقات و خیرات کنیم و عدل را بمعنی دولت باشد که افضل اعمال است چنانکه
بعضی گفته وجهی دارد و اما معنی اظهر همانست که گفته ام چه از احادیث معلوم است که از عاق والدین فرائض
هم مقبول نیستند و به بعضی نسخ صدقا بدال مهمله دیده شد پس برین تقدیر تلمیح است بقول او تعالی و تمت
کلمة ربک صدقا و عدلا یعنی در عدم قبولیت اعمال و طاعات او بدرگاه حق تعالی هیچ شکی نیست نزد وی صدق
و راستی و عدل و انصاف یعنی شرع قدیم و عقل سلیم بدین گواهی میدهد آنکه آزار مادر و پدر هرگز نباشد سرخرو
یعنی کسیکه آزار مادر و عاق از پدر باشد در هر دو عالم سرخرو نباشد بلکه بعذاب هر دو جهان مبتلا باشد چنانکه در
حدیث صحیح بیان کرده است عن ابی بکرة مرفوعا کل ذنب یؤخر الله منها ما یشاء الی یوم القیمة الا عقوق
الوالدین فان الله تعالی یعجله لصاحبه فی الحیوة قبل الممات کذا فی الطریقة المحمدیة یعنی مکافاة هر گناه را در آخرت
اندازد و حق تعالی باکرام و حلم خویش درین عالم آن قدر که میخواهد تا روز قیامت مگر گناه حقوق الوالدین را که او تعالی
زودتر میرساند سزای این گناه را بصاحب وی پیش از مردن در دنیا کما یرید و این بیان از مردن هم در
جان کندن خوار و مبتلا باشد چنانکه بر همین حکایت علقمه آورده است زن او بیاد بر بنی الی جزای شعر سابق

وسلمان پارسی که نام صحابی مشهورست بفتح سین ست یلی یا اصفهانی را اسنغم بروایت خود جهت رعایت وزن
یای را از وده باسم سلیمان پیغمبر یاد کرده است وتلقین یعنی گفتن کلمهٔ طیبه نزد محتضر تا او بشنود ومضمون
آن یقین آید وبا او ایمان آرد واگرچه بگفتن کلمه قادر نباشد وصاحب اذان بلال مؤذن مسجد رسول الله
وشافع روز محشر آنحضرت صلعم کرده حال علقمه بهر سه عالم یعنی شفاعت کرد وبسوختن وی فرمان داد تا از سر آن
برحال وی شفقت آید وبروی راضی شود تا جان کندن بر وی آسان شود وحصر زبان دور شده کلمهٔ شهادت
گوید هم قد نمی للمحشر تحقیق دلالت کند ونجی امن من العذاب ای در حشرگاه واز فرقهٔ ناجیه است که بروی
عذابی نباشد زیرا که او مرد مسلم نیکوکار ومطیع پروردگار بود الکنون رضای مادر هم حاصل شد ونصیر
بیرون تر مضاف الیه در بیت یعنی بلال کلمهٔ شهادت را از علقمه بشنید بحالیکه هنوز از در خانهٔ علقمه بیرون
نبود ومنابه استاب اشارت است بعلقمه است ای بعد از مرگ وی آنحضرت صلعم برای تکفین وتجهیز ونماز وی تشریف
آورده ودر خزانهٔ جلالی حکایت کرده اند که در عهد رسول الله صلعم جوانی بود در سکرات موت بماند وهم کہ چند روز
در حضرت سید عالم عرض کردند وآنحضرت با جماعتی از صحابهٔ کرام بر سرش تشریف آورد ودعا
نمود در نماز ودر روزه اش استفسار نمود همه همسایگان به نیکویی وی بیان فرائض الهی گواهی دادند پس
فرمود که کسانی را بطلبید که بر آن جوان حقی داشته باشند پس مادر وی را حاضر کردند از مادرش پرسید
که از وی خوشنود هستی یا نه گفت نی فرمود چرا گفت بسبب آنکه این مرد کاسب بود هرچه از کسب حاصل کردی
برای زن میبرد پس از آن این آوردی همین قدر که هتک حرمت من عمدا کردی باز در راضی نیستم و
آنحضرت بجمع ساختن هیزم امر کرد ومادرش پرسید الی آخر القصه ودرین هنگام فرمود که ای
الکارم من هنالو لنا ودرین باب ذکر حق است در خزانهٔ جلالی وخلاصه وعمده وغیرها مذکورست
لازم وواجبست بر متعلم که در حق خود این چیز باستاد نگهدارد اول آنکه اورا بنام نخواند دوم آنکه بر جای او نه نشیند
در غیبت وحضور سوم آنکه پیش وی بزانوی ادب بقدر کمان نشیند چهارم آنکه پیش وی نخندد واز احوال
وسیر احتراز کند خصوص از تکبر که علم با تکبر حاصل نشود بلکه با وی تملق کند وبر عملی که استاد فرماید اختیار کند
پنجم آنکه با وی ستیزه نکند برای دفعهٔ مدرسه تواضع بر سد دود گفتن وسخن بر وی پیش دستی نکند زیرا
نفع علم بجز تعظیم معلم استاد حاصل نگردد ورعایت وقت بکند واو را در بال نشیند از عقب باب ورا دختاز لو را
بسکنی چوب ودستک نزند بلکه منتظر نشیند مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده انا عبد من علمنی حرفا واز توقیر
استاد است که اولاد ومتعلقان او را اکرام کند چنانکه گویند یکی از اکابر ائمه بجا آورد استاد در درس گفتن
بشاگردان چند بار بر خاست پرسیدند گفت پسر استاد من در میان کودکان بازی میکند ونزد من می آید
چون او در مسجد می آید برخیزم وفرمود علما الاسلام لا تتبع زلته ولا بجفوته یعنی از لغزش استاد گوشه بر
سهو وی طعنه نکند وهم عیب او نکند وغیبت وی نکند تا عاق نشود وقال النبی صلعم الآباء ثلثة اب

و ازین جهت که این درویشان هم علما اند تمام کلام برعهده ی در حدیث سید السادات حضرت ختم [illegible]
صلی الله علیه وسلم تنبیه گشت که طالب علم را در تعلیم علم فرموده کرد در حدیث آن حضرت صلی
الله علیه وسلم [illegible] حصه و کل [illegible] آخر عمره [illegible] که [illegible]
آورده تا از علوم و در دانستن گنگ شد و در مجالس الابرار جو و در شرح [illegible] گردد و فی حدیث
آخر من [illegible] الله [illegible] العلم [illegible] حقیق [illegible]
[illegible] من الدنیا العیر الریان کذا فی الجواهر و اکثر آداب این مشترک است در میان [illegible] دعلم دین [illegible]
[illegible] یقین بلکه عاق شیخ مرید است که تو نه او قبول باشد کذا صرح اهل السلوک باب [illegible]
تجارت میکن تجارت حامی این [illegible] خوش [illegible] تکاسب [illegible] کردن و ترفیع [illegible]
موجوده [illegible] و متاع جامه کذا فی المنتخب [illegible] موجوده [illegible]
طاهرت که گو [illegible] جریده فقه [illegible] کذا فی الجواهر [illegible] موجوده [illegible]
[illegible] حسن [illegible] یعنی خرید و فروخت کردن در [illegible] دیگر [illegible] مارک [illegible]
کرد تجارت جامه والوان [illegible] است تجارت کردن [illegible] اگر چه [illegible]
[illegible] این معانی [illegible] الاصل الوانع [illegible] تجارت [illegible]
[illegible] این صناعات [illegible] کتاب و حمل [illegible] دو [illegible]
[illegible] و [illegible] آهنگری و گرفتن [illegible] آن که سلف صالح [illegible]
[illegible] کرده است حجامت [illegible] که در [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کرده است [illegible] دلالی هم کرده است [illegible]
خیر تجارتکم البر و خیر صناعتکم الخرز و فی حدیث آخر لو تجر [illegible] البر و لو اهل [illegible] الصرف [illegible]
تجارت در جامه بهتر است [illegible] مشتری [illegible] که [illegible] کرده است [illegible]
[illegible] احتراز [illegible] دلال [illegible] حیوانات هم کرده است [illegible] مشتری کرده [illegible]
[illegible] که [illegible] و لا محاله [illegible] قضای الهی باشد [illegible]
[illegible] الموتان یعنی [illegible] کذا فی الاحیاء العلوم [illegible]
حلال است که [illegible] حیوانات اگر چه [illegible] که [illegible] آکل [illegible]
[illegible] این [illegible] است که [illegible] الموتان و لا تشتر و الحیوان [illegible]
[illegible] فروشی [illegible] این دیار که [illegible] آمده [illegible]
[illegible] عقل [illegible] گشت [illegible] فروشی [illegible]
است که آدمی اگر [illegible] باشد از دیگر خلائق [illegible] است و مومن کامل [illegible] باید که خود [illegible]

و بعضی از دنیا پرستان بندگان خدا ایشان را مانند دلالان تجارت کنند که برده را از یک مولی جدا کردن و بدیگری
کردن موجب اضرار است زیرا که گاه باشد که برده را بمولی الفتی باشد و او بروی شفقت و مولی نیز
گاه باشد که بدخوی و ستیزه جوی باشد پس کسی که برده را نزد وی آرام خاطر نباشد لهذا مصنف هم این نوع
تجارت را با احتکار که مذموم است جمع کرده هر دو را بیک سلک درج ساخته لا منع از برده فروشی در هیچ کتابی
از کتب معتبره متداوله یافته نشد و در کشف این مسئله حیران بودم و اکثر کتب را ملاحظه کردم معنی این تا
این مسئله نیافته که ناگاه کتاب الحسبة که در احیاء العلوم است بر گشادم دانا اول آخر که به بسط طویل تقدیر
بیست اوراق متصل آورده و هیچ دقیقه از دقائق خرید و فروخت و جمله انواع تجارت فرو نگذاشته
مطالعه کردم و در باب احتکار اینقدر یافتم که بیع طعام و بیع الاکفان مکروه است زیرا که در اول تمنی غلای
طعام و گرانی نرخ غلات و در آن ضرر خلائق و در ثانی انتظار مردن مردمان است تا اکفان بوی حاجت شد
و از آن انتفاع رسد پس بمطالعه این مسئله در دل چنان افتاد مانند آنکه لفظ برده درین بیت بهای پارسی
بابرده عبارت از کفن باشد و مؤید این است که در بیت ثانی در جزای این تجارت محرومی از کفن را و مرده
سبحانه اعلم بر سر کن این هر دو را ملعون نگردی محتکر اسم فاعل است از احتکار یعنی نگاه داشتن
چیزی جهة انتظار گرانی نرخ و در شریعت مخصوص بطعام است که آن بقصد گرانی در مدت چهل روز و قیل
بمقدار یکماه و قیل اکثر از یکسال و نزد ابو یوسف حبس هر چیزیست که مضر باشد بعامه مردم اگر چه غیر
سیم و جامه و جز آن باشد کذا فی القهستانی و از سیم سیاه دلالان است که غله را مانند آن در موسم ارزانی خرید
نگاه میدارند بقصد آنکه در تنگسالی آنرا بفروشند و بهای گران یابند محتکر ملعون است کما ورد عن عمر بن الخطاب
قال قال رسول الله صلعم الجالب مرزوق والمحتکر ملعون والمراد بالجالب من یشتری الطعام من بلد بعید و یجلب الی
بلده لیبیعه فهو مرزوق لان الناس منتفعون به فینال برکة دعاء المسلمین واما المحتکر الذی یشتری الطعام
فی بلده للمنع والحبس واضرار الناس فهو یستحق البعد من رحمة الله تعالی و ینبغی ان یجبر المحتکر علی بیع الطعام
عند حاجة الناس فان امتنع من بیعه یؤدب و یعزر تنبیه الغافلین لابی اللیث و قال فی الاحیاء ان
بائع الطعام ان ادخره للانتظار الغلاء فهو ظلم عام و صاحبه مذموم فی الشرع قال ع من احتکر الطعام اربعین یوما
ثم تصدق به لم یکن صدقته کفارة الاحتکار و وقع فی روایة ابن عمر رض فقد بری من الله و قیل فکانما قتل
الناس و عن علی رض من احتکر اربعین یوما قسی قلبه و روی عنه انه احرق طعام محتکر بالنار و قال من جلب
طعاما فباعه بسعر یومه فکانما تصدق به و فی لفظ آخر فکانما اعتق رقبة انتهی کلامه و کلام مصنف هم
ظاهر در آنست که محتکر و کفن فروش هر دو ملعون اند و چون این هر دو تجارت موجب شقاوت قلب است
در سود غله پی ادم هم هرگز مگرد هرگز تا ای یعنی بیان سوء عاقبت در دنیا چنانکه در سابق بیان قیمت
آخر دلیست بازار این ترقی نمود و گفت که بسا باشد که از شومی این نوع تجارت از برکت محروم مانی یکبار

ل ار ظالمی و یا سارقی بر دو در احیاء هست که تجارت در اقوات مردم مستحب نیست زیرا که اقوات وطعمها برای
قوام آدمیان مخلوق اند و در تجارت سود از زوال است پس می باید که طلب ربح از آن چیز کند که خلقت آنها از جمله
زوائد باشد و خلائق را بدان حاجتی نه از نجاست که بعضی از تابعین کرام مردی را از اهل اسلام چنین وصیت
کرد که پسر خود را در دو بیع و دو صناعت مسپار یعنی در بیع طعام و بیع اکفان زیرا که تمنی گرانی نرخ و اضرار
مردم است و انتظار مردن مردم و دو صنعت آنکه کشتی و گرگشی شتر از آنکه درین قساوت دل است دیگر آنکه
صیاغت که در آن از زین ساختن اسباب است برای مردم بزر و سیم از خدا تعالی غافل گردانیدن انتهی
در هر چه باشد ضرر کس هیزم بود یا کاه و گچ الخ یعنی اگرچه بمذهب جمهور علماء احتکار مخصوص بحبس طعام
و قوت مردم است اما مختار آنست که آن عام است در هر چه ضرر کسی باشد حبس آن احتکار است و بدان مذهب
مالک و ابو یوسف است و در لفظ کسی اشارتست بآنکه ضرر اندک کسان را همچون ضرر همه کس باید دانست و نفع
عامه مردم را نباید کرد چنانکه در احیاء گفته که بعضی علماء این تحریم را مطرد گفته اند و در روغن و عسل
و کنجاره و خیرات و زیت و گیاه دواب و مانند آن بخلاف ادویه و عقاقیر و زعفران و مانند آن که معین
به قوت نیست اما وقت تحریم احتکار نزد بعضی عام در همه اوقات و نزد بعضی خاص است بزمان قلت طعام
و کثرت حاجت مردم بدان تا آنکه در تاخیر بیع وی ضرر عامه شود و اگر طعام بسیار باشد مردم را بدان حاجت
اندک و رغبت ایشان در آن بقیمت قلیله باشد پس حاجت طعام را حاجت جائز است که در فروختن
تاخیر کند اما انتظار قحط نکند چه آنگاه در آن ضرر نباشد باحدی انتهی کلامه و مصنف گفته که در حبس غله
زراعت خود احتکار نیست زیرا که احتکار و لعنت و عدم برکت در آن مخصوص است بطعامی که از دیگران
خریده بقصد گرانی غله نگهدارد کما عرفت و اما افضل آنست که در زمان قحط اهل بند نسازد چو تو خریدی
بنده را مفروش آن را هیچگاه الخ ازین بیت چنان مفهوم میشود که لفظ برده هم در سابق بمعنی بنده باشد
اما آن توان گفت که مقصود مصنف هم آنست که برای سر انجام کارهای خود در خدمت خانه اجیر یا
مزدوری بگیر و بدان اکتفا کن و برای خود بنده مخر که همه مردم در حقیقت عباد الله اند و در تملیک بندگان
نوعی از غرور دنیا و تکبر نفس است و اگر اتفاقا بنده را بخری او را نزد خود بدار و همچون برادران بکرم
و شادان ساز اگرچه بدخوی باشد و در لباس و طعام و جز آن مثل خود بدان چنانکه تحقیق آن عنقریب در
باسیاتی خواهد گفت پس لفظ همچون مرکب بمعنی مماثل است و در اخلاص صالحان آورده که ایشان بر
جفای اهل خود تحمل کنند و خادمان بدخوی را ملازم سازند تا اوصاف جمیله بدین وسیله خوی ایشان
گردد دگر تو فروشی باخری سوگند ناری در میان الخ یعنی در خرید و فروخت معامله بصدق کن که
در آن رضای حق تعالی است چنانکه در خزانه جلالی گفته قال ع التاجر الصدوق الامین مع النبیین یوم القیمة
و برای ترویج کالای خود سوگند در میان میار که در آن سخط پروردگار و موجب تنگی رزق باشد کما قال

ایاکم وکثرة الحلف فی البیع فانه ینفق ثم یمحق کذا فی المشارق یعنی کثرت سوگند در معاملات مروج بیع
کالا است و برکت آنرا ببرد و قال ع لا ینظر الله تعالی الی منفق سلعته یعنی حق تعالی بنظر رحمت نه بیند
بسوی کسیکه رواج دهنده است کالای خود را بسوگند دروغ قال ع البیعان اذا صدقا ونصحا
بورک لهما فی بیعهما واذا کذبا وکتما محقت برکة بیعهما یعنی دو کس معامله کننده چون راستی ورزند و
با یکدیگر نیکی خواهند برکت کرده شود در معامله و بیع ایشان و چون دروغ کنند و بپوشند از یکدیگر
عیوب مبیع و ثمن را برکت آن معامله برده شود و ابو هریرة رض عن النبی م انه قال ثلثة لا ینظر الله تعالی الیهم دروغ
یوم القیمة معال مستکبر ومنان بالعطیة ومنفق سلعته بیمینه فاذا کان الثناء علی السلعة مع الصدق مکروها من حیث
انه فضول لا یزید فی الرزق فلا یخفی التغلیظ فی امر الیمین فانه وان کان صادقا فیه فقد جعل الله تعالی
عرضة لایمانه وقد اساء فیها اذ الدنیا اخس من ان یقصد ترویجها بذکر اسم الله تعالی من غیر ضرورة ودلیل
علی تحریم الغش ما روی انه م مر برجل یبیع طعاما فاعجبه فادخل یده فیه فرای بللا فقال ما هذا فقال اصابته
السماء فقال فهلا جعلته فوق الطعام حتی یراه الناس من غشنا فلیس منا کذا فی الاحیاء و در باب تاکید
رعایت آداب تجارت و طلب نفعت اخروی و ترک انتفاع دنیوی بسط طول آمده و از انجمله یکی
آنکه کار بازار دنیا مر تاجر را از کار بازار آخرت و این مسجد الهی است پس باید که اول روز را لازم مسجد
ولهذا تمام کند آنگاه به تجارت رود حضرت عمر رض تاجرانرا فرمودی اجعلوا اول نهارکم لآخرتکم و ما بعده
لدنیاکم دیگر آنکه برین مقدار اقتصار نکند بلکه چون ببازار رود از ذکر و تسبیح و تهلیل فارغ نباشد تا او
روز قیامت روشنی روی باشد همچون روشنی ماه دیگر آنکه بر تجارت شدید الحرص نباشد باینمعنی که اول
داخلان بازار و آخر خارجان باشد یا برای تجارت سفر دریا کند و در حدیث است شر البقاع الاسواق و شر
اهلها اولهم دخولا و آخرهم خروجا پس باید که نظر بر کفایت کند چون قدر کفایت حاصل آید باز گردد
و بتجارت آخرت شاغل گردد و این است و از معاذ بن جبل و عبد الله بن عمر رض مرویست که گفته اند
ابلیس فرزند خود را که نامش زلنبور است فرستد ببازار که زین لهم الکذب والحلف والخدیعة والمکر
والخیانة و کن مع اول من دخل و آخر من خرج منها انتهی کیلی و وزنی چون خرید آنرا کسی بپیمانه از دکان
یا چون خرید از کیلات و موزونات از دیگری و یا از بازار حرید بگیرد بشرط کیل و وزن که این غله مثلا
ده پیمانه است و این روغن ده یا مثل پنج آثار است مادام که آن غله را بدست خود کیل و وزن نکند
آنرا مفروش که در حدیث است از بیعش نهی وارد شده کما ذکر عن ابی هریرة رض من اشتری طعاما فلا یبیعه حتی
یکتاله و الموزون کالمکیل فی هذا الحکم بلا خلاف و قالوا فی وجه النهی ان من الکیل و الوزن فیما بیع
مکایلة و موازنة من تمام القبض فکما ان تصرفا فی المبیع قبل القبض ممنوع بنهیه م و یستوی فیه العقار و
المنقول فکذلک التصرف فیه قبل تمام القبض تقید الحاشی فی الحدیث تعاقب الطعام دالا فی الزرع ...

ثانیا بلا خلاف وانما الخلاف فی العددیات وکذا الاشتراط فیما لم یکن الملک فیه حاصلا بلا معاوضة کالمیراث
والوصیة حیث یجوز التصرف فیه قبل القبض وبلا شرط الکیل والوزن کذا فی الاحیاء شرح المشارق باید
دانست که این منع آنگاه است که مشتری از غیر را بکیل و وزن نکند بمجرد اشتراط مقدار معلوم مبیع کرده بود
سپارد و در صورت کیل و وزن بحضور وی اختلاف علما است که بعضے بر آنند که از نیز ثانیا کیل و
وزن در صلب عقد لازم کرده اند اگر مبیع کیلے بود وزنی بجا رفت سخن باید در جواز فروختن و خوردن
آن بلا کیل و وزن خلافی نیست کما فی شرح الکنز وغیرها اگر وزن وکیل کند موجب برکت باشد کما سیاتی فی آخر
الکتاب مالک کنیزک چون شوی پاکی رحم فرض بدان الخ یعنے چون مرا کنیزک بملک جدید بدست رسد خواه
بشرا باشد خواه بقبول هبه ویا برجوع از آن ویا بمیراث یا صدقه یا وصیت ویا در بدل صلح وخلع ویا
بدل کتابت ویا بالسبیے ویا فسخ بیع آن ویا بدفع مولی در جنایت و مانند آن وطی آن بر تو حرام است وکذا
دواعی وطی از لمس و تقبیل و معانقه و نظر بفرج بشهوت حرام است تا آنکه یک حیض ببیند بعد از قبض تو
یا وکیل تو و اگر آن کنیزک ذات حیض نیست بلکه صغیره یا آیسه یک ماه دوران تو باشد و این معنی را استبرا
استبرا گویند یعنے طلب پاکی و فراغ رحم آن از حمل دیگری پس استبرا است حدثیة الملک و واجب بهر صورت که آن
ملک جدید باشد تا آنکه نزد بعضی منکر وجوب استبرا در کفر است و نزد عامه علما کافر نشود زیرا که ثبوت استبرا
در اصل بخبر واحد است و لعده بران اجماع منعقد گشته و اگر حامله باشد استبرای آن بوضع حمل است اگرچه
از زنا باشد اگر ممتده الطهر است شش ماه استبرا نگهدارد و علیه الفتوی و سبب وجوب استبرا حدوث ملک است
نزد عامه علما و فخر الاسلام بزدوی گفته که سبب آن اراده وطی است پس بر قول وی چون قصد وطی آن مع خر
از حیض باشد حیض دیگر بنشیند آنگاه وطی کند و حکمت دران صیانت آب خود است از اختلاط آب دیگری
استبرا واجب است دران کنیزک اگرچه بکر باشد و یا خرید کند او را از زنی و یا از کسی که وطی از وی متصور نباشد همچون
نبود که عنین و خنثی و خصی و مانند آن ویا بوجه دیگر از ایشان در ملک وی آید این است مذهب ابوحنیفه و
محمد ره و نزد ابی یوسف وطی ازین جاریه روا است اگر بیقین میداند که رحم آن از آب بائع و مالک اصلی پاک است
کذا فی فتاوی الخلاصه وجامع الصغیر و شرح کنز المختصر وغیرها ازین تحقیق دانستی که مصنف ره اگرچه در بیان
تجارت بود پس ظاهر آن بود که گفتی چو تو کنیزی را خریدی الخ اما القصد تعمیم و بیان مسئله شرعیه مالک
کنیزک گفت تا شامل باشد همه صور حدوث ملک کنیزک را که ما ذکر کرده ایم باید دانست که عزیمت در استبراء
جاریه مسطوره بترک حیله است اما علمای حنفیه در حیله اسقاط آن رخصت داده اند نزد شیخین جهت استبراء
حیله کردن مطلقا مباح است و نزد امام محمد بشرطی مباح است که مشتری را علم بوطی بائع باشد دران که بیع کرده تا کذا
فی الخلاصه و در متن مختصر وقایه بشرط عدم وطی او درین طهر مسطور است پس اگر درین طهر وطی بائع متحقق گردد
بیع آن مقدم بر حیض است حیله کردن جائز نه لقوله ع لا یحل لرجلین مومنین بالله والیوم الآخر ان یجتمعا

الی المراة واحدة کذا فی التجنیس و قید طهر برای آن است که اگر وطی بائع در حیض باشد حیله بالاتفاق کرده است
کذا فی القهستانی و طریق حیله اسقاط وی متعدد است از انجمله یکی آنکه اگر در زیر مشتری زنی حره نباشد
بائع آن کنیزک را بنکاح صحیح مشتری بسپارد و مشتری پس ازین نکاح کنیزک را اندر خرد بلا استبرا تمتع گیرد
زیرا که بنکاح سابق فراش برای وطی شرعا ثابت گردد و این فراش اول است بر آنکه این کنیزک تابع آن
و بسبب بیع لاحق مر داعی اگر نزد مشتری پیش ازین زنی حره باشد مالک آن کنیزک را بدیگری نکاح کند پس
مشتری او را خرد پیکند از آن ملک قبض کند پس آن زوج او را پیش از وطی طلاق گوید که حلال گردد بر مشتری
وطی آن در آنساعت زیرا که ملک [illegible] نیست کذا فی الخلاصة المختصر فقال فی القهستانی انما لم یجب الاستبرا
فی الصورتین لان شرط حدوث ملک الرقبة والید و هو منتف فیهما لانها فی الاولی فی ید الزوج یعنی المشتری
وفی الثانیة فی ید البائع واهل الحیل المذکور فی الذخیرة و هو ان المشتری [illegible] الکتابة [illegible]
لا استبراء علیه لعدم حدوث الملک و قول ابی یوسف لا باس بالذکر [illegible] چون جاریه
چون جاریه مملوکه خود بایست کسی فروشی استبرا آن نیست تا مشتری بلا استبرا نزدیکی وی مباح باشد
و ترک او بعلت هذا الحکم مطابق قول ابو یوسف است که فرموده چون فراغ شد وی از آب مالک مستغنی
باشد استبرا واجب دانظهر گفت که استحباب استبرا بر بائع نه برای مجامعت مشتری است بلکه مر متدین را چنان
باید که کنیزک را وقتی فروشد که در آن وطی نکرده باشد که انیمنی است اگر وطی کرد پیش از بعین حیض
فروختن آن مباح نیست و قیل هذا قول محمد و عندهما یباح مطلقا کذا فی الفتاوی و کذا فی الخزانة [illegible]

پرهیز کن تو از باخوردن ربا یعنی معصیت زنا است و بر دو حرام قطعی اند پس از ربا حذر کن و تخصیص
ربا دادن برای اتمام تهدید است در ربا یعنی فضل است که خالی باشد از عوض امر است که مخصوص بعاریه
در معاملات لهذا مصنف ره او را در باب تجارت آورده و قال ع درهم ربا اشد عند الله من ستة و ثلاثین زنیة
فی الاسلام یعنی گناه یک درم از سود سخت تر است نزد خدا تعالی از زنا کردن سی و شش مرتبه در اسلام و قال من اشتری
ثوبا بعشرة دراهم و فی ثمنه درهم حرام لم یقبل الله تعالی صلوته ما دام علیه هذا الثوب و فی حدیث ابن عباس
انه قال ان لله سبحانه ملکا علی بیت المقدس ینادی کل یوم من اکل حراما لم یقبل منه صرف و لا عدل و قیل
الصرف النافلة والعدل الفریضة کذا فی الاحیاء و از جابر مرویست که لعنت کرده است رسول الله ع آکل الربوا
و نویسنده خط ربوا را و گواه شونده معامله ربوا و از عبد الله بن سلام روایت است که درم ربوا [illegible]
است و کمترین آنها آنکه گویا با مادر خود زنا کرده باشد کذا فی الشرعة مصنف ره که تشبیه بزنای ام داده و بالی [illegible]
نموده است تشدید و تغلیظ و شاید که بمضمون حدیثی دیگر یافته باشد والله اعلم درویش [illegible]
[illegible] که زاهد باشد از دنیا و راغب بعقبی و باخلاق حمیده متصف باشد از قناعت و صبر و رضا
و شکر و احضر و غیر ذلک و مصنف ره میفرماید که قناعت ملکی است فراخ و خانه الیست [illegible] زنده [illegible]

والقناعة کنز لایفنی یعنی راضی بودن برزق مقسوم دو زینت است ترغیب که هرگز نافه حکم نگرد و نزدیک
سلطان خود مرواید ای ناخوانده مرد که مر ترا قرب سلطان آتش سوزان ست یعنی در هوس قرب و صحبت
سلطان ترا خوف جان و مال ست در رفتن بیم امالی و آمال مصنفو دیدار سلطان را یکی گفته یعنی چنانکه قرب تمام
بحر دخول در آن مهلکت ست کذلک قرب و صحبت سلطان موجب هلاک دین و دنیاست چه توستانی ده زمین از
ای اگر زمین دیهی از دیهات ممالک سلطان بوجه انعام ازوی بگیری همیشه برای اجرای بر در سرا فرود دوش
افتاده باشی و این سر اسر خواریست و مومن را خود را خوار ساختن نشاید چنانکه در حدیث شریف لیس للمومن
ان یذل نفسه بازگفت که قبول مکن از سلطان هیچ شغلی را از آن اشتغال و چاکری او هیچ چون حکم دیهی و
شهری و ولایتی و کذلک اهل منشی و جز آن که در اینها راحت اندک و اکثر رنج دنیاست و عذاب آخرت چه
اشتغال وی سراسر ظلم ست بازگفت که شغل شاه همچون پوشیدن جامه باران ست که لابس را اگرچه
معتبر نماید چه آن جامه را در عهد قدیم برای دفع باران دگهه تحت جامها از پشم و مانند آن ساختندی اگرچه
اکنون دولتمندان در آن اهتمام میدارند پس همچنان شغل سلطان نزد اهل ایمان باعتبار راشاید و لیکن
حقیرست بی اختیار آن شیوه ناقصین که هنوز از محبت اسباب دنیا دل ایشان سرد نشده باشد و در بعضی
نسخ برای بجای فوقانی دیده شده و آن هم جامه کمینه است که سلاطین بچاکران میدهند چنانکه خلعت برای
حاکم را عطا کنند درویش چون آید نظرا یعنی از اغنیا خود و رباش و ایشان را بر در خود آمدن مده درویش را
اتی ربا کریا باکرام کن و طعامی و شرابی که حاضر باشد پیش او رو آسوده و خرم ساز چنانکه در حدیث قدسی
یا داود ازا رایت لی طالبا فکن له خادما و قرب سلاطین و امراء را که زهر قاتل گفته بنا بر ضرر دین که روی عن
مریرة رضی قال قال رسول الله صلعم ما ازداد عبد من السلطان قربا الا ازداد من الله بعدا کذا فی المجیدیة
تحذیرات که مصنف بیان کرده است بنا بر طمع عطای نبوی محبت جاه و جلال نکنند نه آنکه سلاطین و امرا را
دشمن گیرد زیرا که نکوخواهی ایشان بر اهل حاصل سبب رسالکان واجب است چنانکه در خزانه آورده که حضرت
مخدوم دام برکاته فرموده که مشائخ مکه و مدینه و خراسان قدس الله سرهم این کینه را وصیت فرموده اند
که بهر حال ملوک و ولاة را مخلص و نیکوخواه باش و جهة انصرام کارهای عامه مردم بر ایشان قدم زنی و
فتوح ایشان را قبول کنی و روی ابوبکرة رضی عن رسول الله صلعم انه قال من اکرم سلطان الله اکرمه الله تعالی و من اهان
سلطان الله اهانه الله و من سب الامیر کسی حلیة من النار لان حمل علیهم العدل و حمل علیکم الطاعة انتهی کلامه
برو در توانگر تهی دست آن دین الخ عظم یعنی تعظیم و اکرام ست که برای ضرورت وزن صیغه مجرد آورده و
این ترجمه حدیث ست که من تواضع لغنی لاجل غنائه ذهب ثلثا دینه کذا فی الترغیب یعنی اگر توانگر را
بجهة مال و زروی تعظیم کنی دو حصه از دین تو خراب شود لیکن تعظیم و اکرام او بجهة اسلام روی مباح ست
کذا فی الطریقة المحمدیة و در تحفه شاهی ست که تقبیل زمین پیش امرا حرام ست و فقیه ابوجعفر گفته که این گناه

کبیره است وطعام ایشان نباید خورد کما قال علیه السلام لا تاکلوا اجباز الملوک فانها تحا الحقد بر الفقراء کذا فی المنافع چون در مجلس ایشان باشد امر معروف واجب است و چون از آنجا بیرون آید خود را کرم معتبر کند و باز دهن ملوک کسی نگوید تا موجب فساد و فتنه نگردد و حکما گفته اند آدمی را باید که چون تنها باشد دل خود را از خطرات دهو حس نگهدارد و چون میان مردم باشد زبان را نگهدارد و چون نزد پادشاه باشد چشم خیر انگنده سر در پیش دارد چنانچه بیند کذا فی المنافع یعنی که گوید پیش ایشان ۱۲ فی الفتاوی الظهیریة اذا دخلتم علی الملوک فلیتوا الکلام ثم عرضوا حاجتکم یعنی اول کلام نرم باید و در گفتگو ملایمت کند نه درشتی از جا آورده که وقتی پادشاهی از سلاطین اسلام دانشمندی سخن درشت گفت پادشاه گفت ای برادر من تو از موسی علیه السلام بهتر نیستی و من از فرعون بدتر نیم با من سخن نرم گوی که آن پیغمبر را در باره آن طاغی فرمان چنین بود فقولا له قولا لینا طاعت کن فرمان ایشان ۱۲ یعنی اطاعت ملوک و امرا را در مثل این دعوت که ترا بخود خوانند که این فرض و واجب است چنانکه در شریعت اسلام گفته که فرمان بردار یک پادشاه اسلام و علمای دین فعال دین که مستاند در آنچه مخالف شرع نباشد فرض است قال الله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم لان الامر فی هذه الآیة الکریمة للوجوب بالاجماع انتهی کذا فی المدارک یعنی تفاسیر است که فائده قرآن و احادیث آنست که او تعالی از بنده طاعت خود را قبول نکند تا آنکه اطاعت اوامر رسول وی مقرون با آن نگردد و کذلک طاعة الله تعالی و طاعة رسوله لا یقبل الا مع الیقین تا عملی که یک چند باشد به بهتر از سالی شصت عمل ۱۲ این بیت با بیت لاحق در مدح سلطان اسلام است کما اعدل الاحسان و تظلم مالست و فی الخبر عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة و مصراع ثانی شصت سال عبادت طاعت و اقامت فرائض الهی و اتیان سنن رسول علیه السلام خوب است و از عبادت حسنات دیگر که برانبیا زوائد باشد این فرق بر تقدیریست که خود نائد باشد و اگر خود عبادت از سلطان شخصی ظاهر است باز گفت که در ساعت اقامت حدود فرعیه که بسیاست سلطان اسلام شوند چندان رحمت خدا تعالی در زمین نازل گردد که در تواتر باران بیست چهل روز یافته شود زیرا که نزول باران سبب تازگی ظاهر و اقامت حدود موجب نضارت باطن و انتظام در لفظ حدیث شریف اگر چه معنی شرعی مراد است الا اینجا عام مراد است خواه استیفای حد زنا و شرب و قذف باشد خواه انصاف مظلوم از ظالم و دیگر ابواب که در سد فی الخبر لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا پس اگر والی عدل کند بر رعایا شکر واجب و اگر ظلم کند صبر لازم و دعای بد نشاید کرد چنانکه حدیث قدسی است قال الله تعالی انا الله ملک الملوک و نواصیهم بیدی فالعباد ان اطاعونی جعلتهم علیهم رحمة وان عصونی جعلتهم علیهم عقوبة و هذا معنی قوله کما تکونوا یولی علیکم یعنی چنانکه شما بندگان خدای خود باشید آنچنان بر شما والی گردانیده شود برای نیکان عادل و برای بدان ظالم کذا فی الخزانة الجلالیة

باب دربیان حسن اخلاق در معیشت بخلائق

والخیر

تو پیشه کن خلق حسن الخ خلق بالضم خوی نیک باشد خواه بد وحسن بفتحتین صفت اوست ای خوی
نیک را پیشه کن وملازم باش که سبب حسنات کثیره باشد جاء رجل الی رسول الله صلعم وقال ای الاعمال افضل
قال حسن الخلق ثم قال ان حسن الخلق زمام من رحمة الله تعالی فی انف صاحبه والزمام فی ید الملک یجره الی الخیر یجره
الی الجنة وان سوء الخلق زمام من غضب الله فی انف صاحبه والزمام فی ید الشیطان والشیطان یجره
الی الشر والشر یجره الی النار وهو عم کان یقول فی دعائه اللهم حسنت خلقی فحسن خلقی کذا فی الخزانة الجلالیة و
خلق در بیت لاحق هم خوی نیک مراد ست یعنی از نادان احمق که ترا بد گوید تحمل کن وجواب موافق بدگویی او
بر زبان میار ومکافاتش مکن زیرا که جمله خلائق یاور تو شوند وعدل ورزیده سزای آن ناسزا گوی
دهند ودر صورت مکافاة که او را بیهوده گویی ترا هم نادان گویند عقل ومعیشت حلم هم الخ عقل بفتح
مصدر لیست یعنی دانشمندی را دهم مصاحبت والفت وتحمل با مردمان پیشه خود کن وبا ایشان بنهج
عاقلان وکاملان معیشت کن نه بطور سفیهان که ایشان را بیازاری پس با مردمان معاشرت دار واز
ایشان اجتناب مکن که المؤمن الف مالوف ولا خیر فیمن لا یلف واقع ست کذا فی الاحیاء وآنچه در
باب عزلت از شارع تاکید آمده ست آن تعلق بدل دارد وکذا قال الحکماء الخلوة ترک اختلاط الناس والکون
فیما بینهم لکن یصاحب العاقل والحسن الخلق فاشترطهما والقانع لان صحبة الحریص سم قاتل والصالح
لان صحبة الفاسق یوجب مقت الله تعالی کذا فی عین العلم یعنی مصاحبت مردانا که نیکی همتش بکار دین مصروف
وهم صحبت کسی که نیکخوی ست لازم گیر دبجاهلان وبدخویان نیامیز دهم باید که صحبت قانع وصالح اختیار
کنند تا از وی استفاده قناعت وصلاح توانند کما قال عم الصحبة تؤثر والمرء علی دین خلیله فلینظر احدکم
بمن یخالل یعنی در صحبت تاثیرست که از ان صلاح وفساد متعدی میشود وبمصاحبت هر کس بر دین دوست
خود باشد پس باید که در نگرد هر یکی از شما ایمعنی را که کدام کس را دوستی میدارد وهم در حدیث ست لا تصحبوا مع المراة
ومع الصبی ومع الحاکم ومع المشرک ومع الفاسق کذا فی الخزانة ومدارا بالضم در اصل مدارات ست یعنی
آشتی کردن واحسان نمودن وپارسیان بحذف تا گویند کذا فی المنتخب یعنی با آشنا وبیگانه نیکی وا
احسان کن ومقصد مردم را مقدم دار بر غرض خود در همه ابواب که افضل اخلاق ست واگر بدین قادر نشود
دیگران را با خود برابر داند واگر نه برادری اسلام از و برخیزد کذا فی عین العلم وبا اهل وزن خود که بدخوی باشد
هم تحمل کند ثواب آن بسیارست که قال عم من تحمل کلمة من جفاء اهله فله ثواب سبعین شهیدا کذا فی الخزانة
مامور شد در مشورة شاه رسل الخ نا مور یعنی کاری که دشوار باشد عاقبتش معلوم نداری از سر خود مکن
بلکه با یاران مشورة کن وراز خود را از ایشان پنهان مدار که دران تاکید آمده ست نه بینی که سید رسل با وجود
کمال دانش من لدنی واستمداد از وحی آسمانی مامورست بمشورة اصحاب کرام قال الله تعالی وشاورهم
فاذا عزمت فتوکل علی الله یعنی زاول با اصحاب خود مشورة کن در کار زار آنگاه ودر مهمات روزگار ودر

ودرین امر تقریر مصلحت بخدای توکل کن و در کار شو فانه میسر کل میسرا لما باید که مشاورت بعاقل دیندار
کند بلکه ملائم آن کار جوید چنانکه مرد شجاع در کار حرب و مرد توانگر را در امر مال بکند و بنان خود شتاب
کن و بعد از آن مخالفت وی کند که در آن برکت آید کما ورد فی الحدیث کذا فی عین العلم وفی ارشاد
الطالبین است که اهل مشاورت دو کس است اگر جاهل بود الا فلا چو نتو سمی برده حری بالا یعنی مستحق پاک
بحری هر لذ و براد بخد دمیان و کرم در انفحی عین العلم الاولی ان یاکل مع ویکسوه مما یکتسی ولا یکلفه ما لا
یطیقه ولا یضرب ولا یغضب بل تادیبا ولا یزید علی ثلث ضربات فانه قصاص یوم القیمة و از انس
بن مالک روایت است که پیغمبر را در وقت رحلت اینجا این سخن بر زبان مبارک بود الصلوٰة وما
ملکت ایمانکم یعنی ای بندگان خدا مراعات کنید نماز مفروض را که جان امور هستید و نگاه دارید غلامان
و کنیزان را که در دست شما اسیر اند حق غلام بر مولی چنان حق فرزند است بر پدر که آنچه خود خورد او را خوراند
و آنچه خود پوشد او را پوشاند و کاری که در حق طاقت وی نباشد نفرماید و در وقت نماز و در وقت
تاریک کار فرمودن روا نباشد و ناحق او را نرنجاند که روز قیامت خصمی ایشان خداوند تعالی
کند و قال ع ومن لطم عبده ای بلا جنایة منه فکفارته ان یعتقه کذا فی برجند وغیرها
واین که مصنف رحمه الله گفته که از عصیان وی در گذر که کمال مراعات وی است آری اول
نزدیک ما از مروت دور است و چون ناگاه آبگینه ای از دست وی بشکند او را
نزنند و در وقت دیگر که یا هفته بیان دیگر و چون صائم باشد او را کاری فرماید که بر آن قادر باشد که ولا
یکلفه من العمل الا ما یطیق کذا فی المشارق رعایت کن همسایه را الخ همسایه کسی را گویند که خانه متصل
خانه او باشد و علیه الفتوی کذا نقل برجند عن الجامع وعمدة الواعظین و در عین العلم است که حد همسایه
تا چهل خانه هست از جمیع جوانب و بروایتی چهل خانه از هر طرف و بنا بر آن احیانا طیب سعی ابو هریره
قال ع والله لا یؤمن الذی لا یامن جاره بوائقه کذا فی المشارق یعنی مومن کامل نیست کسی که همسایه
او ایمن نیست از ایذای او و سوء معاملات او و رنجانیدن همسایه بوجوه هست چنانکه نظر کردن
بخانه او و منع داخل وی و نادیدان گذراندن و داشتن و چوب شهتیر را بر دیوار نهادن و خاک ریختن بر
در سرای او و انداختن و بنای خود را بلند کردن بوجهی که باد بخانه او نرسد الی غیر ذلک کذا فی عین العلم
مراعات جار آمده که آنحضرت مر ابو ذر غفاری رضی الله عنه را فرمود یا ابا ذر اذا طبخت مرقة فاکثر ماءه وتعاهد جیرانک
یعنی چون شوربا پزی آب آن را بسیار کن و تعهد همسایگان کن که ایثار از آن حق است
بقدر امکان و عایشه رضی الله عنها روایت کند که قال ع ما زال جبرئیل یوصینی فی الجار حتی ظننت انه سیورثه
یعنی جبرئیل مرا همیشه وصیت میکند در حق همسایه تا آنکه گمان بردم که او را همچون اقارب وارث
گرداند ازین در حق السریة کافرا قال ع من اذی جاره فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله کذا فی برجند

وحقوق جار بسیارست اعانت کردن او را بوقت حاجت و عطای قرض و خواندن بدعوت و تصدق
بروی چون مفلس شود و عیادت او چون مریض شود و اجابت دعوت او چون بخواند و تهنیت او بوقت
شادی او و تعزیت او در حین مصیبت او و حضور جنازهٔ وی چون بمیرد و حفظ خانهٔ وی در غیبت او
و عدم ایذای او بسوی دیگ خود بلکه او را هم بدهد اینهمه حقوق را پیغمبر ما یاد فرموده است کذا فی الطریقة المحمدیة و
بر بنده ودر احیاست که چون فاکهه بخرد او را نیز خوراند و اگر نتواند بخفیه در خانه آرد و پسر خود را بفاکهه
و مانند آن بیرون نفرستد تا پسر همسایه ناخوش نگردد و در غیبت او از ملاحظهٔ اولادش غافل نباشد و
سخن با او بملطفت کند و مصلحت نیک دهد انتهی و مصنف ره در جزای رنجانیدن جار عذاب و رنج آخرت
در حق همه اهل این مسائل است سوزی در دنیا گفته و آنرا حواله بحدیث کرده و الله سبحانه اعلم و صلهٔ ذوی الارحام
هم از واجبات است باعطاء و زیارت و نیکوخواهی در غیبت و حضور و مصنف ره اندکی از آن در سابق گفته
آن لیے تا هم بارها بخورند اندک بیشتر از این بیان حق دواب سفر در حضر و چون در سفر باشد بفضا دیا
و راکاه و آب نماید لکنه غایة الاحتیاط و در حالت سیر بروی خواب نکند مگر اندک بنوعی که او را مضر نباشد
و مراعاة او بهمه حال نگذارد تا آنکه بر پشت وی بوقت استادن سوار نباشد و ور را نشیخذ وا ظهور دواب کراسی
او قال علیه السلام و اینکم حذوة در روحنای راحت بیانید دواب خود را در هنگام بامداد و شام و همواره
تیمار مداریه کذا فی الخزانة الجلالیة و در بعضه گفته که ضرب دواب حرام است چون ضعیف باشد و سخت
مانده و یا گران بطبع و یا زیر بار باشد و اما وقتی که قوی باشد و زیر بار نباشد و مانده هم نباشد اگر بتحریک
پای روان شود زدن چوب روانیست و الا یکبار و یا دو بار بزند و از سه نیفزاید و جایگاه او را از خانه
عنکبوت پاک بسازد تا لاغر نشود و حفظ آن در شب لازم است و اگر نه آثم است و فی الخبر اضربوا علی النفار و
لا تضربوا علی العثار یعنی بزنید دواب را بر سرکشی که از بدعادتی است و مزنید از لغزیدن که از ضعیف است
پس ضرب نافع نخواهد شد بلکه مضعف باشد و بیش از طاقت بروی بار ننهد و لعنت نکند و سه کس وی نشیند
انتهی و در تحفه خانی است که تعذیب حیوانات بحاجت منهی است چون جنگ کنانیدن میان جانوران
و بازی کردن بوی و غلانیدن همه روزه دائم بانده است او الخ یعنی حال چارپایه آنست که همیشه در حکم تو
رسن بسته می ماند و هم دهان بسته هست اگر عرض حال خود پیش تو نتواند کرد پس باید که بر حال او شفقت کنی
و کاه و دانه و آب بوی رسانی و همیشه پیش تو بسته و ساکن بماند و منقاد باشد و از تو روی بفرار ننهد و اگر نه
ناکام از تو گسیخته رسن گسیخته برام خود خواهد رفت از بام بشکند دست و یا در دام برود جان و گرنه
یعنی از بام افتادن آسان است که در آن آزار بر جسد رسد و در دام قرض افتادن هلاکت جان و گرسنه
اچه در هنگام تقاضای دین دل و جان در ملال و اندوه افتد بلکه بسا باشد که برای دین او را حبس کنند و
بیروای رنجانیدن نباشد قال علیه السلام شدائد الدنیا اربعة البنت والکانت واحدة والسؤال والکاتبان من الدین

والدین والکان در جہاد والسفر والکان میلا کذا فی الخزانۃ الجلالیۃ ہر گز مدار دکس رعا واجی کشیدن از
اینکلام از مصنف بہر سبیل المقصد وکمال تحدیر است تا سامع بی ضرورت در مہلک دین نیفتد واگرنہ
استقراض بوقت حاجت بلا خلاف لعدی مباحست بہر حاجتی کہ پیش آید پس مقصد مصنف ہم آنست کہ استقراض
بی ضرورت حسن نیست ضرورت را حصر کرده در سہ صورت منحصر یعنی افلاس و گرسنگی غالب کہ
بی وام کشیدن طعام قوت میسر نشود و دیگر تکفین کہ او را شوا ہیچکس مون اینفلس متولی النفقۃ و
کفن او نباشد سوم ترویج ولد بالغ کہ بجہت فرط شہوت رسید از وی خوف وقوع در زنا باشد
خاصہ دیگر دختر کہ دران تاکید شرع تام ست واحسن آنست کہ ضرورت علم داشتہ شود تا شامل گردد
ست صورت دیگر باکہ عین العلم اوست حیث قال المستدین فی ضعف قوۃ فی سبیل اللہ تعالیٰ
ونکاح یستعفف بہ متوکلا علی اللہ تعالیٰ فہو یقضیہا وینوی القضاء باحسن وجہ مما شرطو رد فی الخبر ان اللہ
یعون الحق یقیضہ یعنی قرض برگیرد مومن متدین در وقت ناتوانی خود دساہ ضعا بیعلی جوان
شود از عبادت خواہ عاجز از جہاد وحج دیگر قرض گیرد برای تکفین مرده مفلس کہ دیگر ہیچ ای تکفین او
نباشد ونیز چون خود مفلس باشد وبرای نگہداشت دین خود نان خواہد وام بعد تزویج صورت
اعتماد بر فضل حق تعالیٰ کند کہ او سبحانہ البتہ بہ نیت صالحہ ادا وقضا کند قرض لعدا کی سالی تمام انگرن ک
بر اندازد نیت چنان باشد کہ ادا خواہم کرد بہ نیکوتر وجہی کہ بہتر باشد از شرط معین چنانکہ پیش از تعامل وتقاضا
جہد دو مقابلہ ردی جید ادا کند ومؤید این تعمیم ست حدیثی کہ در خزانۃ جلالی بود کتر العجا
العجلۃ من الشیطان الا التانی من الرحمن الا فی خمسۃ اشیاء تزویج البکر وقضاء الدین وتجہیز المیت وقری الضیف
والتوبۃ من الذنب پس بر قضای دین سابق چون لقاضا دلی یا استقراض روا باشد وہم برای اہل
ضعیف ومستدار ویا خواہش یابد بقدر حاجت مستحسن شد واللہ سبحانہ اعلم خواہش این مہلت ست ایہ
تفسیر قرض حسن ست کہ مدیون را شدت نکند بلکہ بر مرضی او کیلند واگر دین معجل باشد تاجیل کند وہم نزد اہل
احکام نبرد در نساز دفی الاحیاء الاحسان فی القرض مرۃ یکون بالمسامحۃ وحط البعض ومرۃ بالامہال
والتاخیر ومرۃ بالمساہلۃ فی طلب جودۃ النقد فکل ذلک مندوب الیہ ومحثوث علیہ قال علیہ السلام رحم اللہ سہل البیع
سہل الشراء سہل الاقتضاء یعنی رحمت کناد وتعالیٰ بر کسی کہ آسان کنندہ آن بیع وشرا را یعنی در
فروختن وخریدن منفعت دیگر میخواہد ودر تقاضای دین خود ہم مہلت دہد پس اشیاء بغیر ہم را
غنیمت شماید وآسان گیرد وہمانان کہ در خبر ست سمح لیسمح لک وقال من اقرض دینا الی اجل فلہ
بکل یوم صدقۃ الی اجلہ فاذا حل الاجل فانظره بعده فلہ بکل یوم مثل ذلک الدین صدقۃ وفی حدیث
آخر انہ قال رایت علی باب الجنۃ مکتوبا الصدقۃ بعشر امثالہا والقرض بثمانیۃ عشر زیرا کہ صدقہ گاہ در دست
محتاج افتد وگاہ در دست غیر محتاج بخلاف خواہی استقراض کہ بجز محتاج دیگری تحمل آن نکند انتہی کلامہ

دنیا کشیده اند عفا الله عنه الخ این بیان آفات دنیا و بلیات آخرت ست در قرض برداشتن بی ضرورت
داده مختصر انداوه است و عنا بفتح عین مهمله رنج که در حین تقاضای دین پیش آید و بلے و قبر بمعنی خوار
و معذرت که در آخرت با تو محاسبه باشد که چرا قرض را ادا نکردی و یا چرا بی ضرورت و بمتابعت نفس قرض
گرفتی و عمر گرامی را در قضای آن صرف کردی باز گفت که بعد قرض دادن بکسی چنان نیت کن که از وی
نخواهم گرفت و مطالبه نسازم هر گاه که او بتو ادا کند بخوشی بگیر و او را رنج مکن که چرا تاخیر کردی و اگر
در ادای دین تساهل او را بوجهی میازار فی الاحیاء ذکر رسول الله صلعم رجلا کان مسرفا علی نفسه فحوسب فلم توجد
له حسنة فقیل له هل عملت خیرا قط فقال لا الا انی کنت اداین الناس فاقول لفتیانی سامحوا الموسر و انظروا المعسر
فقال الله سبحانه نحن احق بذلک منک فتجاوز عنه و غفر له انتهی یعنی آنحضرت ذکر فرمود حال شخصی را
که مسرف بود بر نفس خود و همه اوقات را بهوای و شهوت خود صرف کردی پس فردا با او محاسبه اعمال شود و
او را هیچ نیکی نباشد پس پرسیده شود که آیا مر ترا هیچ عمل نیک هست در عمر خود وا گوید نه مگر آنکه مردمان را
قرض دادمی و غلامان و متعلقان خود را گفتمی که از مدیونان توانگر مسامحت کنید و تقاضا نسازید
و کسی که معسر است او را مهلت دهید تا آنکه بر ادای دین قادر بود و الا او را بگذارید پس حق تعالی
او را گوید که ما سزاوار تریم باین درگذاشت از تو پس از وی تجاوز باشد و مغفور گردد از دین گر یکی الخ
این بیت تاکید ست در ادای دین که برداشته باشد یعنی مادام که بر تو یکشا تنگ از دین باشد باقی صدقه
بر مسکین مکن بلکه دین را قضا کن قال الخیر المحدث اجمعوا علی ان المدیون لا یجوز له ان یتصدق بماله
و یترک قضاء دینه و نقل عن ابراهیم الادهم انه لا ینبغی للرجل اذا کان علیه دین ان یطبخ بسفره بالزیت و
الخل ما لم یقض دینه کذا فی تنبیه ابو اللیث پس چنانکه پیش قضای دین صدقه منهی ست آنچنان ادام
نان بروغن زیتون و سرکه و مانند آن ممنوع ست و بیت لاحق تعلیل مضمون سابق ست یعنی نفع
صدقه کردن بر محتاجان که در اصل واجب نیست موقوفست بر قبول خدا تعالی در ترک تصدق
عذابی نباشد بخلاف قرض واجب الادا که در قبول آن شکی نیست مادام که یک حبه از قرض باقی ماند
حشر گاه جهت وی بتو کشایش باشد از وام دار خویشتن مستان الخ وام دار بمعنی مدیون ست
یعنی هیچ چیز از مدیون خود نفع مگیر اگرچه برضای او باشد قال علیه السلام کل قرض جر نفعا فهو ربوا یعنی منافعی که
از قرض بتو آیند ربوا و حرام اند پس اگر گوسپندی و یا گاوی از مدیون نزد تو رهن باشد شیر آنرا هرگز مخور و
بر مدیون بیان و در عامه کتب فقه اگرچه بشرط اباحت راهن انتفاع و زوائد مرهون مرتهن را جائزست
اما نزد ارباب تقوی آنهم مکروه ست جهت مشابهت بربوا که از حدیث می آید و در ذخیره آورده که هدیه
از مدیون اگر مشروط در صلب عقد داینه باشد حرام ست بی شک و الا اگر داین میداند که از جهت دین
فرستاده است تورع ازان اولی تر و الا قبول کند و احسن آنست که اکابر گفته اگر هدیه از مدیون قبل از قرض عادت ایست

بسبب صداقت و یا قرابت و یا آنکه میلی بکرم و جود معروف ست قبول کنند و اگر تورع کنند کذا فی
فتاوی برهنه در سایه دیوار کسی منشین الخ یعنی چنانکه نان خوردن مانند آن مالک دیوار بدون منهی ست
استظلال بدیوار و درخت وی هم ممنوع ست که امام المسلمین ابو حنیفه رضه در سایه دیوار مدیون بنا بر امید
که انیهم نوعی از انتفاع قرض ست و نقل تورع از امام اعظم از استظلال بدیوار مدیون در کتب مشهور ست که صاحب
مطالب المؤمنین از فتاوی ظهیریه نقل کرده که این تورع از امام اعظم رضه بصحت نرسیده موجب تعجب و حمل
کرده عبارت از زبان نگهداشت که گوش برین نباشد همچون سخن در عرض مغصوب مانند آن وغیره و بالجمله
که رایه مهجور بود بر منزل کشتی که الصابرین گرفتار و در بعضی نسخ اجرت واقع ست چون تور وی در حمله
ساکن از سکون ست یعنی آرمیدن و با وقار بودن و در بعضی نسخ که بتاء رویده شد موذی تکرار ست
آری در حدیث لاحق بتاء باید خواند و قول او سخنی که باشد گفتنش نزدیک حق بحذف عاطف معطوف ست
بر ذکر حق یعنی بجز ذکر حق تعالی که شامل ست همه انواع عبادت و کلیه را و بجز سخنی که عند الله بران
امید اجر باشد یعنی دیگر مگو که دران مال ست همچون کلمه وعظ و نصیحت و ارشاد ضال و مانند آن کما روی
ابو هریره رض قال ع من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیرا او لیصمت و عن ابن عمر رض انه قال ع
من کثر کلامه کثر سقطه یعنی کسیکه بسیار گوید بسیار بیهوده گوید و عن انس رض انه قال طوبی لمن امسک الفضل
من کلامه و انفق الفضل من ماله کذا فی الطریقة المحمدیة و قال اهل التحقیق وانه لا تقع للتوجه من المؤمن الا
بالصمت و لا یقع الصمت الا بالعزلة و صمت العوام بلسانهم و صمت العلماء بقلوبهم و صمت المحبین عن الخواطر
الانسانیة والهواجس النفسانیة کذا فی الجواهر الجلالی سخنی نباشد که ازان غرض باشد یعنی کلام بیفائده هم
نوع ست یکی آنکه مکروه ست آنرا لا یعنی گویند ای مؤمن صادق بدان قصد مکن بدین زیراکه حکایت شده
کما وقع فی عین العلم ان لا یعنی هو ما لا اثم علیه ولا ثواب نکرده از فیه تضییع الوقت و قساوة القلب و
البدن و تاخیر الرزق و ایذاء الحفظة و ارسال کتابة التوفیق سخنی که دران غرض لغو از العلم و غرض
منفعت زندگانی نباشد لیکن گردد قصه دران با سد دنیا و خوشا خودلیت و نوع دوم آن حرام
قطعی ست چنانکه غیبت مسلم و تفسیر آنکه در باره مسلم عیبی کنی در غیبت و تبیین غیبت اهل الفقه عین
حضور ست و ثانی بکسر آن که بعضی گفته است یعنی چون کسی برادر پشت او گوئی آنرا غیبت دان
کذا شارح و در طریقة المحمدیة آورده که غیبت بودن کلام تعیین آنکس که در حق او گفته اید شرط ست چنانکه
مخاطب بداند که این عیب فلان کس را بیان میکند تا اگر کسی علی الاطلاق گوید که مردمان این شهر بد اخلاق
اند غیبت نباشد زیراکه ظاهر ست که آنکس جمیع اهل شهر تحقیر نه کرده است بلکه مراد بعضی ست و هو مجهول عند السامع فلم یکن
غیبة کذا فی فتاوی قاضیخان و گفته اند بعضی که چون کسی غیبت کند اهل دنیا را یا اهل کوچه را غیبت نباشد
تا آنکه قوم معین یا شخصی معین را نام بگیرد و گذاشته بوده و فاسق معلن و موذی ظالم و مبتدع

که ذکر ایشان بروجه تعریف وآنگاه ساختن سامعان غیبت نیست و در تنبیه ابو اللیث آورده است
که غیبت بر چهار وجه است یکی کفر چنانکه غیبت مسلمی کند واورا گویند که غیبت مکن واو گوید که این غیبت
نیست من درین گفتار صادقم پس حرام مطلق را حلال دانست واین کفرست ودیگر نفاق چنانکه غیبت کند
کسی که سامع مید لند واو نام وی نمیگیرد برای اظهار تورع پس این تورع او بنفاق میکشد ودیگر معصیت
که غیبت کند وخود را عاصی داند ودیگر غیبت فاسق معلن ومبتدع که در آن اجورست اما بشرط بیان
آن فسق وبدعت کند نه عیبی دیگر کذا فی برهنه آنکس که غیبت میکند الخ ای حسنات غیبت کننده
بآنکس که غیبت وی کرده باشد فهو مذکور بدلالة الکلام ولفظ الخطاب فی الحدیث مشترک بین الفاعل و
المفعول فاحدهما یفهم من الآخر بالالتزام مرویست از آنحضرت صلعم که یکی از مومنان بروز قیامت در نامه
اعمال خود حسنات بیند که نکرده باشد وپرسد که از کجاست مرا او را فرمایند که این حسنات بسبب غیبت
که ترا میکردند ونمیدانستی انتهی قال علیه السلام ان الرجل یؤتی کتابه منشورا فیقول یا رب فاین حسنات کذا وکذا
عملتها لیس فی صحیفتی فیقول الله سبحانه باغتیابک الناس وعن عثمان بن عفان رض انه قال سمعت رسول الله
یقول الغیبة والنمیمة تذهبان الایمان کما یعضد الراعی الشجرة کذا فی الطریقة المحمدیة یعنی غیبت ونمیمت می برند
ایمان را چنانکه شبان میبرد درخت را یا گفت که غیبت کننده گویا گوشت آدمی مرده را میخورد کما قال الله تعالی
ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه یعنی باید که غیبت نکند بعضی از شما مر بعضی را
آیا دوست میدارد یکی از شما یعنی که بخورد گوشت برادر مرده خود را پس اگر این چنین باشد مکروه دارید یعنی را
وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلعم من اکل لحم اخیه فی الدنیا قرب الیه یوم القیمة ویقال له کله کما اکلته حیا فیأکله
ویضج کذا فی الطریقة المحمدیة یعنی بخورد گوشت برادر خود را امروز چنانکه خورده بود او را در زندگی دنیا پس بخورد آنرا
۲ کنند گی در روی ترش کند و از روی آن فریاد کند وعن عائشة رض انها قالت قلت لامرأة وانا عند النبی صلعم ان هذه طویلة
فقال الفظی الفظی فلفظت بضعة من لحم یعنی آنحضرت صلعم امر فرمود که قی بیندازید پس انداختم پاره گوشت را
ومرویست که در عهد مبارک آنحضرت صلعم بادی پراگنده وگنده وزید فرمود که منافقان غیبت مسلمانان کردند
این همان بوی است پس اگر گویند که حالا چرا گنده گی شمیده نشود گویم از کثرت غیبت بینی مردمان پر
گنده پر شده کذا فی برهنه غیبت مکن در هیچ جائی ای که مسلمانان مکن هرچند که ایشان باشند خواه
نیک خواه بد واز غیبت کنان دور باش زیرا که سامع غیبت چون راضی باشد بدان شریک قائل است و در
حدیث نهی آمده از سماع آن کذا فی الطریقة المحمدیة و در برهنه گفته که سامع بدترست از قائل واز نزد بد بر خیزد
مگر آنکه بزبان منع کند واگر در دل بترسد بر قیام وقطع کلام قادر باشد ونهی نکند از نزد بد بر نشود واگر از زبان منع
کند ودل خواهان باشد نفاق باشد انتهی ومستمع هم ولو اثم غیبت را از همه گناهان بدتر و زشت تر گفته چه
در حدیث است از ابو هریرة رض که الغیبة اشد من الزنا قیل وکیف یا رسول الله قال الرجل یزنی ثم یتوب فیتوب الله علیه

بسبب صداقت و یا قرابت و یا آنکه مدیون بکرم و جود معروف ست قبول کند و اگر زیادتی کند کذا فی
فتاوی بزازیه در سایه دیوارش نشستن یا نه یعنی چنانکه نان خوردن و مانند آن ملکک مدیون منهی ست
استظلال بدیوار و درخت وی هم ممنوع ست که امام المسلمین ابو حنیفه رح در سایه دیوار مدیون نشستی
که اینهم نوعی از انتفاع قرض ست و نقل تورع از امام اعظم از استظلال بدیوار مدیون در کتب مشهور ست و نحوه
مطالب المؤمنین از فتاوی ظهیریه نقل کرده که این تورع از امام اعظم رح بصحت نرسیده موجب تعجب است و نحو
که و اعتبارات از زبان عیگیرست که عوض دین نباشد همچون سرمه عوض مغصوب مانند آن و عبرو بالفتح
کراهیه صبر بجود بر منزل کشتی که العابران گرفته آید و بعضی نسخ اجرت واقع ست چه نورد ری و بخلع
ساکن یا نسکون ست یعنی آرمیدن و یاد و قار بودن و بعضی نسخ که بتا رد یده شد مؤدی بتکرار ست
آری در بیت لاحق بتاء باید خواند و قول لا یعنی که باشد گفتنش نزدیک حق بحذف عاطف معطوف
بر ذکر حق ست یعنی بجز ذکر حق تعالی که شامل ست همه انواع عبادت قولیه را و بجز سخنی که عند الله بران
امید اجر باشد سخنی دیگر مگو که در ان وبال ست همچون کلمه وعظ و نصیحت و ارشاد ضال و جز آن کما روی
ابو هریرة رض قال ع من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیرا او لیصمت و عن ابن عمر رض انه قال ع
من کثر کلامه کثر سقطه یعنی کسیکه بسیار گوید بسیار ریزه افتد و عن انس رض انه قال طوبی لمن امسک الفضل
من کلامه و انفق الفضل من ماله کذا فی الطریقة المحمدیة و قال اهل التحقیق و انه لا تصح للتوجه من المؤمن الا
بالصمت و لا یصح الصمت الا بالعزلة و صمت العوام بلسانهم و صمت العلماء بقلوبهم و صمت المحبین من الخواطر
الانسانیة والهواجس النفسانیة کذا فی الجواهر الجلالی سخنی نباشد کاندر ان غرض ما یعنی کلام بیفایده
نوع ست یکی آنکه مکروه ست و آنرا لا یعنی گویند ای بیهوده صادق بدان قصد نماید زیرا که فوائت و نحوه
کما وقع فی عین العلم الا ان ما لا یعنی هو ما لا اثم علیه و لا ثواب و هو مکروه اذ فیه تضییع الوقت و قساوة للقلب و کد
البدن و تاخیر الرزق و ایذاء الحفظة و ارسال کتاب الی الله تعالی سخنی ست که در ان غرض لغو از اسلام و هم غرض
منفعت زندگانی نباشد لیکن مکروه ست و مقصد در ان بلا امید دنیا و خوف اخرویست و نوع دوم آنکه در ان حرام
قطعی ست چنانکه غیبت مسلم و تفسیرش آنکه در باره مسلمی کسی در غیبت و در غیبت اهل تعین هم
حضور ست و ثانی الحیران که یعنی گفته ست یعنی چون کسی را در پس پشت او گوئی که از غیبت در ان ع
کلا شمار دو در طریقة المحمدیه آورده که غیبت بودن کلام تعیین آنکس که در حق او گفته اید شرط ست چنانکه
مخاطب بداند که این عیب فلان کس را بیان میکند تا آنکه اگر کسی علی الاطلاق گوید که مردمان این شهر بلد را خراب
کنند نباشد زیرا که ظاهر ست که آنکس همه اهل شهر مقصود نیست بلکه مراد بعض ست و هو مجهول عند السامع فلیس
غیبة کذا فی فتاوی قاضیخان و کذا در بستان که چون کسی غیبت کند از قریه یا دیار اهل کوچه با غیبت نباشد
تا آنکه قوم معین یا شخصی معین را نام نگیرد و کذا شخص بعیب دیگر و فاسق معلن و متعدی و ظالم و مستبدع

که ذکر ایشان بر وجه تعریف و آگاه ساختن سامعان غیبت نیست و در تنبیه ابو اللیث آورده
که غیبت بر چهار وجه است یکی کفر چنانکه غیبت مسلمی کند و او را گویند که غیبت مکن و او گوید که این غیبت نیست
و من درین گفتار صادقم پس حرام مطلق را حلال دانست و این کفر است و دیگر نفاق چنانکه غیبت کند
کسی که سامع میداند و او نام وی نمیگیرد و برای اظهار تورع پس این تورع او را بنفاق میکشد و دیگر معصیت است
که غیبت کند و خود را عاصی داند و دیگر غیبت فاسق معلن و مبتدع که در آن اجر است اما بشرطیکه بیان
آن فسق و بدعت کند نه عیبی دیگر کذا فی بر بهنه آنکس که غیبت میکند الخ ای حسنات غیبت کننده
بآنکس که غیبت وی کرده باشد فهو مذکور بدلالة الکلام ولفظ المغتاب فی الحدیث مشترک بین الفاعل و
المفعول فاحدهما یفهم من الآخر بالالتزام مرویست از آنحضرت صلعم که یکی از مومنان بروز قیامت در نامه
اعمال خود حسنات بیند که نکرده باشد و پرسد که از کجاست برای او فرمایند که این حسنات بسبب غیبت است
که ترا میکردند و نمیدانستی انتهی و قال ع ان الرجل یؤتی کتابه منشورا فیقول یا رب فاین حسنات کذا و کذا
عملتها و لیست فی صحیفتی فیقول الله سبحانه محیت باغتیابک الناس و عن عثمان بن عفان رض انه قال سمعت رسول الله
یقول الغیبة والنمیمة تذهبان الایمان کما یعضد الراعی الشجرة کذا فی الطریقة المحمدیة یعنی غیبت و نمیمت می برند
ایمان را چنانکه شبان میبرد درخت را باز گفت که غیبت کننده گویا گوشت آدمی مرده را میخورد کما قال الله تعالی
ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه یعنی باید که غیبت نکند برخی از شما مر برخی را
آیا دوست میدارد یکی از شما یعنی که بخورد گوشت برادر مرده خود را پس اگر اینچنین پیش آید مکروه دارید یعنی را
و عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلعم من اکل لحم اخیه فی الدنیا قرب الیه یوم القیمة فیقال له کله میتا کما اکلته حیا فیاکله
و یصیح کذا فی الطریقة المحمدیة یعنی بخورد گوشت برادر خود را امروز چنانکه خورده او را در زندگی دنیا پس بخورد
و روی ترش کند و از بوی آن فریاد کند و از عائشه رض انها قالت قلت لامراة و انا عند النبی صلعم ان هذه طویلة
فقال النبی القطی القطی فلقظت بضعة من لحم یعنی آنحضرت صلعم فرمود که خوی بینداز پس انداختم پاره گوشت را
و مرویست که در عهد مبارک آنحضرت صلعم بادی پراگنده وزید فرمود که منافقان غیبت مسلمانان کردند
این همان بوی است پس اگر گویند که حالا چرا گندگی شمیده نشود گوییم از کثرت غیبت بینی مردمان از بوی
گنده پر شده کذا فی بر بهنه غیبت مکن در هیچ جای ای گروه مسلمانان مکن هرچند که ایشان باشند خواه
نیک خواه بد و از غیبت کنان دور باش زیرا که سامع غیبت چون راضی باشد بدان شریک قائل است و در
حدیث نهی آمده از سماع آن کذا فی الطریقة المحمدیة و در بر بهنه گفته که سامع بهتر است از قائل و از زیره بدتر نشود
مگر آنکه بزبان منع و اگر در دل بترسد بر قیام و قطع کلام قادر باشد و منع نکند از زیره بدتر شود و اگر از زبان منع
کند و بدل خواهان باشد نفاق باشد انتهی و مصنف رح اثم غیبت را از همه گناهان بد و زشت تر گفته چه
در حدیث است از ابو هریره که الغیبة اشد من الزنا قیل و کیف یا رسول الله قال الرجل یزنی ثم یتوب فیتوب الله علیه

گندگی

وان صاحب الغیبة لا یغفر له حتی یغفر له صاحبه قالوا فی الغیبة حق العبد ایضاً ولذا لا یغفر به دون عفو المغتاب
ان بلغه فان لم یبلغه یکفیه التوبة و غیبت کننده بدون عفو خصم مغفور نگردد و از میر لا کلام در جواز
دیگر نقل کرده که زنا کار منحصر حق الله است و غیبت گناه جبر تو یا اگر قباحت زنا در دل مجرم حکم است پس ارتکاب آن از
استحلال و استخفاف دور است بخلاف غیبت که آن بر وجه حکایت در مجالس انشد میشود یعنی زنا کار را
پس از استغفار نکر برسند و گفته اند که غیبت میوه کرامت و ضیافت فساق و مراتع زنان و
ادام سگان مردم و مزابل القیامت که از ان می پر بر ندیلیر نزد هلای خفیه حیله عفو انست لا انعام
کند و مغفور خواهد کرد استغفار نمود و عزم کند بر ترک عود بان را ین بسوی آنکه غیبت بخصم رسیده است
والا استغفار کند و بوی نرساند تا دلش باین مشغول نگردد پس اگر بعد از توبه غیبتش بوی رسید توبه وی
شکند و بر حرمه مغفور شود نان بتوبه و این بجمت و الله و کذا فی مطالب المؤمنین و اگر غیبت بطریق
بهتان باشد که آن غیبت در کار نباشد توبه کند اولا پیش قومی رود که پیش ایشان گفته باشد و گوید که آن
دروغ گفته ام و ثم ثانیا از خصم استحلال کند و ثالثا استغفار رد توبه کند انتهی تمام را دلن یدخل الجنة قتات
لا یدخل الجنة نمام رواه حذیفة بن الیمان وفی روایة قتات و این بفتح قاف و تشدید تای مثناة فوقیه
یعنی سخن چین و دروغ گوی است کذا فی المنتخب و نمام بالفتح و التشدید از نمیمة یعنی کشف راز کسی و اظهار
اسرار کشف آن مکروه است و شرعا یقال علی نقل القول المکروه منه الی المقول فیه علی قصد الافساد
کذا فی الطریقة المحمدیة یعنی به تبلیغ کلام که در حق غیری گفته شود و رسانیدن آن غیر چنانکه گوید که فلان
در حق تو چنین گفته و نمیمه بقصد فتنه انگیزی در میان مسلمانان حرام است و گناه کبیره و طلب باشد که فلان
بشوی کثرت این فعل حرام حبط شود و آن سامع جاهل بماند که قائل سخن بقصد لینا گفته در باب او
زبان سازد خصمی مذکور حضر خواهد یافت آنگاه اعلام کردن اولی باشد که فلانکس درباره تو چنین قصد دارد
زیرا که خیر خواهی مسلم است و نمیمه مذموم انتهی کلامه فی بیان حکم النمیمة وفی الحدیث من کان ذا لسانین فی الدنیا
فان الله یجعل له یوم القیمة لسانین من نار و این حدیث در حق کسی است که نمیمه بقصد فتنه انگیزی کند یعنی
او را دو زبان است که از قائل به هم آشنایان و دانا داران سخن شنود و باز پیش دیگران بطریق اظهار سوء
میگوید و این خاصیت اکثر در حرام زادگان است که ولد زنا سخن شنیده نمی پوشد پس بر سامع نمیمت
واجب است که تصدیق نکند زیرا که نمام مردود الشهادت است بلکه منع کند او را ازین فعل منکر و دشمن
دارد او را که بعضی منقول عنه گمان میکند که بدگمانی حرام است و تجسس از منقول هم نکند که آن منهی
و آنسخن ممنوع را کسی نگوید کذا فی الفقه فی بر سنه عن الامام ابن المبارک من تلامیذ الامام الاعظم عند ابی حنیفة
مقولان معنی گذشته است یعنی اکثر بلاها و آفات دین و دنیا در زبان آدمی نهاده اند کما ورد ان اکثر خطایا
ابن آدم فی لسانه کذا فی زین العلم و لفظ جرم اول بکسر جیم است خواه بجیم تازی خوانند یعنی جسم و تن و

بپارسی بمعنی پوست تنک که بر مضغهٔ زبانست و جرم ثانی بضم جیم تازی بمعنی گناهست وکذا دل آدمی که جرم
جسم صغیرست از آفات اعضای دیگر وکذا قیل انما المرء باصغریه یعنی اعتبار آدمی بدو عضو خردترین
خودست که دل و زبان باشد زیرا که این هر دو مجاری تقوی و مواضع ورع اندیش چنانکه صیانت دل
از آفات وی واجبست صیانت زبان از مهلکات وی لازم کذا فی الطریقة المحمدیة شرح کفری در دشرکی از دواج
بیان بعضی آفات مذکورست زیرا که آفات لسان بسیارست چنانکه استهزا کردن بدیگری بذکر عیوب
وی ولعنت کردن مسلم و دشنام او گفتن کلام لغو برای خندانیدن مردم و گفتن شعری که دران کذب
و یا هجو مسلمی باشد الی غیر ذلک هر سه ضمائر راجع بزبانست و از کفر کلماتی خواسته که در گفتن آن خوف
کفرست و گویند اینچنین کلمات مامورست بتوبه و استغفار و تجدید نکاح احتیاطا و از شرک کلماتی مراد
که درانها کفر صریحست و حکم وی احتباط اعمال صالحه و انفساخ نکاحست و قتل وی جائزست اگر توبه نکند
و مذبوح او حرامست و قذف دشنام دادن مسلم پاکدامن را که تو زانی و تو زانیه هستی و حکم آن رد شهادت
است و وجوب حد شرعی که هشتاد تازیانه باشد و فرق میان بهتان و زور که بمعنی دروغست آنست
که بهتان کسی را بچیزی منسوب ساختن که در وی نباشد البهتان شهادة الزور فقال النبی عدلت شهادة الزور
لاشراک بالله ثلث مرات ثم قرء فاجتنبوا الرجس من الاوثان عرفی رواه عده من اکبر الکبائر و دروغ اظهار
کاریست که نکرده باشد و این اگر از عمد نباشد مغفورست بدلیل عفو یمین لغو که در قرآن منصوص است و اگر
از عمدست حرام قطعیست وکذا کتابت دروغ و نوشتن هر باطل حرامست مگر در سه جا گفته اند در صلح و در حرب
کفار و باذن خود چنانکه در میان دو مسلم شده از یکی بدیگری خبر نیک رساند و بقصد صلاح میان ایشان
اگرچه نشنیده باشد و در کارزار کفار لاف کذب کند برای اظهار قوت مسلمانان که حرب خدعه است و
با زن خود وعده کند و محبت خود ظاهر کند زیاده از آنچه در دل باشد تا راضی گردد از و و مرتکب فساد نشود
پس کذب در غیر اینجاهای مذکور ادنی مراتب بلای زبانست و بهتان از وی سخت ترست و شهادت دروغ
از ان هذا کله منقول عن الطریقة المحمدیة و مصنف گفته که خاموشان از لغو گویان فاضل اند چه ایشان ازین همه
آفات سلامت باشند کذب هیچ نگوئی هیچگه لعنت خدا بر کاذب است لعنت اینجا بمعنی سخط و قهر الهیست چنانکه
در طریقه محمدیه شرح گفته که آدمی چون دروغ گوید فرشتگان از وی بگریزند بمقدار میل از گنده بوی گفتار
وی تواند که یعنی طرد از رحمت باشد کما مر لا یدخل الجنة قتات ای کاذب که عمدا استمرت عادته پس کاذب عند الله
مغضوبست و عند الناس بی وقار و خالی از اعتبار روا ازین گفتار ابن عباس و دیگری تعریض اجازت از
دروغ گفتن یعنی سختی گوید که مرادش خلافست اما این کنایه نیز در وقت حاجتست ورنه تصریح بکذب
اگرچه بآن هرگز روا نیست چنانکه از شعبی آورده اند که چون کسی او را میخواند در بیرون آمدن نخواستی
دائره میکشیدی و ولد را میگفت که انگشت درین دائره نهاده بگو که فلان اینجا نیست وکذا نخراند بوده که بتعریض

بدانکه

بکذب عند الحاجت چنانکه در جواب کسی که لورا گوید بخور چنان گوید که خورده ام یعنی بر دنگذشته تنگ دستم
نباشد کذا فی بریقه حدی خوری سوز جز الالا یعنی در قذف مملوک غیری زنا بیوون از باکه مرشد
هم حد شرعی ست و بسیه روئی در حشرگاه قیامت چه قاذف چون کاذب ست ملعون ست و لمعون
باشد و حد گفتن اینجا بطریق تسامح ست والا قالوا جب فی قذف العبد والامة واہل الکفر ہو التعزیر
الحد الا ان التعزیر فیه اشد یعنی تسعة و تسعین سوطا ولذا سماه حدا و انما قیدنا بمملوک الغیر اذ
لا حد علی السید والاب بقذف عبده وولده وکذا لقذف امها کذا فی القهستانی وغیره و آزردن
مردمان مراد ست خواه حر باشد خواه بنده و پس از این عادت باز آید تا مردود الشهادت نباشد
هم غیر الخدا هرگز نباری بر زبان آیا لی در سوگند بفرق سر پادشاه و یا پسر و فرزند و مانند آن نمی
که آن را شرک خفی گویند زیرا که این سوگند مشعر ست بشارکت غیر خدا تعالی در عظمت و کبریا عن ابن عمر
قال سمعت رسول الله صلعم من حلف بغیر الله فقد کفر ای فعل فعل الکفار و عنه ایضا انه قال علیه السلام ان
الله ینهاکم ان تحلفوا بآبائکم من کان حالفا فلیحلف بالله او لیصمت و عن ابن مسعود رض انه قال النبی ع
لان احلف بالله کاذبا احب الی من ان احلف بغیره صادقا کذا فی الطریقة المحمدیة و در جامع ست اگر جاهل
اعتقاد کند که این سوگند بر ست باین سوگند کافر شود و کذالک اگر گوید بسجده و خاک پای
بزرین ست و اگر بخدای و بجان تو و بسر تو گوید درین اختلاف ست کذا فی الخلاصة باز گفت که سوگند بالله
اگرچه صادق باشد هم ممنوع ست لقوله تعالی ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم الا این که
دنیوی و اغراض نفسانی که نام خدا تعالی را در معرض آن یاد کردن نوعی از ترک ادب ست و اگر نه در
سوگند سبق تعالی از پیغمبر ع و اصحاب کرام بسیار صادر شده کما لا یخفی علی العارف و حلاف
صیغه مبالغه ست بمعنی بسیار حلف خورنده و کثرت حلف بخدا تعالی بی حاجت کروه ست ادرا
آمده ست ضمنا لقوله تعالی ولا تطع کل حلاف مهین کذا فی الطریقة المحمدیة پس حلاف را خوف
و اندیشه حرمات مثوبات اخروی ست و عن ابن عمر رض انه قال علیه السلام انما الحلف
او را دند و دین و دشمن خدا تعالی گفته تهدیدا و تغلیظا علیکما هو دابه فی مثل هذا التحذیرات بالله
اول که بینی چون کسی را سلامی کن مر وان آیا یعنی یکی از مسلمانان چون ملاقی شوی زود ترت
تو که این سنن پیغمبران ست باید که در سلام گفتن مبادرت کند و هر که سبقت کند آزادگر دانند او را
اند و زخ لهذا مصنف بو لفظ اول فرموده ست و سلام گفتن در هر ملاقات سنت ست اگر
اتفاق افتد و یا درختی و دیواری حائل گردد این بود و صفت اصحاب سلف رض قال علیه السلام
سمعل السلام کذا فی الطریقة المحمدیة پس در دعا خواستن حاجات از خدا تعالی بر حاشیه
کرد و در وصایا لامیر المؤمنین علی رض مذکور ست که در سلام گفتن ثواب آنرا ذکر دن بحدود

کنند و شیخ برهان الدین گفته که در روایتی دیده ام که سلام گوینده را شصت ثواب است و رد کننده را ده
ثواب و در کیمیای سعادت آورده که چون دو مومن باهم رسند و یکی سلام گوید و دیگری رد سلام کند
حق تعالی بروی صد رحمت فرستد و از ان نود و نه حصه سلام گوینده را باشد و نه حصه رد کننده را و اینجا
اشکال آورده که سلام گفتن سنت ست و جواب آن فریضه پس از چه سبب سنت را ثواب بیشتر باشد
از فریضه و در جواب گفته که سلام گفتن از ابتدا افاضهٔ خیریت بر دیگری و علیک گوینده از خود ضرر
را ساقط میکند و در مناقب العلوم ست که معنی السلام علیکم آنست که انا مسلم و انت علی السلامة منی
و آنکه جواب گوید که علیکم السلام گویا میگوید انا مومن و انت آمن منی پس معنی سلام در آغاز آنکه من
گردن نهادم دین مسلمانی را و شما را از من سلامتی ست و معنی جواب آنکه من ایمن کننده ام از خود مر خالق را
و شما در امان باید از شر من کذا فی الترغیب و خلاصة الفقه و در عین العلم آورده که بوقت من بدأ بالکلام قبل السلام
فلا تجیبوه حتی یبدأ بالسلام و این حکم عام ست در شهر و صحرا لاطلاق لفظ الحدیث انتهی کلامه و در خزانة الفقه
گفته چون بر خانهٔ مسلمی رود اول اذن طلبد و بعد از دخول سلام گوید در بیان او لا یحل کند بعده
سلام دهد کذا فی برهنه و در شرح گفته که از شرائط ست که سلام به تعریف لام گوید یا بتنوین که در غیر اینها
رد سلام فرض نگردد بلکه گوینده را هم ثواب نباشد کذا فی الترغیب و بصیغهٔ جمع تا آنکه ملائکه را محروم نگرداند
هم از جواب ایشان محروم نماند چون تو سلامی رد کنی لقوله تعالی و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها
او ردوها و ابو اللیث گفته که چون کسی بر تو سلام گوید که السلام علیکم تو بگو که و علیکم السلام و رحمة الله
و اگر او چنان گوید که السلام علیکم و رحمة الله تو بگو و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و اگر او همه بگوید تو
چنان گو که درین هم الفاظ ثلث بر دو را بیشتر باشد و سلام چنانکه عند اللقاء سنت ست عند الوداع هم
سنت آمده چنانکه در خزانة العلماء گفته قال ابو اللیث سعید و القاضی الحسین جرت العادة بین الناس
بالسلام عند المفارقة و ذلک دعاء یستحب جوابه و لا یجب لان التحیة انما یکون عند اللقاء و لا عند
الانصراف و انکر علیهما الشاشی و قال انه سنة عند الانصراف کما هو سنة عند اللقاء و کما یجب الرد عند
اللقاء یجب عند الانصراف هذا هو الصحیح کذا فی الکاشف و در ترغیب آورده که سلام بر طفلیان جائز
و اما خود علماء ترک ست کذا فی البستان و با اهل ذمه نشاید سلام گویند بر علیک نیفزاید لیکن در
ملتقط گفته اگر جهت حاجتی ذمی را سلام گوید و یا دعا کند که اطال الله بقاءک و نیت آن دارد که اسلام
برد یا بخواری جزیه ادا کند یا نیک نیت و بی این نیت روا نه کذا فی برهنه پس آنکه مصنف گفته که جواب کافر
مثل آن گوید معنی وی آنست که او را جوابی گوید که در صورت سلام باشد یعنی علیک گوید تا او را ظن جواب مماثل
آید یعنی بیشتر آنکه بیشتر ازین کلمه بر لفظ سلام با ایشان ضم کن پس بیشتر اینجا بیای پارسی باید خوانده
تا کلام مصنف مطابق کلام کتب فقه افتد نه بیای تازی یعنی زیاده تر از سلام کافر چنانکه در جواب مسلم

زیادتی صحبت زیرا که اینمعنی مشهورست بجواز گفتن السلام بر کافر و لیکن کذلک سلطان با می جز حرمت مسلمانان
بدانکه در آداب سلام دو قاعده است که مصنف تو درین بیت بیان نموده یکی آنکه کسی که بجاه و منزلت
قوی باشد بروی است که سلام گوید چنانکه پادشاه بر لشکریان و مخدوم و خواجه بر غلام و بی بی بر کنیزک
بزرگتر بر پسان خردتر و مهتر بر کهتر و شهری بر روستائی و استاد بر شاگرد و مادر بر دختر و پدر بر پسر و غنی بر فقیر
و بینا بر بی بصر و راکب بر ماشی و راکب شتر بر راکب اسپ و راکب اسپ بر راکب خر و بالنعلین بر پابرهنه
و قس علی ذلک و این قاعده اگرچه بعینها از اصحاب کرام و تابعین عظام رضی الله عنهم منقول نیست اما قیاس بر طریق سنت
و قاعده دیگر محض نقلی منصوص است و آن این است که یک کس که تنها باشد سلام گوید بر جماعت و لکن
اندک بر جماعت بسیار و آینده از خارج بر ساکن منزل و این دو قاعده در صلوة مسعودی و مثل القنیة
و خزانة العلماء مسطور است اما در عین العلم گفته که صغیر بر کبیر سلام گوید پس این با ما اتفاق ندارد
و بنا بر الصواب لان المنظور تقصدا فی القاعدة الاولی هو لا التحاف و التوضع من القوی علی من هو
ضعیف بالنسبة الیه و الملحوظ فی الثانیة هو الخدمة و التعظیم من الادنی للاعلی فلذا اختار العطف
لفظا لزمته السلام لکن کلامه خال من الضبط المذکور و مسائل سلام دادن و جواب آن ازین بیت که
مصنف آورده و لا مسکین بدین مختصر اندکی از آن بیان کرده ام یکی آنکه در حالة سلام انحنا کرده است
و مصافحه مستحب است بهر دو دست چنانکه از بعضی دیگر آن فی الحدیث کین مصافحة المسلم اخاه و حرک یده
تناثرت ذنوبه و اگر بیکبار مرد گوید از جرائم چنان پاک شوند که گویی امروز زائیده اند و مصافحه
بیک دست نشاید که خلاف سنت است و بر انگشتان نشاید که این شیوه رافضیان است و بر دست و
در روی بوسه نباید داد بقول طرفین بخلاف امام ابو یوسف که روا گفته اند در مختار الفتاوی
که یجوز تقبیل ید العالم و السلطان العادل عند السلام لا ید غیرهما و امام صدر الشهید فتوی بکراهت داده است
مطلقا و پای بوسیدن رسم جاهلان است نشاید مگر پای مادر و پدر و استاد را و بازی مصافحه کنند و الا
فرو کنند جنبیدن دست بشوید کذا فی العتبیة و الترغیب و غیرها دیگر آنکه سلام غائب بغائب رسانیدن
باید که به فوره برساند که این امانت است و جواب او بلا مهلت کند پس بر غائب اما دینا باب اختلاف علماء
واجب آنکه اولا جواب بر غائب گوید پس بر رسول کذا فی شرح الحصن که از ابن عباس رضی الله عنه آمده
که جواب کتابت هم رد سلام است و انه کان یقول جواب الکتابة واجب کما یجب رد السلام لان الکتابة من
جهة الغائب کالسلام من الحاضر انتهی و در جواب مسلم ذکر با و عطف واجب تا افاده مقارنت کند و در
جواب اهل ذمه بی عاد گویند دیگر آنکه اگر دو کس به یکدیگر سلام گفتند اگر بتقدیم و تاخیر آنست نیابت کند
از جواب و اگر برابر افتاد بر هر یکی رد جواب آید و اگر بر جمع سلام گفت همه را نشاید که رد کنند و اگر یکی
از ایشان جواب گوید بسند باشد ثواب بهمه رسد زیرا که فرض عین نیست بر سامع واحد و فرض کفایه است

از جماعت واگر کسے نگوید ہمہ آثم شوند اگر آینده بر یکی معین از جماعت سلام گوید جواب ہمین روایت پس
بترک جواب اثم برو باشد نہ بر دیگران در کنز العباد گفته که خاص نکند بسلام معارف را بلکه افشا کند بر
ہر مسلم خواه آشنا باشد و یا بیگانه چنانکه در حدیثست که افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام
وصلوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة بالسلام دیگر آنکه چون بمسجد در آید سلام باید داد واگر در نماز باشند بگوید
السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین واگر کسے در مسجد نباشد السلام علینا من ربنا اما سلام نگوید
بر قاری جهر و بر قاضی و مفتی در حین قضا و فتوی و بر سلطان وقت حکم و در مذاکره علم و در حالت
وعظ واذان واقامت و خطبه بر ایشان جواب سلام لازم نیست واگر بگوینده فضل است الا الخطیب و مؤذن
که در کار خود در روند وکذا الاجنبی ببسلام علی الباب لانه شعار السؤال لا التحیة کذا فی الغیاثیة دیگر آنکه سلام
نگوید بر امرد خوبروے و زن بیگانه که جوان باشد واگر این زن سلام گوید رد کند بدل نه بزبان و زن عجوزه را
بشنواند وکذا سلام نگوید بر کسی که سرود میکند و بر سائل طبل زننده و بر فاسق معلن و بر کسیکه در خلا غائط
میکند و یا بول مے اندازد واگر بر این دو کس سلام گفت نزد ابوحنیفه رحمه الله سلام ایشان بدلست نه بزبان
وامام محمد گوید که بعد از فراغ رد کند وابو یوسف گوید که اصلاً رد نکند وکذا سلام نگوید بر برہنه عورت
و بر کسیکه کبوتر مے پراند وکذا بر جماعتی که بفسق مشغول اند چون شطرنج و نرد و شراب و غیر والامام الفضل
الست کو بر ایشان سلام گوید که این در معنی امر معروفست تا محفوظ از حرام باز آیند و نزد صاحبین نگوید هذا
کله منقول من المعتبرات چون عطسه گوید سبکی تحمید لا یعنی عاطس چون مسلم باشد والحمد لله گوید
بلا فاصله تشمیت او بیرحمک الله فرض کفایه است که اگر یکے از سامعان گوید کافیست واگر بعد از زمانی حمد
گوید تشمیت وی جب نیست اما اسماع یعنی شنوانیدن جواب بر وی لازمست که فرض بلا اسماع ساقط نمیشود
اگرچه پنهان گوید ولهذا جنبانند وکذا جواب السلام لا یصح الا بالاسماع وعلیه الفتوی وتشمیت عاطس در
سه بار لازمست نه زیاده بران که آن زکامست کما ورد شمت اخاک ثلثا وان زاد فهو زکام کذا فی
عین العلم و زن جوان ازا نشنواند بلکه بدل گوید و عجوزه را اسماع و جب و جواب عاطس بعد از اسماع جواب مسنون ست
که یغفر الله لکم و جیب وی یهدیکم الله گوید و بیت لاحق اشارتست بمضمون انحدیث من سبق العاطس بحمد الله
امن من الشوص واللوص والعلوص یعنی کسیکه پیشدستی کند بر عطسه زننده بحمد خدا یتعالی ایمن گردد از
درد دندان و درد گوش و درد شکم حاسد نیابد بنیکو بی ہرگز نیاساید گہی حسد اراده زوال نعمت خدا یتعالی
است از احدی از مردمان بے آنکه او را درین خواهش نیکوئی دینی یا دنیوی باشد اگر چنین خواهد که آن
نعمت حق باو نرسد ہم حق است پس اگر عمل کند بمقتضای خواهش خود وا زان در بعضی جوارح وی ظاهر گردد
پس آن بعضے حرام ست بالاتفاق اگر در دلش حب زوال نعمت غیری باشد و عمل بمقتضای آن نکند پس آن
حسد است در حرمت واثم صاحب وی اختلاف علماست وامام غزالی از احرام گفته و نزد بعضی حرام نه لقوله ع

ان الله تعالی در مین عنی نماد سوختیه حسد در اعمال نقل است از متکلم متفق علیه عن ابی هریرة کذا فی الطریقة
المحمدیة معنی است آنکه حاسد هرگز بمراد خود نرسد پیشه در بلا و حسرت و غم باشد و در ین سرای و نیز لیس له دارا
و در سرای اخروی آنکه طاعات و حسنات او هم مقبول نگردد کما قال ایاکم والحسد فان الحسد یاکل الحسنات کما تاکل
النار الحطب رواه ابو هریرة و ضد حسد نزد صوفیه نصیحت معصوم است یعنی خوبی خواستن برای دیگران
خواه اراده بقای نعمت از آن وجه که ایشان را در آن صلاح دارین باشد خواه اراده حدوث نعمت الهی
بر ایشان و نصیحت برای همه مسلمانان واجب است بر هر کس کما ورد الدین النصیحة کذا فی الطریقة المحمدیة اما حسد
نعمت کافر آن تا سعادت کرده مستعین شود بر فسق و ظلم حرام نیست و در حدیث است که مسلمانان را از سه
چیز نجات نیست حسد و گمان بد و بد فال [illegible] و دیگر آن [illegible] نجات از اینها چگونه
باشد فرمود اذا حسدت فلا تبغ یعنی [illegible] بر مکن [illegible] مواخذ نباشی و ظننت
فلا تحقق یعنی آن ظن را تحقیق مکن کذا فی [illegible] نقلا عن التنبیه لابی اللیث [illegible]
عجب بالضم ترجمه خود بینی است و آن عبارت از استعظام نفس و خصال او که عمل خدا است [illegible]
آنگاه معجب باشد کذا فی عین العلم و با معناه فی الطریقة المحمدیة ای العجب استعظام العمل الصالح و ذکر [illegible]
شر فیتی بدون الله تعالی و هو حرام قال النبی صلعم ثلث مهلکات و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه یعنی
سه خصلت هلاک سازنده دین است بخلی که اطاعت کرده شود و هوای نفس که متابعت کرده آید و اعجاب
بنفس خود و عند ذکر السنة بان یذکر انه بتوفیق الله سبحانه و ان الله تعالی هو الذی شرف هذا العمل و عظم ثوابه
قدره و هذا الذکر واجب عند وجوده داعی العجب انتهی و بدین معنی اشارت است بانچه در تنبیه الغافلین گفته
که قلع عجب بچهار چیز است دیدن توفیق عمل از حق تعالی و نظر کردن بنعمتهای او تعالی [illegible]
ترسیدن از عدم قبول عمل و یاد آوردن ذنوب گذشته انتهی حسد و عجب از آفات قلب است و کذا
آفات الکبر والحقد و معنیه ازین هر دو تحذیر فرموده که از شان مومن کامل نیست پس [illegible]
بمعنی اصل که بلند و بزرگ بودن شخص است [illegible] یعنی از فعل بنده نیست و از ینجاست که [illegible] تعبیر
کرده است به بزرگ [illegible] کردن کبر یعنی خود را فوق دیگران داند در صفت کمال و در طریقه محمدیه است که اظهار کبر
بر دیگران بقول و بفعل تکبر است یعنی میل نفس به دیدن خود فوق متکبر علیه [illegible]
نه در عجب و آن حرام و خصلت ردیه و فی الحدیث الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فی واحد منهما
لقیته فی النار و تکبر اگرچه حرام است اما جائز است عند القتال مع الکفار و علی المتکبر فانه صدقة و ضد
آن تواضع است یعنی دیدن خود را زیر تر از همه در کمالات و این کمال فضیلت است از مخلوق [illegible]
دیگر است یعنی استکبار که آن مخصوص است بباطل و لذا یوصف به الشیطان و من تبع هواه ولا یوصف الله
بل بالعظمة والکبریاء والتکبر کذا فی الطریقة المحمدیة و در عین العلم است که از آثار تکبر ترفع در مجالس و تقدم در طرق

[illegible]

و نظر گوشهٔ چشم و کج کردن عنق و اطراف سر بی ضرورت و جهت قیام مردم بمشایعت و بوقت خروج از خانه
مگر آنکه شخصی رئیس باشد و سوار شدن در میان مشاة بی ضرورت و علاج آن تفکر است
و نظر بعیوب حال و ذنوب ماضی انتهی پس چهارم از رذائل حقد و کینه است که بمسلمانان دشمنی دارد بغیر وجه شرعی هدایت خلق خود
و اراده بدی کند در بارهٔ ایشان و این حرام است اگر بی باعث ظلم و تعدی مرتکب شود و اگر کینه از
حقی باشد یا بطلب حقی که او را رسیده حرام نباشد و فی الحدیث لا یحل لمسلم ان یهجر اخاه فوق ثلث لیال فاذا
مر ثلث فلیلقه و لیسلم علیه کذا فی طریقة المحمدیة و در بعضی آورده که مردی است از پیغمبر علیه السلام که روز دوشنبه
و خمیس ابواب بهشت گشاده شود و آمرزیده شود هر مسلم گناه آن یعنی کینه ور ملائکه فرمان رسد
انتظار کشید تا صلح کنند عمل او بعد از سه روز مرد و داگر دد و آنکه در میان ایشان صلح امداد او را
بهر کلمه ثواب عتق رقبه باشد و بروز قیامت یکی از مقربان حق تعالی گردد انتهی و یوافقه ما رواه جابر رض
قال قال رسول الله صلعم یعرض الاعمال یوم الاثنین و الخمیس فمن استغفر فیغفر له و من تاب فیتاب علیه
و یرد اهل الضغائن حتی یتوبوا یعنی عمل هر کسی در معرض قبول آید و اهل کینه ها مردود شود تا آنکه از
کینه توبه کنند کذا فی طریقة المحمدیة مانند بد و زخ مدتی خود ببین که باشد کینه در یعنی کسیکه جامع است
در میان محبت و کینه سخت عذاب بیند زیرا که معاملهٔ وی بد تر است هم بحق و هم بخلق و بیت لاحق تحذیر است
از اظهار عیوب مسلمانان بسخن چینی که در آن وعید آمده و هم جستن عیوب مردم زیرا که تجسس عیوب
دیگران حرام است و لیکن باشد که در ین عالم مکافات آن یابد من عیر اخاه المسلم بذنب قد تاب منه لم یمت
حتی یعمله و ستر عیوب چنان فضیلتی است که پیغمبر صلعم چون از معراج مراجعت فرمود از جناب باری تعالی
کسوتی آورده بچهار یار خود عرض کرد که اگر این کسوت بکسی شما بدهم در آن کسوت چه خواهید کرد
پس حضرت ابو بکر رض گفت که صدق خواهم ورزید و فاروق گفت عدل خواهم کرد و عثمان رض گفت حیا و
شرم پیشه گیرم و در نوبت آخرین که بعلی رض گفت که اگر این کسوت بتو بدهم چه کنی عرض کرد که پرده پوشی
خواهم کرد که از حق تعالی بمن فرمان بود که این کسوت بکسی دهی که چنین گوید پس بمرتضی عطا فرمود و هم مردم در
معاملات که پوشیدن عیب کالا در بیع و خیانت در کیل و وزن چرا آنکه غدر یعنی نقض عهد و پیمان
باشد و بهذا المعنی هو الانسب بهذا الباب و غدر و مکر هر دو حرام است و علامات منافقان کما ورد لا ایمان
لمن لا امانة له و لا دین لمن لا عهد له کذا فی طریقة المحمدیة برین التقدیر بقرینه صدر مصراع در آخر وی لفظ غدر
محذوف باشد ای بمردم مکر و غدر مکن تا از ایشان گرد غدر نبینی که هر کس را سزای بد عمل بمثل آن باشد
هرگز مکن ستیزه را گرچه بود حق سوی تو ای یعنی جهت اخذ حق و مقصود استیفای مال دنیا مردمان ستیزه و
خصومت مکن اگرچه حق بجانب تو باشد بلکه بهمه کس نرم و شیرین گو که بدین وسیله در بهشت رسی و در بلندی
مسکن یابی بترک خصومت دلیل است چنانکه قدرت دارد اگر در دعوی محق باشد و عن عائشة رض قالت

الخصم

قال رسول الله صلعم ان ابغض الرجال الى الله تعالى الألد الخصم ای مبغوض ترین مردان نزد خدا کسی است
که شدید الخصومت باشد و فی روایة ابی هریرة رضه انه قال عم لا یستکمل عبد حقیقة الایمان حتی یدع المراء
وان کان محقا کذا فی الطریقة المحمدیة و فی صحیح مسلم و فی روایة ابی هریرة هم مرفوعا است که وصله تمام را غایب
الأنثى
و الا تا نجوای بر این تیز زده مزام مکن که این بر ما صورت تساوت آل انا الا احد الغالی
کما هو اللا نور کذا فی و بیان العلم چون که بر خودی باسی ای ابی نگران بد بتر زیرا که کبر در حقیقت منازعت شد
ملوکیت با خداوند حقیقی که عظمت و کبریا صفت خاصه اوست چنانکه در حدیث کبریا ردا و شد پس
متکبر به دیگران با وجود آنکه بنده عاجز است میخواهد که با مالک قادر شارکت شد در صفت خاص وی که بخوت
کبر و کما قرر با وجود که خود از این منازعت و مشارکت بری است بلکه از خداوند تعالی همیشه ترسان باشد
چنانکه از کرامت قرآن مستفاد است قال رسول الله علیه السلام لا یدخل الجنة من کان فی قلبه خردل من الکبر فقال رجل من
اصحابه ان الرجل یحب ان یکون ثوبه حسنا و نعله حسنا فقال علیه السلام ان الله جمیل یحب الجمال انما الکبر بطر الحق
و غمط الناس یعنی در زینت جامه و کفش کبر نیست چه این از جمال مومن که دوست میدارد آن را خداوند تعالی
بلکه کبر انکار حق و صدق است و حقیر دانستن مردم را کذا فی الطریقة المحمدیة کودک بد ای بیکند بر
پیران تعظیم پیر و کودک و نیکو دانستن ایشان است و نیز پیر را سابق از خود داند در طاعت حق تعالی
و کودک را ند عصیان با حق بنا بر طور احتمال و هر گاه جاهل ببیند گوید که این گناه بجهل کرده
و من بعلم پس او معذور است نه من و اگر کافر و مبتدع را ببیند گوید چه دانم که خاتمه ایشان بر
حسنات شود و ختم من بر حال اسلام گردد که سعادت و شقاوت بخاتمه است هر کس بدید قدرت او ست
چون بسنگ و خوک و مار و کژدم و مانند آن ببیند بگوید که اینها مکلف نیستند تا عاصی شوند و اللہ
را من با وامر و نواهی مکلف هستم و عصیان کرده ام پس عقاب و عتاب بر من است نه بر ایشان
بدین صورت همیشه خود را کمتر داند و بدا کان ادب السلف الصالحین حتی قال بعضهم عطل فی یغل الیهود
خواری من که خود را از همه حقیر دانسته ام عطل و ناچیز ساخته است خواری جهود از کار و تکبر ایشان
فرو فرستاده است پس مومن را باید که با کافر و مبتدع بغض و عداوت ندارد ذبا ندارد و ایشان را لا بعینه
جهة حق تعالی که بدان مامور است و خود را از ایشان حقیر داند زانجا در خاتمه کما عرفت فلا مناقاة بین
بغض الکافر و رویة النفس دونه کذا فی الطریقة المحمدیة فاحفظه فانه من المواهب العلیة مومن نه اند
کینه را اندر درون جان خود جا یعنی از نشان مومن کامل است یعنی که کینه را در دل و جان جای نمی
دهد و ترا از آن بر آید تا آنکه روز را شب یا فی نداند چنانکه در عین العلم است لا یحل للمومن ان یهجر
اخاه فوق ثلثة ایام یلتقیان فیعرض هذا و یعرض هذا و خیرهما الذی یبدأ بالسلام علیه انا لقینا او ادنی المراتب و بیت لاحق تمثیل است برای حال
کامل یعنی دل مومن مخلص چنان صاف است از کینه که هر کس بلا و ترا ضرر دارد مانند رهگذری که در

درخت نگون شده خمیده میگذرد و سر بالا کند از خوف رسیدن آسیب یعنی با مسکین سر افگنده باشد
و از قهر خدا تعالی بترسد و تواضع عیسی ع و اخلاق حمیدهٔ او از سخا و کرم و تحمل جفا و حلم سبب عروج او شده است
و کبر و بخل قارون موجب خسف او گشته و این هر دو قصه در قرآن مذکورست بهر خدا اخلاص کن الخ ای
این همه طاعات جهت رضای خدا تعالی کن بر وجه اخلاص که دران غرضی از اغراض نفس نیامیخته باشد تا آنکه غرض
دخول جنت و خلاص نار هم درمیان نباشد والاخلاص تجرید النیة عن الشوب والخلط لغیر الله سبحانه
فالاعلی منه ارادة وجه الله و رضاه و هذا حظ الروح یتلذذ به ولم یرد به نفع الآخرة دون الدنیا و هذا حظ
لنفسه تتطلبه بطیب العیش و ما عداه موجب الخسران و قال ع خالص الاعمال الذی تعمله لله تعالی لا تحب ان یحمدک
علیه احد کذا فی عین العلم پس مصنف ره مرتبه اعلی از اخلاص بیان فرموده است چنانکه در بیت لاحق آورده که اگر
اینطاعت برای رفاهیت دنیا کنی و یا عمل کنی برای جزای عقبی مخلص نباشی و خدا تعالی را نیابی بلکه اگر کارت
برای دنیاست مزدور باشی و ترا منافع دنیا باشد و از اجر اخروی محروم مانی و اگر کارت برای عقبی ست اگر
آن در آخرت کامل نیابی زیرا که مخلصان را نعیمی عطا کنند که لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر
و مر طامعان را ثواب آخرت باندازهٔ عمل دهند نه زیاده ازان لمن شاء الله بفضله پس در مصراع ثانی اشارت بر
ترتیب لف مصراع اول کما لا یخفی حق را بیابی الهی کاری کنی از بهر او الخ ای طاعت تو بقصد وجه الله باشد
و یافتن حق تعالی عبارتست از تشریف یافتن بدیدار او در آخرت کما صرح به فی المصراع الثانی و یا کنایه از حصول
معرفت و دوستی بهر دو عالم کما قال تعالی علی لسان رسوله الاخلاص سر من سری استودعه قلب من احببته من
عبادی کذا فی عین العلم باز گفت که اخلاص در هر کار نافع است یعنی در اخلاص قصد و چه خاص منافع بسیارست
چه مخلص بهر دو عالم عالی قدر و صاحب اعتبارست پس در همه کارها اخلاص باید ورزید که از کمال ایمانست
بخلاف عمل ریا و سمعه که دران کفر مضرت و هم موجب خواری کونین و ریا بالکسر مصدرست از باب مفاعله
بر وزن قتال یعنی نمایدن عمل دینی را بدیگری و طلب منزلت نزد غیر حق و سمعه بالضم شنوانیدن
عمل خود بمردمان مثل آنکه نماز را در حضور مردم دراز گزارد از آنکه در خلوت و مثال آنکه در شب بوقت
طاعت تنحنح کند تا مردم خفته بدانند که در عبادت حق تعالی بیدارست و نشان ریا و سمعه چیزیست کسل
در وحدت و نشاط در خلق و زیادتی و نقصان طاعت بثنا و ذم و در عین العلم است که ریا را بسیار
وجوه است بتن باشد چون اظهار نحول و هیئت چون ابقای اثر پریشانی و بلباس چون لبس صوف و خشونت
و بقول چون وعظ و بعمل چون تطویل نماز در حضرت مردم و گفته اند که حسن عمل در نیت چیزیست توفیق
آن از خدا و ثنا عجب نشود و کتمان آن برضای خدا تعالی باشد تا هوای نفس ناچیز گردد و ثواب از خدا تعالی
طلبد تا ریا نشود و در ذخیره گفته که ریا در صوم فرض نیاید یعنی ثواب موعود نرود و در سائر الفرائض
اختلافست اما مذهب مستقیم آنست که اصل ثواب نرود و لیکن تضاعف بدست نیاید از امام ابو یوسف رح آمده که

نماز درحق شرعا ادا شد و لا ثواب واگر نماز ریائی طهارت گزارد و یا در جائے مجلس بغیر ضرورت نماز
گزارد نزد بعضے کفر نیست و این اختلاف در صورتیست که قصد استخفاف نماز مرتشابا شد و در صورت
استخفاف بالاجماع کافر گردد واما مجرد سجده کردن بی طهارت کفر نیست و اگر بقومی رسید که نماز میگذارند
و وضو ندارد و شرم دارد و از اظهار حال خود و یا در نماز بیوضو شد و آن نماز بی طهارت گزارد بقول بعض
مشائخ کافر نشود زیرا که مستهزی بصلوة نیست و نزد بعضی کفر است پس آنکس را باید که بقیام و رکوع
و سجود نیت از نماز و طاعت نکند تا بالاجماع کافر نشود انتهی کلامه و آنکه مصنف هم گفته که در ریا کفر است
و کسی از ریائی بدتر نیست مطابق حدیث است که اتقوا الریاء فانه شرک بالله ان المرائی ینادی یوم القیمة
علی رؤس الخلائق باربعة اسماء یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر ضل عملک و بطل اجرک فلا خلاق لک الیوم فالتمس الاجر
ممن کنت تعمل له یا مخادع کذا فی تنبیه الغافلین و در طریقه محمدیه حدیث است ان اخوف ما اخاف علیکم
الشرک الاصغر قالوا وما الشرک الاصغر یا رسول الله قال الریاء پس معنی قول وی که از ریائی بدتر نیست
که از جمله عاملان اهل اسلام او بدتر است که در محشر او را بچهار نام مذکور بخوانند بلکه او را مخادع و منافق گویند نه
آنکه از کافران هم بدتر است زیرا که سزای کافر خلود جهنم است بخلاف مرائی که جزای او حرمان از مثوبات اخروی
چنانکه از احادیث مستفاد است واعلم ان الریاء حرام فی العبادات کلها فان کان فی اصل العبادات بان
یصلی الفرض عند الناس و لا یصلی فی الخلوة فکفر عند البعض کما فی التاتارخانیة و ذلک فی الینابیع انه قال ابو
ابن ابی یوسف لو صلی بالریاء فلا اجر له علیه الوزر و قال بعضهم یکفر به و به قال ابو اللیث فی التنبیه حیث
جعل منافقا تاما فی الدرک الاسفل من النار مع آل فرعون واما ان کان استغنت قلبک فی جمیع الاحوال فان کان
عبادتک لوجه الله تعالی فاعمل علیها و الا فاحذره واما اظهار الطاعة لقصد اقتداء الغیر افضل من الاخفاء کما
ورد فی الخبر عمل السر افضل من العلانیة والعلانیة افضل لمن اراد بها الاقتداء به رواه ابن عمر کذا فی الطریقة
بزه کار گردد ذکر گوید شد منافق بزرگ یعنی آن ذکر که بقصد راندن دنیا دار خوانیت حفظ مزد و مال از آفات
ذکر حق گوید بزه کار و منافق است که قصد وجه الله ندارد و اما از نفاق و گناه خود بی خبر است بلکه خود را ذاکر میداند
واگر قصد وجه الله تعالی بصوت بلند در دفع آفات کند بزه کار نباشد کالعبادة علی النیة لقوله انما
الاعمال بالنیات و هی احد جزئی العمل و خیرهما لقوله نیة المومن خیر من عمله و جهان العمل لا بقاء له والنیة لا فناء
لها و لهذا خلد المسلم فی الجنة والکافر فی النار لان نیتهما علی دینهما ابدیة کذا فی عین العلم پس عمل اندک بنیت
صادق افضل است از عمل کثیر بی خلوص نیت زیرا که بنیت بی عمل ثواب است بی عمل بی نیت چنانکه مرویست
یکی را فرداً اعمال او بدست دهند و در آن انواع عبادت بیند بدل گوید که اینها نکرده ام پس این نامه من نباشد
حکم رسد بخوان که این نامه تست که تو نیت میکردی که اگر مرا مالی باشد جهاد کنم و یا حج گزارم و در دین نیت صادق
بودی بنابراین این ثواب بر دادیم کذا فی فتاوی برهنه بنیابیع خواهی لغتا الخ این ابیات بیان آنهاست

عمل لوجه الله نیست که عبادت بقصد حصول این زخارف دنیویه موجب حرمان است از مثوبات اخروی
کما قال الله تعالی من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الآخرة من نصیب پس مراد من این آیه که طاعت او
برای خدا تنها باشد و تمامی جوارح را در طلب حق سبحانه بند سازد بسوی غیر آن جمیل علی الاطلاق التفات نباید کما
ورد فی الخبر لو یعلم المصلی مع من یناجی ما التفت یعنی اگر مصلی بداند که با کسی مناجات میکند هرگز بسوی غیر
هیچ چیز التفات نکردی و در مشاهده جمال حق تعالی فانی و محو بودی چه او تعالی از همه در جمال غالب است و در حدیث آمده
که هر بار که مصلی چپ و راست نگاه میکند شیطان پاره از نماز او میبرد باید قدر شناسد که چون بنده نگاه بغیر حق کند
خطاب رسد که ای بنده من نگریستن از من بطلبی را انیمعنی در حق تعالی متصور نیست چون معلوم بار نگاه کند
ملائکه فرمان رسد که این نماز را بپیچید و بر روی او زنید انتهی و باز گفت که اگر طاعت تو برای حصول حور و قصور و
غلمان جنان است انرا تو عطا کند و از مشاهده حق تعالی در عین آن محروم باشی و از اینجاست که آنحضرت فرمود
اکثر اهل الجنة البله یعنی اکثر مومنان که در بهشت در آیند احمقانند که طالب حور و قصور و نعیم بودند
و نه طالب جمال مطلق که مقصد عظیم بود بیشک ولی گردی شوی در سلک خاصان معتبر یعنی مره
توکل علی الله و رضا بالقضا این است که ولی الله شوی و در سلک مقربان الهی در آیی چنانکه در عین العلم است
که توکل در لغت تفویض امور است بمشیت حق تعالی و در اصطلاح صوفیه صرف بدن است در عبودیت
و تعلق قلب است بربوبیت حق و دوختن نظر بیکبارگی بسوی او و پس بدین توکل اعتماد بر حق تعالی و انقطاع
از ما سوی الله حاصل آید تا آنکه در ترقی مدارج همه اغیار از نظرش بر خیزند و پس در مشاهده مستغرق باشد
و از اغیار غائب و بیخبر و هذا معنی الولی المقرب عندهم و بیت لاحق بیان توکل عامه مردم که بزبان و دل
چنان گویند و خوف و رجا از خدا تعالی دارد و نه از مردم و اگر ولی بمعنی دوست و خاصان یعنی صالحان
گوییم هر دو بیت در بیان توکل و رضای لغوی باشد والله اعلم بر امه مسلم بباید در میان خوف و رجا بر حق
اشارتست بقول رسول الله صلعم الایمان بین الرجاء والخوف یعنی ثبات و کمال صفت ایمان در توسط
مذکور است و مصنف به تواضع مسلم بجای ایمان تنبیه کرده است برانیکه مقصود آنحضرت علیه السلام واثر بودن مومن در میان
و صفین یعنی متصف شدن باین هر دو امر چنانکه درین باب عقاید گذشت که ایمنی از مهر حق تعالی و یاس از رحمت
وی هر دو کفر است باز گفت خوفش بباید اندکی امید باشد بیشتر یعنی توسط مومن در میان خوف و رجا
چنین باید که خوفش اندک و امیدش بسیار باشد زیرا که او تعالی در ملک خود تصرف میکند هر چه که میخواهد و قهر
و لطف او مربوط بچیزی نیست کما ورد هولاء فی الجنة ولا ابالی و هولاء فی النار ولا ابالی یعنی قضای
خداوند ما سابق شده است که خلائق را هم طائفه ساخته فرقه برای جنت و فرقه برای نار و من باک و
مبالاة ندارم از احدی و نیز پاداش و تعذیب بندگان در ملک من زیادتی و نقصان راه نیابد پس
بنا بر این مقدمه خود را بخوف غالب خلق شایان نیست بلکه رجا بیشتر باید تا بامید مثوبات اخروی راه برنج و

طاعت بر وی آسان گردد چون نومیدی کفرست باید که امیدواری فضل او تعالی باشی شفیع قیامت و عطا
آن وعده فرموده آیت بی استحقاق احدی را آنچه انعام کرده آید بیان رسید جهان بی سوال کسی
نعم ماضیه و حالیه و استقبالیه نظر نموده همگی امید و فضل بی علت او باید چنانچه خود فرموده آیت رحمتی وسعت
کل شیء و عن ابی هریرة رض سمعت رسول الله صلعم یقول ان الله کتب کتابا قبل ان یخلق الخلق ان رحمتی سبقت
علی غضبی فهو مکتوب عنده فوق العرش کذا فی عین العلم و فی طریقة المحمدیة ثم اختلفوا فی غلبة الخوف علی الرجاء
او علی العکس فقال بعضهم ینبغی ان یغلب الرجاء لانه یستیقن انه علی الاسلام و الایمان بالاخلاص و شک نظرا
فی العاقبة من قواعد الشرع ان الیقین لا یزول بالشک فهذا کثیر لبعضهم رغبة فی الطاعات و ر
فی المناجات و اکثر المشایخ علی غلبة الخوف کما نقل عن رابعة البصریة رح قیل لها لم لا تتزوجین قالت یا
علی و الذی عندی انه یختلف باختلاف الاشخاص و الاحوال فالمبتدی و من به بقیة من آثار الع
و البطالة ینبغی له غلبة الخوف و لغیره غلبة الرجاء و المساواة بینهما انتهی قریب این است آنچه بعضی
محققان فرموده که مومن را بوقت تندرستی خوف غالب تر زیاده باید تا بوسیله آن ترک معاصی نماید
کوشد و در حالت مرض و قرب مرگ امید رحمت بیشتر باید تا بمقتضای انا عند ظن عبدی المومن
امید به حق باشد و تلخی موت بر وی آسان گردد هذا هو التحقیق بالقبول عند سائر الادبا.
سبحان الله اعلم ابلیس شش لک سالها میکرد طاعت با نشد این بیت تاکید کثرت امید و قطع
النظر از ثواب و عقاب وابسته بطاعت و معصیت نیست بلکه حق تعالی هر چه هر که میخواهد میگردان
می تواند و خوار میسازد و بر وی لازم و واجب نیست که مجازات بر حسب اعمال خود
طاعت ابلیس او را نافع نشد و کثرت عصیان ابوبکر که نامش در جاهلیت عبد العزی
گشت مومن را اگرچه عاصی باشد چنان باید که امید مغفرت زیاده از خوف عقوبت باشد و میتوان گر
این بیت تمثیل خوف و رجا یعنی ابلیس با کثرت طاعت در رنگ تمام رجا در کجا
حق را بانداختن از طاعت فرمان او سر زد و مانده شد و حضرت ابوبکر رض بعد از توبه در پیاده خوف
جای درخت مقرب درگاه شد اگرچه اکثر عمر در کفر گذاشته بود دل ما ناری تا دمه از
ای در باره رسیدن نان و طعام چه جبین وا از مردم طمع مدار که رازق هر او تعالی است
که رزق اگرچه از عطای مردم باشد آن را هم از خالق نگاهبان چه مردم خود خط و سبب هستند که دا — مخلوق
ایشان تو فرستد و ذکر ملائکه و حق جبریل استطرادست برای افاده عموم که در مقام مقصود
ترا اندر بلا میده قال اوحی الله تعالی الی موسی ع فقال من لم یرض بقضائی فلم یصبر علی
بلائی و لم یشکر علی نعمائی فلیخرج من تحت سمائی و لیطلب ربا سوائی کذا فی الطریقة المحمدیة
و مثله فی عین العلم و غیره گشتند ملعون آشکار است پیدا.

یعنی سعی خود در معاش دنیا و کثرت طاعت در ثواب عقبی تکیه مکن بلکه در وزری دنیا و آخرت از حق بدان و اگر نه
همچون بلعم ملعون و مانند برصیصا خوار خواهی شد و در بهار الافاضل آورده است که بلعم باعور نام ولی الله
است که عاقبتش مرتد شد و بی ایمان رفت و بلعام هم گویندش و برصیصا بالفتح نام ولی دیگر است
که بوسواس شیطانی کافر در زید انتهی و نزد بعضی مفسران این آیه کریمه که واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا
فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین در شان بلعم مذکور است و او از کنعانیان و جباران
بود که صحف ابراهیم ع خوانده و اسم اعظم میدانست و وقتیکه حضرت موسی ع با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت
ایشان شد جباران نزد بلعم رجوع آوردند که مستجاب الدعوات بود و التماس کردند که بر موسی ع و قوم او دعا کند
او قبولا نمیکرد و آخر باغوای ایشان فریفته شد و از ایشان رشوت گرفت پس بر مومنان دعا کرد و
خدا تعالی اسم اعظم از دلش فراموش ساخت و ایمانش سلب نمود و حضرت موسی ع با مومنان از شدت
اعدا نجات یافت کذا فی تفسیر الحسینی و قصه برصیصا در تفسیر این آیه کریمه کمثل الشیطان اذ قال للانسان
اکفر الآیه چنین آورده که راهبی بود که عمر دراز خود را صرف طاعات نموده بود و شیاطین از اغوای او
عاجز آمدند پسر ابلیس ابیض نام متعهد اضلال او شده در صومعه او رسید و اجازت گوشه گرفتن در آن
صومعه از وی طلبید و داخل شد چون راهب شدت مجاهده ابیض را مشاهده کرد از سر نو مرید او شد
و ابیض از آنجا انتقال کرد و به راهب چند کلمه آموخت که برای شفای مریض این کلمات را خوانده باشی پس دیوانگی
بیکی را گرفت و او را مریض ساخت آخر خویشان آنکس را راهب رهبری کرد که نزد وی برید تا شفا یابد چون نزد
او آن مریض رفت همان کلمات بخواند ابیض او را بگذاشت و او شفا یافت بدین صورت بسیار کسی را
میگرفت و مریض میساخت و بخواندن راهب میگذاشت آخر الامر دختر بادشاه را گرفت دختر را خدمتگاران شاه
نزد راهب آوردند و ابیض در دلش وسوسه انداخت که دختر خوبرو بود چند روز نزد وی بماند آخر
دختر را تنها در صومعه او گذاشتند که در آن وقت به زهد و تقوی معروف بود و راهب با آن دختر زنا کرد و از خوف
ظهور این فجور او را بکشت و مدفون ساخت و ابیض مر شاه و ارکان دولت را از حال او آگاه ساخت که
به دختر شما زنا کرده قتل نموده است پس او را از صومعه برکشیده بر دار بردند و ابیض بصورت شخصی در آنجا
حاضر شد و راهب او را شناخته مدد خواست و ابیض گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنانم پس سجده کرد و کافر شد
و خلاص نیافت انتهی و آوردن هر دو قصه اعجاب بلعم و برصیصا با عمال خویش ظاهر میشود و نیز آنچه مصنف
که خاکساری شان از عجب بوده است شاید که از جمله علوم کرده باشد والله اعلم ز رحمت بخواهی دائما همدم
بسازی صبر را ای که فرحت دائم و طبب جاهش مخواهی صفت صبر را قرین و همدم خود ساز و شکیبائی
را پیشه کن و صبر چنین حبس نفس است از جزع و شکوه پیش خالق در حین رسیدن مکروهات دنیا و مصنف
صبر را از همه صفات حمیده خوبتر گفته زیرا که در حدیث است که الصبر اصل کل عبادة و کف عن کل معصیة

بدانکه بنده را وصف عبادت ست و هم عبودیت حقیقت عبادت ظاهر ست که منع نفس ست از هوا و آورد
سوی ست و انواع عبودیت چهار چیز ست الوفاء بالعهود و محافظة الحدود والرضا بالموجود والصبر علی
المفقود فالعبودية اتم من العبادة وهی لعوام المؤمنين والعبودية للخواص كذا فی الجواهر الجلالی باید دانست که
لفظ فرج در حدیث شریف که مستفاد در بیت ثانی ترجمه آن آورده ای الصبر مفتاح الفرج فرج در السنه عوام
بمعانی ضد مشهور ست یعنی شادی اما از کتب احادیث و قوانین ابیات مثنوی مولانا جلال الدین رومی
چنان واضح ست که آن بمعنی گشادگی است یعنی آنکه در هر کار با صبر ملازم باشد کار از صبر گشاد
کار را یابی اگرچه کار ست بطالمان افتد ناصبر تو عنا داد اگر باشد دان نصف ایمان صبر باشد شکر النصف
کما ورد فی الخبر الايمان نصفان نصف صبر و نصف شکر و افضل صبر ست که نزد صد ادای بلا چنانکه در
حدیث ست كذا فی الطريقة المحمدية پس صبر بر بلا و شکر بر عطا از اخلاق مومن کامل است کذا ابن عباس رض
انه قال قال رسول الله من اصيب بمصيبة فی ماله او نفسه فکتمها ولم يشكها الی الناس كان حقا علی الله تعالی ان يغفر له
كذا فی الطريقة المحمدية وحش بفتح واو چهارپایه که او را بهیمه گویند و اگر بکسر واو خوانند کاشیانه مرغ که بالای
درخت باشد كذا فی المنتخب اما ذکر آن بمناسبت طیر ست و مقصود مرد رقیه و حوش شکر بدبخت باشد
و یا در صحرا و هم مرد رقیه طیور که در آشیانه یا خارج از آن نشینند و بعض نسخ کسر ست یعنی شکسته گی ای
طیر روزی خوار ست با وجود شکستگی اعضای وی و بیت ثالث ترجمه کریمه ایست لئن شكرتم لازيدنكم وقال الحق
الشکر قيد الموجود و صيد المفقود یعنی شکر نعمت حافظ نعمت حالی ست و جالب نعیم استقبالی باز گفت
فقیر صابر افضل ست عند الله از غنی شاکر چه صابر را اجزای بی حساب ست لقوله تعالی انما يوفی الصابرون اجرهم بغير حساب
بخلاف شاکر که او را اجز القدر شکر باشد كذا فی الطريقة المحمدية و عين العلم و بیت ثالث تایید این معنی ست که
پیغمبر ما را فضیلت ست بر سلیمان اند و جهه که بر فاقه و فقر صبر فرموده اند و بر نعمت که او را داده اند شکر
کما ینبغی را نمود و چنانکه بر عارف احوال آنحضرت مخفی نیست بدانکه در عین العلم آورده که علما را اختلاف
ست اندر آنکه شکر بر نعمت افضل ست یا صبر بر بلیت بعضی شکر را فضیلت داده و بعضی صبر را افضل گفته اما
حق درین مسئله آنست که شکر بر عطا افضل ست از شکر بر رضا افضل به احوال کسی باشد که صابر ترین اهل بلیه
و حق سبحانه و تعالی او را فرماید که آیا خواهی که ترا هم جزا دهیم با نچه این شاکر را دادم او گوید نعم یا رب حق تعالی
گوید که او بر نعمت شکر کرده است و تو بر بلیت صبر نمودی پس ترا هم چند وی ثواب چه شکر ادای حق نعمت
ست و صبر تلخی تا یخی انتهی توبه کن امروز توبه ترک مگو فردا انتهی یعنی توبه بعد از گناه بر فور واجب و تاخیر
در آن مکن که بقای زندگانی دنیا اعتماد نیست نه در قبول توبه همه اوقات یکی نه پس بر فور باید کرد تا رحمت
حق تعالی دست آید که یحب التوابين و یحب المتطهرين انجلالی است که لوث معاصی جانی بالا از خود بسبب معاصی
ضمیر له بلکه بخلاف ایمان امر بتوبه میکند که یا ایها الذين آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا و عن ابی سعید الخدری رض

من قال حین یاوی الی فراشه استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه ثلث مرات غفر ذنوبه
وان کانت مثل زبد البحر او عدد رمل عالج او عدد ورق الاشجار او عدد ایام الدنیا انتهی و آنحضرت تحریض فرموده است
امت را بر توبه و استغفار بقول خود والله انی لاستغفر الله واتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرة کذا فی المشارق
توبه کن از صدق دل فیما مضی آور ندم ، در طریقة المحمدیه گفته که انابت باز آمدن ست از گناه و عزم کردن بر آنکه
عود نکند بران بجهة تعظیم حق و خوف از عقاب و چه توبه نصوح و صادق این ست که در آینده بران عزم کنند
و در گناهان ماضی ندامت آرد و بیاد کردن آنها خراب حال و شکسته بال گردد بدانکه توبه بدایت مقامات سالکان
و عبودیت نهایت آن و توبه مقدم ست بر عبادت حق قالوا لا تصح العبادة الا بالتوبة کما قال تعالی التائبون
العابدون فقدم التوبة علی العبادة کذا فی الجواهر الجلالی و روی عن ابن عباس رض عن النبی صلعم التائب عن الذنب
کمن لا ذنب له والمستغفر من الذنب وهو مقیم علیه کالمستهزئ بربه یعنی کسیکه بزبان استغفار کند و از گناهان
باز نیاید و بران مصر باشد گویا با خداوند تعالی استهزا کننده است العیاذ بالله من ذلک انتهی و مخدوم دام
برکاته فرموده که در احادیث آمده است که هر گناه که آشکارا کرده است توبه از و نیز آشکارا کند و هر گناه که در سر
باشد توبه در سر کند نه بیکن و نی مزن در مال دنیا جان من الخ یعنی بمقدار ضرورت معاش خود در مال دنیا
دست انداز که زهد اینست نه زیاده ازان که دران وبال آخرویست فبقدر اشتغال العبد بالدنیا یحرم عن عبادة
المولی فینبغی ان لا یتصرف فیها زائدا علی قدر سد جوعه و ستر عورته حتی لا یصیر آکل الجیفة کذا فی الجواهر الجلالی
و قد قال علی رض الدنیا حلالها حساب و حرامها عذاب و شبهها عتاب والحرص داء ولا دواء له کذا فی الطریقة المحمدیة
یعنی در نعیم دنیا که از وجه حلال باشد سوال و حساب خواهد بود که چرا زیاده از قدر ضرورت تناول کردید و چون
از حرام باشد از وی عذاب دوزخ آید و در شبهات عذابی سخت باشد و اینجا حدیثی مناسب است که در مشارق الانوار
که ابو هریره رض روایت کرده است از آنحضرت صلعم که او فرموده است که روزی من از غلبهٔ جوع از خانه بر آمدم و بدیدم که
ابوبکر رض از خانه بر می آید پرسیدم که درین وقت بچه سبب بیرون آمدی گفت که گرسنگی بیرون آورد و درین
اثنا عمر رض از خانه بیرون آمد او و هم پرسیدم که چرا بیرون آمدی همان جواب گفت پس هر سه تن در خانهٔ یکی از
یاران شدیم و از زن او پرسیدیم که فلان کجاست گفت برای آب رفته است چنانکه او حاضر شد و زود قدری
خرما پیش نهاد و شیر دوشیده هم آورد و هر چه را تناول کردند و نیز آن صحابی گوسپند را ذبح نموده گوشت
پیش آورد چنانکه ازان سیر خوردند و آنحضرت صلعم در خطاب ابوبکر و عمر رض چنین فرمود والذی نفسی بیده لتسالن عن
هذا النعیم یوم القیمة اخرجکم من بیوتکم الجوع ثم لم ترجعوا حتی اصابکم هذا النعیم یعنی سوگند بخداوندی که روح من
در قدرت اوست که شما پرسیده خواهید شد ازین نعمت بروز قیامت بیرون آورد شما را از خانهٔ شما گرسنگی پس هنوز
باز بخانه نرفتید تا این نعمت عظمی بشما رسید انتهی نزدیک حق آن بهتر ست از طاعت جن و بشر کما ورد فی الحدیث
ترک ذرة مما نهی الله تعالی عنه خیر من عبادة الثقلین کذا فی الطریقة المحمدیة پس چنانکه در باز آمدن از گناه با وجود

ابوبکر

قدرت بر آن نبوده است بر عزم گناه معاف باشد که بمجرد عزم بالجزم آثم شود که جمهور بر آنند که او را از عزم مؤاخذه خواهد
باشد اگرچه گناه از وی صادر نشود کذا فی المدارک و این حدیث نفس و خیال را که ناگاه در دل آید معفو است
همچون خطا و نسیان که آنحضرت فرموده رفع عن امتی الخطاء والنسیان که آنچه بخطا و نسیان کرده باشد اثم آن
مرفوع است از امت من و این حدیث آخر آن است ان الله تجاوز عن امتی ما حدثت به انفسهم ما لم تعمل او تتکلم به کذا فی
بر سبه محروم مانی از خدا مبغوض گردی بخبر یعنی الاعطای لغرض محمود مباشی و هم مبغوض او ست پس
غالب این هم مبغوض شود بی خبر توانگر مسادی باشد یا عطف بر مبغوض است یعنی بی دولت دنیا الی الغنی
خدا ایشان غافل و از معرفت بی خبر و غافل باشی قدس سره الشمس الائمه حلوانی از ترک نعمت اعتماد کردن است که
خلایق که از ایشان نفع میرسد وقال من سال الناس اموالهم تکثیرا فانما هی جمرة فلیستقل منها او لیستکثر
یعنی بخواهد حیات از مردمان مالهای ایشان برای بسیاری اسباب دنیا پس مالهای خواسته انگشت
سوزنده آتش است پس آنکس مختار است که اندک را جمع کند یا بسیار بدست آرد پس مومن را باید که در مال
کفاف قناعت کند بقدر ضرورت کسب کند و بخدای عز و جل شاغل باشد کذا فی الحواشی الهلالی باز گفت که حب دنیا عصیان
و خطاهات و حریص مال و زر دشمن خدا تعالی است پس مولع بالفتح و کسر لام یعنی حریص است و در حدیث شریف آمده
الی قوله حب الدنیا راس کل خطیئة یعنی از دوستی دنیا بسیار گناهان بوجود آید چنانکه حسد و کینه و خیانت
و غضب و ظلم بر مردم در حاشیه نفحات آورده که حب دنیا یعنی اختیار کارهای دنیاست بکار آخرت و بر مرد غالب
او تعالی و فی الحدیث جمود العین من قسوة القلب و قسوة القلب لکثرة الذنوب لاکل الحرام و اکل الحرام
لنسیان الموت و نسیان الموت لحب الدنیا و حب الدنیا راس کل خطیئة انتهی کلامه و قال ان الخوف
الخاف علی امتی اتباع الهوی و طول الامل یعنی هوا و آرزو پس پیروی هوای نفس در
لذت و شهوات و درازی امید و زندگانی و کارهای دنیا کذا فی الحلالی و در تنبیه ابواللیث است که
در طول امل چهار آفت است کاسل در طاعات و کثرت هموم در کارهای دنیا و حرص بر جمع مال و قساوت قلب
یعنی العلم است که سبب آن حب دنیاست و جهل بحقائق معاد پس باید که مرگ را بسیار یاد کند تا اعراض از دنیا
و استعداد آخرت دست دهد و فی الحدیث نعم یذکر الموت فی الیوم واللیلة عشرین مرة انتهی فارغ
شدی از بیم و ترسیدی از شیطان شرا و چون قول او شرا دیده است از شیطان یعنی چون از حب
دنیا فارغ شدی و در دل تو خدا آمد یقین دان که از شر شیطان خلاص یافتی چه دام شیطان برای صید کردن
انسان همان حب دنیاست که آنحضرت فرموده است حق تعالی طالب دنیا را بسگ کرده که الدنیا
جیفة و طالبها کلاب و کان بعد مصرع ثانی مصرع اول بسگی است یعنی حریص دنیا مانند سگ است که از گوشت
مردار پر کند یعنی دل چون گرسنه طالب دنیا بجمیع مال و اسباب نوعی پیسیله ناید بر جمع اوشل خوردن عضو
است قدر لغتیکان کلوخ یعنی حریص بعاقبت آن مال و اسباب یاد میکند او را در دل وادار زان بهره آن است

ریح ... قساوت القلب الذنوب

احوال وی کی بصارت شرعیه صرف نشد مانند سنگی کلوخ ست که بکاری نیاید بیت او مقلد دزد دین
دیو ان بدان صورت بشر اینست یعنی مدعی محبت حق تعالی که در طلب دنیا باشد دزد دین حیله گر ست که
لباس درویشانرا دام ساخته اسباب را جمع بیسازد پس او همچون مقلد بیخبر ست از حق تعالی بلکه شیطان ست
که مردم را میفریبد همچون دیوی که او را غول نامند و دیو مردم خوانند رسته شوی تو در جهان یعنی چو فنا الحق
یعنی ترک امساک و بخل از دوزخ خلاص یابی و همچون شاهان عالیشان در صدر جنت مقامات عالیه در صدر
جنت بنشینی قال رسول الله صلعم الجنة دار الاسخیاء و بهشت سرای جوانمردان ست بدانکه هیچ خلقی از اخلاق
ستوده و هیچ خصلتی از خصال حمیده بهتر از سخاوت نیست که خود مردم را بدرجه شهادت رساند و عاقبت
مستحق بهشت گرداند کذا فی الجلالی باز گفت که برایشان ایثار را پیشه کن و چندان که توانی دران کوشش
دار از سوال مردم دور باش زیرا که سوال بی ضرورت حرام ست و دادن بمحتاجان بس لطیف و مرغوب ست
نزد عقل مستقیم و هم خوبتر ست عند الله الکریم پس در خزانه جلالی این حدیث ست که قال عم من فتح باب مسئلة
فتح الله له سبعین بابا من الفقر صحابه رض بسماع این حدیث از سوال چنان احتراز کردند که در حالت سوار ست
چون تازیانه از دست ایشان افتادی پیاده گشته از اسب فرود آمده بر داشتندی و در روی ست
که سخی را مدد از غیب ست کما روی ابو هریرة قال رسول الله صلعم ما من یوم یصبح العباد فیه الا ملکان یقولان
فیقول احدهما اللهم اعط منفقا خلفا و یقول الآخر اللهم اعط ممسکا تلفا یعنی هر روز علی الصباح دو فرشته
بر خیزند یکی برای سخی این دعا کند که خدایا مرد نفقه کننده را مالی دیگر از خزانه غیب عطا کن تا در انفاق
موفق بوده باشد و دیگری در باره بخیل چنین گوید که خدایا مال ممسک را تلف گردان تا کسی از و نخواهد و ذل
و خواری بر دارد انتهی کلامه و در عین العلم ست که سخی آنکس ست که مانع نشود از انچه واجب ست از روی شرع
چنانچه زکوة و سائر واجبات مالیه و یا از راه کرم و مروت چون گرامی داشتن مهمان و مانند آن و مانع
هر دو را بخیل نامند مانع واجبات شرعیه بخیل ست و ممسک که او را لئیم گویند از همه بدتر ست که او گر محتاج
خود هم مال صرف نکند و ایثار بمعنی اختیار مراد دیگران بر مراد خویش از سخاوت برتر ست زیرا که دران
بذل اموال ست بر دیگران با وجود احتیاج خود انتهی کلامه صد چند کس از صوفیان بودند عمری در سفر
بیان ایثار ست و لفظ چند از ان فرموده که مراد بعدد صد یقین نیست بلکه مراد جماعت کثیره ست و آبکی
بکاف تصغیر اندک آبی که یک نفر را کفایت کند و مصنف رح درین حکایت گفته که آن آب اندک را آنکس خورد
که پس از ان دیگران زنده مانند زیرا که باعث ایثار در اعانت دیگران بود چون همه مردند حفظ جان خود بر آخرین
لازم آید و مثل این آثار آب اندک در خزانه جلالی هم آورده که در جنگ یرموک از مسلمانان چند زخم رسیده
در معرکه افتاده بودند چون هر یکی از ایشان آب را عرض کردندی و بدیگری اشارت کردی و او بدیگری تا
آنکه هیچ از ایشان آب نخوردند و همه شربت شهادت نوشیدند و در احیاء العلوم بار اصحاب کرام که اهل صفه بودند منقول از

ایشان آورده که مانده‌ی طعام بر ایشان رسید و برکت آن کری بداد تا آنکه تیغ اولیا از آمده بود در حکایات
آمده که چند صوفیان را ملازمان بر بندی بعد کشتی منسوب ساخته نزد سلطان بردند و سلطان امر کرد که برایشان
بر دار کشید هر یکی از ایشان مبادرت کردی که اول مرا بر دار کشید تا آنکه برایشان را شیوه کردند حاضران متعجب
شده خبر به سلطان رسانیدند سلطان ایشان را نزد خود طلب نمود پرسید که باعث سبقت شما در موت چه چیز
است گفتند از کتب ما اخلاق ایثار درست پس سلطان از حقیقت اسلام ایشان متعجب گشته مذهب درست و اکرام
نمود و همه را رها کرد و کذا اطلاعه فی بعض رسائلهم هم صدر و مسند منزلت محراب محفل جایگاه ای یعنی مسند
ایثار خاص نیست به مأکل و مشارب و ملابس بلکه شامل است هر چیزی را که مقصد نفس اماره باشد چنانکه مقام
بلند که آن مسند است و مسند منزلت دنیا مرغوب اغنیاست و محراب وسط محفل و جایگاه نیکو مطلوب عام است و مقعد
مصطفی را آنست که در همه هم ایثار کن و خود در مرتبه ادنی باش چنانکه در مطالب المؤمنین گفته که چون کسی
در میان مجلس جا نبیند او را باید که جای دیگر نشیند و بکره دارد نزد میان نشیند و هم در مجلس قصد نکند بلکه
در پایان مجلس نشیند و کذا در میان هم برادر هم نشیند و در وسط حلقه نشیند که در حدیث است
ملعون علی لسان محمد من قعد وسط الحلقة و [illegible] تاویل ست یکی آنکه تخطی رقاب کرده در میان حلقه آمده
[illegible] مجلس جای خالی نشیند دوم آنکه در وسط حلقه نشیند لوجهی که در میان وی و جماعت حجاب شود
و بیت لاحق اشارت به حدیث شریف است که البخیل عدو الله ولو کان زاهدا والسخی حبیب الله ولو کان فاسقا
هرگز میر مالی فزوار بهر فردا نیستی [illegible] از خوف آنکه مبادا که اخیل اتفاق افتد که [illegible] روزی میسر
نشود و بقا [illegible] مال خود را زیر زمین دفن و ذخیره مساز زیرا که اگر در مشیت ایزدی که فردا نیستی
مقدر است آن مال از تو غائب شود و هرگز نیابی بدانچه گفتی [illegible] و این بیت منع از ذخایرت برای
نفس خود و بیت لاحق منع از ذخایر برای [illegible] تو [illegible]
حق سبحانه [illegible] باشان [illegible] خود متوکل علی الله باش و کار را [illegible]
بسیار که ترا ترک در بیشتر است [illegible]
[illegible] با خلق [illegible] خلق [illegible]
آن یعنی تو را خلائق که دوستی ایشان [illegible] کمال علم و فروتنی میسر نخواهد شد [illegible]
ریاضت نفس اماره است و در بیت لاحق اشارت است بقول سلف که التواضع مع [illegible] صدقة
مع المتکبرین صدقة یعنی با کسی که عادتش [illegible] تواضع نباید کرد تا او را در این عادت [illegible]
نرسد بلکه با او تکبر شایان است [illegible]
مردمان تمام [illegible]
[illegible]

زایلوهم بالقلوب یعنی در ظاهر معاملات با ایشان اختلاط دارید و بباطن در ساز بید ایشان را از خود نیاید
عام مردم را چندان مصالح نباشد و تنگ بکسر کاف عجمی نکار رست ای کسیکه صدق ترا بکذب حمل کند و ستیزه آرد در
هر کار روح خمر مختصر خمار چنانکه انده مختصر اندوه ست و در مصراع ثانی اشارتست بحقا کشیدن و تحمل نمودن از خلائق
که در حدیثست تخلقوا باخلاق الله و هم اشارتست بمقابله کفار در جناب پروردگار و قالت الیهود عزیر ابن الله
وقالت النصاری المسیح ابن الله وقال هو لیح الملئکة بنات الله وقال المتکبرون اتخذ الله ولدا سبحانه عما واقع ست
یشرکون سنے مدح کس باشد نفع سے ذم کس مکند ضرر ای هر چند که باشی بر ان حال یعنی بمدح کس از ان بر نخواهی
شد و بذم کس ناقص نگردی پس متغیر شدن بمدح و ذم دور از عقل ست و در حدیث آمده اذا رایتم
المداحین فاحثوا سنے وجوههم التراب ای در دهان مدح گویان خاک اندازید تا از شما بازمانند و گذا کلمه
برادر مسلم بر روی او نشاید کرد که جابر رضه روایت کرده که قال رسول الله صلعم اذا مدحت اخاک فکانما امررت علی
حلقه موسیٰ پس مدح بالمشافهه کردن همچون موسیٰ بر تیز ست بر حلق وی یعنی در هلاک او کوشیدن ست
که نفس او بدان مدح غره گردد و خود را نیکو داند و اگر لابد مدح کند چنان گوید که من می پندارم که تا از
کذب و ریا دور باشد کذا فی الطریقة المحمدیة و در بیت لاحق اشارتست بحدیث تکلموا الناس علی قدر عقولهم پس
در دگوهر کنایت از کلمات فصیحه و کلام بلیغه ست که آن مناسب عقل سالم ست پس با دانا چنین باید گفت رانندن
خرم شود و با جاهل یعنی ساده از صنائع و بدائع گوید تا او را قریب بفهم باشد و هم نرم گوید که در دلش
اثر کند بالطف و نرمی کن تجر ای تجر مختصر تجارت بمعنے شرا ست بقرینه منفعت بلکه فروختن را از سود
چنانکه تحقیق این معنے در باب تجارت گذشت و در عین العلم ست که خریدن بهای مبیع زیاده از قیمت ویکی
دهد و در فروختن کمتر از ان گیرد پس بهر حال منفعت مردم جوید که خیر الناس من ینفع الناس فروده سفی
و دعائیه رحم الله امرأ سهل البیع و سهل الشراء انتهی و هم شیخ را ظاهر کند که در پنهان کردن آن نوع از
خیانتست و کذلک در شرای کالائی که مالکش کم عقل باشد تقریر بکند و نگوید که این چیز در عالم ارزان ست
و یا این چیز چندان خوبست که این هم بدخواهی دیگران ست و در خزانه جلالی در جزآن آورده که نفع رسانیدن
بدیگران از موجبات دخول جنت ست کما قال علیه السلام ان من موجبات الجنة ادخال السرار فی قلب المؤمن و قال
المشائخ عش مع الخلق بالمداراة لاحتمال تقابل السیئة بالسیئة ولا تذکر احدا بالسوء و تمسک بعمل بالاخلاص و
الزم الصمت وقلل الضحک انتهی و بیشتر در اطعام مساکین حدیثی نوشته شد و نظری بپا و حدت ای
یک شفقت بر گدایان موجب نظر رحمت حق تعالیٰ ست و اینکار اشارتست به نفع رسانی بخلائق و اعانت ضعیفان
که در ان منافع و مثوبات بسیار ست کما ورد ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء ای الملتفت فی السما
و هیز بکسر ها و دزا عجمه مخنث که هنگامه سرود ساخته در بدر میگردد و گدا مسخره که هستند تش نقلی گویند
خوشوقت آمرغی که او افتد بدام مردمی تمثیل حال نافع الناس ست و خوشوقتی آمرغ بنابر حسن عاقبت اوست

که حق تعالی او را برای انتفاع مردم آفریده است بدان التفات ندارد و لی جهت تعیش خود بمیرد و کذا مال انا نفع الناس لا
یبذل نفسه فی انتفاعهم چنانکه در خزانه جلالی است که قال اذا اراد الله خیر العبد جعل حوائج الناس الیه و در
رساله قشیریه آمده حدیث لا یزال الله فی حاجة العبد ما دام العبد فی حاجة اخیه المسلم یا خود کنی و در اینجا
نهر بتحتانی بانگ زدن بر سائل محتاج است و ببعض نسخ زجر واقع است و درین بیت اشارتست بمضمون
حدیث قدسی که او تعالی روز قیامت سائل را چنین گوید که من از تو خواستم و تو ندادی فیما ندی بر اجر
آن بنده عرض کند که تو بی نیاز و پاک ازین منزهی که از کسی چیزی بخواهی او تعالی فرماید که فلان سائل
در حقیقت از من سائل من است و هم در حدیث آمده که الفقیر هدیة الله تعالی الی الغنی پس زجر گردانید بر بخل
مثل عتاب واقع است در باره کسی که عیادت نکند که من مریض شدم و مرا نپرسیدی کما سیجیء بالمفصل فی آخر الکتاب
یا بی عذابی از کینه سائلی بزاری مدتی چنانکه در حدیث آمده که هر که زجر کند سائل را او را بلدغ عقرب زبان عذاب کنند
کذا فی خزانه جلالی و دریشان کریمه و اما السائل فلا تنهر چنین نوشته که یکی از صحابه کرام بدست خوشهای گندم سبز
بخدمت آنحضرت صلعم آورد و در دل آنحضرت صلعم به تناول آن رغبت بود که سائلی رسیده سوال کرد دلش داد چون
صحابی معلوم کرد که آنحضرت صلعم بخوردن رغبت بود از مجلس برخاسته همان خوشها از سائل خریده باز بخدمت
آورد و آن سائل باز آمد ثانیا او را عطا نمودند همچنین سه کرات خرید صحابی و عود سائل بوقوع آمد پس در
کرت آنحضرت صلعم بطریق مطایبه فرمود که ای سائل انت تاجر لیک شکسته خاطر باز گشت و این آیت
آمد و هم در خزانه آورده هر که تخم احسان این جا بکارد لابد بر آن بالقیامت بر دارد که الدنیا مزرعة
الآخرة واقع است و بدین معنی اشارت کرده است مصنف رح در بیت لاحق سائل را هدیه الله گفته که قال علیه السلام
هدیة الله علی المؤمن سائل بباب لا یرد القضاء الا الدعاء و لا یزید فی العمر الا البر کذا فی الخزانه ایتام را پرور
یعنی نالی جمع یتیم جار دسلا ایتام بتقدیم تحتانیه بر فوقانیه جمع یتیم است و یتیم من بنی آدم من لا اب له و فی
البهائم ما لا ام له و فضل مراعات یتیم و مساکین را احادیث بیش از شمار است و در خزانه جلالی است قال علیه السلام
انا کافل الیتیم کهاتین فی الجنة و این خاست بانگشت و میانه فرموده است و این هر دو انگشت پیغمبر برابر
بودند ای مسبحه و پرورنده یتیم در بهشت همچون این هر دو انگشت برابر باشیم اما زد در قید تو شرف بالله آنحضرت
در قرب و بی مبالغه فرموده است انتهی کلامه و بیت لاحق در تاکید مراعات خادم است که او را بی طعام و کباب
گرسنه دارد همچون فرزند عزیز نور البصر داند هرگز نباشد نزد حق تعالی چیزی خوبتر ازین تفصیل کنایت است
از کمال پسندیدگی حلم یعنی وصف حلم چنان مرضی حق تعالی است که گویا رضای او در آن منحصر است پس
مبالغه در مدح حلم است نه اگر دیگر خصال حمیده ازین کمتر اند و اینکه فرموده مردم در مکافات بدگویی و بار
یکدیگر کنند معنی اش آنست که اگر کسی در هنگام انتقام از جاهل مداهنت کند و از انتقام گرفتن مانع و
حائل گردد او را از میان منع سازند و نامر یکدیگر باشند در تصرف و اکرام تو شخصی مرا الی بی بصر الا یعنی ان

بہ آنست کہ فرو خورد خشم بر کس نراند تا در پناه حق تعالی باشد کما فی الحدیث و در کتب نوشته اند که علاج
دفع خشم آنست که وضو کند تا خشم فرو نشیند و اگر ایستاده باشد بنشیند و اگر نشسته باشد بخسپد تا شعله
خشم فرو نشیند چنانکه در تنبیه الغافلین بحدیث آمده که ان الغضب جمرة من النار فمن وجد ذلک فان کان
قائما فلیجلس وان کان جالسا فلیضطجع باز گفت که اینهمه تحمل و تدارک در محلی است که خشم بهوای نفس باشد
اما چون مردی مبتدع بتو مناقشه کند یا دشمنی قصد مال و جان تو کند و اورا زبون گیرد و جواب سخت بگو
که این خشم محمود است نه مذموم کیف وقد صدر عنه صلعم ومن الصحابة فی محله اکثر کذا فی الطریقة المحمدیة
بر جمله مومن مسلمانان نهی منکر بر هر کس واجبست و خاص بمردان دلیر اوامر کارها نیست لان الوجوب علی کل مسلم و
مسلمة الامتناع عن المعاصی والمنع عنها فلا یسقط احدهما بالآخر کذا فی عین العلم یعنی قدرت اجتناب از معاصی
ساقط نگردد از منع دیگران از معاصی بر کس را باید که منع کند هرچه خود ممتنع باشد چنانکه در بر سینه گفته که امر معروف
و نهی منکر بر هر کس فرض است اگرچه خود عاصی باشد نعم ما قال السعدی رحمه یا علم است اگر مدعی گوید +
خفته را خفته کی کند بیدار + والمعروف ما استحسنه الشارع وامر به والمنکر ما انکر علیه الشارع ونهی عنه لان الامر
والنهی عندنا شرعیان لا عقلیان ثم هو فرض علی الکفایة فی الفرائض فعلا وترکا ومندوب فی المندوبات کذا فی
عین العلم یعنی امر معروف در باب فرائض فرض کفایه است که بکردن یکی از کردن دیگران ساقط گردد و در
مستحبات شرعی مندوبست ولا یشترط فی وجوبه الابلیة والعدالة ولا کونه عاملا بما امر به ونهی عنه قال علیه السلام
من رای منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبقلبه وذلک اضعف الایمان و فی الحدیث نص علی کون الکل وجوب
علی هذا الترتیب علی کل شخص وهو قول اکثر العلماء وهو المختار للفتوی وقال بعضهم التغییر بالید علی الامراء والحکام
وباللسان علی العلماء وبالقلب علی العوام وهو المختار للفتوی للامام زندویستی وهو المروی عن ابی حنیفة رح
وکذا یجب الضمان فی کسر المعازف ان کان لها قیمة من غیر اعتبار صلاحیتها الا للهو اذا کان الکسر بغیر اذن
الامام کذا فی الطریقة المحمدیة. زشتی بگو بدیا حسن خذ ما صفا ودع ما کدر. زشت و حسن نامل گوید ست مقبول
آن یعنی ذکر دو نامی زشت و بد کردار باشد خواه حسن و نیکوکار تو ای مخاطب الذی فرموده او ملکیر آنچه خوب و نافع
باشد و بران عمل کن و بگذار آنچه ناخوبست و بدان عمل مکن چنانکه سلف فرموده خذ ما صفا ودع ما کدر و
این سخن مطابق بیت لاحق که مرد نیست در سخن تو نظری مکن بعد بعلم او نظر کن که چه گفته اند که زشت و حسن مقبول گوید
باشد یعنی تذکیر و واعظ را در اول بلکه بوجه احسن پیش شود هرچه گویند گفتار شش باید که گوش کن خواه زشت باشد
و خواه حسن اما بعد از سماع بگیر آنچه صافی باشد و بگذار آنچه کدر باشد در امر کردن منع نهی چون کسی را دید که
آمده و اگر دید الم که خواستند شود امر معروف و نهی از منکر واجبست والا نه و امام سرخسی رحمه گفته این تفصیل
ففی مختار الفتاوی قال شمس الائمة من رای منکرا یلزمه ان ینهاه وان کان یلحقه الضرر یقینا او بغالب الظن
وقال مشایخنا یجب الاحتساب اذا علم انهم لا یسمعون والا فلا انتهی قدر عین العلم آورده که در دستور مریم مذکور

سکوت افضل است و در صورت خوف لحوق ضرر و عداوت احتساب با جمال کنند و نیز اگر گمان دارد
از گناهی باز نماند و بگناه دیگر مشغول خواهد رفت احتساب آنگاه حرام است فلیذا و والامر بقوله تعالی فذکر ان
نفعت الذکری اما در مسائل نماز از احتساب باز نماند چنانکه گویند که امام حسن بن علی رضه موی بر سر بسته
نماز میگذارد و ابوهریره رضه در آمد و آن موی را کشاد و امیر المومنین امام حسن رض بعد از نماز بدنبال چشم بغضب
سوی او نگاه کرد ابوهریره رض گفت بر من بچشم غضب مبین که از پیغمبر ص شنیده ام هرکه موی بر سر گره زده گذارد آن
نشستنگاه شیطان باشد پس دانستم که تو در نماز باشی و دیو بر سرت باشد و از امام المسلمین منقول است
که بمن حدیثی رسیده است که بروز قیامت یکی را بدوزخ کشند فرمان رسد که از وی دست باز دارید که او را
خزانه ما طاعتی است و او را از آن خبر نیست او گوید خدایا آن چیست فرمان آید که یکی دست در تکبیر اولی برده
آورده بود و تو او را گفتی تا گوش برآر پس این ثواب آن امر معروف است کذا فی السعودی بپندی چو خواهی ...
یعنی اول آن پند را خود در عمل آر پس از آن ابلغ نه خود را نکو و ایشان را با اعمال صالحه آراسته گردان کذا فی الخبر کلکم
راع وکلکم مسئول عن رعیته آنگاه دیگران را امر کند تا در عتاب اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم داخل نباشد
بعد از آن اگر قبول نکند خاموش شود و اگر یکی در خفیه گناه میکند کشف آن نکند بلکه در خفیه امر کند تا ابلغ تر در
نصیحت دهد و اگر در علن قصد اعزاز دین دارد تا نصرت یابد نه از جهت حمیه نفس و الا خوار شود کذا فی بریقه
و فی عین العلم سن حق الامر والنهی العلم لیعلم الحدود والحقوق وکذا الورع شرط فیه لعدم تاثیر قول الفاسق وسقوط
اعتباره وکذا حسن الخلق والحلم وهو الاساس فی ذلک کما ورد فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی انتهی یعنی
این سه امور از حق امر معروف است نه شرط لازم تا مخالف باشد بآنچه در صدر گفته سرگین گاو به دور کن الخ
چون اینجا بیان امر معروف و نهی از منکر بود تقریباً و مسئله الطریق احتساب درین بیت بیان کرده
بخطاب عام گفت ای سامع ظاهر و باطن خود را پاک دار تا ترا در بارگاه حق سبحانه وتعالی محلی باشد و بعد باشارت گرید
که محتسب را باید که اول خود را پاک دارد و مزکی سازد پس از آن مر دیگران را بپاکی و تزکیه امر کند یعنی ای محتسب
بدن خود را از لوث نجاسات پاک دار و جان خود را از قوت حرام و مشتبه و پلید پرورش مده بلکه ظاهر و باطن
خود را از ذمائم پاک کن و بمحامد آراسته ساز تا پند ترا در دیگران تاثیر عظیم باشد چنانکه در عین العلم گفته
اینست وجه مناسبت برادرین حصه بیت در اثنای احکام احتساب با تحقیق این همه مسئله آنکه در در المختار
آورده ان عین النجاسة اذا صارت عینا آخر یطهر ام لا فعند ابی یوسف رح لا یطهر و عند محمد یطهر والفتوی
علی قول محمد رح لکن هذا اذا کان لا یری عین النجاسة ولا اثرها واما اذا کان عینها او اثرها قائما ظاهرا فلا انتهی کلامه
و در خلاصة الفقه از مضمرات نقل کرده که گلابه صحن خانه چون بگل و سرگین باشد و رنگ و بوی سرگین زیاده باشد
در آن نماز گزاردن روا باشد و در خزانة المفتین است که اگر جامه شسته و تر بر آن گلابه بهند و وقتی که خشک شود جامه
پلید نگردد و در ترغیب الصلوة و خزانه آورده که روا است تطین مسجد بگلی که سرگین در وی آمیخته باشد چون گل

گل غالب باشد و آب پاک سرشته و اگر آب پلید سرشته گل را بجا زند و یا سرگین زیاده از گل باشد روا
نیست که بدان گل اندود کنند مسجد انتهی و هم در برهنه گفته که اگر گل با سرگین آمیخته دیوار صحن خانه را گل اندود کرد
بعد از آن خشکی جامهٔ تر بر آن نهند باک نیست و اگر گل پلید در آن گل بر باشد اگر محل آن نمودار شود پلید
داند و لیکن در خلاصه گفته که بعد از خشک شدن پاک شود و اگر باز تر گردد دلیلی نبود و کذا اگر جامهٔ پلید را
در جامهٔ خشک پیچیده شود در رطوبت و اثر آن در وی ظاهر شد چنانکه تر شد که بعصر آن آب از آن بشود در
اصح پلید نشود و همچنین اگر جامهٔ پاک بر زمین پلید تر گسترده شود انتهی پس منع مصنف اندودن گل با سرگین محمول
است بر مذهب امام ابی یوسف که در آن احتیاط تمام است و یا محمول است بر آنکه گل را بمحض سرگین اندایند چنانکه رسم
هندوان است و این است مناسب بغیرت ما که اندی و هم ملائم به بیت لاحق گفته یا چیک پیز تو دیگ و نان را
مپز هیمه نیست زیختن ای در خاکستر و انگشت سوزان یا چیک و پشتی دیگ شوربا و آش و قرص نان را بمکر
بوجهی که قرص میان آتش باشد تا خاکستر آن آلوده شود یا چنانکه رسم کلابان است که نان تر را در خاکستر
نهند و دیگ را در میان نهند زیرا که خاکستر نزد امام ابو یوسف نجس است حتی لو وقع فی الماء یفسد و الفتوی علی
طهارته کما قال فی اللوحة النجاسة اذا صارت رمادا یطهر و عند محمد کما مر کذلک در ترغیب عدده اگر سرگین کاو
بسوزند و خاکستر در چاه افتد آن چاه پلید شود نزد ابی یوسف الا نزد امام محمد پلید نگردد و علیه الفتوی و کذا
الخلاف فیما اذا وقع الحیوان فی ملحة و صار ملحا انتهی و کذا فی برهنه اگر سرگین یا عذره خاکستر شود نزد امام محمد
پاک است و فتوی بر این است و نزد ابو یوسف نه و همچنین اگر خوک در نمکدان افتد نمک شود پاک باشد انتهی
پس منع مصنف نزدیک امام ابو یوسف در آن صورت که نان با شوربا خاکستر آلوده شود و اگر نان بر روی باشد و دیگ
بر پایه نهند و هیمه را بر خاکستر سوزان پخته سازند بلا خلاف پاک است چه در این صورت آلودگی نیست
یعنی ترک احتساب با وجود قدرت بر آن موجب پاکی است اهل شهرت و صالحان یا فاسقان در عذاب الهی یکسان
باشند چنانکه در بیت لاحق گفته و این ترک را مداهنت نفس و ضعف در دین گویند و آن مذموم است لان
السکوت عند شناعة المناهی و المعاصی مع القدرة علی التغییر بالید او اللسان بلا خوف لحوق ضرر منه حرام حتی
ان یعاقب علیه فقد ورد ان الساکت عن الحق شیطان اخرس فابذل فی هذا الباب من الصلابة کما ورد قل الحق و ان
کان مرا و قال علماؤنا ان کان سکوته لدرء ضرر عن نفسه او غیره فهو مداراة جائزة بل مستحبة فی بعض المواضع
و الاوقات کذا فی الطریقة المحمدیة پس با قدرت احتساب واجب است مگر که در آن خوف ضرر باشد آورده اند که بزرگی
شیطان را نشسته دید پرسید که موجب چیست که بیکار باشی گفت علمای ما برآورده اند که با اهل مداهنت کنند اکنون جمعیت
با غوای من نیست که ایشان خلفای منند و در احیاء العلوم در باب اخبار و آثار آورده منها قوله ان الله
لا یعذب العامة بذنوب الخاصة حتی یروا المنکر بین اظهرهم و هم قادرون علی ان ینکروه فلم ینکروه و از حضرت
ابو بکر منقول است که او در خطبهٔ خود این آیت خواند یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم و

دیگا

دگفت کہ شما موشان تاویل نکنید این را برخلاف تاویلی کہ درست ست یعنی ابتدای شما این بست کہ خود نیکوکار
باشید و دیگران را از مناہی منع نکنید بدرستی کہ من شنیدہ ام رسول ع را کہ میفرمود ما من قوم عملوا بالمعاصے
وہو من لیقدر علی ان ینکر علیکم فلم لیفعل الا ان یعمہم اللہ تعالیٰ بعذاب من عندہ پس مرقادر را منع باید کہ منع کند تا در
بلا با ایشان مبتلا نگردد اگر نتواند از میان ایشان بیرون رود کما قال ع ان اللہ لیسئل العبد ما منعک اذا رایت المنکرین
ینکرون فان القی اللہ العبد حجتہ قال یا رب وثقت بک و فرقت من الناس در باب فضیلت احتساب بسیار
احادیث آوردہ و ثواب آن بیان کردہ اند از انجملہ بر یکحدیث اختصار افتاد کہ قال رسول اللہ ع افضل شہداء امتی
رجل قام الی امام جایر فامرہ بالمعروف ونہاہ عن المنکر فقتلہ ہو علی ذلک فذلک الشہید منزلتہ فی الجنۃ بین حمزۃ
وجعفر انتہی کلامہ دان نعمتی صوت حسن ہم بخشید حضرت خدا الخ این جزو مقدم ست بر شرط نعمتی بیان عظمت
یعنی چون حدیث زینوا الحانکم میخوانی ومیشنوی کہ آنحضرت ع تزیین صوت در قراءۃ قرآن امر فرمودہ ست
پس آواز خوش را نعمتی عظمی بدان وبآن رحمت روح حاصل کن وہم او را بخشش حق تعالیٰ شمار کہ بر بندگان عطا فرمود
چنانکہ حضرت داود ع بدین نعمت خاص مشرف بودہ چنانکہ منقول ست کہ در ہنگام تلاوت وی مر زبور را
چندکس از سامعان از کمال ذوق جان بحق سپردندی بدانکہ در روایت عبد الرزاق از براء رض لفظ این حدیث
چنین آوردہ کہ زینوا اصواتکم بالقرآن و در روایت ابو داود ونسائی چنین ست کہ زینوا القرآن باصواتکم
و مصنف بجای اصوات الحان گفتہ اخذ بالمعنی ست و مراد از تزیین تحسین صوت بدون لحن چہ لحن در قرآن
بر ہم مطربان و مغنیان حرام ست بلا اختلاف کذا فی الطریقۃ المحمدیۃ وہذا معنی ما وقع فی المحیط اسم الغناء کما یطلق
علی المعروف بین ارباب اللہو یطلق علی غیرہ ایضاً کما قال ع من لم یتغن بالقرآن فلیس منا و فی تاتارخانی
التغنی بالقرآن ان لا یغیر الکلمۃ عن وضعہا بل حسنہا بتحسین الصوت وتزیین القراءۃ فہو مستحب عندنا فی الصلوۃ
وخارجہا وان غیر الکلمۃ یوجب فساد الصلوۃ لان ذلک منہی عنہ وہذا ما قال النووی رح القراءۃ بالالحان المصطلحۃ
فی علم الموسیقی ان اخرجت لفظ القرآن عن صفتہ بادخال حرکات فیہ او اخراج حرکات منہ او قصر ممدود او
مد مقصور فہو حرام یفسق بہ القاری ویاثم بہ المستمع لانہ عدول عن النہج القویم الی الاعوجاج وقد قال اللہ تعالیٰ قرآناً
عربیاً غیر ذی عوج انتہی آواز خوش جان بشنود قوتش رسد عاشق شود الخ ای بران آواز ملیح دبدین سبب
ذوق حاصل گردد و شوق لقای حق سبحانہ دست دہد پس در رجستن و تحرک آید ولسوی زیر وبالا قصد کند
یعنی جان بر لب آید وخواہد کہ بیکبار اصلے رود یعنی از بدن بر آمدہ بعالم ارواح برود پس این دو بیت بیان
رقص ست کہ از صفات حمیدہ اہل اللہ ست یعنی این نوع جنبش را کہ بے اختیاری ست رقص دار و اگر پیش از بین
ترا خبر نیست از ان و اما ترقص کہ خود را بتکلف در رقص و اضطراب آید بہ نہ مذموم و حرام ست و فی الاحیاء اول درجۃ
السماع فہم المسموع وتنزیلہ علی معنی یقع للمستمع ثم یثمر الفہم الوجد والوجد یثمر الحرکۃ بالجوارح وہو الرقص انتہی
سر خدا او فی سماع الخ ای شنیدن آواز خوش بقصد تقرب الی اللہ از صفات مردان و کاملان ست ہر کسی را

اثنان بہم نیست قال فی العوارف السماع یستجلب الرحمة من الکریم ویحصل رقة القلب ثمرتها الشوق الی
لقاءه تعالی وخوف من غضبه فالمفضی الی ذلک قربة وطاعة واذا کان حال السامع ذلک کیف یشبه اللهو
حتی یمنع منه بقوله تعالی ومن الناس من یشتری لهو الحدیث کذا فی خزانة العلماء پس مفهوم درمیان حکم
سماع گفت که سماع آنکس را سزاست که نفس او از شهوت جسمانی مرده باشد و جانش بیاد حق آگاه و شوق
او زنده باشد واگرنه او ماخذ را از سماع بهتر است کما قال فی عین العلم ولن یتمکن من حظوظ النفس
سواه تمکن شهوة لنفسه حظ ایضا منه فتولد الوجد بوجبان الحال من شوق او خوف او حزن
او قلق انتهی وفی الاحیاء السماع مع الاحوال هی مترجمة بصفات البشریة نوع قصور وانما الکمال فیه ان
ان یفنی عن نفسه واحواله الکلیة یعنی بحیث لا یبقی له التفات الیها فهو یسمع بالله وفی الله ومن الله وتم
من خاض فی لجة الحقائق وعبر ساحل الاحوال والاعمال فلم یبق للبشریة بالکلیة راه سماع نیست الفنی بهانه فنا
جسده بل فنا قلبه ولست اعنی بالقلب اللحم والدم بل سرا لطیفا له الی القلب الظاهر نسبة خفیة
یعنی چون سامع مرکسی راست که از صفات بشریت بیرون آمده متخلق باخلاق الهی بوده این سماع او بجد
باشد وهم برای خدا واز خدا وآن مرتبه برای کسی است که در بحر حقائق الهی غرق بوده باشد واز
ساحل احوال واعمال خود را درگذشته پس او را از صفات بشریت هیچ باقی نباشد ومراد من از فنای دل
نفس فنای تن او نیست بلکه مراد فنای دل معنوی اوست که دل صنوبری را تعلق معنوی میباشد وآنچه
محل حدیث نبوی که السماع لاهله مباح اما این درجه کاملان است وبرای مبتدی آنگاه حلال است که شرط اهل باشد
ومعرض از شهوات باشد تا مضمون فناء را در مخلوقات فرو بیارد ومحل بزرگان بیرا را بپا کنید که آن حرم
لهذا مصنف علیه الرحمه سماع کسی را از و تحذیر نموده چنان که مثنوی صوت حسن تحمیل کن برحال خود را اختیار
تحمید بر جهة مبالغه است یعنی بشنیدن صوت خوش حال بیا کن برحال خویش که از حق سبحانه تو تعینی
رسیده است این بیت نسخه واضحه صحیحه و بعضی نسخ تحمیل بلام واقع شده بمعنی بار از اختن یعنی بر
حال خویش بار بنه و مجبور دیکلف خود را ساکن بساز و برجای باش که رقص در حالت شعور بحال خود اختیارا
ممنوع است از گفت که چون از حال خود کشیده شوی و قرار اطاقت تو بدر شود آنگاه و در تو حالی که
پیدا آید که تو در آن مضطر باشی بدوران معصیت ملامت نباشد زانکه حال مجاز است بیخودی است که
در آن مجبور و معذور است و حرکاتش هر چه که باشد محمود باشد و تواند که قول الله تعالی پیدا آید و حالی که
دریعد و رشته آن باشد و بیت لاحق جزای شرط است یعنی هنگام تغیر حال بسعت قلب خود را ضبط کن و نداد تعزیر
رقص کن و قیل وقال بشنو عبارت از حالات سالکان الی الله تعالی و واصلان بالله است که در کیفیت
رقص ایشان در حالت بیخودی منقول است چنانکه در احیاء و غیر آن بسا حکایات آورده اند برمعنی
آن یا انکار رحالت صوفیه صافیه منع میخود و تواند که معنی آن باشد که رقص اهل صفا را انکار کرده...

کرد از سماع مر علمای دین را گفتگو بسیار است و احسن اقوال آنکہ لا اہلہ مباح و فی ہذا الباب اختلاف عظیم ففی
الذخیرۃ التغنی بجمیع انواعہ حرام عند علمائنا بل التغنی للہو معصیۃ فی جمیع الادیان و فی فتاوی الجواہر سماع
الغناء والضرب بالقصب والتصفیق والرقص وتخریق الثیاب الذی یفعلہ المتصوفۃ وغیرہم لا یعرف لمثل
ہذا جواز فی الشرع بل ہو محظور وفیہ اثم کبیر وہو التشغل بالملاہی الذی یوجب القدح فی عدالۃ صاحبہ فالامتناع
عنہ واجب وہذا ہو الصحیح من مذہبنا وقال فی النہایۃ التغنی للہو معصیۃ و فی شرح المتفق زدن مزامیر
و دف زدن و طبل برای بازی و ہوای نفس بغیر غرض شرعی حرام ست و فی الحدیث والذی نفس محمد بیدہ
لا یرفع صوتہ بالغناء الا علی کتفہ شیطانان احدہما علی ہذا الجانب والآخر علی ہذا الیسر یضربان بارجلہما حتی یسکت
کذا فی فتاوی برہنہ وقال فی الخلاصۃ استماع صوت الملاہی والضرب بالقصب وغیرہ حرام لانہا من اللہو
وکل لہو حرام بالنص انتہی لکن فی حاشیۃ البحر ادعی ان القید فی الروایۃ للنفی ای نفی ما عداہ وفی الکافی
فی باب صفۃ الصلوۃ ان التخصیص فی الروایۃ یدل علی نفی ما عداہ ای نفی الحکم عما عداہ فعلی ہذا حرمۃ التغنی
وغیرہ تکون مقیدۃ باللہو واللعب فما یکون لغیرہ بل کان لغرض الدین کما فی العرس والولیمۃ واستعداد الغزاۃ
القافلۃ ولحصول رقۃ قلوب عباد اللہ المرضیۃ عندہ تعالی لا یکون حراما علی مذہب ابی حنیفۃ رضی اللہ عنہ وما ورد فی حرمتہ
فہو محمول علی المقید باللہو کما ہو حکم حمل المطلق علی المقید کذا فی خزانۃ العلماء مطلق بدان حرمت غنا استماع
ملاہی بالفتح جمع لہوست علی خلاف قیاس کہ المشائخ جمع شیخ ونحوہ یعنی سرود گفتن و شنیدن بقصد
لہو و بازی مطلقا حرام ست خواہ با آلات باشد خواہ بی آلات چنانکہ در خزانۃ العلماء از نہایہ و شرح متفق
نقل نمودہ است وفیہ ایضا الغناء بالکسر والمد اسم من التغنیۃ و بالفارسیۃ سرود گفتن و فی العرف تردید
الصوت فی الشعر والابیات والانضمام التصفیق المناسب لہ فلا یتحقق الغناء بفقد احد القیود الثلثۃ
کون اللحن فی الاشعار وانضمام التصفیق بذلک اللحن ومناسبۃ التصفیق لہ وہو من نوع اللہو وکبیرۃ فی جمیع
الادیان قال علیہ السلام استماع صوت الملاہی معصیۃ والجلوس علیہا فسق والتلذذ بہا من الکفر ای لا یحل ان
سمعہ بغتۃ فلا اثم علیہ لکن یجب ان یجتہد کل الجہد فی ان لا یسمعہ لما روی عن النبی علیہ السلام انہ ادخل اصبعیہ فی
اذنیہ عند سماعہ کذا فی رسالۃ الاتقیاء انتہی کلامہ فی فتاواہ کذا فی الخلاصۃ فی الفصل الثالث من کتاب
الکراہیۃ وقال ابن مسعود رضی اللہ عنہ الغناء ینبت النفاق وقال الشبلی رحمہ اللہ السماع ظاہرہ فتنۃ وباطنہ عبرۃ فمن
عرف الاشارۃ حل لہ استماع العبرۃ والا فقد استدعی الفتنۃ وتعرض البلیۃ کذا فی الاحیاء لکنہ حمل ابن مسعود رض
علی اثبات النفاق فی حق المغنی لان غرضہ کلہ ان یعرض نفسہ علی غیرہ ویروج صوتہ علیہ فلا یزال ینافق ویتودد
الی الناس لیرغبوا فی غنائہ وذلک لا یوجب تحریما فان لبس الثیاب الجمیلۃ وسائر انواع الزینۃ
ما ینبت الریاء والنفاق فی القلب ولا یطلق القول بتحریمہا انتہی کلامہ و مصراع ثانی بیان حرمت آلات
سرود ست فقال فی الہدایۃ ان الملاہی کلہا حرام حتی التغنی بضرب القصب والبربط والطنبور والدف وما اشبہ

ذکر نکرد که حرام است چه اول لهو القول لقوله تعالی ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل الآیة وثانی ترجمه مزامیر
که جمع آن مزامیر آید کذا فی المنتخب و چنگ و نای و مانند آن نواخته شود بخلاف طنبور و بربط و امثال آن
و اینها از لهو حرام است بنص حدیث که استماع صوت ملاهی معصیة کذا فی الخزانة و در طبل هم حرمت دلالت
یعنی طبل زدن هم حرام است مگر برای غازیان که بدان تهور و شجاعت زیاده میگردد و کذا دف زدن مگر در
عروسی و شادی پس جواز طبل غازیان و جواز اشاعه نکاح است که صحابه کرام می نواختند و جواز دف از این
حدیث مشهور است اعلنوا النکاح ولو بضرب الدف و در تحفه غالی آورده که در وقت آمدن تو خیر اکرم
پیش کامل من المحلیه و زدن چوب و سنگ حرام است پس این هر دو از لعب و ملاهی اند و تحقیق اینمقام آنست
که در خزانة العلماء گفته فی فتاوی ابی اللیث السمرقندی ان ضرب الدف فی غیر العرس مختلفة فیه قال
بعضهم یکره وقال بعضهم لا واما فی العرس ونحوه فقد ذهب طائفة من المحققین الی اباحته فی العرس وقدوم الغائب
وکل سرور حادث وفی مختصر الاحیاء السماع فی اوقات السرور تحریکا للسرور فیتعلق باباحته ان کان ذلک السرور
مباحا کالغناء فی یوم العید وفی العرس ووقت قدوم الغائب ووقت الولیمة والعقیقة وعند ولادة الولد وعند
ختانه وحفظ القرآن کذا فی خزانة الروایات ویصح فی [illegible] العلم وقال [illegible] وفی الظهیریة فی الفصل الرابع
من الملاهی من کتاب الکراهیة لا بأس بضرب الدف یوم العید عند بعضهم لما روی عن عائشة رض ان ابا بکر رض
دخل علیها وعندها جاریتان تضربان بالدف فی یوم العید ورسول الله صلعم جالس عنده فزجرهما ابو بکر وقال
الضلال هذا ورسول الله صلعم جالس فقال صلعم دعهما یا ابا بکر فان لکل قوم عیدا وهذا عیدنا فاما القول الی جلیدا تم
[illegible] من السماع انما [illegible] لفقدان الاخوان ولفقدان القوال الخالص عن الهوی و آداب العلم کذا فی الصحاح
الاحتساب وقد روی عن عائشة رض عن النبی صلعم اعلنوا النکاح ولو بالدف واجعلوه فی المساجد وروی
عن محمد بن حاطب عنه فصل ما بین الحلال والحرام الا ضرب الدف ورفع الصوت بالنکاح وقال محمد بن سیرین
[illegible] ان عمر بن الخطاب رض کان اذا سمع صوت الدف [illegible] وسأل عنه فان قالوا عرس او ختان اقره والا
[illegible] وقد ذکر فی رسالة المقتدی الامام فخر الدین الرازی رح ان المزامیر یوجب الاصوات الموزونة [illegible]
المنقل الی النفس [illegible] والحرمة فیها [illegible] علة اخری وهو التذکیر عن شرب الخمر لما روی عنه اذا حرم الخمر حرم
المزامیر ان الناس [illegible] وکثرت شربه فحرم ضربه للتذکیر وعنه [illegible] الخمرة لا [illegible]
المعنی فی غیره فاذا عرفت هذه العلة [illegible] الحرمة [illegible] ولهذا یباح ضرب الطبل فی الحروب والدف
فی العرس وضرب الطبل فی الاوقات [illegible] والی غیرها الاوقات فحرام ثبت ان الحکم یتغیر بتغیر العلة والامکان
النفس منزهة عن اللهو والهوا [illegible] موصوفة بالصفا والرکاکة [illegible] بمشاهدة الله [illegible]
[illegible] من السفل الی العلاء کذا فی الخلاصة للشافی وفی کتاب احیاء العلوم ان السماع
یکون حراما محضا وقد یکون مباحا وقد یکون مستحبا اما الحرام فهو لاکثر الناس من الشبان ومن غلبت علیه الشهوة

فلا يحرك السماع منهم الا ما هو الغالب على قلوبهم من الصفات المذمومة واما المكروه فليس لمن لا ينزله على
صورة المخلوقين ولكن يتخذه عادة في اكثر الاوقات على سبيل اللهو واما المباح فهو لمن لا حظ له من
السماع الا التلذذ بالصوت الحسن وترويح النفس قطعا لكلالها من العبادة واما المستحب فهو لمن غلب
عليه حب الله تعالى وتقدس ولم يحرك السماع منه الا الصفات المحمودة من الهيبة والجلال والحياء من الله تعالى انتهى
وقد عد من المندوب ما يشوق الى الحج والغزو ومن الحرام ما يشوق الى الزنا ويحرك الى الحزن على الموتى ونحو
البكاء كذا في عين العلم وفي فتاوى ثاني ان نقل عن النبي ﷺ من ترقص فقد ادخل الشيطان اصبعه في دبره
معناه من ترقص على هذا المنهاج الذي تراه من الجهال والعوام يوسوس به الشيطان بما شاء على ان نرقص
فاعرفه انهم اولى على رقص المتصوفة الذي سماعهم مخالف سماع رسول الله وسماع الصحابة رض وهم يعتقدون
اباحته ويحتجون فيه بفعل المشائخ من قبلهم وعندي ان افعاله غير افعال هؤلاء وفائز ترقص عن الهوى
رقص عن وجد وكم من فرق بينهما انتهى وقد حكي في الاحياء عن بعض الشيوخ انه قال رايت بعبادان
ان حضرت صلى الله عليه وسلم فقلت له ما تقول في هذا السماع الذي اختلف فيه من اصحابنا فقال هو
الزلال الصفاء الذي لا يثبت عليه اقدام العلماء وحكي عن الشيخ ممشاد علو الدينوري رض انه قال رايت النبي ﷺ
فقلت يا رسول الله اتنكر من هذا السماع شيئا قال ما انكر منه شيئا ولكن قل لهم يفتتحون قبله بالقرآن ويختمون
بعده وقال جنيد رح على هذه الطائفة في ثلثة مواضع عند الاكل لانهم لا يكونون الا عن فاقة وعند المذاكرة
لانهم يتحاورون فيه في مقامات الصدق وعند السماع لانهم لا يسمعون عن وجد ويشاهدون الحق هذا
كله منقول عن فتاوى خزانة العلماء مستقصية تحقيقا للمقام وتتميما لتتمة الكلام وبالجملة الايصال
الى المرام واين غنا افسون زنا از سر بهوا چون شنوی است في عين العلم في باب الغناء انه حرام مشوق السماع
الى الزنا ولهذا ورد الغناء رقية الزنا اي يقتضي الفعل لمن غلب عليه الشهوة كما عرفت تحقيقه ليس عبارت انه
زنا فجور بست واز حديث وكسي كه انچه بعضى نسخ زنان جمع زن ديده شده سهو ناسخان بنت وليل عليه
ما نقلنا انه قال في الاحياء اما قول الفضيل هو رائد رقية الزنا وكذا ما عداه من الاقوال القريبة منه فهو منزل
على الفساق والمتعلمين من الشبان ولو كان عاما لما سمع في بيت رسول الله ﷺ من الجاريتين انتهى باز
گفته كه چون از كسى در سماع نعره عاشقانه بشنوى آنرا حمل بر صدق كن بلكه در احوال و افعال وى نظر
كن چه بسيار باشد كه اين نعره از نقصان بمكر نفس اماره باشد تا او را صاحب حال دانند و هم از كرامت كه
صوفي بعد از فرو شدن وجد قدم بر جاى ندارد و همچنان رقص باشد اين صوفي را بايد كه بعد از سقوط
وجد در حالت خود را از ان نگاه ندارد تا بعذاب حق تعالى مبتلا نگردد چنانكه از بعضى مشائخ كرام منقول
است كه بعد از فرو شدن حالت قدم بر زمين نزده بود دليل از خدا تعالى خواست آن در شكم خورد تا فردا
در روز ... صفا شود مسار نگردد دعا او تعالى اجابت كرد و با يس شد و بدان حال از دنيا رحلت كرد نزد مشائخ

تواجد بقصد حصول وجد صلی مدار است و تقلیکه اندک ذوقی بدل شد بسیدہ با تکلفی بین العلم التواجد
مذموم للریاء الا لقصد الوصول الی الحقیقة لما ورد فی الخبر اللهم ارزقنی حبک وحب من احبک
یقربنی الی حبک انتهی لکن الاولی فی هذا العصر ترکه لندرة الاخلاص معلوم باید دانست کر چون مسئله مختلف فیه
است و اکثر فقها آنرا حرام گفته برای طالبان حق سبحانه وتعالی که بیاد حق شاغل باشند از سماع مرایشانرا
حظی و ذوقی باشد اندکی از وجوه اباحت و آداب نوشته شد تبیین در احیاء العلوم تمام تحقیق این باب در
اباحت آن برای اہل وی بدلائل نقلی و عقلی اثبات نموده چنانکه بیشتر اندکی از ان مذکور شد و انا دلیل
المعین جواب جواز گفته اند اولها قوله تعالی ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله
فنقول اشتراء لهو الحدیث بالدین استبدالا للحرام ولیس النزاع ما فیه ولیس کل غناء بدلا عن الدین
مشتری به ومضلا عن سبیل الله وهذا هو المراد فی الآیة وثانیها قال النبی ﷺ نیاحة المذنبین علی خطایاهم استثنی
عنه الغناء الذی یراد به تحریک السرور والحزن والشوق حیث یباح تحریکها کما استثنی منه غناء الجاریتین یوم
العید فی بیت رسول الله ﷺ وغناء الصحابة عند قدومه ﷺ بقولهم طلع البدر علینا من ثنیات الوداع وثالثها
قوله ﷺ ما رفع احد صوته بغناء الا بعث الله شیطانین علی منکبیه یضربان باعقابهما علی صدره حتی یمسک
قلنا هو منزل علی بعض انواع الغناء وهو الذی یحرک من القلب ما هو مراد الشیطان من الشهوة وعشق المخلوقات
واما تحریک الشوق الی الله سبحانه والسرور فی یوم العید وحدوث الولد والنکاح والختان وقدوم الغائب
فهذا کله ینافی مراد الشیطان بدلیل قصة الجاریتین فالتجویز من الشارع فی موضع واحد نص فی الاباحة والمنع
فی الف موضع محتمل للتاویل کما ذکرنا فی وجه وضع النبی ﷺ اصبعیه فی اذنیه انه کان یعارض الفکر الذی کان فیه
وهو اولی من السرور بالسماع ورابعها قوله ﷺ کل شیء یلهو به الرجل فهو باطل الا تادیبه فرسه ورمیه وملاعبته امراته
قلنا قوله ﷺ فهو باطل لا یدل علی التحریم بل یدل علی عدم الفائدة فیهم مع ان شغله ﷺ بالنظر الی الحبشة حیث
کانوا یرقصون وکان ینظر الیه ولا یکمل به خارج عن هذه الثلثة ولیس بحرام وکذلک عند قصد تحریک الشوق الی
الله تعالی وغیر ذلک من الدلائل المذکورة مع اجوبتها تم ورد النقل من النبی ﷺ والصحابة الکرام انهم قد سمعوا وکذلک
السلف الصالح من اولیاء الله تعالی قد سمعوا ورقصوا فی وجد الله وشوقه وقال من بعض القیاس ان ترویح
القلب اذا فترت اعانة لها علی جد المواظبة فینبغی ان تعطل یوم الجمعة عن النفقة لان تعطل یوم واحد
ینبعث النشاط فی سائر الایام وکذا المواظبة علی الصلوة فینبغی ان یتعطل فی بعض الاوقات ولذا کراهیة
الصلوة فی بعضها فالعطلة معونة علی العمل والهو معین علی الجد ولا یصبر علی الجد المحض والحق المر الا نفوس
الانبیاء فاللهو دواء القلب من داء الاعیاء فینبغی ان یکون مباحا ولکن لا ینبغی ان یستکثر فعلی هذا النیة
یسیر قربة وهذا فی حق من لا یحرک السماع من قلبه صفة محمودة یطلب تحریکها بل لیس له الا اللذة ولان یراه الصفة
والامن یحرک منه صفة محمودة فینبغی ان یستحب ذلک لیتوصل الی ذلک المقصود ونعم هذا یدل علی نقصان

ذروة الکمال بل الکامل هو الذی لا یحتاج الی الترویح نفسه بغیر الحق تعالی ولکن حسنات الابرار سیآت المقربین
انتهی حاصل وجه قیاس آنست که دفع ملال گاهی که از مواظبت ریاضت باشد بسماع ولهو که بدان حرمت
نیست مباح ست بلکه قربتست بقصد حصول نشاط در استقبال طاعتها واما در حق سالک که بسماع از وی صفات
محموده وشوق حق تعالی خیزد سماع مستحب ونیکوست تا بدین وسیله بمقصد خود رسد بخلاف منتهی که بوجود
استغراق وی در مشاهده حق تعالی سزاوار نیست او را که بغیر حق تعالی راحت گیرد کما قال حسنات الابرار
سیآت المقربین و در احیاء گفته که تحریم سماع به پنج عارض باشد عارضی در قوال مسمع ست وعارضی در
آلت سماع وعارضی در نظم اصوات وعارضی در سامع وعارضی در مواظبت بر آن پس باید که از ان بیگانه
نشود که نظر با وحرام ست وهمچنین از کودک صبیح که از وخوف فتنه باشد مگر آنکه شیخ وپیر باشد چنانکه صائم را
بوسه دادن بزن خویش روا است نه جوان را ونیز در سماع باید که آلات شراب مهیا نباشد چنانکه مزامیر واوتار
وطبل کوبه پس این نوع حرام ست وباقی بر اصل اباحت خودست چنانکه زدن دف اگرچه با جلاجل باشد
وزدن طبل شادی وسائر آلات از شاهین ونای وجز آن ونیز باید که مسموع نظم شعری نباشد که در ان هجو
وفحش ست یا کذب علی الله ورسوله صلعم چنانکه عادت روافض ست در هجای صحابه رض پس شنیدن مثل این
حرام ست خواه بلحن وخواه بی لحن وسامع شریک قائل ست وکذا چون در شعر وصف زنی معینه باشد چه وصف آلت
در میان رجال روا نیست واما هجا شنیدن کفار واهل بدعت جائز ست چنانکه باذن آنحضرت صلعم حسان بن
ثابت رض هجو کفار میکرد ونیز باید که سامع آنکس نباشد که شهوت بروی غالب باشد واگر در عنفوان شباب
پس سماع او را حرام ست خواه بر دلش حب شخصی معین غالب باشد وخواه نه چه او بشنیدن وصف زلف و
رخسار ووصال وفراق حمل کند آنرا بر صورتی معینه بر حسب وسوسه شیطان در دل وی وآتش شهوت بسوی
در اشتعال آید وباعث فساد وفتنه گردد ونیز باید که مرد عامی که بر دلش حب خدا تعالی وهم شهوت نفس غالب
نیست مواظبت سماع نکند اگرچه او را بر استلذاذ ودفع وحشت جائز ست اما اکثر اوقات در لهو مصروف
شود وقتی که بدان عادت گیرد پس او سفیه ست که بدین مواظبت مردود الشهادة گردد هذا حاصل ما ذکر فی
العوارض الخمسة الموجبة للتحریم فاما الآداب فهی خمس الاول مراعاة الزمان والمکان والاخوان کما اختاره الجنید
معناه ان الاشتغال بالسماع فی وقت حضور الطعام او الخصام او الصلوٰة او من صوارف القلب عن الحضور
لا فائدة فیه وکذا المکان فقد یکون شارعا یطرق فیه الناس او موضعا کریه الصورة او کریه الرائحة او فیه سبب آخر
یشغل القلب عن السماع یجتنب عنه وکذا قد یکون فی الاخوان الحاضرین فی المجالس غیر الجنس من منکر السماع والمتکبر
الذی یحتاج الی رعایته والمتکلف المشوش للحاضرین برقصه وحرق ثوبه والمتزید والمفلس فی الباطن وعدیم
الذوق فی السماع والجاهل الحامل له علی ما یلیق بجناب الله تعالی والملوث قلبه بحب الدنیا والشهوات والادب
الثانی ان یکون حاضر القلب یصغی الی ما یقول القائل ولا یلتفت الی الجوانب ووجوه المستمعین وما یظهر علیهم من

احوال الحبيب مشتغلا بقلبه ومراقبته لما يفتح له من رحمة الله تعالى في سره ويجلس على هيئة المتأمل المستغرق متحرز
عن التنحنح والسعال والتثاؤب مطرقا رأسه كجلوس المستغرق في فكره ويضبط نفسه عن التصفيق والرقص
اليد وتحريك الاطراف والرقص وخرق الثوب على وجه التصنع والتكلف ساكنا عن النطق بكل ما عنه بد فان
غلب عليه الوجد وحركه بغير اختياره بحيث لا يعلم بفعله ولا يطيق الامتناع عنه فلا بأس ان البكاء او الصياح
ونحو ذلك فهو فيه معذور غير ملوم ومهما رجع اليه الاختيار فليعد الى سكونه ولا ينبغي ان يستديم حركته
حياء من ان يقال فيه انقطع فيه وجده قريبا ولا ان يتواجد خوفا من ان يقال فيه انه قاسي القلب
عديم الصفاء والرقة والادب الثالث ان لا يقوم ولا يرفع صوته بالبكاء وهو يقدر على ضبط نفسه ولكن
ان رقص او تباكى فهو مباح اذا لم يقصد به المراءاة لان التباكي استجلاب للحزن والرقص سبب في تحريك السرور
والنشاط فكل سرور مباح جاز تحريكه ولو كان حراما لما نظرت عائشة رض الى الحبشة مع رسول الله صلعم وهم يزفنون
وفي بعض الروايات انه قال لعائشة اتحبين ان تنظري الى زفن الحبشة والزفن هو الرقص وذلك
يكون لفرح او لشوق فحكمه حكم ما يحركه والرقص يزيده ويؤكده فهو محمود واما تمزيق الثياب فلا رخصة فيه
الا عند خروج الامر عن الاختيار فلا يبعد ان يغلب الوجد بحيث يمزق ثيابه وهو لا يدري لغلبة سكر الوجد
عليه انه هو يدري ولكن يكون كالمضطر الذي لا يقدر على ضبط نفسه والادب الرابع موافقة القوم
في القيام واذا قام واحد منهم في وجد صادق من غير رياء وتكلف او قام باختياره من غير اظهار الوجد
وقام له الجماعة فلا بد من الموافقة ايضا لانه من آداب الصحبة وكذلك ان جرت عادة الاخوان في رفع العمامة
عند هجوم الوجد على واحد منهم والادب الخامس ان يخفي السماع لئلا يقتدي به العوام ويظن الظن بهم
لان السماع يظهر باكثرهم لكونها اعانة على الهوى والبدعات مقصودة وتخلف عنه اكابر المعرفة والمحبة تحرزا
عن التحرك الخارجي الا بقصد اسرار الاخوان بالمساعدة ويشتد تعليمهم ضبط الجوارح مع غلبة الحال كما هو
حالهم والاسلم الاجتناب عنه لمكان الاختلاف في جوازه ولندرة تحقيق الشروط ولدقة مكائد النفس
والشيطان كذا في الاحياء وعين العلم ودر نصاب الاحتساب گفته كه شرط جواز آن است كه ميان سامعان
امرد وزن نباشد وهم فاسق وجاهل نباشد وغافل از حق تعالى ومتستر وخالی از طمع اجرت وطعام نباشد وديگر
آنكه اجتماع سامعان جهت طعام ويا بقصد حصول نذر وفتوح نباشد بلكه قصد ايشان حصول سماع بحت
وتحصيل ذوق الهى باشد كذا في نافع المسلمين بازی حرام است جملگی جز لاغ بازی اهل خود قال
كل لهو المؤمن باطل الا ثلثة تاديبه فرسه ورميه عن قوسه وملاعبته مع اهله كذا في الترغيب وغيره وگفته
ظاهر باطل پر حرام بكردند چه بشتر از احياء معلوم شد كه باطل بمعنى بيفائده است كه آن گاهی مباح باشد
بقصد غرض شرعی چنانكه تفصيل آن گفته شد آری بازی هوای نفس مجنون بوالهوسان حرام است
ويا مكروه چنانكه در عين العلم در برهنه وجز آن گفته كه مكروه است بازی كردن برتين لانگشتان وما قال

انگشت در پره بینی و لعب بجامه و جز آن هم در نماز و هم در خارج از آن الا بازی و ملاعبت
بزن و کنیزک خویش مباح ست بلکه در آن اجر بسیارست چنانکه در حدیث آمده که مرد را در بوسه دادن
زن عطای ثواب حسنه و محو سیئه و درجه کذا فی الجلالی و خلاصة الفقه مصنف ره استثنای مردم
مشهور و معهود ست نه حصر در بازی با زن خود چنانکه در طریقة المحمدیه ست که لعب شطرنج و قمه و طنبور
و همه ملاهی حرام ست مگر دف بی جلاجل در شب عروسی و طبل غازیان و حاجیان و اهل قافله و مانند آن
انتهی در نرد یا شطرنج کس دستی زند بازی کند الخ نرد نام بازی معروف ست که اکثر نردشیر گویند
وفی القهستانی الشیر اسم ملک وضع النرد فاضیف الیه وهو من موضوعات شاپور بن اردشیر اول
ملوک ساسان و شطرنج معرب ششرنج یعنی من اشتغل به ذهب عناءه الدنیوی وجاء الیه العناء الاخروی
وهو حرام کبیرة عندنا وفی اباحته اعانة للشیطان علی الاسلام والمسلمین کذا فی الکافی انتهی و گویند که
شیر مذکور منکر صانع عالم بود و اسم اردشیر المنسوب بآن میکرد و در بر ... گفته که بازی اربعة عشر و
شطرنج همه حرام ست و نرد را شش خانه باشد بخلاف اربعة عشر و این بازیها از کبیره است و نزد
شافعی مکروه است غیر محرم مگر چون بر شکل حیوانی باشد و یا منضم شود بآن قمار و گرفتن مالی و فحش و یا
تاخیر نماز از وقت مستحب کذا فی الجامع پس قمار در این همه حرام ست واما لاعب النرد بلا قمار فلا تقبل
شهادته بلا خلاف لانه فاسق البتة بخلاف لاعب الشطرنج فانه لا تقبل شهادته اذا کان بشرط فیه
المال او یفوته الصلوة عن وقتها او یکثر الحلف فیه بالکذب فحینئذ هو فاسق ترد شهادته وبهذا هو مذهب
اصحابنا ان هذه الشهادة الثلثة کبیرة وقال مالک والشافعی یحل اللعب بالشطرنج وابو یزید الحکیم اختار
قولهما کذا فی القهستانی نقلا عن الذخیرة و مصنف ره دست اندازی در نهما مانند دست اندازی در لحم
خوک گفته لقوله تعالی انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون
وعن بریدة قال مرفوعا من لعب بالنردشیر فکانما غمس یده فی لحم خنزیر و دمه و فی روایة ابی موسی فقد عصی الله و
رسوله کذا فی الطریقة المحمدیه در بستر نگاه ها دران گویی کند آنکس نظر این بیان گناه دیدن ست لهو و
بازی چنانکه در طریقة المحمدیه گفته مشاهدة المعاصی عن رضاء لنفسه حرام و این ترجمه حدیث شریف
است و در لفظ حدیث ذکر لفظ نرد ست اما علما شطرنج را در حرمت نظر ملحق بنرد کرده اند آری در
عمدة الاسلام شطرنج را با نرد در لفظ حدیث آورده والله اعلم و در بعضی نسخ بجای آنکس نظر
او صد نظر واقع ست و هو تشدید من مصنف ره حضرت خدا در ... سیصد نظر روزی کند از
در تفسیر عمده سیصد و شصت نظر گفته که او تعالی هر روز بر بندگان خود نظر میکند و شطرنج بازان را از آن
هیچ نصیبی نه کذا فی عمدة الاسلام و مقصود مصنف ره آنست که این بازی چون بلهو و هوای نفس باشد
موجب حرمان ست از نظر رحمت او تعالی اگرچه دران قمار خواست صلوة و کثرت و در صورت

انضمام این امور فاسق مردود الشهادة باشد کما مر شطرنج بازی شافعی لا باس گوید آنرا آن الخ یعنی امام
شافعی اگرچه او را حرام نمیگفت اما اجازت آن مقید ساخته است بشرائط مذکوره پس نزد وی هیچ وقت
که بدان همواره مشتغل دارند نیز الکلمة لا باس دلیل ترک افضل است دگر بمعنی نفع و گرفتن مال است
بوقت غالب شدن که آنرا قمار گویند و هو حرام علی کل حال و کذا الا کتفا ء ملی صاحبه عند غلبته علیه
فی اللعب المذکور بل یکون الغرض الاصلی تعلیم غزو الکفار و تعلم من غیر انضمام التکبر والا فتخار کذا
القهستانی چنانکه در ترغیب گفته که دلیل شافعی آنست که در باختن شطرنج تشحیذ خواطر و تزکیه اذهان است
در کارزار کفار پس بدین نیت نیک باختن آن روا باشد و لا باس فیه الا بان شرائط که یاد کرده شد
که در وقت نماز از شرط امال و در مر مردمان و در انضمام فحش و دشنام نباز ند و اگر شرطی ازینها بعمل
نکنند نزد شافعی نیز حرام است انتهی از بهر دفع ناخوشی یکساعتی ای ممنوع یعنی نزدیک امام شافعی برای
دفع ملال نفس که از کثرت عبادت و از کارهای ضروریه دنیوی عارض شده باشد و باختن شطرنج
یکساعت براعاة شرائط مذکوره نیز جائز است بخلاف نرد که در آن هرگز اباحت نیامده کما قال ملعون
ملعون من لعب بالنرد کذا فی القهستانی و برای تشحیذ خاطر و تعلم طریق کارزار بمراعات شرائط مذکوره
زیاده از ساعت بلکه در اکثر روز تردد وی نیز جائز است اما بشائبه کراهیت و لا مواظبت بر آن تردد شافعی
منهی و ممنوع است چنانکه در احیاء العلوم آورده که المواظبة علی اللهو جنایة کما ان الصغیرة بالاصرار
والمداومة علیه تصیر کبیرة و من هذا القبیل اللعب بالشطرنج فانه مباح لکن المواظبة علیه مکروه اشد الکراهة
انتهی کلامه و امام غزالی در مذهب شافعی است که شطرنج را مباح گوید و لیس عجب از صاحب خزانة العلماء
که کلام غزالی را در فتاوی خود آورده و شطرنج بازی را در اصل مباح گفته زیرا که نزد حنفیه لعب شطرنج
حرام است چنانکه در ترغیب شمرده از هدایه نقل کرده که نزد و شطرنج باختن حرام است لقوله من لعب
بالنرد والشطرنج فکانما غمس یده فی لحم الخنزیر و دمه و لانه نوع لعب و لهو یصد عن الجمعة والجماعة غالبا
فیکون حراما لقوله انهیکم عن ذکر الله فهو حرام و میسر و قال کل لهو المؤمن باطل الا ثلثة الخ
پس فرق بین المذهبین ظاهر است که شطرنج نزد شافعی مباح است گاهی بی کراهیت و گاهی با کراهیت چنانکه
مذکور شد و نزد حنفیه در آن باس و اثم است و لاعب آن مستحق نار باشد الا ان یعفو الله عنه فهو عندنا
حرام و غایة الامر انه لا یرد شهادته بخلاف النرد فانه ملعون علی لسان النبی فهو فاسق مردود الشهادة
کما عرفت و این خلاف در صورتی است که در آن قمار نباشد و الا فهو حرام بالاتفاق کما اشار الیه المصنف
بقوله گر در وی جوی باشد آنرا آن مخلوط و ملحق کن آنرا یعنی آن ای بالاتفاق حرام است باز گفت که چون مراد از نرد
بازی بیان تحذیر کن ایشان از آن که نهی از منکر واجب است و بعض نسخ بجای لهو بازی نرد بازی واقع
و این نسخه واضح است تا فرق کند میان شطرنج و نرد که بازی نرد حرام است بالاتفاق اگرچه در وی قمار نباشد

باختن

ودر نسخهٔ اولی احسن ست وانسب آنچه در ترغیب گفته وقال عم کل شیٔ من اللعب یسیر حتی لعب الصبیان
بالجوز الکعاب یعنی هر بازی که باشد قمارست یعنی حرام ست علی الاطلاق تا بازی کودکان بسفالها
وشتالنگها کما قال الله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا کذا فی بعض التفاسیر انتهی ای مصارعت جوانان
جهت تحصیل قدرت بر مقابلهٔ کفار نابکار مباح ست نه برای تهمت کذا فی الجواهر اسپی دوانیدن و تیر
یعنی این بازیها در شرع مباح اند زیرا که اینها از مباحات هستند بلکه از فضائل و سنن رسول الله اند لعب
نتوان گفت وکذلک نیزه بازی و تفنگ کشادن و مانند آن که وسیلهٔ کارزار یا حیلهٔ شکار باشد
وگرو بستن در مثل این بازیها هم حلال ست چنانکه امام کمال الدین در متفق خود آورده که گرو بستن
و شرط مال کردن در سائر ملاهی قمار حرام ست مگر در سه چیز که آنرا حرام نتوان گفت بلکه بهترست از سنن
دین یعنی اسپ تاختن و شتر دوانیدن و تیر انداختن اگر گروی از یکجانب باشد واز هر دو طرف
جائز نی مگر آنکه سوم کسی درمیان باشد و آن زر وسیم را بنام او شرط کنند یعنی که اگر تو بر ما سابق شوی
این مال ترا باشد وعبارة المتفق فی نظم هذا سه فی الخف والحافر والا نصال عم من جانب ان یکن شرط المال
الا اذا الثالث فیه یدخل ای حلال ست گروی در سم شتر و سم اسپ و پیکان تیر اگر از یک جانب باشد
واگر از دو جانب ست حلال نیست کذا فی الترغیب پس آنچه مصنف در بیت لاحق گفته که شرط از دو طرف
حرام ست واز یکطرف حلال باشد ووقتی که ثالث درمیان آید ظاهر اخلط ست بین الصورتین غلط ست
من حیث الحکم چه ثالث چون درمیان باشد از هر دو طرف حلال ست چنانکه خواهی دانست این
این سهو ناسخان ست که بجای هر طرف در مصراع ثانی یک طرف نوشته اند ولنعم ما قیل سه وکم من کاتب
غلط اصریحا واحج از هر دو طرف ست چنانکه در برهنه دنائع گفته که مسابقت در اسپ تاختن و شتر دوانیدن
و تیر انداختن و بپای دویدن جائز ست چنانکه در اخبار آمده که رسول الله عم و ابوبکر و عمر رض بیکدیگر
مسابقت کردند پس اسپ پیغمبر عم سبقت کرد و از همه پیش رفت و سر اسپ نزد دم اسپ پیغمبر عم بود و
اینحکم آنجا باشد که گروی درمیان بنیارند واگر درمیان آرند باید دید که اگر گروی از جانبین مشروط باشد
حرام ست و صورتش آنکه یکی مرد دیگر را گوید که اگر در دویدن و یا اسپ و یا شتر دوانیدن و یا تیر انداختن
ترا سبقت باشد ده درم نقره من ترا دهم واگر من سبقت گیرم ده درم من بدهی واین در معنی قمارست
پس هر دو را گرفتن حرام ست واگر شرط از یکجانب ست چنانکه یکی مرد دیگر را گوید که اگر اسپ یا شتر و یا تیر تو
از من پیش برد ترا ده درم خواهم داد واگر من سبقت یابم هرا هیچ مدهی این درست داشته اند استحسانا
چه این مسئله فصل ست که در عرف انصاف نامند و حیله یعنی که گروی شرط مال از هر دو طرف درست افتد
آن ست که ثالثی را درمیان آرند و بگویند که اگر تو بر ما هر دو سابق شدی این هر دو طرف زر مال ترا باشد
واگر یکی از ما هر دو بر تو سابق شدیم ما را هیچ مدهی در مقصود ست باید که اگر ثالث بر هر دو سابق آمد مستحق + دید

+ واین سخن بعینه اصل جواز اعمال

حاشیه: [illegible]

بر حصال باشد واگر این بر جوه بر ثالث سابق آمد باید دید که اگر سبقت ایشان برابر ست یعنی بر
طریق متعین بیش نشتند جیجی یکے را از ایشان چیزے نباید ای از یکدیگر نگیرند واگر سبقت ایشان
بطریق تعاقب ست آنکس که از ایشان سابق ست مستحق مال باشد بر صاحب خود نه بر ثالث کذا فی
عالم الملکی واین حیله باد خال ثالث آنگاه درست باشد که سابقیت و مسبوقیت او مشتبه شود
این حیله جائز شد وامام محمد بن ابو الفضل بخاری گفته که شروط مال و مجیبا حصر نیست بلکه اگر
دو کس را در مسئله فقه و جز آن اختلاف افتد و بر وجه مذکور بسته نزد استاد یا عالم محقق روند
پس سند روایات روند و این ست ماخوذ امام شمس الائمه حلوانی کذا فی الذخیرة والدر المختار ودرکنز
همچنین ست و برای تحقیق مقام نقلے دیگر هم درکار ست فقال فی السراجیة من باب الکراهیة ولا
لا یجوز السباق الا فی اربعة اشیاء فی الخف یعنی البعیر وفی الحافر یعنی الفرس وفی النصل یعنی الرمی وفی
المشی یعنی العدو وانما یجوز ذلک اذا کان البدل معلوما من جانب واحد بان یقول احدهما للآخر
ان سبقتنی فی هذه الامور فلک کذا وان سبقتک فلا شیء لی علیک وبالعکس واما اذا کان البدل من الجانبین
لا یجوز الا اذا کان بینهما ثالث ویکون الشرط بکذا اذ لو سبق الثالث علیهما او علی احدهما اعطیا
وان سبقاه لم یعطیا الثالث شیئا فهذا یجوز ان کان فرسه مثلا قد یسبق وقد لا یسبق و
المراد من الجواز الحل الطیب لا الاستحقاق فقط وهو هاهنا المذکور فی شرح الطحاوی ان هذا انما یجوز فی
هذه الاشیاء الاربعة لا غیر وقال الامام الحلوانی لو وقع الاختلاف بین الاثنین فی مسئلة وشرطا
احدهما للآخر انه ان کان الجواب کما قلت اعطیتک کذا وان کان کما قلت لا آخذ منک شیئا فهذا
جائز انتهی کلامه واز اینجا معلوم شد که جواز گرو بستن از یکطرف ویا از هم طرف بشرط تحلل ثالث
مگر فقط در مال سبقت در مباحات و فضائل ست چنانکه از تشتق هم دستی شد بلی جمعے
چنانکه عوام را ابتلای عام ست والله سبحانه اعلم ومذهب ابی حنیفه آنست که عقود فاسده که
مخالف شریعت اند در میان مسلمانان و کافران در دار حرب هم جائز ست بدلیل تجویز رسول
الله صلعم گرو بستن ابوبکر صدیق را با ابی بن خلف مشرک بشتر بست سه سال در باب غالب
شدن بر پارسیان که او تیم ابن خرداد بست و فرموده الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد رومیان
غلبهم سیغلبون فی بضع سنین و آیه مذکور بر آن انکار داشت و گفت که پارسیان همیشه
غالب باشند بر رومیان و هرگز بر ایشان نگیرند ابوبکر بر حجت اعلام علام الغیوب بادی گرو
بست و همچنان شد که او تعالی فرموده بود از وی آن مال بگرفت کذا فی تبیان القرآن للشیخ الاجل
باز ی کبوتر هم مکن مردود باشد در شرح یعنی هر که با کبوتر ملعون باشد و محروم از رحمت حق
بود ذکر کرده در عنا ان امساک الطیر شاهد ولا یطیر یکون عدلا فی الکافی اما امساک الحمام فی البیت

مباح كذا في خزانة العلماء. وفيه ايضاً سالت ابا حامد عن بيع الخد بلبلاً وقمريا وجعلهما في قفص ويعلفهما فقال
لا يجوز لان هذا نفي لهما من الارض لان الحبس نفي وتعذيب كذا في التتمة وكذا في مطالب المؤمنين القنية
وذكر الشيخ ابو حامد يجوز بيع الطوطي والعطا ومن وسائر الطيور المليحة المقصودة اذا كانت لا تؤكل فان التفرج
باصواتها والنظر اليها غرض مباح واما امساك الحمامات في بروجها فمكروه اذا اضر بالناس يأثم صاحبها
اذا اصعد اي سطح بيته وينظر الى عورات نساء الجيران انتهى وقال في شرح الهداية في وجه رد شهادة
ان امساك الحمام في بروجها يورث الغفلة لان الظاهر ان قلبه يكون مع ذلك في اكثر الاوقات والاحوال
فيقل نظره في سائر الامور واما اذا امسكها في بيته ليستانس بها فهو عدل مقبول الشهادة لان امساك الحمام
في البيوت مباح لم يمنع احد من السلف عن ذلك كذا في المبسوط ولكن في الذخيرة محولا الى كتاب شيخ الاسلام
اذا كان لا يطير لكن يخليها حتى تخرج من بيته لا يقبل شهادته لانه حينئذ ياتي في بيت حمامه حمامات غيره
فتفرخ هي فيهم ثم هو يبيع ذلك ويأكل منها ولا يعرف حمامة غيره فيصير آكل الحرام ومرتكبا ما لا يحل له وعلى هذا
لا يقبل شهادته اصلا وان لم يقف على عورات النساء بالصعود على سطح بيته كما هو المشهور في تعليله انتهى
يعنے مشهور در دليل رد شهادت او آنست كه براى اخذ كبوتر بر بام خانه خود در آيد و بر عورات زنان
همسايگان نظر او افتد و كبوتر كسان بكبوتر او مخلط شده در خانه او بيضه نهند و اورا از ملك خود و ملك
ديگران نباشد پس در مال ديگران تصرف كند بخوردن و فروختن و آن حرام است و موجب رد شهادت
واما بازى كردن بكبوتران و پرانيدن آنها لهو ولعب است و مورث سنگدلى و از رحمت الهى كه خالى
از آن حصه نباشد والله اعلم و مصنف رح پس از بيان اين مسئله فرموده كه كبوترى كه بر پايش پرها باشد و آنرا
حمام مسرول نامند و هم خردست كه تاجدار باشد يعنى بر سرش تاج مويها است اين هر دو را حاجز مبارك
ديدن گويند آنها را در خانه نگهدارى لعب و بازى تا ديوار در خانه تو راه نباشد اينجا تقريبا چند مسئله
آورده تا ناظران بدان بهره يابند و در صلوة مسعوديست كه چون كبوتر با كبوتر جفت گردد و بچها
بر آيد بچگان تابع مادر باشند پس اگر مملوك كسى باشد در ملك مالك آيند و اگر مباح باشد صيد شوند
و گرفتن كبوتران مساجد مكروه است و گرفتن كبوتران خانه ديگران حرام است و در گرفتن كبوتران
بيابان كراهت نيست و در فتاوى برهنه نصاب الاحتساب آورده كه گرفتن عندليب مباح است
و اعتاق حيوانات صحرا كه عتق در بنى آدم است وليس هذا ان حيوانات همچنان در ملك آخذ اند و مردم
كه از مردم خوبند عهده آن بر وى باشد اما اگر بوقت آزاد كردن گويد كه مباح كرده ام بر هر كه او را بگيرد
پس آنگاه خوردن بر آخذ نباشد و در صيد بگفته كه نزد امام شافعى اعتاق آنها مطلقا روا نيست و بقول
ابو حنيفه رح روا باشد بشرطيكه بوقت سر دادن مباح گرداند بر هر كه بگيرد او را اما اعتاق حيوانات اهلى چون
گاو و گوسپند و اشتر روا نيست بالاتفاق و معتق آنها آثم است انتهى و همچنين است در صلوة مسعودى

به اطلاق علیها اباحت مباح نیست تا آنکه اگر کسی دیگر آن را در صحرائی یابد از رها کردن آن خداوند
دیگر دوباره او حرام شد و در کنز العباد همان حیله گفته که مباح گرداند تا عهده بر او نماند وی بر گردن
دیگر ضمان را هم حلال گردد و اگر مردی صیاد دام زده جانوران گرفت و بعضی از آنها از دام جستند
و قصد آنها هم در ملک آن صیاد باشند اگر دیگری از آنها گرفت حرام است مگر بدان حیله که گفته شد و قال
فی خزانة العلماء انه یجوز شراء العصافیر من الصیاد و اعتاقها اذا قال من اخذه فهی له ولا تخرج عن ملکه
بالاعتاق وقیل لا یجوز لانها تضییع المال کذا فی القنیة وعن ابی الدرداء انه کان یشتری العصافیر من الصبیان
منهم العصافیر ویرسلها ویقول اذهبی فعیشی کذا فی تنبیه الغافلین ولو ارسل رجل ملکه وقال من اخذه فهو
له لا یملکه غیره بالاستیلاء فلصاحبه اخذه منه بعده کذا فی الاشباه فی کتاب الصید وقد ذکر ان روایات اخری
من مثل هذا الارسال ان کان بنیة التخلیص یوجر علیه وان کان بقصد تحریم الانتفاع به یاثم وقیل لا یجوز
الاعتاق اصلا لان فیه تضییع المال کذا فی الفتاوی الغرائب وفی شرعة الاسلام لا تقتل العصافیر
عبثا یسال عنه یوم القیمة ثم عقیبه النجاح من قتل عصفورا عبثا جاء یوم القیمة وله صراخ عند العرش
العظیم ویقول یا رب سل هذا فیم قتلنی من غیر منفعة کذا فی الحادیة والاولی ان لا یاخذ الطیر لیلا
کما فی القیاسیة لکن قال فی البزازیة ونصاب الاحتساب ومطالب المؤمنین یحل اخذه لیلا ونهارا والذی نهی
فذلک محمول علی الشفقة والندب والا فالله سبحانه احل لنا الاصطیاد مطلقا انتهی کلام الخزانة

شکره پرانیدن حاکما از بهر صیدی که آن روا است یعنی پرانیدن شکره و باز و چرغ و مانند آن جهت شکار
طیور صحرائی و طلب قوت حلال است و آن لهو نیست و بقصد لهو و بازی کردن بهوای نفس حرام است
قال فی الخزانة الاصطیاد مباح الا اذا کان التلهی وان یاخذه حرفة کذا فی البزازیة و شرح برجندی وعلی
هذا اتخاذه حرفة کصیاد السمک حرام کذا فی الاشباه من فن الثانی و در قهستانی بقصد لهو کرد و گرفتن
شکار کردن بشکره و مانند آن که مباح است که اندیشه نماند چنانچه شان اهل غیرت بلکه گاهی
بقصد قوت حلال بیرون آید و اندر آن استمرار ورزد است که مرة بعد اخری باشد نه دوام شوقی که بعد
لا تاخر باشد و در جامع گفته که صید گرفتن حیوانی است ممتنع و متوحش بالطبع که اخذ آن بی حیله ممکن نباشد
پس ماهیان و بط اهلی از آن خارج است الا که متوحش گردد کذا فی البرجندی باسگ کبی بازی کپتی نفس شود
قال من امسک کلبا فانه ینقص من عمله کل یوم قیراط الا کلب حرث او ماشیة کذا فی المشارق ای الا کلب
الامر امساکه لاجلها وکذا الکلب الصید لانه جاء فی روایة اخری الا کلب صید والا امساکه لاجل حفظ
لم یجوز بعض العلماء لانه لیس مما استثنی فی الحدیث والاصح انه یجوز قیاسا علی الثلثة بعلة الحاجة کذا
فی شرح ... فی الاجناس لا ینبغی ان یتخذ کلبا فی بیته الا ان یخاف من اللصوص او من غیرهم وکذا الاسد
والفهد وسائر السباع لکن هذا قیاس عن ابی یوسف کذا فی الخلاصة آورده بر ... از بستان ابو اللیث

دکهیم تر

لهذ مصید سگ

را امساک سگ مکروه ست کہ لا کہ را ازان نفرت باشد مگر جہت صید یا حراست زراعت وخانه
و در خانه جای معین کند تا بخانه مردم نرود و چیزہا را پلید نکند وفی الحدیث من اقتنی کلبا الا کلب ماشیة
وصید او زرع نقص من اجره کل یوم قیراط پس برای حاجت پاک نه اغراز مکروه ست انتهی کلامه شکره پرانیدن
سوی او وگو تسمیه تعجیلة ای در ارسال این سه چیز تسمیه گفتن عند الارسال بلا فاصله شرط ست
وکذا در نیزه انداختن وتفنگ کشادن و در شکره و مانند آن تعلیم آن شرط ست چنانکه در بیت
لاحق گفته و در برجند گفته که حلال ست صید هر حیوانی که شکار کند به نیشک و چنگل بشرط آنکه معلم باشد
و جراحت کند تا آنکه اگر خفه کردن و یا بقعود او بر سینه صید صید بمیرد حلال نباشد وعلیه الفتوی
وقیل این نزدیک امام محمد ست وبقول شیخین حلال ست ولا در باز رجوع دشاهین این شرط نیست
تا اگر اینها اینچنین کنند صید اینها حلال باشد وخون بیرون آوردن شرط نه وبقولی شرط آنگاه
است که جراحت اندک باشد کذا فی القہستانی و نیز شرط ست که مرسل اینها مسلم و یا کتابی بی تسمیه دیگر
باشد و بر صیدی اگرچه معین نباشد پس اگر بر یک صید ارسال کرد وچندی از صید ادران تا مختنق
گرفت همه شاید خورد بشرطیکه آن هیچ در وجه ارسال او باشد نه در جهت دیگر و اقتران تسمیه با ارسال شرط
است پس اگر صیاد ترک تسمیه بعد کرد پس از ارسال زجر کرد سگ را به تسمیه و او منزجر باشد وصید را
کشت نشاید خورد وکذا اگر مجوسی و یا مرتد و یا بت پرست و یا کودک غیر عاقل ارسال کند بخلاف
آنچه پس که ارسال او بقصد صید کافی ست وکذا اگر از دست یکی بجهد وصید را بکشد بوجهی که ارسال آن
از کسی معلوم نباشد نشاید خورد کذا فی برجندی دهم شرط ست که با آن سگ مرسل سگ دیگر در جراحت
شریک نباشد و اگر در اخذ آن شریک باشد نه در جراحت کراہت تحریمیه ست بر صحیح انتهی کلامه وهکذا
فی المحیط وغیره باشد سگی آموخته از صید چیزی کم خورد ای یعنی علامت معلم بودن سگ آنست
که از صید سه بار پی در پی چیزی نخورد بلکه ضبط دارد و نزد صاحبه خود آرد و بروایتی از امام
پس صید رابع از و حلال باشد و بروایتی از و ثالث نیز حلال ست وهو المختار کما فی المختار و در قول
صحیح و ظاهر روایت نزد امام این معنی مفوض ست برای معلم وصیاد و در همه سباع شرط ست که اجابت
کنند و در فرستادن بعید در خواندن و باز آمدن نزد خواندن اگر سگ معلم خون صید را بخورد باک نیست
و یوز همچون سگ ست درین احکام و تعلیم شکره و مانند آن اینست که پس از ارسال باز آید بخواندن و
فرار نکند بلکه اجابت کند در ارسال و اخذ صید و در باز آمدن بخواندن صیاد پس سگ معلم بعد از ترک
اکل اگر چیزی از صید بخورد نشاید خورد که هنوز معلم نشده و آنچه در ضبط صیاد نیامده و گشته باشد
بالاتفاق حرام ست و آنچه پیش ازین در خانه وی محرز ست نزد امام حرام ست خلافا لهما و اگر باز از صیاد
بگریزد و اجابت نکند پس آنچه بعد از رجوع شکار کند نشاید خورد که هنوز معلم نشده ست کذا فی برجندی

والکل منقول عن الهدایة گیرند ایشان صید را با جرح میرد صید چون ای جرح کردن سگ و شکره و مانند
ایشان شرط حل صید ست و خون ریختن شرط نه و علیه الفتوی کذا فی القهستانی پس این ذبح جرح ست
که آنرا ذبح اضطراری گویند اگر پیش از رسیدن بمیرد و اگر زنده یابند ذبح اختیاری در کار ست چنانکه گفت
گر زنده یابی ذبح کن ور میرود دنبال آن قوله ور میرود ابتدای کلام و بیان حکم دیگر ست قوله تعاقب مکن
صیغه نهی ست یعنی اگر آن صید مجروح شود و سگ و آن باز مرسل [illegible] از طلب آن چند در نشیند
و در پی آن نرود و درنگ بسیار نکند مگر براحت تا اگر بعد از آن نان خورد یا بول کند حرام ست
پس اگر زنده یابد ذبح کند و اگر مرده یابد خوش بخورد که طیب حلال ست و اگر صید را زنده یافت و ذبح نکرد
و عمدا درنگ کرد تا آنکه بمرد حرام شد و اما این آنگاه ست که وقت فراخ باشد باوی آلت باشد ذبح نکرد و
درنگ کرد تا آنکه بمرد حرام ست و اما این آنگاه ست که وقت فراخ باشد باوی آلت ذبح ست والا
فیتعین حلال ست در روایتی و اما ظاهر روایت آنست که نشاید خورد لیکن این خلاف آنگاه ست که
در مجروح از حیات زیاده از آن باشد که در مذبوح اختیاری بعد از ذبح می باشد و اگر مثل آن باشد
آن در حکم مرده ست پیش از رسیدن و حلال ست بالاجماع کذا فی الهدایة و این ست حکم مجروح تیر که از
چشم رامی غائب شود و او در پی دوان ست چون آنرا با تیر خود مرده یافت بی اثر جراحت درنده شکلی
خورد استحسانا و کذلک اگر صید مجروح حامل تیری نباشد و یقین میداند که این جرح از تیر وی ست اگر از
طلب بنشست و او را مرده یافت نخورد و همچنین اگر در آن جرحی دیگر جز جرح خود یافت نخورد کذا فی الهدایة
والمحیط بدانکه مدت طلب صید مجروح بقول امام اعظم رح مقدر ست به نیم روز و یا شب اگر اکثر ازین در
طلب باشد و بعد یابد نشاید خورد و در زیادت گفته که اگر ما قال از یکی روز بعد طلب باشد و بعد یابد نشاید خورد
کذا فی المضمرات کلا منقول عن القهستانی و برهنه و غیره با اگر چوب نیز صید را جرحی نشد مردار دان الا
نیز اگر مردن وی بثقل گرز ست نه بجرح و آن شرط حلال ست و اگر پوست صید را نشکافد بلکه به پهلوی خود
میرسد حرام ست و اگر بشکافت و جرح شد حلال باشد بشرط تسمیه کذا فی الاختیار و کشته غلوله و سنگ گران
نیز حرام ست اگرچه جرح کند چه احتمال دارد که مردن صید بثقل باشد و اگر غلوله و سنگ سبک با تیزی
باشد چه قتل آن به تیزی نیست یقینا حلال ست و کشته چوب و عصا اگرچه تسمیه گوید حرام ست مگر آنکه او را
تیزی باشد و جراحت کند کذا فی الهدایة و اصل درین باب آنست اگر یقین شد که موت آن بجراحت ست
حلال ست و اگر بثقل ست حرام و اگر شک افتد نشاید خورد احتیاطا پس اگر به صید تیغی و یا کارد سے
افگند اگر به تیزی جراحت شد حلال ست و اگر قفای یا نهاد و یا قبضه رسد حرام باشد کذا فی
القهستانی نقلا عن الاختیار و الهدایة و اگر باز مرغ طائر جدا شود و ذبح در آن جایز نه چنانکه گر یابد
برکند ذبح آن نشاید کرد بخلاف آنکه رگ مرغ شاه رگ تن که آنکه از دو میان لبه و سینه ذبح باید کرد

کذا فی القنادی الغرائب وغیرہا بازگفت که اگر بصیدی تیر انداختی وجراحت شد پس در آب افتاد
یا او لا بر بامی ویا دیواری ویا درختی افتاده از انجا بر زمین آمد و بمرد آنرا مخور چه در
صورت اول احتمال ست که موت آن با آب باشد و در صورت ثانی آن صید متردی ساقط از بالا
وآن بنص قرآن حرام ست بخلاف آنکه از هوا ابتدا از طیران بر بام یا زمین ویا خشت گسترده افتاده
که آن حلال ست کذا فی القهستانی وغیرہا بدانکه در بنا بید در مسئله دیگر ست که سگ را بصید رها کرد و تسمیه گفت
وغیره اورا گرفت حلال باشد وکذا تیر بغیر مری رسید ویا از یکی نافذ شده بدیگری رسید ویا دو سه صید
مجروح گردید همه حلال ست زیرا که تعیین شرط نیست واگر بصید تیر انداخت وعضوی از ان جدا شد آن
صید حلال ست نه عضو مقطوع واین بخلاف ماهی ست که از هر دو باید خورد واگر صید را دو پاره کرد
در طول ویا عرض ویا سه بخش ساز باید دید که اگر اکثر متصل بعجز ست هر دو حلال باشد و
اینمسئله در قهستانی ست بسمل چه خواهی تا کنی گو تسمیه بسمل بکن که بسمل بالکسر ذبح کردن حیوانی را
که حلال باشد وآن دو نوع ست یکی اضطراری که جراحت بر تن حیوان قادر نباشد بر جراحت حلق
در هر حیوانی ما نوس چون ماکیان وکبوتر ونرگاو وشتر و آن حوالی چون بهیمه وحشی شوند ویا جانوری
در چاهی ویا در مغاکی افتد و ذبح آن ممکن نباشد تا آنکه اگر ماکیان مثلا در میان درختی آویزد وا خذ آن
ممکن نیست وآنرا نیز زنند حلال شود اما آنگاه که خوف هلاک اینها باشد کما فی السراجیه والصید بقیة و
دیگر اختیاری که میان حلق ولبه باشد یعنی از گره تا سینه پس بالا از گره روا نبود و بقولی روا
واما حافظ الدین بخاری رحمه الله برین فتوی میداد کذا فی در المختار وخزانة المفتین والبرجندی واحسن
گفتن بسم الله است کما نقل عن ابن عباس رضی الله عنه ومتداول بسم الله الله اکبر و واو عطف در میان مکروه
شمس الدین حلوائی مکروه ست کذا فی برهنه وقهستانی وان قال بسم الله وباسم فلان لا یحل ع نور المختار
ولو اضطجع شاة وسمی ثم کلم انسانا او شرب او اشبه ذلک عن عمل لا یکثر ثم ذبح بتلک التسمیة حل لوجود
التسمیة والعمل الیسیر لا یصیر فاصلا وان طال الکلام لا یوکل لوجود الفصل کذا فی خزانة العلما وقد حاتم
گفته اگر بعمل کثیر فصل کند همچون تحدید کارد حلال نباشد واینکه گفته اند که در عمل قلیل مکروه ست قول
است لا یفتی به کذا فی برهنه باز گفت که صریح گر نترک آید عامدا ار دار باشد چه تسمیه شرط است در ذبح و
در صید نزد ارسال ورمی پس اگر گوسفندی را غلطانید و تسمیه گفت وغیر آنرا کشت حلال نباشد بخلاف
رمی تیر وارسال سگ که اگر بسوی شکار باشد و بغیر آن رسد حلال باشد کما عرفت سابقا واگر ترک
تسمیه بفراموشی ست حلال ست زیرا که ناسی معذور ست شرعا کذا فی القهستانی ذابح چه باشد مسلم الخ
یعنی حلال ست کشته مسلم و کتابی اگرچه حربی باشد ویا مسلم جنب ویا زن حائض و نفسا پس در
ذبح طهارت شرط نیست اما افضل آنکه با طهارت باشد که مذبوح را در میان بند او حاجت آن نباشد

یا دیوانه یا کودک که عاقل باشد و بر ضابطه اگرچه اقلف باشد عاقل کسی است که تسمیه نیکو داند و حفظ
دارد که ذبیحه بگفتن بسم الله و بریدن رگهای چهارگانه حلال شود و ضابطه آنکه قادر باشد بر قطع اوداج
و اگر ضابط و قادر نباشد و تسمیه نیکو نداند حرام باشد کذا فی القهستانی و ذبیحه هندو و کشته مجوسی و وثنی و مرتد
و تارک تسمیه عمداً حلال نیست و نه کشته محرم در حل کشته یا در حرم و نه صیدی که حلال و یا محرم آنرا در حرم
کشته کذا فی الهدایه و کشته عاقل بالغ اقلف که جلد او ختان نبریده باشد در قول عامه علماء حلال است و از
ابن عباس رض روایت آمده که لم یجز ذبیحه کذا فی القهستانی و در ذبح بریدن چهار رگ حلقوم و دو شهرگ و مری تا از
قهستانی آورده که دو شه رگ را رگ خوانند حقیقت است و حلقوم و مری را رگ گفتن مجاز است از
تغلیب چه حلقوم هم نای است که مجری نفس است و دم از آن بیرون آید و دو سوی آن ریه و اصلش حلق
بالفتح که او دیم با دهان زیاده کرده اند و مری بالفتح رودی است پس نای دیگر است مجری الطعام و شراب
و اصلش متصل بسر معده و این هر دو رگ میان هر دو شهرگ واقع اند و آن هر دو شهرگ بدو جانب پیشین گردن
مجری خون اند و نزد بعضی حلقوم مجری طعام است و مری مجری شراب انتهی کلامه و در ترغیب الصلوة
واقع است که حلقوم سپید و مری سبز و شهرگ لعلی باشد و حلقوم تعلق بدل دارد و مری با شکنبه و شهرگ
به تمام بدن و از شیخین آمده که عروق ذبح حلقوم و هر دو شهرگ است و معتبر قطع سه رگ است از انها هر چه که باشد عن محمد
و هو الاصح من مذهب الامام و نزد صاحبین اختلاف است در کتب فقه باید دید و مصنف بر اکتفا کردن بر
ذکر رگها و خروج دم را بنیاد نهاد زیرا که بیرون آمدن خون عند الذبح شرط نیست بر قول صحیح کذا فی
ان لم یعلم حیوته شرط اعتبرها کما فی الظهیریه و قال بعضهم العبرة للدم علی کل حال و کذا اگر پای را قبض کند یا
و اگر دم را کشد و کذا اگر موی بر تنش بر خاست حلال است و اگر خوابیده کذا فی القهستانی و علیه الفتوی کذا
فی المختار و اما امام محمد بن سلمه گفته که در صورت عدم علم حیوة وی اگر دهن و چشم خم کند حلال باشد
و اگر بکشاید نه کذا فی المختار و غیره و فرق میان ذبیحه ایشان و میان مذهب ابو حنیفه ذکر رفت
از نصاری که میل کرده اند از دین عیسی ع بدین یهودیه و در تفسیر حسینی گفته که صابئان آنانند که از
هر دین چیزی اندوخته اند یعنی پاره از نصرانیت و پاره از یهودیت گرفته پرستش ملائکه کنند
و در قهستانی است که ذبیحه صابی نزد امام روا است زیرا که او معترف است بعیسی ع که او را پیغمبر حق داند
و نزد صاحبین مکروه است چه بعضی از ایشان هیچ پیغمبر را نمی دانند و عابد شمس اند کما ذکر فی الکرخی
فیانهم عظموا الملائکة تعظیم عبادة و الامام علله تعظیم استقبال فالاولی الاعتبار للدلائل الحرمة تغلب
عند الاشتباه کما فی المبسوط انتهی کلامه و پس مصنف هم ذبیحه صابی را طیب گفته بنا بر آنکه برسالت عیسی ع
معترف است اگرچه اندک میلی بر یهودیت دارد و در خزانة العلماء ان الذبح یتعلق بثلثة اشیاء
الذابح و المذبوح و آلة الذبح فالذابح ان یکون مسلما او کتابیا و الکتابی هو الیهودی و النصرانی و اما

الصابی علی قول من قال انہ لیس من اہل الکتاب فلا یحل ذبیحتہ وکذا ذبیحۃ المرتد والمجوسی ویجوز الذبح بالمروۃ
ولیطۃ القصب وبکل شیٔ انہر بہ الدم وقطع الاوداج لا بالعظم ولا بالسن والظفر القائمین فان وضع
آخر یدہ علی السکین تعاونا للقصاب یجب علی کل منہما التسمیۃ وان ترک احد لا یحل ویستحب ان یذبح
مستقبلا الی القبلۃ ویکرہ احداد الشفرۃ بحضرتہا بعد الاضجاع والسلخ قبل ان تبرد وکسر عنقہا بعد الذبح
لان کلہ تعذیب للحیوان بلا فائدۃ ہذا کلامہ ویعلم منہ ان فی ذبح الصابی اختلاف بناء علیہ علی الاختلاف فی
دینہ والامام رضہ بنی جوازہ علی کونہ کتابیا واللہ اعلم وکذا ینبغی ان یعلم ان ذبح اہل الکتاب انما یجوز اذا
لم یشارکوا باسمہ تعالی اسم عزیر وعیسی ع عند الذبح والا فہو حرام کذا فی خزانۃ العلماء واہل قبلہ کسانی راگویند
کہ نماز بکعبہ گزارند واستدلال در احکام دین بکتاب اللہ وسنت رسول اللہ دارند اگرچہ از متابعت
اہل سنت وجماعت بیرون رفتہ باشند ہم خوارج وروافض کہ تکفیر ایشان جائز نیست الا افضل
ذبح سنی ست کذا فی جعفر خانی بدانکہ در خزانۃ العلماء گفتہ کہ اسم اللہ گفتن ذابح را در کار ست نہ یاری
دہندگان را واز غلط نافہمان ست کہ لفظ مذبح را در روایت فقہ بفتح خواندن از ان مذبوح گرفتہ
فیقولون من اعان الذابح بان اخذ رجل المذبوح اور اسہ او شیئا منہ عند الاضجاع وجب علیہ التسمیۃ
وان ترکہا یحرم الذبیحۃ وہذا غلط لان المراد المذبح بکسر المیم وہو آلۃ الذبح کذا فی خزانۃ المفتین فالاعانۃ
انما یکون باخذ السکین بکامرلا باخذ شئ من اعضاء المذبوح انتہی وفیہا ایضا اختلفوا فیما اذا تحرکت
الشاۃ عند الذبح ویخرج الدم او خرج الدم ولم یتحرک فقال بعضہم بالجواز وبعضہم بعدمہ اما اذا تحرکت
وخرج الدم تحل بالاتفاق بخلاف ما اذا لم یخرج الدم ولم یتحرک فانہا لا تحل لکن ہذا اذا لم یعلم حیوتہا عند
الذابح لانہ ان علم حیوتہا عند الذبح تحل بلا خلاف وان لم یخرج الدم ولم یتحرک ولکن ینبغی ان یعلم ان
خروج الدم عند الاشتباہ انما یکون علامۃ للحیوۃ اذا خرج بقوۃ کما یخرج من الحی بخلاف ما اذا خرج ولم یصل
الی الاطراف کذا فی النوازل ومختار الفتاوی وقاضیخان انتہی وہذہ القیود ینبغی ان یحفظ علیہا
لئلا یقع الخبط ونیز باید دانست کہ علماء را اختلاف ست در انکہ ذبح فوق عقدہ گلو افتد وآن گرہ بسوی سینہ
آید ـــــ بعضے بحرمت آن گفتہ چنانکہ در شرح وقایہ ست کہ لم یجز فوق العقدۃ دلیلش آنکہ رودہا و رگہا
تا عقدہ منتہی گردد و بالا از ان نروند چنانکہ در حاشیہ چلپی مذکور ست پس اگر ذبح بالا از عقدہ باشد
قطع حلقوم و مری نباشد و حال آنکہ معتبر قطع اکثر او داج ست و بعضے بجواز و حل گفتہ و ایشان تقلید امام
رستغنی کردہ اند فقال فی البرجندی شرح المختصر سئل الامام الرستغنی عما اذا وقع الذبح بحیث وقع عقدۃ
الحلقوم مما یلی الصدر وکان یجب ان یبقی مما یلی الراس فقال ہذا قول العوام والحق انہ یجوز اکلہ سواء وقع
العقد مما یلی الراس او مما یلی الصدر لان موضع الذبح بین الحلق واللبۃ الی مبدء الصدر کما ورد بہ الحدیث
واکثر العلماء افتوا بقولہ وقال فی النہایۃ ہو امام معتمد فی القول والعمل فلو اخذنا بہ یوم القیمۃ اخذناہ انتہی

وقد نقل عن الفقیه ابی علی بن اسمٰعیل الغابلی والفقیه ابی جعفر البلخی وعن ابی جعفر الحالی کذا انهم
یقولون بحل اکلها وبه یفتی کذا فی المختار الفتاوی وبقدر بعض ذلک واہل الفتوی درینصورت
گفته اند که اگر اهل آن ذبیحه توانگر باشد خود نخورد بلکه مساکین را بدهد والله سبحانه اعلم بسمل کنی
از بهر بت یا در عمارت چاه وجوی آن ای اگر گوسپند را ذبح کنی برای تعظیم بت چنانکه آن کفر پرستش وی کنی
روایت ویا در عمارت چاه وبام خانه ویا کندن جوی وحوض دشتن آن تا آخر آنچه مصنف گفته
اینهمه ذبیحها کرده وتحریم است اگرچه نام خدایتعالی گفته باشد وهو الاصح ونزد بعضی حرامست وفی الصحیح
قال صلی الله علیه وسلم حرم الله تعالی ما ذبح اتی علی الاصنام والاوثان والابار والانهار والاحجار والبیوت
والعیون والادویة فالذابح مشرک والمذبوح میتة وامراته بائنة کذا فی دستور القضاة من الباب
السادس عشر وکذا فی بستان ابی اللیث فی الباب الرابع والثلاثین والمائة واذا ذبح البقر قدوم الامیر
لایحل فانه کره واخذ ذلک اللحم لا لایحل اخبین کذا فی کنز العباد وهکذا نقل فی خزانة العلماء وقال فی تجنیس لا یحل
انا قلنا فی الذبح لابد من ذکر اسم الله سبحانه لانه لو سمی وذبح لقدوم الامیر وغیره من العظماء لا یحل لانه قد ذبح تعظیما
له لا لله تعالی ولذا لا یصح بین یدیه لیاکل بل یعطی غیره بخلاف ما اذا ذبح للضیف فانه تعالی
ولذا یصح بین یدیه لیاکل کذا فی الزاهدی ودر برهنه گفته چون تسمیه گفت وذبح کرد جهة قدوم مهتر
وجز آن از بزرگان حلال نیست اما اگر برای مهمان کشد حلال باشد زیرا که اول برای تعظیم مهتر است
نه برای خدایتعالی ولهذا پیش وی نهند بلکه بدیگران میدهد وثانی برای خدایتعالی واکرام ضیف است و
لهذا پیش او می نهد تا بخورد انتهی یا از عمل یکوشود یا بهر ذبح دباغ ودر زراعة انسان ذبح کند برای
قصد وجه الله تعالی یا برای اهتمام بامر زراعت وباغ وانگور نشاندن فقد قال فی سواد الاعظم قال
حرم الله تعالی علی امتی الذبح علی بناء البیوت مبدأ ومنشأ وفی العمارات فی القبور والمساجد والاودیة
والابار والبحار والحیاض والاسفار والامراض وعند دخول الامیر فی البلدة وعند خروجه فا لکون من سلم
فالذابح کافر وبانت امراته والمذبوح میتة والراضی بها ملعون فی الدنیا والآخرة وذکر فی الفتاوی الحجة
ذبح البقر والغنم او الدیک قبل الصحة المریض علی الفور اما لو نذر ان صح المریض ذبح کذا وهو لا یجوز کذا فی
السراجیة والهدایة ولو ان رجلا او امراة ذبح شاة فوق قبر ولی او شهید او عند منبر المنارة او وقت
حلق صبی او المنارة وکان بها الشهید او وقت وضع الجذع علی الجدار او وقت عمارة قریة یصیر المذبوح
میتة والذابح کافر کذا نقل فی خزانة العلماء عن تحفة العلماء ومن تحفة النسفی فی زیارة القبور ودر برهنه
گفته که امام ابوحفص کبیر وابو علی وعبد الله کاتب وعبد الواحد وابوالحسن نوری رح فتوی داده اند که
ذابح وحرمت ذبیحه اگر برای غیر الله مرا شهیدی ویا در اول ذبح کاشتن یا وقت نشاندن تیر
دیوار خانه ویا فرو بردن چیک ... چاه ویا آباد کردن بسمل کنند انتهی جز اهل سنن وبنیان یا انکه شیح

در خزانة العلما و در برهنه آورده که ذبائح جن یعنی برای خریده و ذبح کرد از خوف آنکه
اگر ذبح نکنند جنیان او را بیازارند و کذا کاوی که برای آمدن امیر کشتند نباید خورد مگر
زنانیان و مسجون را چه خوردن آن مکروه است ایشان را جائز است لکن در حمادیه گفته که آنچه
برای قدوم امیر و یا بزرگی در بنای خانه و بنیاد کشت و کورستان کشتند حرام است کسی را
نشاید خوردن و مثل این ذبائح بقول فضلی حرام است و بقول اسماعیل در ان کراهیت تحریمیست
انتهی و حیله درین باب آنست که در نافع المسلمین از فتاوی غرائب نقل کرده که وقت ذبح کردن اگر
قصد تقرب آدمی و یا حصول مراد باشد حلال نیست و اگر قصد تقرب الی الله باشد و اکرام آدمی چیز آن
مقصود نه حلال است اما باید که ملاحظه تعظیم حق تعالی کند نه تعظیم دیگری بوقت ذبح باید کرد پس اگر در اول وقت
غیر خدا را در دل یاد نکند حلال است بالاتفاق و مردم عوام ازین تفصیل غافل اند انتهی کلامه چنگل که دارد
طائر سے یشک بهائم ہم محرم اند آغاز بیان مذبوحات حلال و حرام و مکروه ہست د چنگل بر جمه مخلب
یعنی ناخن طائر شکاری که بدان صید گیرد و یشک بفتح یای مثناة تحتانیه ترجمه ناب است یعنی دندان جانور
شکاری که بدان شکار کند چنانکه بصراحت ثانی گفته که مراد از ذی ناب جانوری ذی مخلب است که بآن
ناب و مخلب شکار کند و سلاح او باشد زانکه مطلق ذی ناب و ذی مخلب حرام است چه کبوتر ذی مخلب است
و شتر ذی ناب و معهذا هر دو حلال اند کذا فی خزانة العلماء پس در کلام مصنف تسامح است که ظاهر او حرمت
یشک و چنگل مے آید و مراد حرمت صاحب این است پس از بهائم و طیور بعضے حلال است و بعضے حرام
بخلاف حشرات الارض یعنی هوام سوراخ زمین و خزندگان آن که جمله آن حرام است زیرا که اینها خبائث اند
و قال الله تعالی فی نعت رسول الله صلعم و یحرم علیهم الخبائث کذا فی الخزانة و امثال حشرات چون موش و وزغ
و کژدم و خارپشت که آنرا قنفذ نامند و مار و کره دم و غوک و زنبور و دابة الارض و سوسمار و جز آن چون
مگس و کیک و پشه و امثال ذی ناب چون شیر و گرگ و پلنگ و یوز و سگ بری باشد یا بحری و کفتار و پیل
و روباه و گربه اہلی باشد یا دشتی و خوک و امثال آن از بوزنه و خرس و شغال و همچنین خوک آبی فی واقعه
کذا فی الصیدیة و امثال ذی مخلب چون عقاب و کرکس و هر پرنده مردار خوار و چرغ و باشه و باز و شاهین
و زغن و مانند آن و کذلک حرام است جنین مرده که از شکم ذبیحه بر آید چنانکه در ترغیب حرام گفته بالاتفاق
و در برجندی آورده که نزد صاحبین حلال است اگر خلقت آن تمام شده باشد و کذا الحکم اذا خرج حیا
و لم یقدر علی ذبحه لضیق الوقت انتهی کذا فی برهنه و غیره هم کرگ و بر او کس خورد که در است نیست مصطفی
فی الذخیرة انه یحل اکل الجریث عند حنیفة و ابی یوسف این کرگ سیاه است که خلاف لقیح اول است که آنرا گورخر
گویند و آن جانوریست سیاه چشم و بزرگ که چون شیر چنگل دارد و بر پیشانی او یک شاخ است و هندی
گینڈا گویند کذا فی تاج الاسامی و قد نص فی فتاوی الجواهر الاخلاطیه و فی الذخیرة الکرمانیه انه یحل اکل الجریث

عند ابی حنیفۃ وابی یوسف رحمہ اللہ خلافا لمحمد رحمہ اللہ لما انہ کالجوامیش البریۃ ولان الجریش کالفیل کذا فی کنز العباد
ما یحل اکلہ وما لا یحل وفی الاخبار ان علیا رضی اللہ عنہ کان یمشی فی ظل شجرۃ فی الوقت الحار فجاء الجریش واراد ان یضرب
علیا رضی اللہ عنہ بقرنہ فاخذ علی رضی اللہ عنہ رجلہ وضربہ علی الارض فذبحہ وقال لعسکر الاسلام کلوہ فانہ من جوامیش الجنۃ
فاخبر بذلک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ما قال علی رضی اللہ عنہ صحیح والجریش دابۃ لہ مخالب کمخالب الاسد ولہا قرن فی راسہا
یسمی الناس کرگدن کذا فی خزانۃ العلماء پس این ہمان جانور وحشی ست کہ از پوست وی سپر سازند و
چون تیغ را بروی زنند پوست او بازملتئم شود و آن جانوری ست کوہی کہ اورا حرن جینہ نامند
چنانکہ بعضی وہم کردہ اند معمول علمیان خوردن این ست نہ آن و رخصت حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم
آورده واشارہ بسلم داشتن قول علی رضی اللہ عنہ ست وکذا لا باس باکل الطاؤس وبہ یفتی وکذا فی الجواہر
الاخلاطی وفی کنز العباد من المضمرات کذا فی شرح القدوری والفتوی الزندویسی والقہستانی کذا
فی خزانۃ المذکورۃ آہو بچہ خرگوش ہم گاوان دشتی گورخر باید دانست کہ در طیور سوای ذی ناب
وذی مخلب تفصیل بہ ارست چنانکہ بعض وحوش مصنف اشارہ کردہ کہ آہو وخرگوش وگاو دشتی
کہ اورا گوزن گویند وگورخر یعنی گور وحشی کہ بصورت خر اہلی ست ہمہ حلال ست ودیگر ماکولات را بر
شہرت گذاشتہ کہ ہمہ اہلی از گاوان وشتران وبزہا ومیشہا وہمچنین طیور اہلی ہمچون خروس وبط وسائر
طیور وحشی کما قال فی المغنی وقاضیخان انہ لا باس باکل الہدہد والخطاف والفاختہ والعقعق و
القمری واللقلق والسودانیۃ والنعامۃ وذکر فی النظم از یکرہ اکل العقاب واللقلق والفاختۃ فی
القہستانی ودر برجندی گفتہ کہ باک نیست بخوردن خر چنگ وکنجشک سپید وسیاہ وزرد وفاختہ
شیر کہ در یک روایت ولیکن در صید گفتہ کہ آن باتفاق حرام ست وعکہ وہدہد وکذا ہر طائری
طوقدار کما فی خزانۃ المفتین وکلنگ وطاؤس دشتی ومرغ وہم طوطہ وشارک وعلیہ الفتوی وبط وہم
ملار وتدرو وچکاوک وکبوتر ودراج وکلنگ وا کل سے الصیدیۃ
ودر طریقت کہ ہدہد وسوسچہ وفاختہ وعکہ وکنک حلال ست الا مستحب نیست کہ خوردن ہنہ اموری
آفت باشد انتہی کلامہ بدانکہ در خوردن خرگوش ہم کراہت نیست وہمہ فقہای متون وشروح
فتاوی حل آن بیان کردہ اند وانچہ در کرمانی آوردہ کہ خرگوش در اصل دلم حیق نسل اصلاً کذا فی
القہستانی وغیرہ من المعتبرات ودر صلوۃ مسعودی گفتہ کہ امام محمد حسن رحمہ اللہ در کتاب سوم حکایت
آوردہ کہ روزی اعرابی بحضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم خرگوشی بریان ساختہ ہدیہ آورد آنحضرت قبول فرمود
وخواست کہ از آن تناول کند اعرابی عرض کرد یا رسول اللہ این جانور را دیدم کہ حیض میآید
رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود لیس بشی آنگاہ از آن بریان قدری تناول فرمود وباقی بیاران قسمت کرد وفرمود
کہ الہدایۃ مشترکۃ انتہی ودر رسالہ سعیدیہ کہ از شیخ الاسلام سہروردی ست آوردہ کہ آنحضرت

گوشت هفت جانور خورده است شتر و شترگاو و گوسپند و مرغ خانگی و خرگوش و تغدری و بعضی نیله داهی هم آورده کذا فی روضة الاجابة ترغیب و خلاصة الفقه و برهنه و با این جهت از صاحب خزانة الروایات که از ابن عباس رض و ابن ابی لیلی کراهیت خرگوش نقل نموده شاید که مقصود وی کراهیت طبعی باشد که در خوردن وی ضرر بسیار است که گوشت برخون مفسد مزاج است والله سبحانه اعلم و غراب از طیور سه قسم است ابقع که در وی سواد و بیاض هست و این حرام است که مردار میخورد و دیگر غراب سیاه که گاه جیفه خورد و گاه دانه و این نزد امام رض حلال است و علیه الفتوی کما فی القهستانی وغیره و نزد صاحبین مکروه و سوم زاغی است که همین دانه میخورد و بس و این حلال است بی کراهیت کذا فی المختار و خزانة الفتاوی کذا نقله فی برهنه و فی الخزانة غراب الزرع حلال لانه یاکل الحب من السباع و یخالف الابقع فی صغر الجثة و یدخل المنازل و یالف کالحمام لحم حمار و بغل هم مشکوک دان اندر شرع الخ یعنی گوشت خر اهلی و استر هر دو نوع از وی خواه ماده و خواه نر باشد و نر اسپ و خواه این هر دو بر قول مختار مشکوک است یعنی در حل و حرمت این هر دو خلاف دلائل است که ابن عباس رض فرموده که گوشت ایشان حلال و پاک است و ابن عمر روایت کرده که رسول صلعم در غزوه خیبر فرموده است که گوشت خر اهلی و استر بر شما حرام شد و صحابه کرام دیگهها را نصب نموده گوشت اینها می جوشانیدند و آنحضرت عم حکم کرد که این گوشت را با دیگها انداز ید و دیگها را بشوئید که از پیخوردن سگ شسته میشود پس تعارض شد میان این هر دو قول و همچنان مشکوک باشند شاید خوردن لاشک در پیخورده ایشان در تطهیر است و در طهارت نفس آن کذا فی المسعودی و قال فی خزانة العلماء و در بعضی نسخ بجای لفظ مشکوک لفظ مردار دیده شد و المآل واحد روی ان رسول الله صلعم امر یوم الخیبر ابا طلحة فنادی فی الاصحاب ان رسول الله ینهکم عن لحوم الحمیر فانها رجس و کذا فی قوله تعالی والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و زینة خرج مخرج الامتنان بان خلقها للرکوب فلو جاز اکلها لذکره الله تعالی ایضا لان النعمة فی الاکل اولی من نعمة الرکوب و هذا مذهب اصحابنا و حکی عن بشر المریسی انه لا باس باکل الحمار لانه قد رخص فیه کالمتعة والجواب عنه انه قد نسخ بعد اباحته و هذا الخلاف فی الحمر الاهلیة دون الوحشیة وان صارت اهلیة و وضع علیه الاکاف فلو نزی احدهما علی الآخر فالحکم للام کذا فی القهستانی یعنی گورخر اگرچه اهلی شود و پالان بران نهند همچنان حلال است اگرچه از اهلی و وحشی پیدا شود حل و حرمت وی با در را باشد و استر نزد امام حرام است و کذا عندهما و اگر از اسپ و یا خر باشد بر اصح کذا فی برهنه و در گوشت اسپ اختلاف است نزد امام اعظم رح حرام است و بعضی گفته که امام از حرمت وی رجوع کرده است قبل از موت به سه روز و علیه الفتوی کما فی کفایة البیهقی کذا فی القهستانی و مصنف رح آنرا محظور گفته مراد امام اعظم و محظور از نظر بجای مهمله و ظای معجمه بمعنی حرام شرعی یعنی خوردن آن نشاید زیرا که در ظاهر روایت مکروه است کراهت تنزیه و هو الصحیح کما ذکره فخر الاسلام وغیره و مکروه است کراهت تحریمه و هو الاصح کما فی الخلاصة والهدایة و هذا هو الصحیح کما فی المغنی و قاضیخان و العمادی وغیرها لانه صلعم نهی عن لحم الخیل والبغال والحمیر کما فی الکرمانی

وغیره والفرق بین الحرام والمکروه التحریمی ان تارک الاول یعاقب فی العقبی دون الثانی کذا قیل فی حاشیة
الچلپی واما نزد صاحبین حلال است در مضمرات آورده که صاحبین کراهیت کرده اند کذا فی القهستانی وتعجب له
با محل آنچه روی عن انس بن مالک رضی الله عنه انه قال اکلنا لحم الفرس علی عهد رسول الله صلعم واذن فی لحم الخیل کذا فی
القاضی نقلا فی خزانة العلماء و در برهنه گفته که نزد صاحبین حلال است بلا کراهیت وعلیه الفتوی بمنزلة
کما فی الصید یه المنتقی واین است موافق روایت کفایه بیهقی که امام رجوع آورده است والله اعلم کرده
وان جلاله را حبس کنی یعنی بدر وقوع جلاله بالفتح والتشدید جانوری که گرد نجاست گردد تا دوره
خورد پس گوشت آن مکروه است کراهت تنزیهیه کذا فی القهستانی وفی خزانة العلماء وقال فی الخلاصة انهم
قالوا الکراهة فی باب الطهارة تنزیهیة وفی باب الصید والذبائح تحریمیة لیس علی الاطلاق بل یوفق تعلق
بالتحریم والتنزیه و در مدت حبس جلاله اختلاف است و در فتاوی کبیری گفته که در شتر چهل روز است و درگاو
سی روز نند گوسفند هفت روز و نزد بعضی سه روز واصح آنکه حبس کنند جلاله را و علف از حلال
دهند تا آنکه کریه که از منبه باشد زائل شود وکذا انقل فی القهستانی عن المحیط وغیره وکذا وقع فی برهنه
عن جامع الفتاوی وآنچه مشهور است که گوسپند گفته اند بیان اصل قول است نه بیان مختار و گوشت و
بیضه ماکیان مخلات پیش از حبس کرده است وکذا گوشت شتر گاو و گوسپند وشیر ایشان قبل از حبس
تا باید خورد واما این حکم وقتی است که گوشت وشیر جلاله بطعام تناول نجاست متغیر شده باشد واگر چنین نباشد و
به بخورد وغیره انرا هم بخورد چونکه اثر پلیدی در گوشت و شیر آن ظاهر نگردد بخوردن وی باکی نیست کذا فی
قاضیخان وغیره و چون خام یعنی گوشتی بریان نکرده آنرا بخور یعنی گوشت خام حرام است چنانکه
جعفر خانی آورده و دور باید ساختن که آن آتش درکار است و بحرارت شمس پخته نشود و چه در آن خشک شود
نه پختن پس آن همچنان خام است نه پخته آبی مخور ماهی مگر از جنس ماهی جلکی الخ یعنی جمله حیوانات
آبی که توالد و معاش ایشان در آب است حرام است مگر ماهی به جمیع انواع آن بازگفت که از جمله اجناس ماهی
طافی و جریث نخورد که آن حرام است و نزد شافعی جمیع حیوانات آبی همه حلال اند و در خوک دو قول است و طافی
اسم فاعل است از طفو بر وزن علو یعنی آن ماهی طافی است خود مرده که بر سر آب بلند بر آمده باشد
چنانکه شکم آن بالا باشد و آن حرام است که مردن وی با آفت نیست والفتوی علیه چنانکه در خزانة
الروایات از ذخیره آورده که اگر ماهی مرده بر روی آب شناور باید دید اگر شکم وی بالا باشد آنرا نخورند
زیرا که طافی است واگر پشت بالا باشد باید خورد ولا نه لیس بطافی انتهی کلامه باید دانست که انواع ماهی
قسم دیگر است یکی ماهی دیگر جریث است و آنچه در بعضی فرهنگها و شرح مختصر وقایه از فصیح الدین
جریث را مار ماهی نوشته اند غلط است جریث بکسر جیم و تشدید رای مهمله وثای مثلثه نوع خاص
از ماهی سیاه غیر مار ماهی که او را ماهی کولی گویند کذا فی شرح الوقایه و در حاشیة الچلپی هم مار ماهی نوع دیگر است

بعضیچون یا سیاه باشد و بندش کوجنا سند کذا فی المدار الافاضل و این هر دو نزد امام محمد رحمه است کراهتہ تحریمیہ بر قول اصح و نزد شیخین هر دو حلال اند کذا فی القهستانی و لخ بهمه انواع حلال است لکن ذبح اگر بموت خود بلی آفت بمرده باشد برابرست که بری الاصل باشد یا بحری الاصل چنانکه گفته اند تخم ماهی چون سبب از دریا هر جو نکه یافته شود باید خورد چنانکه در جامع الفتاوی است حلال است لخ بهمه انواع اگر چه خود بمیرد و کذا همه انواع ماهی چون مارماهی و جریث و جز آن بی زکوة تا اگر مجوسی صید کند لخ و ماهی را یا مسلے عند الاخذ تسمیہ عمدا نگوید حلال باشد و نزد محمد رح آن هر دو مکروه است کراهتہ تحریمیہ انتهی و آما منع مصنف رح از خوردن جهینگه مبنی بر قول بعضی علما است که ماهی جهینگه ماهی خردست مشابه کرم و دلیل ایشان آنکه او مشابه جنس ماهی نیست و حال آنکه حلال برای ما از جمله صید بحر جنس ماهی است نه غیر آن و قال بعضهم انه حلال الا انه یسمی باسم السمک کذا فی کنز العباد و تحفة الفقه و الفتاوی ابراهیم شاهی و لکن لم یصرح فی هذه الکتب و لا فی غیرها ترجیح احدی هاتین الروایتین علی الآخر و لکن ما ذکره العینی شارح الکنز و غیره انه لایحل اکل المارماهی و هی سمکة سوداء تشبه الحیة یؤیده روایة القائل یحل الجهینگه و آنرا در عربی ربیان گویند و بپارسی ملخ آب کذا فی مؤید الفضلاء هذا حققه مولانا مخدوم محمد هاشم تهتوی رح فی کتابه المسمی بفاکهة البستان و اعلم ان الاصل فی اباحة السمک و الجراد قوله ع احلت لنا المیتتان السمک و الجراد یعنی این هر دو حیوان بی ذبح حلال اند السمک الطافی الذی یموت حتف انفه حرام لانه مات بلا اصطیاد و آفة اخری و اما اذا مات من برد او لکدرة الماء ففیه روایتان قال عامة المشائخ لا باس باکلها لانها ماتت بآفة و فی التجرید لم یذکر الخلاف فی حلها لکن الحق ان فیه روایتان و یوکل علی الاصح کذا فی خزانة المفتین و روی الحسن بن زیاد عن ابی حنیفة رح انها لا توکل و قال الفقیه ابو اللیث ما قال عامة المشائخ احب الی و قد قال محمد رح یوکل و هو ارفق بالناس و علیه الفتوی کذا فی الخلاصة فی الفصل الرابع من کتاب الصید و لو انجمد الماء من البرد فمات الحیتان تحت الجمد قیل لا باس باکلها لانها ماتت بآفة کذا فی الخزانة المذکورة و لو وجد السمک میتا علی الارض و کان رأسه خارج الماء یوکل و ان کان رأسه فی الماء ینظر فان کان علی الارض نصفه او اقل منه لم یوکل و ان کان الخارج اکثر من النصف اکل لان للاکثر حکم الکل و کذا اذا ماتت بضیق المکان و التراکم او لدغته حیة او اصابته حدیدة او اکل دواء القی فی الماء او وجد علی الارض و ظهره من فوق و منه الماء فماتت کذا فی خزانة الروایات و مختار الفتاوی برهنه و قال فی النهایة و الکفایة فی آخر باب الذبائح لا یاکل السمکة بصیده المجوسی او الوثنی لان السمک و الجراد حلالان بلا تسمیة فیما یحل بدون التسمیة و المجوسی و المسلم فیه سواء کذا فی مختار الفتاوی و شرح المحیط و قال الفقیه ابو جعفر و ابو اللیث رح به ناخذ لقوله ع احلت لنا میتتان و ذکر فی حاشیة الکنز قال ع لکل شیء زکوة و زکوة السمک اخراجها من الماء فلو اخرجه الکافر لا یوکل و کذا ذکره فی الخلاصة ان ذبح السمکة اخراجها من الماء فلو اخرجها الکافر لا یوکل کذا فی حسب المفتی قال العبد اصلح الله تعالی حاله قد تصفحت روایة الخلاصة الکبری فی کتاب الذبائح و کتاب الصید صفحا فلم اجده

علما سهى فى نقل تلك الرواية عنها اذا راد خلاصة اخرى و اما الرواية التى نقلت من مختار الفتاوى معزوا
من شرح الطحاوى فقد وجدتها بعينها فيه من كتاب الذبائح والصيد فالحق احق ان يتبع و الاعتماد
على ما فى حاشية الكنز لان السمك الجراد ذكوة فيهما والاخراج من الماء ليس بشرط كما عرفت من خزانة
الروايات ومختار الفتاوى كذا فى خزانة العلماء وايضا والسمك الصغار التى لا يمكن اخراج المرة و
عظم الظهر منها مكروه كراهة التحريمية كذا فى الجواهر الاخلاطى وخزانة الروايات و در بربنه گفته كه على وسـ
فرموده است سمك الصغار كه مرده وصلب او عبارت بود نزد الله مكروه است و از محيط آورده كه بزرگ او
حلال است صغير باشد يا كبير انتهى كلامه لكنه مخالف للمعتبرات فافهم و در خزانة الروايات آورده كه اگر
سگ ماهى را بخورد و در شكم سگ يا شكافته ماهى بيرون آرند بخورند اگر درست يا تمام شود و اگر در آب
ماهى بسته شود و در خشكى بميرد يعنى ان يوكل هذا الكل الا نبات باد شن بود تنفيق المكان فى الطرا كم
ماهى سكمن گويد كه مردم را ابتلاى عام است كه چون سيل كم گردد ماهى در كو چها و مغاكها چند روز در
آب زنده ميماند در بوقت خشك شدن آب مى ميرد مردم آن ماهى مرده را برداشته بخورند و فروش ميكنند و
از روايات مختار الفتاوى چنان معلوم شد كه آنچه در خشكى مرده باشد و پشت آن بالا باشد شايد خورد و
آنچه بر پشت خود ستان افتاده باشد نبايد خورد والله اعلم آمد بسنت مصطفى خوردن سپرز و هم جگر
از سنت آنحضرت قوله عم مرادست كه قال احل لنا دمان الطحال والكبد اى سپرز و جگر چون كه اين
اگرچه يكى خون است حلال است نه آنكه خوردن اين دو خون سنت آنحضرت عم است و تواند كه اين سنت
فعلى باشد چنانكه در جواهر جلالى آورده باز گفت كه شش چيز اند بد مكروه است و اما خون گوشت و خون سپرز
و جگر حلال است بى كراهيت كذا فى اللخار الفتاوى بخلاف آنكه بوقت خون از مذبوح بيرون آيد و نزد
بعضى خون منحر از ميانه دل همين حكم دارد پس خون منحر عبارت از دم مسفوح است كه آن نص حرام است
نفع الينابيع كره رسول الله من الشاة سبعة اشياء الذكر والانثيين والفرج والمرارة والغدة والمثانة والدم
فقال ابو حنيفة سوى الدم فهو حرام واما الستة الباقية فانى اكرهها لا احرمها اذ ليس فيه نص قاطع كذا
الطباع السليمة وفى كنز العباد وفتاوى نور العين كراهة تنزيهية لا تحريمية فاذا طبخ ذكر الشاة او غددها
فى اللحم لا يكره المرقة وكذا يكره مخاع الصلب وهو خيط ابيض فى جوف عظم الرقبة عند الصلب العصب
الودجان والقصبة كذا فى فتاوى الغرائب وقال فى الهداية ما سوى الدم المسفوح من الستة المذكورة
مكروه كراهة تنزيهية و ما سوى هذه السبعة فهو مباح على اصله لان الاصل فى الاشياء الاباحة انتهى كلامه
فعلم منه ان جلد المذبوحة وعظمها ولبنها حلال ايضا كما سياتى بيانه مفصلا ليكن سكنبه جنگلى يا رد كلان الخ
يعنى سكنبه كه محل سر گين است هر عضو كه در وى از خرد و كلان و هم روده كلان كه محل سرگين است حلال است
بايد خورد بجائيكه در خزانة العلماء و از سراج الهداية نقل نموده كه در تعيير لوم نيامده آورده كه روده صغير ان سـ

اكراه مجرد الفشاء

شکنبه بر همامتان ایشان حرام بوده ست وکسی از پیغمبران وامتان ایشان نخورده و برامت حضرت
مصطفیٰ صلعم حکم چنان شد که اگر آنرا پاک کنند و نجاست را باحتیاط تمام بیرون کنند پاک و حلال ست و برحلت
شرع حجت کسی پیش نمیرود که چون وچرا کند و فرق در میان نبی و رسول القول مشهور آنست که رسول
صاحب شریعت جدیده را گویند و نبی عام ست از و خواه بشریعت نو وحی بر وی بیاید خواه مامور
بمتابعت پیغمبر سابق باشد چون حجت یا بی استخوان هیچ جای آنرا تو بسی الا یعنی خوردن استخوان
مذبوح حلال ست اما بشرطیکه چون در شکم بگذرد هضم گردد پس اگر نرم باشد آنرا بدندان خائیده فرو برد و اگر
سخت باشد در کوفتن خارج از دهان احتیاط تمام کند و بسنگ مانند آن آس نموده فرو برد و کذلک
جلد مذبوحه را در دیگ بر آتش نهاده تمام گداخته نخورد روا باشد چه اصل در همه اجزای حیوان ماکول اللحم حلت
واباحت ست کما عرفت فالم یرد النهی فیه من جهة الشارع لا یحرم بل یبقی علی اصله وکذا اذا مات الدجاجة حتف
انفها وخرجت منها بعد الموت بیضة جاز اکل شیئهما عند علمائنا سواء اشتد قشرها او لم یشتد کذا فی کنز
العباد فی فصل ما یحل اکله وما لا یحل وذکر الطحاوی فی مشکل الآثار ان اللحم اذا انتن یحرم اکله بخلاف السمن واللبن
والزیت واللبن اذا انتن لا یحرم کذا فی الشامی وکذا اذا وقع الدود فی اللحم یحرم بخلاف السمک کذا فی خزانة
العلماء و در فتاوی خانیه ست پاک نیست بخوردن کرم زنبور پیش از دمیدن روح درو لانه لا یسمی میتة
کذا فی در المختار و خزانة الروایات سی بار بخوان فاتحه با تسمیه تا نخه مکن الحمد بیان آنست اسباب ادعیه اوراد ماه نو
است که از سلف بزرگوار منقول شده آمده و در رسالهٔ بعضی مشایخ سی و سه بار فاتحه با تسمیه خواندن
مسطور ست تا از همه آفتها در امان باشد و نیز سه بار بگوید الله ربی و ربک یکبار بخواند الله اکبر الله اکبر لا اله
الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد الذی خلقنی وخلقک وصورک وقدرک منازل وجعلک رحمة للعالمین
وقد ورد فی الحدیث من قال ذلک نادی الله سبحانه للملٰئکة اشهدوا انی اعتقته من النار کذا فی النافع و در رسالة
الشیخ الاجل کلیم الله ره واین دعا برای همه ماه هاست و برای هر ماهی شیخ اجل نوشته ادعیه دیگر آمده
چنانکه در ماه محرم گوید مرحبا بالسنة الجدیدة والیوم الجدیدة مرحبا بالکاتب والشهید اکتب فی صحیفتی بسم الله
الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت
بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر ان الجنة حق وان النار حق والساعة حق آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث
من فی القبور و چون ماه صفر بیند بگوید اللهم فرحنا بدخول الصفر واختمه بالخیر والظفر واصرف عنی وعن
جمیع المسلمین شره و باقی ادعیه ماهها در کتب مشایخ مسطور ست انا فتحنا غره بخوان در خانه شر الخ
غره عبارت از سه روز اول ماه ست چنانکه در خزانة العلماء مذکورست که فاتحه حرز تمام ست که سه روز
اول بخوانند تا بر دشمنان فتح یابد و بمطالب دینی و دنیوی فائز و مظفر گردد و در نافع المسلمین ست که چون رؤیت
هلال بیند عامهم بخوانند اللهم اجعل لنا هذا الشهر اوله صلاحا واوسطه نجاحا وآخره فلاحا وبارک لنا فیه برحمتک

۳ پس چه دیگر یکبار ... شرع ... نماید کرده ... گروه ما ... حضرت ... گروه ... کلام

۳ خصوصا والساعة الجدیدة

یا ارحم الراحمین و چون میوه نو پیش آنحضرت آوردندی ببوسیده بر چشم مبارک نهادی و گفتی اللهم اطعمتنا
اوله فاطعمنا آخره و بارک لنا فیه انتهی. ماه محرم زد بعین المدر صفر بین آینده چنانکه ابواب الکتب مرات
صاحب قاموس و صحاح و جز آن نوشته اند که اسامی ماهها بزبان جاهلیت این بود که محرم را مؤتمر نام بود
و صفر را ناجر گفتندی و ربیع الاول را خوان و ربیع آخر را بصان کالمین الی آخره اما بعد عرب
اول ماه را که سر سال است محرم نام نهادند لتحریم الله سبحانه القتال فیه و نیز مشرکان این ماه را حرمت نگاه داشتندی
و جنگ مسلمانان نمی نمودندی و صفر را صفر از آن گویند که مکه خالی شدی از ساکنان برای استعداد حرب
که بقبائل عرب داشتندی و قیل بایشان مرضی رسیده بود که رویهای مردم زرد گشته و ربیع را ازان
ربیع نام کردند که درین هر دو ماه در خانها اقامت نمودندی و انواع نعمتها میخوردند و بیارانها و ریاحین
موسم تا نه میشد و سبزه زار میرویید و اولیت و آخریت باعتبار تقدم و تاخر است و یا بدین سبب که اول
این دو ماه مقارن آخر خریف بود و آخر ماها مقارن اول خریف و جمادی را ازان جمادی گفتند که آب درین هر دو
جمود و خشکی یافتی و مردم و بهائم را از تشنگی مشقت رسیدی و اول و آخر بسبب تقدم و تاخر است و رجب از جهت
رجب نامیده اند که عرب آن را ترجیب یعنی تعظیم کردندی بطاعت و جود و کرم برخلاف و نیز در حدیث
است که ملائکه تعظیم کنند این ماه را بکثرت تحمید و تسبیح الهی زیاده از دیگر شهور و این ماه را شهر الله
گویند چنانکه در حدیث است که او تعالی در دنیا بر هیچ کس از عاصیان غضب نفرموده و هیچ امتی را از
در ماه رجب هلاک نکرده از جهت حرمت وی و شعبان را ازان گفتندی که قبائل عرب درین ماه منشعب و
متفرق میشدند و از منازل خود بتجارت میرفتند و رمضان از رمض است یعنی سوختن سنگ در گرمی
آفتاب و باین معنی مشابهت این ماه که بروزه داشتن درمان گناهان بندگان سوزند و بر طرف شوند
و در بیضاوی گفته که شتربچگان درین ماه پاها میسوختند که موسم گرم بود و شوال از شول است یعنی
دم بر آمدن و جلد ماده شتران پس از گذشتن هفت ماه بعد انتقال که مهای خود را درین ماه
شوال نام کردند و باین معنی بالا کردن است که مردم عرب درین ماه شکار میکردند و سگان را دنبال صید بر میداشتند
و ذی قعده بجهت قعود است که عرب درین ماه تاخیر نموده از قتال یکدیگر باز نشسته در خانها می نشستند
و ذی حجه بنابر آنکه ایشان درین ماه ادای حج و زیارت بیت الله بجا می آوردند لیکن این وضع این
اسامی که از عرب بوده تا حال همین اسماء باقی مانده لکن بتغیر موسم زمانها تا این وجوه مناسبت مفقود شده
کما فی شرح مشارق الانوار و حاشیه مولانا عبد الحکیم علی تفسیر البیضاوی والله سبحانه اعلم ماه محرم ز
این قاعده و تفصیل بعضی اشیای مخصوصه در هر ماه که مفهوم آمده و از سلف منقول است باز
گفته چنانکه صاحب تاج المسلمین گفته که این موضع از خود نهاده است پس بدین اشیاء ناظر راهی نیز مبارک
است هم درین و هم در دنیا آری در تخصیص بعضی هر چیزی هر ماه خلافست چنانکه در جواهر الطوی و دیگر

و اهکر
اول مر

گفته‌ چو در روی پسران دیدن مبارکست و در ربیع الآخر زنان پارسا دیدن نافع و در ماه جمادی الاولی دیدن
خردان بهتر و بجمادی الآخر بعلما و صلحا دیدن ثواب است و در رجب بیاض روی زاد و عبا دمبارکست و در
شعبان در مسجد مسجد بیند که دران ثوابست و در رمضان بقرآن و آیات آن بیند و در ماه شوال کف دست
خود بیند و در ذی قعده برکت تیغ دیدن مبارکست و در ذی حجه در آئینه دیدن نفع انتهی کلامه و درین
اختلاف مضایقه نیست که آن غالباً از اختلاف روایات باشد و اگرچه در اصل نظر کردن باین اشیای
مخصوصه در شهور معینه فوائد و منافع است در نیغمی متعارفت خاص و عام است بدانکه افادهٔ نظر
باین چیزها بخاصیت خود است که بقول اسلاف دیدن اینها مبارک و نافعست و اینکه بعضی طلبان در حاشیه
کتاب نوشته که در دیدن زر بماه محرم ثواب چهل حج مقبولست و بدیدن آئینه در صفر در جهل غزو
است و بدیدن آب روان در ربیع الاول ثواب چهل شهید است که در جنگ احد شربت شهادت
چشیده اند و بدیدن بز در ربیع الآخر پاک از گناهان گردد و بکذا در بواقی ماهها این همه بر ان است
برین تفصیل اطلاع نشده اند و الله اعلم اول جمادی نقره بین پیری ببین در آخرین لکه پسر اینجا
یعنی بزرگسالست که از ناظران کلانسال باشد اما دیدن پسر صالح فضلست و کذا کودک و دختر خردسال
مرادست چنانکه در جواهر گفته اما دیدن صغیر و صغیره حسن و افضل است که ایشان از گناهان پاک اند
خوب پسر در بیت آخرین صفت دختر نیست بلکه خبر مبتدای محذوفست ای درین ماه دیدن صغیر
نیکوترست بدانکه در حواشی بعضی نسخ این کتاب و الانصاب مناسبت دیدن این چیزها چنان دیده شد
که از آدم ع در ماه محرم بر وجه معصیت اکل گندم صادر شده بود و ولیش از شرمساری چون زر سرخ شد
چون ماه صفر آمد روی خود را در آئینه دید و پشیمان شدید مصفر شد میفرماید که تو ای سامع ماه محرم
زر سرخ ببین و اندیشهٔ شرمساری آدم ع بدل آورده بدان که آدم ع بیک گناه چه سزا یافته پس تو بمعاصی
کثیره چه جواب گوئی و در ماه صفر آئینه دیده پشیمان شو و فکر توبه و طاعت حق پیش آر و در ربیع الاول
باب روان دیده عبرت گیر از قهر حق تعالی ایمن مباش که فرعون شیطان را در پناه در آب نیل غرق
کرد و با آتش دوزخ برد و دیدن غنم در ربیع الاول اشارت بجور دن چشم بر ضعیفان است که در پناه پیغمبر
در وقت شبانی کردن بر غنمی غصه آورده او را زدن جبرئیل ع او را منع کرد از زدن غنم و دیدن نقره
در جمادی الاولی اشارتست بانکه سیم و زر بر پریشانی احوال آدم ع نگریسته بود و مانند دیگر اشیا و معادن
بر وی رحمت نیاورده لهذا او تعالی سیم و زر را در میان عالم مکرم و عزیز داشته است پس تو هم بدیدن نقره
بمعاصی و عاصیان میل مکن و دیدن پسر در آخرین اشارت بمعامله آن صحابی پسرست که از مکه بیرون
بمدینه هجرت کرده بود و کافران او را در راه گرفته باز داشتند چنانکه ایشان را فدیه خود داده خلاصی یافت
و بمدینه رسید یعنی تو هم از کفر کافران دور باش و با ایشان اختلاط مکن و در رجب باده خدا تعالیست

تلاوت مصحف و نظر در آیات و دوام در عبادات آن افضل عبادات و در شعبان گیاه سبز و در رمضان تمام
دمیدن همچون بستان رسد گر او تعالی شاغل شود و غافل مباش کرد شعبان برای عبادت و یاد حق از
شارع علیه السلام تاکید تمام آمده و در باره او این او تعالی فرموده که فیه باس شدید و منافع للناس پس در
رمضان تمشیر ببین و از قهر حق تعالی ایمن مباش که هر کرا از طاعت فراغ الو سر تا به سزای قتل باید
پس بدین تیغ گویا باز داشته است از ترس چهار رو نقیامت است درین ماه و در شوال پیغمبر است
قتال کفار و در حرب جامه سبز پوشیدی پس جامه سبز را ببین و در جهاد نفس اماره مستعد باش و در ذی
پسر و دختر اشارت است بآنکه چون آدم علیه السلام را اولاد پیدا شد از انجمله فرزند نرینه در ذی القعده و دختر
در ذی الحجه پیدا شده اند د بهر یک را در کتخدائی دیگر گرفته بجانب او تعالی تضرع کردی جامه فرزندی رنگی
طیب عیش حاصل است پس تو هم بدین کوش که دختر دل امور دین و دنیاوی خیالی نقد اینها بخواه
انتهی کلامه ولا یخفی ما ذکره والله سبحانه اعلم از رسائل اول سه روزه روزه بدای جان من فی از عبدالله
بن عباس مروی است که پیغمبر فرموده که هر که سال گذشته را بصوم ختم و سال آینده را شروع کرده باشد
در صوم پس او گویا صائم الدهر است و این دوازده درین ایام کفارت گناهان پنجاه سال است کذا
فی جواهر جلالی و در رساله الشیخ کلیم الله هم و حضرت شیخ مذکور فرموده که در محرم سه روز و ده روز روزه داشتن
بسیار بزرگ است و دران ثواب بزرگ است و دران ثواب عظیم پس باید داشت یعنی غره آن و دهم و
آخر آن و کذا در رجب روزه افضل است که غره و میانه و آخر روزه دارد و کذا در ربیع الاول نهم و
شانزدهم و بیست و ششم روزه داشتن افضل است و در سوم دوازدهم این ماه ثواب عبادت
هر له سال است و در ربیع الآخر دهم و هشتم و بیست و ششم روزه داشتن افضل است و کذا در جمادی الاولی
دوم و دوازدهم و بیست دیگر روزه افضل است و در جمادی الآخر اول میانه و آخر روزه افضل است بالجمله داشتن
منقول از سلف بسیار است انتهی و صلوة و نماز هر ماه در جواهر جلالی مذکور است از انجا باید دید که ان طلب
بسیار نوشته اول خمیس از رجب نیت بکن هر روزه را الله در رساله الشیخ کلیم الله و جواهر آورده
که اول پنجشنبه که در رجب بیاید روزه بدارد و مستعد نماز شب آینده باشد که آن شب جمعه باشد و لیلة
الرغائب است و رغائب جمع رغیبة بمعنی عطا کثیر و اهل الله با ازحق تعالی درین شب جمعه بسیار عطا ها شد
بسبب صوم و صلوة و دعا و درود بر پیغمبر علیه السلام پس باید که از نصائح نماز شام بجماعت گزارد و از سنت مغرب
و نوافل یعنی صلوة اوابین فارغ شده در صلوة لیلة الرغائب شروع کند و آن دوازده رکعت است
بشش سلام که بعد از فاتحه در رکعت سوره قدر سه بار و اخلاص دوازده بار بخواند و بعد از فراغ هفتاد
بار بگوید اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی آله و بارک و سلم بعد آن سجده کند و در سجده هفتاد بار سبوح
قدوس ربنا و رب الملئکة والروح در میان سجدتین صلوة بر پیغمبر فرستد و هر حاجت که خواهد بطلبد

انتهی کلامهما در جواهر پس از سجده تین این دعا گفته اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم اللهم اغفر
لنا ما مضی من عملک من ذنوبنا و اعصمنا فیما بقی من اعمارنا و ارزقنا اعمالا زکیة تطهرنا و ترضی بها عنا
و استعملنا فی طاعتک و مرضاتک اللهم اجعلنا لنعمائک من الشاکرین و لآلائک من الذاکرین و صل
علی محمد و آله و اصحابه اجمعین هر که این صلوة لیلة الرغائب گزارد ثواب عبادت ثقلین یابد و مغفور
و معصوم گردد و چون وقت نماز شفق در آید متصل این بگزارد و بعده افطار کند که عمل سلف
همچنین معاینه شده و هم در جواهرست که باجماع صحابه و تابعین و شیوخ سلف اول شب جمعه رجب
لیلة الرغائب اگرچه غره ماه شب جمعه باشد پس روزه پنجشنبه را اعتبار نکرده اند و شرط لازمی نرفته
اند کذا فی تفسیر السالکین اما ضیاء الدین ابو النجیب قدس سره گفته که روزه پنجشنبه در سلخ جمادی الآخره
بدارد تا برای تکمیل و شرط قران صوم پنجشنبه بصلوة الرغائب اتصال یابد و مقصود حاصل یابد انتهی
پس آنچه مصنف هم گفته که افطار نکنند تاخیر کنند از نماز رغائب تا نماز عشا مطابق عمل سلف ست و آنچه
بعضی ملایان گفته که این روایت بخیر معتبرست چه تاخیر افطار پس از غروب مکروه ست هیچ نیست زیرا که
این تاخیر برای قهر نفس ست و خاص بانتقام و مشائخ را د نعیمی الله سندی باشد نصف رجب
طعمی بکن امساک هم بخوان دعا الهی یعنی در شب پانزدهم طعامی بکن و عیال و مساکین بخوران
و به روز پانزدهم صائم شو که میانه ایام و همچون اول و آخر وی افضل اوقات ست برای حسنات خاصه برای
صیام و دعا چنانکه در صدر کتاب تفصیلش نوشته شد و این شب را شب استفتاح نامند زیرا که
در وی بگزاردن دعا فتح ابواب جنت فردوس برای داعی بگردد و مستوجب دخول جنت شود کذا فی
الجواهر و دعای این روز عام ست هر چه نکه خواهد بخواهد اما در جواهر گفته که پانزده بار بگوید لا اله الا الله وحده
لا شریک له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر الها واحدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و صل علی محمد و آله و
اصحابه اجمعین و نمازهای اول و میانه و آخر این ماه و هم ادعیه این روز در جواهر مسطورست که در آن فضیلت نوشته حل بسیار
بازگفت چنانکه صوم در آخر این ماه افضل ست غسل این سه روز افضل ست که در آن پاکی از گناهان یافته
چنانکه در جواهر گفته و شیخ هم فرموده که بعد این غسل این کلمات گوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا
و صدقا لا اله الا الله محمد رسول الله حقا که درین کلمات ثواب بسیارست رمضان بخوان قرآن لیس انه
از پنجابیان خواص بعضی ما را همه میکند که فاضلترین عبادات در رمضان تلاوت قرآن و صدقه و اعتکاف
ست و افضل طاعات و حسنات در شعبان صلوة فرستادن ست بر پیغمبر ع چنانکه خود فرموده که هر که هر روز
هزار بار بر من درود فرستد نمیرد تا آنکه بشارت بهشت نیابد کذا فی نافع المسلمین علیه السلام پس ماه شعبان
باید که ترک مشاغل دنیوی نموده بصلوة بر پیغمبر ع مشغول باشد تا از گناه پاک شده مستحق دخول جنت شود
زیرا که این ماه مقدمه رمضان ست و حسنات در وی مضاعف گردد باضعاف مضاعفه و در احادیث آمده که از

زکوة و دادن صدقات در ماه شعبان افضل ست از دیگر ماهها زیرا که چون فقرا و را چیزی رسید آمد بجهة
قوتی و فراغی حاصل آید ایشانرا بر صوم رمضان قال علیه السلام سمنوا اجسامکم فی شعبان کذا فی خزانة الروایة
و در مبین العلم ست که چون شعبان بنصف رسد روزه ندارد و افطار کند تا استقامت باشد در صوم
رمضان فرمود اذا کان نصف شعبان فلا صوم حتی رمضان انتهی و در جواهر گفته که چون ماه رمضان بیند
نظر در مصحف و فاتحه کند و با دوی اسیران و زاهدان و حفاظ بیند و این دعا بخواند اللهم هذا شهر رمضان
قد جاء علینا بالامن بالامان و بصحة من السقم و فراغ من الشغل واعنا علی الصیام وتلاوة القرآن حتی ینقضی
و در ماه شعبان هزار بار بگوید لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره الکافرون بلند
نامه اعمال او ثواب دیوان مکلسان و مقربان نویسند بازگفت که افضل عبادات در رجب توبه کردن
و مغفرت خواستن شب و روز که این شهر الله ست و رحمت حق درو بسیار نازل شود چون شب برات
آید بکن ده چیز را از جان و دل الخ یعنی در شب نصف شعبان سوای طعام کثیر که آن سخاوت ست و چیز
دیگر بکن و در جواهر گفته که این شب بس کرم و معظم ست که خدا تعالی آزاد در کلام مجید یاد کرده و در آن
مراتبها نویسد بر یکی و برات کاغذی را گویند که بر آن بیزاری نویسند باز گفت پس درین شب برای
نیکبختان و بر گزیدگان بیزاری از دوزخ و امان از عذاب و گذشتن بآسانی بر صراط می نویسند و برای
دشمنان و بدبختان بیزاری از بهشت پس گفته شود ایشانرا که الله بری منکم و انتم بریئون من الله
در سوله انتهی کلامه و بکذا قال فی نافع المسلمین نقلا من الروضة و ذکران قوله تعالی ان الذین سبقت لهم
منا الحسنی اولئک عنها مبعدون ای من النار وارد فی شان الاعداء قوله تعالی ان الله بری من المشرکین
و رسوله واقع فی حق الاشقیاء غسل بکن سر مرهم بیدار باشی تا سحر الخ در جواهر آورده که در شب جمعه غسل کند
تا از گناهان پاک شود و صد رکعت نماز بگزارد تا ثواب شب قدر یابد و در طعام فراخی کند و فقرا و
اقربا و مساکین را بخوراند تا همیشه خوش گذراند و از عقوق والدین توبه کند که عاق درین شب از رحمت
الهی محروم ماند و سرمه در چشم کشد و در چشم راست چهار میل کشد و در چشم چپ سه تا چشم او درد نکند و نابینا
نشود و با مادر نیت روزه کند و حق صله رحم بجا آرد و بخصمان صلح کند تا مستحق رحمت گردد و به زیارت
علمای عامل رسد که آن در معنی زیارت پیغمبر ست و علمای روزه دار را بحلوا و شیرینی افطار کنانید تا از
سکرات موت نجات یابد و در لیله برنج با شکر خورد و از گوشت احتراز کند انتهی کلامه و در حدیث آمده
که در حدیث ست من احیی خمس لیال وجبت له الجنة لیلة عرفة ولیلة الترویة ولیلة النحر ولیلة الفطر ولیلة النصف
من شعبان کذا فی کنز العباد و محدعمر نیز فرموده که بیشما باید که بیداری شب برات را غنیمت شمارید و بتوبه
و استغفار و ادعیه ماثوره و نماز نوافل مشغول باشید و تکثیر العبادت که خدا تعالی این شب کرم را ظاهر کرد
و عاصیان زیرا که تجلی خوف و فرح ست هر آدمی میترسد از آنکه نام او در این شب از دیوان نیکبختان بریده یا از

دیوان مردگان ثبت گردد و چون از خوف ایمن گردد میسر شود ازانکه خاتمه او بسعادت شود یا بشقاوت
پس برای اینمعنی ظاهر گردانید اینشب را تا دران پر خوف و حذر باشد بخلاف شب قدر که دران همگی مغفرت
رحمت باشد پس اگر بندگان را آنشب معلوم گردانیدی همگی درآنشب در عبادت و دعا مشغول میشدند و دیگر
شبها خفته ماندندی و اینمعنی ازیشان دوستان حق تعالی بعید است که بوقت حاضر آیند و طاعت کنند و بس
ازان غافل گذارند لهذا این شب را پنهان کرد تا همه شبها حاضر باشند انتهی کلامه و کذا فی الجواهر و در باب
سرمه کشیدن آورده که عن علی رضی قال قال النبی صلعم امرنی جبرئیل ع بالکحل وانا انبئی بعشر خصال یجلو البصر و ینبت
الشعر و یذهب البلغم و یحسن الوجه و یعین بالباه و یشد الاضراس و یذهب اللسان و یزکی
الفواد و یزید العقل و علیکم بالکحل فانه من سنة الانبیاء من قبلی یعنی سرمه کشیدن روشن کند چشم را و موی مژگان را
زیاده سازد و مرفوع گرداند غم و اندوه را دفع کند و بلغم دور سازد و رنگ روی را نیکو سازد و دندان را سخت گرداند
و آنه بیمن را ببرد و عقل زیاده کند و زبان را راست کند و گویا سازد و قوت باه را برانگیزد انتهی دیگر سنت کرد
ای پسر تو سوره یٰس بخوان الخ بدانکه سوره یٰس برای منافع دینی و دنیوی مشهور است که میخوانند و بعضی
خواندن یکبار جهت حفظ ایمان و یکبار جهت طول عمر با صحت و یکبار جهت توسعه رزق درینشب آورده
چنانکه در جواهر گفته که یکبار برای طول عمر دوم بنیت غنا سوم بار برای اینمعنی که از همه آفات نجات یابد بخواند
که هر سه خیر او را برسد و سوره حم دخان هفت بار بخوانند که هفتاد حاجت دینی و هفتاد حاجت دنیاوی
بر آید و مستجاب الدعوات گردد و هر بار صد بار استغفار و صد بار صلوة گوید که ثواب آن بسیار است
و هم فوائد بسیار گفته که درخت خانه و آوندها و دستها فرو برده بسیار جنبانند تا برکت فرود آید چنانچه
در جواهر است که آوندهای خانه و درم و جامه و غله را بجنبانند تا در همه برکت یابد و بسیار شود و اینکه در عوام
بسیار مشهور است که درخت کنار را میجنبانند لا اصل له و لا نقل عن احد من العلماء و در جواهر آورده که همه
بدعتها که در شب برات کنند از نفس اماره و متابعت نمود مردود است چنانکه سوختن مشعله و چراغها
افروختن و بازی زدن و ساختن بصورت حیوانات از شتر و اسپ و جز آن و انداختن
و همچنین دیگر همه بدعتها دیدن آن و رضا دادن بدان از رسوم جهال و متابعان شیطان اند
شب مکرم همه این کارها حرام است و گفته که در بیان بدعات این شب کتابی است و من اختصار کرده ام و
اینجا حدیثی طویل آورده که ابواب رحمت درین شب کشاده شود برای کسانی که قائم اللیل اند انتهی کلامه
میکن زیارت مردگان و غلطی شنوای نامور رسول ع این شب را در گورستان زنده داشته است چنانچه
در جواهر آورده که بسوی مقبره بقیع رفته بود و در انجا سر بسجده نهاده میگریست و جبرئیل ع فرود آمده گفت
که سر بردار ابواب رحمت بر تو مفتوح است طوبی لمن سجد فی هذه اللیلة انتهی و در منافع المسلمین که از
روزها برای زیارت قبور روز شنبه و پنجشنبه و جمعه مختار است و از شبها شب جمعه و نیز شبهای متبرکه

کر چون لیلة الرغائب است و شب قدر یعنی بیست و هفتم از رمضان و از عشر اخیر و از عشر ذی حجه و عشره محرم انتهی

و وعظ شنیدن و نصیحت کردن بدیگران هم سنت است کذا فی الجواهر لیکن نمازی که هر شب الخ
در نافع گفته که نماز این شب از پیغمبر منقول نیست که چه قدر گزارد کذا فی الصراط المستقیم المشائخ رحم
فرموده اند که صد رکعت باید گزارد و نماز رغبه باید بسیار بود و اگر این نماز بجماعت گزارند بعد باشد
بی کراهت انتهی و فی عین العلم صلوة هذا اللیل مائة رکعة بالاخلاص العشرة والصحابة ذکرت بعدهم
والطیبا علیها و در جواهر و در رساله شیخ کلیم الله مسطور است که در نیت صد رکعت نماز بیک
سلام گزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص ده بار خواند و نیت صلوة البرکة کنند که مشائخ کرام
چنین کرده اند و چون از نماز فارغ شود سر بسجده نهد و بنویسد ما خوانا اعوذ بنور وجهک الذی اضاءت
به السموات السبع والارضون السبع وانکشفت به الظلمات وصلح علیه امر الاولین والآخرین
اعوذ بک من فجاءة نقمتک ومن تحول عافیتک ومن شر کتاب قد سبق اعوذ بک من عقابک و
اعوذ برضاک من سخطک جل ثناؤک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک یا ذا الجلال والاکرام و
صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و در خبر است که هر که این نماز گزارد و این دعا بخواند نامه اعمال او
میان نیکبختان نویسند و سی فرشته در تمام سال نزد وی باشد چنانکه ده فرشته برای حفظ از دشمنان
و حاسدان و ده دیگر برای یاری بر طاعتها و حسنات و ده دیگر برای عصمت از معاصی و دعا
اینست بسیار است که بزرگان میخوانند انتهی کلامه تا اینجا ادب تمام شد و هم طلب مغفرت است برای

خود و مادر و پدر عیدین تو غسلی کن خوشبوی کن هم جامه تن الخ یعنی غسل کردن و خوشبو مالیدن
بر جامه و تن از سنت عیدین است و هم جامه خوب و پاکیزه پوشد و در اثنای راه از خانه تا عیدگاه
تکبیرات بجهر گوید چنانکه عادت کریمه سید الانبیا هم بوده است که در روز عید اجمل ثیاب پوشیدی
در ودا حلالی فاخره که بموسم عیدین و جمعه پوشیدی و در نماز بمصلا گزاردی و در روز دیگر
عید باران بود که در مسجد گزارده بود کذا فی الجواهر باز گفت که چون برای صلوة فطر از خانه بیرون آید
پیش از نماز شیر بخرما آمیخته بخورید یا بخواند چندان باشد کذا فی الجواهر قدری شیرینی از جمله ماکول خورده که
طعام شیرین مستحب و در حدیث انس خرمات انتهی پس برین روایت اصح آنکه یا درین بیت حرف تردید
باید خواند چنانکه بعضی نسخ شیر و خرما هم بخورد یافته شد یا د چاره که مفید معنی مقارنت است و در نافع
از رساله امام سنجر آورده که مطابق حدیث نبوی آنکما افطار باید که بعدش سیوبان گویند مخصوص برای
دشتبت برای نیکی باشد و طعام عید اضحی ذکر نکرده که آن لحم ضحایا است اما مستحب در وی امساک است
تا نماز چنانکه در صدر کتاب گذشته و ترک امساک درین عید کروه نیست کذا استحباب امساک هم در حق
شهریانست کذا فی [illegible] عرفه چو آید جان من هم تحیر خوانی یا نبا ای در روز نهم از ذی حجه سورت

حج وسورۂ انبیا بخواند که دران ثواب حج مبرور وعمرۂ مقبول است چنانکه حج که دران رمی جمار وسعی بین
الصفا والمروة وهم ذبح قربانی باشد واین ثواب از پیغمبر ع مرویست چنانکه در جواهر جلالی آورده که در
ده ذی الحجه هر روز بعد از نماز ظهر سورۂ انبیا وسورۂ حج بخواند تا ثواب جملۂ حاجیان یابد ورزق او وسیع
گردد وپس بخواندن این دو سوره در تمام ثواب جملۂ حاجیان است ودر روز عرفه ثواب یک حج وعمره یابد
وبروایتی در ده ذی حجه هر روز در فریضۂ نماز بامداد وپس از فاتحه در اولی سورة الفجر ودر ثانی انا انزلناه
خواند تا ثواب عبادت ثقلین یابد وعمر او دراز گردد وفی الحدیث اکرموا یوم العرفة فانه یوم المغفرة
پس غسل کنند وچهار رکعت نماز گزارد ویقرء فی کل رکعة بعد الفاتحة انا انزلناه ثلثا والاخلاص خمسة
وعشرین کتب الله تعالی له ثواب اربعین الف حجة وغفر له ذنوب سبعین سنة ویبنی له سبعین الف مدینة
فی الجنة انتهی کلامه و بعد ازان بعد از بیان صلوة نفل نوافل گوناگون وثواب آن این مسئلۂ عجیبه آورده است
که بعضے مردمان ظاهرین که در حقائق معانی ودقائق مبانی حظی وافر ندارند واز استنباط احکام فقها
قاصراند بظاهر روایت که التعریف لیس بشیء که از امام حنیفه رح منقول است تمسک کرده چنان پندارند
که صلوة تعریف که معمول مشائخ کبار است هیچ نیست ونداانند که مراد امام رح نفی وجوب این نماز است
با نفی سنیت وفی الجامع الصغیر ایضا روی عن ابی حنیفة رح التعریف الذی یصنعه الناس لیس بشیء لم یرد
نفی شرعیة اصلا لانه صلوة ودعاء لا یصح المنع عنها وانما اراد به نفی الوجوب کما انه قال سجدة الشکر لیس
الوتر لیس بشیء یعنی انها لیست بواجبة کذا فی المضمرات وفی جامع البرهانی وفی الذخیرة فعلی قول مولانا
یرتفع الخلاف ولو اتی به انسان لا یکون مکروها بل یستحب کما هو المذکور فی الکتب وهو من وظائف
المشائخ رح ولم ینکر علیهم احد من العلماء ذکر فی عمدة العباد وخلاصة الزاهد وللشیخ ضیاء الدین ابی النجیب
السهروردی قدس سره فی فوائد صلوة التعریف عن انس بن مالک رض قال قال رسول الله صلعم ما من عبد یکشف
راسه ویشبه الحاج ویصلی صلوة التعریف یوم عرفة بین صلوة الظهر والعصر رکعتا یقرأ فی الاولی
الفاتحة ثلث مرات وسورة الانبیاء مرة وفی الثانیة الفاتحة ثلث مرات وسورة الحج مرة وفی اربع
رکعات یقرء الفاتحة مرة والاخلاص خمسین مرة ویقرء بعد الفراغ دعاء العرفات الا وکل الله تعالی
ملکا یذب عنه الشیطان واعانه علی نفسه ویسر علیه الخیر فان عاش الی آخر السنة ویقول الشیطان
یا ویلاه قد سلمنا منه فی جمیع السنة وحفظ الله تعالی نفسه واهله وماله ودینه وآخرته ودنیاه وهی صلوة الحج
لمن لا یستطیع الیه سبیلا وهکذا نقله من السواد الاعظم لابی القاسم الحکیم رح عن امیر المؤمنین عبد الله بن عباس رض
ان النبی صلعم قال له یا ابن عم الا اخبرک وعلمک بصلوة اقل لک من اتاها مع شرائطها غفر الله تعالی ذنبه
ولده وآخره حدیثه وجدیده وخطاه وعمده صغیره وکبیره وهی صلوة التعریف فعلیک ان تصلیها فی
ای بلدة انت یوم عرفة بین صلوة الظهر والعصر مع جماعة المسلمین فتجد ثواب حجة مقبولة وعمرة

وہی ست رکعات کاشفا راسہ خامسہا یقرا فی الاولی الفاتحة ثلث مرات الی آخر الحدیث الی قولہ
وہی صلوة التعریف علمنی اللہ تعالی فی لیلة المعراج للمسلمین خیر العلاج پس در اوراد شیخ کبیر قطب العالم
بہاء الدین زکریا القریشی الاسدی مذکور است کہ بعد از نماز پیشین مردمان ہموار دند و جائیکہ بلند
باشد صفہا کشند و استادہ سر برہنہ سازند و کسی کہ بزرگتر باشد او را امام سازند و دو رکعت نماز
گذارند بجماعت در اولی فاتحہ سہ بار و سورة اذا جاء یکبار خوانند و در ثانیہ فاتحہ سہ بار و سورة حج
یکبار بعدہ چہار رکعت دیگر گذارند و در ہر رکعتی بعد از فاتحہ اخلاص پنجاہ بار خوانند و اینہمہ جہر
بلند خوانند و ہمچنان سر برہنہ استادہ دعاء عرفات مطول بخوانند و آنہ عجائب دعا است کہ بمقدار
ہم ورق در اوراد شیخ مسطور است پس آنقدر کہ توانند دعا کنند نزد امام ابو یوسف و محمد رح این نماز
گزاردن مکروہ نیست چہ ابن عباس رض چنین گزاردہ است در بصرہ انتہی و مصنف رح این نماز را بیان
نکردہ از جہت اختصار کتاب فی اختلاف علماست درین باب واللہ اعلم و ہمچنین بنا خود مر ترا قربانی
یعنی چنانکہ خواندن سورة مذکورہ قائم مقام ادای مناسک حج و عمرہ است برای کسی کہ عاجز از
حج باشد ہمچنان خواندن سورة کوثر برای کسی کہ قادر بر ذبح قربانی نباشد موجب ثواب قربانی
کردن است و این ہم از پیغمبر ع مرویست بار گفت کہ در دہہ ذی الحجہ در ہر شب سورة والفجر ولیال عشر
بخوان تا از آتش دوزخ خلاص یابی کہ آنحضرت ص فرمودہ اند ہر کہ در عشرہ ذی الحجہ سورة والفجر بخواند او را
باتریس چہ کار بلکہ از جملہ واصلان حق تعالی باشد کذا فی ملفوظات الشیخ حریف المحبة فرید الدین گنج شکر
و در خبر است ہر کہ در دہہ ذی الحجہ این سورة بخواند آمرزیدہ شود و ہر حاجت دنیوی و دینی کہ خواہد روان گردد
و کارہای دشوارش آسان شود و بر ہمہ اعدا و حساد ظفر و نصرت یابد کذا فی الجواہر جلالی و صوم و صلوة
ولکن دعا بہر صلح ولو بعد انہ از اینجا بیان سنن عاشورہ میفرماید و مذکور از آن دوازدہ آنہا
است پس دہم آن آنرا بی تکلف راست نیاید مگر آنکہ گفتہ آید کہ صلح را مہم داشتہ خود خواہ خصم خود با
دخواہ در میان دیگران کہ او را اصلاح گفتہ و پرسیدن از حتی و خویشان ہم یک چیز باشد واللہ اعلم
پس بدانکہ درین آداب اختلاف علماست چنانکہ در خزانة العلما آوردہ کہ یکرہ الاکتحال یوم عاشورا
لان یزید بن معاویة قد اکتحل بدم الحسین رض وقیل ہو سنة فی الاصل لکن لما صارت علامة لبغض
اہل بیت النبی ص ترکہ واجب کذا فی مطالب المومنین وفی فتاوی اہل سمرقند لا باس بالاکتحال یوم عاشورا
وہو مختار لان النبی ص اکتحلتہ ام سلمة رض یوم عاشورا وبہ ناخذ کذا فی جامع الفقہ و کنز الحجة کذا فی
معدن الحقائق من مسائل شتی وقد سئل بعض اہل الحدیث عن الکحل والغسل والحناء ولبس الجدید و
اظہار السرور یوم عاشورا فقال لم یرد فیہ حدیث صحیح عنہ صلعم ولا عن احد من الصحابة ولا استحبہ احد من
ائمة المسلمین لا من الاربعة ولا غیرہم وما قیل لہ ع قال من اکتحل یوم عاشورا لم ترمد عینہ ذلک العام ومن

واغتسل فيه لم يمرض كذلك ومن وسعه على عياله وسع الله تعالى عليه سائر السنة ونحوه مثل افضل الصلوٰة فيه
والكان توبة آدم ع واستواء سفينة نوح ع على الجودي وانجاء ابراهيم ع من النار وافداء الذبيح بالكبش
ورد يوسف ع على يعقوب ع فكل ذلك موضوع الاحاديث التوسعة على عياله لكن في سنده لين من تكلم
فيه فصاروا هولاء الجاهلين يتخذونه موسما وهولاء الرافضين يتخذونه ماتما وكلاهما مخطئ مخالف للسنة كذلك جمعه
بعض الحفاظ ونقل الشيخ البغوي عن الحاكم المحدث ان سائر الاحاديث في صد فضل غير الصوم كفضل الصلوٰة
فيه للانفاق والخضاب والادهان والاكتحال والطيب يوم عاشوره من وضع الكاذبين في الكلام
انتهى كلامه اماده سنت اين روز مطرد ومتداول الايام وطريق سلوك اهل اسلام از خاص وعام ست چنانکه
در نیمعنی این ابیات گفته علیکم یوم عاشورا قوی + بان تاتوا العشر من خصال + بصوم وصلوٰة
مسح ایدی + علی راس الیتیم مع اغتسال + وصلح والعیادة للمریض + وتوسیع الطعام علی العیال +
وثامنها زیارة عالمیکم + وتاسعها الدعاء مع اکتحال + کذا فی الجواهر الجلالی بلکه شیخ کلیم الله رح زیادت
ازین نوشته ودر جواهر مذکور چهل سنت آورده ازانجمله غسل ست که از گناهان چنان پاک شود که اکنون
زاده شده وتوسیع در انفاق که سبب وسعت تمام سال وپیوستن رحم که موجب مزید عمر ودولت ست
وصدقه دادن که مورث مزید مال ست وزیارت علما وصلحا گویی زیارت پیغمبر ست وبر مسلمانان سلام
گفتن که سبب مغفرت ست ومصافحه برادر مسلم تا آنکه بچهل کس مصافحه کند تا سبب دفع همه غمها باشد وحلوا
ولقمه خورانیدن که دران آسانی سکرات ست وحلق سر مسلم کردن ثواب شهید ست وتشنه را آب دادن
که سبب سهولت احوال قیامت ست وگرسنه را طعام دادن که سبب غنا باشد وبرهنه را جامه پوشیدن
که باعث ستر عیوب دنیا وآخرت ست ورسیدن بیمار که سبب عافیت وبی نیازی از خلائق و
گمراه را راه نمودن که وسیله روشنی دل ست وقرآن خواندن که سبب اصلاح امور ست ودعا
خواندن که مستجاب باشد وگزاردن نمازی که درین روز آمده سبب عنایت حق باشد واماطت
اذی یعنی خار وخس وکلوخ ومانند آن از راه مسلمانان دور کردن که سبب دفع شر اعدا وحساد
وسرمه در چشم کشیدن که چشم او تاریکی نیارد وآب بر سر ریختن بوجهی که پس بر ریختن این کلمات
گوید حسبی الله ونعم الوکیل لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
که سبب حجت باشد وبر زنان که شوهران ایشان شهید شده باشند وبر یتیمان درهم دادن وبر در
کردن که سبب رفعت درجات ست وبهشت دانستن وافطار ایشان کردن که موجب فراخی نعمت
وختم یاسین وبخشیدن بارواح شهداء دشت کربلا تا شفیع او باشند انتهی صوم وصلوٰة ودعا
قال ع من صام یوم عاشوراء کانت کفایة لذنوب سنة وفی الملتقط یستحب ان یصوم قبل
یوم عاشوراء وبعده یوما المخالفة اهل الکتاب فی ذلک پس این روزه تنها داشتن مکروه ست بخلاف

روزهای دیگر که در افراد آنها کراهیت نیست الفتوی برین است که روزه تنها کرده نیست بلکه
مستحب است که بآن ضم کند روزه دیگر را کذا فی نافع المسلمین و نماز این است که در شب چهار رکعت گزارد
و بعد از فاتحه پنجاه بار اخلاص خواند بهر رکعت که کفارت گناهان پنجاه سال گذشته باشد و در روز
چهار رکعت بار دوم الامین کرده که بعد از فاتحه در هر رکعت اخلاص یازده بار بخواند و در هر رکعت دیگر
که در اول آیة الکرسی و در ثانیه آخر سوره حشر خواند و دعا مختصر این است یا اول الاولین و یا آخر الآخرین
لا اله الا انت خلقت اول ما خلقت فی هذا الیوم و تخلق آخر الخلق فی هذا الیوم اعطنی فیه خیر ما
اعطیت انبیاءک و اصفیاءک من ثواب البلایا و اسهم لی ما اعطیتهم من الکرامة بحرمته ۲ و آله و صحابه
اجمعین و دعای مطول دیگر است که در کتب مذکور است و کیفیت سرمه آنکه در شرعة الاسلام
الاکتحال یوم عاشورا من السنة کما قال علیه السلام اکتحلوا بالاثمد فانه یجلی البصر و ینبت الشعر و من اکتحل یوم عاشورا
لم یرمد عینه ابدا انتهی و در فتاوی برهنه نقل آورده که اثمد بکسر همزه و میم سرمه اصفهانی است و سرمه
سیاه کشیدن بی قصد زینت مکروه نیست کذا فی خزانة العلماء و صلح کردن باصلاح هم برعالمان الخ
حضرت شیخ کلیم الله فرموده است که هر که روز عاشورا غسل کند هنوز خود را نپوشیده باشد که
آمرزیده شود پس از آن هفت بار آب تو گیرد و بر سر مالد و این دعا گوید حسبی الله کفی سمع الله
لمن دعی لیس وراء الله المنتهی من یعتصم بالله نجی و اصلاح در میان صاحب خشمی ذات البین موجب
ارضای خصوم است بروز قیامت و اینکه گفته بر علمای دین چیزی ببرد و بیان هم سنت است که زیارت
ایشان است و صدقه کردن که بر ایشان فاضلتر است و بوقت عطا بر یتیم دست بر سر وی فرود آورد
که این هم سنت است و زیارت قبور و عیادت مریض و مشایعت جنازه و سکوت از فحش و لایعنی و هفتاد بار
حسبی الله و نعم الوکیل گفتن هم سنت است کذا فی رسالة الشیخ الجواهر المصفر بیرون مروج بحکم الخ
یعنی ماه صفر تمام برای سفر و جنگ و خصومت مبارک نیست که درین ماه از جمله ده اجزای بلایا و مصائب
سال تمام نه جزو بعالم دنیا میرسد و یک جزو در ماههای دیگر کذا فی رسالة الشیخ هم پس بعد که عبارت
از کثرت نهمین عدد خاص و در جواهر جلالی آورده که در سال تمام حق تعالی هزار خیر و بلا بعالم میفرستد
از آنجمله نهصد و نود و نه جزو در ماه صفر آید و یک جزو در سال باقی و از جمله بلاهای صفر ده جزو در چهار شنبه
آخرین ماه است باید که درین به نماز و دعا و صدقه دادن و انواع خیرات مشغول باشد تا از همه بلا آمین باشد
و آنچه حق تعالی فرموده فی یوم نحس مستمر تنزع الناس الآیة آن روز چهار شنبه آخرین ماه صفر است و در
خبر است که هر که در ماه صفر سفر نکند و از خانه بیرون نیاید و بال خود در آن خود جدا نکند بگیرد
نرود و بکسی معارضه و مخاصمه نکند تا آنکه درین ماه از حجامت و سر تراشیدن و ناخن فرود آوردن
و جماع و غسل کردن و تخم درختان انداختن و نهال نشاندن منع کرده اند انتهی کلامه جواهر جلالی

در چهارشنبه آخرین غسل بکند چنانچه بشنوی الخ ای بعد از صبح غسل کند و جامه پاک پوشد و بوقت چاشت
دو رکعت نماز گزارد و در رکعت اولی اللهم مالک الملک تا بغیر حساب بعد از فاتحه خواند و در ثانیه قل ادعوا
الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی تا وکبره تکبیرا و بعد از سلام این دعا گوید اللهم
اصرف عنی شدة هذا الیوم واصرفنی من شومه واجعل رحمته وبرکته علی و در مفتاح الجنان آورده که
سلطان الانبیاء را زحمت در آخر ماه صفر لاحق شد و محمد را آخر مرض از این عالم فانی بروضه جاودانی
شتافت مگر آنکه در آخرین چهارشنبه از آن اندکی تخفیف شد که بدان سبب مسلمانان شادی کردند و
همان رسم عید در عالمیان باقی ماند کذا افاده شیخ کلیم الله نقلا من شیخ الاسلام والمسلمین الشیخ الحریقی
لی محبة الله فریدالدین گنجشکر رضو لیس این روز اگرچه تمام نحس بود بدین سبب شادی گشت و بجز
عبادت حق تعالی بهیچ کاری مشغول نشدند و ماهی را هرگز صید نکردند در مخالفت این فرمان بلاها بر
ایشان نازل شد و چون امت مرحومه را بروز جمعه رهبری کردند که از همه روزها در عبادت و حسنات
بس بکر است کما قال ع الجمعة سیدة الایام پس همان روز شنبه که برایشان صید ممنوع بود برای ما رخصت
و موجب برکت صید گشته خصوصا صید ماهی که درین روز بسیار بدست آید و اگر تواند که بکاف
پارسی باشد یعنی گرگدن چنانکه در باب صید آنرا حلال گفته و تواند که بضم کاف جانوری شکاری درنده
مراد باشد که بهرحال شکار کردن سباع و بهائم و طیور در شریعت مباح است چنانکه آنحضرت ع از صید محرم
چند چیز را استنباط کرده است و هی الحدأة والکلب العقور والذئب والغراب والحیة والعقرب فانها مبتدیات
بالاضرار یعنی مباح است در حل و حرم کشتن سگ گزنده و گرگ و غلیواز مردار خوار و مار و گزدم که این ان
آغاز کننده اند بایذا رسانیدن کذا فی الترغیب و در نافع المسلمین گفته که کشتن مثل این موذیات
پیش از ایذا مباح است که ایذای ایشان متیقن است الا هرچه ایذا نرساند مباح نباشد و تحقیق انتقام در آخر
کتاب بیاید انشاء الله تعالی میکن عمارت در احد باشد مبارک چنانچه الخ و در نافع المسلمین از شرعة
الاسلام نقل آورده که قد وصی رسول الله ص علیا رض یا علی اذا اردت بناء فابنه یوم الاحد فان الله تعالی
بنی السموات والارضین یوم الاحد وسافر یوم الاثنین فالانبیاء کانوا یسافرون فیه فالمختار بعزیمة
السفر یوم الاثنین والخمیس انتهی کلامه و فی الخزانة الجلالیة سئل رسول الله ص عن یوم السبت فقال
هو یوم مکر وخدیعة قالوا کیف ذلک یا رسول الله فقال فیه بنی قریش دار الندوة کما قال تعالی واذ یمکر
بک الذین کفروا لیثبتوک الآیة وسئل عن یوم الاحد فقال یوم غرس وعمارة قالوا کیف ذلک یا
رسول الله قال ابتدأ الله تعالی فیه خلق الدنیا وعمارتها وسئل عن یوم الاثنین فقال یوم سفر وتجارة
قالوا کیف ذلک یا رسول الله قال سفر فیه شعیب والتجر وسئل عن یوم الثلثاء فقال یوم دم قالوا
کیف ذلک یا رسول الله فقال فیه حاضت حواء وقتل قابیل هابیل وسئل عن یوم الاربعاء فقال

یوم نحس مستمر قالوا کیف ذلک یا رسول الله قال فیه غرق الله تعالی فرعون واهلک عاد وثمود وسئل عن
یوم الخمیس فقال یوم القضاء الحوائج علی السلطان قالوا کیف ذلک یا رسول الله قال فیه دخل ابراهیم
علی ذال فقضی حوائجه وسئل عن یوم الجمعة فقال یوم خطبة ونکاح قالوا کیف ذلک یا رسول الله قال
فیه کان الانبیاء ینکحون انتهی پس یکشنبه برای آغاز کردن بنای عمارت ونشاندن باغ و کشتن
زراعت وحفر چاه ودرست کردن جوی ونالۀ آب مبارکست وسه شنبه هم حفر آنکه هم چاه وجوی وامثال آن
نیز کرد حفر دیگر بدین روز باشد اینجا مسئلۀ بنا باید نوشت فقال محی الدین العلم لا ینبغی ان یزید البناء علی سبعة
اذرع خوف فیه الوعید لقوله تعالی این یا فاسق یا عدو الله این تصعد یعنی تا کجی بالا روی ای دشمن
خدا تعالی وخانه پیغمبر علیه السلام چنان بود که هر که دراز بالا بودی سقف خانه را بسر رسیدی
ودر شرح الاسلام ست السنة للبناء مقدار الکفایة وهی ستة اذرع فما دونه ومن زاد علی ذلک جاء یوم
القیمة یحمله وینوی عند البناء ان یعبد الله فیه ویکفه عن الحر والبرد لا ینوی التنعم فیه والافتخار وبال
علیه فقال علیه السلام ان المؤمن لیؤجر فی کل ما ینفق الا فیما انفقه فی البناء کذا فی المحیط ودر حدیث آمده که
فرزند آدم را در سه چیز حساب نیست در طعامی که قوت او شود ودر بنای خانه ضروری ودر پوشیدن جامه
که ستر عورت ودفع حر وبرد گردد ودر غیر این سه حساب خواهد بود کذا فی نافع المسلمین مختار شد جامات
من ماه روز ها روز قرآن یعنی دوشنبه افضلست برای سفر کردن که زود برد و بدوستان رسد و
بسلامت بخانه باز آید الا در سفر جهاد روز پنجشنبه مبارکست کذا فی خزانة الجلالی ودر نافع گفته
که غضب در چهارشنبه برای خون کم کردن نحس است که درد پیدا شود ومختار برای آن یکشنبه وپنجشنبه
واکثر علما پنجشنبه اختیار کرده اند که در آن سلطان دمست تا هر چه بود تا حفظ وعقل زیاده شود
انتهی فصد وحجامت چون کنی سه شنبه کن ای فصد یعنی فاره رگ زدن وحجامت خون کشیدن
یعنی اکثر عادت تو آن باشد که فصد وحجامت تو بروز سه شنبه باشد چه آن روز خون است پس
خون فاسد را بیرون آرد واگر ضرورت تامست در یکشنبه وپنجشنبه کن که در آن رخصت چنانکه
گذشت باز گفت که ساعت مریخ اکثر روز مبارکست در آن خون باید کشید چنانکه در جواهر الحکم
آورده که خواص وتاثیرات ساعات از ایام هفته که حکمای یونان برای ذو القرنین استخراج کرده
بغایت مجرب اند پس از جمعه اول روز برای زهره است ونیم چاشت عطارد را ووقت استواء قمر را
ووقت ظهر شمس را ودر میان ظهر تا دیگر مشتری را ودر نماز دیگر مریخ را وآخر روز زحل است وازشنبه اول
روز زحلست ونیم چاشت مشتری ووقت استوا مریخ ووقت پیشین شمس ودر میان پیشین تا نماز دیگر زهره ودر نماز دیگر عطارد
وآخر روز قمر واز یکشنبه اول روز شمس ونیم چاشت زهره ووقت استوا عطارد ووقت پیشین قمر
ودر میان پیشین تا نماز دیگر زحل ودر نماز دیگر مشتری ودر آخر روز مریخ واز دوشنبه اول روز قمر ونیم چاشت زحل

ونزدیک استواء مشتری ونماز پیشین مریخ ودرمیان هر دو نماز شمس ونماز دیگر زهره وآخر روز عطارد
وازسه شنبه اول روز مریخ ونیم چاشت شمس واستوا زهره ونماز پیشین عطارد ودرمیان هر دو نماز
قمر ونماز دیگر زحل وآخر روز مشتری واز چهارشنبه اول روز عطارد وچاشت قمر واستواء زحل
ونماز پیشین مشتری ودرمیان هر دو نماز مریخ ودر تحفه خانی آورده که حجامت از نصف ماه بروز
سه شنبه حسن ست ونافع پیش از نصف ماه مکروه وقال فی التحفة الملکیة اذا اراد الحجامة یستحب له
ان لا یقرب النساء قبل ذلک الیوم ومثله بعده بیوم ودر صلوة مسعودیست که حجامت وحلق سر
وراست کردن ریش بروز چهارشنبه نشاید کرد که مورث ضعف بدن باشد کذا فی النافع باید دانست
که درباب حجامت تاکید تمام ست کما قال فی عین العلم ویحتجم لانه ورد فی الخبر ما مررت بملأ من الملئکة
الا قالوا یا محمد مر امتک بالحجامة والاحب ان یحتجم فی سبع عشر او تسع عشر او احد وعشرین فهو انفع
لاسیما یوم الثلثاء او سبع عشر فورد فیه انه دواء من داء السنة ولا یحتجم فی القضاء لانه یورث
النسیان انتهی وقال فی خزانة العلماء ان خیر ایامها الاحد ویوم الاثنین والخمیس واختار بعضهم
الثلثاء وقال ان فیه سلطان الدم ذکره فیه بعضهم لانه یخاف ان یغلب علیه الدم قضاء فلا ینقطع
حتی یموت ویستحب ان لا یحتجم فی ایام الصیف فی شدة الحر وفی ایام الشتاء فی شدة البرد وخیر زمانه
الربیع وخیر اوقاته من الشهر اذا کان القمر فی النقصان بعد نصف الشهر قبل ان ینتهی آخره ویکره فی
اول الشهر وآخره فی المحاق وقد قیل الحجامة بین الکتفین نافعة وفی مقعر القفاء مکروه لانه یورث
النسیان وفی وسط الراس نافع یزید الحفظ والعقل وروی عن النبی ؑ انه ما شکی الیه احد وجعا
فی راسه الا قال احتجم ولا وجعا فی رجلیه الا قال اخضبها واذا اراد الرجل الحجامة او الفصد یستحب له
ان لا یقرب النساء قبل ذلک بیوم ولیلة وکذا مثله بعده حتی قالوا من احتجم وجامع ودخل فی یوم وجد
عجبت منه ان لا یموت ولا ینبغی ان یاکل علی اثره فی ذلک الیوم لبنا او سمکا او زیتا او قدیدا لانها
فانه یورث البرص ولا یاکل اثره ملحا فانه یخاف منه القروح والجرب ویتناول من الحلاوة شیئا ان
قدر علیها ویکره الحجامة والفصد یوم السبت والاربعاء فانه قد روی انه قال ؑ من احتجم یوم السبت
والاربعاء فاصابه وجع فلا یلوم الا نفسه وقد روی فی بعض الاخبار الرخصة فی ذلک والاحتراز افضل
الا ان یکون قد غلب علیه خلل الدم انتهی کلامه وهکذا ذکره فی نافع المسلمین ودر فتاوی برهنه از عقیدهٔ
امام پارسا نقل کرده که حجامت در گرسنگی انفع ست ودر سیری درد ومرض وحجامت در سر شفاست
از هفت مرض جنون وجذام وبرص ونعاس ودرد دندان وتاریکی چشم ودرد سر وفی الحدیث الحجامة
یوم الاحد شفاء ودوشنبه وپنجشنبه هم نیک ست نه سه شنبه وچهارشنبه ودر شنبه هم قول ست
وبعد از حجامت عشا نزدیک عصر خورد واگر او را تلخهٔ غالب چیزی بخورد آنگاه حجامت کند وهم

بعد از آن سرکه خورد و مرق چشند و شیرینی تناول کند و در آن روز آب اندک نوشند و از مانند شیر و جغرات
احتراز کند و خواب کم کند انتهی کلامه و در حدیث است که استشفا در سه چیز است شربت عسل و حجامت کردن و
داغ کردن باتش اما از داغ نهی آمده که در آن خوف ضرر است کذا فی الجواهر الجلالی و در خزانة العلماء
و تحفه خانی و بربنه و جواهر نقل کرده است از فتاوی ظهیریه بروایت شیخ محمد علی ترمذی منجم که او فرمود
آنچه در افواه عوام افتاده است که چون آدمی به پنجاه سال رسد تقلیل حجامت کند که بدن ضعیف یابد
پس حجامت را حضرت غلط است چه الحکم در غیر است و محرومست نه در این امت که تو معدد زکی
بیشتر است چنانکه کعب الاحبار گفته که من دریافته ام در توریت که چون انبیاء بروز قیامت حشر شوند
با هر پیغمبری نوری باشد و با امتان ایشان یک نور باشد و با پیغمبر ما ص بعدد هر موی مبارک و از امت او
نوری باشد و امت وی را دو نور پس ایشان را حرارت آن نور و حرارت خون اگر حجامت نکنند خوف
غلبه حرارت باشد و بدان حرارت بمیرند پس این امت را حجامت بهمه عمر مستحب است چنانکه مرویست
که آنحضرت ص فرمود ما مررت بملأ من الملئکة الا قالوا یا محمد مر امتک بالحجامة انتهی از جهان مختار شد
روز چهارشنبه روای پسر در معین العلم است که دوا کردن مباح است اگر شفا را اعتقاد از خدا داند نه از دوا فی الحدیث
تداووا عباد الله فان الله ما من داء الا وله دواء الا السام ای الموت انتهی کلامه بدانکه چهارشنبه اگرچه برای نحس
و حجامت و نکاح و مانند آن نحس است اما برای گرفتن دوای مختار است تا زود شفا یابد بحکم خبر پیغمبر
و هم برای کارهای دین شروع در علم مبارک است چنانکه منقول است که امام اعظم رح توقف فرموده در ابتدای
تا روز چهارشنبه و کذلک سائر علما و فی الحدیث ما من شیء بدأ فی یوم الاربعاء الا وقد تم کذا فی بریشه
در تالیع المسلمین از شیخ هدایه نقل کرده بل حج بهونان یقال یوم الاربعاء نحس قال امام فخر الدین بعد نحو
نحس نباید گفت که آنحضرت ص فرموده که نحوست ایام بوجود من برطرف شده و فی بعض التفاسیر ان یکی
یوم الاربعاء فقال یا رب آن جعلتک سموی یوم نحس فقال الله تعالی انت یوم فی حق الکفر و یوم سعید
فی حق المؤمنین فقال یا رب زدنی فقال الله تعالی ما ابتلیت امر الا و قد تم فقال یا رب زدنی فقال
من مات شهیدا فقال یا رب حسبی فصار سعیدا بشرف نبینا علیه السلام بعد ما کان نحسا مستمرا علی الامم
السابقة انتهی روز زحل مریخ هم گر تو پوشی جامه نو قسم لیبنی در حق پوشیدن جامه نو شنبه و سه شنبه
نحس است چنانکه گفته اند هر که دو شنبه جامه نو پوشد بدست ظالمان گرفتار گردد بیمار شود و یا گم گردد
تا آنکه جامه بر تن باشد و در سه شنبه نو پوشد که جز حید نشود و آن جامه بسوزد و یا گم شود و باقی ایام جامه
است که بروز یکشنبه نو پوشد تا غم و الم نبیند و بروز پنجشنبه پوشد دشمنان مقهور شوند و در چهارشنبه
گداز و بروز پنجشنبه علم او زیاده گردد و بروز جمعه جامه نو پوشد بیشتر از البته غذان جامه اول
پوشیدن جامه را روز یا شب جمعه تاکید نموده و لفظ قصد در مصراع ثانی بقاف باید خواند یعنی قصد

چنانکه در بعضی نسخ دیده شد ای تقطیع جامه درین روز هم آید مگر بستی مکرر ازکه
گفته که فصد و حجامت لبه شنبه مختارست اگر بفاد خوانند پس منهی باشد

روز از فصد منع کرده اند والله اعلم در غره ثالث پنجم هم با بیست پنجم شانزده ایام از اینجا بیان ایام
منحوسه از هر ماه است یعنی این پنج تاریخ از هر ماه نحس آمده پس کارهای سعد در اینها نباید کرد چنانکه
عمارت و زراعت و سفر و مانند آن باز بطور دیگر گفت که سیوم و هشتم و هژدهم و بیست سیوم و
بیست هشتم از هر ماه منحوس است کاری در اینها مکن خاصة تجارت که در آن نفع نباشد بلکه ضرر رسد گویند
لکن منع این ایام از جناب مستطاب معلی القاب حضرت علی مرتضی رض منقول است و مدار آن بر انگشت
میانه دست است یعنی هنگام تعداد ایام ماه هر روزی که انگشت میانه در آن منعقد و یا منبسط گردد آن روز
نحس است والله اعلم اما این هر دو طریقه که مصنف رح آورده بقاعده جواهر جلالی که از کتاب سیر ابو داود
بروایت امام جعفر صادق رض آورده است زیرا که در آن بروایت روز اول از هر ماه یوم سعید و مبارک گفته
و روز سیوم و پنجم نحس گفته و روز دوازدهم و سیزدهم و شانزدهم را نحس گفته و هشتم و هژدهم را مبارک
فرموده و بیست یکم و بیست چهارم و بیست پنجم را نحس قرار داده و بیست سیوم را برای کار مبارک
نامزد کرده و باقی ایام باتفاق مبارک اند و آنچه در بعضی نسخ در بیت اول بجای شانزدهم پانزدهم دیده شد
غلط است چه پانزدهم سعید است والله تعالی اعلم و آنچه در بعضی رسائل آورده که پیغمبر عم فرموده که در هر سال
بیست و چهار روز نحس است بدین وجه که از هر ماه دو روز نحس است یعنی از محرم چهارم و یازدهم و از
صفر یکم و بیستم و از ربیع الاول دهم و بیستم و از ربیع الثانی یکم و یازدهم و از جمادی الاول دهم و یازدهم و از
جمادی الثانی دهم و چهاردهم و از رجب پانزدهم و سیزدهم و از شعبان چهارم و ششم و از رمضان سیزدهم و
ششم و از شوال ششم و بیستم و از ذی قعده دوم و سیوم و از ذی حجه ششم و هشتم محل اعتبار نیست که در معتبرات
یافته نشد چون در چهل عمرت رسد کاهل گشتی یکدمی آخ و در خزانه جلالی آورده هرگاه شیخ ابویزید
بسطامی رح روی خود را در آئینه دیدی و موی سفید نظر کردی فرمودی قد ظهر الشیب ولم یذهب العیب
و ما ادری فی الغیب فقال ع من بلغ ستین سنة اعذره الله تعالی یعنی هر کس که بسن شصت سال رسید
عذر او خدای تعالی قبول کند چه مستی شباب از دور شده است و آنچه گفته که غالب حیوة آدمی از شصت
تا هفتاد ست مطابق قول پیغمبر عم است که اکثر اعمار امتی ما بین الستین الی السبعین باز در تاکید مدعا
مران گفت که ثلث عمر بوقت طفلی در لهو و بازی گذشتی و ثلث در مستی و جوانی بیخبر بودی و ثلثی
که در پیری است در معرض آفات و امراض است گاهی اماده طاعت حق تعالی نشدی
چنانکه پیر انصاری شیخ عبدالله فرموده که در خوردی پستی و در جوانی مستی و در پیری سستی پس ای نادان
بگو که خدای را کی پرستی پس وقت طاعت هنگامی است که در آن هر کاری که خواهد تواند کرد و اگر این

بعد از آن سرکه خورد و مرقع پشمینه درشم رشته کرتوا لمّا انتظا غافل نباشد جوانی بلا وقت مستی مطابق
احترا ایکنه حنه رسکر الکتاب آشدن سکر الشراب و مخدوم ملک گفته هزار شیطان یکند آنچه توت
جوانی کند که بادگیر دست و پا سست باد در درزی در دو سر بیان آفت پیری سیفر باید وا ذنب
معنی بیقرار خواسته نه معروف واز سرتا سر دکمل مراد است که حرارت غریزی کم گردد و نانی بکاف
تصغیر حرارت اندک طعام و صالح عبارت از اسباب معیشت که از جوانان حاجت طعام و
شراب و جز آن میپرسند و میطلبند و از پیران می پرسند میطلبند از پیران نپرسند دانستنا
الی بر وا باشند و در تحقیر و تاوت لفتح واو بمعنی کرایم و احترام و آزرت صورت خوبرو مراد است
زن باشد یا امرد ملیح و لعنون بمعنی لعنت و نفرت که چرا سوی ما می بینی و همچون پیران شیوه زیر
و کلمه کر در بیت الحق بمعنی یقین ست ای تحقیق و یقین پیر نیستی در کست که مردم العذار و الهم
و میگردند و النیر بلفظ علی از حسن اداء حکمان ست و حکما گفته اند که هفت چیز آدمی را زود پیر سازد
اول جماع دوم بشب آب بسیار خوردن سیوم در صبر زر توقف کردن چهارم در پایخانه گفتن پنجم
در صورت خود نظر کردن و بصورت دیگران نگریستن ششم خواب بر سری کردن هفتم بسیار خندیدن
هشتم بآب گل نشستن و قیل یزید فی العمر النوم علی الا یجانب الایسر و الغسل بالماء الحار و
اکل التوتی فی الاشتها کذا فی تاریخ السلاطین و در بستان ابو اللیث آورده که ابن عباس رضه روایت
کرده که عصا در دست داشتن از سنت پیغمبران ست و از علامت مومنان و در روایت دیگر ست
که عصا سنت انبیاست و سلاح بر دشمنان و امام حسن بصری فرموده که در عصا شش خصلت ست
اول سنت انبیا دوم زینت صالحان سیوم سلاح بر دشمنان یعنی بر سگ و گرگ و مار و کژدم
و جز آن چهارم قوت ضعفا چنانکه گفته اند العصا الرحل پنجم غم برای منافقان ششم زیادتی نیکی
چنانکه بعضی علما فرموده که چون مومن عصا باشد ابلیس از وی گریزد و منافق از وحیا زودی ترسد
و چون آنرا ستره در پیش نهاده نماز گزارد قبله او باشد و هم او را قوت بخشد طاقت و رنامکی تعقال
النبی صلعم من ترک العصا فقد عصی و اتمنی در وقتی ست که چهل ساله شود و ترک عصا گیرد و عصا باید که از چوب
زیتون باشد که در آن ثواب بسیارست چنانکه بر سجه زیتون یکبار درود خواندن ده بار ثواب دارد
انتهی چون پیر گردد مومنی بکند ندا حضرت خدا الخ ایراد این ابیات تقریبی ست که چون بیان لعتاب
پیر کرد که او را کسی در نظر نیارد و تعالی فرموده که من بر ضعیفان نظر رحمت دارم لهذا رحمت او تعالی را
بر پیران بیان کرد اما گفتار پروردگار در باره شیخ پرهیزگار ترسکارست نه در پیری فاسق اما
چنانکه منقولست که امام حسن بصری رضه را بعد از رحلت وی در خواب چند بر سیدند که حق تعالی
با تو چه کرد گفت که چون روح مرا بحضرت رب العزت بردند فرمان رسید که اگر مرا از موی سپید تو

شرمم نبودی ترا بدو زنخ فرستادمی یعنی در پیری چندین چرا میگریستی مگر از کرم من نا امید بودی کذا فی
نافع المسلمین و از مهره مهرهٔ پشت مراد ست که استحکام بدن بآن باشد و ارغوان کنایه از رنگ سرخ
جوانی ست که در پیری برنگ زرد مبدل گردد و تربفتح واو وزه کمان که تمام لاغر و نحیف باشند و مو حب
آنچه برای چاکران مقرر باشد و اجر برای مزدوران سپید مویت نور من چون نور سوزم در سقر
در خبر ست که او تعالی میفرماید که الشیبة نور من انواری وانی استحیی ان احرق نوری بناری یعنی موی سپید
نوریست از انوار من و ما شرم داریم ازین که نور خود را باتش خود بسوزم کذا فی نافع المسلمین و باز آمد در
بیان مقصود خود و گفت پس حال چون باشد چنین نباید زیرا که کار ها ای جوان آدمی در هنگام پیری
از کار را باز میماند پس در جوانی جهد کن که وقت کار طاعت پروردگار همین ست باز گفت که دیجولی
خدمت پیران کن و حرمت ایشانرا نگهدار تا بوقت پیری تو ترا حرمت دارند کما ورد من نفذ نفذ فرمند
اگر حرمت ایشان نگهداری با تو همچنان کنند که مجزی بعمله و فی عین العلم یجب ان یوقر الکبرا و العلماء
والشرفاء و الشیوخ و یقدم فی المشی والکلام والجلوس فورد فی الخبر لیس منا من لم یوقر کبیرنا و لم یرحم صغیرنا
و فی التقدم علی الکبراء و ایه بالفقراء انتهی دشمن نباید این نعم جز مومن نیکو سیر ای نعمت رنج
و بلای روزگار نصیب کافران نیست و نه برای هر کس از عوام ست بلکه این نصیب دوستان خدا تعالی و صلحا
است کما قال عم من اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل کذا فی عین العلم یعنی اشد البلاء بر انبیا نازل
شده پس از ان بر دوستان حق تعالی پس از ان بر صالحان درجه بدرجه بقدر اطاعت فرمان او تعالی
سلطان نه زهری میدهد الخ تمثیل نزول بلاست از جانب حق تعالی بر مومنان صالح یعنی در رنج و بلا که
صدقه بده که دافع سخط حق ست چنانکه تریاق دافع زهر ست و در نزول بلا رنجه خاطر مباش که این آزمایش
است ترا و رفع درجه چنانکه گفت که هر که خالی ست از علت و زحمت آدمی بی برکت و بی اعتبار ست پس رنج هم
علامت دوستی حق تعالی ست که بتو دارد ملکی ست رحمت جان من هر کس کجا شایان او الخ یعنی رحمت
ملکی عظیم و غنیمتی جسیم ست که مر حاضران بارگاه او تعالی را ارزانی شده هر کس از عوام لائق این ملک نیست
قدر این غنیمت انبیا و اولیا دانند و لهٰذا حضرت ایوب بکرمها مبتلا گشته و بدان صبر ورزیده بود و یونس
در دهان ماهی رفته باین تسبیح ملهم شده که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و جرجیس بکسر جیم
نام پیغمبریست که کافران امت او را بانواع عقوبت او را می کشتند و باز بفرمان الهی زنده می شد و امت خود را
بخدا میخواند کذا فی المنتخب و محجوب یعنی نابینا و غافل از قدر مصائب قضای الهی و ما هی مثال تن که از بیر درد
آسوده حال ست و دیو از مثال مرد صالح که مشتاق بلای ذو الجلال ست گر مومنی اندر درخود دنیا بدزین پیکی الخ
یعنی ای مومن که در مدت چهل روز از رنجهای سه گانه لاحقه هیچ یکی را در خود نبیند ایمان او در شک ست
در معرض زوال نفی عین العلم و یغتم الصحیح یطول السلامة لا رور و فی الخبر المومن لا یخلو عن ذلة وقلة فلا بد الا

ان یبتلی باربعین یوما بشیء منها لیکون علامة علی صحة ایمانه فهو ماثور فی الحدیث وممدوح فی القرآن
انتهی ای عنا بقضای الهی ممدوح و نیک است چنانکه در مناقب رابعه بصریه رضی آورده اند که روزی
بر وی بلا نازل نشدی گریستی و گفتی که الهی چه تقصیر از من شده که امروز این بنده را یاد نفرمودی و در مناقب
خواجه بزرگ قطب المشائخ حضرت معین الدین رح مذکور است که هر روز با شید عا بگفتی الهی هر جا که رنجی و بلایی
باشد بر معین الدین فرست مریدی که بجناب داشت روزی عرض کرد یا شیخ الثقلین این چه دعاست
که میخواهی فرمود که رنج و بلا علامت صحت ایمان است و مخدوم دام برکاته فرمود که تپ و درد سر کفارت
گناهان است کما قال ع حمی لیلة کفارة سنة و نیز فرمود که پیغمبر ع امر زنی را خطبه کرد شخصی عورت او
عرض کرد که یا رسول الله این عورت بس نیکوست که گاهی زحمتی نشده قال لا خیر فیها خواستن آن زن موقوف
داشت انتهی پس زحمت و اندوه از علامات محبت او تعالی است چنانکه موسی ع را انواع مرض شد تا اندوه
لاحق شدی و رفع درجات یافتی و فرعون گاهی درد سر ندیده و بعاقبت بعذاب الهی مبتلا شد و در نفحات
و هم بآن رقت و مخدوم دام برکاته فرمود که موسی ع در بارگاه حق سبحانه بمقام مناجات عرض داشت که خدایا
بهترین جا در بهشت کدام است فرمان آمد که حظیرة القدس است باز گفت آن برای کیان است فرمان شد
آن حظیره جای انبیا و اولیا و کسانی است که در مصائب هم مرگ پدر و پسر و برادر صبر کنند و از صدق دل انا لله
و انا الیه راجعون گویند صحت چو یابی شکر کن نعمت چو گیری صبر کن الخ کا در بلا ایمان نقصان نصف
شکر و نصف صبر و مدت سفر سه روز است یعنی سه روز کسی نگوید که من زحمتی شده ام تا سه روز صبر کند و پس
ازان ظاهر کند و مصالحه پیش آید که دوا کردن در حدیث آمده که تداووا عباد الله من کل داء الا من داء واحد الا السام
ای الموت و طلب شفا در دوا و گرفتن منحصر نیست بلکه بذکر حق تعالی و دعا و صلوة بر پیغمبر و خواندن قرآن
هم مشغول باشد خصوصا قرائة فاتحه که در آن آمده شده انها شفاء من کل داء کذا فی عین العلم و قال ع الصبر
عند الصدمة الاولی یعنی صبر محمود است که بنده در صدمه اولی یعنی در حین نزول مصیبت جزع و فزع نکند
و اگر نه همه کس بعد از آن ناچار از فریاد باز میماند و آن را صبر نگویند و در سیرین بروایت انس بن مالک رض
آمده که شخصی پسر ابو طلحه انصاری رض وفات یافت و ابو طلحه در خانه نبود و بهمه طلب شب بخانه رسید
زن او سلیمه نام جهة رضای و خوشنودی شوهر برای او طعام مهیا کرد و آن پسر مرده را در گوشه
خانه بنهاد چون ابو طلحه رض از وی پرسید که احوال پسر من چون است گفت که آسوده شده است نفس وی
و من امیدوارم که در رستی مراد را استراحت ابو طلحه گمان برد که راست میگوید پس زن او طعام
خورانیده باو مشغول شد و نفس خود را با ابو طلحه تمکین داد و چون صبح شد پسر را غسل داد ابو طلحه نزدیک بگو
رفتن بود که او را خبر کرد که پسر ما وفات یافته است پس ابو طلحه غسل کرده با رسول الله صلعم نماز گزارد
و ماجرای که میان ایشان رفته بود بجناب آنحضرت عرض کرد رسول الله صلعم برای ابو طلحه و سلیمه دعا فرمود

که بارک الله تعالی لیلتکما ام سلیم پس از آن شب حامله شد و سفیان بن عیینه گفته که مردی از انصار خبر کرد که من
دیده ام که ببرکت دعای آنحضرت صلعم زن ابوطلحه از وی نه فرزندان بهم آمد و هم قرآن خوانده بودند پس عجب حالی
صبر از زن است که این معامله کرده کذا فی الخزانة الجلالية لقصير دردا و لکن حرز حق مدان شافی دگر ای
رود در علاج کن و شفا از حق تعالی بدان نه از دوا چه تاثیر دارو وابسته بتقدیر او است بسا باشد که تاثیر او
از دوا مسلوب میشود چنانکه در خزانهٔ جلالی آورده که حضرت موسی علیه السلام را باری درد شکم عارض شد بارشاد
حق تعالی بنزول جبرئیل علیه السلام گیاهی را از صحرا آورد و بر شکم بست و درد زائل گشت و بار دیگر آن درد لاحق
همان گیاه بر جای درد بست نافع نشد پس مناجات کرد درینباب فرمان آمد که درین نوبت خاصیت آن گیاه
سلب کرده ایم باز گفت که در صبر جمیل و پوشیدن مصائب اجر بسیار است کما روی انس بن مالک رضی الله عنه
قال علیه السلام قال الله تعالی اذا وجهت الی عبد من عبادی مصیبة فی بدنه او ولده او ماله فاستقبلها بصبر جمیل استحییت
یوم القیمة ان انصب له میزانا و انشر له دیوانا کذا فی الخزانة الجلالی پس هر که صابر که شکوه نکند نه حساب اعمال
است و نه خواندن نامهٔ اعمال و قال فی عین العلم قال علیه السلام للصبر علی الفرائض ثلثمایة درجة وعن المحرمات
ستمایة درجة فی المصيبة عند الصدمة الاولى وتسعمایة درجة یعنی بر صبر و ثبات بر فرائض الهی سه صد درجه
ثواب است و در باز ماندن از حرامهای خدای تعالی ششصد درجه و در مصیبت نزد صدمه اول نه صد درجه باشد

بیمار را چون بشنوی در حال رو بپرسیدنش الخ در مطالب المؤمنین است که باک نیست در عیادت جهود
و ترسا که همسایه باشد و کذا عیادت فاسق بر اصح و در عیادت مجوس و وثنی اختلاف است و در خانه مغصوبه
بعیادت نرود و فی عین العلم یجلس عند رکبة المریض دون رأسه و یضع یده علی جبهته او علی یده و یسأل
کیف انت فهو السنة ولا یحدث عنده بما یسوءه و یحدث بما هو خیر له فالملائکة یؤمنون علی ذلک و یبشره
بطول العمر و سرعة الصحة و یغتنم دعاءه فهو کدعاء الملائکة و یدعو الله بالشفاء سبع مرات ففیه الشفاء
ان لم یحضر اجله و یغب فیه و هی سنة مرة والزیادة نفل و ورد النهی عن عیادة صاحب الرمد والدمل
و وجع الضرس والجرب والعرق المدنی انتهی یعنی پرسنده نزد زانوی مریض نشیند نه نزد سر وی و دست خود بر
پیشانی او نهد یا بر دست و بپرسد او را چگونه تو که این است طریقه مسنونه عیادت و نزد وی سخنی نگوید
مگر آنچه او را خورم سازد و بدان خوبی او باشد که ملائکه بر آن سخن آمین گویند و هم بشارت دهد مریض را
بدرازی عمر و زودی صحت شفا و دعای بیمار را برای خود غنیمت شمارد که آن چون دعای ملائکه مستجاب است
و هم برای او هفت بار این دعا گوید اسأل الله العظيم رب العرش الكريم ان يشفيك و در حدیث است هر مسلمی
که عیادت کند این دعا کند شفا بخشد او را حق تعالی مگر آنکه اجل رسیده باشد و در عیادت یکبار رفتن
سنت است و زیاده بر آن مستحب پس احسن آنکه روزی بعیادت وی رود و روزی ترک دهد و نزد وی
کم نشیند او در حضور بیمار چپ و راست نبیند بلکه چشم بر وی دارد و نهی آمده است از عیادت در چشم

و دل و درد دندان و کر و رشته کذا فی برهنه پس آنچه مصنف گفته بر دست بیمار چیزی تحفه نهد برای
اکرام اوست نه داخل سنت عیادت زحمت بدان رحمت خدا اوقات چون بیماری بیاید الخ یعنی هر
صورتی که نماز فرض در مرض از تو فوت نشود و یقین دان که رحمت حق تعالیٰ است در خلاف این سنت
سخط اوست قال علیه السلام الحمی تذهب خطایا بنی آدم کما یذهب الکیر خبث الحدید یعنی برد تب گناهان
آدمیان مومن چنانکه کوره که آتش غیث آهن را ببرد کذا فی المشارق و گفته امکه بیماری است که کار کند
زیرا که شاید که مرض از جهة معاصی باشد و صدقه و هم شاید که بلا از آسمان فرود آمده باشد و دارو کند
شاید که علت از درون خاسته باشد کذا فی برهنه پس هم بیماری خود و بیماری اهل و عیال خود صدقه
تا فرصت که بدان بهتر نوع رفع گردد و در کتب است که بیماری گاه برای رفع درجه و مغفرت باشد و گاه
برای امتحان بنده در صبر و گاهی عقوبت بر عصیان صبری کن چون مرترا آید مصیبت جان من الخ
تکرار مصیبت بنا بر اراده عموم است یعنی چنانکه در رنج و غم صبر درکار است در مردن اولاد و غیره
و نقصان اموال و غم دیگر هم صبر باید ورزید که در ان مثل ثواب انبیاست چه کار انبیا هم در شداید روزگار
و ایذای کفار همین صبر بوده و از تعالیٰ در هیچ و خطاب پیغمبر ما فرموده فاصبر کما صبر اولوا العزم و حق تعالیٰ
ناصر و محب صابران است که ان الله مع الصابرین و الله یحب الصابرین و در حدیث است که ما اوذی احد
مثل ما اوذیت پس مومن را باید که بر صبر کردن بر مصائب و رنجها یاد آرد بلیات و آزار کشی پیغمبر ع
که مثل او هیچ پیغمبری رنج نکشیده است و جزع یعنی ناشکیبائی پیدا کردن و فزع فریاد رسی از کسی اه
کذا فی المنتخب و لطم بالفتح طپانچه بر روی زدن و خراش خد و خط یعنی خراشیدن رخساره و کندن
بنا گوش و ابیات لاحقه بیان رسوم جاهلیت که همه ممنوع است چنانکه در خزانه جلالیه گفته که قال
اکثر المتاخرین من علمائنا یکره الاجتماع عند صاحب المصیبة و یکره له ان یجلس فی بیته حتی یاتی الیه
الناس و غیره و نزل الا حسب انه اذا فرغ من الدفن یرجع الناس فلیتفرقوا و یشتغلوا باموره و روی
الحسن بن زیاد عن ابی حنیفة رحمه انه قال لو عزی اهل المیت لا ینبغی لمن عزاه مرة ان یعزی مرة اخری
و قد جاء ذلک فی الخبر المروی انتهی کلامه ای کلام الخزانة و تعرفتا دی سراجی آورده مکرر روز تعزیت
نشستن رخصت واو اللیث گفته باکی نیست مر اهل مصیبت را که برای تعزیت نشیند در خانه یا در
مسجد سه روز دلیل اینکه چون خبر شهادت ابن ابی طالب و زید بن حارثه بآنحضرت رسید
از برای تعزیت در مسجد نشست و یاران آمده تعزیت میداشتند کذا فی الترغیب با جامه بودن نیکین
یعنی ترک جامه سپید و لبس جامه رنگین و کبود و سبز چنانکه رسم جاهلیت بود ممنوع است و کذا جامه
دیبا و حریر و رنگین میت را پوشانیدن و یا بر گور وی افگندن نیز هم جاهلیت است کذا فی الترغیب
لذا در مصیبت سر برهنه کردن و از پس جنازه سر پا برهنه رفتن مخلوط است یعنی ممنوع از شارع علیه السلام

ودر نافع آورده که قال لو اموت العلماء لسدّ ثلمة فی الدین یعنی مردن علما رخنه است در دین و مراد از
علما عالم عامل است چه مردن عالم فاسق بهتر است تا جهان یا فعال او وحشت نگیرد انتهی و آنچه مصنف رحمه
گفته که در مردن عالم سر برهنه کردن جائز است با یعنی راست که اگر در غم والم وی در بیقراری و
بی اختیاری سر برهنه شود دران اثم نیست لیکن اتفاقاً یعنی از شارع رخصت است زیرا که رسوم جاهلیت
مطلقاً آمده است وکذلک النوحة وتسوید الوجه ونثر التراب علی الرأس وضرب الایدی علی الفخذ والصدر
وایقاد النار علی رأس القبور کلها من رسوم الجاهلیة وفی الظهیریة قیل یعذب المیت ببکاء اهله قال عامة العلماء
لقوله تعالی ولا تزر وازرة وزر اخری واما الحدیث المشهور ان المیت لیعذب ببکاء اهله فتاویله اذا اوصی
بالنوحة بعده لانهم کانوا یوصون فی الجاهلیة لاهلهم بالنوح علیهم کذا فی عمدة الابرار وقال علیه السلام النائحة
اذا لم تتب قبل موتها تقام یوم القیمة وعلیها سربال من قطران ودرع من جرب کذا فی الخزانة الجلالیة
ولا بأس بارسال الدموع بلا بکاء لانه رحمة جعلها الله سبحانه فی کذا فی درهم الکیس و النهی کاندر جهان
یعنی مصیبت این جهان که دران استرجاع وصبر آمده مخصوص است در امور عظام از موت ولد و مانند آن
بلکه اندک نقصانی که در منافع ضروری باشد و یا اندک ... که از ظالمان و مفسدان بتو رسد انهم مصائب
است پس دران جمع بخدا شود انا لله وانا الیه راجعون برگو و مفسدان که این از قضای او تعالی است و بسبب
عصیانی و یا زلتی رسد و تعزیت چون بشنوی مرده کسی از اهل دین الخ فی عین العلم ویعزی المصائب
ای التعزیة عبارة عن تسکین قلبه بالمواعظة والاعلام بجزیل الثواب علی الصبر ویصافح یده بالتواضع و
اظهار الحزن لاجله وقلة التکلم وترک التبسم ویشهد للمیت بالخیر والایمان ویدعو له عند ذکره فورد
لا تذکروا موتاکم الا بالخیر وفی الخبر من عزی ثکلی ... مصافحا فله اجر مثله انتهی پس تعزیت یعنی تسلی دادن است
بموعظت صبر واین سنت پیغمبر است که مصافحه کند وکذا جاز مصافحة الکافر لکن المتوضی لیعید وضوءه کذا
فی الترغیب ودر شرح طحاوی در فصل کراهیت گفته لا یکره تعزیة الکافر وعیادته حاضر جنازه چون بشود
ای المشی خلف الجنازة افضل والا لا یکره المشی قدامها وکذلک المشی افضل من الرکوب وینبغی ان یطیل الصمت
ولا یتحدث بحدیث الدنیا ولا یضحک ویکره رفع الصوت بالذکر وقراءة القرآن کذا فی درهم الکیس پس
منع از جهر قراءت از ادب است که در پس جنازه بلند نخواند چه پای میت سوی او است و نعره نکند بلکه در ذکر خود
باشد ودر آنچه میت را در پیش آمدنی است کذا در درهم الکیس ودر بازار و کوچه منادی نکنند که فلان مسلم مرده است
حاضر آیید بلکه یکی را فرمایند که همسایگان را خبر کند ودر سراج الهدایه آورده که مکروه است گل و سبزه بر جنازه
وسیم وجز آن بر جنازه انداختن و گرد اگرد تربت چوب هندی وعود وسوز سعد داشتن انتهی پس اینکه
بر سرش خرما و بادام و شکر و تنکه نقره و زر میریزند از رسوم جاهلیت است ... چون ... کرده
ای خر ... گور را که سنت حنفی است ونزد شافعی مربع آمده آدمی برای حرق اگر گور زنان مربع سازند

واین باز گشت که بخلاف فاخره گورها بوستان و تنبول شربت انجا میرسانی اگر لوم میت چنانکه رسم مکه است
آری پرده کردن گور زنان نزد دفن وی جائز ست و بعضی نسخ بجای تنبول شربت لنبور و ربط
دیده دسته یعنی اسباب سرود و ماتم را آنجا نباید برد که منهی ست و بالای گور میوه و برگ و شکر بیعت جاهلیت
نینداز د آری سبزه برای قصد تسبیح بران نهند روا ست که میت را ازان بهره رسد قرآن خواندن بالای گور
ای یقوم عند القبر مستقبل وجه المیت و مدبر القبلة فیقرب منه و یبعد عنه مثل ما کان قربه و بعده من المیت
فی حیوته ویقرأ فاتحة الکتاب و سورة یسین والاخلاص احدی وعشرین مرة والتکبیر مرة و یجعل ثوابها
للمیت وان شاء یقرأ سورة الملک والزلزال والتکاثر لاجله ویکره ان یطأ القبور بنعلیه وان یجلس علیها
او ینام او یقضی حاجة علیها وان یاکل او یشرب منها بل یستحب ان یتسی فی القبور حافیا و یدعوا الله و یستغفر
لهم لانه یخفف العذاب عن المیت بدعاء الحی کذا فی مدهم الکلیس پس حاجت و خواب متبرو مکروه ست زیارت
گور از دور کند و نشستن در حالت قراءة مکروه ست بی ضرورت و کذا زیر پا کردن گور را کذا فی مدهم
نقلا عن المختار بوسه کار کردی بلکه جز گور مادر و پدر فی مدهم الکلیس ولا یقبل القبر و لا یمسه ولا باس بتقبیل
قبر الابوین انتهی فعلم منه جواز تقبیل قبر الاستاذ و قبور المشائخ لم مدهم خزانه نوشته آورده که اگر
کسی سوگند خورد که من عتبه بهشت را بوسم و هم رکوع حور العین را بوسم پس او را برای رفع حنث پای مادر
و پیشانی پدر را بوسه باید داد و اگر ایشان مرده باشند گور ایشان را بدان صورت بوسد تا اگر قبر ایشان را
ندانند پس خط کشد یکی را گور مادر و دیگری را گور پدر ثبت کند و بوسد تا حانث نشود انتهی کلامه
و صندوق نهادن در گور مکروه ست اگر زمین نرم ست تابوت نهادن جائز ست اگر چه از آهن سازند
ولیکن در ان تابوت خاک ریزند و طبقه بالا که بر سر میت باشد گل آلوده سازند و خشت پخته بکار بردن
که مکروه ست بی ضرورت فقال مشائخ بخارا یجوز الآجر اذا مست الحاجة اذا کانت الارض رخوة کذا
فی مدهم الکلیس و الترغیب و خوردن و آشامیدن و غزل سرود کردن و خندیدن در مقابر موجب
قساوت قلب ست زیرا که گورستان جای عبرت ست نه جای لهو و عیش و قال علیه السلام ان الله کره لکم ثلث
رفث فی الصوم والعبث فی الصلوة والضحک فی المقابر کذا فی الجلالی کنید کمن بر گور ها فی مقصد
فی چیزی الخ قال علیه السلام هبت الریاح و قطر الامطار علی قبر المؤمن کفارة لذنوبه پس گنبد راست کردن
و گور بلند افراختن و نقش کردن و چونه کردن و چیزی بران نوشتن مکروه ست و الا گلاوه بر قول مختار
مکروه نی که این از استحکام ست کذا فی الترغیب و برهنه و در نافع آورده که سلف مباح داشته اند بنا
کردن قبه بالای قبر و یا قطاط کنند بر مشائخ و علمای دین که مشهور اند تا مردم بزیارت ایشان
آیند و در ان آرام گیرند انتهی کلامه و مصنف گفته که صدقه دادن برو مرده این کار افضل ست چه
ثواب آن بمرده رسد بخلاف بنای نقش و نگار که ازان او را هیچ فائده نه و اما دفن الورد و ما لزم الخ

على القبور ليس ببدعة لانه ما دام رطبا يسبح الله ويكون تسبيحه للميت انس كذا في الخلاصة بدانكه آرايش قبور
چنانکه مکروه است واکردن و بر کندن آنها نیز منهی است اگرچه بجهت شرعی باشد چنانکه دفن بغیر قبله
یا بی کفن و غسل و نماز بلکه حکم آن است که اگر خاک ریخته باشد بر نکنند و اگر نه ریخته باشد برساخته آن کار کنند
مگر برای نماز که آن بر گور گزارند و برای حق بنده که در غیر ملک بی رضای مالک دفن کرده شد یا مال کسی
در گور بماند بکاوند و باز دفن کنند کذا فی برهنه نقلا عن جلالی میدان زیارت سنت است لیکن بر بار رسانیدن
في عين العلم يزور القبور نادرا يا بالدعاء ورقة القلب والعبرة باحوالهم فورد في الخبر زوروا القبور فانها
تذكر الآخرة وتدمع العين وترق القلب انتهى و در جلالی آورده هر که بزیارت قبور هفتاد گام برود
بنویسد برای او خدا تعالی هفتاد حج مقبول و مصنف هم گفته که برای زیارت روزی معین نکند
بلکه هر گاه که میسر آید برود و فی درر الکیس و هی مستحب فی کل اسبوع وافضل ایامها الاربعة یوم الاثنین
و یوم السبت و یوم الخمیس و یوم الجمعة و فی عین العلم و کنز العباد و در یوم الخمیس اول نهار و آخره
و یوم الجمعة بعد صلوتها و فی السبت قبل الطلوع فان الموتی یعلمون زوارهم فی هذه الاوقات و در نافع
آورده که اول روز جمعه فضل است که وقت حضور ارواح است از بهر اهل مرده را طعمی پختن از جانب دور الخ
این خطاست بهسایگان اهل میت که بصدق دل برای مراعات اهل مصیبت طعام که بمقابله هر درهم
مصروف ده حسنه باشد و زیاد رسیان نباشد که مبطل حسنات است پس مستوجب است بهسایه را که طعامی
برای ایشان بفرستند بر روز اول اگر نوحه کننده در میان ایشان نباشد چنانکه آنحضرت صلعم جهت اقربای اهل
حمزه رض فرستاده بود و اگر نائحه در میان نفرستند که در ان اعانت بر معصیت باشد واختلفوا في ارسال
الطعام اليهم في يوم الثاني والثالث والصحيح يكره اذا كانت ثم نائحة والا فلا كذا في درر الكيس و در نافع
باز بولی مرده خطاب کرده گفت پس مرده سازی طعام چون در سوم هفتم تا چهل الخ یعنی طعامی که بر حجم
مرده دهی در دلیشانرا دهی یا اغنیا را که ایشان مصرف این طعام نیستند چنانکه در صدر مذکور شد
و في عين العلم ان يواظب على الصدقة سبعة ايام پس مصنف هم که از سیوم روز آغاز کرده بنابر آنست که
غالب حال ایشان در دو روز اولین غم والم باشد و ساختن طعام مرده از ایشان نیاید والسنة ان
يتصدق الى الميت قبل مضى الليلة الاولى مما يملكه لانه جاء في الحديث لا ياتي ليلة اشد على الميت من اول
ليلة فارحموا على امواتكم بشيء من الصدقة وان لم يجد شيئا ان يصلي ركعتين يقرء في كل ركعة الفاتحة
وآية الكرسي مرة والتكاثر عشر مرة ويقول بعد السلام اللهم اني صليت هذه الصلوة وانت تعلم
ما اردت بهذه اللهم ابعث ثوابها الى قبر فلان الميت فان الله تعالى يعطيه ثوابا جزيلا ونورا وحسنة
وشفاعة كذا في شرعة الاسلام و درر الكيس برهنه باب الشهيد چون کشته گردد مسلمی الخ
در جامع الفتاوی گفته که شهید شرعی مسلمی است بالغ و عاقل که کشته گردد به تیزی یا بجرح و ظلما

ودیت دران واجب نگردد و مرتث نشود نه جنب کودک دیوانه ومقتول رجم وقصاص وتعزیر
ونه مرتث که حکم ایشان غسل است انتهی وقال فی الزیلعی الشهید کل مسلم قتل الی اهل الحرب فهو شهید بای
شی قتل مباشرة او تسبیبا حدیدة او غیرها وقتل مباشرة ظاهرست که در معرکه حرب کافران کشته یا فته شود
واثر جرح بروی ظاهر باشد وقتل بسبب آنکه مسلمی در زیر پای اسپ دشمن در آید و بمیرد ویا اسپ دشمن
بدندان ویا بدست ویا خود مسلمی را خسته سازد واما نشر که دشمن مالک ویا سوار آن اسپ ویا کشنده لوما
از پیش ویا راننده وی از پس درین همه اقسام شهید باشد وکذا اگر کافری اسپ دشمن را بزند ویا براند وآن
اسپ مسلم را بیندازد وبکشد ویا دشمن در خیمهای مسلمانان آتش زنند وبعد انجا سوخته گردانند ویا بند آب
بر مسلمانان بدهکند وبدان غرق شوند ویا کافران بر مسلمی از بالا سنگ اندازند ویا مسلمی که در حصار
ایشان آمده باشد دیواری را بیفگنند درین همه صورها گفتیم شهید باشد زیرا که بدشمن منسوبست از راه
تسبیب یعنی دشمن سبب قتل شده کذا فی الترغیب یا قتل عمدا کشته شد خواهی بتیغ ویا تیر ویا دیگر
تیغ وتیر وسلاح دیگر بنابر غالبست والا قتل تسبیب نیز همان حکم دارد چنانکه گذشت وظالم عبارت از
اهل بغی وقطاع طریق ست چنانکه در واقعات ناطفی آورده که اگر مسلمی در جای بد زدان کشته شد
شهید ست لقوله عم من قتل دون ماله فهو شهید هر که در پس مال خود کشته شود شهید ست واین حدیث
در مشارق الانوار ست کذا فی الترغیب پس قید ظالم برای اخراج قتل حق ست که در رجم زنا وقصاص
کشته وکذلک قتل ساحر وساعی فساد که برای سیاست کشتن او را وقید عمدا احترازست از قتل خطا
وسهو که دران دیت واجب ست دریشان او را غسل کند بخلاف کسی که کشته شود انبعث اسلام بوجه
ظلم وعمدا اگرچه در شهر کشته که آن شهید ست نزد ائمه ثلثه حنفیه رح وغسل نباید داد کذا فی الترغیب
از سخن عام مرادست که میت باشد یا غیر آن چون این قیود دران قتل یافته شود او شهید ست
ماخوذ من الشهود یعنی الحضور ای الحضور الملئکة عنده او الحضور روحه عند الله تعالی کذا فی
القهستانی وحکم آن شهید آنست که او را غسل نه دهند وجامهاش از و نکشند بلکه با جامه آلوده بخون
بی غسل نماز بر وی گزارده دفن کنند کما ورد فی الحدیث زملوهم بکلامهم ودمائهم ولا تغسلوهم
یعنی بپوشید ایشانرا بزخمها وخونهای ایشان ومشوئید ایشانرا ودر حدیث دیگرست
که السیف محاء الذنوب که تیغ ظلم که بر شهید آمده محو کننده گناهانست پس ایشانرا مواخذه نیست
الا حقوق عباد بر ایشان ثابت بماند کما روی عن ابن عمر رض انه قال قال رسول الله صلعم یغفر للشهید
کل ذنب الا الدین وامام شافعی رح بحدیث مذکور تمسک کرده بآنکه بر شهید نماز نباید گزارد
زیرا که نماز بر میت شفاعت ست ودعای مغفرت شهید ازان مستغنی وعلمای حنفیه جواب گویند
که نماز بر میت مسلم برای اظهار شرف وکرامت اوست اگرچه متضمن مغفرت ست نه مبنی که انبیاء

ورسل الله علیهم معصوم اند و بر ایشان نماز گزارده شود پس بر شهید بطریق اولی روا باشد اگرچه مغفور
است و حاجت بشفاعت اخروی ندارد کذا فی الترغیب اما آنچه از جنس کفن نباشد چنانکه سلاح و
پوستین و موزه و جامه دار و کلاه از وی کشند و نه ازار اگر از کفن سنت با هم باشد زیاده کنند
و کفن سنت تمام سازند و پلیدی سوای خون از وی پاک کنند کذا فی در یتم الکلیس مع غیره دیگر شهیدان الخ
یعنی شهید اکبر بحالت که مذکور شد و دیگر شهیدان هم هستند که ایشان را ثواب است اگرچه غسل دادن و جامه کشیدن
از ایشان واجب است و بعضی ازین اقسام در ترغیب الصلوة ذکر یافته و در برهنه از مبسوط نقل کرده
که مرتبت را ثواب شهید است کذلک غریق آب و حریق آتش و مبطون و مطعون و غریب و عاشق
صادق ذات مطلق یعنی زنی که با درد زه بمیرد و صاحب ذات الجنب انتهی مبطون آنکه شکم او روان
باشد یعنی صاحب اطلاق و مطعون آنکه در طاعون بمیرد یعنی بمعنی نیزه زده شده کذا فی المنتخب الا
انجلت معنی اول مراد است کما جاء فی الحدیث من صبر فی مرض طاعون کان له اجر الشهید و معنی ثانی آنکه مراد آنکه
که نیزه بغلط از دست خود خورده باشد والله اعلم بالصواب و در خزانة جلالی ست که قال علیه السلام من مات غریبا
ببینند و وسع له فی قبره قدر ما بین مسکنه ای حیث مات ای هر که در سفر بمیرد گور او را فراخ کنند بمقدار مسافتی
که میان خانه او و جای مردن او باشد پس مغفور است و همچنان مُرد روز جمعه و شب آن که عذاب از آن
مرفوع ست اگر با ایمان رفته باشد عاشق که باشد پارسا هم عشق دارد و دوستی یعنی مرد عاشق زن
و بالعکس که در عشق خود مضطر باشد و عشقش از غرض نفس و لوث شهوت پاک است و احوال خود با کس
نگوید و اندر ره عشق جان دهد و کذلک الصوفی الذی مات فی حالة السماع من غلبة الشوق الی
لقاء الله سبحانه و تعالی و کذا زنی که در نفاس خود جان دهد و کسی که در زیر دیوار و یا سقف و یا درخت
بمیرد که بر افتد و هم کسی که پایمال اسپ سرکش گردد اگرچه ملک او باشد و کسی که صاعقه او را بسوزد
و هم کسی که در بحیره یا در چاه و یا در حفره افتد و دران جان دهد و کشته شیر و درنده دیگر هم شهید است
و ببر بفتح مد و بای موحده درنده ایست معروف از قسم شیر شیر زه گویند کذا فی المنتخب و آنکس
که سخنی بر حق گوید شود کشته دران الخ همچون واعظ و ناصح و محتسب و در صلوة مسعودیست که
قول بعضی علما آنست و مثل او ظالم و جابر است بر وی احتساب نشاید کرد لقوله تعالی و لا تلقوا بایدیکم
الی التهلکة و امام محمد گفته که ایشان معنی این آیت نه این است که آنچه خود را در هلاک اندازد حق آنست که مسلم را
بظلم کشند پس او را بحکم شرع قصاص کنند و اما آنکه بر سلطان ظالم امر معروف و نهی منکر کند و بدان سبب
کشته شود در حقیقت چنانست که با اهل حرب قتال کرده است و درانجا کشته شد و شهید افضل
از آن نبود که بر سلطان ظالم و مبتدع احتساب کند و سلطان او را بکشد و در کتاب الانوار آورده
که افضل الشهداء عبد الله حمزة بن عبد المطلب و رجل قام الی امام جائر فامره فقتله السلطان ثم حسین

بن علی معًا کذا فی الترغیب دیگر بدان مرتث راشد شانزده جمله نفر مرتث اسم فاعل از ارتثاث
بمعنی کهنه شدن یعنی آن مجروح زنده ماند و چیزی طعامی یا شرابی تناول کند و یا او را به دوانند و یا
تا زنده برد و بگذرد در هوشیاری و یا او را دوا کنند و یا او گفتاری دکاری کند تا قتل گردد پس او را ثواب
شهید است اگرچه حکم او غسل دادن است مانند شهید لکن لایق کذا فی القهستانی والترغیب بالمعنی پیمانکه
بهر صورت جنگ کند با کافران که باز آمد در میان شهیدان اکبر و تفاوت درجات ایشان عندالله
قال فی عین العلم لا یخرج الی الجهاد من یشتغل بتعهد الابوین و خدمتهما فهو مقدم و حق الجهاد ان ینوی
نصرة دین الله تعالی و اعلاء کلماته و بذل نفسه فی رضائه فی الحدیث افضل الجهاد ان یعقر جوادک
و یهراق دمک اینکه اتمام جهاد با کفار آنست که بخواهی اینکه اسب تیز رو تو پی کرده شود و ریخته شود
خون تو در راه حق تعالی و غرض دنیوی و طمع غنیمت در میان نباشد و یخرج للجهاد یوم الخمیس و یغتنم
ما یصیبه فی الکل اجر عظیم حتی یکون علف دابته و روثها و بولها و نوم الغازی و تغلبه فی میزان
حسناته و یسال الله تعالی اثباته عند الجهاد فورد لا تتمنوا لقاء العدو فان لقیتموهم فاثبتوا و اذکروا الله
فی سبیل الله و لا تذکروا الاولاد والنساء والاموال والمواطن فانه یفتر انتهی یعنی در راه کارزار برای
حق تعالی شاغل باشی با اهل و اولاد و نفس سازی زیرا که این الوان نفس ست سازد دل را در جهاد بسست
جهاد قصد اعلای دین باید نیت نام آوری و اظهار شجاعت و دلیری مقبل سعداند جهان الخ
بیان فضل کسی ست که در جنگ کفار مقبل باشد و رخمهای دشمنان بر روی خورد که او پانصد سال پیش از
مدبر در جهان رود بشادی و خوشی بخلاف مدبر که زخم بر پشت و کمر خورده چه او بستر داخل جنت شود
نفس خود شرمساری باشد فللمقبل فضل علی المدبر خمسین با نگفت که اهل بهشت هیچکس را
آرزوی رجوع بعالم دنیا نباشد چه نعمتهای جنت از نعیم دنیا فائق اند پس لذت فراموشیده باین نیست
شاد باشد مگر شهید که آرزوی رجوع کند در راه حق تعالی شهید گشته بود پس او با وجود نعیم جنت و کثرت
از این بخواهد که کاشکی مرا باز بدنیا برندی تا بار دیگر با کفار کارزار کنم و دیگر بار در راه حق تعالی کشته شوم
تا مر درجات عالیه بیشتر ازین باشد که بیک شهادت مرا کرامت شده فی عین العلم یود الشهید
الرجوع الی الدنیا لاستلذاذ درجة شهادته صادقان و مخلصان را تمنی رجوع بدنیا برای طلب زیادت
مرضات او تعالی باشد نه برای زیادت درجات چون سلمی از صدق دل طالب شهادت انتهی الخ
یعنی همیشه این دعا اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی فی بلد حبیبک تا ثواب شهیدان
راه حق تعالی و مردگان مدفون مدینه منوره یابد آورد خزانه جلالی ست که مردن در مدینه فضل ست از
موت در مکه و در فضیلت سکونت بسیار روایات مذکور است و فی عین العلم ینبغی ان یتمنی الشهادة
فی سبیل الله تعالی فهو سبب نیل منزلتهم و ان مات علی فراشه باز گفت شهیدان راه حق تعالی در حقیقت

ودر بهشت هم زندگان میوها میخورند کما قال الله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء
عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم من فضله ودر حدیث است که الا ان ارواح الشهداء فی حواصل طیر
خضر تسرح من الجنة حیث شاءت وتاوی الی قنادیل معلقة من العرش یعنی دانا و آگاه باشید که ارواح
شهیدان راه حق تعالی در حواصل پرندگان سبز اند که میچرند آن پرندگان از باغهای بهشت هر جا که خواهند
باز آیند بسوی قندیلها که متعلق اند بسقف عرش عظیم کذا فی عین العلم مسطور است اندر
کتب راوی است جعفر معتبر ای راوی این اسباب فقر مدبری امام جعفر صادق رض است از رسول صلعم
باسناد صحیح که از آبای کرام خود روایت خود روایت کرده است کما یدل علیه بعض الاحادیث لکن کلام
الامام رض لا یدل علی الحصر فی الاربعین والمصنف رح لان السکوت فی معرض البیان بیان ودر نافع المسلمین
بیست و هشت آورده که از انجمله مصنف رح چندین سبب یاد کرده چنانکه خوار داشتن ریزهٔ نان را
ودر شب تاریک بخانه تنها خفتن و بگاه دیوار خلال کردن و دست را بلباس شستن و زن [illegible] از سجده
سر برداشتن و [illegible] وضو کردن و لعنت کردن بر مردمان و چراغ بدم کشتن و نان در کنار نهاده
خوردن و در سبز آب و در دهن از خفتن و بول برپا استاده کردن و بگاه در بازار رفتن و بگاه نماز
بیرون آمدن و دستار زیر سر نهادن و قال فی الخزانة الجلالیة قال بعض العلماء ان الفقر من ثلثة و عشرین
البول عریانا والاکل جنبا والاضطجاع عریانا وتحریق الثوم والبصل وتحقیر القشارة الخبز من الفقراء واکل الثوم
والبصل نیا ودعوة الوالدین باسمهما والدخول فی السوق بالبکورة والخروج منه آخرا والخروج عن المسجد سریعا
بعد صلوة الفجر وغسل الیدین بالطین وترک العنکبوت فی البیت وترک الاوانی عن مخمرة وترک غسل القدر وقصار
وخیاطة علی البدن والتخلیل بکل خشب ومسح الوجه بالذیل انتهی ودر ترغیب الصلوة از شمس الائمه حلوانی
یازده سبب گفته که در تعداد مصنف رح داخل است پس انصاف آنکه اسباب فقر را در عددی حصر نسازند
زیرا که ترک آدمی از آداب شریعت وارتکاب مکروهی از مکروهات همه موجب فقر است و در ترک مامورات
وارتکاب منهیات خوف تمام است وهذا هو القاعدة عندی والله سبحانه اعلم طمع مجو باشی جنب الی الخروج
اما جنب را رخصت که دست و دهن شسته بخورد وکذا وقت ضرورت اگر آوندی دیگر موجود نباشد آب از کوزه
مشک از زول آفتابه ماننده آن بخورد و فی التحفة ولا یشرب من ثلمة الاناء فانه مجمع الوسخ وکذا لا یشرب علی
الریق فانه ینقص القوة و آوند شکسته در خانه ندارد و بول چنانکه برهنه تن مکروه است استاده هم مکروه است
وکذا خاک در بر در سرای انداختن موجب فقر است واینکه مصنف رح فرموده که مرد و زن خود را بنام نخوانند از ادب
حسن معاشرت در کتابی یافته نشد چنانکه والدین و اجداد و جدات را بنام خواندن ممنوع است همچنان گرد
و مرید استاد و مرشد را بنام نخوانند بلکه ذکر ایشان در پیش تعظیم در میان آرد طمع مخور توبی ادب الخ
ای تکیه زده و خفته مخور و تکبر بالای چار پایه مخور و چنانکه دعای بد اولاد را دادن موجب فقر است همچنان

لعنت بر مردم درویشان اگرچه خود نان عطا کنند نباید خورد و خریدن از آن هم ترست و در بانگ
البس خلوار و بستن از حدیث آمده من تسرول قائما وتعمم قاعدا ابتلاه الله ببلاء لا دواء له و در حدیث
دیگرست ان من موجبات الفقر تکویر العمامة جالسا ای از اسباب فقرست پیچ بر پیچ بستن دستار
در حالت جلوس مگر آنکه او چنان کس است که برخاستن از اهل مجلس ایستاده شود ممکن است که آن غیب وانکه
مستغفر گفته که از مردم گوشه نگیرد بنا بر آنست که در حدیث المؤمن الف مالوف لیس در ترک اختلاط
مردم خوف سخط الهی باشد که بر مردم محبت کند و در ظاهر کار با جفای ایشان بردارد تا مستحق رحمت گردد
چنانکه در موی خشک و حالت قیام شانه کردن موجب فقرست و در رفتار هم شاید کرد لقوله ع
من تمشط بالمشیاط جالسا ذهب فقط قائما رکبه الدین و موی شرمگاه بموسی برداشته شد و بمقراض
نکند که موجب فقرست و اگر بنوره البدن دور کند مخیرست که پیغمبر یکبار چنین کرده کذا فی خزانة
العلماء و در حالت جنابت نتراشد که فردا آن موی را رهبرگاه او تعالی استغاثه کنند که بدین از نیکان
را خوار کرده است رافعی عین العلم لا ینقص من بدنه شعرا ولا ظفرا ولا دما حالة الجنابة لان اجزاء البدن
تعاد فی الآخرة کذلک و نیز باید که در دفن آن احتیاط کند تا نظر مردم بران نیفتد زیرا که بدن حرمت
را از دیگر از آن چنانکه بحالت قیام بدن حرام است بعد از جدا شدن نیز حرام است و پیش بیرون هم مرد
پیران عادت کرد و پس بزرگ باشد چنانکه در برهنه گفته که یکی نزد صدیق اکبر رضی شکایت از ربحاء
خود آورد و فرمود لعلک تمشی قدام من هو اسن منک یا القدر عظیم باشد چنانکه استاد و پدر و شیخ نان
و بر سر راه و کوچه نشستن هم موجب فقرست و خلال دندان بچوب نفرست تلخ کند و از بید هم جائزست
و از انار و ریحان و بچوب جاروب هم نکند و قال ع کلوا الوغم ولا تاکلوا الغوای آنچه بسر زبان از بن
دندان برآید بخورید و آنچه با خلال بر آید بیندازید و سوختن پوست پیاز و سیر موجب فقرست
کما عرفت سابقا و هم پیاز و سیر خام نخورد که از آن ملائکه را نفرت باشد پس موجب بد دعای
ایشان گردد کذا فی عین العلم و قال ع کلوا الثوم و تداووا به فان فیه شفاء من سبعین داء و یاکل الثوم و
البصل مطبوخین ولا یاکل النی منها فانه یؤذی الملائکة کذا فی التحفة ولا علی المریض و مردیست طهروا
بیوتکم من نسج العنکبوت فان ترکه فی البیت یورث الفقر و در باریکاه و دواب موجب فقری ایشان
و زنده گذاشتن شپش ترک ادب است باید کشت و دفن کند که زنده گذاشتن آن مورث نسیان
کی آن است چنانکه در حدیث است و نماز را با دل تنگ گزارد و نام خدا الحال باشد قال ع من اطلب
الاربع لم یفتقر الوضوء قبل دخول وقت الصلوة والدخول فی المسجد قبل الاذان و ترک کلام الدنیا
بعد الوتر والقیام قبل الصبح کذا فی السعودی در کذب عادت هم کن بی دو فرد جی کن نظر قال ع الکذب
یاکل الرزق والنوم یاکل العمر و فی الاحیاء و خص النزل علی دفق المصلحة ولو کان کذا فی تحفة موضع

من اصلح بين الاثنين ومن كان له زوجتين وفي مصالح الحرب وكذا في بستان ابي الليث پس دروغ
مصلحت مباح ست وكثرت آن موجب فقر واز فروج عورات مرد مرادست چه در عورت
خود نگریستن موجب نسیان ست كما ورد في الحديث من اكثر النظر الى سرته عوقب بالنسيان وكذا دست
و روی را بعد از شستن بهندیل خشک نکردن بدامن جامه مورث فقرست وكذا جامه پوشیده دوختن
وازهما مسموع ست كه اگر چوب بدندان گرفته بدوزد داغ فقرست ولیل از نماز فجر در مسجد نشسته باشد
تا طلوع آفتاب واگر ضرورت باشد پیش از دیگران بلكه پس از همه برآید تا داغ فقر شد خوابی كن در
صبحدم ادبار آید پیش تو الخ ای بدبختی كو نمی پیش آید چنانكه در حدیث ست كه زمین از آنكس
شكایت كند پیش حق تعالی قال عم نوم الصبح يمنع الرزق وقبل از صبح دمیدن نهضت ست شب
بیدار را تا قوت آید او را در ادای نماز فجر و وظائف اشراق وغیره و ناخنها را بناخن که جدا سازد
نزدیكا دو دندان كه مورث فقرست كذا في الجلالي وهم گفته كه ناخنهای بریده را جمع كرده در محل پاك
دفن كند تا فرد خصمی نكند وكذا انگافتن تخم خربوزه و مانند آن بی حاجت علاج وكذا برآوردن
مغز دانه كنار و بیرون كثرة الحلف بالله سبحانه وان كان صادقا یورث الفقر وفیه وعید قد مر ذكره
اما اصل الحلف به تعالی للتاكید والتحقیق فقد صدر عن النبي عم واصحابه الكرام مرارا وتنگی در نفقه اولاد
اهل خود با وجود كثرت معاش مورث فقرست چه او تعالی برحسب حال با بنده معامله دارد كه مرد
توكل را بی ناء بر روزی سازد و حریص را خوار بیسازد وكذا شستن دست و مضمضه سنت پس از
طعام وترك آن مورث قلت رزق باشد جنگ وخصومت گفتگو با خانه كردن روز و شب الخ
در اخبار آمده كه ان يبغض الشديد على اهله المتكبر ودر حدیث ست كه هر كه ظلم كند بر اهل خود و زن بیگناه
را بزند آگاه باشید كه من پیغمبر خدا تعالی خصم او باشم در قیامت پس در رحمت و سیاست با اهل خود
میانه روی بهترست وفي فتاوى ابي الليث ان للزوج ضرب امراته على اربع خصال وعلى ما هو في
معناه احدها ترك الزينة للزوج وهو يريدها والثاني ترك الاجابة اذا دعاها الى فراشه والثالث ترك
الصلوة وترك الغسل والرابع الخروج من بيته بغير اذنه انتهى كلامه كذا في الجلالي وقصد گو هر كنا باز بركت
در رزق اسباب كثرت مال وزر را در حدیث شریف اسباب غنا چنین آمده كه بر الوالدين والتختم
بالعقيق وشكر الله تعالی كذا في الجواهر الجلالي فانحصر فيها بتلبين لا الضبط هم تو گزاری چاشت را اشراق الخ
بیشتر گذشته كه درین هم نوافل هم بسیارست وهم مورث غنا وكذا صیام ایام بیض من كل شهر وصوم الاثنين
والخميس كما مر في الصدر واقل تسبیح هفتاد بارست در روز و شب دعای سحر مستجابست بمقتضای
حدیث قدسی كه هل من داع يستجاب له وهل من مستغفر يستغفر له وآنحضرت عم فرمود كه این استغفار
گوید گناهان او آمرزیده شود اگرچه مانند كف دریا باشد استغفر الله العظيم لا اله الا هو الحي القيوم واتوب اليه

کذا فی الترغیب شکر خدا گو بیشتر مصحف بجز از نان خود است شکر نعمت حق تعالی جالب مزیت و حافظ
عبدیت است کما ورد لئن شکرتم لازیدنکم و مصحف در خانه داشتن موجب برکت است و حق مصحف آنست
که تلاوت کرده باشد کما فی الخزانة المفتین رجل امسک المصحف فی بیته ولا یقرء منه قالوا ان یرجی فیه
البرکة والخیر لا یاثم بل یرجی له الثواب کذا فی قاضیخان ولو وضع المصحف فی بیته للناس بالنوم علی سطحه کذا
فی مطالب المؤمنین و تیر و کمان با خود داشتن هم سنت موجب برکت و ترتیب خواندن سورة یس
در کتب مشایخ مسطور است ناخن چو خواهی تا بری الخ در ترغیب از باب المغفرة آورده که قال علیه السلام
قلموا اظفارکم بینکم فانه یورث البرص فلکن قلموا بالمقراض فان فیه شفاء وقلموا یوم الجمعة فانه
یزید فی الحسنات والدرجات وفی حدیث آخر قلموا اظفارکم یوم الجمعة فانه یرفع عنه سبعین بابا من البلاء
وفی تاتاری باید که روز جمعه ناخن چیند و بدعت نکند تا عمل کرده باشد بخبر نبوی که آنحضرت فرموده هر
روز جمعه ناخن چیند و بدعت نکند چنانچه لیستی که ذکر در بحر آورده باشد و در عمدة الاخبار برای
هر روز ناخن چیدن علی حده از پیغمبر ع نقل نموده که ناخن چیدن بروز شنبه موجب صحت بر من است
و در یکشنبه موجب توانگری و در دوشنبه سبب نجاة و افاقت مجنون است و در سه شنبه سبب عافیت
از مرض است ایمن طی و در چهارشنبه بدل علم و سواس است و در پنجشنبه سبب زوال جزام و در آدینه سبب موسوس
مغفرت گناهان گذشته است انتهی کلام الترغیب و در آخر حدیث آورده که عکس آن جمعه جمع دیگر
از آفات و بلیات محروس و محفوظ ماند پس برین نقل بایستی که مصنف هم بجای پنجشنبه یکشنبه یعنی تا شاید که
او را نقلی از جای دیگر رسیده باشد و در مختار الفتاوی است عن ابی حنیفة مکروه است گویان تا اخذ الشارب و
قلم الاظفار در یوم موقت وعده و در بزینه گفته که ناخن دراز نمدارد که تنگی رزق است و دعای تعین قوت
کند بجا و نمیرد اگر در شب کند و ترتیب آنست که در دست آغاز کند از مسبحه یمنی ببرد تا ابهام یسری
تا ختم کند بر ابهام یمنی و در پای آغاز کند از خنصر یمنی و ختم کند بر خنصر یسری کذا فی عین العلم و در ترغیب
و دستور القضاة آورده که قص الشارب وقلم الاظفار بروز جمعه قبل از نماز مکروه است و در مطالب گفته
که در خبر آمده که قص و قلم و حلق قبل از نماز جمعه مکروه است پس باید که بعد از نماز جمعه این کار کند تا عمل کرده
باشد بر حدیث و حدیثی دیگر که در فضیلت روز جمعه آمده که قص و قلم دران افضل است کذا فی رسالة تحقیق
پوشیدن موزه و کفش در صدر کتاب گذشته و چون تو بپوشی خاتمی پوش از عقیق ای حلقه من معدن
عقیق حبش و یمن است و آن بس مبارک است انگشتری الذی باید ساخت که پیغمبر ع از عقیق خاتم خود ساخت
و فرموده تختموا بالعقیق فانه مبارک ای دران برکت دین و دنیاست و قال علیه السلام من تختم بالعقیق
لم یقض له الا بالحسنی و ختم له بالسعادة وقال ایضا من تختم بالعقیق فانه ینفی الفقر و صلوة مع خاتم عقیق
یعدل سبعین صلوة کذا فی منافع الاحجار عن النبی المختار فی وصایا الابرار کذا فی الجواهر الجلالی و نزد بعضی

بشب مباح ست و نزد عامه علما همچون سنگ و آهن و صفر حرام ست و دستگیری نابینا و رسانیدن او
بمنزل موجب رحمت و برکت و در عهد خود خلاف نکنند و تاخیر ننمایند که خلاف وعده از رسم منافق ست
پس واجب وفا در وعدی که جزم ازو مفهوم شود اگرچه ان شاء الله گفته مگر بعذر کذا فی عین العلم و در کاشفت
که نزد امام رح و جمهور علما ایفای وعده مستحب ست و در خلاف کراهت سخت باشد نه اثم و نزد بعضی واجب ست
کذا فی برسه و تواند که مراد مصنف رح از عهد و پیمان مؤکد بسوگند باشد که در خلاف آن وعید ست و چراغ
زدن در صحن مسجد و چراغ افروختن و فرش انداختن دران و کلوخ استنجا بر در مسجد نهادن همه موجب برکت
دارین ست و کذا در تجارت صدقات بمساکین دادن و برکت حج و زیارت مصطفی عم مستغنی از بیان ست
اما وقتیکه دران نیت صالحه دارد و غرض ناموس و تجارت و خواستن مال نباشد در خانه داری سرکه را الخ
فی عین العلم یحضر الخل ویحضر البقل عند اکل الطعام فانه یحضر الملائکة ویطرد الشیطان و در خزانه جلالی ست
قال عم ــــ فی ادامکم و خیر خلکم خمرکم انتهی و فی عین العلم و یتخذ الغنم والدجاج للدر والنسل ففیها عشرة
الرزق و کان لام تعیرات و غنم کان من لبنها قوت اهله و غسل جمعه سنت پس موجب برکت باشد
و غسل چهارشنبه بخاصیت بخشیدن غنا مشهور ست چنانکه در نافع گفته و ایضا جزان بدانکه غسل در
هر روز از اسبوع ممنوع نیست و آنچه بعضی نوشته که بروز یکشنبه موجب کوتاهی عمر ست و در پنجشنبه
نقصان مال باشد هیچ نیست کذا فی النافع و غسل عیدین و عرفه را یاد کرد از انکه دائم نیست بلکه در سال
یکبار ست و احادیث توسعه در عاشورا بیشتر نوشته شد آمیز جو گندم بهم انکه از ان نانی پزد زیراکه
قوت انبیاء عم بیشتر از جو بوده پس جو در گندم باید آمیخت تا موجب برکت باشد کذا فی عین العلم ولا یواظب علی
البر ثلثة ایام فهو المروی عن النبی عم و یاکل الشعیر فانه اکثر طعام للانبیاء عم و یخلط البر به فهو سبب البرکة
انتهی و غلات تنگی در شریعت کیسه اندوزی پیش و نه آنها خوف فقر ست و فی عین العلم و یبذل
الطعام اخذا و اعطاء ففیه البرکة و شستن دست وقت خوردن موجب برکت باشد پس اول و آخر باید
شست اما اگر نان خشک باشد دست نیالوده اول بشوید فقط و مقابل او موجب برکت باشد چه دران
تحصیل فرح خود و سبب اقامت و هم در اجتماع تفسیر رحمت حق تعالی و زیادتی برکت باشد والله تعالی اعلم
بکنی عمل از بهر آن هر روزگاری جوتر ای بهشت را آنگاه یابی که از بهر خدا تعالی با امید نیل نعیم جنت در همه
عمر خویش عمل نیک خوبتر کنی که آن مرضی حق تعالی باشد و وعده بر آن اعمال صالحه اگرچه وعده مغفرت و اجر عظیم
فرموده است مومنان را اما در اعمال صدق و خلوص لوجه الله تعالی باید که جنت مقام صادقان و مخلصان ست نه جای
منافقان و مرائیان لهذا جنت را بمقام صادقان وصف نموده است و اعمال جنت بسیار اند چه کثرت
اعمال صالحه چنانکه صله رحم و مراعات حق همسایه و جز آن که درینها بحکم حدیث وعده جنت ست و مصنف رح
برای ضبط بیت هفت آورده اول کلمه شهادت گفتن با تصدیق دل نه بنفاق و ظاهر ست و همبر آن بنا آنکه

پس مرتد از جنت محروم است وکذا منافق که در درکه سفلی از دوزخ باشد قال ع من قال لا اله الا الله عالما
مخلصا دخل الجنة بلا حساب وفی حدیث آخر ثمن الجنة قول لا اله الا الله محمد رسول الله کذا فی الجلالی وغیره دوم
شاد کردن مومنان بهر وجه که تواند کما قال ع ان من موجبات الجنة ادخال السرور فی قلب المومن و اتقوا
النار ولو بشق تمرة کذا فی الجلالی سیوم خورانیدن طعام بگرسنگان کما قال ع موجب الجنة اطعام الطعام و
افشاء السلام وحسن الکلام کذا فی طریق المحمدی قدس خزانه جلالی است که قال بعض العلماء من سیر المرسلین
ثلث اکرام للضیف والصوم فی الصیف والضرب فی سبیل الله عز وجل بالسیف و رسول ع فرموده که در
بهشت غرفهای بلند است که ظاهر آنها از باطن آنها نموده میشود و آن برای کسی است که سخن نرم گوید
و خلق را طعام خوراند و نماز گزارد وقتی که مردم خفته باشند انتهی قدس در ثواب جهاد کما نص قرآن
حدیث بسیار آمده سری نگوید چون کسی آن سر کشاید پس سر نگو قال ع لا یحل لاحد ان یفشی علی صاحبه سره
فاذا حدث احدکم عنده ثم غاب فلیک صار حدیثه امانة عنده کذا فی عین العلم وقال فی الطریق المحمدیة
افشاء السر حرام کما قال ع اذا حدث رجل برجل بحدیث ثم التفت فهو امانة عند السامع لا یجوز له الخیانة
فیه بافشائه للغیر لان التفاته قرینة علی ان مقصوده ان لا یطلع علیه احد سواه وعن ابی سعید مرفوعا من
شر الناس عند الله تعالی منزلة یوم القیمة رجل یفضی الی امرأته وهی تفضی الیه ثم ینشر احدهما سر صاحبه واعلم ان ما وقع
او قیل فی مجلس ما یکره افشاءه ان لم یخالف الشرع یلزم کتمانه وان خالفه فینظر ان کان لحق الله تعالی
ولم یتعلق بحکم شرعی کالحد والتعزیر فکذلک ای یلزم وان تعلق بحکم شرعی فلک الخیار فی افشائه کالزنا و شرب
الخمر لکن الکتم فیه افضل وان کان فیه حق العبد فان کان فیه ضرر لاحد فعلیک الاعلام والشهادة ان طلب منک
وان لم یکن فیه ضرر لاحد فالکتم افضل انتهی پس کتمان سر مسلم کار امانت است امید مغفرت و دخول جنت است
لیکن بشرطی که مذکور شد و وعده حق صابران بر مصائب هم وعده مغفرت است صالح چو نکنی کار را ای عمل صالح
مومن را موجب جنت بشرطی که خالی از ریا باشد و معاصی بدان مقرون نباشند و یا اهلک باخذ الا
اول بدوزخ برند و در حق کسی که مکافات نکند چنین آمده که حسن الی من اساء بک اکرام مساکین هم موجب
غفران است کما ان المومن تحت ظل صدقته یوم القیمة و در مخالفت هوای نفس اماره که او را در عبادت شاق
شاغل دارد حق تعالی فرموده است واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی وقال
خیر الاعمال احمزها ای اشقها علی النفس و فحش اصطلاح اهل صلاح عبارت است از ذکر امور قبیحه بعبارت صریحة
کما فی عین العلم الفحش هو التصریح بالذمائم کلفظ الجماع والبعل الحرام ونحو ذلک گویند فیه لیس الفحش من کلام
ای ذکر امور قبیحه چون ذکر جماع و بول و مانند آن از شیوه اهل اسلام نیست و دشنام دادن مسلمی را حرمت
ازین دور کرده عند الباجة رعن عبد الله پس ارتکاب زنا و فحش گفتن و خوردن حرام است به عقاب در دوزخ است
بنص قرآن و حدیث پس هر که ازینها احتراز کند مستوجب جنت باشد و مومن را باید که از عصیان حق تعالی پرهیز کند باشد

کما ورد المؤمن یری ذنبه کذباب مر علی نفسه فاطاره کذا فی برهنه و در کظم غیظ نص قرآن ست
باصالحان دائم نشین الخ ای مجالست باهل خیر کند که او را مایل آخرت کنند قال ع المرء مع من احب ای بنده
با دوست و جلیس خود محشور گردد در جنت و یا در نار و مداومت بر یاد حق تعالی هم موجب مغفرت ست و در اعانت
مظلوم این حدیث آمده که من فرج عن مغموم او اعان مظلوما غفر الله له ثلثا و سبعین مغفرة و قال ع ان الله تعالی
فی عون عبده ما دام العبد فی عون اخیه و در برهنه گفته اگر مسلم یا ذمی ظلم از کسی بیند منع کند و نصرت دهد
که در حدیث ست من رای مظلوما فاستغاث به فلم یغثه فی القبر بالسوط من النار کذا فی الروضة دائم بکن سنت الخ
در سنن مؤکده که در اوقات فرائض میگزارند کما قال ع من واظب علی ثنتی عشرة رکعة بنی الله تعالی له القصر فی
الجنة و کذا فی التهجد و صلوة الاوابین بعد المغرب قال ع کنز العباد نادانا عن خنادی الجنة قال ع من صلی اربع
رکعات قبل العصر لم تمسه النار و فی روایة من حافظ اربعا قبل العصر بنی الله تعالی له بیتا فی الجنة و یقرء فی الاولی
بعد الفاتحة اذا زلزلت و فی الثانیة والعادیات و فی الثالثة القارعة و فی الرابعة الهیکم فلهذه السور الاربع
فضائل کثیرة و فی الحاشیة الکروری قال ع من صلی العصر و مکث فی المسجد الی غروب الشمس فکانما اشتری من اولاد
اسماعیل و اعتقها کذا فی النافع و بودن از مردان متوکل علی الله ماندن هم موجب مغفرت ست که ان الله
یحب المتوکلین و قال ع لا یزال المسئلة باحدکم حتی یلقی الله تعالی و لیس فی وجهه مضغة لحم و هم در حدیث ست
هر که سوال کند مردم را با آنکه محتاج یکشب او را میسرست هر اینه بسیار رغبت میکند بر آنکه خود داغهای سنگ دوزخ را
هم فی طریق المهدی و تهلیل و تسبیح در حشر هم موجب جنت ست چنانکه در خبرست و افضل این آیت ست که در خبر آمده
سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و له الحمد فی السموت والارض و عشیا و حین تظهرون یخرج الحی من المیت
و یخرج المیت من الحی و یحی الارض بعد موتها و کذلک تخرجون در خبرست که هر که خواهد که برای یکیک بزرگتر
نماید این آیت خواند کذا فی المشارق پس از آن این دعا گوید اللهم باسمک ابتدیت و بکرمک اقتدیت تا آخر
آنچه در باب دعا نوشته شد و درباره خواندن آیة الکرسی بعد از هر فرض اشتیاق جنت ست چنانکه در
صدر کتاب گذشت باید دانست که اسباب جنت زیاده ازین ست که مصنف هم آورده چه آنحضرت ع
بشارت داده ست به بهشت کسی را که با زن و فرزند نیکو زندگانی کرده ست و هم تائب این معاصی را که
نیست او چنان باشد که باز گرد معصیت نگردد و کسی را که والدین از وی خوشنود باشند و هم زنی را که
شوهر ازو خوشنود رود و زنی را که کابین خود بشوهر بخشد برای خدا تعالی و بکذا دیگرانرا از صالحان مرد
و زن چنانکه در کتب سیر مذکورست دوزخ سرای کافران الخ این مبتدا موصوفست و مصراع ثانی خبر
و بیت لاحق بیان کثرت زنان ست از مردان مسلمانان چه مقصود اصلی بیان حال مومنان ست نه حال
مطلق دوزخیان لان الکافرین والمنافقین مخلدون فی النار بالنص و بالاجماع میگوید که از جمله بهشتیان
که از حد و حصر بیرون باشند از هر هزاری از مومنان یکی زن صالحه باشد و دیگر مردان صالحان پس از هزار

نه همه مؤمنه بود نه مرد و زن باشند بخلاف دوزخیان که از هزاری یک مرد فاسق باشد و دیگران همه
زنان بدکاره و بدخو باشند بر عکس بهشتیان چنانکه گفته شد اما مقصود مصنف حصر در عدد مخصوص
نیست بلکه مقصود اکثرت مردان از اهل جنت و کثرت زنان از اهل دوزخ است چنانکه الفاظ حدیث شریف بآن
دلالت کند که رایت اکثر اهل النار النساء، وفی المصابیح قال ع اطلعت فی الجنة ورایت اکثر اهلها الفقراء
واطلعت فی النار ورایت اکثر اهلها النساء، قالوا لم یا رسول الله قال بکفرهن فقیل یکفرن بالله تعالی
قال یکفرن العشیر ویکفرن الاحسان ولو احسنت الی احدهن الدهر کله ثم رأت منک شیئا قالت ما رأیت
منک خیرا قط رواه ابن عباس رض یعنی آنحضرت فرمود که برای من دوزخ نموده شد پس دیدم که اکثر اهل دوزخ
زنانند صحابه رض گفتند بچه سبب یا رسول الله فرمود بسبب کفر ایشان پس گفته شد که یا رسول الله آیا
ایشان کافر اند بخدا و رسول وی فرمود نه بلکه کفران دارند بدیگران و احسان شوهران را ناشکر اند و
اگر بسوی یکی از ایشان احسان کنی در همه عمر خویش پس ازان از تو چیزی ببیند که برضای طبع او نباشد
بگوید که من از تو هیچ وقتی نیکوئی و خوبی ندیدم و این حدیث در صحیح بخاری و مسلم است و مخدوم ملا کرکی
فرموده که ازین حدیث معلوم شد که کفران نعمت حق تعالی و کفران احسان بندگان موجب دخول دوزخ است
و درین باب حکایتی آورده که زنی دختر خود را گفت که شوهر خود را امتحان کن پس نیزه او را بشکن اگر ساکت شد با
پوست و گوشت او را دلیر از آن اگر ساکت باشد ستون خانه او را تیغ بشکن و اگر نیز ساکت باشد پس بر پشت
پالان بنه و بار کن که او خر است انتهی و در نافع المسلمین چند اقسام زنان را که در حکایات ایشان را اول علم
باشد و رسول ع ایشان را در دوزخ معذب دید چنانکه زنی را دید که همسایگان دیدی را نعمین بیگانگان
پاک ناشسته دوا بیمهای آتشین در جنبه ها عذاب میکردند و دیگر زنی را دید که سخن چینی کردی
دیگری همسایه را ستون آتشین در گوش انداخته از گوش بر آمدی و زنی که ناشکر شوهر را کردی دامن آتش
آویخته عذاب میکردند و کذا موجز بگوییم و پیش تو از نص یعنی اسباب دخول دوزخ بسیار است دمن پیش تو ای
مخاطب یاد کردم بلکه آنان برای ضبط نیست و چنانکه گفته فالحصر فیهما لیس حقیقیا بل تقریبیا کالحصر المذکور
فی اسباب دخول الجنة کما مر فالمؤمن یدخل فی النار و یمکث هناک مدة و یکون مآله الجنة بخلاف الکفار فانهم خالدون
فیها کما هو محقق باید آنکه از ترک یک نماز بمقدار بمقدار هشتاد سال که یک حقبه العمر گویند در دوزخ بگذارند
و بخیل و تابع شهوات نفس مستوجب دوزخ در بعض شارح گفته که بخیل کامل و تابع شهوت نفس تمام گناهی بزرگست دور
از عفو خداوند دور گرد و کذا العجب بنفسه الذی یری نفسه افضل من کل واحد لم یر خدا آمده بجا الحی ای ترک
طاعت در عید را الیه باشد که نماز و روزه نکند و هم مانع زکوة باشد و تارک حسنات باشد بلکه تارک حج
و در حق صحبت فاسقان این حدیث است که قال ع المرء علی دین خلیله فلینظر احدکم من یخالط یعنی مرد را
بر دین مصاحب او حشر کنند پس باید که هر کس نظر کند با که دوستی و مصاحبت او کند که صحبت از نیکی و بد

کذا فی طریق المحمدی وتحقیر واستهزا کردن سائلان بذکر عیوب ایشان قولا وفعلا بروجهی که بران بخندد حرام ست زیرا که درین استهزاء ایذا مسلمانان ست امادر حق مسخره خردان که بدان خوش شوند حکم مزاح دارد پس وجه مشروع باشد کذا فی عین العلم وغیره پس استحقار بزرگان موجب دوزخ ست وکذا درشتی سخن کردن برسائلان ومسکینان هم حرام ست موجب عذاب وعید ست ترک جماعت وجمعه درصدر گذشته نی ردسلامی او کنداز چون رد سلام بر مومنان واجب ست پس ترک آن مستحق عذاب اخروی باشد ونمام کسی که سخن یکی بدیگران رساند وفتنه انگیزد محروم از جنت ست کما روی عن حذیفة بن الیمان قال سمعت عن رسول الله لایدخل الجنة قتات وفی روایة نمام ونمیمه حرام ست مگر وقتی که دران ضرر باشد بر احدی که دفع آن ممکن نباشد پس درینصورت رسانیدن سخن عداوت جهت خیرخواهی مسلم واجب ست کذا فی طریق المحمدی وسخن چینی هم همین حکم دارد چنانکه بیشتر نوشته شد دام ستاند اگر کسی بر گز نخواهد داد دهد ای کسی که دام ستاند وتیت ادای آن ندارد مستحق عذاب ست ولومات الدائن والمدیون جاحد للدین فاجر له فی الآخرة لاللورثة سواء استحلفهم القاضی عن الدائن اولم یستحلف لذلک ای للدائن وهذا الحکم وقال فی التجرید رجل مات وعلیه دین وذکر انه لاطمع رجوان لایؤاخذ به فی الآخرة اذا کان من نیته قضاء الدین ولم یقدر علیه وفی البزدویة لوادی الابن دین ابیه من مال نفسه فی حیوته اوبعد مماته بغیر امره جاز ویسقط الدین عن الاب کذا فی مختار الفتاوی از ینجا دانستی که فائده قید نخواهد تا دهد آنست که اگر نیت ادای آن باشد که بود قدرت استطاعت دین ادا کند ودرینحال بمرد اورا عذاب نباشد ودر برهنه تفکر کرده که اگر دائن بمرد ووارثاو کسی نیست مدیون دین اورا صدقه بر مسکینان کند امید که در آخرت بدان دین ماخوذ نگردد والله اعلم وتنابز بر وزن تفاعل لقب بد نهادن بر کسی چون نحس قدم وبدقال وجزآن کما قال فی الطریق المحمدی التنابز وضع لقب السوء للمسلم وذکره بمن غیر ضرورة التعریف نورد فیه النهی لقوله تعالی ولا تنابزوا بالالقاب واما اللقب الحسن فجائز انتهی یعنی لقب بد گفتن ممنوع ست اگرچه واضع آن دیگری باشد مگر آنکه جهت شناسیدن وی باشد آنگاه ذکر آن لقب جائز ست واما لقب نیک وضع کردن وذکر آن بهرحال جائز ولعنت کردن بر مسلم هم حرام ست وموجب عذاب کذا بر کافر اگرچه مرده باشد مگر بر مثل فرعون ومناهی عبارت از معاصی چون شرب خمر وبازی نرد وشطرنج وزنا وسرقه وجز آن که در ارتکاب آنها بی مبالات استحقاق دوزخ وعداوت بهمان دشمنی هم موجب عذاب ست چنانکه درصدر مذکور ست نوحه کنند بر مردگان الخ حدیث در حق نائحه بیشتر نوشته شده ودر طریق محمدی این حدیث آورده که النائحة ومن حولها یعذب یوم القیامة وقال فی الکرمانی شرح البخاری قال ان ابلیس اول من ناح علی المیت واول من تغنی وآحادیث وعید درباره ربوا خوار وغیبت کننده مسلمانان وحاسد ومتکبر همه نوشته شد که در آخرت عذاب بینند وچون بیان اسباب دوزخ از حد زائد ست مصنف هم از تفصیل بعضی آنها فارغ شده سخن مجمل آورده گفت که نجات از دوزخ ودخول جنت

پنجم چیز است اول فرمانهای خدا تعالی بجا آرد بوجهی که مخالفت آن امر و نواهی او نکند ستودهٔ همت شتوی
دوم از شهوات و خواهش نفس بعینه امور از طعم و ملبس و منکح و جاه و مال حذر آن کامل حذر کن که اکثر معاصی
از متابعت نفس می باشد سوم آنکه همیشه خاموش باشد که قال من سکت نجی و این خصلت ریاضت
سالکان راه او است که دهان انسان بسی از فحش و غیبت و نمیمه و بهتان و کذب و بالا یعنی و ما بدارک بکار آید
اللسان سیوم نرمی کردن با مردم در گفتار و معاملات روزگار که این هم متضمن فضائل کثیره است از حلم و
تواضع و جود و سخاوت و خیرخواهی دیگران چهارم خدمت والدین که این هم موجب رضامندی حق تعالی است و درآ
و مدد مغفرت است ده چیز دالی از سنن الخ ای این ده خصلت از سنن انبیاء است بر بعضی از سنت خلیل الله
و در ترغیب که ده خصلت بابراهیم علیه السلام فرض بوده است و بر ما سنت شد و این همه از سنن هیئت است لا بعض
از رواتب مکده و بعضی غیر اینها تمام آن ده سنت چنانکه فرق کردن موی سر ایشان چنانکه شق در ظاهر شود
و کم کردن موی لب و مسواک کردن و آب در دهن کردن و آب در بینی کردن نزدیک وضو ساختن و [illegible]
دندان است چنانکه موی بغل کندن و ستردن ناخنهای دست و پا بر میان و موی زهار ستردن و استنجا کردن
باب چنین آمد و مسواک کردن و ختنه کردن انتهی پس سنت گفتن باینها بمعنی لغوی است که متابعت خلیل الرحمن
لازم است و درین امر از قلم مصنف سهو بیان چیدن ناخنها اینجا سهو افتاده است و آن فرق کردن موی سر
ای کسیکه موی سر دارد او را فرق کردن ایشان سنت است که از پیشانی تا قفا بر میانه سر موی را دو بخش کنند
چنانکه میان دو ظاهر گردد که رسول الله صلعم دید بن شعر که بعلیه [illegible] کذا فی خزانة العلما ای آنحضرت
پر می کرد موی سر خود را بعد از آن شانه میکرد و آن روز بعضی اصحاب این خصلت پیغمبر بود باز
گفت که موی تا از خیانت اینکه موی سر [illegible] در خزانة العلما ذکر العهد و ترغیب در بر [illegible] گفته که حلق
جوانب سر و ترک میان کردن عکس آن مکروه است و لکن حلق سر از جهت [illegible] باک نیست و برای مشابهت یهود
کرده است بلکه ترک [illegible] سراج المعروف است کذا فی الذخیره و در مطالب گفته که مقطوع [illegible]
کنند تا ساحران بازی نکنند و از امام اعظم آمده که در سفر که حجام مرا در سر جا تحلیل نموده [illegible]
بقبله نشستم گفت روی بقبله نشین و اول جانب راست [illegible] گفت [illegible] بعد از حلق [illegible]
گفت موی خود را دفن کن و موی نگوی را حلق نکند و از امام ابو الفضل آمده که حلق سینه ترک کرده است
و لیس یکره حلق شعر الظهر ترک الادب گفته است و در جواهر جلالی است که اغنیاء را اهل سلف و اهل تصوف
حلق است و تا ز جعد کرده باشد و جعد [illegible] است که قال علیه السلام من کان له جعد فهو مبتدع [illegible]
المبتدع یکی و جعد آنکه مویهای سر را جمع و اپس کرده بندد و از آن کرده است و اماده آن [illegible]
و جعد از شعار المعدان است و من تشبه بقوم فهو منهم و مشایخ فرموده اند لو عاش [illegible] لصار مبتدعا
[illegible] بالای سر از [illegible] جنابت [illegible] انتهی

تعلیم

کعبه رسیدی حلق کن الخ ای محرم حج وعمره را اختیار نیست بلکه پس از ادای مناسک حلق او را واجبست
تا حلال شود و در غیر کعبه تراشیدن واجب نیست مگر آنکه بحال دارد اگر بخواهد ویا حلق کند چه غیر محرم مخیرست بین
الامرین سبلت ببر چون ابروان الخ یعنی موی لب از میان بگیر و هم ابروان کن خواه تمام آنرا بتراش ببر
و صاف کن و خواه پست کن چنانکه برابر لب علیا شود باز گفت که حلق و تراشیدن در آنهم جائزست
نزد علما و قید معتبر از ان کرده که حلق دران نزد بعضی بدعتست ولقولی سنت و در ترغیب و حمادیه و مختار
الجوابات گفته که حلق آن برا صح نکرده ست کذا فی فتاوی برهنه وذکره فی الهدایة الحلق فیه سنة وهو احسن من
القص وهذا قول ابی حنیفة وابی یوسف رح ومن الناس من یقول ان الحلق بدعة والسنة القص وهذا هو المذهب عند
المتاخرین من مشائخنا لما روی عن النبی عم عشر من سنة الانبیاء من قبلی وذکر من جملتها قص الشارب وذکر فی
الجواهر شرح الهدایة ان شعر الشفة السفلی لیست داخلة فی اللحیة فیجوز حلقها وذکر فی فتاوی القنیة لا باس بالحلق فی
الشفة السفلی لانها من حق المراة و در بعض رسائل مذکورست که رسول عم برای حق زنان چهل روز حلق کرده
است موی شفت خود کذا فی خزانة العلماء و در ترغیب آورده که روایت میکند حسن بن زیاد از ابو حنیفه رح
که مقدار گرفتن شارب بقدر حاجت پس باید که بگیرد از میان سبلت خود چندانی که مانند ابروان شود و سنت
فیه ان یحاذی الاطار کذا فی جنایات الهدایة والاطار کرد و هذا فی حق غیر الغازی فی سبیل الله فیندب له ان
یطیل الشارب لیکون ارهب فی عین العدو وکذا لا باس بترک السبالة وهی اطراف الشارب فعل ذلک عمر رض
وغیره من الصحابة لان ذلک لا یستر الفم ولا یبقی فیه غیر الطعام کذا فی الاحیاء واللحیة عندنا طویلة بقدر
القبضة بضم القاف ای بمقدار یکمشت وما زاد علی ذلک یجب قطعه کذا فی القانی وقال فی جنایات الهدایة
وکراهیة التجنیس المزید احفوا الشوارب واعفوا اللحی ای انقوا الشوارب واترکوا اللحی کما هی ولا تحلقوها ولا تقصوها
من قدر مسنون وهی القبضة کذا فی نصاب الاحتساب فی مطالب المؤمنین و در ملتقط گفته که قطع ریش زیاده
از قبضه سنت است اگر دراز گذارد باک نیست و قطع و نتف موی که مانع زینت ریش و یا مزاحم خوردن و نوشیدن
دعا باشد کذا فی الحمادیه و در حدیثست که در آخر زمان مردمان باشند که خضاب کنند در ریشهای خود بابی
سیاهی هم حواصل حمام نیابند بوی بهشت را کذا فی المشکوة والطریق المحمدی وقال عم الشیب نور المؤمنین
لیس از نتف موی سپید از ریش نهی کرده است اما فقها جائز گفته چنانکه در المختار الفتاوی و جز آن مکروه است
کذا فی خزانة العلماء و هم در حدیثست کسی که سبلتها و دراز باشند در اسله و جه عذاب باشد که شفاعت من نیابد
و از آب کوثر ننیا شامد و منکر و نکیر او را با هیبت ببینند و دهشت خورد و در مضمرات است که کسی را که سبلت او
دراز باشد اگر شراب خورد پس از دو ساعت آب خورد و سبلتش در آب افتد پلید گردد پیغمبر عم فرمود که
سبلت کم کنید هر که کم نکند از امت من نیست و این کار از اخلاق من نیست و نیز فرمود که روز قیامت فرمانت
شود مومنان را که سجده کنید خدای خود را و آنکه سبلت او دراز باشد سبلت او مثل سیخ آهن گردد و نتواند که

سجده مکند و در بعضی روایت آمده که عمل او بآسمان نرود کذا فی الجواهر جلالیه و نافع المسلمین ناقلا عن کنز العباد
مسواک کن در هر وضو الخ نزدیک علمای ما رحمهم الله در وضو مسواک کردن سنت است که آنحضرت صلعم فرمود رکعة
بالسواک افضل من سبعین رکعة بلا سواک بعد از خوردن طعام تو لطعام چهار هزار برده باید و مستحب است که
بوقت بیدار شدن از خواب عند اکل و قراءة القرآن مسواک کند کذا فی الترغیب و در موی بغل نیست
در میان بر کندن و تراشیدن اما بر کندن فاضل است که بوی گنده را دور سازد و در برهان از مصابیح
آورده که موی بغل و موی زهار و ناخن گرفتن هیچ روز منع نیست اما افضل روز پنجشنبه است که پیغمبر چنین کردی
انتهی و از اینجا معلوم شد که مصنف ره اختیار پنجشنبه برای کم کردن ناخن که در بیان غسل گفته از اینجا نقل کرده و بیا
ختنه بکن فرزند را الخ وقت ختنه کردن از هفت سالگی است تا دوازده سالگی هم سوانست پس اگر شخصی بیک کرد
کرحون پسر هفت ساله بود اگر او را ختنه کنم زن بر من حرامست تا خیره واند حاجت شود نه پیش از آن
بل اولی وقت یحکم فیه ببلوغ الصبی فلا یختن ما لم یؤخر الختان من اثنتی عشرة سنة وعلیه الفتوی کذا فی الظهیریة
کذا فی الترغیب و قال شمس الائمة حلوانی فی الختان ثلث اقوال عند بعضهم سنة وقیل واجب وقیل فریضة والصحیح انه
سنة لما روی عن النبی ع الختان للرجال مکرمة للنساء وکانت النساء تختتن فی زمن الصحابة رض وانما کان
مکرمة للنساء لانه لا یکون الا عند الموطوئة وفی السراجیة اهل مصر اجتمعوا علی ترک الختان یحاربهم الامام لان الختان سنة
مؤکدة فیجوز قتالهم کما فی التراویح فی رمضان المبارک وفی الکفایة الشعبی قال بعض المتقدمین من علماء لا یؤخر الختان
الی ان یبلغ سبع سنین وفی روایة یؤخر الی عشر سنین والصحیح ما قال ابو حنیفة انه لا یوقت ولکن ینظر الی حال الصبی
فان کان له من القوة ما یطیق ذلک فلا یؤخر وان کان ضعیفا لا یطیقه یؤخر الی ان یتقوی وفی السراجیة الوقت المستحب
للختان من سبع سنین الی اثنی عشر سنة وقال ابو یوسف یؤخر الی عشرین سنة لا باس ولکن ختن غلام ان قطع
الجلد مشکل ولکن الاکثر جائز وان قطع النصف لا یجوز و در دستور خیر مآل آورده که کودکی که حشفه او ظاهر شود و کشیدن
پوست او ممکن نیست مگر بمشقت او را ختنه نکنند و کذا پیری که کافر مسلمان شود و تاب ختنه ندارد کذا فی شرح الاسلام
وعین العلم وممن یولد مختونا ستة من قال بعده من الانبیاء المؤمنین کما فی تفسیر الامام الزاهد ان ابراهیم اختتن وهو
ابن ثمانین سنة بالقدوم وهی قریة بالشام کذا فی کنز العباد و در نگارستان است که ختنه مستحب است بروز دوشنبه
بعد از زوال یا یکشنبه کرده است وفی مختار الفتاوی یجوز النظر للخاتن والقابلة والطبیب الی الفرج عند المعالجة ولکن
یغض بصره ما استطاع و در صلوة مسعودی است که اگر بالغ را حاجت ختنه باشد حجام را بقدر حاجت در فرج او دیدن
روا باشد و اینجا اشکال آورده اند که ختنه سنت است و ستر عورت فرض و نظر بفرج دیگری حرام چگونه برای اقامت
سنت ترک فرض و ارتکاب حرام درست باشد جواب آنکه ختنه اگرچه سنت است ولیکن شعار اهل اسلام است اذ به یعرف المسلم من
الکافر کذا فی کتاب الحظر والکراهة من العیون ولکن یغض بصره ما استطاع لان ما ابیح للضرورة یتقدر بقدرها کذا فی
نافع المسلمین بابی تو آنی الخ زیرا که در ادای سنت مصطفی ص ثواب بسیار است و تو که در ادای سنت اهتمام کنی

و در جواهر جلالی ست که مکحول رض میگوید که بقول اکثری جمله انبیاء ع ختنه کرده شده زاده شده اند برای کرامت
ایشان تا نظر کسی بر عورت ایشان نیفتد مگر ابراهیم ع که ختنه کرده شده در سن هشتاد سال تا خلائق بدو
گیرند و بوقت ختنه مهمانی کردن سنت نیست چون که در وقت عقیقه سنت آمده پس بحسب طاقت ذبح کند گوسفند
یا گاو را و اقربا و اصحاب را جمع کند و طعام خوراند انتهی حلق نکردن در شرمگاه الخ والافضل ان یاتی بهذه السنن
العشرة فی الاسبوع وفی ما فوق الاربعین لوما یستحق کذا فی المختار الفتاوی وقال فی خزانة العلماء والاصل
فی حلق العانة ونتف الابط وقلم الاظفار ما روی عن انس بن مالک رض انه قال وقت لنا رسول الله ص اربعین لیلة
لا یتجاوزها وفی قول بعض علمائنا هذا فی حق المسافر واما المقیم فلا یزید التاخیر علی عشرین یوما اذا ثبت استحباب ذلک
فهو مخیر بین التنویر بالنورة وحلقه بالموسی انتهی و در ترغیب الصلوة از جمله ده سنت استنجا بآب آورده عشر
از وضو و مصنف استنجا بسنگ و کلوخ آورده پس از قضای حاجت و حال آنکه استنجا بکلوخ واجبست چون مخرج قدر
درم شرعی متنجس گردد و فرض ست اگر زیاده از قدر درم شرعی متنجس گردد آری اینهم سنت ست اگر کم از
قدر درم باشد اما آب باینمقام اولیست یعنی استنجا بآب والله اعلم قصد لواطت چون کند کس با کنیزک الخ
یعنی زن و کنیزک را روا باشد که دفع کنند از خود شوهر و مولی را چون او قصد لواطت ایشان کند لان اللواطة
حرام مطلقا ولو بزوجته وامته و عبده عن ابی هریرة رض مرفوعا ملعون من اتی امرأة فی دبرها کذا فی الطریق المحمدی
کذا فی الخزانة الجلالیة و اذا استحلها احد اختلف المشائخ فی کفره وفی السراجیة اذا اراد رجل ان یکره غلاما او
امرأة علی الفاحشة ولم یستطع دفعه بالقتل فدمه هدر لا شیء علیهما انتهی وفی خزانة العلماء اذا قصد مولاه ان
یلوط به فقتل مولاه لا شیء علیه ویکون ماجورا فی قتله لانه قصد هتک حرمة الاسلام وقصد اذی الله سبحانه فلا باس
بقتله انتهی وکذا من رای رجلا یرید ان یزنی بامرأة او جاریة وهو مکره لها فله قتله واما اذا کانا مطاوعین فیه فتل
الرجل والمرأة جمیعا والکلام فی اثباته طویل والاصح من جملة اقوالهم انه اذا کان قتیلین فی فراش واحد او فی بیت
فالیمین علی القاتل انه لم یقتله ظلما بل قتله فی الحاشیة وقیل ان صدر القتل ممن یستبعد منه ذلک وهما متهمان
بالزنا قبل ذلک فالقول قول القاتل مع یمینه کذا فی جامع الفتاوی در حیض چون قصدی کند الخ ای چون شوهر را
از حرام خوف نباشد و در حیض وطی خواهد زن را جائز ست که او را بکشد اگر بنوعی دیگر دفع نتواند کرد قال ع من اتی
حائضا او امرأة فی دبرها فقد کفر بما انزل علی محمد ص کذا فی طریق المحمدی بانگفت چون کسی از راه فساد قصد
کشتن بیگناهی کند روا باشد آن بیگناه را که قاتل را بکشد پیش از وی برای دفع شر از نفس خود و من شهر علی المسلمین
سیفا فقد هدر دمه لان دفع الشر والضرر عن انفسهم واجب علیهم فیجوز قتله اذا لم یمکن دفعه الا به ولا یجب علی القاتل
شیء لانه صار باغیا بذلک الفساد وکذلک اذا شهر سلاحا علی رجل فقتله غیره دفعا له منه لا یجب بقتله شیء لما ذکرنا وان
شهر علی احد عصا خارج المصر سواء کان باللیل او بالنهار لانه لا یلحقه الغوث فحل له دفعه بالقتل بخلاف ما اذا کان
فی المصر کذا فی خزانة العلماء نقلا عن الفتاوی و اگر یکی در صحرا از شخصی مال میگیرد اگر مقدار ده درم باشد و اگر از آن

شاید کہ او را بکشد و اگر کم از ین شر نکند بلکہ جنگ کند و مال نہب کند و اگر بندی معروف ذوالمیل رخنہ بکند
و بسبب فی الکشتن او روا باشد و کذا از ین جلاقہ محشر چون زد جنس دلمی آن خواہد و کذا در بر استمتاع نیست
مگر بقتل روا نیست کہ او را بکشد کذا فی مہیۃ نقلا عن المدارک و در ترغیب است کہ کشتن مار و کژدم جائز است و کذا
کشتن باغی اما اسیر کردن اولاد ایشان و غنیمت گرفتن مال ایشان روا نیست بلکہ مال ایشان جمع کنند و بعد از
توبہ ایشان باز دہند یعنی بران از فاسقان باید کشتی علی و جزم قال خمس فواسق لا باس للمحرم ان یقتلہا
فی الحل والحرم الفارة والحداة والحیة والعقرب والذئب ولا فرق بین اذا اقصدت ہذہ الموذیات وبین اذا لم
وبین اذا لم تقصد بخلاف سائر انواع السباع فلا یجوز للمحرم ان یقتلہا الا اذا اقصدتہ کذا فی الکفایۃ والشعبی
فی حکم الذئب الاسد وشلہ واما غیر المحرم فلہ ان یقتل کل موذی وجدہ سواء قصد ام لا کذا فی خزانۃ العلماء
در روایت مشارق الانوار ہر کلب عقور است کہ مردم را بگزد و ایذا رساند و در روایت دیگر بجای آن
گرگ واقع ست و ہر دو روایت صحیح ست و از زیلعی کلی مراد خواہد است کہ آن موذی ست در زیلعی اہلی و موش
در حکم علیہ وآمد ست باید کشت و در سگ غیر عقور اختلاف علما ست فی خزانۃ العلماء اجمعوا علی جواز قتل العقور
واختلفوا فی غیرہ مما لا ضرر فیہ و قال امام الحرمین امر النبی بقتل الکلاب کلہا ثم استثنی ذلک الا الکلب
الاسود منہا کذا فی الکاشف واللطائف و در شرح مشارق الانوار آوردہ کہ آنحضرت سگ سیاہ را شیطان
فرمودہ است از جہت خبث باطن وی و کم نفعی ظاہر آن است کہ کشتن سگ عقور سیاہ گفتہ باشد و الا اولا دیگر
آن سگ را کہ در کوچہ گذاشتہ و مردم را از و ضرر باشد منع کردہ شود و اگر خصومت کنند ملا اہل القریۃ ضرر فیہا
یوم ... اصحاب الکلاب ان یقتلوہا وان ابوا من ذلک یرفع الامر الی الحاکم حتی یامرہم بقتلہا وفیہا ایذاء للمسلمین
وفی الجنس وکذا الہرة التی تسکن علی الہائم ضرر الا ان ایذاءہا کایذاء قطاع الطریق واللصوص فقتل ہذہ الموذیات
واجب علی الحکام عار باب حسبۃ العظام و قال محمد بن سلمۃ لا باس بقتل النملۃ لانہا من الموذیات فقد نہی النبی ع
عن قتل ... الناس علی جواز القتل کل حیوان مضر موذی و یکرہ القاء فی النار بالتموت و قال ابو بکر الاسکاف
فان ابتدأک فاقتلہا والا فلا تقتل وبہ اخذ الفقیہ ابو اللیث کذا فی خزانۃ العلماء و کشتن زنبور و ...
و کژدم و کرفش و کیک و شپش و کنہ جائز است اگر چہ پیش ایذا باشد و بقول بعضے تا قصد نکند نشاید کشت
والصحیح ہو الاول کذا فی الترغیب والمشارق کہ مصنف ع آن نقل کردہ نام کتابی است معتبر در حدیث تصنیف
امام رضی الدین صغانی کہ از صحیح بخاری و مسلم انتخاب نمودہ و آنحضرت شیخ فرید الدین گنج شکر فرمودہ کہ مولانا
رضی الدین صغانی کہ ہر صحیح کہ از زبان مبارک رسول اللہ ع شنیدہ بود ہم نوشتہ است و گفتہ کہ آنچہ درین
کتاب نوشتہ ام حجت میان من و میان مومنان فردای قیامت پیش حق تعالی انتہی بما تکلم تقریب ذکر
سگ فائدہ جلیلہ بیاد آمدہ کہ مخدوم مولانا برکاتہ در خزانہ نوشتہ کہ شیخ قطب العالم شیخ عبداللہ یافعی در
کتاب خود روضۃ الریاحین آوردہ کہ نقل عن الحسن البصری انہ قال ینبغی للمومن ان یکون لہ عشر خصال من

خصلة الكلب فان كان له خصال حميدة الاولى انه يكون جائعا وهو من داب الصالحين والثانية انه
ليس له مكان معين وذلك من علامات المتوكلين والثالثة لاينام من الليل الا قليلا وهو من صفات
المحبين والرابعة اذا مات لايكون له ميراث وهو من صفات المتجردين والخامسة انه لايترك صاحبه
وان ضربه وجفاه وهو من علامات المريدين والسادسة انه يرضى بادنى مكان وهو من صفات المتواضعين
والسابعة انه ان غلب على مكانه تركه وانصرف الى غيره وهو من صفات الراضين بقضاء الله تعالى
الى آخر ما ذكرناه من خصاله انتهى واینجا از مسائل شتی یکمسئله درکار ست که مردم بدان ابتلاء دارند
فذكر الامام قاضيخان في سير فتاواه انه يكره خصاء الفرس عند اصحابنا وقال شيخ الامام انه حرام وامّا في
غيره من البهائم فان كان فيه منفعة ظاهرة فلا باس به والا فهو حرام كذا في البرجندي في باب الكراهية وقال
في الظهيرية لا باس بخصاء البهائم وكي الانعام وكذا لا باس بالكي للصبيان اذا كان لداء اصابهم وكي في
البهائم للعلامة لا باس كذا في الجامع الصغير وفي الاصل واستعمال الثور في الكراب وركوبه ووضع الحمل
عليه لا باس به وكذا استعمال الحمير في الكراب لا ابل في الدعاب جائز مع شدة العين بشرط ان لا يجهد
وحدا الاجهاد وان يمنعه عن الاعتلاف ولا يضرب وجهها وان كان ملكه وكذا الحكم في كل المستعمل من الحيوانات
كذا في خزانة العلماء نقلا عن القنية وغيرها هر جاکه بابی موذی مردم بود یا جانور في خزانة العلماء
مسئله رجل دخل ليلا على غيره واخرج السرقة فاتبعه صاحب البيت وقتله لاشئ عليه لقوله عم مقاتل دون ماله
اى لاجله فقتالوا في رجل سرق مالا فصاح به مالكه ولم يهرب حل له قتله ولا قصاص عليه وكذلك اذا كان معروفا
بالسرقة ودخل بيت غيره كذا في الاقضية من كتاب الجنايات پس معلوم شد که موذی را سوای خسته نگردد
کشتن روا است آدمی باشد یا جانور لاشتراك في علة جواز القتل فيجوز قتل الساحر وكالسارق والخناق
ساعيان على الناس مثل قطاع الطريق كذا في فتاوى كبرى ودر محیط است که کشتن ساعیان فساد و اعوان
ظلم مباح است وبیشتر علمای نامدار فتوی داده اند بجواز کشتن ایشان وشیخ الاسلام امام زاهد صفار
بلخی هم گفته هر که بیند آنکه محمد بر مردم ضرر رساند مخالفت نمی شود کشتن او حلال است وشیخ الاسلام ابو شجاع
سمرقندی فتوی داده بقتل ایشان وقال يثاب قاتلهم كذا في الترغيب واز سفیان ثوری پرسیدند از
ظالمی که در بیابان تشنه است وبر هلاک مشرف گشته آب او را باید داد گفت وگفتند آن باید گذاشت
وبقتل ایشان چرا گفت شاید که موجب فتنه باشد گربه کبوتر چون خورد آن گربه جون بالیدن
زیان کند چون کبوتر وما کیان را که بقیمت ده درم است بکشد و زیانی دیگر بدتر ازین در خانه مردم کند
مسئله کشتن آن روا باشد كذا في الظهيرية الهرة اذا كانت موذية لا ينبغي ان تقطع اذنها وتضرب ضربا شديدا
ولكن تذبح بالسكين الحادة ودر صلوة مسعودی است که اگر به مقدار دانگی زیان کند جائز نیست گوشت
وی بریدن زیرا که درین تعذیب حیوان است وآن منهی است لکن اگر حلق او را بکارد تیز برند واو را گوش

مالیدن هم کرده است و مصنف هم فرموده است که اگر از آن حفظ کنی بهتر است و برای از خانه ترا ثواب باشد
چه گرو از ایمان است اما چون تمام موذی باشد باید کشت جهت دفع ضرر دیگران نه برای نیل ثواب چنانکه در
خزانة العلما نوشته شد و کذا جاز قتل الزنابیر واحراقها بالنار دفعا لاذیتها ولا یاثم فاعلها اذا لم یمکن الا به
الاحراق کذا فی فتاوی الجواهر من الباب الخامس من کتاب الکراهیة و در شرح ملا مسکین است که در قتل زنبور و قمل و
حشرات قبل الایذاء ثواب نیست والله اعلم اسقاط کردن حمل را الخ ای وقتی که روح در جنین نمیده باشد
و آن بعد چهل روز است بعد از علوق بلکه برای فساد زمانه پس آن بعد هم جائز است فی شرح المختصر یجوز العلاج
الی الرحم قبل مضی مائة و عشرین یوما وقال فی التجنیس والملتقط نقلا عن الفتاوی الکبری لو عالجت المرأة لاسقاط
الولد ان کان مستبین الخلقة لا یجوز وفی غیر مستبین الخلقة جاز واما فی زماننا فیجوز مطلقا وان کان مستبین
الخلقة وعلیه الفتوی واستبانة الخلقة یکون مائة و عشرین یوما کذا فی دستور القضاة معزیا الی الواقعات
کذا فی خزانة العلماء چون درین باب اختلاف علما است مصنف هم جواب رخصت آنرا حواله بعضی کرده
و بانگفت که ابقای حمل خوبتر است چنانکه در عین العلم آورده که این اسقاط مستحسن نیست وقال البعض
للشیخ انه لا یجوز کذا فی استحسان المحیط کذا فی القهستانی و در عزل هم جوابی الخ ای در ایام الرضاع شکم حره عزل
که بهر خبری بوقت انزال آب منی ما آنرا بیرون ریزی از آن رخصت طلب کن چه حره را خواهی که
ولد هم حق است پس بی اذن او آب بیرون ریختن روا نباشد و منه ما یشترط رضاء الامة انقاء کذا فی
الخزانة والقهستانی قدره بسنه آمده که عزل درین زمانه مباح است که اولاد خیار امتی بعد المائتین کل خفیف
الحاذ و قلیل الاهل و الولد کذا فی الظهیریة و از قهستانی مفهوم شد که از خوف فساد زمان [illegible] از
زن هم هم طلب است میخوان نجوم را الخ ای تا بشناسی اوقات نماز را در هنگام شتاء و هم برای
تزویج که در وقت مبارک بروز سعید واقع شود و هم برای شناختن سمت قبله که باختلاف اماکن مختلف است
و دیگر برای سفر رفتن که در ایام میمونه و مهمات و منافع نظرات کواکب با علامات آن بنا نهاده [illegible]
حاصل میکند کذا فی المدارک پس غرض مصنف هم آن است که در نجوم توغل نشاید کرد بلکه آنقدر باید دانست که بر او
دین که این علم بالکلیه باطل نیست بلکه آنچه مبنی بر حساب است جائز است و علم طب بقدر ضرورت که بدان معالجه
باید کرد مستحب است و علم کلام زیاده از قدر حاجت و معرفت اصول دین حرام است کذا فی الظهیریة والخلاصة و [illegible]
الصغیر والمدیحه بیت از سلف گویند که این سخن میکردیم آهستگی و ترک لغزش معارض و خطا مردم بحث
میکنید و هر یکی از شما لغزش دیگر میخواهد کسی که چنین خواهد کافر گردد پیش از کفر وی [illegible]
همچنین منقول است که هرکه نزد امام بحث میکرد منع او میکرد امام ما گفت که در میان [illegible]
کردن بعد ما [illegible] خوش میکنم امروز تحسین کرد [illegible] برای ما امر کرد که بنویسید که امر ترک [illegible]
این بنا گرفت کذا فی برهنه و امام ابو اللیث در بستان آورده که تعلم علم فقه اهم است از غیر آن چه فقه قوام دین است

و بعد از کمال وی نظر کند در علم زهد و کلام علما و شمائل صلحا تا دل قسوت نگیرد در بستان هدیه ایذی ای قبول
هدیه آنگاه جائزست که غرض دنیاوی درمیان نباشد پس جائز نیست قبول هدیه از مدیون خود و کذا هدیه
بنده ماذون بتجارت چون زیاده از عرف عالمیان باشد هم چنانکه دراهم و دنانیر کذا فی التحفه و در بستان
آورده که اجابت دعوت عبد ماذون و استعاره دابه از وی مباح است و قبول شود قول بنده و داعی کودک
در گرفتن هدیه که در عادت مردم هدیه بدست ایشان فرستاده شود زیرا که در عدم قبول کرده شود قول ایشان
حرج باشد پس اگر داعی گوید که مرا خواجه برای هدیه رسانیدن فرستاده است گرفتن آن روا باشد انتهی اما قاضی وقت
و ملک و امیر را احتراز از قبول هدیه اولی‌تر است که هدیه آوردن برایشان خالی از غرض نیست مگر از کسی مستحب بفضل
بایشان بسبب قرابت و یا صداقت کذا فی المعتبرات و باید که مکافات هدیه کنند که مستحب بافضل از آن یا
بمثل و چون عاجز باشد دعای خیر کند و ثنا کند که من لم یشکر الناس لم یشکر الله تعالی کذا فی البستان سلطان فتوحی الخ
فی فتاوی الناصرین جائزة السلطان للامن یحل له الصدقة ای للمساکین دون الاغنیاء کذا فی خزانة الجلالی و در
خلاصه آورده که کسیکه او را صدقه گرفتن حلال نیست فضل آنست که جائزه سلطان نگیرد اگر آن جائزه از بیت المال باشد
بخلاف آنکه از میراث باشد گرفتن آن روا باشد و اگر غصب قبل از خلط بمال حلال روا نباشد و پس از خلط باک نه
کر آن مغصوب ملک او شود نزد امام اعظم رحمه الله و قول وی ارفق است بمساکین انتهی و در مختار الفتاوی است که پنجه در دست مردم حکم
کنم کر آن حلال است چه غلبه جماعت قائم مقام ضرورت است از ابو القاسم حکیم آمده که او استقراض میکرد و جائزه سلطان
میگرفت و بآن قرض ادای دین میکرد و این است حیله جواز اخذ مال مشتبه درین مسائل که اول چیزی بخرد و بعده ثمن از هر جا
خواهد بدهد و امام اعظم رحمه الله مر ابو یوسف رحمه الله را بدین حیله بشارت فرموده است و هم پرسیده شد از امام رحمه الله از خوردن طعام ظلمه فرمود
که اول تحری کنند پس اگر در دلش افتاد که از حلال است بخورد و الا فلا کذا فی سراجیه و در ترغیب از بستان ابو اللیث آورده
که قال علیه السلام من اعطی شیئا من غیر مسئلة فلیاخذه فانما هو رزق رزقه الله تعالی و هکذا فی طریق المحمدی و هم در بستان است
که قبول جائزه سلطان نزد ما رحمه الله وجه است اگر غالب مال از رشوت و مصادره باشد قبول کردن آن روا نباشد مگر
آنکه معلوم کند که این عطیه از وجه حلال رسانده و اگر مال از تجارت یا از میراث است که باو از وجه حلال رسیده لا باس
لقوله علیه السلام لعلم انه من الحرام او شبهه الترک افضل فی الوجهین انتهی و در مجموعه النادرات آورده که اگر غالب یا نصف
مال او از حرام است قبول نکند تا آنکه نپرسد و فتوحی چون کسی از ای فتوحی دهد یا که بر تو رسد قبول کن و سعی کن و اگر نه
محتاج سوال از مردم مبتلا شوی که در خبر است که رد الفتوح محتاج یا گفت که بعضی مشائخ قدما از کمال تورع
رد فتوح کرده اند و افضل درین باب آنکه بستاند تا مورث عداوت نگردد با محتاجان دهد چنانکه ملک الشعرا
خواجه نظام الدین در مخزن الاسرار فرموده آنکه تو بستانی و بخشانیش + بهتر از آنست که نستانیش +
و روی عن ابن سیرین ان عمر رضه کان یاخذ جائزة السلطان و کان ابو القاسم محمد بن سیرین و سعید ابن المسیب
لم یقبلوها و صح ان اباحنیفة رحمه قد رد الجائزة علی الامام جعفر الصادق رضه و قال ابو حامد الغزالی ان السلاطین

فی زماننا ہذا الظلمۃ فلا یاخذون شیئا من الرعیۃ علے وجہ الحق فلا یجوز للعامۃ منہم کذا فی خزانۃ العلماء وقد
صحیح آن ست کہ فتوح را رد نسازد وقبول کند کہ علی رضی فرمود السلطان یصیب من الحلال والحرام فما یکاد
یجد فہو مما یعطیہ من الحلال وقال الامام قاضیخان رحمہ اللہ فی فتاواہ ادلیس فی زماننا اجتناب شبہات وانا نامل
ان یتقی الحرام الصریح وقال صاحب الہدایۃ والتجنیس وزماننا قبل زمانہ ستمائۃ وبلغ التاریخ الیوم تسعمائۃ وثلثین
ولا خفاء فی ان الفساد والتغیر یزدان بزیادۃ الزمان لبعدہ من جہۃ النبوۃ فالورع فی زماننا ان یجعل
فی ید کل انسان ملکا مالم یتضمن کونہ بعینہ مغصوبا او مسروقا وان علم یقینا ان فی الحرام کذا فی طریق الہدی
ودر خزانہ آوردہ کہ رسول علیہ السلام فرمود اگر بر کسی فتوحی بے خواست وی برسد باید کہ آنکس رد نکند واگر رد کند
بچنان محتاج گردد کہ از مردم بخواہد ونیابد ورد کردن آنگاہ جائز ست کہ معلوم کند این عطیہ از حرامست
مخدوم رحمہ اللہ فرمودہ کہ روزی بعثمان رضی شخصے فتوحی آورد حضرت عثمان رض رد کرد وگفت کہ من توانگرم بدیگری
دہ کہ محتاج باشد رسول علیہ السلام فرمودہ فرستادہ ساقہ اللہ تعالی علیک رزقا فاترد علی اللہ یعنی این رزق خدا تعالی
بتو فرستادہ آیا تو رد میکنی بر خدا تعالی انتہی چون مسافر باشی از سفر آمد در شرعۃ الاسلام وعین العلم وترغیب الصلوۃ
آوردہ کہ مسافر را باید کہ در شب بخانہ داخل نگردد کہ بروز آید وفضل وقت ضحیست تا دو رکعت نماز شکرانہ را
بگزارد در ہنگام مبارک بدر آمدن تاخیر کند وخبر باہل خود دہد از آمدن خویش تا آنگاہ فرمود تا اہل او غسل
کنند وخانہ را درست سر مگرداند وبرای او آراستہ گردد خلاصہ آنکہ بیخبر نباید ومختصر دہ باشد [illegible]
کہ حکم کس از صحابہ کرام ناگاہ بخانہ خود رفتند وازجہت مخالفت امر پیغمبر زنان [illegible] در فحش یافتند ومنغص شدند
کہنہ جو یعنی مصحف الخ چون مصحف کہنہ وصدہ شود لوحی کہ از ان تعلم خوانند نباید سوخت بلکہ باید کہ آنرا
بخرقہ پیچید ودر حفرہ بگذارد ولحد سازد ودر ان [illegible] کند تا اشکال نکند مگر آنکہ در سقف لحد سازد تا خاک
نرسد کذا فی برہنہ عن الذخیرۃ واگر خواہد پاک شوید وآب در جای پاک بنہد کہ آنجا غبار ودست محدث نرسد ہم
جائز ست وکتب مسائل کہ از ان بی نیازی شود اولا نام خدا تعالی ونامہای پیغمبران وفرشتگان محو
آنگاہ محو کنند یا در آب جاری اندازند یا سوختن [illegible] ونزد ابن مقاتل بعد از محو سوختن جائز ست ودر فتاوی
غرائب ست کہ فتوی برانست کہ مصحف چون بسیار کہنہ شود سوختن آن جائز نہ کذا فی جواہر الاخلاطی بنقل [illegible]
واملائۃ لا یجوز تصغیر المصحف بان یکتب بالقلم الرقیق بحیث یصغر حجمہ صغیر الماوردی ان عمر رضی رای مصحفا بید رجل
فقال من کتبہ فدل [illegible] کاتبہ فضربہ عمر رضی بالدرۃ وقال عظموا القرآن عنہا قول ابی یوسف قال الحسن بن زیاد
وبہ ناخذ ویکرہ القیام عند مجیء المصحف استقبالا وتعظیما لانہ تشبیہ اہل الکتاب وقال الحسن سالت ابا حنیفۃ رض
ما تقول فی رجل دخل علی قوم وفی یدہ مصحف فقام القوم تعظیما للاملا قال لا یعجبنی النبی ع واصحابہ سواء [illegible]
فی خزانۃ العلماء وفی المجمع العشر فی استقبال المصحف تشبیہ اہل الکتاب ولکن تشبیہہم لا یکرہ فی کل فعل وانما
نفسر کما یاکلون ویشربون وانما یکون التشبیہ مکروہا فیما کان مذموما وفی شرعۃ الاسلام ان ابا یوسف قال انا امام

بید خادم یستقبلہ ہو تعظیم المکان الذی فیہ مصحف کذا فی نافع المسلمین وانما مد الرجل الی جانب المصحف فمکروہ الا اذا
لم یکن بحذائہ مکان فوقہ ولو جعل المصحف فی الجوالق وہو یرکب علیہ فی سیر الدابۃ لا باس وکذا کتب الشریعۃ لا باس بالرکوب
علیہا وکذا النوم علی سقف فیہ مصحف او کتب الشریعۃ ووضع المصحف تحت راسہ للحفظ فی السفر لا باس ولغیر الحفظ
یکرہ کذا فی مختار الفتاوی وبسوی قبلہ یا در از نکند نہ در خواب نہ در بیداری وکذا تیر انداختن بسوی قبلہ و یا مصحف
بسوی ہدفی کہ برو حروف باشد کذا فی برہنہ مصحف ببر در لشکری الخ ای زن حرہ را در لشکر اسلام حین جہاد
بکفار نباید برد وتخصیص جہت اہتمام است کہ حرمت او از کنیزک فائق است الا ان العجوز والامۃ فیہ سواء کما قال فی
القہستانی ولا یخرج مصحف الی دار اہل الحرب لخوف الاستخفاف منہم لو غلبوا علی المسلمین وکذا کتب التفسیر و
الحدیث والفقہ لانہا بمنزلۃ المصحف کذا فی الاختیار وغیرہ من المعتبرات ولا یخرج امراۃ ولو عجوزا وجاریۃ
لمنفعۃ المسلمین لمداواۃ الجرح وسقی الماء وغیرہما من الحاجات الا فی جیش یؤمن علی المصحف والمراۃ من الاستخفاف
والاستمتاع فحینئذ یخرجان الا ان اخراج الشابۃ مکروہ عند الامن الظاہر واقل جیش المسلمین عند ابی حنیفۃ اربعمائۃ
وقال الحسن اقلہ اربعۃ آلاف کما فی فتاوی قاضیخان انتہی کلامہ انتہی ای بی خورانی نمیشی الخ ذکر نمیشی بطریق
تمثیل است ومقصود مراعاۃ اہل وعیال است در ہمہ اوقات خصوص حال شدت وکمال ضرورت قال علیہ السلام
اکمل المؤمنین من کان احسنہم خلقا والطفہم باہلہ کذا فی الملتقط وقال فی عین العلم والخزانۃ الجلالیۃ انفع العبادۃ
بحقوق الاہل سیاحۃ النفس وفیہ اجر عظیم وقد مر فی ذلک حدیث اخر بیس صدقہ یعنی حسنہ است در حرمت
اہل وعیال ای نیکی در نامہ او نویسند یا کہ در بر صبر کردن بر ظالم کہ از ظالمان ومفسدان تعدی وستم رسد گفت
کہ بر ظلم ایشان صبر کن تا ثواب مضاعف یابی چنانکہ در عوض یک درم نقرہ ترا دینار زر عطا کنند ای فردا حسنات
ظالم را بتو دہند وسیئات ترا بر گردن او نہند نہ آنکہ عین زر بتو دہند چنانکہ در حدیث مفلس در باب
صوم پیشتر نوشتہ شد این خمر دنیا چون خوری الخ یعنی بخوردن شراب محروم مانی از شرابہای جنت ونپوشیدن
دیبای خز وحریر کہ در دنیا بر مردان حرام آمدہ محروم مانی از لباس حریر کہ بہشتیان را دہند کما قال اللہ تعالی ولباسہم فیہا
حریر ودر جای دیگر فرمودہ عالیہم ثیاب سندس خضر واستبرق وحلوا اساور من فضۃ یعنی بالای بہشتیان جامہای از دیبای
نازک حریر سبز باشد وپوشانیدہ شوند دستوانہای نقرہ وزر وقال علیہ السلام من لبس الحریر فی الدنیا لم یلبسہ فی الاخرۃ کذا فی
برہنہ ودر خمر از جملہ آوردہ عن ابن عمر رض قال قال رسول اللہ صلعم انما بعد لیہا قبل نزول تحریم الخمر وہی من الخمسۃ من العنب والتمر
والعسل والحنطۃ والشعیر والخمر ما خمر العقل متفق علیہ والفتوی علی قول محمد وہو ان قلیلہا وکثیرہا حرام وبعد او شربہا
وعنہ ایضا انہ قال علیہ السلام من شرب الخمر فی الدنیا ثم لم یتب منہا حرمہا فی الاخرۃ وفی شرح الآثار معناہ من لذۃ الخمر
الفانیۃ فمات ولم یتب عنہا حرم الالتذاذ بالخمر الاخرویۃ الباقیۃ یعنی ہر کہ غافل ساز داو را لذتہای دنیا کہ فانی اند
محروم شد از عیشہای خوشگوار آخرت کہ باقی وابدی اند بہ عرض داشت کہ شارب خمر مومن عاصی است ومومن
عاصی بہ دوزخ جاوید نماند البتہ در بہشت رود وچگونہ باشد کہ در بہشت باشد وتو آب بہشت نخورد ومد فرمودہ

کہ چون کسی آخر عمر خود توبہ کند بشود می بہشت مردان کہ بہ بان بالمدوبی لیلن سودوگیر آنکہ شارب خمر را در بہشت
ہوس خوردن خمر جنت با شد محروم ماند سیوم آنکہ پیشیان بگردد خوال جنت شارب خمر مدد شارب خمر دنیا دین لیان
بدوزخ باشد پس اول وقت محروم الان باشد انتہی مسئلہ در جامع رموز گفتہ کہ شرب خمر حرامست اگرچہ یکقطرہ باشد
نفی الحدیث اذا وضع الرجل قدحا من خمر علی یدہ لعنتہ الملائکۃ السموت والارض فان شرب لا یقبل صلوتہ اربعین لیلۃ
وان داوم علیہا فہو کعابد الوثن و خمر عبارت از آب انگور است کہ بجوش شود و سخت شود و در جوشیدن کف انداز
بزبد و کف شرط است و در حرمت نزد امام اعظم و نزد یکی صاحبین بدان شرط نیست و این ماخوذ امام جعفر کبیر و این اختلاف در
حق ندن حق الادر حق سکر باتفاق سکر فیا بر و مثلث انگوری نیبذ خرما و مویز نزد شیخین حلال است اگرچہ سخت شود
شارب بقصد لہو و طرب نباشد و مثلث آنست کہ آب انگور را آتش دیا با آفتاب بپختہ سازند چندانکہ دو ثلث از وی برود
دسین حباب آنچہ بنلیان شدہ اند گیرند و بیرون افتد اعتبار رندانند پس اگر دہ پیالہ بر دیگ نہند از غلیان یک پیالہ بیرون
بیرون افتد ثلث نہ پیالہ بپختن برود چنانکہ باقی سہ پیالہ بماند حلال است و نبیذ حبوب حلاوت لہو و طرب ہم نزد
شیخین حلال است اگر سکر نہ بخشد و علیہ الفتوی و نزدی خمر حرام است کہ انتفاع گیرند ہمچون احتقان و امتشاط
بان و در این بی سکر حد نیست و حد سکر آن است کہ اکثر کلام ہذیان باشد و علیہ الفتوی وقال لوان الفتوی فی
الاشربۃ علی قول محمد و کل مسکر حرام عندہ سواء کان خمرا او غیرہ و کذا فی الہدایۃ و غیرہا و بنج حرامست و فتوی برین است
و فی الذخیرۃ قال ابو ہریرۃ اتقوا البنج فانہ مذہب الحیاء و یسلب الایمان عند النزع گویند در زمان ملک شاگرد
امام شافعی ہم خوردن بنج فاش شد و فتوی بحرمت دادہ و این بامام رشید بن عمر کہ شاگرد امام اعظم بود کہ
چون در بنج فتنہ عظیم دید با علما ماوراء النہر مشورت کرد و از قول او کہ از اصلح میگفت برگشتہ ہمہ فتوی کہ
حرمت آن دادند اکنون فتوی نہ ہمین برین است کہ بنج حرامست کذا فی بریہ و در سفر السجالی و عمدۃ الاسلام
و فتاوی جامع آوردہ کہ قال علیہ السلام کل مسکر قلیلہ و کثیرہ حرام رواہ احمد بن حنبل و ابن ماجہ و الدارقطنی و فتوی
در اشربہ بر قول امام محمد است کہ او گفتہ و لا یشرب العتوی و لا الذہبی و لا القری اذا لو سکر و خوردن آب
انگور باتفاق حرامست و نزدی ابن عباس من بات سکرانا فی عروسا لشیطان فیغتسل الی الصبح
یعنی ہر کہ شراب خوردہ شب مست گذارد دیو نیکان بادی ہمان کار کنند کہ مردان بزنان میکنند پس صبح کند ہمت
کہ باید غسل کند از جنابت و خرم باد مردم شرابخوارہ را کہ با وجود پیرایہ عقل خود را ننگ دیو کنند انتہی کلامہ
بیرکا الریاقی جام مکرر بود این حرمت شرط است و بیت ثالث جزای کسان حاصل آنکہ در مثل اینچنین اکہ اذا لک
انتفاع خوردن آن ہمراہ در کوچہ بازار بینداند و یا درمنع آن بگذارد و مجلس از النذ کن منع کند انتہی بیرکا
باشد پس کسیکہ از رابردارد و در ضبط آرد حلال کرد چنانکہ سائر مباحات از کاہ و چوب مباح است دیگر
نگاہ ہیچ مشترک است و عدم منع آخذ آن در معنی اذن یا اباحت است والاذن کالثبت والقول یثبت
بالدلالات ایضا والمتقدم نقلہ من الملتقط و بعض الکتب الاخری کما قال فی شرح الطحاوی یحمل الفقیہ لیجوز

بعد اخذ المحوز كاخذ السنابل الساقط فی الارض بعد حصاد الزرع وكذا البطيخ فی المبطخة اذا القيت فيها
كذا فی خزانة العلماء وقال فی مختار الفتاوی طير فرخ فی ارض رجل فهو لمن اخذه وكذا لو باض فی ارضه او تكنس الظبی
لانه مباح سبقت اليه اليد بالاخذ فهو احق من صاحب الارض كمن نصب الشبكة بل لمن اخذه بخلاف ما اذا عسل
النحل فی ارض انسان فان العسل يكون لصاحب الارض لان العسل ليس من الصيد بل هو قائم بارضه فيكون تابعا
لها كشجر نبتت فی ارضه انتهی واعلم ان اللقطة نوعان احدهما ما يطلب صاحبه فيجب على الملتقط الدفع اليه والثانی منهما
ما لا يطلبه كالنواة وقشر الرمان والسنابل الباقية فی الارض بعد رفع الحصاد فيملكها الآخذ على المختار كما فی الكراهية
الزاهدی كذا فی القهستانی وقال فی الغياثية ثوب خلق رمى صاحبه او نواة رمى صاحبها بها وقشر الرمان والبطيخ
والسنابل الملتقاة بعد الحصاد ای يحل التقاطها وهو لمن اخذها انتهی وكذا الحكم فی الثمار الساقطة تحت الاشجار اذا لم تكن
بل تفسد سريعا كذا فی التفاح والكمثری اذا وجد فی نهر جار كذا فی المحيط و در برهنه از مطالب المؤمنين آورده كه
در بوستان بر ثمار ساقط زير درختان گذشت اگر آن بوستان در شهر است نگيرد مگر آنكه اباحت آن بداند
واگر در چهار ديواری باشد اگر ثمار بقائی ندارد همچون كتاره مانند آن برگيرد تا نفع معلوم نشود و با دلالت
واگر بقا دارند همچون جوز و مانند آن برنگيرد مگر بعلم اباحت و اذن مالك و از شاخ درختان برنگيرد در جای كه كثير
الثمار باشد و بداند كه اخذ آنها بر خصم شاق نخواهد شد پس او را خوردن روا باشد نه برداشتن با خود و امام محمد بن سلمه
گفته اگر اغصان درخت يكی بجانب راست و ميوه او بر زمين می افتد علمای سلف در آن وسعت كرده اما ورع در
تنزه است انتهی اندر زمينی چون كسی را سرگين بمعنی پس افگنده گاو و خر آن و يا چك ناظر بگاو و آن و بعر
بالكسر بمعنی پشك ناظر بگوسفندان يعنی چون كسی گاوان و گوسفندان چند را در زمين خود يا در زمين ديگر بنشاند
برای جمع شدن سرگين تا آن را در زمين خود انداز دو يا بفروشد و ديگر مردم از برداشتن آن سرگين منع و بخل كند
احدی را جائز نيست كه از سرگين جمع شده چيزی بردارد و بكار برد مگر باذن وی كه آن سرگين ملك اوست
وقال فی الغياثية فی كتاب اللقطة سرقين الدواب فی الخانات لمن اخذه لا لصاحب الارض اذا لم يعرف ان صاحبها يطلب
عادة فان كان يطلب فی العادة ويبخل باخذ الغير فهو له ولم يمنع من اراد اخذه فهو المختار وفی الخلاصة فی كتاب الدعوى
لو ان اهل السكة يرمون الرماد والسرقين فی ساحة خالية وهی ملك رجل آخر كان ذلك لمن سبقت اليه يده
وكذا من تابر دارا من آخر سنين فيسكن فيها ويجتمع السرقين فيها فذلك لمن سبقت اليه يده وكذا من بنى حائطا وجعله
موضعا يجتمع فيه الدواب يكون سرقينها لمن سبقت اليه يده وقال بعضهم لا يجوز لغير المالك اخذه فی جميع الصور
نبی السكان عادة كذا فی خزانة العلماء پس مصنف ره در منع اخذ ديگری شرط كرده است بخل خصم مالك را كه آنگاه بالاتفاق
ممنوع است واعلم ان السيل اذا جار بالطين ووضعه فی ارض رجل او نهره فهو لصاحب الارض والنهر كذا فی الخلاصة فی
باب دعوى الرطبين بخلاف ما اذا صارت الارض بحرا ثم نضبت عنه فانها لمالك قديم وعليه الفتوى بادام و شكر چون آنرا

ای ترا دهد تا نثار كنی آنرا بر شهريار بوقت جلوس بر تخت و يا بر امير و مانند آن و يا تصدق بر عروسی نو خواسته

چنانکه رسم عالم است و صف سوس ماه و جهود و خوبرسری اتفاقی است یعنی آن رسول را شاید که چیزی از بادام و
شکر برای خود بگیرد و کلا ابعد انتشار و تصدق کردن اولی باشد که چیزی بقدر حصه خود نهاده و یا از آن بحیثیه
چیزی بر چیند لانه سفیر محض و امین فیما وقع الیه فلا یجوز له الاخذ حتی بنه یدل ان الی المرسل و المهدی فهذا النظیر
ما قال الفقهاء و اذا وکلت امرأة رجلا التزویج نفسها من عدم مثلا ثم لا یجوز له ان یزوجها من نفسه پس معنی ما
برای تاکید گفت که چیدن آن بادام و شکر را بعد انتشار بحال آنکه برخیزد از رسالت و سفارت بیرون
آمده است و هم روا نیست یا نگفت که آن شکر را مردم دیگر چیند و بخورند اگرچه بادام و کهروت و یا چلغوزه
باشد و آن میوه لیست ما ستد بسته که از نخر لسنا آید و قنیبه یعنی میوه درخت صنوبر گفته کذا فی المؤید الفضلاء
پس چیدن و خوردن بنیه نثار هم را از احلال است چنانکه در تعین العلم و جواهر جلالی گفته که نثار باید کرد شکر و بادام
بر عروس مرو یا بر داماد و یا ان مغامت کنند از مردمان که این سنت است انتهی تا این جا باید چون حکم [illegible] اگرچه از
سابق مفهوم شد تا بیان است که صدقه حکم نثار دارد و در عدم جواز اخذ رسول آن چه خود فقیر محتاج باشد زیرا که او
سفیر محض است الاتری لوکان الصدق امینا باخذه منه لا یعطاء بنفسه شیئا منه او یاذن له یاخذ شیئا فیتحق
بنفسه علم بانه لم یقصده الا الارسال الی المساکین لانه توکیل [illegible] بالضم نام کتابی است از فتاوی متقدمین و عبارته
هکذا لو دفع الی رجل دراهم لیصرفها الی الفقراء لیس له ان یاخذ شیئا منها و ان کان فقیرا و فی الخلاصة اذا دفع السکر الی
رجل لینثر علی العروس لیس له ان یحبس شیئا منه لنفسه و لا یدفعه الی غیره لینثر علیها و لا یلتقط بعد النثر
عند ابی بکر الاسکاف و قال بعضهم یجوز ذلک بعد النثر بخلاف الدراهم لان فیها لطف الا استغناء و قال
السید الشهید ناخذ بقول ابی بکر و علیه الفتوی و فیه ایضا لا باس بنثر السکر و الدراهم فی الضیافة و عقد النکاح
انتهی خواجه معلم چون با هر الخ یعنی چون ام اصبیا نزد مدرس معلم را درهم سوزن بند را جر گرفتن برین کارها
بشرطی که در آن تقداب سه بندند و اجر معین طلب کنند شوا جائز نیست و اگر بی شرط و بی عقد مردم چیزی
الدراهم دهد و بدهد لا باس کما فی الشرعة الا انه ادب الصبی الی العلم الی العید لا باس ان [illegible] اکرم الیهم
علیه فقد جعلت [illegible] عبارت کیمیا [illegible] گرفتن معلم و سوزن نزد علمای سلف مبنی بر شیوه توکلت
اهل علم بر تدریس علوم و تعلیم کودکان [illegible] هیچ حاجت [illegible] سلاطین وظیفه علما و غیرهم
مقرر بود اکنون در این زمانه [illegible] رغبت علما به تدریس [illegible] از آن گفتن [illegible] شده وظیفه نمانده بعضی علمای متاخرین
فتوی داده اند بجواز اجاره برین [illegible] تا در علم رسم و دین مندرس نگردد و فی الخلاصة لو استاجر معلم
ادا الوظیفة الی المعلم بحیث [illegible] الاسم کما یسمیه [illegible] و فی المحیط مبنا فتوی مشائخ بلخ و قال الامام
الفضلی من کان یعطیها بما لان المتاخرین یجوزون ذلک یقولون یجب علی دفع الاجرة و یحبس لها و یفتی به ولکن
انتهی الوجوب المسمی عند ذکر المدة و یجب اجر المثل عند عدم ذکرها کذا فی البحر الزاخر و لا اصل فی هذا الباب
انه فی الاصل لا یجوز الاجارة علی الطاعات کتعلیم القرآن و الفقه و الاذان و التدریس و الحج [illegible] و فی الهدایة

لو شرط علی الاذان اجر فهو خاسق وبه افتی قاضیخان وقیل یجوز فی زماننا للمؤذن وللامام والمعلم اجرا لا حرة و
فی الخزانة ان الاستیجار علی تعلیم القرآن والفقه جائز عند المتاخرین وعلیه الفتوی وکذا فی شرح النقایة و لما
کان المتقدمون یکرهون ذلک لانه کان للمعلمین عطایات من بیت المال وکانوا یستفیدون بالاحسان من غیر
شرط لیجوزا الاجارة علی تلک الامور ویحبس للاجر کذا فی المضمرات فی الاجارة الفاسدة فی ذلک ان یستاجر الاب
المعلم مدة معلومة ثم یامره بالتعلیم کذا فی خزانة العلماء و فی الخلاصة یجوز تعلیم الصبیان فی المسجد وقیل یکره بل
یعد مکانا آخر للتعلیم وقال الفقیه ابو اللیث لا یجوز للمعلم ان یاخذ من الصبیان شیئا من الماکولات الا باذن آبائهم
وکذا الواعظ اذا سال الناس فی حین وعظه لان ذلک کسب الدنیا بالعلم کذا فی النافع واما سائر انواع الاجارة
الفاسدة فتفصیلها ان الحرة اذا آجرت نفسها من رجل فی عمل فلا باس لکن یکره الخلوة معها لما فیه من احتمال
الوقوع فی الفساد نص فی النوازل کذا فی الجواهر الاخلاطی واما المغنی والقوال والنائحات اخذوا الاجرة من غیر شرط
یباح لهم وان شرطوا لا یباح اتفاقا لانهم لا معصیة کذا فی حسب المفتین واخذة الزانیة ان کان بعقد الاجارة
حلال لها عند الامام الاعظم لان اجر المثل طیب وان کان بسبب حراما وحرام عندهما واما اذا کان بغیر عقد الاجارة
فحرام اتفاقا کذا فی المحیط کذا فی حاشیة الجلبی علی شرح الوقایة واذا آجر رجل من آخر بقرة علی ان ما یحصل من
لبنها من المصل والسمن والتراتب یکون بینهما لا یجوز وهو المصل مرق والتراتب دوغ فهذه المنافع للمدفوع الیه
لانقطاع حق المالک عنها بتغیر الاسم والمعنی وعلی المدفوع الیه مثل ذلک الالبان لان اللبن مثلی وعلی مالک البقرة قیمة
علفها نص علیه فی الظهیریة والحیلة فی جواز هذا العقد الذی یسمی بالفارسیة نیم سودی ان یبیع نصف
البقرة من المدفوع الیه بثمن معلوم ویسلمها الیه ثم یامره باتخاذ ما شاء من لبنها حتی یصیر کل ما اتخذه من
لبنها ملکا للمدفوع الیه نصفه بملکه ونصفه بامر صاحبه کذا فی خزانة العلماء بر داشتن از مائده زله حرام الی
زله بفتح زای معجمه وتشدید لام آنچه از طعام بر داشته شود کذا فی المنتخب در نافع المسلمین آورده چون
قومی را بمهمانی برد پیش ایشان خوانهای متفرقه نهاده نشاید که یکی از خوان دیگر لقمه بر دارد و خورد
بلکه هر یک را از آن خوان باید خورد که پیش او نهاده شد انتهی والاصح ان یحکم فیه علی العادة الجاریة ففی
التجنیس ان للضیف اذا اعطی لقمة لضیف آخر اولمن یقوم علی الخوان یجوز استحسانا ولا یعطی سائلا
الا اذا جری العادة بذلک وفی الواقعات الضیفان لو اعطوا اللقمة بعضهم لبعض یعتبر فی ذلک عادة
الناس ولو ناول اعطی شیئا الخدام الذین علی رأس المائدة او ناول الهرة جاز استحسانا هذا هو المختار
ولو ناول الکلب لا یجوز الا اذا کان حراقة فی شرح المختصر لا یجوز للضیف والمدعو رفع الزلة وفی فتاوی
ابی اللیث انه حرام بکل حال الا اذا کان للمالک کذا فی مختار الفتاوی واگر یکی را بد جوت طلبیده از نشاید
او را که بغیر طلبیده چیزی بی اذن مالک دهد وکذا دادن لقمه بسگ بغیر سوخته واستخوان کلاں
گربه که مهمان را دادن لقمه بادمی رواست لا حق الهرة من الایمان کذا فی فتاوی کبیری وتحفه حاله

ومعلوم شد که منع از رفع نکرده است بی اذن صریح کما قال گویا ارفعوا البقی من الطعام ای بردارید و
برید آنچه پیش باقی مانده است از راه احتیاط فرموده و در لمینیه از مبسوط و واقعات آورده که رفع طعام
حلال است تا آنکه منع کرده نشود کذا فی برهنه والاحوط فیه الحکم بالعادة وباقی الاحکام از تا دادن
غیر طلبیده در دعوت عام و دادن بچه‌ای که بر سر مائده باشد و انداختن سوخته و استخوان سگ و
دادن لقمه گربه چنان است که معلوم شد گفته کلام تفصیلا مردار باشد پوستی الینه یعنی فروختن پوستی که
از مردار برکشند در شرع جائز نیست تا آنکه او را دباغت کرده پاک سازند بعد دباغت حکم ثوب است یکی
با آفتاب تا آنکه خشک گردد و بوی گنده زائل شود دوم آنکه بادویه رنگ کنند وکذا بیع موی آدمی
و استخوان و اعصاب او بلکه جائز نیست بیع همه اجزای او بجز شیر زنان که برای معالجه گیرند اما موی مردار و
استخوان وی جائز است بیع آن کذا فی القهستانی وغیره چنانچه مبین در دمی الحیه یعنی خوردن گل
حرام است پس خود نخورد و دیگر از آن منع کنند چنانکه در طریقه محمدی و تحفه شاهی گفته که حرام است خوردن
چیزیکه مضر باشد ببدن همچون گل و طین باز گفت این از عادت کافران است از آن احتراز باید
کرد و در فتاوی برهنه گل خوردن را از مکروهات گفته و امام حلوانی گفته که اگر در آن مضرت نبیند
مباح باشد و اندک خوردن و هم گاهی خوردن باکی نه وفی الحدیث اذا اراد الله بعبد شرا
ابتلاه بنتف اللحیة واکل الطین انتهی پس عادت در اکل او حرام است و یا مکروه باز گفت که
خوردن گل و خضاب موی ریش در برده عیب است رد باید کرد بر بائع اگر پیش از آن بوقت
بیع معلوم نباشد و معلوم شد این مسئله را حواله الفتاوی خلاصه نموده است و در فتاوی برهنه از نماز
آورده که بسیار خوردن گل عیب نیست نه در غلام و کم خواری در دابه شکم سیر وکذا اکل گل و
خضاب موی غلام انتهی کلامه من کتاب البیع و همچنین اگر بعد از خریدن برده علامت زدن داغ
ادب بر اندام او ظاهر شود رد باید کرد چه این علامت بیفرمانی و سرتابی اوست و کثرت خوردن
در کنیزک هم عیب است چه زنان بسیار خواره سست کار باشند بخلاف مردان که بسیار خواری ایشان
موجب قدرت باشد بر کارهای سخت چنانکه بر عارف مخفی نیست و اینکه در مختار جانوری کم خوار را
عیب گفته شد کم سیر را معنی آن نیست که اندک خوار لاغر گردد بخلاف کم رفتار بوقت کار که آن عیب
بلکه عیب آنست که در راه بخسپد والله اعلم مسجد بهبینی تنگ چون الخ یعنی بنا کردن در بلاد اهل اسلام
و قریهای ایشان فرض کفایه است و در مختار الفتاوی آورده که ملک بانی مسجد زائل گردد از آن وقتی
که بگوید که این بنا را مسجد گردانیدم و نزد صاحبیه آنگاه که در دروازه آن بسوی کوچه بگشاید و تولی
تسلیم کند و یا جماعتی باذن او در آن نماز گذارند و تعلیم کودکان و کتابت چون مزد باشد در مسجد
مکروه است وکذا دوختن جامها و نهال کردن درخت در صحن وی و امام جعفر صادق رضی فرموده که

برای سایه باک نیست وہم مکروہ ست دخول دران با کفش وموزہ ودر برہنه شدن در
وچون مسجد تنگ باشد ودر حوالی آن زمینی ست برای یکی گرفته شود از وی بدادن قیمت با
وجبر داخل نموده شود آنرا در مسجد تا فراخ شود بر مصلیان واگر در جنب وی شارع عام ست با
تلبیست که چیزی ازان داخل مسجد سازند وچراغ مسجد بجانب سر نبرند بخلاف عکس این وبوریا مانند
مسجد چون کهنه شود مالک آن احق ست که بگیرد وبکار برد انتهی واذا اراد اہل المحلة نقض المسجد
وبناءه احکم من الاول من جلتهم لهم ذلک کذا فی المختار من البزازیة وفی التتارخانیة لا باس للمسافر
ولغیره ولصاحب الدار ان ینام فی المسجد وفی الخلاصة کره بعضهم فی المسجد ورخص بعضهم لان عمر رض
قال کنا ننام فی المسجد فی اصح القولین ولا باس للذمة ان یدخلوہ وکذا الکلام المباح من حدیث
الدنیا یجوز فیه من غیر اعتکاف انتهی ودر مطالب که اہل صفه از اصحاب رسول الله صلی الله
علیه وسلم ملازم مسجد مقدس نبوی بودند ودران مے آمدندی وخفتندی وسخن میکردندی
کذا فی برہنه وقال فی الخزانة الجلالیة ان الملائکة یدخلون المساجد ویکرہون کلام الدنیا فیها
ویقولون لمن حدث فیها بکلام الدنیا اللهم اخرجهم من بیوتهم کما اخرجونا من بیتک انتهی
وباقی آداب مسجد در برہنه مذکور ست از انجا باید دید ودر مختار الفتاوی ست که در مسجد باد شکم
رہا نباید کرد بلکه بیرون آمده رہا کنند ونزد بعضی باک نه کذا فی الجامع ومسح پای بستون ودیوار
آن والقای بزاق ومخاط بر ستون وبر دیوار اواز جانب داخل وبالای بوریا وزیر آن
ہمه مکروہ ست واگر لاچار باشد بالای بوریا ودر شیب مسجد اولیٰ ترست اما بران خاک اندازد و
ابن مبارک گوید که امام سهیلی را دیدم که در مسجد کفش مے افشاند فرمود اگر کفش در ریش ما بیدی
بهتر بودی اصحاب احمد مصطفیٰ ﷺ از کعبه بجنبانیدی فراخ کردن مسجد حرم که کعبه دران واقع
است اما کن حوالی آنرا بزور گرفته داخل مسجد حرام کردند که در انجا مردم خرما خشک میکردند وقیل
جای نشاندن شتران بود واین معامله در خلافت امیر المؤمنین عثمان بن عفان رض بود آت
کذا فی الجلالی ودر عبارت از مقدار قیمت آنجا که بجبر بمالک داده داخل مسجد کردند ناقص تمامی
چون کسی از بهر مومن مسلمی الخ در تعظیم کردن واردی که از بیرون داخل گردد اختلاف علماست
چنانکه در فتاوی قاعدی آورده که لا یجوز للقاری القرآن ان یقوم للداخل الا للعالم او لاجیرا او
لاستاذه المعلم وذکر فی الزاہدی لایکره ان یقوم لغیره فی المسجد تعظیما له وقال فی القهستانی یکره
القیام فیه لغیره لانه علیه السلام قال لاتعظمونی فی بیت ربی وکذا اوصی السلف لتلامذتهم ان لایقوموا
لاجلهم فی المسجد اذا درسوہم فیه وفی ہذا اشارة الی جواز ما تعارف فی زماننا من قیام التلمیذ
بین ایدی الاساتذة خیر المسجد عند اتمام الدرس انتهی کلامه وہکذا فی کنز العباد وفی القنیة لایکره قیام

الجالس فی المسجد لمن دخل علیه تعظیما له واما المصافحة فلا باس بها اتفاقا لانها سنة قدیمة
توارثت فی البیعة وغیرها قال ع ما من مسلمین یلتقیان فیتصافحان الا غفر لهما قبل ان یتفرقا
والمصافحة مستحبة عند کل لقاء واما ما اعتاده بعض بعد صلوة الفجر فلا اصل له فی الشرع وکن
لا باس بها ذکره فی الکاشف لعلامی شرح المسلم وکذا عند المعانقة بالاتیان ما لم تکن واما
بعد صلوة العید فهو من سنن الروافض والحکم فی المعانقة کالمصافحة فیجوز اتفاقا الا اذا کانا
عاریین کذا فی خزانة العلماء من الملتقط باز مسئلة قیام بنویسیم که در خزانة العلماء آورده است
که آنحضرت ع بیرون آمد بجایی و بر عصا تکیه زده بود یاران برخاستند فرمود لا تقوموا کما
یقوم الاعاظم یعظم بعضهم بعضا وعن انس رض انه علیه السلام کان یکره القیام للداخل کذا
فی عین العلم والتبیین وقال فی القنیة ان القیام لغیره لیس بمکروه لعینه بل کراهة لمحبة القیام
من الجائی فان لم یحب القیام لقصده قاموا للتعظیم فلا یکره والتحقیق ان القیام للداخل
عند دخوله لم یکن من عادات العرب بل کان الصحابة لا یقومون لرسول الله صلی الله علیه وسلم
کما رواه انس رض لکن اذا لم یثبت فیه نفی عام لا تری بها باسا فی البلاد التی جرت العادة باکرام
الداخل بالقیام فان المقصد منه هو طیب القلب فهو کسائر انواع المساعدة للاخوان اذا قصد بها
طیبة القلوب کذا فی مطالب المؤمنین انتهی مخدوم ولم یکا ترکر حدیث لا تعظمونی فی بیت یلی
از باب تواضع آنحضرت صلی الله علیه وسلم است واگر نه قیام برای مسلم احسن است وآنچه مصنف
گفته ثواب قیام ناقص نه کامل بوجه المذکور در خبر دیده ام این مسکین را در حدیث نبوی نظر
نیامده والله اعلم آری در جواهر جلالی آورده چون نیم سلام کند برای او نیم قیام کند
و در خبر است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که برای مومنی نیم قیام کند خدایتعالی گناهان عمر او را
بیامرزد واگر تمام قیام کند او را شادی دهد که در پس آن شادی هیچ غم نبیند و آن شادی
آن بر آمدن دم آخرین ما کرم باشد و ایمان از دنیا بیرون آید انتهی تا میتوانی جان من تعظیم
ای بقیام و مصافحه در با تخشار و پیش ایشان کرنهی است قد خبر است که من اکرم فاسقا
فقد اعانه علی هدم الاسلام کذا فی عین العلم قد محترز الفتاوی آورده که رجل اظهر الفسق
فی داره ینبغی له ان یتقدم علی المسلمین ابدا للعذر فان کف بعده من فعله یتعرض له و
ان لم یکف فالامام بالخیار ان شاء حبسه وان شاء زجره وان شاء ادبه بالاسواط وان شاء
اخرجه من داره وروی عن عمر رض انه احرق بیت الخمار وعن ابی القاسم الصفار انه امر بتخریب
دار الفاسق بسبب فسقه انتهی پس مدح فاسق که لایق لعنت است موجب خشم خدایتعالی است
برادر تا بحدی که عرش عظیم در لرزه آید چنانکه در حدیث است که ان الله لیغضب اذا مدح

الفاسق او سیتی روایة اذا مدح الفاسق غضب الرب واهتز العرش کذا فی الطریقة المحمدیة و عین
العلم یعنی چه فاسق مبتدع او را اهانت کن لیسیء ای فاسق که معلن باشد و معاصی را بر ملا
مرتکب گیرد او را بسیار اهانت باید کرد تا از عصیان باز آید و مردم را گمراهی نکشد و تواند که بجذف
عطف باشد ای چنانکه فاسق مستحق اهانت صاحب بدعت که در شریعت مطهره امری
نو مخالف آن پیدا کند هم لایق نکوهش و استحقارست تا آنکه بروی سلام هم نباید گفت
قال علیه الصلوة والسلام من انتهر صاحب البدعة ای زجره عن المعاصی ملأ الله تعالی
قلبه ایمانا ومن اهانه امنه الله تعالی من الفزع الاکبر یوم القیمة کذا فی عین العلم پس در اهانت
فاسقان و مبتدعان هم ایمان کامل شود و هم ایمنی باشد از اهوال و شدائد روز قیامت
باید دانست که آنچه مصنف به در باب اکرام مومنان متدین و اهانت فاسقان مبتدع
فرموده است از بهترین است چنانکه در عین العلم گفته و یفرغ القلب من غیره تعالی و یتفکر
کتفکر العازم علی السفر انتهی و از اینجاست که در خزانه جلالی این حدیث آورده که عن ابن عمر رض
قال اخذ النبی صلی الله علیه وسلم بمنکبی فقال کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل
یعنی زهد و تقوی را شعار خود ساز و لباس ورع و عفت در پوش و دست از معصیت کوتاه کن
و چنگ در دامن عدل و طاعت بزن و قیامی کامگاری فطر زیر پرهیزگاری معلم کن و جمال چهره
حال را عفاف بتغیر او بدنیا و خود را چون غریبی پندار چنانکه دل مسافر همیشه کشیده
سوی وطن باشد همچنان دل مومن را باید که کشان باشد سوی آرامگاه بهشت یعنی بکاری مشغول
گردد که بدان طفیل جنت را مستحق شود چنانکه چشم مسافر پیوسته مترصد وصال اهل و
عیال باشد چشم مومن را مترصد باید بود برای لقای جمال حضرت ایزد متعال چنانکه قبل
از خروج دار ترحال استعداد زاد و راحله کنند تا در سفر آسوده رود مومن را باید که پیش
از مرگ استعداد توبه و عمل نیک کند تا بر صراط بآسانی باشد چنانکه غریب منتظر باشد
که طبل کوچ کی زنند که دمان دمان بر داسی وداع احباب نماند مومن نیز منتظر باشد
که ناگاه پیک اجل در رسد و در آن وقت پروای توبه و استرضای خصمانش نماند چنانکه
شوق غریب روز بروز بقطع منزل زیاده میشود که اینک مدت سفر سپری گردد و بوطن
برسم مومن را نیز باید که بگذشتن هر روزی از عمر خود شائق باشد بدیدار مولی
که از انتقال عمر پشت وی سبک میشود و مهلت وصال حق تعالی میرسد چنانکه مسافر
بوقت قرب وطن درین فکر باشد که چون بخانه برسم احوال عزیزان چگونه باشد
مومن چون باخر روز عمر رسد دلش از خطر عظیم در قلق باشد که معلوم نیست که ختم بچه شود

چنانکه غریب در هیچ منزل اقامت راحت نسازد که از اینجا رفتنی است مومن را باید
که دل بدین دنیای فانی ننهند که هیچ دلان هیچ وخواهد کرد اعمال نیک الی غیر ذلک من
وجوه التشبیه بالغریب وعابر السبیل بنا بران آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده کن
فی الدنیا کانک غریب او عابر السبیل واما اینکه فرموده وعد نفسک من اصحاب القبور
یعنی بشمر نفس خود را از اهل گورستان معنی آن این است چنانکه اهل قبور خود را از دنیا
قطع امل کنند واز کار دنیا قطع علائق کنند چنانکه اهل قبور از تشویش دنیا رسته اند و
خود را در دنیا چنان گمنام ساز که گویا نه او فرد ... کار او مخفی چنانکه کار از زمره گمان
فرو رفته است وکارهای ایشان مخفی مانده پس کسیکه برین صفت شود از اهل قبور است
الغرض مومن را باید که در توبه وعمل صالح وجستن رضای خصمان مبادرت کند از خوف آنکه ناگاه
آن پرده که میان ما واعمال است برگیرند ومجال تعلق نماند وعذر کاملی پیش نرود ولما حاصل
کلام الخزانة وبلا آخر اقصدت تحریره فی هذه الاوراق وما اعتمادی الا علی فضل الکریم الخلاق
وهو حسبی ونعم الوکیل وهو الکریم علی کل ذلیل واستغفر الله من قول بلا عمل وبه التوبة من
کل حصل ... اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع وقلب لا یخشع ونفس لا تشبع ودعاء لا یسمع وعمل
لا یرفع اللهم انی اسألک الشهادة فی سبیلک والموت فی بلد رسولک اللهم
انی اسألک حبک وحب من یحبک وحب عمل یقربنی الی حبک
عافنی من بلاء الدنیا والآخرة وتقبل منی هذا الدعاء وارزقنی المغفرة
یا ذا الجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین
ویا اکرم السائلین ویا خیر الناصرین

سنه ۱۲۹۸ھ — ۱۸۸۱ع

آمین

تمت

بفرمایش تاجران ... فقیر الله وعبد القادر وعبد العزیز ...

لا اله الا الله محمد رسول الله

معروف بمجموعه تصنیف مولانا محمد گهلوی ...

تضمین بر غزل جامی از فقیر الله تاجر کتب غفر الله له و لوالدیه

نی چو مجنون رخ بصحرا در غم لیلی کنم
نی چو بلبل از غم گل ناله و غوغا کنم
از غم هجر رسول الله واویلا کنم
روز و شب ابیات جامی بر زبان انشا کنم
کی بود یارب که رو در یثرب و بطحا کنم
گه بمکه منزل و گه در مدینه جا کنم

بخت یاور شد اگر یابم نجات از دمدمه
دور خواهم کرد گرد روضه‌ات چون مهر و مه
گه ببوسم آستانت گه بسایم ناصیه
بر کشم این آرزوها بر درت شاها همه
بر کنار زمزم از دل بر کشم یک زمزمه
وز دو چشم خون‌فشان آن چشمه را دریا کنم

گشته‌ام ای سید از بار عصیان پابگل
شرمسارم کس ندارم آمدم سویت خجل
عاجز و زار و نزار از کرده‌ها بس منفعل
به نخواهد شد مرا در خلد جسم مشتعل
آرزوی جنة المأوی برون کردم ز دل
جنتم این بس که بر خاک درت ماوا کنم

هیچ جای به نمیدانم درین ارض و سما
خوابگاهت بهترست از عرش اعظم سرورا
گمرهان تیه ظلمت را تویی هادی هدی
بر زبانم روز و شب باشد مرا این دعا
یا رسول الله بسوی خود مرا راهی نما
تا ز فرق سر قدم سازم ز دیده پا کنم

ای شه خیر الوری ای سید عالی نسب
سوختم از نار فرقت بیقرارم جان بلب
باعث ایجاد عالم گو وجودت شد عقب
ماهر علم لدنی هستی ای امی لقب
صد هزاران حیف درین سودا مرا در روز و شب
نیست صبرم بعد ازین امروز را فردا کنم

نردبان بام قصرت کرسی و نه آسمان
پرده‌دار درگهت کروبیان قدوسیان
خادمان آستانت تاجداران جهان
آرزو دارم شها از مدتی در دل نهان
خواهم از سودای پابوست نهم در جهان
یا بیابیت سر نهم یا سر درین سودا کنم

بر فقیر خسته تن داری نظر گر لحظهٔ
میرسد با دامن باد صبا در لحظهٔ
بر حریم آستانت پس نهد سر لحظهٔ
تا بگوید پیش در با دیدهٔ تر لحظهٔ
مردم از شوق تو معذورم اگر یک لحظهٔ
جامی آسا نامهٔ شوق دگر انشا کنم

وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

نعت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از خادم اہل اللہ فقیر اللہ عفی عنہ

ولوالدیہ ولاساتذہ مہتمم کتاب ہٰذا

مرحبا صلی علی بسم اللہ خوان رسول
ہست در قرآن خدا [illegible]
رب اشرح لی [illegible]
[illegible] زین [illegible]
قاب قوسین [illegible]
[illegible] وصف [illegible]
حضرت بوبکر و فاروق و عثمان و علی
[illegible] احسان رسول
جملہ المومنین [illegible] سادات للنساء
چار در [illegible] چار [illegible]
[illegible]
کو سلام [illegible]
[illegible] رحمت

صد صلوٰۃ [illegible] رسول
[illegible]
[illegible] رسول
[illegible]
[illegible] رسول
گر اسیر حلقۂ زلف بلال [illegible]
[illegible] رسول
حضرت حسن و حسین [illegible] شباب اہل خلد
آیت تطہیر [illegible] رسول
غوث اعظم [illegible]
[illegible] رسول
[illegible] دلبری
آن [illegible] السید [illegible] رسول
[illegible] رسول

[illegible]
خاتم مہر نبوت [illegible] رسول
[illegible]
[illegible] رسول
[illegible]
[illegible] رسول
[illegible]
[illegible] رسول
حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
آرزو [illegible]
بادل [illegible] فقیر [illegible]

صلی اللہ تعالیٰ علیٰ خیر خلقہ محمد وعلیٰ آلہ واصحابہ اجمعین

اس دکان میں کتب تفسیر وحدیث وفقہ فارسی وغیرہ ہر قسم کی موجود ہیں [illegible]

تفسیر عزیزی فارسی سیپارہ	سفر السعادت اردو ۱۲؍	کنز فارسی محشی ۱۲؍	شرح [illegible] سکندرنامہ ۱؍
تبارک الذی ۱۲؍	سوانح عمری [illegible] فارسی ۱۲؍	قدوری فارسی ۵؍	شرح زلیخا محمدیہ ۱۲؍
تفسیر عزیزی فارسی [illegible] عم ۱۲؍	فتوح الغیب حضرت غوث [illegible]	انیس الطالبین [illegible] رسالہ	شرح [illegible] محمدیہ ۹؍
تفسیر یعقوب چرخی ۵؍	[illegible] ۱۲؍	تنبیہ الغافلین ۶؍	شرح کریما [illegible]
شرح [illegible] فارسی ۱۲؍	مختصر روضۃ الریاحین ۵؍	شرح بوستان [illegible] ۱۲؍	شرح [illegible] محمدیہ ۹؍
سفر السعادت فارسی ۹؍	تحفۃ العاشقین [illegible] ۱۲؍	شرح سکندرنامہ [illegible] ۱؍	شرح [illegible] ۸؍